

تاریخ اجتماعی ایران باستان

نگارش
دکتر موسی جوان



تاریخ
اجتماعی
ایران باستان

ایران
باستان
۱
۳
۷۴

خریداری شد
بج هم آرزو باد صد ریالی
مصطفی صدری نوید

کتابخانه
تبریز

۱۳۱۰

پایخ اجتماعی ایران باستان

از آغاز مهاجرت بسرزمین قدیم ایران تا حمله اسکندر مقدونی

اسکن شد

نقارش

دکتر موسی جوان

دکتر در حقوق

حق چاپ محفوظ و مخصوص مؤلف است

تهران

۱۳۴۰ خورشیدی

~~~~~

---

این کتاب در چاپخانه رنگین بچاپ رسیده و در شهریور ۱۳۴۰ هجری خورشیدی  
پایان یافته است

## دیاچه

در نیمه سده نوزدهم میلادی دو کتابخانه بوسیله باستانشناسان غربی از زیر خرابه های دوشهر بابل و نینوا در بین النهرین مربوط بسده هفتم قبل از میلاد کشف شد و در این دو کتابخانه جمعاً در حدود پنجاه هزار عدد کتیبه آجری جمع آمده بود و یک یا دو طرف هر کتیبه بخط میخی و بزبانهای بابلی و یا آشوری نگاشته شده و از هر بیست تا شصت کتیبه کتابی تشکیل میشد. بعضی از این کتیبهها در گزارش لشکر کشیها و جنگها و رصد ستارهها و سالنامهها و احکام داد گاهها و برخی در ادعیه و مراسم دینی و قراردادها و معاملات روزانه مردم از عهد باستان حکایت میکردند. اکتشاف این کتیبهها توجه باستانشناسان را بخود جلب نمود و بتدریج در شهرهای دیگر دنیای قدیم بتجسس و تحقیق پرداختند و همه جا از مصر و هاطی و کاپادوکیه و شوش و تخت جمشید کتیبههای فراوان بدست آمد و تعداد این کتیبهها در عصر حاضر بسیصد هزار عدد بالغ گشته و تماماً در موزهها و کتابخانههای بزرگ جهان بترتیب مخصوص فهرست بندی شده و در اختیار محققان قرار گرفته اند اما اطلاع از مندرجات این کتیبهها و خواندن آنها کاری بس دشوار بود زیرا نه تنها بخط میخی و یا هیروغلیفی مصری و هاطی نگاشته شده و این خطوط نامفهوم بنظر میرسیدند بلکه برای ترجمه آنها بایستی با السنه قدیمه مترو که آشنائی حاصل شود و مدت لااقل پنجاه سال بطول انجامید تا دانشمندان ارجمند از کشورهای مختلفه جهان پدید آمدند و در خواندن هر یک از خطوط و ترجمه کتیبهها توفیق یافتند و این

ترجمه‌ها بتدریج چاپ و منتشر شده‌اند و از این ترجمه‌ها است که هر عصر حاضر تاریخ تمدن ملل و اقوام قدیم از آن جمله اقوام ایرانی ساکن در شهرستانهای غربی ایران باستان مربوط به قبل از سلطنت کوروش بزرگ هخامنشی معلوم و روشن گشته‌است. اما آنچه بیشتر در حل معضلات تاریخ ایران باستان بالخصوص راجع به سلطنت پادشاهان کیانی مؤثر افتاد اکتشافاتی است که بوسیله باستانشناسان شوروی در نواحی سغد و مرو و بلخ و نیسایه و خوارزم سابق یعنی در تاجیکستان و اوزبکستان و ترکستان کنونی شوروی بعمل آمده و از این اکتشافات واضح شده است که قلمرو سلطنت پادشاهان کیانی و یا هخامنشی و اشکانی و ساسانی در شمال شرقی ایران باستان بنحطه خراسان کنونی انحصار نداشته بلکه در سرزمین وسیعی قرار داشت که غرباً بدریای خزر و شمالاً بدریاچه آرال و رود سیحون یاسیر دریا و جنوباً بافغانستان و خراسان کنونی محدود میشد و این سرزمین مرکز تجمع اقوام ایرانی و کانون تمدن ایرانیان در عهد کیانیان بشمار میرفت و اطلاع از این موضوع بسی جالب دقت و شایان اهمیت است.

چیزی که بیشتر از هر اکتشاف دیگر تاریخ تمدن ایرانیان باستان و سرگذشت آنان را در زمان مهاجرت از آریاویش به سرزمین قدیم ایران روشن میدارد جزوات پرارزش اوستا کتاب زرتشت میباشد. این کتاب بعد از اسلام بفراموشی سپرده شده و زبان آن برای همه نامفهوم بود و فقط در سده هیجدهم میلادی است که دانشمندان اروپائی برای پیدا کردن گمشده ایرانی پیشقدم شدند و چند نسخه از اوستا را از معابد پارسیان هندوستان بدست آوردند و بترجمه و تفسیر و تتبع از مندرجات آن همت گماشتند و این ترجمه‌ها در عصر حاضر در دسترس عموم محققان قرار گرفته‌اند و از مطالعه در آنها بسیاری از مجهولات تاریخی ایران باستان حل و روشن میگردد اما متأسفانه ترجمه‌ای که از قسمت یشتها و گاتها بفارسی بعمل آمده باشتباه و اغلاط بسیاری آلوده است و قابل استفاده نمیشود. مقصود اینست که در عصر حاضر تاریخ‌نگاری راجع به عهد قدیم با باستانشناسی توأم و همراه شده

و اطلاعاتی که از این طریق راجع باوضاع زندگانی و سرگذشت اقوام و ملل بدست آمده بقدری وسعت یافته که از روی آنها میتوانیم صحت و سقم بسیاری از مطالب مورخان یونانی راجع به سلطنت پادشاهان هخامنشی را روشن بداریم و بانتقاد و تصحیح آنها بپردازیم.

نگارنده در پانزده سال قبل وقتی برای تصنیف کتاب مبانی حقوق بجمع آوری مدارک و مستندات میپرداختم در صدد برآمدم راجع بکتیبه قانون حمورابی مربوط بسده هیجدهم قبل از میلاد اطلاعاتی کسب نمایم و ترجمه‌هایی چند از این کتیبه را بزبان فرانسه بدست آوردم و بمطالعه آنها همت گماشتم و در این امر نه تنها بمنظور خود در مقایسه و سنجش از قوانین عهد قدیم و جدید نایل آمدم بلکه بر اثر آن ذوق و شوق باستانشناسی در فکر من بیدار شد و دریافتم که تاریخ ایران باستان بالخصوص راجع بسلطنت کیانیان و قبل از هخامنشیان را میتوانیم از روی کتیبه‌های آشوری و آثار زیر خاکی که در رشته‌های مختلفه دیگر کشف شده معلوم و روشن بداریم و اشتباهاتی که تا کنون در این زمینه برای محققان ایرانی و یا اروپائی حاصل شده مرتفع سازیم و بهمین منظور تحقیقات خود را ادامه دادم و بکرات از کتابخانه‌ها و موزه‌های بریتانیا، لور و مترپولیتن امریکادیدن کردم و بعقایدی رسیدم که بعضی را در زیر باختصار توضیح میدهم:

- ۱- سلطنت کوروش بزرگ هخامنشی در نیمه سده ششم قبل از میلاد در حقیقت ادامه و دنباله سلطنت پادشاهان کیانی است با این تفاوت که قلمرو سلطنت هخامنشیان وسیع تر شده و پاینخت از بلخ بشوش و پارس انتقال یافته است.
- ۲- کوروش بزرگ هخامنشی در نیمه سده ششم قبل از میلاد همان کیخسرو کیانی است که در اوستا بصفت متحد کننده اقوام ایرانی توصیف شده و هر دو با یکدیگر مطابقت دارند.
- ۳- ویشتاسپ هخامنشی پدر دایوش کبیر همان کی گشتاسپ کیانی است که در لشکر کشی کوروش بزرگ بشمال شرقی ایران همه جا همراه وی بود و در

اولی سال



پارت و بلخ دستگاہ سلطنت داشته و جانشین کیخسرو کیانی بشمار رفته است .  
 ۴ - سلطنت کی گشتاسپ در شمال شرقی ایران مصادف با زمانی است که تورانیان در گرگان وورنه گردآمده و تحت سلطنت افراسیاب متشکل شده و بجنگ های منظم با ایرانیان پرداخته و سپس مغلوب و از ایران رانده شده اند .  
 ۵ - تورانیان مزبور از بومیان ایران و از نژاد زرد پوست چینی و از غیر نژاد ایرانی و غیر از نژاد مغولان و ترکان بودند و نسل آنان در عصر حاضر منقرض شده است .

۶ - زرتشت در زمان کوروش بزرگ هخامنشی در اورمیه آذربایجان متولد شده و از قوم مانای برخاسته و سپس بقلمرو سلطنت کی گشتاسپ کیانی مهاجرت کرده و در شهر بلخ اقامت گزیده و بترویج دین خود پرداخته است و کاسه طلائئ که در سال ۱۳۳۸ خورشیدی از تپه حسنلو در آذربایجان کشف شد مربوط بقوم مانای میباشد .

۷ - کتاب اوستا بزبان بلخی نگاشته شده و زرتشت در زمان خود نه تنها رهبری دینی ایرانیان را بعهدده داشته بلکه در فلسفه و حکمت بمقام شامخی رسیده و نسبت بمتفکران زمان خود و حتی نسبت بحکمای یونانی که بعد آپدید آمده اند برتری داشته اما بوحدت و یکتاپرستی راه نیافته است .

۸ - آزی دهاک تازی یا ضحاک بابلی که در اوستا يك حیوان عجیب الخلقه توصیف شده همان سار و کین دوم پادشاه خونخوار آشوری است که در اواخر سده هشتم قبل از میلاد در چند مرتبه بایران لشکر کشیده و بالخصوص در ناحیه اورمیه و آذربایجان بقتل و غارت پرداخته و سرگذشت وی در کتیبه های آشوری و در تاریخ کمبریج نقل شده است . از توجه در تاریخ این لشکر کشی و زمان سلطنت ویشتاسپ یا کی گشتاسپ کیانی و هم چنین زمان حیات و سرگذشت زرتشت بخوبی میتوانیم تاریخ پادشاهان کیانی را از اجمال و ابهام خارج سازیم و زمان و مکان وقوع حوادث مربوط بدیاستانهای ملی را بترتیبی که در شاهنامه فردوسی نقل

شده تعیین نمائیم .

۹- کتیبه هائی که از کاپادوکیه و شهر قدیم هاتوزا پایتخت هاطی واقع در آناتولی کنونی ترکیه کشف شده حکایت دارند که ساکنان این نواحی در عهد قدیم از آریانه‌های ایرانی بشمار میرفتند و هرزگرایی متصرفات دولت ماد تارود هالیس در آسیای میانه امتداد داشته است .

۱۰- پنجمین کشوری که اهورمزدا بر طبق مندرجات اوستا برای سکونت ایرانیان آفریده نیسایه است . محل این شهر را محققان اروپائی تا کنون نتوانسته‌اند تعیین نمایند اما از تحقیقات اخیر باستانشناسی در تاجیکستان شوروی معلوم شده که نیسایه در کنار آمو دریا واقع بوده و نخستین پایتخت دولت پارت اشکانی است .

۱۱- کتیبه‌هائی که بخط و زبان پارسی از دفتر بایگانی پادشاهان اشکانی در نیسایه قدیم مربوط بسده اول قبل از میلاد بوسیله باستانشناسان شوروی کشف شده معلوم داشته که کتیبه‌های مزبور بخط آرامی نگاشته شده و از این امر رابطه خط و زبان پهلوی در زمان ساسانیان با خط و زبان پارت اشکانی معلوم و روشن میشود .

۱۲- هشتمین کشوری که اهورمزدا بر طبق مندرجات اوستا برای سکونت ایرانیان آفریده اوروا است . محل این شهر را بعضی از دانشمندان باطوس در خراسان تطبیق کرده و برخی دیگر يك شهر نامعلوم پنداشته‌اند اما از تحقیقات باستانشناسی در ترکمنستان شوروی محل شهر قدیم اورغانج پایتخت خوارزم کشف شده و آثار ارزنده از تمدن ایران باستان بدست آمده و از این اکتشاف واضح میشود که مقصود زرتشت از اوروا در اوستا همان اورغانج و خوارزم میباشد .

این چند نمونه از مطالب متنوعی است که در کتاب تاریخ اجتماعی ایران باستان بتفصیل توضیح داده‌ام و در این کتاب برای اینکه مطالب با دلائل حسی مقرون باشند تصویرهای چند از آثار زیر خاکی و کتیبه‌های عهد قدیم نقل نمودم

و امیدوارم در خدمت بوطن عزیز خود توفیق یافته باشم و آرزو مندم هر گاه خوانندگان گرامی در این کتاب اشتباه و خطائی دیدند بدیده اغماض بنگرند و در تصحیح و تکمیل آنها بکوشند.

تهران : بتاريخ شهر بورماه ۱۳۴۰

دکتر موسی جوان



## بخش یکم

### اقوام آریائی در مهاجرت بسرزمین قدیم ایران

اقوام آریائی در عهد قدیم از مسکن اولیه خودشان که در کتاب اوستا بنام آریاویچ نامیده شده بسرزمین ایران مهاجرت کردند و در آن متوطن شدند. این اقوام در نیمه سده ششم قبل از میلاد تحت رهبری کوروش بزرگ هخامنشی با یکدیگر متحد شدند و دولتهای کهنسال سامی نژاد آنروزی را یکی پس از دیگری از پای در آوردند و بجای آنها يك دولت آریائی بزرگ تشکیل دادند و آن را بنام دولت پارس یا ایران نامیدند. مردم امروزه ایران از همان تیره و نژاد آریائی هستند که مدت لااقل سه هزار سال از تاریخ گذشته خود با حوادث و اتفاقات گوناگون روبرو شده نشیب و فراز بسیار دیده و توانسته‌اند از اخلاق و عادات و مزایای ملی و قومی خود نگاهداری نمایند و این مزایا و خصوصیات را با اقتباساتی که از مدنیتهای مختلفه دیگر بدست آورده‌اند پیوند دهند و بر اثر آن نسل و نژاد خود را نیرومندتر سازند و ما اکنون در نظر داریم تحت عنوان تاریخ اجتماعی ایران باستان از تاریخچه زندگانی این مردم بحث و تحقیق نمائیم و اگر در این تحقیقات متناسب مطلب و مقام از احوال پادشاهان و اشخاص گفتگو خواهیم نمود برای تهیه زمینه جهت توضیح مطالب است و از اینجهت ابتدای کتاب را از چگونگی مهاجرت اقوام ایرانی و سرگذشت اولیه آنان آغاز مینمائیم.

آریاویدج مسکن اولیه اقوام ایرانی

قدیمترین سند تاریخی راجع بمهاجرت اقوام ایرانی کتاب اوستا است. در آغاز وندیداد اوستا نقل شده که اهور مزدا سرزمین آریاویدج Aria Vez را در بهترین مکانها آفرید اما اهریمن بر ضد وی قیام کرد و سرمای سخت در آن پدید آورد و چون سکونت در این دیار بعلت سرمای سخت و انبوهی جمعیت مشکل و ناگوار بود شهرها و مکانهای با نزهت دیگر خلق کرد. این مکانها يك يك در کتاب نامبرده تعیین شده و جمعاً ۱۶ ناحیه و کشور بشرح زیر است :

|               |           |                          |
|---------------|-----------|--------------------------|
| Aria vez ,    | Iranvej   | ۱ - آریاویدج یا ایرانویچ |
| Sughda ,      | Sogdiana  | ۲ - سغد یا سغدیان        |
| Morou ,       | Margiana  | ۳ - مرو یا مرگیانا       |
| Bakhdhi ,     | Bakhtri   | ۴ - بلخ یا باختر         |
| Nisaya ,      | Parthava  | ۵ - نسیایه یا پارت       |
| Haraiva       |           | ۶ - هرات                 |
| Vaekereta     |           | ۷ - کابل                 |
| Ourva ,       | Ourganedj | ۸ - اوروا یا اورغانج     |
| Vehreana ,    |           | ۹ - هیرکانی یا گرگان     |
| Haetument ,   |           | ۱۰ - هتومننت یا هلمند    |
| Haraivati ,   | Arachosia | ۱۱ - رخیج                |
| Ragha ,       |           | ۱۲ - ری یا راگا          |
| Varena ,      |           | ۱۳ - ورنه یا گیلان       |
| Chachra ,     |           | ۱۴ - چخر یا چرغ          |
| Hapta Hindu , |           | ۱۵ - پنجاب هند           |

۱۶ - رنگها یا رنھا<sup>۱</sup>      Rangha ,      Ranha

در اوستا راجع بمسکن اولیه اقوام ایرانی اوصافی ذکر شده و از این اوصاف معلوم میشود آریاوویچ با سرزمین کوهستانی واقع در مغرب دریای خزر مطابقت مینماید و مشتمل بر قفقازیه و قسمت شمالی آذربایجان کنونی ایران میباشد و از مشرق بدریای خزر و از مغرب بدریای سیاه محدود شده و بطول یکپهزار و پانصد کیلومتر است .

آریاوویچ در اوستا<sup>۲</sup> يك کشور سردسیر معرفی شده و دروندیداد مینویسد که آریاوویچ بسیار بانزهد بود اهریمن برضد آن سرمای سخت پدید آورد . در آنجا ده ماه زمستان و دو ماه تابستان است . این وصف بامحلی که در بالا برای آریا ویچ تعیین نمودیم بیشتر تناسب دارد .

کوه البرز یا هریرز و قله دماوند در بالای آن نزدیک شهر تهران يك کوه مقدس آریائی است و در افسانه های باستانی ایران يك سرپل چنواد بقله مزبور و سردیگر به بهشت و آسمان اتصال دارد و تهمورث دیوبندپادشاه پیشدادی که اهریمن نابکار را دربند گرفته بود همه روزه سوار وی میشد و دورجهان میگشت و از بالای کوه البرز بجایگاه خود سرازیر میشد . این کوه در امتداد کوه های قفقازیه در آریا ویچ قرار گرفته است .

فریدون وقتی آزی دهاک سه پوزه و عجیب الخلقه را مغلوب و گرفتار کرد در بالای کوه دماوند در بند نهاد تا روز قیامت بهلاکت رسد .

۱ - رجوع شود بدار مستتر کتاب زند اوستا بانگلیسی جلد اول و بفرانسه جلد دوم فصل اول و ندیداد . همچنین دهارلز کتاب اوستا و ندیداد فصل اول .

۲ - اوستا کتاب زرتشت بزبان بلخی نگاشته شده و این زبان در شمال شرقی ایران باستان تکلم میشد و بسانسکریت شباهت دارد . کتاب مزبور مشتمل بر پنج قسمت است و قسمت یشتها و گاتها بوسیله ابراهیم پور داود بفارسی ترجمه شده اما این ترجمه ها بدلائلی که در محل خود نقل خواهیم نمود بی اعتبار است و قابل استفاده نیست و ما در کتاب خود از ترجمه اوستا بزبانهای اروپائی استفاده خواهیم نمود .

دریاچه اورمیه در اوستا معروف بدریای چئچست caeçast و همچنین دریای خزر معروف بدریای وورو کاش Vourukasha دو دریای آریائی و ایرانی بشمار رفته‌اند و زرتشت در اورمیه متولد شده و آتشکده بزرگ شیز در این ناحیه واقع بود و هر یک از پادشاهان ایرانی هنگام تخت نشستن و تاجگذاری بایستی از این آتشکده دیدن نمایند و وظائف خطیر شاهی را بر عهده گیرند. در نزدیک دریاچه اورمیه است که کیخسرو کیانی و اکثر پهلوانان ایرانی زمان جنگ با تورانیا حاضر می‌شدند و بدرگاه مهر و ناهید دوایزد ایرانی فدیه و قربانی نثار می‌نمودند و فیروزی بر دشمن را درخواست می‌کردند.

این افسانه‌ها و شهرت آنها در ایران قدیم و یا ذکر آنها در اوستا مبنی بر این است که اقوام ایرانی در عهد باستان همه وقت نسبت به آریاوید و وطن اولیه خود علاقه داشتند و همه وقت از آن یاد می‌نمودند و دلایل بسیار صحت این عقیده را تأیید مینماید.

دارمستتر Darmesteter دانشمند فرانسوی در کتاب خود راجع بمحل آریاوید چنین مینویسد ( آریانم ویدجو Arianem Vejo یا ایران ویدج Iran Vej بمعنی مسکن ایرانی در مکانی است که بر طبق مندرجات بندهش زادگاه زرتشت است و جمشید کاخ خود را در آن بنا نموده است. بعضی از دانشمندان محل آریاوید را در سرزمین مجاور بارود سیر دریا جستجوی کنند و در این عقیده دو دلیل ذکر مینمایند یکی اینکه در اوستا پس از نام آریاوید بلافاصله از کشورهای سغد و مرو و بلخ ذکر شده و دیگر اینکه در زمان ساسانیان رود وانوهی دائی‌تی را باجیحون تطبیق می‌کردند. دلیل اول قابل توجه نیست اما دلائل دیگر هست که بر دلیل دوم ترجیح دارد و از اینجهت آریاوید را باید در مغرب ایران جستجو کرد و در بند ۱۲ فصل ۲۹ بند هش چنین مینویسد:

**Arian vej pun kostaki Aturpatagan**

یعنی ایران ویچ در مجاورت آذربایجان واقع شده و چون آذربایجان از مشرق بدریای خزر و از مغرب بسرزمین رانگها محدود است منظور از آن همان ماد و حدود قره باغ خواهد بود و از این جهت می‌توانیم آریاویچ را در میان رود ارس و رود کور Kour تعیین کنیم و قره باغ در قفقازیه برطبق بند ۱۷ کتاب یاقوت و بند ۱۴۱ فصل ۱۱ کتاب ابوالفدا در سابق بنام اران Arran نامیده میشد و اران مخفف آریان یا ایران است و لفظ قره باغ بمعنی باغ سیاه می‌باشد و بعلمت سرمای سخت و زیبائی و نزهت آن در قفقازیه معروف و در نوز پوشیده از برف است و اقوام خیمه نشین در تابستان روی کوه‌ها بحرکت و جنبش می‌آیند. بنابراین وقتی آریاویچ همان اران باشد رود وانگوهی دائی‌تی که برطبق اوستا آریاویچ را مشروب میکنند همان رود ارس خواهد بود و اگر در زمان ساسانیان رود دائی‌تی را با آمودریا یکسان پنداشته‌اند از این جهت است که هر دو رود در دو طرف دریای خزر جریان دارد همچنانکه در آن زمان رودسند را در هندوستان با آمودریا منطبق میدانستند) ۱.

منظور ما در نقل از عبارت دانشمند فرانسوی این است که باز کر دو دلیل جدید عقیده وی را تأیید نمائیم یکی راجع بمحل دقیق سرزمین رنگها است که برطبق اوستا در مجاورت آریاویچ و در سرچشمه رود رنگها واقع شده و این رود در عصر حاضر بنام رود زنگها Zanga از غرب بسوی دریای خزر در قفقازیه جریان دارد و در محل خود توضیح بیشتر خواهیم داد و دیگری محل رود کور است که دار مستتر در تعیین آن صحبت از قره باغ را بمیان آورده است و حال اینکه از مراجعه بنقشه جغرافیائی قفقازیه موقعیت دقیق آن معلوم میشود و طبق این نقشه رود کور یا کورا Koura از شمال غربی قفقازیه سرچشمه گرفته و پس از عبور از نزدیک تفلیس بدریای خزر میریزد و شهر قره باغ نیز از این رود مشروب میشود و نام آن به کورباغ معروف بود یعنی شهری که از رود کور آبیاری میشود



ولفظ قره در زبان ترکی بمعنی سیاه شهرت غلط از لفظ کوراست .

بنابر این آریاوویچ مسکن اولیه اقوام ایرانی در سرزمین وسیع و کوهستانی میان دریای خزر و دریای سیاه واقع شده و مشتمل بر قفقازیه و قسمت شمالی آذربایجان کنونی میباشد و از این محل است که اضافه جماعت آریانها در عهد باستان از دو جهت و دو سمت بسرزمین ایران مهاجرت نمودند . یکی از طریق شمالی دریای خزر به ماورای خراسان و داخل خراسان و مشرق ایران و به هندوستان رفته اند و دیگری از جنوب بتدریج در آذربایجان و مغرب ایران جای گرفته اند اما آریاوویچ مسکن اولیه اقوام ایرانی و یاهندی است ولی موطن بقیه آریانها و یاهمه آریانها وسیع تر از آن بود و از مغرب تا رودهای دنیستر Dniester و دنیپر Dniepr امتداد داشته و در محل خود توضیح خواهیم داد .

دانشمندان اوستاشناس در شرح و تفسیر از مندرجات اوستا تحقیقات فراوان نموده و در صدد بر آمده اند محل و موقعیت کشورهای ایرانی نشین در عهد باستان را معین نمایند و بعضی از این کشورها از قبیل مرو ، هرات ، کابل ، گرگان ، ری ، گیلان یا ورنه و پنجاب هند معلوم است و احتیاج بیحث و تحقیق ندارد اما راجع ببقیه در میان این دانشمندان اختلاف پدید آمده و نتوانسته اند معلوم بدارند که موقعیت دقیق کشورهای سغد ، بلخ ، نیسایه ، اور و ورنگها در کدام محل قرار گرفته و در تحقیق از این کشورها نیز بغیر از مطالب مختصر و پراکنده مورخان اسلامی و یا بعضی کتب زمان ساسانیان مدارک و اسناد دیگر در دست نداشتند و از اینجهت بابهام سخن گفته اند و حال اینکه این پنج کشور در وضعیت کنونی خارج از مرزهای شمالی ایران قرار گرفته و در عهد باستان جزو خاک اصلی کشورها و در قلمرو حکمرانی پادشاهان کیانی و هخامنشی و یا اشکانی و ساسانی بشمار میرفتند .

بنابر این در توضیح از تاریخ ایران باستان مهم تر از هر موضوع تعیین مرز و بوم اقوام اولیه ایرانی و تشخیص محل و موقعیت کشورهای شانزده گانه است که زرتشت در اوستا یک بیک نام برده است و قبل از تحقیق از این کشورها شرح حوادث

ایران آنهم در زمان کیانیان و یاهخامنشیان ناقص خواهد بود. در توضیح از هر حادثه باید محل و مکان وقوع حادثه را معلوم نمود. اگر محققان ایرانی و یامانند نویسنده کتاب تاریخ ایران باستان در این خصوص بسکوت گذرانده و یا اشتباهاتی مرتکب شده اند برای این است که اسناد و مدارك كافی در دست نداشته اند اما اکنون خوشبختانه میتوانیم از تحقیقات و تجسسات وسیع و دامنه داری که بوسیله دانشمندان شوروی آنهم درسی سال اخیر در سرزمینهای نامبرده و درما و رای مرزهای شمالی ایران و در کناره های آمو دریا و زرافشان و یا در قفقازیه و کناره رود زنگها و کورا بعمل آمده استفاده نمائیم و از این تجسسات است که محل و موقعیت و تاریخچه هر يك از سرزمینهای وسیع سغد، بلخ، نيسايه، اور و اورنگها را میتوان دقیقاً معلوم نمود. ساکنان این کشورها تماماً ایرانی بوده و بزبان ایرانی تکلم میکردند و اکنون قسمت عمده از این کشورها جزو افغانستان شمالی و تاجیکستان و ازبکستان و ترکمنستان شوروی واقع شده اند و در تحقیقات و کاوشها از این شهرهای گم شده ایرانی آثار ارزنده ای از تمدن ایران باستان کشف شده و این تحقیقات را آلکساندر مون گیت *Alexandre Mongait* دانشمند باستان شناس شوروی در کتاب خود تحت عنوان (باستانشناسی در روسیه شوروی) جمع آوری کرده بی آنکه نسبت به تاریخ ایران باستان توجه مخصوص داشته باشد و ما از ترجمه فرانسه آن راجع بهر يك از کشورهای پنجگانه نامبرده در زیر نقل خواهیم نمود.

#### سرزمین سغد یا سغدیان

سغد و سغدیان هر دو در کتابهای فارسی استعمال شده و در اوستا بعبارت سو گدا *Sughda* آمده و بالفظ گاو *Gau* باهم ذکر شده است. دهارلز دانشمند فرانسوی گاوو را پایتخت سغدیان میدانند اما دار مستتر عقیده دارد که گاوو در پهلوی بمعنی دشت است و مقصود از این دو لفظ در اوستا بعبارت از دشت سغد میباشد و در مسافت هشت روز راه همه جا سبز و خرم پر از باغات و چراگاه و مزارع بود و در کتابهای پهلوی لفظ سغد را با سوریک و سوریه تطبیق کرده اند و این تصور ناشی

از اشتباهی است که از شباهت لفظ سو گدا با سوریک حاصل شده است.<sup>۱</sup> پورداود در کتاب ادببات مزدیسنا توضیح داده که در تفسیر پهلوی وندیداد کلمه سو گدا بسوریک تعبیر شده ورود معروف آن موسوم است بزرافشان و آریاوچی در حدود سیر دریا واقع است. پور داود در این عبارت دواشتباه کرده است. یکی اینکه سغد را با سوریک آمیخته و دیگر اینکه محل آریاوچی مسکن اولیه اقوام ایرانی را از محل واقعی آن که با قفقازیه و شمال آذربایجان کنونی تطبیق مینماید بدشت سیر دریا در ماوراءالنهر انتقال داده است.

اطلاعات محققان راجع بسغد در حدودی است که نقل نمودیم و ما برای توضیح از آن لازم میدانیم قبلاً محل سه رود سیحون و جیحون و زرافشان را معلوم بداریم تا خواننده گرامی با توجه در وضعیت جغرافیائی این سه رود از موقعیت هر يك از کشور های ایرانی نشین نامبرده آگاهی یابد. در اکثر کتابهای فارسی از دو رود جیحون و سیحون صحبت شده و این دو رود بنام قوم وحشی هون Hun یا هونها که در سده دوم قبل از میلاد در ناحیه رود های مزبور تسلط داشتند شهرت پیدا کرده و جیحون بیونانی او کسوس Oxus و سیحون بنام جاکسارت jaxartes نامیده میشد اما قبل از زمان مزبور جیحون بلفظ آمو دریا Amou Daria و سیحون بسیر دریا Sir Daria موسوم بودند و اکنون نیز در اکثر کتابهای اروپائی بهمین نام باستانی ذکر میشوند. مقصود رود کی شاعر سخن سرای ایرانی در قصیده معروف خود که در مدح نصر سامانی سروده و سه بیت اول را در زیر نقل میکنیم از رود آمو همان آمو دریا میباشد.

یاد یار مهربان آید همی  
زیر پایم پر نیان آید همی  
شاه سویت میهمان آید همی

یادجوی مولیان آید همی  
ریگک آمو درشتیهای آن  
ای بخارا شادپاش و شادزی

۱ - رجوع شود به دهالز کتاب اوستا صفحه ۷. ایضاً دارمستتر کتاب زند اوستا جلد

رود آمودریا از کوه پامیر Pamir در شمال هندو کش سرچشمه گرفته و بسمت مغرب جریان دارد و پس از طی مسافت بسیار بسمت شمال منحرف شده و از جنوب بدریاچه آرال یا دریای خوارزم میریزد. رود سیردریا نیز از کوه مزبور سرچشمه گرفته و در موازات آمودریا و در فاصله بسیار از آن جریان یافته و از شمال بدریای آرال سرازیر میشود. در میان این دو رود فاصله بسیار است و رود زرافشان سرزمین واقع در میان آمودریا و سیردریا را بدو قسمت منقسم میسازد و در ریگزار شرقی دریای خزر فرو میرود. این سه رود در عهد قدیم پر آب بود و بر اثر آن کشورهای که از این رودها آبیاری میشدند از حیث زیبایی و خرمی و شادابی در دنیای قدیم شهرت داشتند. اکنون میتوانیم تحقیقات مون گیت دانشمند شوروی را راجع بسغد در زیر نقل نمائیم:

«سغد در دره زر افشان و کاشکادریا Kachka Daria واقع شده و پایتخت آن در قدیم شهر سمرقند بود و این شهر را مورخان بنام مارکاندا Marcanda نامیده اند. کوروش هخامنشی در نیمه سده ششم ق. م کشور سغد را در جزو قلمرو حکمرانی خود قرار داد. شهر سمرقند در حمله مغول با خاک یکسان و ساکنان آن بهلاکت رسیدند. در خرابه های این شهر تجسسات باستانشناسی بعمل آمده و آثار گرانبها کشف شده است. مرکز شهر قدیم بنام ارك نامیده میشود و در سده چهارم ق. م. تمدن بزرگی در آن تشکیل یافته بود. سغد در صنعت و تجارت اهمیت داشت. از شهر قدیم سمرقند مجسمه های کوچک بدست آمده و بعضی از آنها مجسمه آناهید خداوند آب مربوط بدین مزدا پرستی میباشد.

«از کاوشهای دیگر سغد در خرابه های شهر تل برزو Teli - Barzou در

۱ - دانشمند شوروی مجسمه مزبور دارای تنه گاو را بنام کیقباد نامیده و علی الظاهر از دوهیکل بزرگ تراشیده از سنگ بشکل انسان و تنه گاو در مدخل کاخ خشایارشا در تخت جمشید تقلید بعمل آمده و ساسی Desasy دانشمند انگلیسی نسبت بهیکلهای نامبرده بهمان اشتباه دانشمند شوروی گرفتار شده و آنها را مجسمه کیومرث نامیده و استدلال کرده که کیومرث از دو لفظ گاو و مرد ترکیب یافته است.

حاشیه در صفحه ۱۸ طر درم

موضوع اثره کیقباد است

شش کیلومتری سمرقند است و از آن يك ظرف سفالین پیداشده و روی این ظرف تصویر يك انسان باتنه گاونقش بسته و از يك نیمه خدای ایرانی بنام کیقباد حکایت دارد «از اکتشافات بزرگ سغدیان در خرابه‌های قدیم پنچیکانت Pentchikent است. این شهر در دره زرافشان بفاصله ۶۸ کیلو متر از سمرقند واقع و در سده هشتم میلادی در حمله عرب ویران شده است. در مجاری آب این شهر تنبوشه‌های سفالین بکار رفته است. از بناهای عمده پنچیکانت دو معبد بزرگ میباشد. یکی مشتمل بر تالار مربع شکل بمساحت هشت متر در هشت متر و سقف آن بر روی چهارستون قرار گرفته و این معبد از مشرق بدون دیوار به ایوان منتهی است و در مقابل محوطه‌ای واقع شده و در دیوارهای معبد نقش و نگارهایی است که از لحاظ باستان شناسی جالب دقت میباشد. در نقش یکی از دیوارهایك مرد روحانی بسوی محراب خم شده و چند شخص از آنجمله دو مرد دهقان در مراسم مذهبی حاضرند و در دیوار مقابل تصویر چند شاهزاده سغدی است. معبد دیگر در شمال شهر دارای تالار بزرگ با چهارستون و يك ایوان است و در نقوش این معبد بر روی دیوار صحنه‌ای در سوگواری جنازه سیاوش نیمه خدای ایرانی است<sup>۱</sup>. کپیبه تابلوی مزبور از نقش و نگار معبد سغد راجع بسوگواری بر جنازه سیاوش را دانشمند شوروی در کتاب

۱- تابلو نقاشی از معبد سغد مربوط بسده سوم قبل از میلاد راجع بسوگواری در مرك سیاوش از لحاظ باستانشناسی بسیار ارزنده میباشد. سیاوش در اوستا سیاورشن آمده و در شاهنامه فردوسی نقل است که وی پدر کیخسرو کیانی بود و بدستور افراسیاب کشته شده و از خبر آن همه ایرانیان در ماتم و سوگ نشسته‌اند. رستم دستان بهلوان سیستانی که سیاوش را پروریده بود بکینخواهی وی برخاسته و بچنگ تورانیان رفته و افراسیاب را شکست داده است. از تابلو نقاشی مزبور معلوم می‌شود داستان سیاوش و رستم و افراسیاب حقیقت داشته و سوگواری وی در ایران باستان از آنجمله در سغد معمول بود. این سوگواری برای تحریک احساسات ایرانی برضد تورانیان استفاده میشد و بعزاداری ماه معرم شیعیان شباهت دارد و این عزاداری در زمان سلطنت پادشاهان صفویه در ایران معمول گردید و در تحریک احساسات ایرانی برضد عرب و تازی مؤثر افتاده است.

خود نقل نموده و چون از لحاظ ایران شناسی اهمیت دارد تحت شماره يك نقل مینمائیم .

دانشمند شوروی توضیحات خود را راجع بسغد بشرح زیر پایان داده است :

«میدان شهر پنچیکانت موسوم بشهرستان است و در مشرق آن عمارات و کاخهای چند کشف شده و در تالار یکی از کاخها روی دیوار نقش و نگار در صحنه های متعدد دیده میشود . در یکی از آنها پادشاه روی تخت نشسته و چند شاهزاده سغدی با چند دهقان برابر وی ایستاده و مراسم جشن بسر گزار میشود و در صحنه های دیگر عده ای سازنده و نوازنده برقص مشغولند . از معابد سغدی و آثاری که بدست آمده معلوم می شود مذهب معمول در شهرهای سغد مزدا پرستی است و آب و آتش و باد و خاک را میپرستیدند و مرده ها را بر طبق مراسم معمول در این مذهب دفن میکردند باین ترتیب که جنازه را در هوای آزاد طعمه لاشه خوارها میساختند و سپس استخوانها را پس از جدا شدن از گوشت در محفظه ای قرار میدادند و این محفظه بنام استودان Astodan مخفف استخوان دان نامیده میشد و در اطاق و یازیر زمین نگاه میداشتند . در شهر پنچیکانت گورستانی کشف شده و در آن از این قبیل محفظه ها بدست آمده است .<sup>۱</sup>

#### سرزمین بلخ یا باختر

بلخ در اوستا بلفظ باختی **Bakhdi** و در فارسی قدیم بلفظ باختری **Bachtri** آمده و در این کتاب دو صفت برای آن ذکر شده و چنین مینویسد ( من اهورمزدا چهارمین کشوری که آفریدم بلخ زیبا با پرچمهای افراشته است ) . دهارلز توضیح داده که در اوستا باختی ذکر شده و بعداً به بلخ تبدیل گشته و در خراسان واقع پایتخت مردم باختر است و پرچمهای افراشته علامت اقامتگاه رئیس این کشور بوده و یا بلخیها همه وقت برای جنگ با دشمن آماده بودند .<sup>۲</sup>

۱ - رجوع شود بمون گیت کتاب باستانشناسی در روسیه شوروی صفحه ۲۸۳ و بعد

۲ - رجوع شود بدهارلز کتاب اوستا صفحه ۸ .

دارمستتر راجع بلخ مینویسد که لفظ باختی و صفت زیبا که در اوستا برای آن ذکر شده در کتاب مسعودی بلخ الحسناء ترجمه گشته است .  
 از آنچه نقل نمودیم معلوم میشود که اکثر دانشمندان اوستاشناس محل بلخ را بطور مبهم در شمال خراسان می پندارند و حال اینکه در حال حاضر خرابه های بلخ در شمال افغانستان نزدیک قصبه ای بهمین نام و در سر جاده ای که ارکابل به بخارا میرود واقع شده و تا رود آموریا ۵۰ کیلومتر فاصله دارد . شهر بلخ مرکز سرزمین بلخ و پایتخت پادشاهان کیانی است و در زبان یونانی بنام باکتریان **Bactriane** نامیده میشد و نام قدیمتر آن زاریاسپ میباشد . در قاموس الاعلام توضیح شده که شهر بلخ در سلطنت کی گشتاسب کیانی شهرت بیشتر داشته و زرتشت در این شهر ظهور کرده و این شهر مرکز تبلیغات دین وی بود . شهر بلخ در حمله مغولان صدمه فراوان دید و در ۶۱۷ بوسیله چنگیز و در ۷۷۱ هجری بوسیله تیمور لنگ با خاک یکسان شد .

بنابر این قسمت جنوبی سرزمین بلخ قدیم هر گاه در شمال افغانستان و خراسان واقع شده قسمت شمالی آن در خاک شوروی و جمهوری تاجیکستان امتداد دارد و در این قسمت بوسیله باستانشناسان شوروی تجسسات و کاوش بعمل آمده و توضیحات موند گیت را در زیر نقل میکنیم :

« بلخ در بستر آمودریا واقع شده و ساکنان آن اجداد و نیاکان مردم امروزی تاجیک بشمار میروند و یکی از امپراطوری های عهد قدیم در آسیای مرکزی است . قسمت اعظم سرزمین قدیم بلخ در تاجیکستان و ازبکستان شوروی و شمال افغانستان واقع شده است . هیئت حفاری سغد و تاجیک در سال ۱۹۵۰ تجسسات را در بخش کیقباد شاه نزدیک قصبه کالای میر **Kalai Mir** آغاز نموده و ابنیه و ساختمان مربوط بسده چهارم قبل از میلاد در این محل کشف شده و دارای حصار بلندی است . این شهر بوسیله یک کوچه تنگ از استحکامات جدا شده است . از مطالعه در وضعیت قبرها و دفن مرده ها معلوم است که تاجیکها در عهد قدیم از ساکنان بومی

بلخ محسوب میشدند و مشخصات خودشان را در مدت دوهزار سال حفظ کرده اند .  
 « از حفريات بلخ معلوم شده است که حمله اسکندر کبیر در این سر زمین  
 گرچه با خرابی و کشت و کشتار همراه بود اما پس از وی فرهنگ یونانی در  
 بلخ نفوذ کرده است . در شهرهای بلخ چند معبد بودائی کشف شده از آن جمله نزدیک  
 قصبه قره تپه میباشد . در چاچی Tchachi از شهرهای قدیم بلخ آثار يك تمدن  
 روستائی بدست آمده و معلوم شده که در سده دوم قبل از میلاد آهن را در کوره  
 های بادی بوسیله دم دادن به ادوات و ابزار تبدیل میکردند . اکتشافات باستانشناسی  
 در بلخ پایان نیافته و هنوز ادامه دارد .<sup>۱</sup>

#### سرزمین نیسایه یا پارت

در فصل اول و نذیداد چینی مینویسد ( پنجمین کشوری که من اهور مزدا  
 آفریدم نیسایه میباشد و در میان مرو و بلخ واقع شده است ) در این عبارت محل نیسایه  
 فی الجمله معلوم شده اما محققان نتوانسته اند معلوم بدارند با کدام ناحیه و سرزمین  
 مطابقت میکنند و توضیح داده اند که نیسایه نامبرده غیر از شهر قدیم نیسا در ماد  
 است و اسبهای آن شهرت داشته و در آن داریوش بزرگ گماتا را بقتل رسانید .  
 دهارلز توضیح داده که نیسایه در دره مرغاب واقع است اما باستان شناسان شوروی  
 محل شهر نیسایه را کشف نموده و معلوم داشته اند که این شهر نخستین پایتخت  
 دولت پارت اشکانی بوده و از این امر معلوم است که مقصود زرتشت در اوستا از  
 نیسایه همان سرزمین اصلی پارت است و پایتخت آن نیسایه در میان مرو و بلخ قرار  
 دارد . مون گیت راجع بکشور پارت و شهر نیسایه چنین مینویسد :

« در جنوب جمهوری ترکمنستان کنونی و نزدیک ریگزار قره قوم  
 kara koum و در دامنه کوه کوپت داغ kopet dag و نزدیک قصبه موسوم به  
 باقر baguir واقع در فاصله ۱۸ کیلومتری شمال غربی عشق آباد ویرانه های دو  
 شهر باستانی نیسایه قدیم و نیسایه جدید واقع شده و از سال ۱۹۳۰ دوهیئت حفاری در  
 این ناحیه بکاوش و تجسسات پرداخته اند و این تجسسات اکنون نیز ادامه دارد .



از کاوش در خرابه های نیسایه جدید آثار پیرارزش يك شهر قدیم کشف شده و این همان نیسایه جدید نخستین پایتخت دولت پارت است .

« امپراطوری پارت همان دولت اشکانیان رقیب رومیان است ، این امپراطوری از رودسند تا فرات و از آمودریا تا خلیج فارس وسعت داشته و بین النهرین و ماد و ارمنستان و هیرکانی را نیز شامل میشود . پادشاهان پارت با دو دولت بزرگ روم و چین ارتباط سیاسی داشتند و سواران پارتی در جنگ شهره آفاق بودند و دفعات به رومیان شکست داده اند از آن جمله لشکر کشی کراسوس Crassus سردار بزرگ رومی و شکست وی در تاریخ معروف است . اردشیر مؤسس ساسانیان در سده سوم قبل از میلاد سرزمین پارت را تسخیر نمود و دولت پارت را را منقرض ساخت و جانشینان وی کوشیدند نام پارت و اشکانی را از صفحه تاریخ محو نمایند و بفراموشی سپارند و از آن زمان نام خراسان که بمعنی مشرق است بجای لفظ پارت شهرت یافته است .

« شهر نیسایه پایتخت پارت اشکانی حصارى با برج و بواروهای بلند داشته و شهر جدید در بیرون شهر قدیم قرار گرفته و مشتمل بر کاخها و مقبره مرده ها و معابد پارت است و از تجسساتی که در نیسایه قدیم بعمل آمده تاریخ صحیح پارت معلوم شده است .

« در یکی از کاوشها کاخ بزرگ مشتمل بر تالار مدور و دیگری مربع شکل و يك معبد کشف شده و این تالار دارای چهار ستون به بلندی ۱۲ متر است . در میان ستونها مجسمه های مرد وزن نصب شده و این مجسمه ها دارای رنگ آمیزی میباشد . در اطراف کاخ عمارات بزرگ از آن جمله محل خزینه و گنج پادشاهان اشکانی است و این گنج در سده سوم بعد از میلاد متعاقب انقراض دولت پارت بغارت رفته اما اشیاء باقیمانده آن از قبیل بعضی اسلحه و مجسمه های كوچك از نقره و مفرغ و یا گل پخته بدست آمده از آنجمله مجسمه آتنا Athena خداوند یونانی و مجسمه ابوالهول مصری است .

« از اکتشافات مهم نیسایه کتیبه های بسیار از دفتر بایگانی پادشاهان اشکانی است تعداد این کتیبه ها بیکهزار و پانصد عدد رسیده و در يك زیر زمین قرار داشته و برای خواندن آنها که بخط آرامی و بزبان پارسی است هیئتی از متخصصان شوروی مأموریت یافته اند و این هیئت در ترجمه و کشف این کتیبه ها موفق شده و بزبان ایرانی و تاجیک نقل کرده اند. از این کتیبه ها سازمان اداری دولت پارت و وصول مالیاتها و موضوعات دیگر معلوم شده است. پادشاهان پارت گرچه دشمن جدی یونانیها بودند اما تحت نفوذ فرهنگ یونانی واقع شده اند. شهر نیسایه مدت چند سده پس از انقراض دولت اشکانی نیز اهمیت خود را محفوظ داشته بود<sup>۱</sup>

از مطالبی که در بالا نقل نمودیم واضح شد که سرزمین پارت اشکانی در عهد باستان برخلاف آنچه بعضی تصور نموده اند چنین نیست که در جنوب خراسان کنونی واقع شده باشد بلکه قسمت اعظم آن در دشت آمودریا قرار داشت و نیسایه در این قسمت نخستین پایتخت دولت اشکانی بود و این پایتخت پس از توسعه قلمرو دولت اشکانی بشهر صدروازه نزدیک دامغان کنونی و سپس بشهر تیسفون نزدیک رود ~~خوبک~~ انتقال یافته و اقوام پارت صد درصد آریائی بودند و قریب پانصد سال در ایران حکمرانی کرده اند همچنان که پس از آنان قوم پارس نیز قریب همین مدت در تمام ایران سلطنت نموده اند.

اکثر محققان راجع بمحل پارت باشتباه افتاده و آنرا در خراسان پنداشته اند و این اشتباه نیز ناشی از این است که پایتخت دوم دولت اشکانی بشرحی که بیان داشتیم در نزدیک دامغان جنوب خراسان واقع بوده است از آن جمله اولمستید Olmstid دانشمند امریکائی چنین مینویسد (جلگه مرتفع پارتیا یا پارتوا در جنوب هیرکانی یا گرگان واقع شده و از سمت مشرق به هر اوپا هرات که نام خود را از رود هری گرفته امتداد داشته و پارت بضمیمه هیرکانی قلمرو حکمرانی

۱- رجوع شود به مون گیت کتاب باستان شناسی در روسیه شوروی صفحه ۲۹۲ و بعد

ویشناسب کیانی بوده است.<sup>۱</sup>  
سرزمین اوروا یا خوارزم

برطبق بندیازده باب اول وندیداد هشتمین کشوری که اهور مزدا برای سکونت ایرانیان آفریده سرزمین اوروا **Ourva** است. برای این کشور در اوستا مشخصاتی ذکر نیست و از اینجهت دانشمندان درباره آن بحث ننموده و هر يك با احتمال سخن گفته‌اند. دهارلز عقیده دارد که اوروا يك شهر مجهول و گمنام در خراسان است. ادوارد براون شهر مزبور را باطوس در خراسان تطبیق کرده است. دارمستر از مندرجات بندهش کتاب زمان ساسانیان استفاده نموده و اوروا را عبارت از شهر میشان در کنار فرات میدانند.<sup>۲</sup> این عقائد هیچکدام صحیح نیست اما دانشمندان شوروی در تجسسات باستان‌شناسی خود آثار شهر قدیم اورغانج **Ourganedj** پایتخت سرزمین خوارزم را کشف کرده‌اند و بعقیده ما اورغانج همان اوروا است که زرتشت در اوستا ذکر نموده است.

خوارزم يك کشور ایرانی و باستانی است و در نیمه سده ششم ق. م. در قلمرو حکمرانی کوروش بزرگ قرار گرفته و زرتشت نیز با کوروش هم زمان بود و معقول نیست که وی در اوستا از ذکر نام خوارزم در جزو کشورهای شانزده گانه آریائی و ایرانی غفلت نموده باشد. بنابراین اوروا یا اورغانج پایتخت دولت خوارزم میباشد و اکثراً پایتخت را از لحاظ اهمیت بجای کشور ذکر مینمایند. از تحقیقات باستان‌شناسی در روسیه شوروی آثار پر ارزش از خوارزم و اورغانج بدست آمده و باختصار از کتاب مون گیت در زیر نقل میکنیم:

« در ابتدای سده دوازدهم میلادی اقوام مغول در آسیای مرکزی بحمله و هجوم پرداختند و شهرهای خوارزم را با خاک یکسان نمودند و اکثر مردم را بهلاکت رسانیدند اما طولی نکشید مجدداً فعالیت در خوارزم از سر گرفت و شهرها آباد

۱- رجوع شود بکتاب اولمستید صفحه ۴۵.

۲- رجوع شود به دهارلز کتاب اوستا صفحه ۹. ایضاً دارمستر کتاب زنداوستا جلد دوم صفحه ۱۱.

گردید. برای تجسسات باستان شناسی از سال ۱۹۲۸ میلادی هیئت بزرگ حفاری بسرپرستی تولستوو Tolstov دانشمند شوروی در خوارزم بکار پرداخت و آثار ارزنده از شهر های قدیم آن بدست آورد و از این آثار مهمتر از همه درخرا به های شهر اورغانچ پایتخت خوارزم است. این شهر قدیم در نزدیکی شهر (کهنه اورغانچ) در ترکمنستان واقع شده و در مجاورت آن شهر تاش قلعه Tach - Kala میباشد که بدستور تیمور لنگ در سال ۱۳۹۱ بنا شده است.

« کوروش بزرگ هخامنشی در نیمه سده ششم ق. م. در جنگهای فیروزانه خود امپراطوری بزرگی تشکیل داد و سرزمین خوارزم را نیز در قلمرو حکمرانی خود وارد ساخت اما وقتی دولت پارت اشکانی قوت گرفت خوارزم در جنب آن استقلال داشت. در خوارزم کنار آمو دریا نزدیک قصبه جان باز قلعه Djanbaz Kala کاوش بعمل آمده و در آن شهر بزرگی کشف شده و دور آن حصار بیلندی ده متر وضخامت یک متر وسی سانتیمتر در دو ردیف قرار دارد و در داخل این حصار کاخ بزرگ و ابنیه فراوان دیده شده است. از شهرهای خوارزم ظروف و زینت آلات بسیار و آثار دیگر کشف شده و معلوم گشته که در عهد قدیم با مصر و سوریه و نواحی دریای سیاه در تجارت بودند. در میان این آثار مجسمه های کوچک از سیاهوش و یا از آناهید Anahita خداوند دریاها و نگاهبان آبهاست.

« در نزدیکی ریگزار قیزل قوم Kizil - Koum شهری کشف شده که دور آن حصار بلند با برج و بارو است. در داخل این حصار تالار بزرگی بوسیله پله بزیر زمین راه داشته و در این زیر زمین خمره های متعدد سفالین جای داده شده<sup>۱</sup> و هر خمره

۱ - خمره های نامبرده موسوم به استودان Astodan محل نگاهداری استخوان مرده میباشد لفظ استودان مخفف استخوان دان است و مجسمه صاحب استخوان بر روی یکی از این خمره ها از لحاظ ایران شناسی اهمیت بسیار دارد و تصویر آن را از صفحه ۲۶۳ کتاب مون کیت تحت شماره ۲ نقل می نمایم و معلوم میدارد که در آن زمان مذهب زرتشت در خوارزم رواج داشته است. دو استودان از گل پخته از حفريات شوش و دیگری سنگی از معابد پارسیان هندوستان بدست آمده و در موزه لوور قرار دارد و ساختن استودان از گل پخته و یا سنگ در وندیداد بتفصیل بیان شده است.

بمنزله قبری است که استخوان مرده را در آن جای میدادند و بر روی یکی از این خمره‌ها مجسمه یک مردنشسته قرار دارد و در آن کتیبه‌ای مربوط بسده سوم قبل از میلاد بزبان خوارزمی و بخط آرامی نوشته شده و علی الظاهر نام صاحب مجسمه است.

«در سده دوم ق. م. اقوام تخار در خوارزم و در حدود سیر دریا تسلط یافتند و نام خود را در مدت زمانی بخوارزم داده و بنام تخارستان نامیده‌اند و شامل قسمتی از ترکمنستان کنونی میباشد. در خوارزم نزدیک قصبه توپراق قلعه کاوش بعمل آمده و در آن شهری پیدا شده و از وسط شهر کوچه باریک بطول پانصد متر پدید آمده و خانه‌ها و عمارات و یک کاخ بزرگ در اطراف این کوچه و بازار شهر با یک معبد مزدا پرستی در پائین شهر مربوط بسده سوم ق. م. دیده میشود. در این کاخ تالار بزرگی است که در آن مجسمه‌های بسیار از گل پخته قرار گرفته و این مجسمه‌ها از پادشاهان خوارزم و خاندان سلطنتی است. بر روی دیوار نقش و نگاری است که تصویر چند زن بحالت رقص و آواز و چند زن دیگر بحالت چیدن میوه از درخت دیده میشود. البیرونی دانشمند خوارزمی در کتاب خود مینویسد که بدستور قطیبه حاکم عرب هر چه آثار فرهنگ و تمدن از خوارزم باستان وجود داشت تماماً خراب و از میان رفته و از این جهت تاریخ خوارزم مجهول مانده است. خوارزم در ترکمنستان کنار آمو دریاست.<sup>۱</sup>

#### سرزمین رنگها یا رن‌ها

سرزمین رنگها یا رن‌ها **Ranha** طبق بند بیست باب اول و نذیر دادشانزدهمین کشوری است که اهور مزدا برای سکونت ایرانیها آفریده و در سرچشمه رود رنگها واقع شده است. محققان برای تشخیص محل و موقعیت رنگها تحقیقات فراوان نموده‌اند و در این تحقیقات ضمناً در صدد برآمده‌اند محل آریاویچ را که

۱- رجوع شود به مون گیت کتاب باستان شناسی در روسیه شوروی صفحه ۲۷۲ و بعد.

در پیش توضیح دادیم معلوم دارند زیرا آریاویچ در قسمت‌های دیگر اوستا بکرات ذکر شده و در مجاورت رنگها قرار گرفته است. ابراهیم پورداود در کتاب ادبیات مزدیسنا معتقد شده که رود رنهای همان سیر دریا یا سیحون میباشد و آریاویچ نیز در حدود خوارزم است. پورداود در این موضوع بتفصیل پرداخته و چون ضمناً عقائد دانشمندان اروپائی را نیز ذکر کرده قسمتی را در زیر از صفحه ۲۲۲ کتاب وی نقل مینمائیم:

« رنگها اسم رودی است و مکرراً در اوستا از آن یاد شده و در کتب پهلوی غالباً به این اسم برمیخوریم باز تعیین محل آن مشکل و دشوار است و بطور حتم نمیدانیم کدام از رودهای معروف حالیه در قدیم چنین نامیده میشد و بواسطه قاصر بودن عبارات و درهم و برهم بودن مندرجات کتب پهلوی راجع به آن هر کدام از مستشرقین رودی را حدس زده اند. ویندشمان Windhichman گمان میکند در اوستا از رود رنگها مقصود سند میباشد. دهارلز مینویسد که از آن آمودریا اراده شده. یوستی، اشپیکل و گی گر به سیر دریا حدس زده اند دولاگارد Delagard بسیار دور رفته و آن زارود معروف ولگا Volga در روسیه پنداشته است. دار مستتر بکلی از مشرق منصرف شده و در مغرب عبارت از دجله دانسته است. مرگوارت Marquart مینویسد که از مندرجات بندهش مفهوم میشود رود رنگها رود زرافشان در سغد باشد. بارتولومه ووست West رود رنگها را یک رود افسانه‌ای و نیمه افسانه‌ای تصور کرده اند. بی شک در اوستا رنگها اسم رود مخصوص و معروفی بود و بعدها پیمور زمان از تعیین محل آن عاجز مانده اند تا آنکه این رود در عهد تدوین کتاب پهلوی که حالا در دست داریم رنگ و روی معنوی گرفته و یا بقول بعضی از مستشرقین رود افسانه‌ای شده و در میان احتمالات مذکور سند و ولگا کمتر جالب توجه است و مندرجات اوستا نیز تا یک اندازه برخلاف آن است که رنگها در مغرب و از آن دجله مقصود باشد. در اوستا بسا کلمه ارگ یا ارنگ بجای رنگهای اوستا استعمال شده و در فصل بیستم که مخصوصاً

از رودها صحبت میدارد در آغاز مفصلاً از ارننگ و وه روت یاد کرده میگوید دورود از شمال باختر البرز هرپورج بسوی خور و ران جاری است و موسوم است به ارننگ دیگری بسوی مشرق خراسان جاری است و موسوم به وه روت یا ونگوهی پس از آن در بند هشت طوری این رود را تعریف کرده اند که باید قهرآ آنها را از رود های مینوی تصور نمود و میگوید همانطور که روشنائی از البرز بدر آید دگری ره بسوی آن فرود میآید آب نیز از البرز بیرون آمده و به آن فرومی رود. در فرگرد اول و ندیداد شانزدهمین کشوری است که اهور مزدا در سرچشمه رود رنگها آفریده و از این فقرات برمی آید که از رنگها رودی در اقصی حدود اراده شده و این قهرآ مارا بسیر دریا متوجه میدارد.

عقاید دانشمندان اروپائی و بیشتر از همه عقیده ابراهیم پورداد که رنگها را با رود سیحون یاسیر دریا تطبیق کرده تماماً مبنی بر اشتباه است و اشتباه نیز ناشی از این است که نقشه جغرافیائی قفقازیه را ملاحظه ننموده اند و الا توجه پیدا میکردند که رود رنگها قدیمترین رود در قفقازیه کنونی و از مغرب بجنوب شرقی جریان دارد و نزدیک مصب برود ارس ملحق شده و فعلاً بنام زانگا Zanga نامیده میشود و دو حرف (ز) و (ر) در فارسی بیکدیگر تبدیل میشود و سرزمین رنها یا رنگها و یا زنگا در سرچشمه رود مزبور واقع شده و رود رنگها یا زنگها از امتداد شمالی کوه های البرز در قفقازیه سرچشمه گرفته و به آریاوپیچ متصل است و محل آریاوپیچ را در پیش معلوم داشتیم.

رود زنگا یا زنگها يك رود باستانی است و بستر خود را مانند رود ارس از قدیم تا کنون تغییر نداده و باستان شناسان شوروی در کنار این رود کاوشها و تحقیقات وسیع بعمل آورده و آثار گرانبھائی کشف کرده اند. مون گیت در کتاب خود راجع برود زنگا در چند مورد اشاره نموده از آن جمله مینویسد (در نزدیک ایروان و کناره غربی رود زانگا Zanga آثاری بدست آمده و از زندگانی ساکنان این محل مزبور به سه هزار سال قبل حکایت مینماید). همچنین در محل دیگر

چنین مینویسد (از آثار باستانی در حفریات از محل شهر قدیم تیچی بائی نی Teitchibaini کناره غربی رود زانگا Zanga نزدیک ایروان معلوم شده که این شهر را روساس Rusas پادشاه اورارتو در اواسط سده هفتم ق. م بنا نهاده است).<sup>۱</sup> بنا بر این تردید نیست که منظور زرتشت در اوستا از سر چشمه رود رنگها همان سرزمین واقع در سر چشمه زانگا یا زنگهای کنونی است که در شمال غربی قفقازیه واقع شده و این همه عقاید طول و دراز دانشمندان و اختلاف در میان آنان از بی توجهی در نقشه جغرافیائی قفقازیه پدید آمده است.

مندرجات دیگر اوستا نیز صحت عقیده ما را راجع بمحل و مکان رود رنگها یا سرزمین رنگها و مطابقت آن را با رود زانگها و یا سر چشمه این رود در قفقازیه تأیید مینماید از آنجمله در بهرام یشب اوستا چنین مینویسد (ماهی کارا Cara رئیس ماهیها در زیر آب رود رنگها زندگی میکند و چشم تیز بین دارد و کوچکترین موج و انحراف آب را از دور می بیند و شب و روز در محافظت گیاه کو کرن که از آن شربت هوما تهیه مینمایند و در دریای وورو کاش Vouru - kasha یا دریای خزر می روید دیده بانی میکند)<sup>۲</sup> زرتشت این افسانه را از زاد گاه خود در ناحیه اورمیه<sup>۳</sup> آذربایجان بدست آورده و دلیل آن را در محل خود نقل خواهیم نمود و معقول نخواهد بود که در صحبت از گیاه کو کرن و دریای

۱- رجوع شود به مون گیت باستانشناسی در روسیه شوروی صفحه ۱۰۷ و ۲۱۶ و همچنین

لفظ زانگا Zanga در فرهنگ جغرافیائی همین کتاب صفحه ۴۲۸ .

۲- رجوع شود به دارمستر کتاب زند اوستا جلد دوم صفحه ۵۶۹ در بهرام یشت .

۳- لفظ اورمیه نام دریاچه شور ایران در آذربایجان است و در اوستا بدریاچه چنچست شهرت دارد . این دریاچه در کتیبه های آشوری مربوط بسده نهم قبل از میلاد بلفظ اورمیه Urmia آمده و در این واژه حرف واو بعد از الف دوم کلمه است و قرار دادن واو بعد از (ر) و یا تصور اشتقاق آن از لفظ روم و رومی غلط است و اکنون بنام دریاچه رضائیه نامیده میشود .



خزر و رود رنگه‌پابه آمو دریا و خپوه و بخارا توجه شده باشد بلکه طبیعی است ماهی افسانه‌ای کارا دررود رنگه‌ها واقع در مجاورت رودارس زندگی کند و گیاه کوکرن و هوم سفید را در دریای خزر دیده بانی و محافظت نماید و همچنین در تأیید این مطلب دلیل دیگری است که از اکتشافات اخیر تپه حسنلو واقع در شهرستان نقده از ناحیه اورمیه بدست آمده و در توضیح از کاسه طلائی نقل خواهیم نمود و اکنون راجع به مهاجرت آریانها بسرزمین قدیم ایران مطلب را دنبال مینمائیم .

#### مهاجرت آریانها بسرزمین قدیم ایران

مسکن آریانها در دنیای قدیم بشرحی که در پیش توضیح دادیم سرزمین وسیعی بود مشتمل بر روسیه جنوبی و کناره‌های شمالی دریای سیاه و نواحی شمالی و غربی دریای خزر اما آریانهای ایرانی در قسمت شرقی این سرزمین میان دریای خزر و دریای سیاه سکونت داشتند و در اوستا بنام آریا و یچ نامیده شده است . اقوام در دنیای قدیم به دو منظور مهاجرت مینمودند یکی وقتی از ناحیه قوم دیگر مورد تجاوز قرار میگرفتند و ناچار وطن خود را ترک میکردند و دیگر هنگامی که تعداد جماعت در يك محل انبوه میشد و یا بعلت خشکسالی و شدت سرما کسب معیشت مشکل میگردد موطن خود را تغییر میدادند و از اینجهت مهاجرت اقوام در دنیای باستان يك امر مفید و لازم بشمار میرفت و باین وسیله گاهی از خونریزی و جنگ و جدال جلوگیری میشد . در آن زمان میان اقوام و کشورها مرزهای ثابت وجود نداشت و وسعت اراضی نیز بقدری بود که در مهاجرت کمتر مانع و دشواری پدید می‌آمد اما در عصر حاضر گرچه اشخاص بجای اقوام از کشوری بکشور دیگر مهاجرت میکنند و مثال آن مهاجرت اروپائیان در چهار صد سال قبل بامریکا است اما این مهاجرت در عصر حاضر تحت مقررات سخت قرار گرفته است بعضی مانند کشورهای کمونیستی از مهاجرت اتباع خود بخارج جلوگیری

مینمایند و بعضی دیگر از قبول مهاجر خود داری میکنند و مثال اخیر کشورهای متحد آمریکا شمالی است که در تعداد مهاجران سهمیه برای هر یک از کشورها تعیین کرده اند باین ترتیب که فرضاً از چهارصد میلیون جمعیت هندوستان در هر سال دویست نفر ولی از آلمان غربی سالیانه بیست و سه هزار و از انگلستان در حدود هشتاد هزار نفر مهاجر می پذیرند.

از اسناد و آثار پرارزشی که از عهد باستان بدست آمده معلوم میگردد که آریانها در حدود دو هزار سال قبل از میلاد بمهاجرت آغاز نمودند و این مهاجرت خواه به آسیای میانه و خواه بسرزمین ایران و یا هندوستان در مدت یکپهزارسال ادامه داشته و آثار و مدارک مزبور در قسمت عمده بشرح زیر است:

- ۱ - کتاب ودای هندو<sup>۱</sup>.
- ۲ - کتاب اوستای زرتشت.
- ۳ - کتاب تورات.
- ۴ - کتیبه هائی که از شهرهای قدیم آسیای میانه و آناتولی راجع بتمدن اقوام هاتی Hatti کشف شده و در محل خود توضیح خواهیم داد.
- ۵ - کتیبه های هیر و غلیف مصری و مکاتبات پادشاهان مصر با دولتهای مجاور در حدود سده پانزده قبل از میلاد.
- ۶ - کتیبه های آشوری و بابلی که از دو کتابخانه سلطنتی نینوا و بابل مربوط بسده هفتم قبل از میلاد کشف شده است.

---

۱- ودا Veda یا وید کتاب مقدس هندوها به زبان سانسکریت نوشته شده و تاریخ تدوین آن مقدم بر اوستا و مشتمل بر سرودهای دینی و حماسی و مطالب فلسفی میباشد و از چهار قسمت ترکیب یافته است اول - ریگ ودا Rigveda دوم - ساماودا Samaveda سوم - یاجورودا Yajurveda چهارم - آتارواودا Atarvaveda نویسنده کتاب ودا معلوم نیست و در زمان دراز آنهم پس از مهاجرت آریانها از طرف شاعران و روحانیان هندی سروده شده و در سده ششم قبل از میلاد در یکجا گردآمده و بدون گشته و در آن ضمناً از خداوندان غیر آریائی سخن رفته است، رجوع شود بکتاب پرینستون Princeton<sup>۲</sup> ص ۲۰۰.

۷ - کتیبه ها و آثاری که از تجسسات باستان شناسان شوروی در روسیه جنوبی بدست آمده است .

۸ - کتیبه های بسیار از تخت جمشید و شوش و یا آثار دیگر از شهر های قدیم ایران از قبیل سیالکه در کاشان ، جیان در لرستان ، اکباتان در همدان و تپه حسنلو در آذربایجان .

مجموع کتیبه های کشف شده از دنیای قدیم بقول اولمستید دانشمند آمریکائی بسیصد هزار عدد رسیده و در موزه های بزرگ دنیا نگاهداری میشوند و اکثر آنها در حال حاضر بوسیله باستان شناسان اروپائی قرائت شده و ترجمه آنها از السنه مترو که قدیم منتشر و در دست رس محققان قرار گرفته است .

در کتاب تورات باب دهم سفر تکوین از اقوام مادای یا ماد ، جومریا کیمری ، اشکناز یا اسکیتها ، یوان یا یونان ، ما گوگ یا مغ و بالاخره تراس یا تراکیه یاد شده این اقوام تماماً از اولاد یافت شمرده شده و آریائی هستند . در کتاب وید هندوها از آریانهای هندی کرار اصحبت شده و قدمت این کتاب بچهارده سده قبل از میلاد میرسد ، از کتیبه های میخی و هیرو غلیف هاطی معلوم و روشن شده که اقوام کاشی نخستین اقوام آریائی میباشند که در حدود دوهزار سال قبل از میلاد از شمال آذربایجان بسر زمین ایران وارد شده و در کناره دریای خزر و سپس در مغرب ایران سکونت کرده اند .

در حدود سده پانزدهم قبل از میلاد قسمت عمده از آریانها در شمال دریای خزر بسر زمین شرقی این دریا و بدشتهای آمو دریا و سیر دریا و زرافشان آمده اند و در کشورهای سغد ، بلخ ، خوارزم ، پارت ، کابل ، رخج و سیستان بتدریج سکونت کرده و بعضی از شمال هندو کوش به هندوستان رفته اند اما بقیه اقوام ایرانی در حدود سده دهم ق.م. از آریاویش بسوی جنوب متوجه شده و از رود ارس عبور کرده بعضی مانند قوم مانای Mannai در ناحیه اورمیه و بعض دیگر مانند اقوام پارسوآ و ماد در قسمتهای دیگر آذربایجان سکونت کرده اند و سپس اقوام پارسوآ وقتی انبوه

شده‌اند در حدود سده نهم بجنوب ایران رفته و در پارس و آناشان متوطن شده‌اند و اقوام ماد بمغرب ایران و به اکباتان و کرمانشاه رفته و در سده هفتم بتشکیل دولت ماد موفق گشته‌اند .

مهاجرت آریانها در ایران مدت زمانی طول کشیده تا توانسته‌اند بتدریج محل و مسکن مناسب برای خود فراهم نمایند و در وطن تازه وجدید خود اقامت گزینند و این مقصود بزحمت حاصل شده و پامشکلات بسیارمصادف گشته‌اند از آنجمله بومیان محلی و ساکنان قبلی ایران بمقاومت برخاسته‌اند و کوشیده‌اند در پیشرفت آریانها ممانعت بعمل آورند و بزد و خورد پرداخته‌اند اما مهاجران مزبور اقوام کوهستانی و سلحشور بودند و از حیث تمدن و استعداد برتر از بومیان قرار داشتند و هر کجا میرسیدند قلعه‌ای بنا میکردند و بزراعت و دام داری میپرداختند و ضمناً وسائل جنگی برای محافظت خود از تجاوز اقوام محلی فراهم میکردند و بتدریج بومیان را متواری و یامطیع خود میساختند .

سر گذشت اقوامی که در مغرب ایران متوطن شده‌اند از اقوام هم کیش وهم نژاد آنان در شمالشرقی و مشرق ایران تفاوت داشته است . آریانهای مغرب ایران خواه اقوام کاشی و یا اقوام دیگری که در سده های بعدی مهاجرت نموده‌اند در ابتدای امر از دولت قوی و نیرومند آشور اطاعت میکردند و با پرداخت باج از حمایت و سازمان این دولت بهره‌مند میشدند ولی اقوام آریائی در شمالشرقی ایران اغلب بابومیان محلی در زد و خورد و نبرد بسر میبردند و از اینجهت نسبت با اقوام مغرب ایران داستان جدا گانه پیدا کرده‌اند و از این تاریخ است که سر گذشت پادشاهان کیانی و داستانهای ملی راجع به پهلوانان ایرانی پدید آمده و باختصار در کتاب اوستا و بتفصیل در شاهنامه فردوسی نقل شده و بافسانه‌ها آمیخته و قطع نظر از این افسانه‌ها تماماً حقیقت تاریخی دارند .

بنابر این ایرانیان از زمان مهاجرت بایران دو سر نوشت جدا از یکدیگر پیدا کرده‌اند یکی ساکنان شهرستانهای مانای Mannai، پارسوآ Parsua، ماد

Mada ، پارس و آنشان در مغرب و دیگری بلخ و سغد و خوارزم و پارت و زرنگه یا سیستان در مشرق میباشند. قسمت اول در مدت چند سده تحت نفوذ دولت آشور قرار گرفته و بمبارزات نامنظم با این دولت پرداخته و بتدریج توانسته اند خود را متشکل سازند و در سده هفتم ق. م. دولت بزرگ ماد در مغرب و سلطنت کوچک آنشان را در جنوب ایران تشکیل دهند و زمینه را برای اتحاد همه اقوام ایرانی و تأسیس دولت بزرگ پارس فراهم نمایند. از اینجهت برای تحقیق از تاریخ ایران باستان نه تنها باید از سرگذشت ایرانیان شمال شرقی و مشرق ایران و یا آنان که در مغرب سکونت داشتند شرح و توضیح دهیم بلکه باید تاریخچه مختصر از دولتهای سامی نژاد مجاور و تمدن چند هزار ساله آنان را نقل نمائیم و از این توضیحات است که خواننده گرامی توجه خواهد نمود اجداد و نیاکان ایرانی قبل از تشکیل دولت بزرگ هخامنشی یعنی پیش از سده ششم قبل از میلاد تحت چه اوضاع و احوال و خصوصیات زندگی مینمودند و یا در زمان غلبه و فیروزی بدولتهای نیرومند آن روزی چه اندوخته و مزایا از تمدن آریائی همراه داشتند و یا بالاخره از مدنیت کهنه و قدیمی مغلوبان چه اقتباسات بعمل آورده اند و از آمیخته شدن این دو تمدن چه اوصاف و مشخصات در اخلاق و عادات و روحیات مردم پدید آمده و از این پدیده ها چه اثرات در ازمینه بعدی تا با امروز در کشور عزیز ما باقیمانده است اما قبل از شروع مطلب لازم است معلوم داریم آریانها در مهاجرت خود بسرزمین ایران با چه اقوام روبرو شده اند و سرنوشت این اقوام بکجا انجامیده است.

#### ایرانی در برابر تورانی

اقوام آریائی در مهاجرت بسر زمین ایران مدت چند سده با ساکنان بومی ناچار بزد و خورد و نبرد بودند و بالاخره توانسته اند آنانرا مغلوب و متواری و مطیع خود سازند و از این زمان است که نام آریا یا اران **Eran** به خود داده اند و

این لفظ در سانسکریت که زبان اولیه آریانها است بمعنی آقا و خواجه است و در اوستا و کتاب ویدهندوها زیاد استعمال شده و لفظ اران در لهجه فارسی به ایران تبدیل یافته و بومیان مغلوب و مطرود را بلفظ دسو یا دهویا دئو بمعنی غلام و وحشی نامیده اند. لفظ دئو در اوستا بسیار استعمال شده و از آن لفظ دیو آمده و مقصود از آن علاوه از خداوندان مطرود زرتشت همان بومیان مغلوب میباشد. اقوام آریائی در سر زمین آریا و بیچ نام نژادی و عمومی نداشته اند و هر قوم بنام مخصوص خود نامیده میشد و در زمان مهاجرت بایران نیز هر کجاسکونت میکردند نام خود را به آن محل میدادند.

اکنون باید دید سر نوشت بومیانی که پیش از مهاجرت آریانها در سر زمین ایران سکونت داشتند به کجا انجامیده است. این موضوع از مباحث عمده در تاریخ ایران باستان است. مورخان ایرانی کمتر در باره آن بحث و تحقیق کرده اند و یکی از وسائلی که میتوان از روی آن داستانهای ملی و تاریخ ایران را جمع به زمان قبل از هخامنشیان را از تاریکی و ابهام بیرون آورد توضیح در این مطلب خواهد بود و از دلائلی که باختصار بیان خواهیم داشت روشن خواهد شد که بومیان مزبور همان اقوام تورانی هستند که در مشرق و شمال شرقی ایران قدیم و حتی در جنوب غربی آن بطور پراکنده سکونت داشتند و در تمدن خود از زندگانی روستائی قدمی بالاتر نگذارده بودند و نژاد آنان از نژاد زرد پوست چینی و غیر از ترکان سلجوقی است.

### تورانی از نژاد چینی

مسکن اقوام تورانی در سه هزار سال قبل از میلاد در منچوری چین تا آمو دریا امتداد داشته است. این اقوام در شهرستانهای ایران نیز پراکنده بودند و حتی جماعتی از آنان در کناره های دورود دجله و فرات اقامت داشتند و بتأسیس تمدن سومری در این خطه موفق شده بودند. راگوزن دانشمند انگلیسی در اینخصوص

تحقیقات عالمانه نموده و قسمتی را از کتاب وی در زیر نقل مینمائیم :

« شعبات اصلی نژاد زرد پوست در عهد قدیم از قبیل چینی ، مغول و منچوری که در آسیای دور سکونت داشتند نزد اقوام ساکن در کنار دریای مدیترانه معروفیت نداشتند . جماعت این نژاد بسیار قدیمی در یک وسعت پهناوری از دنیای قدیم پراکنده بودند . این جماعت وقتی بطوایف و اقوام مختلفه تقسیم شدند نتوانستند بنام عمومی خودشان که تورانی باشد دریکجا گرد آیند و دولت واحد تشکیل دهند . نام تور و تورانی از طرف ایرانیان سفید پوست و ساکنان دیگر آسیای مرکزی برای اقوام مزبور داده شده است . تورانیها در پیشرفت تمدن خودشان استعداد کافی نداشتند و وقتی هم بترقیات رسیدند در مرحله خود متوقف شدند و بهمین جهت است که فرهنگ و زبان آنان در مرحله ابتدائی باقی بود و از کلمات یک هجائی و یک سیلابی ترکیب میشد و زبان چینی نیز یک هجائی و از هزاران علامات تشکیل میشود . تورانیها نخستین قوم بودند که نوشتن و فن کتابت را اختراع کردند ولی در تکمیل آن پیشرفت ننمودند .

« نژاد زرد پوست در زمان قدیم در تمام آسیای غربی پراکنده بودند اما وقتی طوایف سفید پوست بر آنان مسلط شدند بعضی رابعقب نشینی و ادار ساختند و بعضی را مطیع خود نمودند و با آنان مخلوط شدند اما نژاد سفید هر کجا دست یافت از تمدن زرد پوست تورانی اقتباس نمود و بتکمیل آنها پرداخت . چینیهها نیز ابتدای امر در تمدن خودشان پیشرفت حاصل کردند و امپراطوری بزرگ تشکیل دادند و اختراع فن کتابت و باروت و قطب نما منسوب به آنان است اما بعداً متوقف شدند و اقوام سفید پوست بتکمیل آنها کوشیدند و درصد سال راه هزارساله آنان را پیمودند .

از توضیحات دانشمند انگلیسی بخوبی واضح میشود که اقوام تورانی از نژاد زرد پوست چینی در عهد قدیم نه تنها در سرزمین ایران بلکه در بین النهرین و ناحیه جنوبی دو رود دجله و فرات نیز پراکنده بودند و بعداً وقتی بامهاجرت

اقوام سامی در آسیای میانه و مهاجرت اقوام آریائی در سرزمین ایران مصادف شده‌اند بتدریج بشمال شرقی و شمال ایران عقب نشینی کرده‌اند. این اقوام در اصطلاح خودشان بلفظ تورانی نامیده می‌شدند و میان آنان با ایرانیان آریائی از ابتدای امر ضدیت و دشمنی پدید آمد.

این ضدیت وقتی در ایران شدت یافت که تعداد آریانیها افزون گردید و بر اثر آن تورانیان بتدریج در شمال شرقی ایران که بمرکز تورانی نشین نزدیکتر بود جمع آمده و برای جنگ با ایرانیان متشکل شده‌اند. بهمینجهت است که در اوستا هر کجا از نواحی شمال ایران صحبت شده نام تورانیان و دیوان مازندران بمیان آمده و تورانیان و دشمنان ایران را بلفظ دیو نامیده و این دیو یا دیوها همه جا مخلوق و آفریده اهریمن بودند. و اهریمن نیز دوه دیوها یعنی خدای دیوها میباشد. در باب اول و نذیداد تصریح شده که (در سرزمین ری یارا گاسه نژاد یا سه قوم پدید آمده است). مقصود از این سه نژاد یکی ایرانی دوم تورانی سوم تازی است. دولت آشور بشرحی که در محل خود خواهد آمد از سده هشتم ق.م. در ناحیه ری نفوذ پیدا کرد و ساکنان ورنه بهمان دو نژاد ایرانی و تورانی باقی ماندند و نژاد تازی و آشوری در آن رخنه ننموده است و بهمینجهت در و نذیداد ساکنان ورنه یا گیلان را مشتمل بر دو نژاد پنداشته است. در باب اول و نذیداد مینویسد (وقتی اهورمزدا سرزمین ورنه را برای سکونت آریانیها آفرید اهریمن برضد وی قیام کرد و در آنجا نژاد غیر آریائی و یا قوم غیر آریائی پدید آورد). دارمستتر در تفسیر این عبارت توضیح داده که در آن زمان نواحی جنوب خزر از اقوام بیگانه و غیر آریائی مسکون بود!

آریانیها در مهاجرت بمغرب و جنوب ایران به آسانی توانستند بومیان تورانی را مغلوب و مطیع خود نمایند و یا آنان را بشمال ایران متواری سازند. تعداد تورانیان در مغرب و جنوب ایران بملت دوری از مرکز تورانی نشین



شمالی کمتر بود و در دفاع از خود توانائی نداشتند و اکثر آنان از همان تورانیانی بودند که در سه هزار سال قبل از میلاد در اکد و سومر Sumer واقع در کناره های جنوبی دجله و فرات سکونت داشتند و در آن تمدن سومری از خود پدید آورده بودند<sup>۱</sup> و بر اثر مهاجرت اقوام سامی نژاد از آفریقا بساحل خلیج فارس بعضی در میان مهاجمان بتخلیل رفتند و بعضی دیگر بداخل ایران عقب نشینی کرده اند و در نزد بابلیان و آشوریان قرب و منزلت نداشتند و از این تورانیان است که جماعتی در دامنه کوه البرز در مجاوزت سرزمین آشور اقامت داشتند. سالماناسار سوم پادشاه آشور در سال ۸۴۲ ق. م. در کتیبه خود مینویسد که در لشگر کشی خود با اقوام تورانی در دامنه کوه البرز مصادف شده است.<sup>۲</sup>

بنابر این در سده های بعدی اقوام آریائی ایرانی جای تورانیان را گرفته و در حقیقت میتوان گفت تورانیان چینی نژاد در زمان ماقبل از تاریخ و یاد حدود سه هزار سال قبل از میلاد نه تنها در سرزمین ایران بلکه در دشتهای جنوبی دجله و فرات نیز سکونت داشتند و در این ناحیه تمدن سومری را که مقدمه تمدن بابلی و آشوری است از خود بوجود آورده اند و سپس با هجوم اقوام سامی مصادف شده و بترك مرز و بوم خود ناچار گشته و بداخل ایران کوچیده اند. این اقوام در سده های بعدی با مهاجرت آریانیها بر خورد کرده ناچار بشمال و شمال شرقی ایران عقب نشینی نموده اند.

تورانیان در عهد باستان و در قبل از مهاجرت آریانیها نه تنها در ایران زمین پراکنده بودند بلکه در مغرب هندوستان نیز سکونت داشتند و تمدن بزرگ از خود پدید آورده بودند و بعداً در جنگ با آریانیهای مهاجم مغلوب و مثلاًشی شده اند چنانچه در اکتشافات اخیر باستان شناسی در پنجاب هند دو شهر باستانی مربوط بسده پانزدهم قبل از میلاد پیدا شده یکی بنام هاراپا Harappa و دیگری

۱- رجوع شود به راگوزان Ragozan کتاب کلده صفحه ۱۴۴ و بعد.

۲- رجوع شود به لافونت Lafont کتاب مزدائیسم صفحه ۳۹.

موها نچودارو Mohenjo - daro و آثار تمدن در این دو شهر به تمدن سومری‌ها شباهت داشته است این شباهت ناشی از این است که ساکنان هر دو سرزمین از نژاد تورانی بودند.<sup>۱</sup>

عقب نشینی تورانیان بومی ایران در مقابل آریانها بسمت شمال شرقی و کناره جنوبی دریای خزر مدت چند سده بطول انجامیده و بر اثر آن از یکطرف تعداد آریانها در سرزمین ایران رو به فزونی گذارده و از طرف دیگر جماعت تورانیان در شمال شرقی ایران اکثریت پیدا کرده است. در این زمان است که تورانیان برای جلوگیری از نفوذ آریانهای ایرانی تحت رهبری پادشاهان خود امثال افراسیاب و ارجاسب متشکل شده و دولت نیرومند تورانی تشکیل داده اند و در مقابل آنان ایرانیان بلخ و پارت و سغد و خوارزم نیز برای دفاع از خودشان و جلوگیری از مزاحمت تورانیان دولت بزرگ ایرانی تحت سلطنت پادشاهان کیانی تشکیل داده و بجنگهای منظم با تورانیان آغاز نموده اند و در محل خود توضیح خواهیم داد.

#### تورانی غیر از نژاد ترك

اقوام تورانی را مورخان اسلامی از نژاد ترك شمرده اند و در شاهنامه فردوسی چنین آمده که فریدون وقتی کشور های روی زمین را میان سه پسران خود تقسیم نمود توران زمین را به پسر خود تور و اگذار کرد و وی را سالار چین و ترکان قراد داد.<sup>۲</sup> این قصه گر چه افسانه است و حقیقت ندارد اما چینی بودن تورانیان قابل تردید نیست زیرا نه تنها قسمت عمده از جنوب خاک توران زمین بکشور چین و منچوری اتصال داشته و ارتباط ساکنان این سرزمین بیکدیگر مسلم است

۱- رجوع شود به لئونارد کاترل Leonard cottcell کتاب شهرهای گمشده Lost cities صفحه ۱۱۵ و بعد .

۲- در اینخصوص فردوسی در شاهنامه مینویسد :

|                             |                             |
|-----------------------------|-----------------------------|
| نهفته چو بیرون کشید از میان | به سه بهره کرد آفریدون جهان |
| نخستین بسلم اندرون بنگرید   | همه روم و خاور مر اورا گزید |
| دگر تور را داد توران زمین   | ورا کرد سالار ترکان و چین   |

بلکه شرحی که در شاهنامه فردوسی آمده تورانیان در جنگ هر وقت از پادشاهان کیانی شکست میخوردند به فغفور چین پناهنده میشدند و حتی افراسیاب تورانی بطوریکه در شاهنامه درج شده و در زیر نقل مینمائیم پس از شکست سخت از کیخسرو کیانی از شاه چین استمداد کرده و لشکر فراوان از چینیان گرفته و بجنگ ایرانیان آمده است .

|                             |                             |
|-----------------------------|-----------------------------|
| پس آگاهی آمد ز چین و ختن    | و ز افراسیاب اندر آن انجمن  |
| که فغفور چین باوی انباز گشت | همه کشور چین پر آواز گشت    |
| ز چین تا بگلزیریون لشگراست  | برایشان چو خاقان چین سرواست |
| چو برداشت افراسیاب از ختن   | سپاهی بر آورد لشگر شکن      |

اساساً در عهد قدیم مانند عصر حاضر کثرت زاد و ولد و متولدات چینیان انبوهی جمعیت را در کشور چین سبب میشد قسمت شرقی آسیا بعلت باز بودن مرزهای چین از نژاد چینی مسکون بود اما در سه هزار سال قبل از میلاد باز مانند گان این نژاد که بنام تورانی نامیده میشدند در اکد و سومر بامهاجرت اقوام سامی مصادف شدند و سپس در حدود دو هزار تا یک هزار و پانصد سال قبل از میلاد بامهاجرت اقوام آریائی در سرزمین ایران برخورد نمودند بتدریج از جماعت آنان کاسته شد و بالاخره پس از جنگهای سختی که در شمال ایران تا نیمه اول سده ششم قبل از میلاد میان دو دولت تورانی و کیانی واقع شد در برابر ایرانیان بکلی مغلوب و منکوب شدند و نسل آنان منقرض گردید و بقیه السیف تورانیان بکشور چین پناهنده شده و در میان هم نژادان خود مستحیل گشته اند .

بنابراین اساساً تورانیان مزبور غیر از ترکان میباشند و اشتباه فردوسی از وضعیت و موقعیت و محل نشو و نمای اقوام ترک در سده های بعد از اسلام ناشی شده و این اقوام خصوصاً در زمان سلطنت غزنویان معاصر با زمان فردوسی از نواحی آرال واقع در آسیای مرکزی بشمال بلخ آمده و در این نواحی سکونت کرده اند و سپس در زمان سلطنت سلطان مسعود غزنوی بشمال خراسان کوچیده

و موجبات انقراض غزنویان را فراهم نموده‌اند و چون محل سکونت این اقوام در سده های بعدی در شمال ایران واقع بود فردوسی و یاد دیگر محققان اسلامی با شتاب افتاده ترکان را از تورانیان شمرده‌اند و حال اینکه در همان عصر فاصله تاریخی میان این اقوام ترك نژاد تا زمان تورانیان رقیب کیانیان لا اقل بیك هزار و پانصد سال میرسیده و از این جهت تطبیق تورانیان با ترکان سلجوقی بهیچوجه صحیح نیست.

### تورانی غیر از نژاد ایرانی

ابراهیم پور داود راجع باصل و نسب تورانیان در کتاب ادبیات مزدیسنا جلد دوم صفحه ۵۴ تحقیقات نموده اما در این تحقیقات راجع بنژاد آنان با شتاب عجیب افتاده و معتقد شده که اقوام تورانی از نژاد ایرانی بوده و میان آنان از ابتدای امر جدائی و اختلاف رخ داده و جنگ و ستیز کشیده و در این خصوص چنین می نویسد (تورانیان ایرانی نژاد بودند جز اینکه از حیث تمدن پست تر بودند و ایرانیان شهر نشین شده و بزراعت و فلاحت می پرداختند و برخلاف همسایگان و هم نژادان خود میل مخصوص به آبادی و کشت و کار داشتند و از اینجهت بجاه و جلال افزوده محسود تورانیان گردیدند و غالباً تورانیان بیابان نورد و چادر نشین بایرانیان هجوم آورده و دستبری مینمودند و رفته رفته پایه تمدن ایرانیان بجائی رسید که تورانیان را بیگانه و ننگ دانستند که آنان را نیز مانند خود با اسم شرافتمند ایرانی نامزد سازند و بالاخره بنژاد شان داغ باطله زده و آنان را ان ایریه یعنی غیر ایرانی و خارجی خوانده اند). این عقیده مبنای صحیح ندارد و مندرجات اوستا بطور مکرر خلاف آن را ثابت میدارد و هیچکدام از دانشمندان غربی نیز تورانیان را از نژاد آریائی نپنداشته اند. علت نداشتن که ایرانیان آریائی بجای جنگ و ستیز با ساکنان بومی قبلی ایران که در طول سده های طولانی اسباب زحمت آنان را فراهم میداشتند و خود پور داود نیز در کتاب خود همین مزاحمت بومیان را بکرات تصدیق نموده در صدد جنگ با برادران هم نژاد و هم کیش خودشان بر آمده

باشند چه رسد باینکه ایرانیان حتی با آریانه‌های هندی نیز همه وقت با مسالمت زیسته‌اند و بالعکس جنگ و ستیز در میان آریانه‌های مزبور با بومیان هندی اغلب ادامه داشته است. در اوستا اقوام تورانی را بطور مکرر غیر آریائی شمرده و آنان را محض تحقیر بلفظ دیو مخلوق اهریمن نامیده است از آنجمله در زامیادیشث اوستا تصریح شده که هوشنگ پيشدادی در جنگ با دیوها و پریها و جادوها دوثلث از دیوهای مازندران و بدکاران ورنه را بهلاکت رسانید. <sup>۱</sup> زرتشت در این یشت تعداد دیوهای مازندران و گیلان را به دوثلث تعیین کرده و مقصود از آن تعیین اکثریت نژاد غیر ایرانی یعنی تعداد تورانیان است.

دلیل واضح بر غیر آریائی بودن تورانیان این است که در اوستا بطور مکرر تصریح شده که افراسیاب تورانی وقتی در جستجوی فریادگان برآمد و بدریا رفت و نتوانست وی را بدست آورد و نا امید برگشت اظهار داشت که این فر به ایرانیان و به زرتشت تعلق دارد. <sup>۲</sup>

پور داود در کتاب خود راجع به آریائی بودن تورانیان دو دلیل دیگر ذکر کرده یکی اینکه اکثر نامهای تورانی که در اوستا آمده از ریشه آریائی و ایرانی است و دیگر اینکه تور نخستین پادشاه تورانی پسر فریدون شاه پیشدادی است و در اینخصوص مینویسد (اسامی گروهی از ناموران تورانی که در اوستا و کتب تاریخ و شاهنامه باقیمانده ایرانی است. دیگر اینکه در سنت هم تور پسر فریدون مؤسس سلطنت در مملکت توران بود و افراسیاب پادشاه تورانی از خاندان ایرانی است). این دلایل بهیچوجه شایان توجه نیست و آریائی بودن بعضی نامهای تورانی در اوستا ناشی از این است که تورانیان از ساکنان بومی ایران بودند و بشرحی که در پیش توضیح دادیم در مدت چند سده یعنی لافل تا آخر سده هشتم قبل از میلاد که دولت تورانی در شمال ایران تأسیس یافت در جنب آریائیان ایرانی و مخلوط با آنان

۱- رجوع شود به دارمستتر کتاب زند اوستا جلد دوم صفحه ۳۷۱

۲- رجوع شود به دارمستتر کتاب زند اوستا جلد دوم صفحه ۶۳۱ و بعد

میزیستند و از آنان اطاعت میورزیدند. این آمیزش و اختلاط آنهم در طول چند سده سبب شده که بومیان تورانی از زبان و عادات و حتی از کیش آریانها تقلید کرده خودشان را بناهای ایرانی نامیده‌اند و باینوسیله چنانچه معمول همه ملت‌های مغلوب است خواسته‌اند خودشان را با غالبان آریائی برابر سازند اما قصه فریدون و تقسیم هفت کشور روی زمین میان سه پسران وی بشرحی که نقل نمودیم مبنای صحیح ندارد و افسانه است و قبول آن عقلا نیز ممکن نیست زیرا بموجب این افسانه سلم پسر اول فریدون در کشورهای غیر آریائی واقع در مغرب رود فرات بسلطنت رسیده و این کشورها را فردوسی در شاهنامه روم و خاور نامیده و حال اینکه تاریخ این کشورها از قبیل کلد و آشور و عیلام و هاطی و مصر از روی کتیبه‌ها و آثاری که از حفاریات و کاوشها بدست آمده معلوم و معین است و هیچیک از پادشاهان ایران در این کشورها تا نیمه سده ششم قبل از میلاد بسلطنت نرسیده‌اند چه رسد به سلم پسر فریدون شاه پیشدادی و این حکایت بوسیله روحانیان زرتشتی ساخته شده و بموجب آن خواسته‌اند در مقابل قصه تورات راجع بتقسیم اقوام عالم میان سام و حام و یافث پسران نوح چنین وانمود سازند که هفت کشور روی زمین در عهد قدیم تحت سلطنت ایرانیان قرار داشته است و حال اینکه قصه تورات گرچه افسانه است اما از یک حقیقت تاریخی حکایت دارد و بموجب آن اقوام عالم از روی بشره و قیافه به سه قسمت منقسم شده‌اند باین ترتیب که بابلیان، مصریان، کنعانیان از اولاد حام. اقوام مانای، یونان، کیمری، اشگناز و تراکیه از اولاد یافث و بالاخره آسوریان و عیلامیان و آرامیان از اولاد سام محسوب شده‌اند<sup>۱</sup>. دانشمندان اروپائی نیز تقسیم مزبور را پذیرفته‌اند و چون نژاد حام با سام در میان ملل تازی نژاد با هم آمیخته همه را بنام اقوام سامی یا سمیتیک *Semitique* نامیده‌اند ولی تقسیم کشورهای جهان میان سه پسران فریدون شاه افسانه‌ای است که با هیچ حقیقت مطابقت ندارد.

۱- رجوع شود به تورات باب دهم سفر تکوین.

بنابراین استناد پورداود بقصه فریدون برای اثبات آریائی بودن تورانیان بی‌ثمر و بیهوده است. قصه تورات مانند خودتورات در زمان ساسانیان همه جاشهرت داشته و ملل قدیم مشرق زمین از آشور و بابل و عیلام از اقوام سامی شمرده میشدند و لفظ سام در فارسی بکلمه سلم تبدیل شده و قلمرو حکومت سلم افسانه‌ای را در خارج از مرزهای غربی ایران زمین قراردادده‌اند و بعبارۀ آخری لفظ سلم همان لفظ سام است و دو حرف الف و لام بیکدیگر تبدیل یافته است.



## بخش دوم

### اقوام ایرانی در مشرق و شمال شرقی ایران قدیم

پادشاهان اولیه آریائی یا پیشدادیان

ایرانیان ساکن در مغرب ایران قدیم بطوریکه در پیش نقل نمودیم از ابتدای امر با دولتهای آشور و بابل و عیلام سروکار پیدا کردند و سرگذشت آنان تا نیمه سده ششم ق. م. با تاریخ دولتهای مزبور آمیخته و شرح آن در محل خود خواهد آمد اما ایرانیان مشرق و شمال شرقی ایران تحت اطاعت دولت دیگری قرار نداشتند و با استقلال و آزادی میزیستند و محل سکونت آنان از سمت مغرب بعزت دوری خارج از دست رس دولتهای سامی قرار داشت و از سمت مشرق با هم نژادان هندی خود همه وقت در مسالمت بسر میبردند و از جنوب به زرنگه یا سیستان و از شمال به سیر دریا یا سیحون و خوارزم منتهی میشد و بطور کلی باید گفت که این ایرانیان در آن زمان در پارت و بلخ و سغد و خوارزم و سیستان سکونت داشتند و در این کشورها بر احوالی میزیستند و پایه مد نیت بزرگ ایرانی را برای آینده خود فراهم میگرداند و یگانه نگرانی آنان از ناحیه اقوام تورانی بوده که قبل از آریانیان در سرزمین ایران و بالخصوص در شمال و مشرق آن پراکنده بودند. اختلاف ایرانی با تورانی در ابتدای امر اختلاف نژادی و ارضی بود نه دینی و فقط از زمان زرتشت و کی گشتاسب کیانی بشرحی که در محل خود توضیح خواهیم داد باختلاف مذهبی تبدیل گردید.



این اختلاف در میان آنان بغیر از اینکه یکی غالب و دیگری مغلوب شود و یا از یکدیگر برای همیشه جدا و دور شوند راه حل دیگری نداشته است. این بود که بومیان تورانی بتدریج یطرف شمال و شمال شرقی ایران که بخاک تورانی نشین نزدیکتر بود عقب نشینی کردند و درمازندران و گرگان و سغد اکثریت یافتند و بالاخره بنام تورانی دولت بزرگی تشکیل دادند و در برابر آنان ناچار ایرانیان نیز در نوبت خود از آریانه‌های هندی جدا شدند و فریدون شاه از اهل گیلان رابه شاهی برگزیدند و سپس تحت سلطنت پادشاهان کیانی سازمان سیاسی و حکومت مستقل برای خود ترتیب دادند و بچنگ با تورانیان پرداخته‌اند اما ایرانیان قبل از تاریخ مزبور گرچه دولت متشکل از خود نداشتند و هر قوم از آنان طبق رسوم و عادات آریائی تحت اطاعت یک نفر رئیس قرار میگرفت و این رئیس در رفع احتیاجات قوم خود و در حفظ امنیت و دفع تجاوز بومیان مراقبت میکرد ولی همه این اقوام بترتیبی که در سرزمین آریاویش معمول داشتند از پادشاهانی اطاعت مینمودند که آنان را بنام پرادات **pro-Data** یا پیشدادی مینامیدند. لفظ **pro** در سانسکریت بمعنی مقدم و پیشین و لفظ **دات** بمعنی قانون میباشد و پراداتیان یا پیشدادیان بمعنی قانون گزاران مقدم و پیشین ترجمه میشوند و این پادشاهان مقام و موقعیت بزرگ روحانی را نیز دارا بودند و سلطنت آنان از طرف خداوندان آریائی و در ایران از طرف اهورمزدا به آنان تفویض میشد و علامت آن چنین بود که پادشاه به فرشاهی یافرایزی پیوسته باشد و این فرد را وستا بلفظ **Hvareno** آمده و عبارت از روشنائی و فروغ کامیابی و مزدا آفریده است و در محل خود توضیح خواهیم داد.

بنابراین ایرانیان در شمال و مشرق ایران باستان از زمان مهاجرت تا نیمه سده ششم قبل از میلاد که بوسیله کوروش بزرگ هخامنشی با ساکنان مغرب ایران متحد شده‌اند تحت دوسلسله از پادشاهان قرار گرفته‌اند یکی پیشدادان یا پره داتیان است و این پادشاهان هر کدام علاوه از سرزمین ایران در میان اقوام آریائی هندوستان نیز نفوذ کلمه و منزلت مخصوص داشتند و باینجهت از پادشاهان پیشدادی نه تنها در اوستا

بتفصیل ذکر شده و آنان را پادشاهان هفت کشور روی زمین خوانده اند بلکه در کتاب وید برهمنان هندی نیز بتکرار یاد شده و حتی بعضی را مانند جمشید بمقام خدای رسانده اند.

سلسله دیگر ایرانی پادشاهان کیانی است که از اواخر سده هشتم قبل از میلاد یعنی از زمان تأسیس دولت تورانی يك دولت بزرگ در مشرق و شمال شرقی ایران تشکیل داده اند و در محل خود توضیح خواهیم داد و اکنون از پادشاهان پیشدادی باختصار نقل مینمائیم و از مطالعه در حوادث سلطنت جمشید و فریدون میتوانیم از جریان مهاجرت اولیه آریانیها اطلاعات کاملتری بدست آوریم.

کیومرث در فارسی و کیومرتن (Gayo - maretan) در اوستا نخستین پادشاه پیشدادی و جد بزرگ آریانیهاست. در فقره ۸۷ فروردین پست اوستا چنین مینویسد (فروهر کیومرث را میستائیم. نخستین کسی که بدستور اهوراگوش داد و از وی اقوام آریائی و نژاد آریا پدید آمده است) ۱. هوشنگ پادشاه دوم و تهمورث پادشاه سوم و جمشید پادشاه چهارم و فریدون پادشاه پنجم پیشدادی است و چون در اوستا مدت سلطنت جمشید یگهزار سال تعیین شده معلوم میشود تعداد بسیاری از پادشاهان آریائی از خاندان جمشید است و این پادشاهان بطوریکه در اوستا آمده اکثر اوقات را در جنگ با دیوهای مازندران و بدکاران ورنه گذرانده اند و مقصود از این دیوها همان تورانیان بومی ایران هستند و چون هوشنگ بقول مورخان ایرانی پدر تهمورث و برادر جمشید است و این هر سه جزو خاندان جمشید هستند در واقع از جمشیدیان شمرده میشوند و مدت سلطنت آنان بطول انجامیده و از اینجهت در اوستا بیکهزار سال تعبیر شده است و لفظ هزار در زبان فارسی بمعنی بسیار و کثیر استعمال شده چنانچه هزار دره نزدیک فیروز کوه در راه تهران بمشهد کمتر از یکصد دره میباشد و بمعنی بسیار دره بکار رفته است.

در آبان پست اوستا مینویسد (هوشنگ پیشدادی از برای ناهید ایند آب در

بالای کوه البرز قربانی نمود و از وی درخواست کرد که بر همه کشورهای او همه مردمان، جادو ها، پریها، ستمکار ها، دیو ها، کرها و کور ها شهریار گردد و بتواند دو ثلث از دیوهای مازندران و بدکاران ورنه را بهلاکت رساند و این درخواست پذیرفته شده است).<sup>۱</sup>

تهمورث در کتب مورخان بصفه دیوبند توصیف شده و این صفت ناشی از این است که توانسته بود اهریمن نابکار را که خداوند دیوها است در بند نهد. در فروردین یشت مینویسد (فرشاهی را میستائیم فری که مدت زمانی همراه تهمورث بود و وی در هفت کشور روی زمین بر دیو ها، انسانها، جادو ها، پریها، ستمکارها، کورها و کرها سلطنت میکرد و توانسته بود دو ثلث از دیوهای مازندران و بدکاران ورنه را بهلاکت رساند). در زامیاد یشت نقل شده که تهمورث سلحشور از وایو *Vayu* ایزد هوا درخواست نمود که وی را بهمه دیو ها، مردمان، جادو ها، پریها چیره سازد و بتواند اهریمن را به پیکر اسبی در آورد و بر او سوار شود و دور زمین بگرداند).<sup>۲</sup> از این قبیل یشتها در اوستا برای جمشید نیز بطور مکرر ذکر شده و از ملاحظه آنها معلوم میشود که پادشاهان پیشدادی گرچه چند سده قبل از زمان زرتشت زیسته‌اند اما همه وقت با دیوهای مازندران که مقصود تورانیان است جنگ و ستیز داشتند و از اینکه در اوستا همه جامازندران و ورته جایگاه دیوها و مردمان ستمکار شمرده شده معلوم میشود تا زمانی که افراسیاب تورانی بدست کیخسرو کیانی مغلوب نشده بود ایرانیان نتوانسته‌اند در این شهرستانها رخنه نمایند چنانچه مسلمین نیز در حمله عرب تایلکصد و بیست

۱- رجوع شود به دارمستر کتاب زند اوستا جلد دوم صفحه ۳۷۱.

۲- رجوع شود به دارمستر کتاب زند اوستا جلد دوم صفحه ۳۷۱ و ۶۰۰ و بعد. توضیح آنکه الفاظ ایزدوین تا *Yazata* ویزدان در اوستا از حیث ریشه و اشتقاق یکسان هستند و بمعنی خداوند میباشند و در هیچ کجا بجای فرشته استعمال نگشته و در محل خود مورد بحث قرار نخواهیم داد.

سال پس از هجرت نبوی در نواحی مزبور نفوذ پیدا نکردند و تا آن زمان ثغور اسلامی از حدود قزوین و ری تجاوز نمی نمود.

اکنون قبل از نقل حوادث جمشید و فریدون مناسب خواهد بود راجع بلفظ دیو توضیحات دهیم و معلوم داریم که وجه تسمیه این لفظ چیست. در پیش توضیح دادیم که آریانها یا ایرانیان در ابتدای مهاجرت خود با بومیان تورانی سر و کار پیدا کردند و با آنان بجنگ و زد و خورد پرداختند و هرچه تعداد آریانها در ایران افزون تر شده این جنگ و ستیزه و دشمنی نیز شدت یافته و بجائی رسیده که اقوام مهاجر و تازه وارد خودشان را بلفظ (آریا) یعنی آفا و خواجه نامیده و بومیان را محض بد گوئی و تحقیر بلفظ دسویا دهو بمعنی غلام و وحشی خوانده اند و چون حروف ها و همزه قریب المخرج هستند ممکن است دهو به دئو و دیو تبدیل شده باشد و این لفظ در اوستا همه جا تکرار شده و تورانیان نیز بنام دیو نامیده شده اند و خود بومیان این لفظ را برای خود توهین آمیز دانسته و خودشان را بهمان لفظ نورانی خوانده اند<sup>۱</sup> اما آنچه راجع بلفظ دسو و دیو در بالا نقل نمودیم از بعضی محققان بود و ممکن است صحیح باشد و تصادفاً بلفظ دیو مخلوق اهریمن مطابقت نموده باشد ولی حقیقت مطلب در این است که لفظ دوه یا دیو Dival در سانسکریت بمعنی خداوند و موجودات درخشان آسمانی و ستارگان سرمدی است و زرتشت از میان این موجودات و یا از میان این خداوندان اهوره را که در ایران پرستیده میشد و با ستاره مشتری مطابقت میکند بخداوندان دیگر آریائی ترجیح و برتری داده و بعضی دیگر از قبیل مهر و ناهید و وایو Yayu و آذر Atar را که هر کدام در اوستا بنام یزدان و ایزد نامیده شده اند در درجه پائین تر قرار داده و بعضی دیگر از قبیل اندرا indra و وارونا varuna را که در ایران پرستیده نمیشدند خداوند مطرود و منفور دانسته و بنام دیو مخلوق اهریمن پنداشته است. زرتشت در فروردین

۱- رجوع شود به کتاب اول مستید صفحه ۲۳۱. ایضاً کتاب آندره ایماز André

aynard صفحه ۵۴۱ و ۵۴۶. ایضاً به دارمستتر کتاب زند اوستا حاشیه صفحه ۳۷۳.

دیهو  
لفظ دیو

یشت نخستین کسی است که روی از دیو بگردانید و بدیوها نفرین نمود و خود را مزدا پرست و دشمن دیوها معرفی نمود. مقصود از دیو در این یشت خداوند مطر و دزرتشت میباشد و چون تورانیان دشمن ایرانیان بودند و هرزشتی و پلیدی نیز از اهریمن پدید می آید در اوستا مخلوق و آفریده اهریمن شمرده شده اند و از اینجهت است که همه جا صحبت از دیوهای مازندران و بدکاران ورنه بمیان آمده است .

از مطالعه در کتاب مقدس هندوها واضح میشود که آریانههای هند خداوندان متعدد را میپرستیدند و نام بعضی از این خدایان مانند ویشوه دیوا *Vishva-Deva* و ماها دیوا *Maha-Deva* بلفظ دیو پیوسته است و داریوش بزرگ در کتیبه بیستون نیز لفظ دیو و دیوا *Diva* را بمعنی خداوند استعمال کرده و مینویسد (یاغیان را دیوا بدست من تسلیم نمود) <sup>۱</sup>. بنا بر این در اوستا لفظ دیو از یکطرف بمعنی خداوند غیر ایرانی و مطرود زرتشت و از طرف دیگر نامی است که برای تورانیان دشمنان ایرانیان داده شده و این تورانیان مانند هر گونه زشتی و پلیدی مخلوق و آفریده اهریمن و دئویسن و پرستنده دیو شمرده شده اند .

بعضی از محققان توضیح داده اند که لفظ دیو *Dieu* در زبان فرانسه بمعنی خدا و همچنین زئوس *Zeus* خداوند بزرگ یونانیان قدیم از الفاظ دوه یا دیوا یا دیوش *Dyus* آریائی اشتقاق یافته است . این عقیده راجع باشتقاق دیوی فرانسوی از دوه یا دیوای سانسکریت صحیح است اما لفظ زئوس نام خداوند بزرگ یونانی از لفظ دیوش *Dyus* خداوند آسمان در نزد آریانههای هندی گرفته شده نه از دیوا و دوه . اکنون باصل مطلب میپردازیم .

۱- عبارت کتبه بیستون از میخی به لاتینی چنین است :

*Paçava diva sis mana daçtaya akunans .*

یعنی آنان را خداوند بدست من تسلیم نمود . رجوع شود به لافوئت کتاب مزدائیسم

صفحه ۳۲۵ .

## جمشید در کتاب ریگ ودا (۱)

جمشید در ودها کتاب مقدس هندوها که قدمت آن بچهارده سده قبل از میلاد میرسد بنام یام *yame* یا جم یکی از خداوندان شمرده شده آنهم خداوندی که سلطنت عالم مرده گان به وی سپرده شده واقوام و خویشان هر شخص که فوت میکرد بدر گاه جمشید راز و نیاز و ادعیه نثار مینمودند و آمرزش و لطف و عنایت برای روح مرده از وی درخواست میکردند از آن جمله سرودی است که از ترجمه انگلیسی کتاب ریگ ودا قسمتی را در زیر نقل مینمائیم و از ملاحظه آن مقام و موقعیت جمشید در نزد آریانه‌های هندی معلوم و روشن میشود.

«جم سلطان مقتدری است که برای ارواح نیاکان ما (انگیراها) راه<sup>۱</sup> و معبر پرطنطنه‌ای آماده ساخته است. این راه چمن زار هیچوقت از ما پس گرفته نخواهد شد. راهی است که پدران ما پیموده‌اند.

«جم پسر و یوسوانت<sup>۲</sup> پادشاهی است که ملتها را در يك عالم گرد آورده است. ای جم بر روی این چمن مقدس همراه پدران ما انگیراها بنشین و استراحت کن. بگذار ادعیه و راز و نیاز بزرگان و روحانیان ما بگوش تو برسد و تو را خوشنود سازد.

«بشتاب ای روح بشتاب در این راه باستانی و در آن پیش‌رو. راهی که پدران ما از آن گذشته‌اند. در آنجا از دیدار وارونا و جم مسرور خواهی شد و با پاداشی که در آسمان بلند پایه از کردار نیک خود بدست خواهی آورد بحضور جم و پدران ما خواهی رسید.

«بشتاب ای روح در این راه هموار پیش‌رو و از نزدیک دوسگک پاسبان عبور

۱- انگیرا *Angira* نام ارواح مرده گان و نیاکان آریانه‌های هندی است.

۲- و یوسوانت *Yivasvant* پدر جمشید در اصطلاح سانکریت است و در اوستا به ویونهان یا ویونگهان تبدیل شده و در بعضی کتب دیو جهان یا دیوجان آمده است.

ای ریسه سنتی مرده پرستی و حاجت خواهی و شفاعت و توسل از آن زمان تا امروز گم شده  
ارامه دارد

کن دوسگ خالدار از اولاد سامارا Samara<sup>۱</sup>. این دوسگ هر کدام با چهار چشم مردم را نظارت میکنند و روح مرده را سلامت و سعادت عطا مینمایند.

«برای چم شربت سوما Soma<sup>۲</sup> فراهم میکنیم و هدیه و نیاز تقدیم میداریم. نیازی که بوسیله آگنی Agni<sup>۳</sup> آماده شده است. باشد که چم ما را بخداوندان رهبری نماید و برای ما طول عمر عطا کند»<sup>۴</sup>.

#### جمشید در اوستا

در و ندیداد اوستا نقل شده که جمشید قبل از زرتشت از طرف اهور مزدا برای هدایت مردم و رهبری آنان برگزیده شد اما وی خود را برای انجام این مأموریت شایسته ندید و رد نمود و سپس برای سلطنت در این دنیا و ترویج زراعت و آبادانی و پرورش ستور و رمه تعیین گردید. جمشید این سلطنت را قبول کرد و در نزد وایو Vayu ایزد هوا قربانی نمود و از این ایزد درخواست کرد که وی را موفق دارد روی زمین را آباد نماید چهارپایان را پرورش دهد و گرسنه گی و تشنه گی و مرگ را از مردم دور نماید.<sup>۵</sup>

۱- سگ در نزد آریانه‌های هندی و ایرانیان باستان يك حیوان مقدسی است و باب سیزدهم و ندیداد مربوط است بر عایت احترام سگ و کیفر کسانی که سگ را آزار دهند. سامارا نام اجداد دوسگ مقدس هندوها است که از معبر و جاده عالم مرده گان نگاهبانی مینمایند و هر دو خالدار هستند و از این جهت با چهار چشم تعبیر شده‌اند و این دو خال بر روی پیشانی آنها قرار گرفته است. در اوستا برای دفن میت سگ و سگ آبی تشریفاتی مقرر گشته است. رجوع شود به دهالز کتاب اوستا صفحه ۱۳۷ تا ۱۴۸.

۲- سوما نام شربت مقدس دینی نزد آریانه‌های هند قدیم و ایران باستان است. سوما در اوستا بلفظ هوما تبدیل شده و این شربت از گیاه کوکنار یا کوگرن گرفته میشد و خوردن آن موجب خمار و سکر میگردد.

۳- آگنی نزد آریانه‌های هندی نام خداوند آتش است و این لفظ در زبان روسی نیز بمعنی آتش آمده و در اوستا خداوند آتش بنام ایزد آذر پسر اهور مزدا است.

۴- رجوع شود به کتاب ادولرد جورجی Edward Jurji صفحه ۲۲.

۵- رجوع شود به دهالز کتاب اوستا باب اول و دوم و ندیداد.

بنابر این مردم در ابتدای سلطنت جمشید در آریاویچ بر فاهیت و امنیت میزیستند، در آن زمان نه مرگ، نه ناخوشی، نه سرما، نه گرما وجود نداشت و وی توانسته بود مردم را برای استعمال خیش و گاو آهن و تربیت ستور و رومه و آبیاری زمین تعلیم دهد و این امر سبب شد بشرحی که در باب اول و ندیداد تصریح شده سر زمین آریاویچ مسکن اولیه آریاها بسیار با نزهت و خرم گردید و در آنجا مردم انبوه شدند و ستور و پرنده و سگ و آتش سرخ که همه مزید نعمت بودند رو بفزونی گذاردند و جای خالی برای سکونت باقی نماند. در این زمان است که طبق مندرجات بند ۳ فصل اول و ندیداد که در ابتدای کتاب نقل نمودیم اهریمن پلید بر ضد اهور مزدا قیام نمود و سرمای سخت در آریاویچ پدید آورد و بر اثر آن زندگانی برای مردم مشکل گردید ناچار اهور مزدا اماکن و کشورهای با نزهت دیگر برای سکونت ایرانیها آفرید و این امر تماماً در سرزمین قدیم ایران واقع شده اند و در پیش نقل نمودیم و بهمین جهت است که مردم آریا برای توطن در این امرکنه مهاجرت نمودند.

از مطالعه در توضیحات بالا واضح میشود که مهاجرت ایرانیها از آریاویچ بعلمت سرمای سخت و انبوهی جمعیت در زمان سلطنت جمشید پسر ویو هوانت یا دیو جهان واقع شده است. در باب دوم و ندیداد نقل شده که اهور مزدا روزی همراه جمعی از ایزدان نزدیک رود دائی تی (یا رود ارس) آمده و از جمشید دیدن نمود و وی را آگاه کرد که قریباً سرمای سخت در آریاویچ پدید خواهد شد و مردم از سرما و یخ بندان بهلاکت خواهند رسید و دستور داد برای حفظ نسل انسان و جانوران و گیاهها يك غار یا دژ بزرگ زیر زمین بسازد و در آن آب جاری و مایلم زم زندگانی فراهم دارد و از هر مخلوق يك جفت در آن جای دهد و مراقبت نماید این مخلوقات از عیب و نقیصه و امراض مسریه عاری باشند. جمشید طبق دستور خدا رفتار کرد و سرمای سخت و یخ بندان و سپس بارنده گی شدید پدیدار شد و همه بهلاکت رسیدند مگر آنان که در دژ پنهان بودند و این دژ به غار یا وارجم موسوم شده است.

قصه جمشید و غارجم و سرمای سخت در آریاویچ بقدری که مردم بهلاکت



رسیده باشند بحکایت طوفان نوح در تورات شباهت دارد با این تفاوت که در افسانه ایرانی سرما و یخبندان جای طوفان را گرفته و از مطالعه در این افسانه و محل ملاقات اهور مزدا با جمشید در نزدیک رود ارس آذربایجان و بالاخره رفاهیت و خوشی مردم در قبل از حادثه سرما و روبروشدن آنان با سختی زنده گی و زحمات مهاجرت واضح و روشن میشود که مقصود از یگهزار سال سن و سال و عمر جمشید که در پیش نقل نمودیم مدت سلطنت خاندان جمشید است و این مدت به دو قسمت منقسم شده است قسمت اول راجع به قبل از مهاجرت آریانها از آریا ویج است و قسمت دوم مربوط بحوادث پس از مهاجرت بایران زمین تا حمله و هجوم ضحاک تازی یا آزی دهاک میباشد و تفصیل آن در محل خود خواهد آمد .

جمشید بر طبق مندرجات اوستا از ایزد ارت Aerta خداوند ثروت و کامرانی در خواست نمود که وی را کامیاب کند تا بتواند مخلوقات مزدارادر مدت یگهزار زمستان از باد گرم و سرد و گرسنه گی و مرگ دور بدارد و ایزد نامبرده نیز درخواست وی را پذیرفته است .<sup>۱</sup> این یشتها حکایت دارند که مهاجرت آریانها و مشقات و زحمات مسافرت در اوائل سلطنت خاندان جمشید اتفاق افتاده است .

#### فریدون در اوستا

فریدون پادشاهی است که از طفولیت در ایران پرورش یافته و در گیلان متولد شده و پدر وی بنام آتویه یا آبتین است . در باب اول و ندیداد مینویسد (ورنه را اهور مزدا در بهترین مکانها آفرید و در آنجا فریدون قاتل آزی دهاک بابلی متولد شده و اهریمن بدکار در این مکان نژاد غیر آریائی پدید آورد) . زمان فریدون با اوائل سده هفتم قبل از میلاد مطابقت مینماید و در این زمان است که سارو کین دوم یا ضحاک تازی پادشاه سفاک آشوری در جنگ با اسکیتها در شمال آذربایجان کشته شده و سناخریب پسر وی در نینوا بر تخت سلطنت نشسته است و از اینجهت

کشته شدن ضحاک در اوستا بفریدون نسبت داده شده است. ساکنان مغرب ایران متعاقباً بکاریه و قتل و غارت آشوریها بضعف و ناتوانی گرفتار شده اند و بر اثر آن ایرانیان مشرق و شمال شرقی ایران گرچه از تاخت و تاز پادشاه آشور بدور بودند اما از مصائب برادران هم کیش و هم نژاد خود ساکن در مغرب ایران از لحاظ مهاورت بسی نصیب نمانده اند و این امور سبب شده که تورانیان در گرگان و مازندران قوت گرفته و بتشکیل دولت بزرگی بنام تورانی موفق شده اند و در مقابل آن ایرانیان مشرق و شمال شرقی ایران از ساکنان بلخ و پارت و سیستان نیز در صدد برآمده اند پادشاه خود را پس از کشته شدن جمشید از ایرانیان انتخاب کنند و از این جهت است که فریدون پسر آتویه از بزرگان گیلان را بشاهی نشانده اند اما چون این پادشاه جانشین جمشید پیشدادی است از پیشدادیان شمرده شده و بر طبق اوستا در هفت کشور و روی زمین سلطنت کرده و با دیوان مازندران و توران زمین همه وقت ستیزه داشته است.

پس از فوت فریدون گرچه منوچهر و گرشاسب بسلطنت رسیده و از پیشدادیان شمرده شده اند اما اولی در اوستا سرگذشت قابل ذکر ندارد و دومی در واقع از پهلوانان و زورمندان ایرانی بوده و حوادثی که به وی نسبت داده اند همه خارق عادی و غیر قابل قبول است از قبیل اینکه افعی شاخ دار و دیو زرین پاشنه را بقتل رسانید و این افعی اسبها را فرومی برد و مردمان را می بلعید و زهر زرد رنگی از او روان بود و گرشاسب بر زوی وی خوراک نیم روز در دیگ فلزی می پخته است و از این امر معلوم است که ایرانیان در زمان گرشاسب بی پادشاه زیسته اند و چون وی از خاندان فریدون و مرد دلیر و روز آزما بود توانسته بود بشاهی رسد بی آنکه بتواند و ظائف خطیر سلطنت را انجام دهد. پس از مرگ گرشاسب پسران وی طوس و گستهتم بسلطنت نرسیده اند و بزرگان و پهلوانان ایرانی جمع شده کیقباد را بشاهی برگزیده اند و وی نخستین پادشاه کیانی است.

کیانیان در برابر تورانیان

بشرحی که در محل خود خواهد آمد ساکنان نواحی غربی ایران در آذربایجان از مانای و ماد و پارسو آذر. اواخر سده هشتم قبل از میلاد با پادشاه اورار توم متحد شدند و بر ضد آشوریان شوریدند و سارو کین دوم پادشاه مقتدر و سفاک آشور لشکر بسیار فراهم نموده و بجنگ آنان شتافته و همه را به آتش و خون کشیده است. سارو کین در این جنگ هر کجا رسیده بقتل و غارت پرداخته و بزرگ و کوچک را از دم تیغ گذرانده و این عمل را در مدت بیست سال سلطنت خود چند مرتبه تکرار کرده است. در اینموقع است که تورانیان در مازندران و گرگان دورهم گرد آمده یک دولت تورانی تشکیل داده اند و در مقابل آن ایرانیان نیز بشرحی که نقل نمودیم فریدون را از اهل گیلان بشاهی نشانده اند. این زمان با اوائل سده هفتم قبل از میلاد مصادف می باشد و جنگهای منظم ایرانیان با تورانیان از این زمان آغاز گشته و پس از فرویدن کیتباه شاه بسلطنت رسیده و از زمان وی پادشاهان کیانی بر سر کار آمده و اوضاع پریشان ایران را سروسامان داده اند.

کیتباه نخستین پادشاه کیانی است و وی بشرحی که در شاهنامه فردوسی آمده توانسته است پهلوانان و دلیران ایرانی را در یکجا گرد آورد و در جنگ با تورانیان فیروز شود و آنان را از تصرفات ایرانی نشین بیرون نماید. در این زمان است که در مشرق و شمال شرقی ایران یعنی در سیستان و پارت و بلخ و خوارزم احساسات ملی و غرور قومی در میان ایرانیان بدرجه اعلا رسیده و بتکمیل ساز و برگ جنگی همت گماشته اند و به رزم آزمائی و ورزشهای باستانی پرداخته اند و در این امر بقدری پیشرفت نموده اند که پهلوانان و جنگ آوران آن روزی امثال طوس و گستهه از خاندان نوزر و یا زال از خانواده سام سیستانی شهره آفاق شدند و در جنگ با تورانیها بسی دلیرها کرده اند و از این دلیرها و پهلوانیها است که کتابهای قدیم ایران امثال خدای نامه زمان ساسان و یا شاهنامه فردوسی بوجود آمده و در این

المی درباره  
رستاش از  
دور رستاش

کتابها از اخلاق و عادات پسندیده و سلحشوری و جوانمردی و زور آزمائی ایرانیان باستان بسی سخنپا رفته و از امثال رستم دستان و فریبرز و سهراب حکایتها بمیان آمده و همه جا بید گوئی و تحقیر از دشمنان ایران پرداخته اند و این ضدیت و دشمنی با تورانیان بجائی رسیده که پس از تار و مار ساختن آنان نیز حتی در سده های بعدی هر کجا خواسته اند دشمن را منفور و مکروه جلوه دهند بشکل دیو که مقصود از آن تورانیان است نمایان ساخته اند و شاخ و دم نیز به آن داده اند و از این جهت چه بسا از حفریات و کاوشها مجسمه ها و هیکلهای زیر خاکی بدست می آید که از گل پخته یا سنگ ساخته شده و بنام دیو نامیده اند و باین وسیله خواسته اند همه جا دشمن را تحقیر و پست کنند و حس ملیت و قومیت و وطن دوستی را در نهاد و دل ایرانی زنده و سوزان نگاه دارند و حتی امروزه نیز در دورترین نقاط ایران ورزشخانه ها با سلوب باستانی بنام زورخانه دیده میشوند و تماماً از آثار و یادگار دوره کیانیان است و شرح بیشتر از گنجایش کتاب بیرون میباشد.

پس از کیقباد پادشاهان دیگر کیانی بشرحی که در زامیاد یشت اوستا آمده عبارتند از کی اپیوه، کی کاوس، کی آرش، کی پیسین، کی بیارش، کی سیاوش، کی خسرو و کی گشتاسب و همه آنان بفر کیانی و یا فرشاهی پیوسته اند. قلمرو پادشاهان کیانی در حدود خوارزم و بلخ و سغد و پارت و هرات و سیستان قرار داشت و نواحی جنوب دریای خزر از هیرکانی و مازندران و گیلان نیز اکثراً دست بدست می گشته و اغلب در دست تورانیان قرار داشته و آنان در سغد نیز اکثریت داشتند. تورانیان بشرحی که توضیح دادیم در سلطنت افراسیاب در سده ششم قبل از میلاد قوت بسیار گرفتند و در بلخ رخنه نمودند و در همین زمان است که در این شهر آشوب پدید آمد و زرتشت را در آتشکده ضمن انجام مراسم دینی بقتل رسانیدند و این حادثه با زمان سلطنت کی گشتاسب کیانی مصادف میباشد. شدت جنگ ابرانیان با تورانیان وقتی است که کی خسرو کیانی که سلطنت رسیده و با افراسیاب تورانی بکرات مصادف داده و وی را بشرحی که

رستم  
و فریبرز  
دار

نقل خواهیم نمود همه جا شکست داده و در عاقبت بهلاکت رسانیده و همه تورانیان را از متصرفات ایرانی نشین بیرون رانده و تار و مار ساخته است و چون بدلائلی که در محل خود توضیح خواهیم داد کیخسرو کیانی همان کوروش بزرگ هخامنشی است و این دوشخصیت با یکدیگر مطابقت دارند تفصیل حوادث سلطنت کیخسرو را بشرح حال کوروش بزرگ و اگذارمینمائیم و اکنون باید از دولتهای سامی نژاد آشور و بابل و عیلام باختصار یاد کنیم .



## بخش سوم

### اقوام سامی نژاد آشور و بابل و هیلام

اجتماعات انسانی در دوره های اولیه زنده گانی اغلب در مجاورت رودهای بزرگ تشکیل میشد و از این رودها است که اقوام میتوانستند معیشت خودشان را از راه زراعت و دام داری فراهم نمایند و یا درموقع حمله و هجوم دشمن از سهولت حمل و نقل در روی آب استفاده کنند و متواری کردند اما این اقوام تحت تأثیر اوضاع و احوال منحیطی و اختلافات جوی و جغرافیائی از حیث بشره و قیافه و زبان متفاوت گشته و به نژاد های متعدد منقسم شده اند . نژاد آریائی بشرحی که توضیح دادیم از ابتدای امر در آریاویش و سرزمین واقع در کناره رودهای دون Don و دنیپر Dniepr و دنیستر Dniestr در روسیه جنوبی تا دریای سیاه در مغرب و دریای خزر در مشرق سکونت داشتند و سپس بنقاط دیگر جهان رفته اند . اقوام سامی در کناره رود نیل در شمال آفریقا توطن داشتند و در حدود سه هزار سال قبل از میلاد بسمت مشرق مهاجرت کرده و از راه دریای سرخ و خلیج فارس بساحل خلیج آمده و در ناحیه اکد و سومر و کناره های دو رود دجله و فرات سکونت کرده اند . نژاد زرد پوست در زمان ماقبل تاریخ در کشور بزرگ چین و کناره های رود یانکتسه yanktseh تمرکز یافته و سپس قسمتی از آنان در سر زمین مجاور بنام اقوام تورانی پراکنده شده اند . از این اقوام است که جماعتی در حدود چهار هزار سال قبل از میلاد در ناحیه سومر و اکد واقع در کناره جنوبی رود دجله سکونت

اختیار نموده و پایه‌های اولیه مدنیت را در سرزمین بین‌النهرین استوار ساخته‌اند. اختراع خط میخی و صنعت کتابت بر روی آجرهای پخته و احداث قنات و ترعه و وسائل دیگر آبیاری زمین منسوب باین قوم است<sup>۱</sup> اما این قوم با همه ذوق و قریحه در تکمیل اختراعات خود استعداد نداشتند و اقوام سامی بعداً در تکمیل آنها کوشیده‌اند چنانچه خط امروزی چینی مشتمل بر چند صد حرف یکپنجائی است و بهمان حالت اولیه چند هزار سال قبل باقی مانده است<sup>۲</sup>.

اقوام سامی نژاد پس از تسلط در اکد و سومر از حیث عده و جماعت اکثریت پیدا کردند و مردمان اولیه تورانی را در خود مستحیل و یا بداخل ایران متواری ساختند و تمدن بزرگی در بین‌النهرین بوجود آوردند و از این تمدن است که بتدریج سه دولت بزرگ آشور و بابل و عیلام تأسیس یافته و هر کدام مدت دو تا دو هزار و پانصد سال دوام کرده و بالاخره در نیمه سده ششم قبل از میلاد اندوخته تمدن خود را بیک دولت قوی تر آریائی که دولت پارس هخامنشی است تحویل داده و برای همیشه منقرض شده و از میان رفته‌اند و از هر سه باید در زیر باختصار توضیح دهیم.

#### دولت عیلام و پایان آن در سال ۶۴۵ ق. م

کشور عیلام در عهد قدیم در کنار رود کرخه واقع و از مغرب برود دجله و از مشرق بحدود فارس و از شمال بجاده‌ای که از بابل با کباتان میرفته و از جنوب بخلیج فارس محدود میشد و پایتخت آن معروف به شوشان یا شهر شوش بوده که خرابه‌های آن اکنون در کنار رود کرخه جنوب خوزستان ایران باقی است و این شهر در آبادی و بزرگی شهرت داشته و شهرستان آنشان یا آنزان نام ناحیه‌ای بوده که شهر شوش در آن واقع است.

پادشاهان عیلام در مدت طولانی از سلطنت خودشان از کشور خود قدمی فراتر

۱- رجوع شود به راگوزان کتاب کلدی صفحه ۱۴۶ و بعد.

۲- رجوع شود به راگوزان صفحه ۱۳۷ و بعد.

نمیگذازدند و در حفظ شهرهای خود مراقبت میگردند و گاهی در سرزمینهای مجاور میساختند اما در سال ۶۴۵ قبل از میلاد بعلت اختلافی که در میان اعضای خانواده سلطنتی رخ نمود بی نظمی و آشوب در این کشور پدید آمد و آشوربانی پال پادشاه آشور از این آشوب استفاده کرد و لشگر بسیار فراهم نمود و بعیلام تاخت و در این لشگر کشی استرداد مجسمه خداوند شهر اراخ از شهرهای آشور موسوم به نانارا<sup>۱</sup> که پادشاه سابق عیلام در یگهزار و ششصد سال قبل بغنیمت برده و بشوش انتقال داده بود بهانه کرد اما قبول این تقاضا برای شاه عیلام غیر ممکن بود زیرا مردم شوش مجسمه مزبور را مورد پرستش قرار داده و به آن عبادت میکردند ناچار جنگ سخت واقع شد و به غلبه و فیروزی آشوریان پایان یافت و پادشاه آشور فاتحانه وارد شهر شد و مردم را بر طبق معمول آن روز بقتل رسانید و پایتخت را با خاک یکسان نمود و گنجهای شاه عیلام و حتی اثاثیه و اموال خانه ها را بغارت برد و به بنوا حمل کرد و آب دجله را بر روی خرابه های شهر جاری ساخت و از آن تاریخ دولت عیلام برای همیشه منقرض گردید اما در این حادثه ناحیه آنشان در خارج از شهر شوشان که دور از آشور قرار داشت و اقوام آریائی ایرانی از خانواده هخامنش در آن نفوذ داشتند کمتر خسارت و صدمه دید و اولاد هخامنش از آن جمله کوروش بزرگ در این ناحیه بسطنت رسیده اند و تفصیل آن خواهد آمد.

راجع بانقراض عیلام و خرابی شهر شوشان در سال ۶۴۵ قبل از میلاد کتیبه ای از پادشاه آشور بدست آمده و در آن چنین مینویسد (خاک شهر شوشان و ماداکتو و شهرهای دیگر را به آشور کشیدم و کشور عیلام را در مدت یکماه و یکروز به پهنای آن جاروب کردم و این مملکت را از عبور چشم و گوسفند و از نغمات موسیقی بی نصیب نمودم و به درندگان و مارها و جانوران و غزال اجازه دادم که در این خرابه ها جای گزینند).

۱- نانانا *nana* خداوند زمین وزن آن *anu* خداوند آسمان است.



دولت آشور و پایان آن در سال ۶۱۲ ق م

ساکنان قسمت علیای رود دجله در عهد قدیم بمناسبت نام خداوند خود بقوم آشور موسوم بودند. این مردم در ابتدای امر از طریق زراعت و روستائی و دامداری کسب معیشت میکردند اما وقتی بنشکیل دولت موفق شدند بمردان بی رحم و جنگی و سفاک تبدیل گشتند و از راه خون ریزی در موقع جنگ هول و هراس در قلب دشمن می انداختند و عقیده داشتند که در این عمل میتوانند لطف و عنایت خداوندان خود را به خود جلب نمایند و خصم را بقدری ضعیف و ناتوان سازند که نتواند دوباره قیام کند. دولت آشور تا سده هیجدهم قبل از میلاد بر دو دولت مجاور خود بابل و عیلام از حیث قدرت مزیت و برتری داشته است اما در این زمان حمورابی پادشاه بزرگ بابل توانست سرزمین بین النهرین را تحت سلطه و نفوذ خود قرار دهد و دولت بابل را عظمت بخشید. این عظمت بابلیان تقریباً در مدت هشتصد سال برقرار بود تا در سده نهم قبل از میلاد یکی از پادشاهان آشور موسوم به تو کولتی نینورتی **Tukulti Ninurti** بعلت کاردانی و سیاستی که بکاربرد توانست بر بابل تسلط یابد و قدرت دولت آشور را نه تنها در سرزمین بین النهرین و در زمینهای حاصلخیز دجله و فرات برقرار نماید بلکه در نواحی دوردست از مغرب تا آسیای صغیر و سوریه و از مشرق تا پارس و ماد و دریاچه اورمیه (یا رضائیه کنونی) دست اندازی کند و از این زمان است که ایرانیان ساکن مغرب ایران با دولت مقتدر آشور سروکار پیدا کرده و با حوادثی روبرو شده اند که در محل خود بیان خواهیم داشت.

در زمان پادشاه مزبور اقوام سامی نژاد تازه نفس از قبیل آرامیها و کلدانیها در مرزهای غربی آشور متوطن شده و بسی نظمی را سبب میشدند. همچنین اقوام آریائی در مهاجرت خود بمغرب ایران وقتی در متصرفات شرقی دولت آشور سکونت میکردند اسباب زحمت این دولت را فراهم مینمودند. تو کولتی نینورتی **tukulti - ninurti** برای تسلط در اقوام مجاور خواه سامی در مغرب و خواه آریائی

در مشرق ترتیبی اتخاذ نمود که مؤثر افتاد و آن این بود که با لشگر خود باقوام مجاور می‌تاخت و آنان را بپرداخت باج سالیانه مکلف مینمود و مأموران آشوری برای وصول این باج در هر محل می‌گماشت و هر کدام از این اقوام در پرداخت باج خود خودداری میکرد بخاک و خون کشیده میشد. پادشاهان دیگر آشور در ازمنه بعدی نیز از همین رویه و قرار رفتار کردند و بتدریج تسلط خودشان را در نواحی مجاور افزون تر ساختند و این تسلط بجائی رسید که در سده هشتم قبل از میلاد تمامی نواحی و شهرستانهای مغرب ایران از شمال آذربایجان کنونی گرفته تا ری و همدان و کرمانشاه و پارس از متصرفات پادشاهان آشور شمرده میشدند. این پادشاهان از هر چند سال در نواحی مزبور بلشکر کشی میپرداختند و در این لشگر کشی شدت عمل و خون ریزی را بدرجه اعلا میرساندند چنانچه از تیگلات پیلسر Tiglat Pilsar پادشاه آشور در نیمه اول سده هشتم قبل از میلاد راجع به تنبیه یکی از اقوام یاغی کتیبه‌ای بدست آمده و در آن مینویسد (این قوم را در قلعه گرفتار کردم و سه هزار نفر اسیر گرفتم و همه را با آتش سوزانیدم و حتی یک نفر از آنان را نیز برای گروگان نزد خود زنده نگذاشتم) ۱.

از پادشاهان آشور کسانی که افزون تر از دیگران در توسعه قدرت آشور کوشیده و آثاری از خود گذارده‌اند و با ایرانیان مغرب ایران بیشتر سروکار پیدا کرده‌اند چهار نفر بشرح زیر است:

|                     |                            |
|---------------------|----------------------------|
| از ۷۲۲ تا ۷۰۵ ق. م. | سارو کین دوم (یاضحاک تازی) |
| از ۷۰۵ تا ۶۸۲ ق. م. | سنا خریب                   |
| از ۶۸۱ تا ۶۶۹ ق. م. | آسارهادن                   |
| از ۶۶۹ تا ۶۲۶ ق. م. | آسوربانی بال               |

از پادشاهان نامبرده سارو کین دوم در خون ریزی و سفاکی و سطوت بیشتر از دیگران شهرت یافته و افزون تر از همه آثار کتابت و کتیبه از خود بیادگار

گذارده و چند مرتبه بایران لشگر کشیده و تا شمال آذربایجان وری تاخته و از قتل و غارت و خون ریزی نسبت به بزرگ و کوچک فرو گذار نکرده است و چون عقیده دارم که این پادشاه بی بند و بار و سفاک آشوری همان آزی دهاک بابلی یا ضحاک تازی خون آشام است و دلائل بسیار نیز صحت این عقیده را تأیید مینماید توضیح از این قسمت و شرح حال وی را به بخش چهارم موکول میداریم اما این خون ریزیها بی کیفر نمانده و اقوام ایرانی ساکن در مغرب ایران بتدریج متشکل شده و به تأسیس دولت بزرگ ماد توفیق یافته و در زمان سلطنت هوو خستر پادشاه کاردان ماد با پادشاه بابل متحد گشته و در دو دفعه شهر نینوا پایتخت آشور را در محاصره گرفته و این دولت را در سال ۶۱۲ قبل از میلاد برای همیشه نیست و نابود و منقرض ساخته اند<sup>۱</sup> و از این موضوع در محل خود توضیح خواهیم داد.

#### کتاب و کتابخانه در شهرهای قدیم آشور

پادشاهان آشور گرچه همه خون آشام بودند و خون ریزی و قتل و غارت را یکنوع عبادت در برابر خدایان خود می پنداشتند اما بعضی از آنان در آبادی کشور خود و ساختن ابنیه و ایجاد و سائل آبیاری و سد سازی بسیار کوشیده اند و همچنین در پیشرفت فرهنگ متناسب معلومات زمان خود و در تدوین اخبار و علوم عصر و کتابت حوادث روی آجرهای پخته بنخط میخی و یا بوسیله کنده کاری روی اسطوانه های سنگی و نگاهداری آنها جد و جهد فراوان کرده اند و حتی آشوربانی پال آخرین پادشاه مقتدر آشور در شهر نینوا پایتخت خود کتابخانه ای تأسیس کرده و در آن علاوه از کتابهای عصر خود که بوسیله روحانیان نگاشته میشد از کتابهای ازمنه قدیمتر نیز که در معابد شهرهای خارج پایتخت بدست می آمد استنساخ نموده و در آن جمع آوری کرده است.

یکی از احتیاجات اولیه در تمدن آشوریان این بود که از حوادث و اتفاقات گذشته آگاهی پیدا نمایند. پادشاه آشور گزارش جنگها را بر روی کتیبه آجری

۱- رجوع شود به کتاب کامبریج جلد سوم صفحه ۱۱۲ و بعد.

می‌نگاشته و بمعبد پایتخت میفرستاد. روحانیان معابد همه روزه جریان حوادث آسمانی و حرکات ستاره‌ها را که هر کدام خداوندی شمرده میشد رصد میکردند و احوال و اراده و مشیت آنها را بپادشاه گزارش میدادند. قاضی در دادرسی خود دعاوی را برطبق سوابق قضائی و عرف و عادت مردم حل و فصل میکرد و بالاخره روحانیان که بمنزله دانشمندان عصر بودند علوم متداول را بتناسب معلومات زمان خود روی کتیبه‌ها نگاشته و در معابد نگاهداری میکردند و این امور سبب شد که در معابد و همچنین در کاخهای سلاطین آشوری محل و مکان مخصوص برای نگاهداری این کتیبه‌ها و سوابق اختصاص داده شد و این امر بتدریج بدفتر بایگانی و آرشیو و سپس به کتابخانه مبدل گردیده است.

تاریخ دولتهای چند هزار ساله آشور و بابل و عیلام تا یکصد سال قبل از عصر کنونی ما برای محققان و مورخان اروپائی مجهول بود و این محققان از تاریخ مزبور بغیر از مندرجات پراکنده تورات و بعضی از کتب مورخان یونانی اطلاعات دیگری در دست نداشتند و هر گاه برخی از باستان شناسان تا آن زمان در صدد کاوش و تجسس از خرابه‌های شهرهای قدیم بین النهرین بر می‌آمدند برای این بود که آثار زیر خاکی از وسائل زندگانی اقوام باستان را بدست آورند و از این آثار در مطالعات خود استفاده کنند اما در نیمه سده نوزدهم میلادی سعی و کوشش وجد و جهد و جان بازی بعضی از باستان شناسان و محققان غربی سبب شد که نه تنها بسیاری از کتیبه‌ها و کتابخانه‌های قدیم آشور بشرحی که در بالا نقل کردیم از زیر هزاران خروار خاک و ماسه و ریگ بیرون آید و از مندرجات آنها اسرار و رموز زندگانی و تمدن ملل و اقوام مزبور روشن شود بلکه سرگذشت و احوال اقوام قدیم ایرانی که پیش از سده ششم قبل از میلاد در مغرب ایران سکونت داشتند معلوم گردد.

اما اکتشاف کتیبه‌ها و کتابخانه‌های نامبرده به آسانی صورت نگرفته بلکه عده‌ای از محققان و باستان شناسان ارجمند در طریق کشف آنها علاوه از

از اینکه از بذل مال سعی و کوشش دریغ ننموده‌اند بعضی از آنان جان خود را نیز در این راه باختند و اطلاع از شرح حال آنان ولو باختصار برای خواننده گرامی بی فائده نخواهد بود.

زبانهای مختلف ملل و اقوام قدیم آشور و بابل و عیلام بخط میخی نگاشته میشد. این خط در سه هزار سال قبل از میلاد بوسیله سومر بها اختراع شده و اقوام دیگر از آنان تقلید کرده‌اند. خط میخی بزبان يك قوم اختصاص نداشته بلکه مانند الفبای لاتین است که در عصر حاضر السنه مختلفه اروپائی با آن نوشته میشود و زبانهای بابلی و آشوری و عیلامی و بالاخره فارسی قدیم نیز بخط میخی نگاشته میشد اما این خط پس از اختراع خطوط دیگر متروک و فراموش شد و کتیبه‌هایی که از این خط گاه بگاه از زیر خاک و یا روی سنگهای تراشیده بدست می‌آمد برای همه نامفهوم بود. سیر هنری راولنسون Sir Henry Rawlinson باستان شناس انگلیسی نخستین کسی است که طریق خواندن خط میخی را بدست آورد و بقرائت آن موفق گردید.

راولنسون در سال ۱۸۵۳ میلادی بعنوان افسر نظامی وابسته بسر کنسولگری انگلیس در بغداد خدمت میکرد و مدت مأموریت وی بطول انجامیده و در این مدت چند مرتبه بایران مسافرت نموده و از شهرهای قدیم و آثار تاریخی ایران دیدن کرده و برای خواندن زبان فارسی قدیم و خط میخی کوشش بسیار کرده است. راولنسون وقتی موفق گردید در بالای صخره عظیم و مرتفع کوه بیستون در ایران رفته و از کتیبه‌های مفصل این کوه که بخط میخی درسه زبان بابلی و **عیلامی** و فارسی قدیم کنده شده بود عکس برداری نماید و کپی آنها را بردارد توجه حاصل کرد که نام سه پادشاه در این کتیبه‌ها بحروف متشابه نوشته شده و جمعاً دارای چهارده حرف است و از این راه توانست چند حرف میخی را کشف کند و سپس همین رویه را در کتیبه‌های آشوری بکاربرد و بکمک و همکاری باستان شناسان دیگر بخواندن این خط توفیق حاصل شد.

زمان مزبور مقارن با وقتی است که بوتّا Botta سر کنسول فرانسه در بغداد به اهمیت خرابه‌ها و تپه‌های واقع در بیابان سوزان بین‌النهرین در کناره‌های دجله و فرات پی‌برد و بکاوش و تجسس در تپه نمرود که از توابع موصل شمرده میشد و شهر قدیم آشور و یا کالاح در زیر آن مدفون بود پرداخت و سپس در تپه نزدیک دهکده قویونچوق واقع در کنار دجله و مجاور تپه نمرود Nimrud که بر روی خرابه‌های شهر قدیم نینوا قرار داشت مشغول شد و از هر دو محل اشیاء عتیقه و آثار گران بها بدست آورد و بوسیله یک کشتی دولتی فرانسه بموزه لوور حمل نمود و در اینخصوص کتابی در چهار جلد تحت عنوان آثار نینوا *Monuments de Ninive* انتشار داد بی آنکه در آن از موضوع کتیبه و کتابخانه صحبت شده باشد ولی از اکتشافات بوتّا برای باستان شناسان معلوم گردید که در زیر خرابه شهر های قدیم بین‌النهرین گنجهای بسیار نهفته و از این خرابه‌ها میتوان شهر های گمشده عصر قدیم را که نام اکثر آنها در تورات ذکر شده بدست آورد .

در زمان نامبرده که با سال ۱۸۴۳ میلادی مصادف است هانری لایارد *Henry Layard* باستان شناس جوان انگلیس بقصد اکتشاف و کاوش در خرابه‌های شهر های قدیم بین‌النهرین بسوی بغداد مسافرت کرد و از حفریات بوتّا دیدن نمود و مقصود خود را با تایلور *Tylor* نماینده سیاسی انگلستان در بغداد در میان نهاد و از طرف وی مورد تشویق قرار گرفت اما در آن زمان اقدام در حفریات و گذراندن ایام در بیابان سوزان عراق مخاطرات بسیار در برداشته زیرا در این وقت بین‌النهرین از متصرفات سلطان عثمانی شمرده میشد و ساکنان آن از طوائف عرب بدوی با نا امنی سر در گریبان بودند . هانری لایارد با عزم راسخ بکار پرداخت و در ابتدای امر بحفریات در تپه نمرود آغاز نمود و برای اینکار سرمایه کافی نداشته و بمساعدت مختصر موزه بریتانیا اکتفا کرد و در سه شکاف که از بالای این تپه برداشت آثار گران بها بدست آورد از آنجمله دو هیکل بالدار تراشیده از سنگ است که در اصطلاح آشوری بنام کروبی *Kernbi* نامیده میشد و تفصیل آنها در محل خود

خواهد آمد و همه را بوسیله کشتی از راه خلیج فارس بموزه نامبرده حمل کرد و خود همراه کشتی بلندن رفت و سپس در مراجعت بسمت نماینده کنسولی انگلیس در بغداد منصوب شد و از این راه در کار وی تسهیلاتی فراهم گردید و کاوش و تجسس را در خرابه‌های نینوا نزدیک تپه قویونجوق از سر گرفت و عملیات را تا سال ۱۸۵۲ میلادی ادامه داد و از بذل هر گونه سعی و کوشش آنهم با آب و هوای ناسازگار بین‌النهرین دریغ ننمود و در این مدت بطوریکه در کتاب خود نگاشته اکثر اوقات با مزاحمت بومیان عرب و حمله درنده گان و یا با نیش عقربهای گزنده و کشنده سر و کار داشته ولی بالاخره پاداش زحمات خود را بدست آورد و در عمق یکی از شکافها که بمنظور اکتشاف برداشته بود آثار سنگ تراشیهایی مدخل کاخ سناخریب پادشاه آشور نمایان گردید و در این مدخل درب بزرگ قرار داشت که بدو اطاق مملو از کتیبه‌ها بخط میخی که بر روی آجرهای پخته نگاشته شده بودند منتهی میشد و این اطاقها همان کتابخانه سلطنتی پادشاه نامبرده است که در سده هفتم قبل از میلاد دایر بود و مورد استفاده روحانیان و دانشمندان آن عصر قرار می گرفت. تعداد کتیبه‌ها که بطور سالم از این کتابخانه بدست باستان شناس مزبور رسیده و تماماً بموزه بریتانیا حمل شده و در معرض تماشای عموم و مراجعه محققان و دانشمندان دنیا واقع شده به بیست و شش هزار بالغ می باشد و اینک تصویر مدخل کاخ نامبرده را که بکتابخانه سلطنتی پادشاه آشور منتهی است و خود هانری لایار در عمق شکاف بمطالعه کتیبه پرداخته است تحت شماره ۳ از صفحه ۳۲ کتاب *Lost cities* نقل مینمائیم.

اکتشاف کتابخانه مزبور در میان آثار عتیقه و زیر خاکی از دنیای قدیم موقعیت برجسته و بسیار مهم پیدانمود و محققان و باستان شناسان تا آن زمان بکتاب و کتابخانه دنیای قدیم توجه نداشتند و پس از انتشار خبر اکتشاف مزبور از هر طرف بشهرهای قدیم بین‌النهرین رو آوردند و بتجسس و حفریات پرداختند و در درجه اول مأموران دیگر موزه بریتانیا بر اهنمائی هانری لایار شکاف دیگر در

خرابه شهر قدیم نینوا برداشتند و بالاخره بکاخ ساردا نابل پادشاه بزرگ بابل دست یافتند و در این کاخ نیز کتیبه‌های بسیار یافتند که در مدت متجاوز از بیست و شش سده در زیر هزاران خروار خاک از دست برد زمانه محفوظ مانده و بالاخره در اختیار محققان و دانشمندان ارجمند عصر حاضر قرار گرفته است .

در سال ۱۸۷۷ میلادی هیئت علمیه حفاری از طرف دانشگاه پنسیلوانیای امریکا بقصد اکتشاف و کاوش در خرابه‌های شهرهای قدیم بین النهرین بکار پرداخته و در سال اول گرچه با حادثه ناگوار روبرو شده و با ناکامی مواجه گشته اند و صبح روزی که قصد داشتند برای ادامه حفاریات بمحل دیگر نقل مکان نمایند چادرها و اموال و اثاثیه آنان بتحریک حاکم محل طعمه حریق واقع شده و اسبها در آتش سوخته و دارائی و ابزار آنان بغارت رفته است ولی از تعقیب منظور منصرف نگشته و سه سال بعد در خرابه‌های شهرهای نیپور **Nippur** و اور **Ur** و ارخ **Erekh** کاوش و حفاریات را از سر گرفته و توانسته اند در حدود سی هزار عدد کتیبه بدست آورند و بموزه امریکا حمل کنند و سپس هیئتهای اکتشافیه متعدد دیگر که بعضی از طرف موزه‌های بزرگ و بعضی از طرف دانشگاهها و برخی از طرف بعضی دولتها مأموریت داشته اند بکار تجسس و کاوش مشغول شده اند و اشخاص بسیاری نیز بمنظور نفع و تجارت و پیدا کردن اشیاء عتیقه و گنج از بذل مال و جان خودداری ننموده اند و آنچه در این راه بدست آورده اند در موزه‌های اروپا و امریکا بفروش رسانده اند و این کتیبه‌ها در موزه‌ها بترتیب مخصوص فهرست بندی شده و بترجمه و تفسیر و نشر و چاپ آنها همت گماشته اند و آنچه از ترجمه‌های نامبرده بدست ما رسیده در تألیف کتاب خود مورد استفاده قرار داده ایم .

کتیبه‌ها در کتابخانه‌های سلطنتی بابل و نینوا بعضی مربوط بسده‌های هشتم و هفتم قبل از میلاد و بعضی راجع بازمنه قدیم تراست که از معابد شهرهای دیگر آشور استنساخ کرده اند و این کتیبه‌ها قسمتی راجع بگزارش سلاطین و حوادث جنگ و یا گزارش حکام و مأموران آشوری و گزارشهای روزانه روحانیان



معابد مربوط به ستاره‌ها و احوال خداوندان و برخی دیگر مشتمل بر سالات و کتابهایی است که از طرف روحانیان و دانشمندان عهد قدیم راجع به علوم متداول آن زمان از سحر و جادو و ستاره‌شناسی و ستاره بینی و پزشکی و امثال آنها نوشته شده و هر کتاب مشتمل بر چند کتیبه میباشد و اکثر کتیبه‌ها در دو صفحه نگاشته شده و بجای شماره در ابتدای هر صفحه چند کلمه از آخر صفحه قبل تکرار شده است. کتیبه‌ها قبلاً از گل رس مانند خشت خام تهیه میشد و در روی آنها بوسیله اسباب مخصوص بشکل میخ سرپهن نوشته و سپس پنخنه میشدند. یکعدد از این اسباب با یکعدد ذره بین که برای خواندن حروف ریزتر بکار میرفته از کتابخانه سنا خریب بدست آمده و از نفائس زیر خاکی شمرده میشوند. سه نمونه از سه کتیبه بخط میخی را تحت شماره ۴ و ۵ و ۶ نقل مینمائیم و کتیبه شماره ۵ در دو نسخه نگاشته شده و نسخه دوم بمنزله ظرف برای نگاهداری نسخه اول بوده است.<sup>۱</sup>

تازمان اکتشاف کتابخانه‌های آشوری دانشمندان و محققان اروپائی تصور مینمودند قانون حمورابی در میان آشوریان مورد عمل واقع میشد ولی از کتابخانه‌های نامبرده از قوانین آشوری کتیبه‌های چند بدست آمده و قسمتی را در زیر برای اطلاع خواننده گرامی ترجمه و نقل مینمائیم.

#### مجموعه قانون آشوری.

مجموعه قانون حمورابی که در سده هیجدهم قبل از میلاد تدوین شده در میان آشوریان مورد عمل واقع نگشته است زیرا سروکار آنان اغلب با اقوام بیگانه بوده که از خارج بسرزمین آشور می‌آمدند و قوانین خشن تر لازم داشتند و از این قوانین مجموعه‌ای از کتابخانه آشوربانی پال پادشاه آشور بدست آمده و بقوانین آشوری معروف است. تاریخ تدوین این قانون بسده دوازدهم تاسیزدهم قبل از میلاد

۱- رجوع شود بکتاب *Loost cities* صفحه ۱۹ تا ۳۹ و ۶۱ و ۶۲ - همچنین کتاب

را گوزن صفحه ۲۰ و بعد.

میرسد و بعضی از کتیبه‌های آن گرچه مفقود گشته ولی عده آنها مشتمل بر شصت فقره راجع بزنان آشوری باقی مانده است. برخی از این کتیبه‌ها راجع بوضعیت املاک و اراضی و موضوعات دیگر بعلت خرابی ناخوانا است. از مطالعه در این کتیبه‌ها معلوم میشود در سده سیزدهم قبل از میلاد از روی قانون حمورابی نوشته شده و این قانون نیز از روی قوانین قبلی اکد و سومر تقلید گشته و محتمل است که قانون آشوریان از روی قوانین اقوام میتانی Mittani استنساخ شده باشد. در این قانون اختیارات سلطان بسیار است. در قانون حمورابی احکام و تکالیف مردم و کیفر بعضی بزه‌ها و جرائم معین است اما قانون آشوریان از روی احکام قضات و سوابق قضائی استخراج شده و این قانون بمنزله تفسیری است که نسبت به مقررات عرفی مردم آشور نوشته شده باشد.

قانون آشوری پیچیده‌تر از قانون حمورابی است چنانچه در آن از دو نوع ازدواج صحبت بمیان آمده در یکی مانند قانون بابلیان زن پس از عقد ازدواج بخانه زوج میرود و بخانه وی تعلق پیدا میکند اما در نوع دوم زن در خانه پدر می ماند و شوهر بخانه پدر زن میرود. این ترتیب ناشی از این است که قانون آشوری از روی عرف و عادت آشوریان نوشته شده است در این قانون از حالات مختلفه زن از قبیل سقط جنین عمدی، فرار از خانه شوهر، گواهی دروغ درباره زن، مداخله بی اجازه زن در کسب و تجارت و موضوع جهیزیه و طلاق بحث شده است.

کیفر و مجازات در قانون آشوری بسیار ناهنجار است از قبیل بریدن گوش و بینی و تازیانه و اجرای این مجازاتها گاهی به خودشاکتی و اگذار شده است. در این قانون راجع بحجاب زن مقررات عجیب وجود دارد. زنهای بی شوهر و زنهای هرزه و بردگان از داشتن حجاب ممنوع هستند و متخلف بمجازات شدید میرسند. همین مجازات درباره مردی که کنیز خود را اجازه حجاب داده جاری میشود. در آن زمان اغلب معاملات و تعهدات بر روی کتیبه آجری نوشته میشد و برای متخلف شرط و شروط عجیب و غریب قید میگردد و اکثراً متخلف بایستی وجه التزام

نظر در سید  
قبل از میلاد بحار  
زمان معمول بود

برابر ثمن معامله بمعبد خداوندی که در قرار داد تعیین مینمودند بپردازد یا علوفه برای اسبهای که جهت حمل مجسمه فلان خداوند تخصیص داشتند تحویل دهند و یا فرضاً پسر یا دختر بزرگ خود را برای قربانی در زیر پای خداوند تسلیم نماید<sup>۱</sup>

#### دولت بابل و پایان آن در سال ۵۳۸ ق. م

کشوری که در عهد قدیم پایتخت آن شهر بابل در کنار رود فرات قرار داشت بنام کلدی نامیده میشد و دولت آن معروف بدولت بابل است و لفظ کلدانی نام اقوام سامی نژاد است که در سرزمین کلدی از دیر گاه تسلط یافته و بر روی تمدن قدیم سومری مدنیت بزرگی از خود پدید آورده اند. شهر بابل در زیبایی عروس جهان نامیده میشد و پادشاهان آن از آب فرات ترعه‌ها ترتیب داده و در زراعت حد اکثر استفاده میبردند و اقوام مغلوب را از کشور های دور دست باین سرزمین کوچانیده و آنجا را آباد و پر جمعیت میساختند. شهر بابل در دو طرف رود فرات قرار داشت و دور آن بوسیله دو ردیف دیوار محصور بود و طول این دیوارها در هر طرف رودخانه به ۱۵ کیلومتر میرسید و حصار دیوار بلند و ضخامت آن بقدری بود که در بالای آن سطحه‌ای تشکیل میشد. هر دوت مورخ یونانی مینویسد که شهر بابل دارای یکصد دروازه بود و کوچه های آن در مقابل هر دروازه بشط منتهی میگشته و روی رودخانه پلی قرار داشت و پایه های آن از سنگ و سقف پل از چوب ارز طوری ساخته شده بود که هر وقت میتوانستند به آسانی بردارند و دو قسمت شهر را از هم جدا کنند. کوچه ها مستقیم و عمود بر هم قرار داشت. شهر بابل از باغ و مزارع پوشیده بود و کاخهای بزرگ در آن سر با آسمان کشیده و هر يك از پادشاهان بابل بر شکوه آن می افزودند. عجیب تر از همه باغهای آویزان معروف بحدائق معلقه از عجائب عالم شمرده شده و هر يك بر بالای تپه و طبقه بطبقه در کنار فرات بنا شده بود مانند اینکه بامهای بلند و محکم ترتیب داده و بر روی

البق معلقه  
بغای آویزان

۱- رجوع شود بتاریخ کامبر بیج جلد سوم صفحه ۱۰۴ و بعد.

آنها درختان مناطق گرم کاشته شده باشد.

موضوع حدائق معلقه تا زمان اخیر جزو افسانه تصور میشد اما از حفریات و کاوشها کتیبه سنگی بدست آمده و در روی آن تصویر حدیقه معلقه و معبد بزرگ بابل ترسیم گشته و این تصویر را از کتاب را گوزن تحت شماره ۷ نقل میکنیم و این کتیبه اکنون در موزه بریتانیا است و از آن معلوم میشود باغهای معلق مزبور حقیقت تاریخی داشته است. در این کتیبه بعضی از درختهای باغ از زمین ریشه گرفته و از زمین آبیاری میشود و شاخهای آن بر بالای پشت بام افتاده است اما این کتیبه از خرابه نینوا بدست آمده نه بابل و محتمل است از این باغها در پایتخت آشور نیز تقلید میشد.<sup>۱</sup>

اقوام سامی در عهد قدیم گرچه از ابتدای امر سه دولت جدا و منفک از یکدیگر بنام بابل و آشور و عیلام تشکیل دادند و هر سه نیز سده های طولانی جنب یکدیگر استقلال خود را حفظ کرده اند و هر کدام در پیشرفت تمدن انسانی در سرزمین بین النهرین سهم بسزائی داشتند اما این دولتها اغلب با یکدیگر در کشمکش بودند و گاهی یکی غالب و دیگری مغلوب میشد خصوصاً بعضی از اقوام از قبیل کلدانیها و آرامیها و آموریتها Amurites از خارج در این کشور رخنه کرده اند و بتدریج حکومت را بدست گرفته اند اما این تغییرات از پیشرفت تمدن در بین النهرین جلو گیری نمی نمود و از اینجهت میتوان گفت که مدنیت انسان در این سرزمین مدت لا اقل دو تا سه هزار سال بطور مداوم و پیوسته ادامه داشته و عقاید دینی نیز در آن از منته طوری بود که کمتر جنگ مذهبی اتفاق می افتاد زیرا همه مردم از هر قوم و هر کشور ستاره پرست بودند و خداوندان متعددی و کثیر را می پرستیدند با این تفاوت که هر کشور بلکه هر شهر و یا هر قوم خداوند خود را بر دیگر خدایان ترجیح میداد و در مقام انکار آنان نیز بر نمی آمد و از این موضوع

۱- رجوع شود بکتاب *Lost Cities* صفحه ۵۲ و بعد. همچنین کتاب را گوزن صفحه

درمحل خود بتفصیل صحبت خواهیم داشت.

تمدن بزرگ بین النهرین بکیفیتی که توضیح دادیم تا نیمه سده ششم قبل از میلاد ادامه داشت و در این زمان است که این مدنیت با همه اهمیتی که دربرداشت بدست کوروش بزرگ هخامنشی از بین رفته و تمدن عالی تری که مدنیت ایرانی باشد جایگزین آن گشته است اما اقوام ایرانی در آن زمان به آزادی دین و مذهب معتقد بودند و با عقاید دینی ملل مغلوب مخالفت نمی نمودند و از این جهت است که ایرانیان مدت زمانی از این مدنیتهای نگاهداری کردند و بتکمیل آنها پرداختند و این امر سبب شد که در میان تمدن سامی از یکطرف و ایرانی از طرف دیگر اختلاط بعمل آمد و در این اختلاط گرچه همه وقت عنصر آریائی بر سامی تفوق داشته و بلکه طولی نکشید که تمدن سامی از میان رفت و حتی زبان سامی نیز در زبان ایرانی مستحیل شد اما از تمدن قدیم بین النهرین در اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران اثراتی باقی ماند که در تاریخ کشور ما باید مورد توجه قرار گیرد. از اینجهت مقتضی خواهد بود توضیحات بیشتر دهیم و قبلا شرحی را که ایستون Easton دانشمند امریکائی نگاشته در زیر نقل مینمائیم:

#### اوضاع طبیعی در سرزمین قدیم بین النهرین

«در سرزمینی که امروز بنام کشور عراق نامیده میشود دو رود بزرگ دجله و فرات از شمال بجنوب و بسمت خلیج فارس جریان دارد. اراضی واقع در قسمت شمالی این دورود بسیار حاصلخیز بوده و سمت غربی تاسوریه و فلسطین و مرزهای مصر امتداد یافته است. این سرزمین گرچه در عهد قدیم مرکز تمدن بزرگی محسوب میشد اما ساکنان بین النهرین در میان دجله و فرات و کناره های این دو رود از تمدن مزبور سهم بیشتری داشته اند. اراضی که از دو رود بزرگ دجله و فرات مشروب میشوند در قدیم نام واحد نداشتند بلکه قسمت شمالی بنام بین النهرین Mesopotamia و قسمت جنوب بنام بابل نامیده میشد اما امروزه تمام این قسمتها بنام بین النهرین معروف میباشد. این سرزمین از حیث اوضاع و احوال طبیعی مانند کشور مصر يك واحد تام

و تمام نیست و از اینجهت هیچکدام از جنگجویان در عهد قدیم نتوانسته اند در همه فسمتهای آن تسلط پیدا کنند و یا برای کشور خود مرز ثابت و دائمی معلوم نمایند .

« موضوع قابل دقت این است که تمدن بین النهرین از ابتدای امر تا پایان آن در يك حالت مداوم و بی انقطاع پیشرفت کرده و اصول آن در فرهنگ و دین و فن کتابت و هنر و معماری یکنواخت بوده و همه از تمدن سومری سرچشمه گرفته و تمدن مصریان در آن تأثیر و نفوذ نداشته و تا آخر نیز از آن جدا و متفاوت مانده است . تمدن مصری در ظاهر بزرگ و با اهمیت بود اما نسبت بتمدنیتهای دیگر بی اثر مانده است و بالعکس تمدن ملل قدیم مشرق در بین النهرین با تمدن کنونی مغربیان ارتباط نزدیک پیدا کرده و وجه این ارتباط نیز بسیار بارز است . بنی اسرائیل مدت زمانی در مصر بحالت غلامی و برده گی بسر برده اند ولی از تمدن مصریان چیزی نیاندوخته اند و بالعکس از افکار و عقائد و تأسیسات کلدانیان اقتباسات فراوان داشته اند و حتی مذهب و دین عبری و یهود از مسائلی سرچشمه گرفته که جواب آنها از مطالعه در تمدن بابلیان و آشوریان بدست می آید .

« اوضاع و احوال محلی در مصر و بین النهرین افکار و روحیه متفاوت در مردم این دوسرزمین بوجود آورده است . دورود دجله و فرات هر سال در بهار طغیان میکنند و شدت وضعف این طغیان نسبت بسالها مختلف بوده و قابل پیش بینی نیست . این طغیان گاهی بقدری شدید است که سدها شکسته میشود و اراضی و محصولات زیر آب می رود و خشکسالی و قحطی را سبب میشود . باد و طوفان گاهی چنان شدید و هولناک است که شن و ریگ بیابان را جابجا میکند و موجبات خفه گی فراهم مینماید . باران در بعضی اوقات بسیار تند و سیل آسا است و زمین را بگل ولای تبدیل مینماید و مسافرت و حرکت را غیر ممکن میسازد . آفتاب در تابستان بسیار زنده و کشنده و در نظر ساکنان این سرزمین حیات بخش نمیشود . شهرها و آبادیها در آن به نسبت وضعیت طبیعی هر يك طوری قرار داشته که دفاع و محافظت

را در مقابل دشمن احتمالی بسیار مشکل می نمود .

« راجع بتمدن قدیم سومری اطلاعات گرانبها از کاوشهای شهرهای قدیم آن از قبیل اور Ur ، لاگاش Lagash ، اوروک یا ارخ بدست آمده و ساکنان اور Ur در آن زمان از وسائل آبیاری اراضی و حفر کانال و ترعه و هنر و نقاشی بهره‌مند بودند و معلوم نیست چگونه و بچه وسیله از مراحل بدوی روستائی بزنده گانی شهری رسیده‌اند اما مسلم است که هر کدام از شهرها در سومر استقلال داشته و از یکنوع حکومت دموکراسی و ملی برخوردار بودند . سران خانواده‌ها در یکجا گرد می‌آمدند و مجمع آنان مانند مجامع اولیه رومیان مجمع شیوخ نامیده میشد . در سومر مجمع دیگری نیز از جوانان تشکیل میگشت و در موقع جنگ یکنفر پادشاه برای مدت محدود انتخاب میشد و این پادشاه بمنزله دیکتاتوری است که در جمهوریت دولت قدیم روم بطور موقت انتخاب میگردد . مجمع شیوخ در تمدن سومر یه‌بانجمن خداوندان هفتگانه آنان شباهت داشته که در آسمان در یکجا گرد می‌آمدند و اراده خود را بوسیله روحانیان معابد بیان میکردند و در این بیان نیز اختیارات مطلق داشتند . این طرز حکومت است که بعداً بحکومت روحانی معبدها تبدیل شده است .

#### خط میخی درین النهرین و قرائت آن

«خط میخی بوسیله سومریها اختراع شد و سپس بوسیله اقوام دیگر تکمیل گردید اما تشخیص این خط از آنچه در ابتدای امر معمول بود مشکل است . کتابت خط میخی بوسیله قلم در روی يك شیء کاغذ مانند صورت نگرفته بلکه يك میله کوچک مانند میخ را که یکطرف آن بشکال مخصوص پهن شده باشد با فشار بر روی خشت خام از گل رس فرو میبردند و مینوشتند و سپس آن را پخته و بکتیبه آجری تبدیل مینمودند . از این رقم کتیبه‌ها بطور فراوان از زیر خرابه‌های شهرهای قدیم سومر بدست آمده و در موزه‌ها نگاهداری میشوند . خط میخی تقریباً ۳۵۰ عدد علامت داشته و هر کدام از يك هجا و یا از يك کلمه

حکایت میکرد. خط میخی بزبانهای که نوشته میشد تا سده نوزدهم میلادی مجهول بود و کسی بخواندن کتیبه های این خط توفیق نیافته بود تا وقتی اطلاع حاصل شد که کتیبه مفصل در کوه بیستون واقع در مغرب ایران بخط میخی است و بزبان فارسی قدیم، عیلامی و آشوری کنده شده است. بالای این کوه رفتن کار بسیار مشکل بود. سیر هنری راولنسون Sir Henry Rawlinson باستان شناس انگلیسی این مشکل را انجام داد و توانست بالای صخره رفته و از کتیبه های بیستون کپی بردارد و قالب گیرد و در این کتیبه ها نام سه نفر پادشاه را کشف کرد که هر کدام سه زبان نامبرده تکرار شده و جمعاً دارای ۱۴ حرف بودند و از این طریق اطلاعات خود را راجع بخط زبان فارسی قدیم تکمیل کرد و خط میخی را قرائت نمود و سپس دانشمندان دیگر توانستند از طریق مزبور کتیبه های سومری را که از زیر خاک بیرون آمده و یا بعداً بیرون می آمد بخوانند.

#### ریاضیات در عهد سومری

« مردم سومر اهل سعی و عمل بودند و بوسائل بسیاری در زنده گانی روزانه خود رفع حاجت میکردند. تقویم سومریها قمری و تقیصه بسیار داشته و برای رفع این تقیصه ها از هر چند مدت یکماه اضافی بماه های سال می افزودند. یهودیها در سده های بعدی تقویم قمری را از سومریها تقلید کردند. واحد عدد در میان سومریها بجای ده و عشرات که در تمدن امروزی ما معمول است عدد شصت بود و این شصت چون به اعداد سه و شش و چند عدد دیگر قابل تقسیم است بهتر از عدد ده مصرف داشته از آن جمله دایره را بعد سیصد و شصت مساوی با شش ضرب در شصت (یا  $360 = 6 \times 60$ ) منقسم مینمودند و این ترتیب از تمدن سومریها در مدنیت عرب نیز نفوذ یافت و تا بامروز باقی مانده است. واحد وزن عبارت از مانا یا *mina* بشصت قسمت تقسیم میشد و هر یک شصتم آن بنام شیکلو *Shi klu* و بیونانی شه کل *Shehkl* نامیده میشد و یک مان برابر یک پوند یا ۴۵۰ گرم میباشد. در میان مردم بین النهرین از زمان سومریها معاملات و تجارت بوسیله چک و حواله و قبض



رسید و برگ یادداشت و حتی برگ اعتبار معمول بود و در تمدن بعدی نیز نفوذ پیدا کرد. حمورابی پادشاه کلدی کشورهای بابل و سومر را تحت فرمان خود قرار داد و برای یکنواخت کردن قوانین در قلمرو سلطنت خود مجموعه بزرگی ترتیب داد و اساس و پایه این قانون در قوانین سومری است.

#### مداخله دین در امور خصوصی مردم قدیم بین النهرین

« یادآور شدیم که در عهد قدیم میان مردم سومر حکومت ملی و دموکراسی برقرار بود و این حکومت را از خداوندان خود که در آسمان مجلس مشاوره و انجمن تشکیل میدادند تقلید میکردند. اجتماعات سومری در شهرها تحت نظر معبد هر شهر قرار داشت و این معبد بوسیله یکنفر بنام سانگو Sangu که بمنزله پیشکار خداوندان بود اداره میگردد و اگر یک شهر وسعت بسیار داشت و دارای چند معبد بود ریاست همه بعهده یک شخص قرار میگرفت و بنام اینسی En si نامیده میشد و سانگو Sangu در مقابل خداوند معبد خود مسئول بود و سپس مدنیت وقتی وسعت یافت شخصی که در همه ناحیه و یا کشور تسلط پیدا میکرد بنام لوگال Lugal خوانده میشد و بزرگترین مرد روحانی و نماینده همه خداوندان محسوب میگشت و عملاً نسبت به همه املاک و اراضی کشور بعنوان مالک مداخله میکرد.

« مردم بین النهرین خداوندان خود را از روی ترس و هراس عبادت مینمودند و آنان را موجودانی تصور میکردند که از مردم فقط اطاعت و عبادت را توقع داشتند نه اینکه محبت و الفت در میان باشد و بهمینجهت است که قوم یهود در تورات تعلیم یافته‌اند که یهوه خداوند خود را دوست بدارد. خداوندان بین النهرین در صدد نبودند مردم را حمایت و محافظت کنند و مردم نیز از این خداوندان چنین لطف و عنایت انتظار نداشتند و از آنان تمنای پاداش و کیفر و یا عدالت و انصاف و تمیز نیک و بد را نمی نمودند و بالعکس از جانب خداوندان انتظار میرفت که مردم همه وقت در تقدیم قربانی و نیاز و در ستایش و نیایش مراقبت نمایند و در این انتظار نیز هیچوقت وظائف مردم را در طریق بنده گی و اخلاص معلوم نمینمودند

بلکه هر شخص مکلف بود این وظائف را خود منکشف دارد و بفهمد که در راه خداوند خود چه وظیفه و تکلیف دارد و در تقدیم کدام نذر و قربانی باید اقدام نماید. این امر تفاوت عمده میان دین سومریان از یهودیان بشمار میرود. یهوه خداوند بنی اسرائیل در تورات وظائف قوم یهود را در مقابل خود معلوم و معین داشته و قوانین و وسائل لازم را برای حفظ امنیت و آسایش آنان فراهم آورده است اما خداوندان در بین النهرین نه فقط تنها وظائف مردم را نسبت به خودشان معلوم نمیکردند بلکه آنان را بگناه اینکه در اطلاع از این وظائف جهالت دارند بعقاب و کیفر گرفتار مینمودند. رفتار خداوندان در بین النهرین مانند رفتار خواجه با غلام و بنده است و این ترتیب از دین سومریها با اقوام دیگر نیز منتقل شده است. مردم کلد و آشور از روز اول بصورت بنده و غلام نسبت بخداوندان متولد میشدند و این حقیقت در تمام زنده گی آنان ظاهر و هویدا بود.

#### داستان خلقت و آفرینش در سومر و کلد

« داستان خلقت عالم در میان مردم بین النهرین بیش از یک اتفاق و حادثه چیز دیگری نیست و این امر برای آنان اهمیت ماورای طبیعی نداشته و شنیدن این داستان برای مردم سومر و کلد و آشور هیچگونه حس احترام و توجه بمبدء را موجب نمیشد بلکه فقط حدوث يك واقعه را می شنیدند که نظیر آن و مانند آن در روی زمین و زنده گانی عادی در این دنیا همه وقت ممکن الوقوع است. حوادث آسمانی مانند اتفاقات در روی زمین بود و این دو عالم و این دو نوع اتفاقات در ردیف یکدیگر قرار گرفته بودند با این تفاوت که مردم روی زمین تحت تأثیر و نفوذ حوادث و اتفاقات آسمانی واقع شده اند. این عقیده و این طرز فکر در بین النهرین سبب شد علم نجوم و ستاره شناسی مقدم بر دیگر علوم پدید آید و اهمیت پیدا نماید.

« داستان خلقت و آفرینش از دو نوع کتیبه بدست آمده یکی کتیبه های بابلی و دیگری کتیبه های آشوری است. ماردوک Marduk در کتیبه های بابلی و آشور در کتیبه های آشوری قهرمان این داستان است و وظیفه هر دو قهرمان در هر دو داستان

یکسان میباشد. این وظیفه را در داستان سومری خداوند موسوم به انلیل *Enlil* انجام داده است. انلیل خداوند باد و طوفان در قصه سومری اجرا کننده احکام خداوندان آسمانی در روی زمین است. در حقیقت میتوان گفت که داستان خلقت عالم در قصه بابلی و آشوری از زمان سومریان شهرت یافته است. کتیبه‌هایی که مشتمل بر این داستان است بنام انوما الیش *Enuma Elish* یعنی (وقتی در بالا) نامیده شده است. در این داستان شرح داده شده که ماردوک خداوند بابل یا آشور خداوند آشوری چگونه طامات را بهلاکت رسانید و خداوندان دیگر را در آسمان بر قرار نمود. طامات *Tiamat* خداوند اولیه کون و مکان در ابتدای امر بصورت کائنات بطور مبهم و بی‌شکل و بی‌تعیین و بی‌تشخص وجود داشته است. در بابل هر جنگجو که در یک محل تسلط پیدا میکرد مانند این بود که خداوند آن جنگجو بخداوند شهر مغلوب تسلط یافته باشد. از اینجهت وقتی دولت بابل در شهرهای سومر مسلط گردید در حقیقت ماردوک خداوند بابلیان بجای خداوندان سومر قرار گرفت.

« در داستان خلقت عالم چنین آمده است. وقتی در بالا یکی بود و یکی نبود غیر از طامات *Tiamat* چیزی نبود و فقط همسر وی خداوند آب شیرین موسوم به آپسو *Apsu* و ارواح و اشباح همراه او بودند. از این دو خداوند است که آنو *Anu* خداوند آسمان و خداوندان دیگر پدید آمده‌اند. آنو خدای آسمان بزرگترین خداوند عالیجناب در عالم بالا است و از وی خداوند زمین موسوم به انلیل *Enlil* یا انکی *Enki* بوجود آمد. این خداوندان بسیار باهوش و زیرک بودند. خداوندان دیگر بایستی در روی زمین با پیل و کلنگ بکار پردازند و زمین را برای سکونت آدمیان هموار نمایند. این امر یعنی رفت و آمد خداوندان و کار کردن آنان بر روی جسم طامات اسباب زحمت و ناراحتی وی و همسر او آپسو *Apsu* میشد. از اینجهت طامات تصمیم گرفت این خداوندان را بهلاکت رساند و برای جنگ با آنان آماده گردید. خدایان در عالم بالا انکی *Enki* را به عالم پائین فرستادند و وی توانست آپسو همسر طامات را بقتل رساند. طامات خشمناک شد و اشباح و ارواح

را بچنگ انکی فرستاد . در این موقع است که طامات همسر دوم بنام کینگو Kingu برای خود انتخاب کرد . انکی برای دفع ارواح و اشباح مزبور ضعف بود و مصلحت دید پسر خود ماردوک Marduk را در این جنگ شرکت دهد . خداوندان از نیرو و قدرت ماردوک آگاه بودند و او را برای اجرای احکام و اوامر آسمانی در روی زمین انتخاب نمودند و بچنگ طامات فرستادند . ماردوک در این جنگ ابراز مهارت و شجاعت کرد و تمام ارواح و اشباح را در توری که گسترده بود گرفتار نمود . طامات از ابتدای امر عفریت دریاها بشمار میرفت و دهان خود را باز نمود تا ماردوک را بلع کند اما ماردوک پیشدستی کرد و از کمان خود یک تیر را برداشت و قلب طامات را آماج گرفت و وی را بهلاکت رسانید و همراهان طامات باسارت ماردوک درآمدند . سپس ماردوک جسد طامات را بدو نیمه کرد یک نیمه را به بالا انداخت و از آن آسمان میانین پدید آمد و این آسمان دارای قفل و کلون بزرگ بود و مانع میشد از اینکه آب جسد طامات از بالا بیائین فرو ریزد . نیمه دیگر جسد را در قسمت زیرین آسمان قرار داد و در این قسمت است که ماردوک برای سکونت خود جایگاه عالی بساخت و سپس ستاره ها را در آسمان پراکنده نمود تا روزها و ماههای سال از روی آنها معلوم و مشخص شود و در آن مدخل و مخرج مخصوص برای ورود و خروج روزانه آفتاب و ماه و ستاره گان فراهم نمود . ماردوک پس از دفع طامات در صدد برآمد حیوانی خلق کند و نام وی را انسان موسوم دارد و این انسان را تحت قیود سنگین خداوندان قرار دهد . از اینجهت همسر دوم طامات موسوم به کینگو را که اسیر خود ساخته بود بهلاکت رسانید و از خون وی انسان را آفرید و سپس بعضی از خدایان را تحت فرمان آنو برای اداره نمودن امور آسمانها منصوب داشت و بعضی را برای زمین اختصاص داد . این خداوندان بیل و کلنگ در دست گرفتند و برای مردم در روی زمین شهری و برای ماردوک مجسمه ای ساختند . در اینجا داستان پایان میرسد .

پادشاه بابل نماینده و پیشکار خداوندان

«روحانیان کلمه و آشور ازداستان خلقت عالم چنین نتیجه گرفته اند که پادشاه در هیکل انسانی نماینده خداوندان در روی زمین است اما وی در حقیقت بنده و غلام خداوندان بشمار می رود. این پادشاه ممکن است در روی زمین نیر و مندترین موجودات باشد ولی از جرگه خدایان نخواهد بود بلکه فقط حاکم زمین و پیشکار خداوندان در این زمین است. خدایان در واقع مالک اراضی و املاک بوده و پادشاه نسبت باین املاک بمنزله پیشکار یا اجاره دار است و بهمین جهت در بین النهرین قسمت عمده املاک تحت اداره مستقیم معابد قرار گرفته بود و این معابد در ارتفاع و استفاده از این املاک و درکار و خدمات مردم در املاک و اراضی اختیارات وسیع داشتند و این اختیارات دقیقاً در عرف و عادت آن زمان معلوم و مشخص گشته است. «انتخاب روحانیان معبد ها در اختیار پادشاه بود و در شهر های سومری روحانیان مزبور در غیبت پادشاه یا اینسی **Ensi** از این اختیارات استفاده مینمودند. در تمدن سومری املاک معبد ها در مالکیت خدایان قرار داشت و محصول و درآمد آنها بوسیله مأموران خداوند و یا اجاره داران وی وصول و ضبط و ثبت میشد. مأموران تحت اختیار اینسی که بمنزله پیشکار خداوند بود قرار داشتند. بنابراین پادشاه بابل و آشور در اداره مملکت مکلف بود از خداوندان مشورت نماید و قوانین را بنام آنها بموقع اجرا گذارد و این امر مانند این بود که در اینخصوص میان پادشاه و خداوند قرار داد مخصوص بسته شده باشد و وی میتواندست با خداوندان وارد مذاکره شود و حتی انجام معاملات نماید. خدایان شهرها هر کدام بمنزله خداوند کوچکتر بودند. زن و عیال پادشاه همان وظائف شوهر خود را در مقابل زن خداوند داشته است.

طریق مشورت پادشاه بابل با خداوندان

«موضوع قابل بحث این است که اینسی با خداوندان چگونه ارتباط پیدا میکرد و یا چگونه با آنان وارد مذاکره و شور میگردید. برای فهم مقصود واخذ

قدیم  
توفات  
معبد و  
ا  
-  
ع  
ص  
ها

دستور از خداوندان چند طریق و روش معمول بود. مطالعه و تجسس در روده حیوانات قربانی و تفأل از آنها در درجه اول از مشورت بود. این مطالعه بوسیله روحانیان انجام میگرفت اما نه اینکه دلبخواهی باشد بلکه قواعد آن معلوم و معین بوده است. روده گوسفند دارای علائم و خطوط مخصوصی است. این خطوط و علائم مانند کف دست انسان نسبت به فرد فرد قربانیها متفاوت است و معانی هر کدام در کتابها و کتیبهها معلوم بود. وسیله دیگر برای مشورت این بود که استشاره بحالت خواب انجام شود. اینسی پادشاه کلدی خود بمعبد میرفت و پس از نماز و دعا و قربانی میخواست و خداوند را در خواب میدید و جواب مشورت را میگرفته است. در این امور گرچه روحانیان در تفسیر و تعبیر از خوابها و یا تفالها مداخله داشتند اما در حقیقت هم خدمتگذار خداوند و هم خادم پادشاه بودند. بنابراین بر طبق عقائد سومری یا بابلی و آشوری آنچه در آسمان میان خداوندان اتفاق می افتاد در روی زمین عکس العمل پیدا مینمود و از این عکس العمل آنها از طریق مشورت با خدایان تکلیف مردم معلوم و معین میگردد. از اینجهت هیچگونه حادثه و اتفاق در روی زمین تصادفی نیست. همه از آسمان و از اراده خداوندان سرچشمه میگرفته است. همه چیز از پرش مرغان و جنبش حیوانات گرفته تا خسوف و کسوف و قران ستارهها تماماً خارج از تصادف بود و هر کدام بامیل و اراده مستقیم خداوندان ارتباط داشته و آنچه در روی زمین حادث میشد از آسمان الهام میگرفته است.

« اما در کلدی و آشور موقعی رسید که ستاره شناسی تحت قواعد قرار گرفت و برای پیش بینی و پیش گوئی از میل و اراده خداوندان بجای تفأل از روده های قربانی رصد ستاره ها و مطالعه مستقیم در احوال خداوندان معمول گردید ولی از این امر در عقاید دینی تغییرات و تبدلات حاصل نیامد و این مطالعه بدو علم منقسم شد یکی علم ستاره شناسی<sup>۱</sup> برای شناختن حرکات و مدار و مسیر ستارهها و موقعیت هر کدام نسبت بدیگری و یا نسبت بزمن. دیگری علم ستاره بینی<sup>۲</sup> برای اطلاع

از احوال و احکام ستاره گان .

« بهر صورت متود و طریقه و روش متعدد از قبیل تقال از روده قربانی ، پرش مرغان ، حرکت و رفتار حیوانات ، خواب و بالآخره حرکات ستاره ها و دوری و نزدیکی آنها بیکدیگر همه و همه در کلبه و آشور برای فهم مقصود و مشیت خداوندان بکار میرفته و این خدایان آسمانی نیز میتوانند بوسائل نامبرده بنده گان زمینی را تحت مراقبت خود قرار دهند .

« خداوند در تمدن سومری و یا بابلی و آشوری بزرگترین شخصیت در روی زمین شمرده میشد و مردم با وی مانند يك شخص حی و حاضر در ارتباط بودند و اینسی خدمتگذار مهم خداوند در هیکل انسانی محسوب بود . از اینجهت اراضی و املاک در يك شهر بخداوند این شهر یعنی بمعبد این خداوند تعلق پیدا میکرد . هر معبد تعداد لازم برده و غلام و یا رعایا و نیمه غلامان در اختیار داشت که اکثرأ از محصول زمین سهم میبردند و قسمت عمده محصول بوسیله معبد عاید خداوند میشد . هر يك از افراد مردم در آسمان خداوندی داشت که از خود جدا نمیدانست و بمنزله خداوند کوچکتر شمرده میشد . این خداوند شخصی گرچه در اراده خداوندان دیگر نفوذ نداشت ولی میتواندست بنفع شخص نزد خداوندان بزرگتر وساطت کند . کتیبه های بسیار بدست آمده که در آنها نامه ها و درخواستها از ناحیه اشخاص خطاب بخداوند شخصی و خصوصی نوشته شده و این خداوند کوچکتر گاهی با شخص مزبور سربى مهری پیدا میکرد و وی را ترك میگفت . اشخاص گاهی در صدد برمی آمدند خداوند دیگری از میان خدایان کوچکتر را برای خود برگزینند و به وی ارادت ورزند تا در نزد خداوندان بزرگتر آسمانی نفوذ یابند و آرزو و درخواست آنان بر آورده شود . در مدنیت سومری و بابلی یا آشوری هر فرد همه وقت توجه داشته که بهر وسیله ممکن شود رضایت خداوندان را جلب نماید و الا گرفتار سخط و بی مهری آنان میگردد و اکثر در جستجو بودند بفهمند که خداوند یا خداوندان از آنان چه توقع و انتظار دارند گاهی در

رم  
طیبت  
کواکب  
ان  
رسول

این تجسس‌ات باشتباه میرفتند و گرفتار خشم خداوند میشدند؛ شهر اور Ur در سومر وقتی از ناحیه مهاجمان خارجی و بیگانه غارت و ویران شد مردم تصور نمودند این خرابی و مصیبت از تصمیم خداوندان ناشی شده و دشمن مهاجم آلت اجرای این تصمیم قرار گرفته و خداوند شهر از آن آگاهی داشته و ناچار بنتایج آن در پیشگاه خداوندان تن داده است.

« قوم یهود و بنی اسرائیل نیز نسبت بحوادث جنگ و مصائب آن همین عقیده را داشتند و اگر پادشاه بابل توانست شهر بیت المقدس را ویران سازد و اثاثیه معبد را بغارت برد و مردم را اسیر نماید برای این بود که یهوه چنین خواسته بود. تفاوت یهودیان از بابلیان در این امر فقط این بود که بنی اسرائیل هر مصیبت و صدمه را از گناه و کفران مردم ناشی میدانستند اما سومریها برای تسکین سخط و خشم خداوندان بجهتجوی علت و سبب بر نمی آمدند و فقط میتوانستند بوسائلی که در اختیار داشتند این حادثه و اتفاق و یا این سخط و خشم خداوند را قبلاً پیش بینی و پیش گوئی نمایند و بقدر امکان با تقدیم قربانی و نیاز و ناله و زاری از شدت آن بکاهند. وقتی شهر لاگاش در جنگ با اقوام بیگانه مغلوب و ویران گردید مسئولیت آن بعهده خداوند خصوصی پادشاه این شهر متوجه شد زیرا وی در این جنگ ضعف و سستی و ناتوانی بروز داده بود. پادشاه آشور در یکی از کتیبه‌ها نسبت بدستور خداوند راجع باقدام در یک امر شکایت کرد و این دستور را نامعقول پنداشت و لازم دید مجدداً از خداوند کسب تکلیف شود. پادشاه کلدیه بموجب کتیبه دیگر مدت چند روز به بیابان رفته و در یک کلبه محقر معتکف شد و باین وسیله خواسته است از جریان یک حادثه و یک مصیبت که بایستی حادث شود تحقیقات نماید و از نتایج بد آن بر حذر شود. پادشاه در کتیبه دیگر وقتی از وقوع خسوف اطلاع حاصل نمود به راز و نیاز با خداوند پرداخته و در این کتیبه از قول وی خطاب باین خداوند چنین مینویسد ( ای خداوند وقتی از اخبار بد عفریتان و از علائم و نشانیهای نامطلوب و وقوع خسوف و گرفته گی ماه باطلاع من رسید از ترس بر خود



لرزیدم و بیهوش افتادم. ای خداوند بگذار در زیر سایه عالیجنابانه تو و در زیر عنایت تو سلامت باشم و بحیات وزنده گی خود ادامه دهم). وقتی در شهر بابل عصیان پدید آمد سناخریب پادشاه آشور مردم را تنبیه کرد و شهر را خراب و ویران نمود و چون در این عمل خود غفلت کرده و توجه نیافته بود که این شهر در قلمرو سلطنت خداوند بزرگ قرار داشت و نبایستی در تخریب آن اقدام کند نزد خداوندان مسئول و تقصیر کار شناخته شد و از اینجهت جانشین وی شهر را از نو آباد کرد و معبد خداوند و زیارتگاه مردم را تجدید بنا نمود و از این راه در صدد برآمد خشم و سخط خدایان را تسکین دهد.

#### مجموعه قانون حمورابی

«سرزمین سومر در دو هزار و پانصد سال قبل از میلاد مورد حمله و تجاوز یک مرد جنگجوی سامی نژاد موسوم به سارو کین از اهل اکد معروف بسارو کین اول قرار گرفت. این اقوام در آن زمان در ناحیه شمالی سومر موسوم به اکدسکونت داشتند. این امر سبب گردید بتدریج زبان و تمدن اکدی جایگزین زبان و تمدن سومری گردد اما در باطن امر از تمدن سومری نگاهداری کردند و سپس سارگون نامبرده توانست در عیلام نیز تسلط پیدا کند. پس از مرگ وی مدت زمانی نگذشت که اقوام دیگر موسوم به گوتی **Guti** در این ناحیه مسلط شدند و این تسلط دوام داشت تا در سال ۲۳۰۰ قبل از میلاد پادشاه اور **Ur** موسوم به دونکی **Dungi** بسلطنت رسید و از کارهای مهم وی این بود که قوانین را برای اولین مرتبه مدون ساخت و این قانون پایه و اساس قانون حمورابی است. قوم دیگر در حدود دوهزار سال قبل از میلاد موسوم به آموریتها **Amurites** زمام امور را بدست گرفتند و بتدریج شهرها و قصبات بابل را متصرف گردیدند و شهر بابل را وسعت دادند و ماردوک خداوند این شهر را بمقام بزرگ خداوندی رسانیدند و وی را خداوند بابل و سومر خواندند. حمورابی پادشاه ششم از این سلسله شمرده میشود. مجموعه قانون حمورابی نام وی راجاویدان ساخته است. این قانون از طرف شاماش خداوند

آفتاب و عدالت به حمورابی عطا شده اما اجرای آن بوی تفویض نگاشته بلکه چنین اختیار مخصوص آنو خداوند آسمان و انلیل خداوند زمین و ماردوک خداوند بابل بوده است. در آغاز مجموعه چنین مینویسد (وقتی عالی جنابان آنو و انلیل Enlil شهر بابل را بر تمام شهرهای دنیا تفوق دادند ماردوک نخستین فرزند انکی Enki را برای مراقبت در امور مربوط به انسانها برگزیدند من «حمورابی» پادشاه خدا ترس را مأموریت دادند که عدالت را در کشور برقرار نمایم و شرارت و بدی را از میان بردارم و نگذارم مرد قوی و نیرومند ضعیف را فرسوده سازد). در این قانون گرچه برخلاف اختیارات مطلقه خداوندان صحبتی بمیان نیامده اما اعطای عدالت بمردم با اختیارات مزبور منافات داشته ولو اینکه مقررات عرف و عادت سابق بقوت خود باقی مانده و اصل انتقام جوئی خصوصی از میان نرفته است. حمورابی در این قانون هنوز خود را نماینده و قائم مقام خداوندان در روی زمین میدانند. میتوان گفت که در قانون حمورابی مقررات سابقه در یکجا جمع آوری شده نه اینکه قانون جدید وضع شده باشد از اینجهت دارای نقائص بیشمار است. در این قانون يك اصل وحشیانه راجع بقصاص قبول شده و این اصل خود برخلاف عدالت است. در این قانون هر گاه شخصی فرزند شخص دیگر را بقتل رساند در مقابل آن فرزند شخص قاتل کشته میشود. این امر مبنی بر این است که در آن زمان اولاد و فرزندان شخص مانند ربه و گله جزو دارائی پدر محسوب میشده است. در الواح دوازده گانه رومیان نیز این قانون وحشیانه وجود داشته اما در آن هر محکوم بمرگ نمیتوانست اغلب به تبعید از کشور تبدیل شود و از مرگ رها گردد. مردم در بابل بسه طبقه منقسم بودند. اشراف و نجبا، اشخاص آزاد، رعایا و بندگان. در این قانون مال و دارائی بالاتر از حیات انسانی ارزش داشت و ارتکاب بزه و جرم برضد مال بشدت مجازات میشد. قتل و آدم کشی جنبه عمومی نداشته بلکه بزه شخصی و بزه خصوصی محسوب میگردد. در این قانون برای تجارت و صنعت مقررات بسیار وضع شده و رعایا مانند برده ها از محصول ملك ذی سهم

بودند. در قانون حمورابی مالکیت خصوصی پذیرفته شده و نجبا در ردیف معبدها حق تملک داشتند. این قانون ناشی از این بود که وقتی اقوام مهاجم در کشور تسلط می یافتند قوانین و مقررات را که در میان مردم و خداوندان معمول بود اعتنا نمی کردند اما در قانون مزبور مالک حق ندارد رعیت را از سهم رعیتی محروم کند و یا زارع را وادار نماید در صورت بروز آفت وجه اجاره را بپردازد. زن گرچه مملوک زوج محسوب میشد و چپیزی به همراه خود بخانه زوج می آورد اما اگر مورد تعدی واقع میگردید میتوانست بخانه پدر برگردد و اطفال خود را نزد خود نگاه بدارد. زن می توانست مانند مردان کسب کند ولی از دارائی زن وام زوج تصفیه میشد. برای رابطه نامشروع زنان مجازات سخت پیش بینی شده است. در قانون حمورابی موارد چندی است که ممکن است احکام قضات مورد تجدید نظر واقع شود. بسیاری از مقررات قانون حمورابی در تورات نیز نفوذ پیدا کرده و حتی در بعضی قسمتها از عبارات آن تقلید بعمل آمده است.<sup>۱</sup> *یا مان طالبه السعد امریکایی*  
*ز ص ۷۴ تا ۸۸*

#### مندرجات قانون حمورابی.

مطالب دانشمند امریکائی راجع بتمدن قدیم بین النهرین بشرح بالا پایان می پذیرد اما مطالعه در مندرجات یک قانون در تاریخ اجتماعی شایان بسی دقت میباشد زیرا اخلاق و عادات و افکار یک ملت در قالب قوانین آن ریخته میشود و از مطالعه در این قوانین میتوانیم از طرز تفکرات و از درجه تمدن این ملت آشنائی پیدا کنیم. حمورابی یکی از پادشاهان بزرگ بابل است و در سده هیجدهم قبل از میلاد میزیسته و در سال ۷۵۰ ق. م. فوت کرده است و برای عظمت بابل و توسعه اراضی و آبادانی آن بسیار کوشیده اما تدوین قانون بوسیله او از شاهکارهای دنیای قدیم شمرده میشود و مشتمل بر ۲۸۲ ماده میباشد.

در سی سال قبل وقتی در دانشکده حقوق پاریس در رشته علوم قضائی بتحصیل اشتغال داشتم قانون الواح دوازده گانه رومی بعنوان قدیمترین قانون مدون انسانی

۱- رجوع شود بکتاب ایستون صفحه ۵۷ و بعد.

در جزو برنامه تاریخ حقوق مدنی مورد بحث و تحقیق قرار می‌گرفت و این قانون در سده ششم قبل از میلاد مدون شده است<sup>۱</sup> اما اکنون مطالعه و بحث از قانون حمورابی در برنامه های قضائی دانشکده ها در درجه اول قرار گرفته است و اهمیت این قانون نه تنها بعلمت مفصل و مشروح بودن آن است بلکه از لحاظ مترقی بودن مواد آن نسبت بقوانین رومی و قدمت تاریخ آن میباشد .

نسخه‌های متعدد از قانون حمورابی در چهار طرف يك ستون سنگی بخط میخی كنده شده و در معابد شهرهای قدیم بین النهرین نگاهداری میشد و يك نسخه در معبد شهر سیپار Sippar واقع در کنار رود فرات قرار داشت و این سنگ در سده دوازدهم قبل از میلاد بوسیله یکی از پادشاهان عیلامی از شهر مزبور بمعبد شوش انتقال داده شد و این همان سنگی است که در سال ۱۹۰۱ میلادی بوسیله هیئت حفاری فرانسوی بسپرستی دومورگان De morgan از خرابه‌های قدیم این شهر کشف شده و عیناً پاریس حمل و در موزه لوور قرار گرفته و از نفیس‌ترین آثار عتیقه زیر خاکی بشمار میرود و دانشمندان از همه کشورهای جهان هر سال برای تماشای این سنگ از موزه نامبرده دیدن مینمایند و تا کنون کتابهای متعدد در ترجمه و تفسیر مندرجات این قانون بزبانهای اروپائی نگاشته شده و مناسب میدانیم مواد مهمه آن را بترتیبی که شارل ژان Charles Jean دانشمند فرانسوی در کتاب خود بفرانسه ترجمه نموده محض اطلاع خواننده گرامی بفارسی در زیر نقل نمائیم :

ماده ۱- در صورتیکه مقتری نتواند صحت افترا و تهمت را بیه ثبوت برساند بلافاصله كشته میشود و اگر این افترا بثبوت رسد متهم بوسیله آزمایش و امتحان در آب بقضاوت خداوند واگذار میگردد . در اینصورت اگر متهم در آب غرق شود خانه وی بمقتری تعلق میگیرد والا اگر بوسیله شنا از غرق و خفه گی نجات یابد مقتری

۱- برای اطلاع از قانون الواح دوازده گانه رومی رجوع شود بکتاب مبانی حقوق

جلد اول صفحه ۲۳۳ و بعد .

سنگ نژاد  
قانون حمورابی  
۳۴۰ سال از آن

- باعدام محکوم میشود و خانه وی بمتهم انتقال می یابد<sup>۱</sup>.
- ماه ۲ - هر گاه کسی شخص دیگری را بوسبله سحر و جادو تسخیر نماید و وی را مورد لعنت قرار دهد و نتواند لعنت را بشبوت رساند کشته میشود .
- ماه ۳ - هر گاه شخصی در جریان دادرسی مربوط بیک امر مهمی گواهان را تهدید نماید و نتواند صحت موضوع تهدید را بشبوت رساند کشته میشود .
- ماه ۴ - هر گاه شخصی درصدد بر آید گواهان را بوسیله پول دادن و یادادن غلات تطمیع کند بکیفری که مقتضی باشد محکوم میشود .
- ماه ۶ - هر گاه شخصی مال متعلق بیک معبد و یا کاخ پادشاه را سرقت نماید کشته میشود .
- ماه ۸ - هر گاه مال سرقت شده عبارت از گاو ، گوسفند ، خر ، خوک و یا زورق باشد سارق وقتی از اعدام معاف میشود که اگر غلام و بنده باشد سی مقابل و الا ده مقابل قیمت مال را بصاحب مال بپردازد .
- ماه ۹ - هر گاه شخصی مال مفقود خود را درید دیگری پیدا نماید و دارنده مال مدعی شود که در حضور گواهان از شخص دیگری خریده است از گواهان هر دو طرف راجع بخرید مال و یا تعلق مال به مالک آن در محضر خداوند تحقیق میشود و سپس قاضی نسبت بگواهی گواهان قضاوت مینماید . فروشنده مال غیر بمنزله سارق کشته می شود و عین مال بصاحب آن مسترد میگردد و خریدار مال بهای پرداختی را دریافت میدارد .
- ماه ۱۴ - کسی که فرزند متعلق بخانواده غیر را بر باید کشته میشود .

---

۱- درعرف و عادت و یا قانون بعضی از اقوام درعهد قدیم معمول چنان بود که وقتی قاضی وقوع جرمی را که مجازات و کیفر آن اعدام است ثابت میدید و ولی بایستی رعایت تخفیف شود قضاوت آن را بخداوند واگذار مینمود باین ترتیب که متهم را در آتش یا آب رود می انداختند. هر گاه متهم بر حسب تصادف از گزند آتش و یا آب سالم میماند از مشیت و اراده خدا ناشی می بنداشتند و از مجازات معاف میشد .

ماده ۱۶ - کسی که غلام متعلق بغیر را مخفی کند و مطالبه صاحب غلام را ترتیب اثر ندهد کشته میشود .

ماده ۲۱ - کسی که دیوارخانه متعلق بغیر را سوراخ کند در برابر شکاف این سوراخ کشته شده و در همانجا بخاک سپرده میشود .

ماده ۴۲ - اجاره املاک برای مدت يك تا سه سال بسته میشود . مستأجر وجه اجاره را بتناسب نصف تا ثلث از عین منافع میپردازد . اگر ملك را مستأجر تحت زراعت قرار نداده و یا داده ولی محصول بدست نیامده باید اجرت را بتناسب منافع املاک مجاور بپردازد .

ماده ۶۰ - اگر ملك را مستأجر بدون کاشت تحویل گرفته میتواند درخت کاری نماید . در اینصورت سالهای اول پرداخت چیزی مکلف نخواهد بود اما در سال پنجم تمام باغ بدو قسمت منقسم میشود و نصف آن بانتخاب مالک به وی متعلق خواهد بود .

ماده ۱۱۷ - مدیون میتواند برای تصفیه وام خود زن و یا فرزند خود خواه دختر و خواه پسر را برای خدمت به وام دهنده بسپارد اما این اشخاص در سال چهارم از خدمت آزاد می شوند .

ماده ۱۲۰ - امانت و ودیعه طلا و نقره و هر شیء دیگر باید بموجب قرارداد کتبی بعمل آید و الا صاحب مال در مطالبه آن ذی حق نخواهد بود . امین مسئول مال است اگر چه سرقت شده باشد و فقط میتواند بسارق مراجعه نماید .

ماده ۱۲۷ - زن شوهر دار هر گاه بحالت ارتکاب جرم گرفتار شود با شریک جرم خود در آب انداخته میشود مگر اینکه زن از ناحیه شوهر و یا شریک وی از ناحیه پادشاه بخشوده شود .

ماده ۱۲۷ - ازدواج قانونی باید بموجب سند کتبی با حضور گواهان انجام شود .

ماده ۱۳۸ - هر گاه زن سترون و نزا باشد شوهر میتواند او را طلاق دهد

بشرطی که جهیزیه و کسوه را به وی مسترد دارد .

ماده ۱۴۴ - زن سترون و نزا میتواند یکی از کنیزان خود را بشوهر خود تسلیم نماید در اینصورت اگر زن دارای فرزند باشد شوهر نمیتواند در جستجوی زن دیگر برآید .

ماده ۱۵۵ - اگر پدر با نامزد پسر خود رابطه نامشروع پیدا کند مکلف است مقدار نصف مانا<sup>۱</sup> بپردازد و او را بخانه بازگرداند اما اگر پسر با نامزد خود نزدیکی کرده باشد پدر در آب انداخته میشود .

ماده ۱۸۵ - هر گاه شخصی طفل ضعیف را بفرزند خوانده گی قبول نماید و وی را تربیت کند و نام خود را بر او نهد هیچکس نمی تواند در مقام ادعای طفل مزبور برآید .

ماده ۱۸۶ - هر گاه شخصی با اجبار پدر و مادر طفل را بفرزندی خود قبول نماید این طفل نزد پدر مراجعت داده میشود .

ماده ۱۸۸ - هر گاه طفل را يك هنرمند نزد خود نگاه دارد و او را تربیت نماید نمیتوان طفل را از وی مطالبه نمود .

ماده ۱۸۹ - اگر هنرمند مزبور هنر خود را بطفل تعلیم نداده باشد طفل نزد پدر برمی گردد .

ماده ۱۹۴ - هر گاه يك فرزند پدر خود را كتك بزند دو دست وی بریده میشود . چشم در برابر چشم ، دندان در برابر دندان اما در برابر چشم یا عضو دیگر غلام نصف قیمت وی باید برداشته شود .

ماده ۲۱۵ - هر گاه پزشك بوسیله عمل جراحی با يك آلت فلزی چشم و یا جسم شخصی را معالجه کند مبلغ ده شیکلو<sup>۲</sup> دریافت خواهد نمود .

۱- هر مانا *Mana* یا مینا *Mina* در بابل برابر ۶۰ شیکلو است .

۲- هر شیکلو باشیکلو *Shiklu* در بابل واحد پول به وزن هشت گرم و چهارازدهم

گرم طلا و در حدود ۱۱۱ گرم نقره بود .

ماده ۲۱۸ - هر گاه شخصی را پزشك بوسیله آلت فلزی جراحی کند و وی را بهلاکت رساند ویاچشم او را مجروح و کور کند دو دست وی قطع میشود.

ماده ۲۱۹ - هر گاه پزشك بنده و غلام متعلق به یکی از نجبا را بوسیله آلت فلزی جراحی کند ووی را بهلاکت رساند غلام در برابر غلام باید تسلیم کند.

ماده ۲۲۸ - هر گاه معماری خانه‌ای را برای شخصی بسازد و آن را تکمیل کند دوشیکلو بابت اجرت خود دریافت خواهد نمود .

ماده ۲۲۹ - هر گاه معماری برای شخصی خانه‌ای بنا نماید ودر این بنا رعایت استحکام نکند وبر اثر آن خانه خراب شود واز این خرابی صاحب خانه کشته شود معمار در برابر آن کشته میشود اما هر گاه بر اثر خرابی مزبور پسر صاحب خانه کشته شود در برابر آن پسر شخص معمار کشته میشود .

ماده ۲۸۲ - هر گاه بنده و غلام رقیت و برده گی خود را انکار کند صاحب وی میتواند گوش غلام را قطع کند .

دانشمند فرانسوی در کتاب خود از ترجمه بعضی از مواد قانون حمورابی بعلت بی اهمیت بودن ویا محكوك بودن خود داری نموده وضمناً مواد ۹۰ تا ۹۷ را خلاصه کرده وچنین مینویسد که این مواد راجع به وام و منافع سرمایه میباشد . غلات و پول را میتوان با نفع ویا بی نفع وام داد و منافع نیز بمنزله افزایش سرمایه است و افزایش غلات در بابل بیشتر بود . وام گندم و جو برای وام دهنده وسیله ازدیاد سرمایه محسوب میشود . این قانون اجازه داده که منافع سرمایه بین هر دو طرف تقسیم شود . وام وجه نقد ممکن است برای خرید گندم باشد . از منافع این خرید سهم وام دهنده طبق قانون ویا عرف و عادت معلوم میشود . منافع مزبور در قانون حمورابی سی و سهونیم درصد نسبت بوام گندم و بیست درصد نسبت بوام پول بعنوان حداکثر تعیین شده است . معمول معبدها و دولت در وام دادن بهمین میزان بود . قانون مزبور وام گیرنده را در برابر وام دهنده حمایت کرده و بقدر امکان از ازدیاد بی حساب سرمایه جلوگیری نموده و وام دهند را مکلف ساخته



در مقابل دریافت پول رسید دهد و در اندازه گیری و کیل صحت و درستی را رعایت کند

این بود مندرجات مواد عمده قانون حمورابی و مقایسه این مواد با قانون زرتشت که در کتاب و ندیداد اوستا آمده بسی جالب دقت است و در محل خود توضیح خواهیم داد. قانون حمورابی در سده هیجدهم قبل از میلاد وضع شده و پایه و اساس این قانون بطوریکه در مقدمه آن توضیح شده از قاعده عدالت سرچشمه گرفته اما عدالتی که با افکار و عقاید مردم در آن زمان تناسب داشته است. از مطالعه در این قانون میتوان توجه حاصل نمود که انسان در ابتدای تمدن خود عدالت را چگونه تعبیر مینمود و یا چگونه ظالمانه ترین افکار را بنام عدالت به موقع اجرا میگذاشته است. قانون حمورابی در زمانی وضع شده که انسان لاقول دو هزار سال در مراحل مدنیت پیش رفته و باوجود این در قانون منزبور قید شده که هر گاه شخصی پسرشخص دیگری را بقتل رساند پسرشخص قاتل کشته میشود. این قانون را قضاوت و دادگاه ها بنام عدالت بموقع اجرا میگذاشتند اما عدالتی که بموجب آن يك طفل بی تقصیر را به دژخیم مرگ میسپردند. در آن زمان اولاد و فرزندان هر شخص مانند اموال و رمه جزو دارائی پدر شمرده میشد و از اینجهت در قتل فرزند برای اینکه برابری و تساوی میان دو دارائی برقرار شود پسرقاتل کشته میشد. در ماده ۲۸۲ این قانون مقرر شده که هر گاه يك بنده و غلام برده بودن و رقیت خود را انکار میکرد مالک و خواجه وی ذی حق میشد گوش غلام را قطع نماید. عدالت در آن زمان چنین تعبیر میشد که حس انتقام جوئی در مالک و ارباب غلام تسکین پیدا کند.

اما قانون حمورابی در زمان خود نسبت بعرف و عادت سابق مزیت داشته زیرا در سابق وقتی غلام برده بودن خود را انکار میکرد صاحب و مالک آن

۱- رجوع شود به شارل ژان کتاب ادبیات بابلی و آشوری صفحه ۶۲ و بعد.

میتوانست بدون محاکمه و بدون مراجعه بداد گاه وی را بمیل و دلخواه خود آزار و شکنجه دهد و یا بقتل رساند. حمورابی در قانون خود اختیار مزبور را از خواجه و مالک غلام گرفته بداد گاه محول کرده و به بریدن گوش اکتفا کرده است. در قانون سابق احقاق حق خصوصی يك اصل مسلم در عرف و عادت اقوام بشمار میرفت اما حمورابی این اصل را از میان برده و اختیارات قاضی را افزون ساخته و حتی در بعضی موارد مداخله مأموران صلاحیت دار را در تنظیم اسناد ضرور دانسته است. در زمانی که سنگ قانون حمورابی از خرابه های شهر قدیم شوش کشف شد باستان شناسان اروپائی احتمال میدادند که قانون مزبور در کتیبه های آجری قابل حمل و نقل نیز نوشته شده باشد و در جستجوی چنین کتیبه بودند تا چند سال بعد هیئت حفاری دانشگاه پنسیلوانیای امریکا در کاوش و تجسس از خرابه های شهر قدیم نیپور Nippur واقع در بین النهرین چند کتیبه مشتمل بر مواد این قانون کشف نمود و معلوم گردید که در قدیم نسخه های متعدد از آن بر روی کتیبه ها نوشته شده و در دست رس قضات و اشخاص قرار گرفته بود. این کتیبه های آجری مربع شکل و از هر طرف بطول بیست و چهار سانتیمتر میباشد و در هر صفحه بشش ستون نوشته شده است.

سنگ قانون حمورابی که از شوش قدیم کشف شده ببلندی دو متر و سی سانتیمتر و بعرض يك متر و بیست سانتیمتر بخط میخی بابلی نگاشته شده و در بالای يك سمت سنگ تصویر خود حمورابی همراه تصویر خداوند عدالت موسوم به شاماش Shamash کنده شده و حمورابی دست خود را بسوی خداوند دراز کرده و مجموعه قانون را از وی دریافت میدارد و ماتصویر سنگ را از صفحه ۵۱ کتاب ایستون دانشمند امریکائی تحت شماره ۸ نقل مینمائیم.

اما موضوع قابل ذکر این است که سنگ دیگر قانون حمورابی در قسمت مقدم تالار بزرگ طبقه اول موزه ایران باستان در تهران گذارده شده و از لحاظ اهمیت و عظمت نظر هر بیننده و جهانگرد را بخود جلب مینماید ولی این سنگ

سنگ  
سنگ  
حمورابی  
و نقل شده

متأسفانه يك سنگ بدل غير از اصل میباشد و نیاستی در موزه جای گرفته باشد و اصل این سنگ بشرحی که نقل نمودیم در سال ۱۹۰۱ میلادی بوسیله هیئت حفاری فرانسوی بسرپرستی دومورگان از کاوش در خرابه های قدیم شهر شوش واقع در جنوب غربی ایران بدست آمده و در همان زمان بی اجازه و اطلاع دولت ایران برای نصب در موزه لوور حمل شده و سپس بجای اصل يك سنگ بدل ساخته و به وزارت فرهنگ ایران تحویل داده اند و حال اینکه برطبق قراردادی که قبل از حفاری فیما بین هیئت نامبرده از یکطرف و دولت ایران از طرف دیگر منعقد شده بود اصل سنگ مزبور بدولت ایران تعلق پیدا مینمود و در این قرار داد تصریح شده که از اشیاء زیر خاکی و هر آن چیزی که از حفاری بدست آید هر گاه منحصر بفرد بود بدولت ایران تعلق می یافت و چون سنگ مزبور منحصر بفرد بود هیئت فرانسوی حق نداشت در آن تصرف کند و از ایران خارج نماید اما از حرج و مرج و بی ترتیبی زمان قاجاریه استفاده کرده و برزینت موزه لوور افزوده اند.

تخلفات هیئت نامبرده در حفاریهای شوش از قرار داد مزبور بسنگ قانون حمورابی انحصار ندارد بلکه اشیاء عتیقه نفیس دیگر را که منحصر بفرد بوده و حقاً بدولت ایران بایستی تحویل شده باشد بیاریس حمل نموده اند از آنجمله کاشی کاری مربوط بتصویر چهار سر باز از زمان اردشیر دوم هخامنشی است که مربع شکل و بعرض و طول يك متر و بیست سانتیمتر است و حالیه در موزه لوور و در تالار مخصوص اشیاء کشف شده از شهر های قدیم ایران نصب است و از نفایس زیر خاکی بشمار میرود و برنگهای یشمی و زرد و سیاه و صورتی رنگ آمیزی شده و در این مدت بیست و چهار سده که زیر خاک پنهان مانده از رنگ و جلای آن نکاسته است. کاشی کاری دیگری از همان نوع مربوط بدو سر باز ایرانی از عهد اردشیر دوم هخامنشی بهمان رنگ آمیزی است و در بهار سال ۱۳۳۹ در موزه بریتانیا دیدن نمودم و در دیوار غرفه ایران باستان نصب شده و در زیر آن توضیح داده اند که این کاشی کاری از اکتشافات هیئت حفاری فرانسوی از شهر قدیم شوش واقع در جنوب

ایران مربوط به زمان اردشیر دوم هخامنشی است و از طرف موزه لوور به موزه بریتانیا هدیه شده است و از این عبارت واضح میشود که موزه لوور کاشی کاری مزبور را از کیسه حاتم بخشیده است.

#### دین و مذهب در میان اقوام قدیم بین النهرین

زنده گانی انسان هر چه قدر بدوره های اولیه مدنیت نزدیکتر باشد نفوذ دین و مذهب در میان اقوام افزون تر خواهد بود. مردم بین النهرین معتقد بودند که هر کدام از ستاره های آسمان عبارت از یک خداوند است و از این ستاره ها هر کدام درشت تر و پر نور تر بود مقام و موقعیت آن در میان خداوندان ارجمندتر میشد. این خدایان مانند انسانهای روی زمین مذکر و مؤنث داشتند و صاحب اولاد و فرزند میشدند و بالاتر از همه خداوند آسمان موسوم به آنواست. انسان در روی زمین برای رفع احتیاجات خدایان آفریده شده و مکلف بود همه روزه فدیة و قربانی و نیاز بمعبد این خداوندان تقدیم دارد و بر طبق میل و اراده آنان رفتار نماید بی آنکه عوض و بدل رامتوقع باشد. پادشاه اجرا کننده احکام و خواسته های خدایان بود و این خواسته ها بوسیله روحانیان معابد بمردم تفهیم میشد. انسان همه شب خداوندان را که عبارت از ستاره های ریز و درشت آسمان باشد بچشم خود میدید و آنها را مورد عبادت و پرستش قرار میداد و چون خورشید و ماه درشت تر از همه ستارگان است خداوند آفتاب موسوم به شاماش Shamash و خداوند ماه موسوم به سین Sin بزرگتر از همه محسوب میشدند و خداوند آسمان از همه عالیجناب تر در عرش خود نشسته و همه را نظاره مینمود و این موضوع چون با دین اقوام قدیم آریا نیز ارتباط دارد در محل خود بتفصیل توضیح خواهیم داد.

مردم کلدی و آشور معتقد بودند که هر فرد انسانی دارای خداوندی است که به خود وی اختصاص دارد و این فرد وقتی در درخواست و تمنای خود از خدایان بزرگ مایوس میشد و نتیجه نمیگرفت بخداوند خصوصی خود پناه میبرد و وی را واسطه و وسیله برای قبولانیدن خواسته های خود نزد خداوندان آسمانی قرار

دالط و  
دربره  
کلاه

میداد. هر يك از خداوندان خصوصی و شخصی در میان ستاره‌های ریزتر آسمان جای داشت و این آسمان در حقیقت عبارت از جهان مینوی و یا بهشتی بود که در آن هر کدام از ستاره‌ها یا خداها از روی نظم و ترتیب سرمدی در مدار خود در سیر و گشت و حرکت بود و بزندگانی جاویدان خود ادامه میداد. در یکی از کتیبه‌های بابلی که بدست آمده و در محل خود نقل خواهیم کرد **Ea** آ آ خداوند آبها به پسر خود **ماردوک** خداوند بابل یاد آور شده که هر شخص فرزند خداوند و خصوصی خود میباشد. موضوع قابل توجه این است که این موهومات و خرافات دینی در دنیای قدیم چنین نیست که از طرف روحانیان یا هیئتهای حاکمه کلد و آشور اختراع شده باشد تا در مردم نفوذ یابند و یا آنان را باطاعت و ادا نمایند بلکه خود روحانیان و پادشاهان و هر طبقه از مردم بزرگ و کوچک خواهی نخواهی تحت نفوذ این عقاید قرار داشت و اوضاع و احوال در آن زمان چنان بود که راجع به خلقت عالم و محیط آن روزی نمیتوانستند عقائد و افکار دیگری را معتقد شوند اما این عقائد از کجاسرچشمه گرفته و منشأ و مبداء آنها چه بوده در محل خود بتفصیل صحبت خواهیم داشت.

#### علوم دز کلد و آشور

روحانیان بابل از ابتدای امر در احوال ستاره‌ها یعنی خداوندان مراقبت مینمودند و از اراده و میل و خواسته‌های آنها پادشاه گزارش میدادند و از اینجهت در مدنیت بابلیان و آشوریان رصد ستاره‌ها و علم نجوم مقدم بر علوم دیگر پایه گرفت و این رصدها و مراقبه‌ها در رصدخانه‌ها انجام میگرفت و بنام زیقورات نامیده میشدند و از حفریات شهرهای قدیم آشور رصدخانه‌ای کشف شده که تصویر آن را دودانشمند فرانسوی موسوم به پرو **Perrot** و شیپیه **Chipier** بحالتی که آباد بوده ترسیم کرده‌اند و محض نمونه تحت شماره ۹ نقل مینمائیم و دارای هفت مرتبه و طبقه بود و هر طبقه از این رصدخانه بنام هر يك از هفت ستاره بنا شده و آفتاب و ماه نیز جزو این هفت ستاره محسوب میشد.

کتابهایی که بر روی کتیبه‌های آجری نگاشته شده و از خرابه شهرهای قدیم آشور بدست آمده و تفصیل را در پیش نقل کردیم قسمت عمده مربوط به ستاره بینی، ستاره شناسی، پزشکی، فال بینی، طلسم، سحر، جادو، تسخیر اجنه، ریاضیات، تعبیر خواب و امثال آنها است و دو علم ستاره بینی و ستاره شناسی بروحانیان اختصاص داشت و علوم دیگر را اشخاص عادی نیز می‌توانستند دارا باشند. مردم کلدی در آن زمان عقیده داشتند که مرض و بیماری در هر شخص از نفوذ يك جن و عفريت و پری در بدن بیمار حاصل میشود و مقصود و منظور این عفريتان و پریان نامرئی آزار و اذیت و تولید مرگ برای انسان است و برای معالجه آن بایستی بجادو گر و سحر و رمال و دعا نویس مراجعه نمود و باین وسائل درصد برمی آمدند جن و پری را از تن بیمار بیرون نمایند و گاهی برای معالجه مرض و بیماری از گیاهان و عصاره نباتات نیز استفاده می‌کردند و از حفريات بعضی کتیبه‌ها بدست آمده که در آنها نام گیاهان برای معالجه و مداوای امراض قید شده است. وقتی مرض شدت می‌یافت و از سحر و جادو و ادعیه و یا از گیاهان نتیجه نمی‌گرفتند به آخرین علاج که عبارت از داغ کردن بوسیله فلز گداخته است متوسل میشدند و باین طریق در صدد برمی آمدند عفريت و جن را بوسیله داغ کردن زجر و آزار دهند و از تن بیمار خارج نمایند و گاهی همین امر سبب مرگ بیمار میشد و اگر هیچیک از معالجات مؤثر نمی‌افتاد بیمار را در معبر و رهگذر عموم قرار میدادند تا هر کس هر تجربه و وسیله برای مداوای این قسم بیماری داشته باشد بیان کند.

اما گاهی برای معالجه بیمار بوسائل ساده‌تر متوسل میشدند و راه علاج و شفا را از خداوند استفسار مینمودند از آن جمله کتیبه‌ای بدست آمده که در آن برای معالجه سردرد به ماردوك خداوند بزرگ بابل مراجعه شده و وی از پدر خود هوسوم به Ea آ استفسار نموده و مکالمه این دو خداوند در کتیبه نامبرده چنین است (ای پدر من، بیماری سردرد از آبیس Abyes پدید آمده و برای معالجه آن چه باید کرد. خداوند بزرگ چنین جواب داد. ای پسر من هر چه من میدانم

عقیده بابل و ارواح و دجسته و جادو بودن آن

تو هم میدانی، چیزی ندارم بتو تعلیم دهم. نزدیکتر بیا ای پسرمن ماردوك، یکدسته گل همراه خود بردار و در آب رود فرو کن و سپس آب را بر روی بیمار که فرزند خداوند خودش است بپاش و سر او را بادستمال ببند و دسته گل را در معبر و رهگذر بگذار سردرد بیمار رفع خواهد شد.<sup>۱</sup>

مردم کلد و آشور در مدت چند هزار سال از مدنیت خود همه وقت با تعداد نامتناهی از اجنه و اشباح و عفريتان نامرئی سروکار داشتند و معتقد بودند که بعضی از این موجودات بنام جن و پری و عفريت از خانه‌ها دیدن میکنند و اغذیه و مأكولات را فاسد مینمایند و گاهی در تن انسان از بزرگ و کوچک وارد میشوند و موجبات مرگ و یا بیماری و جنون را فراهم میدارند و بعضی دیگر بصورت ارواح و اشباح از عالم مرده گان برای آزار و اذیت انسان در این دنیای خاکی رفت و آمد مینمایند و این عالم در زیر زمین قرار داشت و بنام آبیس *Abiss* و یا آرالی *Arali* نامیده میشد و ساکنان آن بایک وضعیت بدتری تحت سلطنت خداوند ارواح و اموات در تاریکی بسر میبردند و اساساً عالم هستی و کون و مکان از سه قسمت تشکیل میشد. یکی عالم مینوی و یا بهشت که در بالای سر انسان بچشم دیده میشد و عبارت از آسمانها بود که خداوندان نامتناهی بصورت ستاره‌ها در آن سکونت داشتند و هر کدام از روی نظم و ترتیب ازلی در سیر و گشت بودند. دوم زمین خاکی که مسکن آدمیان است و این زمین با ساکنان آن برای رفع احتیاجات خداوندان آفریده شده است. سوم عالم مرده‌ها که در زیر زمین قرار داشته و ارواح و اشباح در آنجا روزگار خودشان را بطور جاویدان در تاریکی میگذرانند و از اینجهت وقتی جسد مرده را دفن میکردند همراه وی مقداری ظروف و اثاثیه زنده گی در قبر قرار می‌دادند و این امر در بین النهرین همهجا عمومیت داشته و در حفريات و کاوشها از قبور مربوط بسده‌های قبل از میلاد از این قبیل اسباب و اثاثیه بدست آمده است و در آن عصر معمولاً قبر مرده‌ها را مانند يك اطاق کوچک مدور میساختند و بالای هر قبر

۱- رجوع شود بکتاب راگوزن صفحه ۱۶۱ و بعد.

از يك پوشش سفالین پوشیده می‌شد و دو نمونه از تصویر دو قبر مرده را تحت شماره ۱۰ و ۱۱ از کتاب را گوزن نقل می‌نمائیم و هر دو سالم از زیر خاک بیرون آمده است. در تصویر شماره ۱۰ تمام قبر با پوشش آن دیده می‌شود و در تصویر شماره ۱۱ داخل قبر نمایان می‌باشد و در آن چند ظرف اغذیه و کوزه آب و مایلزم زنده گی جای داده شده و جسد مرده را رو بمشرق که محل و مکان طلوع شاماش خداوند بزرگ آفتاب است گذارده‌اند.

منظور از توضیحات بالا اینست که خواننده گرامی توجه حاصل نماید که مردم کلد و آشور در عهد قدیم چگونه معتقد بودند که انسان پس از مرگ زنده گی جاویدان دارد و این زنده گی را بایک وضعیت بدتر در عالم مرده گان آنهم در تاریکی بسر میبرد و یا در آن عالم با اصطلاح معروف می‌لولید و از اینجهت گویا حس حسد در ارواح مرده‌ها تحریک میشد و تلاش می‌کردند بمسکن آدمیان در روی زمین رفت و آمد نمایند و به آزار و اذیت آنان پردازند.

اما روحانیان برای جلوگیری از ورود اجنه و اشباح بخانه‌ها و یا نفوذ آنان در تن انسانها وسائل و طریقه‌های متعدد تعبیه کرده و باین وسائل در صدد برمی‌آمدند شرارت و نفوذ اجنه و ارواح مودی را بی اثر نمایند و از این وسائل در درجه اول از سحر و جادو طلسم استفاده می‌نمودند و هر کدام در آن عصر يك رشته از علوم شمرده میشد و بر اثر آن سحر و جادو گر و مال و فال بین در میان کلدانیان مقام و منزلت داشته است و از کتابخانه‌های آشوری که در پیش توضیح دادیم رسالات و کتیبه‌های بسیار راجع باین موضوعات بدست آمده و در این رساله‌ها توضیح شده که چگونه بعضی اشیاء و تصاویر یا برخی ادعیه و اوراد و اشکال برای دور کردن اجنه و ارواح و اشباح اثر سحری دارند. بهر صورت مردم بین النهرین در آن زمان مراقبت داشتند که با ترسیم بعضی تصاویر مخوف و هولناک در دیوارها و یا بستن مچ بند بر روی دستها و بانصب هیکلها بنام کروی در مدخل خانه‌ها و کاخها از مقصد و منظور اجنه و عفريت و اشباح جلوگیری نمایند. تصویرهای مخوف بر روی دیوارها سبب



میشد که از رؤیت آنها میان اجنه و موجودات نامرئی اختلاف و تفرقه پدید آید و آنان را بچنگ و دشمنی با یکدیگر وادارد و از ورود بخانه ها منصرف سازد و کتیبه های بسیار از این تصویرها کشف شده و برای نمونه کتیبه دو عفریت جنگده را از صفحه ۱۶۵ کتاب را کوزن تحت شماره ۱۲ نقل مینمائیم .

تصویرهایی که از خداوندان کلدی و آشور ویا از اشخاص بر روی کتیبه های آجری و یاسنگی باقیمانده اغلب دارای میچ بندی است که بر روی هر دودست بسته میشود و در آن بعضی طلسم و اوراد و اشکال خواه بر روی پارچه و خواه بر روی سنگ کبود کوچک و امثال آنها نوشته شده و برای تضعیف اجنه و دشمن بکار میرفته است و برای نمونه دو تصویر از کتیبه سنگی را تحت شماره ۱۳ و ۱۴ نقل میکنیم .

تصویر شماره ۱۲ از دوزن بالدار بحالت عبادت در مقابل درخت مقدس است . دو میچ بند بر روی دودست بسته شده و درخت مقدس همان درخت معرفت است و تفصیل آن در محل خود خواهد آمد . کتیبه شماره ۱۴ تصویر جنگ مار دوک خداوند بزرگ بابل با طامات عفریت کائنات است و پرو بال علامت نیروی خارق عادی میباشد . چیزی که در این کتیبه جلب توجه مینماید بستن میچ بند بر روی دو دست مار دوک است که اثر سحری داشته و اسباب غلبه و فیروزی وی شده ولی طامات فاقد چنین میچ بند بوده و مغلوب گشته است . راجع بموضوع کروی تو ضیح بیشتر لازم است و در زیر نقل میکنیم<sup>۱</sup>

#### کروی یا کروییم در تمدن قدیم بین النهرین

برای توضیح از موضوع کروی *kerrubi* در تمدن قدیم کلدی و آشور که حقیقت آن تا این اواخر مجهول بود و پس از اکتشاف کتیبه های آشوری معلوم و روشن شده است مناسب خواهد بود قبلا قصه آدم و حوا را از تورات نقل کنیم . در کتاب تورات

۱- رجوع شود بتاریخ کمبریج جلد سوم صفحه ۸۹ و بعد . همچنین کتاب را گوزن صفحه ۱۶۵ و ۲۷۵ و بعد و ۲۹۱ و بعد .

راجع بخلقت آدم و حوا چنین آمده است (آدم را خداوند از خاک زمین آفرید و حوا را نیز از دنده آدم خلق کرد و هر دو در باغ عدن بخوبی و خوشی میزیستند. در این باغ انواع و اقسام درخت میوه و آب گوارا و همه نوع آشامیدنی و خوردنی وجود داشت. در وسط باغ دو درخت بود یکی بنام درخت معرفت دیگری بنام درخت حیات. آدم و حوا را خداوند اجازه داد هر چه مایل باشند از میوه درختان تناول نمایند مگر از دو درخت معرفت و حیات و از خوردن میوه این دو درخت ممنوع شدند ولی روزی مار بحوا ظاهر شد و وی را بخوردن میوه درخت معرفت تحریص و ترغیب نمود. حوا يك میوه از درخت معرفت تناول کرد و میوه دیگر با خود همراه برد و به آدم داد. آدم از این میوه خورد و بر اثر آن نیروی تشخیص پیدا کرد و بلخت و عریان بودن خود توجه حاصل نمود و شرمنده شد و وقتی آواز خداوند را شنید در پشت درختان پنهان گردید. خوردن این میوه سبب شده بود که آدم و حوا عقل و معرفت پیدا کردند و نیک و بد را از هم تشخیص دادند ولی برخلاف دستور خداوند رفتار نموده بودند و برای اینکه مبادا از میوه درخت حیات میل کنند و بر اثر آن بی مرگ شوند و حیات جاویدان پیدا نمایند از باغ عدن رانده شدند و خداوند برای حفاظت درخت حیات کروبیان را در این باغ مسکن داد و هر کدام شمشیر آتش بار در دست داشتند و از این درخت پاس میدادند)<sup>۱</sup>

این حکایت قبل از موسی و پیش از تورات با مختصر تفاوت در میان اکدیها و سومریها شهرت داشته و از آنان بکلدانیها و آشوریها رسیده است و از حفریات و کاوشها يك کتیبه سنگی بدست آمده که در آن درخت معرفت در وسط قرار گرفته و آدم و حوا در دو طرف آن بر روی چهار پایه نشسته‌اند و مار در پشت سر حوا ایستاده است. این کتیبه از نفانس زیر خاکی است و اکنون در موزه بریتانیا میباشد و تصویر آن را از صفحه ۲۶۶ کتاب را گوزن تحت شماره ۱۵ نقل میکنیم.

درخت نامبرده در میان مردم قدیم بین النهرین بنام درخت مقدس مورد عبادت

۱- رجوع شود بتورات کتاب تکوین باب سوم.

واقع میشد و این عبادت باین علت بوده که خوردن میوه آن از طرف آدم و حوا عقل و معرفت و هوش را برای انسان پدید آورده و وی را با خداوندان در این امتیاز شریک ساخته است و از اینجهت در اکثر کتیبه‌ها و وقتی خواسته‌اند سلاطین و یا اشخاص را بحالت عبادت مجسم سازند در برابر درخت مقدس ترسیم کرده‌اند و یا میوه این درخت را در دست گرفته‌اند. تصویر دو زن بالدار را در مقابل درخت مقدس تحت شماره ۱۳ نقل کردیم و همچنین تصویر سارو کین آشوری یا ضحاک تازی را که در محل خود نقل خواهیم داشت نمونه و مثال از همین موضوع میباشد.

اما لفظ کروبسی یا کروبیان که در قسمت آخر حکایت تورات آمده از اصطلاحات مردم اکد و سومر مربوط بسه هزار سال قبل از میلاد اقتباس شده و نام هیکل‌های بالدار است که سر آنها بشکل سر انسان و نیم تنه بشکل شیر یا گاو عظیم‌الجنه در سنگ تراشیده شده و برای جلوگیری از ورود اجنه و عفريت و اشباح در مدخل خانه‌ها و کاخ‌ها نصب میگردد و رؤیت آنها برای فرار دادن و گریزانیدن موجودات موزی و نامرئی اثر سحری داشته و لفظ کروبو **Kerrubu** در زبان اکدی نام این مجسمه‌ها و هیکل‌ها بوده و در عبری بلفظ کروبیم **Kerrubim** و در زبان عرب بلفظ کروبسی تبدیل یافته و این لفظ در قرآن مجید نام ملائکه مقرب و فرشته گانی است که برای حفاظت و نگاهبانی عرش عظیم خداوندی گماشته شده‌اند و مفهوم آن عبری از آنچه در زبان قدیم سامی شهرت داشته تغییر کرده و در فرهنگ اقرب‌الموارد مینویسد (الکروبیة منهم رکوع و سجد) یعنی بعضی از کروبیان مقرب بحالت رکوع و بعضی بحالت سجود میباشند. را گوزن دانشمند انگلیسی راجع به هیکل‌های سنگی نامبرده چنین مینویسد (در کلد و آشور ممکن بود خانه‌ها بوسیله ارواح و اشباح خبیثه آلوده شوند و برای دفع آنها و حفاظت خانه‌ها از شرارت آنها بعضی اشیاء در قسمتهای مختلفه خانه جای داده میشد و بر روی این اشیاء بعضی اشکال و طلسمات که اثر سحری داشته‌اند نقش میکردند و بسیاری از نقش و نگار و یا سنگ تراشیها که در معابد و یا کاخهای سلاطین آشوری

بکار رفته دارای طلسم و اشکال سحری است و اغلب در آستانه دربها و دروازه‌ها قرار داده میشدند از آنجمله هیکل‌های بالدار است که از کاخ‌های سلاطین آشوری بدست آمده و برای جلو گیری از ورود اجنه و اشباح نامرئی درمدخل کاخ‌ها نصب شده‌اند و این هیکلها بنام کروبی نامیده میشدند و این لفظ در عبری به کروبییم تبدیل یافته است .

از حفریات در تپه نمرود واقع در کنار دجله دوهیکل کروبی بوسیله لایارد باستان شناس انگلیسی کشف شده و در مدخل کاخ پادشاه آشوری قرار داشت و در پیش توضیح دادیم و هر دو بوسیله کشتی بموزه بریتانیا حمل شده و در مدخل نمایشگاه تالار آثار عتیقه آشوری نصب شده و نظر هر بیننده را جلب میکند و وزن هر يك از این دوهیکل از ده تن متجاوز می‌باشد و تصویر یکی از آنها را محض نمونه از صفحه ۷۵ کتاب را گوزن تحت شماره ۱۵ نقل میکنیم و از این هیکل‌های سنگی در موزه بریتانیا چهار عدد نصب شده و ارتفاع هر کدام در حدود سه متر و طول چهار متر و عمق زیر شکم در سنگ در حدود چهل سانتیمتر میباشد و در اینخصوص در محل خود راجع به هیکل‌های سنگی تخت جمشید نیز توضیح خواهیم داد<sup>۱</sup>.

مطالبی که در این بخش راجع بافکار و عقائد دینی و اوضاع اجتماعی اقوام سامی در عهد قدیم نقل نمودیم برای بحث و تحقیق در اوضاع تاریخی ایران باستان ضرورت داشته و از مقایسه و سنجش در این امور واضح خواهد شد که اقوام ایرانی وقتی دولتهای کهن سال سامی را یکی پس از دیگری درهم نور دیدند و بجای آنها دنیای نوی ساختند با چه خصوصیات روبرو شدند و یا از تمدن آریائی چه اندوخته‌ای همراه خود داشته‌اند . اکنون باید راجع باقوام آریائی ساکن در مغرب ایران قدیم بگفتگو پردازیم .

۱- رجوع شود بکتاب *Lost cities* صفحه ۳۰ و بعد و همچنین کتاب را گوزن صفحه

## بخش چهارم

### اقوام ایرانی در مغرب ایران قدیم

اقوام ایرانی در مغرب ایران راجع به قبل از زمان هخامنشیان داستان مفصل دارند اما این داستان باید با اسلوب نوین آغاز شود تا ضمناً روابط آنان با اقوام دیگر ایرانی که در مشرق و شمال شرقی ایران سکونت داشتند و تحت سلطنت پادشاهان کیانی متشکل بودند معلوم و روشن گردد و تنها از شرح حال پادشاهان ماد نتیجه مطلوب حاصل نخواهد شد . سابقاً راجع بتاریخ ایران باستان آنهم مربوط بقبل از سده ششم پیش از میلاد مدارك كمتري در دسترس محققان قرار داشت اما امروزه نه تنها کتیبه‌های بسیار از دفتر بایگانی داریوش کبیر و کوروش بزرگ از حفاریات تخت جمشید و شوش بدست آمده و آثار ارزنده تری از تجسسات باستان شناسی بوسیله دانشمندان شوروی در روسیه جنوبی کشف شده است بلکه از هزاران کتیبه های آجری که بخط میخی از خرابه های شهر های قدیم بین النهرین و از کتابخانه های بابل و نینوا مربوط بسده هفتم ق . م پیدا شده و مندرجات آنها بوسیله دانشمندان اروپائی و امریکائی ترجمه و منتشر گردیده و در دسترس محققان قرار گرفته میتوانیم راجع بتاریخ ایران باستان اطلاعات گران بها بدست آوریم .

تاریخ ایران را محققان ایرانی تا کنون از نیمه سده ششم ق . م . یعنی از زمان کوروش بزرگ هخامنشی آغاز نموده اند و حوادث پیش از این زمان را بعضی

مانند نویسنده کتاب (تاریخ ایران باستان) بکلی مسکوت گذارده و یا بعضی از قبیل ابراهیم پور داود در کتاب ادبیات مزدیسنا که از سرگذشت پادشاهان کیانی و داستانهای ملی توضیحات داده است زمان وقوع این حوادث و وقایع را در چند سده قبل از هخامنشیان تصور نموده و میان این دو تاریخ یعنی سرگذشت پادشاهان هخامنشی از یک طرف و کیانیان از طرف دیگر ارتباط قائل نگشته است و این طرز فکر وقتی قابل قبول میشد که این همه مدارک یقینی و کتیبه های گران بها از خرابه های شهرها و کاخهای سلاطین دنیای قدیم بدست نیامده باشد اما اکنون باید روش مطالعات و اسلوب تحقیقات راجع بتاریخ قدیم میهن عزیزما تغییر یابد تا بتوانیم میان حوادث مشرق و شمال شرقی ایران باستان با مغرب آن راجع بقبل از هخامنشیان ارتباط دهیم و تاریخ وقایع و داستانهای ملی پیشدادیان و کیانیان را بقدر امکان معلوم داریم ولو اینکه در بعضی موارد ناچار شویم به حدس و احتمال قریب بیقین صحبت بداریم. این رویه و اسلوب بهتر از آن خواهد بود که داستانهای مزبور را مانند افسانه های نیمه خدایان یونانی غیر واقعی و دور از حقیقت پنداریم و شرح آنها را همه جا بابهام وا گذاریم مانند اینکه در یک دیار دیگری غیر از سرزمین ایران اتفاق افتاده باشد. این داستانها اغلب حقیقت تاریخی دارند و از مفاخر ملی ایرانی شمرده میشوند.

دارند

پور داود در کتاب ادبیات مزدیسنا تنها زمان حوادث داستانهای ملی و یا مکان این حوادث را معلوم ننموده است بلکه بهترین افکار و عقاید بعضی از دانشمندان ایران شناس اروپائی امثال دارمستتر فرانسوی و یوستی Justi آلمانی را که کوروش بزرگ هخامنشی را با کیخسرو کیانی و یا ویشتاسب پدر داریوش کبیر را با کی گشتاسب کیانی منطبق دانسته و زمان واقعی زرتشت را در سده ششم قبل از میلاد قرار داده اند نا صحیح پنداشته و در صفحه ۲۶۱ جلد دوم کتاب خود چنین مینویسد (برخی از مستشرقین بیهوده بخود زحمت داده که ثابت کنند کیخسرو همان کوروش هخامنشی است. این عقیده بقدری نامربوط و بی اساس

است که بهیچوجه به آن نمی‌ارزد کسی وقت تلف نماید) و حال اینکه نویسنده و محقق باید همه وقت کوشش کند بقدر امکان مبهمات تاریخ را از میان بردارد و مورد اختلاف را حل و روشن کند. دانشمندان اروپائی مزبور راجع بتاریخ ایران باستان راه تحقیق را بخوبی پیموده‌اند ورشته سخن را بدست آورده‌اند و ما باید این رشته را دنبال کنیم و در تکمیل آن بکوشیم والا هر گاه زمان کیانیان و تولد زرتشت را بقول پور داود در سده نهم یا هشتم قرار دهیم لااقل دو بیست سال خلأ در تاریخ قدیم ایران حاصل میشود و مسائل بسیار لاینحل میماند.

اکنون پس از مقدمه بالا بشرح حال اقوام ایرانی در شهرستانهای غربی ایران راجع بقبل از پادشاهان هخامنشی مبادرت مینمائیم. اقوام مزبور گرچه در تاریخهای مختلف بایران مهاجرت نموده‌اند اما همه از نژاد آریائی و ایرانی بودند و همه نیز دین واحد و زبان واحد و رسوم و عادات واحد و مشترك داشتند و بهمینجهت است که وحدت کامل در میان آنان برقرار بود و همه وقت باهمدیگر بمسالمت می‌زیستند و هر وقت در برابر دشمن مشترك قرار می‌گرفتند دست اتحاد و یگانگی بهم میدادند و بدفع دشمن میپرداختند.

اقوام مزبور در ابتدای مهاجرت در هر ناحیه و هر محل برای سکونت مناسب تشخیص میدادند قلعه‌ای میساختند و بحفاظت اموال و رمله و گله خود میپرداختند و وسائل زراعت و دام داری فراهم مینمودند و بتدریج خودشان را متشکل میساختند و تحت ریاست یکی از مردان مجرب و آزموده قرار می‌گرفتند و هر چقدر در منظور خود پیش رفت میکردند و در جمع ثروت و تهیه ابزار و ادوات زنده گی کامیاب میشدند بهمان اندازه دستگاه ریاست قوم نیز رنگین تر و مفصل تر میشد بنابراین از ابتدای مهاجرت هر قوم در هر محل يك شاه نشین كوچك تشكيل میگردید و این شاه نشین در اصطلاح اروپائی بنام شاهزاده نشین یا پرنسیپوته Principauté نامیده میشود و از اینجهت در شهرستانهای شمال غربی و غربی ایران راجع بقبل از تأسیس دولت ماد شاه نشینها و یا سلطنت نشینهای متعدد تشکیل شده بود و این پادشاهان كوچك

یرانی  
بن وزبان  
سکون واحد

و یا رؤسای اقوام در وقت حاجت در يك انجمن گرد می آمدند و در حوادث عمده تصمیم می گرفتند و بموقع اجرا می گذاردند و این انجمنها در اوستا بنام هانجمن **Hanjaman** نامیده شده است اما این ترتیب در شهرستانهای غربی ایران معمول بود و شامل حال ایرانیان ساکن در مشرق و شمال شرقی ایران نمیشده این ایرانیان خصوصاً در زمان سلطنت پادشاهان کیانی سازمان دیگری داشته اند و در این سازمان یکنوع مرکزیت برقرار بود و بشرحی که در اوستا ذکر شده در درجه اول خانواده یا **Nmana**. دوم بخش یا **ویک Vic**. سوم شهرستان یا زنتو **Zantu**. چهارم کشور یا دهیو **Dahkyu** نامیده می شده است<sup>۱</sup> اما در مغرب ایران هر يك از شاه نشینها از یکنوع آزادی و استقلال برخوردار بودند و از اجتماع آنان در جنگ نیروئی پدید می شد که لرزه بر اندام دشمن می انداخته است چنانچه آسار هادن پادشاه آشوری در نیمه سده هفتم قبل از میلاد در جنگ با اقوام ماد و مانای چنان به هول و هراس افتاده که به شاماش **Shamash** خداوند خود پناه برده و از وی چنین خواسته است (ای شاماش خداوند بزرگ خواهش و تمنا دارم پرسش مرا پاسخ بده. از امروز که روز سوم ماه ارو **Airu** می باشد تا روز یازدهم ماه آبو **Abu** در همین سال و در این صد روز و صد شب آیا جنگجویان کیمری، جنگجویان ماد، جنگجویان مانای و یا کاسپارتی **KasPariti** با جنگجویان خود و یا هر دشمن دیگر در منظور و مقصود خودشان خواه بوسیله حمله و هجوم ناگهانی و خواه با بکار بردن سلاحهای جنگی و خواه با ایجاد اختلاف و قحطی و گرسنگی و خواه با مذاکرات صلح و آشتی و خواه بوسیله توسل به خدایان و یا هر وسیله ای که در فتح شهرها و جنگها معمول است موفق و کامیاب خواهند شد یانه و آیا شهر کیساسو **Kissassu** بدست دشمن خواهد افتاد یانه.

خداوند گرچه جواب داده که گیمری بهادر دست پادشاه آشور گرفتار خواهند شد و سرزمین الی پی **Ellipi** و چهار قاره جهان از وی اطاعت خواهند نمود امانام

۱ - رجوع شود به لافونت کتاب مزدائیسیم صفحه ۲۹. ایضاً به دارمستتر کتاب

زند اوستا جلد دوم باب دهم و نندیداد صفحه ۱۷۶.



اقوام ماد ومانای را بمیان نیاورده است.<sup>۱</sup>

در کتیبه‌های آشوری از شاه نشینهای متعدد درشهرستانهای غربی ایران به کرات یاد شده است چنانچه سارو کین دوم پادشاه آشوری در کتیبه خود راجع به لشکرکشی در سال ۷۱۳ قبل از میلاد نام عده‌ای از پادشاهان کوچک ماد را ذکر کرده و توضیح داده که ۴۲ نفر رؤسای اقوام ماد را تحت اطاعت خود آورده است.<sup>۲</sup> همچنین روساس Rusas پادشاه اورارتو در اواخر سده هفتم ق. م. در قفقازیه به فتوحاتی نایل شد و در کتیبه سنگی خود نزدیک دریاچه گوگچه Kuktche نقل کرده که در این ناحیه بین شهرایروان و تقلیس بیست و سه پادشاه را تحت اطاعت خود آورده است.<sup>۳</sup>

از حفاریات در خرابه‌های شهرهای قدیم ایران در سیالکه Sialke واقع در نزدیک کاشان و تپه جیان Gian در لرستان آثاری بدست آمده و از این آثار گیرشمن دانشمند فرانسوی راجع به ایرانیان ساکن در شهرستانهای غربی مربوط به سده هشتم و نهم ق. م توضیحاتی<sup>۴</sup> داده و قسمتی را محض اطلاع خوانندگرمی در زیر به اختصار نقل می‌کنیم:

« آثاری که از کاوش در خرابه‌های سیالکه در کاشان و جیان در لرستان بدست آمده اکثر از قبر مرده‌هائی است که در سده‌های نهم و هشتم ق. م. همراه بادوات جنگی و البسه و مختصری از وسائل زنده گی طبق معمول آن زمان به خاک سپرده شده‌اند و در تپه سیالکه خرابه‌های عمارت بزرگ و محوطه و حصار با برج و باروی آن دیده می‌شود که به رئیس قوم تعلق داشته است و همه حکایت دارند که اقوام ایرانی در آن زمان در فلاح و دام داری بسیار پیش رفته و در استخراج مس و آهن و در ساختن و پرداختن آلات و ادوات فلزی مهارت داشتند و در داد و ستد و تجارت

۱- رجوع شود به شارل ژان کتاب (کتیبه‌های بابلی و آشوری) بفرانسه صفحه ۲۲۰.

۲- رجوع شود به گیرشمن کتاب Iran صفحه ۹۶.

۳- رجوع شود بتاریخ کامبریج جلد سوم صفحه ۱۷۸.

با اقوام خارجی اقدام می کردند و رئیس هر قوم علاوه از اینکه از املاک و کار و کوشش رعایای خود در آمد سرشار داشته اکثر خود را مالک معادن می دانسته و در استخراج مس و آهن از این معادن و تجارت و داد و ستد تشویق می نمود این امر سبب می شد که جنگجویان آشوری از هر چند سال در این شهرستانها لشکر کشی می کردند و استحکامات و آبادیها را خراب می نمودند و اموال و اثاثیه و بالخصوص اسب را هر چقدر به دست می آوردند در جزو غنائم به آشور حمل می کردند اما چنین نیست که همه وقت در مقصود و منظور خودشان نایل می شدند زیرا ساکنان این نواحی قبل از رسیدن جنگجویان آشوری اموال و اثاثیه و دام و رمه و وسائل زنده گی خود را بر پشت کوهها و نقاط دور دست انتقال می دادند و از دست رس مهاجمان خارج می ساختند و پس از پایان جنگ به مسکن خود بر می گشتند و زنده گی از سر می گرفتند. سده دهم تا هشتم دوره تحول از مفرغ به آهن است و در این دوره تسهیلاتی در استخراج آهن بعمل آمد و آلات و ادوات زنده گی به ساخته های آهنی تبدیل و آلات جنگی از مفرغ ساخته می شد و فقط یراق و زین اسب را از آهن تهیه می کردند. جنگجویان آشوری قبل از سلطنت آشور ناسیر پال *Ashur Nasirpal* (از ۸۸۴ تا ۸۶۰ ق. م.) فاقد سواره نظام بودند و فقط در گردونه های جنگی اسب را به کار می بستند و در عبور از کوه استفاده می نمودند و این عمل را شاهکار جنگی می پنداشتند و از اینجهت است که پادشاهان آشوری در گزارشهای خود وقتی از کوه عبور می کردند قید می نمودند که کسی قبل از آنان نتوانسته از کوه عبور نماید و بالخصوص از کوه دماوند معروف به کوه بیکنی *Bikni* یاد نموده اند.<sup>۱</sup>

توضیحات دانشمند فرانسوی مفصل است و به اختصار نقل نمودیم و بهر صورت هر قوم در مغرب ایران باستان از سده دهم بیعد يك واحد تام و تمام سیاسی شمرده می شد و اوضاع و احوال و جریان حوادث در آن زمان طوری بود که در تشکیل این

۱- رجوع شود به گیر شمس کتاب *Iran* صفحه ۹۶ و بعد.

سلطنت نشینها نیزمانعی وجود نداشته و دودولت بابل و عیلام دوره ضعف و ناتوانی را می گذراندند و دولت آشور نیز تازه به دوران رسیده و هنوز به توسعه ارضی نپرداخته بود و از اینجهت بزودی درشهرستانهای غربی ایران آنها از طریق زراعت و دامداری و استخراج معادن و انجام معاملات و تجارت باشهرهای بینالنهرین ثروت فراوان جمع آمد و زمان مزبور با دوره تحول از آلات و ادوات مفرغی و برنجی به اسباب و ابزار آهنی مصادف می باشد و این تحول و تبدل در مسکن آریانها عمومیت داشته و کانون این تحولات بشرحی که دانشمندان شوروی از تجسسات باستان شناسی معلوم داشته اند در کوههای قفقازیه یعنی در آریاویچ قرار داشته است و این فلزات در سده های نهم و هشتم در درجه اول مورد حاجت آشوریان و بابلیان بود و این امور سبب شد که درشهرستانهای غربی ایران ثروت فراوان گرد آمد و در دام داری و زراعت پیشرفت محسوس حاصل گردید و رفاهیت و آسایش افزون شد و این رفاهیت نظر پادشاهان خونخوار آشوری را به خود جلب نمود و این پادشاهان وقتی در سده هشتم ق. م. قدرت بسیار به دست آوردند به یکمرتبه تجاوزات و لشکر کشیها در مغرب ایران دست زدند و در محل خود توضیح خواهیم داد.

از توضیحات بالا اوضاع عمومی در زنده گانی اقوام ایرانی ساکن در شهرستانهای غربی ایران قبل از تأسیس دولت ماد معلوم می شود و اکنون می توانیم راجع بهریک از این اقوام که در زیر نام می بریم باختصار توضیح دهیم:

۱ - اقوام کاشی .

۲ - اقوام مانای .

۳ - اقوام ماد .

۴ - اقوام پارس .

کاشی  
مانای  
ماد  
پارس

#### اقوام کاشی و تسخیر بابل

اقوام کاشی در حدود دوهزار سال قبل از میلاد از طریق قفقازیه و آذربایجان به شهرستانهای غربی ایران مهاجرت نمودند و در ابتدای امر در نواحی دریای

خزر سکونت کردند و نام خود را به این دریا دادند و آن را بنام دریای کاسپی یا کاشی نامیدند و این دریا در اصطلاح اروپائی بنام دریای کاسپین **Caspian** شهرت دارد. استرابون **Strabon** مورخ یونانی نقل کرده که اقوام کاسووا در ابتدای مهاجرت خود در کناره دریای خزر سکونت نمودند و نام خود را به این دریا دادند. دریای خزر در اوستا به دو نام موسوم شده یکی دریای فراخکرت **Frakhkeret** که افراسیاب تورانی طبق اوستا برای دست یافتن به فر کیانی در این دریا فرورفت و ناامید بر گشت و دیگر دریای ووروکاش **Vouru - Kasha** می باشد. دارمستتر در توضیح از این لفظ معتقد شده که وورو مخفف فراخ است و هر دو در پهلوی و فارسی از یک ریشه می باشند.

بنابر این لفظ ووروکاش بمعنی دریای فراخ و بزرگ کاشی و دریای کاسپین یا خزر می باشد. لفظ کاشی در کتیبه های بابل به عبارت کاسی یا کاسپی آمده و اقوام کاشی در زمان مهاجرت بتدریج در شهرهای قزوین و کاشان نیز سکونت نمودند و نام خود را به این دو شهر دادند و سپس در حدود سده هیجدهم قبل از میلاد در اطراف بابل پراکنده شده و در این نواحی به زراعت و دامداری پرداخته اند و ضمناً خودشان را متشکل ساخته اند اما در سلطنت حمورابی پادشاه مقتدر بابل که در سال ۱۷۵۰ ق.م. فوت نموده یارای ترمرد و سرپیچی نداشتند و پس از فوت وی وقتی سلطنت در جانشینان حمورابی رو به ضعف گذارده و مارسل دوم پادشاه مقتدر و سیاستمدار هاتی **Hatti** که یک پادشاه آریائی بود و در محل خود توضیح خواهیم داد در نیمه سده هفدهم قبل از میلاد بسوی بابل لشکر کشید و این شهر را فتح کرد اقوام کاشی به مساعدت این پادشاه در بابل به سلطنت رسیدند و وی سپس به پایتخت خود موسوم به هاتوزا **Hattusa** که در آناتولی ترکیه کنونی واقع بود مراجعت نموده و بابل را به همسران خود کاشی ها محول داشته است.

اقوام کاشی از زمان مزبور در حدود پانصد سال در بابل سلطنت کرده اند اما در این مدت مانند پادشاهان سلجوقی رنگ محلی به خود گرفته و وطن و اخلاق و

عادات اصلی خود را فراموش کرده و در نیمه سده دوازدهم ق. م. مورد تجاوزی کبی از پادشاهان عیلام واقع شده و برای همیشه از سلطنت بابل رانده شده اند اما کاشیها در ایران بهمان عادات و اخلاق و زبان ایرانی خود باقی مانده و زمینه را برای قبول مهاجران بعدی آریائی در شهرستانهای غربی ایران فراهم ساخته اند و در سده های بعدی تظاهراتی از خود نداشته اند.<sup>۱</sup>

اقوام کاشی در ابتدای مهاجرت گرچه با تورانیان بومی ایران بر خورد کرده اند اما این برخورد به زد و خورد منتهی نگشته است و چون تورانیان از حیث عده و عدت ضعیف بودند قسمتی بداخل ایران عقب نشینی کرده اند و تفصیل را در ابتدای کتاب نقل نمودیم و قسمتی دیگر در دامنه کوه البرز نزدیک کرمانشاه مجاور آشور سکونت نموده اند و این همان تورانیان است که سالما ناسار پادشاه آشور در کتیبه خود از آنان یاد نموده و توضیح داده که در اشگر کاشی خود به ناحیه مادها در دامنه البرز با اقوام تورانی مصادف شده است.<sup>۲</sup>

#### اقوام مانای و جنگ با سارو کین آشوری

زمانی که اقوام کاشی در شهرستانهای غربی ایران بطور پراکنده سکونت داشتند و دست آنان از حکومت بابل کوتاه شده بود و آشوریان تازه به استقلال رسیده بودند و این زمان مصادف با سده دهم ق. م. است سیل مهاجرت آریانیها در مرتبه سوم آنها از شمال آذربایجان برای سکونت در شهرستانهای غربی ایران آغاز شده و اقوام کاشی نیز در این شهرستانها بعزت قومیت و هم نژادی زمینه را در پیشرفت این مهاجرت آسان کرده بودند و از این زمان است که در کتیبه های آشوری نام اقوام مانای Mannai و مادوپارس به میان آمده است. این اقوام گرچه مانند ایرانیان ساکن در مشرق و شمال شرقی ایران در حفظ وطن تازه و جدید خود

۱- رجوع شود بکتاب گیرشمن صفحه ۶۴ و بعد. ایضاً کتاب ایستون صفحه ۸۷ و ۱۰۹. ایضاً کتاب را گوزن صفحه ۲۲۸. ایضاً کتاب شهرهای گم شده یا *Lost cities* صفحه ۸۹. و بعد. ایضاً شارلز ژان کتاب کتیبه های بابلی و آشوری بفرانسه صفحه ۱۳۸ و بعد.  
۲- رجوع شود بکتاب لافونت صفحه ۲۶.

بسیار کوشیده‌اند اما در این کوشش میان آنان تفاوت عمده وجود داشته و این تفاوت در این است که ساکنان مشرق و شمال شرقی ایران همه وقت با دشمنان داخلی یعنی با تورانیان بومی ایران در جنگ و جدال بودند و با اقوام خارجی ستیزه نداشته‌اند اما اقوام ایرانی ساکن در شهرستانهای غربی با دشمنان خارجی جنگیده‌اند و از تجاوز آنان جلوگیری نموده‌اند و در این جان‌بازی نیز اقوام مانای در آذربایجان پیشقدم بودند و بالاخره در اواخر سده هشتم قبل از میلاد جان خود را در این راه چنان باختند که نام و نشانی از آنان باقی نمانده است و از اینجهت واجب و ضرور می‌دانیم از این قوم گمشده ایرانی در کتاب خود یاد نمائیم و ضمناً یک حقیقت تاریخی را واضح و روشن بداریم.

قوم مانای از ابتدای امر در شمال آذربایجان و در نواحی ارومیه سکونت داشتند و در مدت لااقل سیصدسال از مرزداران ایران باستان بشمار می‌رفتند و زرتشت نیز با احتمال قوی از این قوم برخاسته است. لفظ مانای در کتیبه‌های آشوری نام مسکن اقوام مزبور است و این ناحیه گاهی بنام می‌نی **Minni** نامیده می‌شد و در تورات ترجمه فرانسه کتاب یرمیا فصل ۵۱ بنام شاه نشین مانای یاد شده است. و اقوام پارسو آدر جنوب دریاچه و اقوام ماد در حدود سهند و تبریز اقامت داشتند. ناحیه مانای مشتمل بر شاه نشینهای متعدد و کوچک بود و از سده هشتم ق. م. تحت نفوذ دولت آشور قرار گرفت و همه ساله باج خود را به مأموران آشوری می‌پرداختند و از یکنوع استقلال و آزادی بهره‌مند می‌شدند اما در اواخر سده هشتم ق. م. حوادثی اتفاق افتاد که به نیستی و نابودی این قوم منتهی شد و برای شرح و توضیح از این حوادث باید از دولت اورارتو که در مجاورت غربی آذربایجان تأسیس یافته بود باختصار یاد نمائیم.

در سده دهم قبل از میلاد در حدود دریاچه وان واقع در قفقازیه کنونی و در شمال سرزمین آشور اقوامی بنام آلارود **Alarud** سکونت داشتند و بهمین مناسبت ناحیه مزبور بنام اورارتو **Urartu** نامیده می‌شد و این اقوام با احتمال قوی از کشور

میتانی واقع در مشرق آسیای میانه آمده و در این ناحیه بتأسیس دولت اورارتو موفق شده بودند و در ابتدای امر خالدیش **Khaldish** خداوند کلدانیها را می پرستیدند و در سده هشتم ق. م. به قدرت رسیدند اما در اواخر سده مزبور در برابر پادشاهان آشوری شکست خوردند و رو بضعف گذاردند و از مرزهای شمالی و غربی نیز مورد تجاوز اقوام خارجی قرار گرفتند از آن جمله قوم دیگری که از فریکیه واقع در آسیای میانه مهاجرت کرده بود در سرزمین اورارتو تسلط پیدا کرد و این قوم بمناسبت نام آرمن پادشاه خود بنام ارمنی شهرت پیدا کرده اند و از آن زمان کشور اورارتو بنام ارمنی یا ارمنستان نامیده شده است. دولت اورارتو با اقوام ایرانی ساکن در آذربایجان همه وقت بمسالمت رفتار میکرد و این مسالمت ناشی از این بود که از یکطرف آشوریهها دشمن مشترك هر دو قوم محسوب می شدند و از طرف دیگر پادشاهان اورارتو در هنگام جنگ از آرامش در مرزهای شرقی کشور خود استفاده میکردند و اموال و گنجهای خود را به حدود آذربایجان انتقال میدادند و به این حدود عقب نشینی مینمودند چنانچه روساس پادشاه اورارتو در جنگ با سارو کین آشوری قبلا خزائن و خانواده خود را در ناحیه موساسیر **Musisir** واقع در مرز آذربایجان و نزدیک رود زاب انتقال داد و لشکر برای محافظت آنها گماشت.

در کتیبه های آشوری نقل شده که سلمانا سار در سال ۸۳۶ ق. م. بناحیه مانای وپارسوا **Parsua** در جنوب دریاچه ارومیه لشکر کشیده و از ساکنان ماد در حدود سهند باج گرفته است. شمشی آدات پنجم **Shamshi Adat** در سال ۸۲۰ از اقوام ماد سخن گفته است. تیگلات پیلسر **Ticlat Pilser** در سال ۷۳۷ بناحیه پارسوا آمده و از بزرگان ماد واقع در مجاورت کوه بیکنی **Bikni** یاد ماوند باج گرفته است.<sup>۱</sup>

از مراجعه بکتیبه هام معلوم میشود که سلاطین آشوری در جنگ و نبرد با دشمن

۱- رجوع شود به گیرشمن کتاب ایران صفحه ۷۲. ایضاً تاریخ کمبریج جلد سوم

صفحه ۲۲ و بعد. ایضاً کتاب اولستید صفحه ۲۲.

کتیبه زاب  
یا ارمنستان

قساوت و شدت عمل را در درجه اعلا معمول میداشتند و از کتیبه تیگلات پیلسر پادشاه آشور واضح میشود که رفتار وی با دشمن چگونه بود. کتیبه های سنگی متعدد در مدخل کاخ سنا خرب در نینوا بدست آمده که در آنها تصویرها و نقش و نگارها از تنبیه و آزار و شکنجه که بردشمن روا می داشتند رسم گشته است و من اخیراً در موزه بریتانیا در تالار مربوط به آثار عتیقه آشوریه از يك سنگ تراش تیگلات پیلسر پادشاه آشوری دیدن نمودم و این سنگ تراشی در دیوار تالار نصب است و نظر هر بیننده را بخود جلب میکند و در آن انواع و اقسام شکنجه و آزار که برای یاعیان و اسیران معمول میشد نمایانده شده است و این سنگ تراشی زبان حال کتیبه پادشاه سفاک نامبرده است که در صفحه ۶۳ نقل نمودیم.

از میان پادشاهان آشوری کسی که با ایرانیان بیشتر سرو کار پیدا کرده و افزون تر از همه در سفاکی و خونخواری شهرت یافته موسوم به ساروکین و **Sarioukin** یا شاروکین آشوری میباشد و بیونانی سارگون دوم نامیده شده است. ساروکین در سال ۷۲۵ ق. م. در نینوا بسلطنت رسید و در آن زمان دولت بابل نیز تحت تسلط آشوریان قرار داشت و از این جهت پادشاه آشور قدرت بسیار بهم رسانده بود. یکی از پادشاهان قدیمتر آشوری که قبل از مهاجرت آریانها بالاتر از دوهزار سال پیش از میلاد در آشور سلطنت میکرد به ساروکین شهرت داشته اما وی از اهل اکده **Akade** بود و برای تفکیک این دو شخصیت است که اولی بسارگون اکدیا سارگون اول شهرت یافته و دومی که مورد بحث ما است بساروکین آشوری یا سارگون دوم تسمیه شده است.

ساروکین در مدت بیست سال سلطنت خود چند مرتبه بایران لشگر کشید و تاشمال آذربایجان و ناحیه ارومیه تاخته و در هر مرتبه نیز از کشت و کشتار و قتل و غارت فرو گذار ننموده و در حادثه سال ۷۱۴ ق. م. افزون تر از هر مرتبه در آذربایجان خرابی ببار آورده و بقتل عام اقوام مانای منتهی شده و از این موضوع باید بیشتر توضیح دهیم زیرا عقیده داریم که این پادشاه خونخوار همان آزی دهاک تازی

ساروکین  
یا سفاک  
دشمن ایرانی  
و ایران ز  
ببر کرده



است که در اوستا و شاهنامه فردوسی بیدی یاد شده و بنام ضحاک سه پوزه و چهار چشم نامیده شده است.

در زمانی که سارو کین در نینوا بتخت نشست روساس Rusas پادشاه اورارتو با یکی از پادشاهان آسیای میانه و با پادشاهان مانای اتحادیه‌ای برضد پادشاه آشور تشکیل داد و در این اتحادیه فقط دو کس از پادشاهان مانای مداخله داشتند یکی میتاتی mittati پادشاه ناحیه زیکیرتو Zikirtu واقع در مشرق دریایچه ارومیه دیگری باگداتی bagdatti پادشاه ناحیه ویشدیش Uishdish واقع در جنوب دریایچه. این دو پادشاه در سال ۷۱۹ ق. م. شورییدند و مأموران آشوری را از مانای بیرون راندند و حاکم آشوری را نیز بقتل رساندند و این امر بهانه بود که سارو کین لشکر فراوان تهیه دید و چون از جریان کار و توطئه پادشاه اورارتو باخبر بود تصمیم گرفت که قبلاً به ناحیه مانای بتازد و شورش را خاموش کند و سپس کار اورارتو را یکسره سازد و بهمین منظور در سال ۷۱۷ ق. م. از راه همدان به آذربایجان آمد و در ناحیه ارومیه بکشت و کشتار پرداخت و باگداتی را زنده گرفتار کرد و بقتل رسانید اما در این لشکر کشی با مردم عادی به مسالمت رفتار کرد و چون زمستان نزدیک بود به نینوا پایتخت خود مراجعت نمود. در سال بعد اتحادیه و توطئه دیگر برضد پادشاه آشوری تشکیل گردید و در این توطئه دئا کو Deakku نخستین پادشاه مانا نیز وارد بود تا در سال ۷۱۴ ق. م. پادشاه آشور مجدداً بناحیه مانای آمد و در این مرتبه هر جا رسید خانه‌ها را آتش زد و بزرگ و کوچک را از دم تیغ بگذرانید و در این موقع روساس پادشاه اورارتو برای جلوگیری از پیشرفت سارو کین و ضمناً برای یاری و کمک بمتحدان خود با لشکر انبوه از راه وان به تبریز آمد و در بین کوه سهند و دریایچه ارومیه اردو زد. سارو کین وقتی آگاه شد لشکر خود را از مانای بناحیه سهند آورد و جنگ سخت واقع شد و روساس در برابر وی شکست دید و از راه تبریز و وان بکشور خود و سپس به قفقازیه فرار نمود اما سارو کین در این جنگ بقدری در خون ریزی

و قتل و غارت افراط کرد که تاریخ نظیر آن را بخود ندیده و لشگر وی هر جا رسیده اند شهرها را غارت نموده و خانه ها را آتش زده و بزرگ و کوچک را رحم نکرده اند و تفصیل این خون ریزی و قتل و غارت را سارو کین در کتیبه های خود نگاشته و بعنوان گزارش جنگ به نینوا و معبد خداوند آشور فرستاده است و در تاریخ کمبریج خلاصه ای از این کتیبه ها قید شده و شارل ژان دانشمند فرانسوی نیز بعضی از آنها را در کتاب خود ترجمه و نقل نموده و این کتیبه ها از کتابخانه نینوا بدست باستان شناسان انگلیسی افتاده و در موزه بریتانیا نگاهداری میشوند .

در این جنگ است که سارو کین نامبرده نه تنها ناحیه مانای و ساکنان آن را ب خاک و خون کشیده و در سهند و تبریز خانه ها را آتش زده بلکه دئا کو Deakko نخستین پادشاه ماد را نیز گرفتار و اسیر نموده است اما چون اقوام ماد ساکن در همدان در این توطئه مداخله نداشتند و دئا کو شخصاً مورد توجه و احترام بود از قتل وی صرف نظر شده و همراه خانواده خود به آسیای میانه تبعید گشته است .<sup>۱</sup>

بهر صورت لشگر کشی سارو کین آشوری در آذربایجان بزرگترین سانحه و فاجعه ای است که ساکنان مغرب ایران و بالخصوص ناحیه اورمیه و مانای در عهد قدیم بخود دیده اند و این سانحه را زرتشت در اوستا بنام آزی دهاک تازی (یا ضحاک) که طبق بند ۲ باب اول و ندیداد بمعنی افعی بزرگ مخلوق اهریمن است نقل کرده و نام اصلی سارو کین را بفراموشی سپرده و باین وسیله تا توانسته از وی تحقیر و بد گوئی نموده و چون از دلائل بسیار واضح میشود که این دو شخصیت تاریخی یعنی سارو کین آشوری از یکطرف و آزی دهاک بابلی (یا ضحاک تازی) از طرف دیگر بایکدیگر مطابقت دارند ناچار دلائل را باختصار نقل میکنیم .

#### مطابقت سارو کین آشوری یا آزی دهاک تازی

از مطالعه در سرگذشت سارو کین آشوری یا شارو کین دوم و مقایسه آن با

۱- رجوع شود به تاریخ کمبریج جلد سوم صفحه ۵۲ و بعد و صفحه ۱۷۸ .

شرح حال ضحاک تازی یا آزی دهاک بابل‌ی که در اوستا و شاهنامه فردوسی بتفصیل آمده بخوبی می‌توان معتقد شد که این دو شخصیت تاریخی با یکدیگر مطابقت مینمایند. آزی دهاک در اوستا از اهل بابل شمرده شده و چنین می‌نویسد ( آزی دهاک سه پوزه و سه کله و هزار دست در بابل برای ناهید ایزد آب قربانی کرد و از وی درخواست نمود که هفت کشور روی زمین را از نسل انسان تهی نماید اما درخواست وی برآورده نشد). .. تردید نیست سارو کین مزبور از اهل آشور بود نه بابل اما علت اینکه در اوستا از اهل بابل شمرده شده است سرزمین بابل در آن زمان استقلال خود را از دست داده و تحت تسلط دولت آشور قرار داشت و ساکنان هر دو از نژاد سامی و تازی شمرده میشدند و بهمین جهت زردشت در اوستا میان بابل و آشور تفاوت نگذاشته و آزی دهاک را از اهل بابل شناخته است. مسلم است ناهید در اوستا یک یزدان ایرانی است و شاید در بابل و آشور خداوند مزبور را با ایشثار *Ishtar* خداوند مؤنث بابلی تطبیق میکردند و وی را گاهی بنام دلبات *Delbat* یا زهره پرستش مینمودند.

زرتشت خود از اهل ارومیه یا رضائیه کنونی بوده و در نیمه اول سده ششم ق.م. می‌زیسته و از حیث زمان نیز از لشگر کشی و قتل و غارت و خرابکاریهای سارو کین آشوری در وطن و زادگاه وی چندان فاصله نداشته و از این خرابکاریها بوسیله خانواده خود ویا پیرمردان عصر خود آگاهی یافته و بسیار شنیده بود از اینجهت در اوستا بطور مکرر در مقام تحقیر و بد گوئی از این پادشاه خونخوار تازی برآمده و وی را بمناسبت شباهت لفظی که میان سارو کین با آزی دهاک بمعنی افعی وجود داشته یک حیوان عجیب الخلقه سه پوزه و سه کله و هزار دست توصیف و تعبیر کرده و چنین وانمود نموده که آزی دهاک در قتلها و خونریزیهای خود میخواست نسل انسانی را از میان بردارد و بهمین مناسبت وی را بنام یک مار که در اوستا نخستین مخلوق اهریمن است نامیده است و هیچکدام از این عناوین و توصیفات موجب نخواهد بود که واقعاً ضحاک تازی یا آزی دهاک را یک اژدهای سه پوزه و هزار دست

تصور کنیم و حکایات وی را افسانه پنداریم و از تطبیق او با یکی از سلاطین خونخوار تازی که نزدیک زمان زرتشت باشد خودداری نمائیم چه رسد باینکه ممکن است شباهت لفظی میان سارو کین با آزی دهاک در این تسمیه مؤثر افتاده باشد. فریدون آخرین پادشاه پیشدادی بر طبق مندرجات اوستا همه جا بعنوان قاتل آزی دهاک یا ضحاک توصیف شده و این وصف نیز چندان دور از حقیقت نیست زیرا سارو کین آشوری بطوریکه در تاریخ کامبریخ نقل شده در سال ۷۰۵ ق. م. در جنگ بایک قوم آریائی موسوم به کیمریها که از خارج ایران بکشور اورارتو نفوذ کرده بودند کشته شده و چون فریدون از پادشاهان پیشدادی است و در اوستا ولو بحسب ظاهر در هفت کشور روی زمین سلطنت کرده است کشته شدن سارو کین را بدست یک قوم آریائی به فریدون نسبت داده اند و برای وی افسانه ها ترتیب داده و چنین یاد نموده اند که چون آزی دهاک مخلوق اهریمن و ممکن بود از هر قطره او یک دیو آفریده شود و اسباب زحمت ایرانیان گردد از طرف فریدون در بالای کوه دماوند در بند نهاده شده تا در قیامت بدست سوشیانوت امام آخر الزمان زرتشتی کشته شود.

بهر صورت مسلم است که لفظ آزی دهاک نام اصلی پادشاه خونخوار آشوری یا بابلی نیست بلکه نام وی تازی و همان سارو کین یا شارو کین میباشد و بدست قوم آریائی نیز کشته شده است چه رسد باینکه تاریخ و سرگذشت و تعداد سلاطین تازی در بین النهرین از دو هزار سال قبل از میلاد معلوم و معین است و از این پادشاهان کسانی که با اقوام ایرانی سروکار پیدا کرده اند هیچکدام بقدر سارو کین آشوری در ایران و بالخصوص در وطن وزاد گاه زرتشت در آذربایجان به قتل و غارت و خون ریزی شهرت نیافته اند با این ترتیب علت نخواهد داشت که ما از تطبیق این مرد خونخوار با آزی دهاک یا ضحاک افسانه ای خود داری نمائیم و قسمتی از تاریخ کشور خود را موهوم و مبهم پنداریم.

موضوع دیگر که مطابقت سارو کین تازی را با آزی دهاک بابلی روشن

صالح پیر  
امام زمار  
کشمیر

مینماید زمان سلطنت و تاریخ لشگر کشی سارو کین آنهم در چند مرتبه بین سالهای ۷۱۷ تا ۷۰۵ ق. م. بایران است و از این زمان تا ابتدای سلطنت کوروش بزرگ هخامنشی تعداد سلاطین آشوری و بابلی از یکطرف و تعداد پادشاهان کیانی بضمیمه يك نفر از پادشاهان پیشدادی که عبارت از فریدون باشد از طرف دیگر معلوم و معین میباشند و مدت سلطنت این دوسلسله پادشاهان از یکدیگر اختلاف محسوس ندارند چه رسد باینکه مطابقت کوروش بزرگ هخامنشی با کیخسرو کیانی که در محل خود توضیح خواهیم داد صحت این عقیده را روشن مینماید و همه مانند زنجیر بهم پیوسته است .

بنابراین مطابقت دو شخصیت تاریخی نامبرده نه تنها از تازی بودن و از اهل آشور و بابل بودن سارو کین و از ضمیمه بودن بابل در آن زمان بقلمرو حکومت آشور و از سفاک و خون ریز بودن و از شباهت لفظی در هر دو نام و بالاخره از نزدیک بودن زمان حمله و هجوم و کشت و کشتار سارو کین به زمان زنده گی زرتشت واضح میباشد بلکه تاریخ و سرگذشت سلاطین بابل و آشور بتفصیل معلوم است و از میان آنان هیچکدام با اوصافی که در اوستا و شاهنامه فردوسی برای آزی دهاک بابلی یا ضحاک تازی تعیین گشته بقدر سارو کین آشوری مطابقت نمی نماید و ما برای مزید اطلاع خواننده گرامی تصویر سارو کین را از کتاب را گوزان تحت شماره ۱۶ نقل مینمائیم و عبارت ( یا ضحاک تازی ) را در زیر تصویر محض توضیح نگاشته ایم چنین عبارت در کتاب دانشمند انگلیسی وجود ندارد و از تطبیق این دو شخصیت نیز در کتاب مزبور صحبت بمیان نیامده است . سارو کین در این تصویر بحالت عبادت در برابر درخت مقدس ایستاده و مچ بند نیز بر هر دو دست بسته است و از هر دو در محل خود توضیح داده ایم و در پایان این گفتار موضوعی را بعنوان اوضاع و احوال ولو جزئی باشد یاد آور میشویم و آن اینست که پادشاه آشوری در تصویر مزبور بمناسبت آب و هوای سرد آذربایجان لباس زمستانی بایقه پوستی شلاله دار دربر کرده است و همین منظره را طبقه عوام در آن زمان محض ید گوئی ممکن

است به افعی و مار درشانه‌های وی تشبیه کرده و از آن افسانه‌ها ساخته‌اند باینترتیب که آزی دهاك برای تسکین درد افعی‌ها همه روزه مغز سر دوجوان را به افعی‌ها میخورانید و بر اثر آن فرزندان کاوه آهنگر را بهلاکت رسانده و این امر بطغیان و شورش منتهی شده و وی بدست فریدون و بكمك کاوه گرفتار و در بند نهاده شده است.

#### کاسه طلائی از تپه حسنلو منسوب بقوم مانای

اخیراً در جرائد تهران خبر اکتشاف يك كاسه طلائی از تپه حسنلو منتشر شد و من از این کاسه در اداره باستان شناسی دیدن کردم و این کاسه گرچه بهمان حالت خمیده گی و فرورفته گی که از فشار خاك و سنگ پیدا کرده باقی بود و کمی وقت اجازه نداده متخصصان اداره باستان شناسی کاسه نامبرده را در وضعیت اولیه قرار دهند تا مطالعه دقیق ممکن گردد اما از مختصر دقت واضح است که این کاسه در امر باستانشناسی بسیار آموزنده میباشد. کاسه مزبور به بزرگی يك كاسه معمولی و بلندی بیست و يك سانتیمتر و محیط لبه آن در حدود شصت و دو سانتیمتر است. اهمیت این کاسه نه از این است که از طلا و زر ناب ساخته شده و یا يك عتیقه زیر خاکی مربوط بعهد قدیم است بلکه ارزش عمده آن از نقش و نگارهایی است که در این کاسه بکاررفته و از مطالعه در آنها حقائق چندی راجع باوضاع زنده گی ایرانیان ساکن در آذربایجان بدست خواهد آمد و چون این نقش و نگارها و اکتشاف این کاسه گفته‌های ما را راجع بتاریخ اقوام آذربایجانی در عهد باستان تأیید مینماید لذا در مرتبه دوم بدفتر موزه ایران باستان مراجعه نمودم و دو قطعه عکس از بیرون کاسه را که هر کدام مربوط بیک سمت آن و جمعاً عکس تمام کاسه میباشد دریافت نمودم و محض اطلاع خواننده گرامی تصویر يك قطعه را تحت شماره ۱۷ نقل میکنیم و مقتضی میدانیم در اینموضوع باختصار توضیح دهیم.

کاسه مزبور از تپه حسنلو واقع در آذربایجان بوسیله هیئت حفاری دانشگاه پنسیلوانیا تحت سرپرستی رابرت دیسن باستان شناس امریکائی کشف شده است.

تپه حسنلو در شهرستان نقده در آذربایجان و نزدیک جاده‌ای قرار گرفته که تا شهر کوچک خانه امتداد دارد. در این محل بشرحی که در روزنامه اطلاعات درج شده از سال ۱۳۱۳ خورشیدی هیئتهای متعدد از باستان شناسان فرانسوی و انگلیسی و سپس یک هیئت ایرانی به تجسسات پرداخته و نتیجه مطلوب بدست نیامده اما اخیراً هیئت امریکائی مزبور در کاوشهای خود موفقیت پیدا کرده و آثار پرارزش کشف نموده از آن جمله یک کاسه طلائی، یک شمعدان کاشی با نوار طلائی بر روی دستی از مرمر، یک کلاه خود فلزی، اقسام اسلحه از شمشیر و سپر و نیزه، یک منقل فلزی و چند رشته گردن بند و امثال آنها است اما آنچه بیشتر از همه جلب توجه مینماید استحکام ابنیه شهر قدیمی و دو طبقه بودن آنها میباشد و از آجرهای بزرگ بطول چهل و بعرض ۳۳ و ب ضخامت ۱۴ سانتیمتر است و سنگ فرش معبد شهر بطول چهار متر و بعرض یک متر و ب ضخامت ۳۵ سانتیمتر است.

باستان شناس امریکائی راجع با کتشاف و آثار نامبرده اظهار داشته که محل تپه حسنلو تا شهرستان سقز در قدیم بنام ناحیه مانای **Mannai** نامیده میشد و قبیله اورارتو **Ourartu** در آن سکونت داشته و کلاه خود در دنیا منحصر بفرد است و نظیر آن فقط یک عدد در موزه مسکو دیده میشود. این بود خلاصه‌ای از گزارش خبرنگار روزنامه اطلاعات و بسیار مفید و ارزنده میباشد. قبل از توضیح از کاسه طلائی مقتضی است نسبت بعقیده باستان شناس امریکائی که در بالا نقل نمودیم توضیحات دهیم.

اولاً - باستان شناس مزبور اظهار داشته که محل تپه حسنلو تا شهر سقز در قدیم بنام مانای نامیده میشد. این عقیده صحیح است و این ناحیه در کتیبه‌های آشوری و در تورات بنام مانای و گاهی بنام می‌نی **Minni** آمده اما وسعت خاک آن بیشتر بوده و بشرحی که در پیش نقل نمودیم شاه نشین زیکیپرتو **Zikirtu** در

۱ - رجوع شود به روز نامه اطلاعات چاپ تهران مورخ ۲۱ و ۲۷ شهریور ماه

۱۳۳۹ خورشیدی.

مشرق دریاچه ارومیه و شاه نشین ویشدیش **Uishdish** در جنوب این دریاچه تا کوه سهند نزدیک تبریز جزو خاک مانای بشمار میرفت .

دوم - باستان شناس امریکائی اظهار داشته که شهر قدیم زیر تپه حسنلومسکن قبیله اورارتو بوده است . این عقیده بطور مسلم اشتباه است و خاک مانای از اورارتو جدا و اقوام مانای نیز غیر از اورارتو بودند و اقوام مانای از ایرانیان اولیه آذربایجانی بوده و همه وقت با اقوام ماد همکاری کرده اند و اکثر آنان بطوریکه نقل نمودیم در جنگ با سارو کین پادشاه خونخوار آشوری کشته شده اند و ناحیه مانای در آن زمان مشتمل بر شاه نشینهای متعدد بود و پادشاهان اورارتو یا ارمنستان نیز که در خاک وان و مجاور غربی مانای سلطنت میکردند و در سال ۵۸۵ ق. م. منقرض شده اند در هیچ زمان یارای جنگ و مخالفت با پادشاهان مانای نداشتند و استنباط باستان شناس امریکائی راجع باینکه محل مزبور مسکن قوم اورارتو بود هیچگونه مستند تاریخی ندارد جز اینکه از یک کلاه خود جنگی که در این اکتشافات بدست آمده و مخصوص جنگجویان اورارتو است چنین عقیده پیدا کرده است و حال اینکه این جنگجوی اورارتو در آن زمان پنهاننده بخاک مانای بوده است و بشرحی که در تاریخ کمبریج جلد سوم نقل شده در سال ۷۱۴ ق. م. فیما بین چندتن از پادشاهان مجاور از آن جمله میتا **Mita** پادشاه موشکی **Mushki** در آسیای میانه ، روساس پادشاه اورارتو ، دئا کو نخستین پادشاه ماد ، میتاتی پادشاه زیکیرتو در مانای و با گداتی پادشاه ویشدیش واقع در بین سهند و دریاچه ارومیه برضد سارو کین پادشاه آشور اتحادیه جنگی تشکیل گردید و جنگ سختی در ناحیه مانای در آذربایجان واقع شد و بفیروزی پادشاه آشور پایان یافت و در این جنگ پادشاه اورارتو بکمک و یاری متحدان خود شتافته و در نزدیک سهند شکست خورده و فرار نموده و جنگجوی اورارتو صاحب کلاه خود مزبور با احتمال قوی در شهری که زیر تپه حسنلو قرار داشته مخفی شده و بقتل رسیده است . مقصود اینست که همه وقت خاک آذربایجان از آن جمله ناحیه مانای خارج از قلمرو وان و اورارتو بوده و آرامنه



امروزی در آذربایجان و یا در جلفای اصفهان در زمان شاه عباس صفوی از حدود ایروان و وان بداخل ایران انتقال داده شده‌اند اما راجع باینکه باستان شناس نامبرده اظهار داشته که (کلاه خود مزبور در دنیا منحصر بفرد است و نظیر آن رافقط يك عدد در موزه مسکو دیده است). این کلاه متعلق به آرگیشتی **Argishti** پادشاه اورارتو است که در سده هفتم قبل از میلاد مورد حمله اسکیتها از اقوام آریائی ساکن در روسیه جنوبی واقع شده و در جنگ کشته شده و کلاه وی در تجسسات باستان شناسان شوروی دریکی از شهرهای قدیم قفقازیه بدست آمده است و تصویر این کلاه را با تصویر کلاه کشف شده از تپه حسنلو تحت دو شماره ۱۸ و ۱۹ نقل میکنیم اولی از روزنامه اطلاعات و دومی از صفحه ۳۲۰ کتاب مون گیت دانشمند شوروی است. برای تکمیل اطلاعات راجع به مانای و تپه حسنلو اضافه مینمایم که ناحیه مانای در سال ۶۵۹ ق. م. در سلطنت آشور بانیبال **Assurbanibal** پادشاه آشوری نیز بخاک و خون کشیده شده و در این سال آخشیری **Akhsheri** یکی از پادشاهان مانای بر ضد پادشاه آشور شورید و سردار آشوری برای سرکوبی شورشیان به آذربایجان لشکر کشید و شهر ایزیرتو **izirtu** پایتخت پادشاه مانای را آتش زد و با خاک یکسان نمود و آخشی ری نیز که در این جنگ با اقوام متحد شده بود گرفتار و مقتول گردید و پسر او موسوم به والی **Uali** ناچار اطاعت نمود و در سلطنت خود باقی ماند و این روایت در تاریخ کمبریج صفحه ۱۷۸ نقل شده و ممکن است شهر قدیم در زیر تپه حسنلو همان شهر ایزیرتو **Izirtu** پایتخت آخشی ری پادشاه مقتول مانای باشد اما در این جنگ پادشاه اورارتو دخالت نداشته است و از کشف کلاه خود مزبور معلوم میشود شهر قدیم نامبرده مربوط بچنگ زمان سارو کین آشوری است.

موضوع دیگر که در کاسه مزبور جلب توجه میکند گوسفند پروراری است که مردی پهلوی گرفته و برسم هدیه و باج پیش شاه میبرد و همچنین گردونه‌های جنگی در این کاسه از دستگاه سلطنت صاحب کاسه حکایت دارد و يك مرد جنگی

ایرانی در هر گردونه سوار است و بدشمن می‌تازد و این گردونه‌ها از نوع گردونه‌های سبک کوهستانی و مخصوص اقوام ایرانی است و چرخ هر کدام دارای شش شاخه و یا شش پره می‌باشد و چرخ گردونه‌های آشوری در تصویرها دارای هشت یا ۱۲ پره است از این تصویرها در موزه بریتانیا متعدد می‌باشد. کیخسرو کیانی در بند ۵۰ آبان یشت اوستا ناهید ایزد آب را ستوده و از وی درخواست کرده که بتواند در میدان جنگ بتازد و گردونه وی بر دشمن سبقت بجوید و در بند دیگر از همان یشت کیخسرو کیانی از ناهید خواهش نموده که دارای دو نوع جنگنده شود. یکی دوپا و دیگری چهارپا. اولی بتواند گردونه را در میدان جنگ براند و دومی بگردونه بسته شود و بتواند هر دو جناح دشمن را از چپ و راست برهم‌زند. مقصود این است که نقش و نگار کاسه طلائی یاد آور زمانی است که زرتشت در توصیف آنها بحماسه پرداخته است.

اما نقش و نگاری که مهم‌تر از همه در کاسه طلائی جاب توجه مینماید تصویر يك حيوان عجيب الخلقه بشکل ماهی بزرگ است و در پشت وی که مانند زورق یا کشتی کوچک است يك مرد جنگی ایستاده و تیر و کمان در دست گرفته و لباس ایرانی بر تن دارد. بعقیده من این حیوان عجیب الخلقه همان ماهی کارا *Cara* پادشاه یا رئیس ماهی‌هاست و این ماهی بر طبق مندرجات اوستا در دریای وورو کاش *Vouru - kasha* یا دریای خزر زنده گی میکند و چشم تیزبین دارد و گیاه مقدس هومارا که در رود رنگها می‌روید از گزند دیومخصوص محافظت و نگهبانی مینماید و راجع به ماهی کارا و سرزمین رنگها بتفصیل صحبت داشته‌ایم و تکرار آنها مورد نخواهد داشت.

اما آنچه شایان دقت می‌باشد کلاه جنگجوی ایرانی در گردونه‌ها و یا در پشت ماهی عجیب الخلقه در نقش و نگار کاسه طلائی است و بطوریکه ملاحظه میشود این کلاه‌ها غیر از کلاه جنگجوی اورارتو است و حکایت دارد که ساکنان شهر قدیم مانای برخلاف آنچه باستان‌شناس امریکائی تصور کرده

بهبه‌چوجه با اقوام اورارتو ارتباط نژادی نداشته‌اند و کلاه آنان نیز متفاوت بوده‌است.

### اقوام ماد و تسخیر نینوا

در سلطنت آشوریان معمول چنان بود که هر پادشاه جریان جنگ و شرح احوال را در کتیبه‌ها می‌نگاشته و بمعبد خود در نینوا ویا در شهر آشور می‌فرستاد و علاوه از آن در آخر هر سال خلاصه حوادث را مینوشتند و نگاهداری میکردند و این کتیبه‌ها تماماً در حفريات بين النهرين از دو کتابخانه بابل و نینوا بدست باستان شناسان انگلیسی رسیده و اغلب بزبانهای اروپائی ترجمه شده و در دست رس محققان قرار گرفته است و از مراجعه به آنها سرگذشت اقوام ماد راجع بقبل از سلطنت کوروش بزرگ معلوم و روشن میشود. در این کتیبه‌ها آنچه از اقوام ماد راجع بسده نهم قبل از میلاد یاد شده مربوط بزمانی است که در حدود سهند و تبریز سکونت داشته‌اند و اغلب بانام مانای و پارسوآ همراه است اما در کتیبه‌های سده هشتم و هفتم قبل از میلاد نام اکباتان و شهرستانهای غربی بمیان آمده است. در تورات نام مادای بکرات ذکر شده از آنجمله کتاب یرمیا فصل ۵۱ و سفر پیدایش فصل ۱۰ میباشد.

مادیها از حیث عده و جماعت نسبت باقوام دیگر ایرانی افزون تر بودند و در نیمه دوم سده هفتم ق. م در صدد برآمدند تحت سلطنت يك پادشاه قرار گیرند و متحد شوند تا بتوانند در برابر پادشاهان آشور از خود دفاع نمایند و از اینجهت بزرگان ماد در اواخر سده هشتم ق. م. در شهر اکباتان گرد آمدند و دئاکو Deakku یا دیوکس Deoces نام را که در عقل و درایت شهرت داشت بسلطنت خود برگزیدند و از آن زمان است که شهر نامبرده بنام همکتان یا اکباتان بمعنی محل و مکان اجتماعات نامیده شده است و دئاکوس نامبرده همان است که در سال ۷۱۴ ق. م. با اقوام مانای برضد پادشاه آشور شورید و بدست ساروکین دوم

گرفتار و به آسیای میانه تبعید گردید.<sup>۱</sup>

سارو کین آشوری در سال ۷۱۳ ق. م. بحدود اکباتان لشگر کشید و شهرهای ماد را غارت نمود. آسوربانی پال Ashurbaniball آخرین پادشاه مقتدر آشور در سال ۶۵۹ ق. م. به ماد لشگر کشید و در کتیبه خود نقل کرده که ۷۵ شهر کوچک را در این ناحیه تحت اطاعت خود قرار داد اما اقوام ماد از اینهمه لشگر کشیهای پادشاهان آشوری بستوه آمدند و تقویت فرا اورتس Fraortes پسر دئاکورا واجب و ضرور شدند و وی توانست بتدریج اقوام مانای را در آذربایجان و بعضی از اقوام پارس را با خود همراه سازد و پایه یک امپراتوری بزرگ را استوار نماید و از پرداخت باج به شاه آشور خودداری کند و در این ایام لشگری فراوان تهیه نمود و در سال ۶۳۵ ق. م. به نینوا پایتخت آشور لشگر کشید و این شهر را در محاصره گرفت اما در این زمان اقوام اسکیت Scyth حمله عمومی خود را از شمال آذربایجان آغاز کردند و بدرخواست آسوربانی پال پادشاه آشور بمساعدت و یاری وی شتافتند و این امر سبب گردید که فر اورتس در نزدیک نینوا حین جنگ کشته شد و از این زمان در ماد حوادثی رخ داد که بسیار جالب دقت است و برای نقل از آنها ناچار باید از اقوام اسکیت باختصار یاد نمائیم.

در پیش نقل کردیم که روسیه جنوبی در عهد قدیم مسکن اقوام آریائی بود و این سرزمین از مشرق بدریای خزر و از مغرب بکشورهای اروپائی محدود میشد و اقوامی که به ایران مهاجرت نمودند قبلاً فیما بین دریای خزر و دریای سیاه سکونت داشتند و این قسمت در اوستا بنام آریاویچ نامیده شده و آذربایجان کنونی نیز داخل در آریاویچ محسوب میشد و بشرحی که نقل کردیم اقوام پارس و ماد از آذربایجان بشهرستانهای غربی و جنوبی ایران کوچیده اند.

در حدود سده نهم ق. م. در کناره های شمالی دریای سیاه و مجاور بامستعمرات یونانی بسفر Bosphore اقوامی سکونت داشتند که بنام کیمری نامیده میشدند

۱- رجوع شود به گیرشمس کتاب Iran صفحه ۹۶ و بعد.

و این نام در کتیبه‌های آشوری بلفظ گیمیری *Gimmeri* و در تورات بعبارت گومار *Gomar* یا جومر ذکر شده است و مرکز این قوم در شهر کیمریک *Gimmerik* واقع در کریمه مجاور دریای سیاه و نزدیک شهر کرچ *Kertch* قرار داشت و بتدریج انبوه شدند و در کناره رودهای دنیستر و دنیپر مسکن گزیدند اما در حدود سده هفتم ق. م. اقوام آریائی دیگر موسوم به اسکیت *Scyth* در مسکن کیمریها تجاوز کردند و این قوم در تورات بنام اشگناز *Ishkunaz* و در کتیبه‌های آشوری بنام اشگوزای *ishkuzai* یاد شده‌اند. کیمریها وقتی تحت فشار اسکیتها قرار گرفتند در اوائل سده هفتم ق. م. بقفقازیه کنونی مهاجرت نمودند و چون در آن زمان اقوام ایرانی از یکطرف و دولت آشور از طرف دیگر از تجاوز آنان جلوگیری میکردند ناچار راه خود را پس از خرابی و غارت به آسیای میانه باز کردند و از فریکیه کناره دریای یونان سر در آوردند و در این ناحیه سکونت نمودند اما اقوام اسکیت در روسیه جنوبی وقتی انبوه شدند در نیمه سده هفتم ق. م. بسوی قفقازیه گسترش یافتند و بعضی از شمال دریای خزر گذشته و در حدود خوارزم و سیر دریا اقامت گزیدند و در این ناحیه بنام *Saca* موسوم شده‌اند و از این قوم است که قسمتی از شمال خراسان به سیستان رفته و این شهرستان را بنام خود موسوم داشته‌اند.

بنابر این سگاکاها با اسکیتها از حیث زبان و دین و نژاد تفاوت ندارند و اختلاف آنان در مسکن است باینمعنی که ساگاکاها در مشرق دریای خزر و بقیه در روسیه جنوبی بنام اسکیت نامیده شده‌اند.

اما اسکیتها یک قوم وحشی و جنگجو بودند و بعضی از آنان در روسیه جنوبی متوطن شدند و بزراعت و دام داری پرداختند و بعضی دیگر در اسب دوانی مهارت داشتند و از طریق غارت و تجاوز نسبت باقوام دیگر زنده گانی مینمودند و در سده هفتم ق. م. تحت سلطنت پارتاتوا *Partatua* نام متشکل شدند و حمله را بشهرستانهای غربی ایران آغاز نمودند و در درجه اول شهرهای اورارتو در معرض تهاجم آنان

قرار گرفت وبا جنگ و خونریزی وارد این کشور شدند و این زمان مصادف با سال ۶۸۵ ق. م. میباشد و در این سال شهرتی چی باینی *Tiltchebaini* مرکز اورارتو در قفقازیه را که نزدیک ایروان و کنار رود زانگا *Zanga* یا رنگها قرار داشت آتش زدند و شهرهای دیگر را غارت نمودند و آرگیشتی *Argichti* پادشاه اورارتو در این جنگ کشته شد و کلاه خود وی در تجسّسات باستان شناسی از خرابه‌های این شهر کشف شده و تحت شماره ۱۹ نقل کردیم اما در این زمان فر اورتس پادشاه ماد بقذرت رسیده بود و در جنوب اورارتو نفوذ پیدا کرد و این ناحیه را *ضمیمه خاک* خود نمود و از تجاوز اسکیتها به ماد جلوگیری کرد و پارتا تو آ پادشاه اسکیت فقط در شمال آذربایجان و در شهرهای مانای نفوذ پیدا کرد و شهر سقز را پایتخت خود قرارداد و از آن زمان است که این شهر بنام سقز *Sakiz* شهرت یافته و از لفظ اسکیت اشتقاق یافته است.

بنابراین سال ۶۸۵ ق. م. باید از یکطرف تاریخ انقراض دولت اورارتو یا ارمنستان محسوب شود و از این سال است که ساکنان اورارتو بدو قسمت منقسم شده اند یک قسمت بنام ارمنستان و ارمنی در حدود وان و قسمت دیگر بنام گرجی و گرجستان در مرکز قفقازیه سکونت گزیدند و از طرف دیگر در سال مزبور دولت اسکیتها در شهر سقز تأسیس یافت و لوائینکه زود گذر بود و بزودی از میان رفته است.

تاریخ اسکیتها گرچه بوسیله هرودت مورخ یونانی در یک کتاب مخصوص نگاشته شده اما شرح و تفصیلی که در بالا نقل نمودیم بحقیقت نزدیکتر است و بوسیله دانشمندان شوروی از حفاریات در شهرهای قفقازیه بدست آمده و از کتاب مون گیت نقل کردیم.<sup>۱</sup>

اسکیتها در ابتدای امر نسبت بمتصرفات دولت ماد بمسالمت رفتار کردند

۱- رجوع شود به مون گیت کتاب باستان شناسی در روسیه شوروی ترجمه فرانسه

اما در سال ۹۳۵ ق. م. وقتی فراورتش پادشاه ماد به آشور لشکر کشید و نینوا را در محاصره گرفت مادیاس **Madyes** پسر پارتاتوآ پادشاه تازه نفس اسکیتها بدرخواست آسورپانی پال پادشاه آشور بمساعدت و یاری وی شتافت و در ماد تجاوز کرد و اکباتان را متصرف گردید و در نینوا بلشگریان آشوری پیوست و این امر سبب شد که فراورتش نزدیک نینوا در حین جنگ کشته شد و هو و خستر پسر وی در ماد بسلطنت رسید.

هو و خستر **Uakhshatra** در برابر امر انجام شده قرار گرفته بود ناچار با پادشاه اسکیتها بمسالمت رفتار کرد و تابعیت وی را قبول نمود و باجگذار او گردید اما مادیاس یک جنگجوی وحشی بود و فکر جهانگشائی در سر می پرورانید و از وعده باج و هدایای هو و خستر فریب خورد و برای تکمیل فتوحات خود به آسیای میانه و سوریه عزیمت کرد و پس از بیست و چهار سال مجدداً بسرزمین ماد مراجعت نمود غافل از اینکه سرنوشت شومی در کمین وی خوابیده بود و تقصیل را در محل خود نقل خواهیم کرد.

هو و خستر پادشاه سوم ماد از مردان شایسته‌ای است که باید در ردیف کوروش بزرگ و داریوش کبیر قرار داده شود و مدت سلطنت وی بطول انجامیده و از چهل سال تجاوز نموده است و در این مدت شاه نشینهای ایرانی را در مغرب ایران با یکدیگر متحد نماید و دولت آشور را که متجاوز از دو هزار سال سابقه تمدن داشته و یگانه قدرت بزرگ جهان محسوب میشد و در مدت چند سده اسباب زحمت و ناراحتی ایرانیان شده و از رشد و ترقیات آنان جلو گرفته بود نیست و نابود سازد و ضمناً دولت تازه نفس اسکیتها را بر سر جای خود نشاند و برای همیشه از مرزهای ایران بیرون اندازد.

هو و خستر از آغاز سلطنت خود در فکر تجدید جنگ با آشور و نینوا بود آنهم جنگی که پدر وی در آن اعدام نمود و ناکام بقتل رسید اما در این فکر شتاب نکرد و حزم و احتیاط را رعایت نمود و پادشاه اسکیتها و پشتیبانی وی را از آشور

هو و خستر  
با پادشاه ایرانی

از نظر دور نداشت. هو و خشتر وقت شناس بود و از هر حادثه بنفع خود استفاده میکرد و چون نابوپلاسا پادشاه بابل تازه باستقلال رسیده و از مزاحمت پادشاه آشور در هراس بود وی را برضد آشور متحد خود گردانید. نابوپلاسا ابتدای امر دست نشانده دولت آشور بود و از ضعف و آشوبی که در اواخر سلطنت آشوربانی پال در نینوا پدید آمد ب فکر سلطنت بابل افتاد و اتحاد با هو خشتر را غنیمت شمرد و ضمناً دختر او را بازواج پسر خود نابوخذ ناسار Nabukhdanaser یا بخت النصر در آورد و باین وسیله اتحاد و یگانگی را با خویشی و وصلت محکمتر ساخت و نقشه حمله و هجوم به نینوا را طرح کردند و باجرای آن پرداختند.

در این زمان آشوربانی پال پادشاه آشور بسن کهولت رسیده و در اداره امور کشور ناتوان شده بود و پس از کشته شدن فر اورتس پادشاه سابق ماد مدت ده سال زنده گی نمود و در این مدت میان پسران وی بر سر جانشینی پدر اختلاف پدید آمد و بهمینجهت است که در کتیبه خود از بخت و اقبال خویش شکایت کرده و چنین مینویسد (من نسبت بخداوند و انسان همه وقت نیکوکار بودم و در انجام مراسم دینی در حق مرده گان و ارواح پادشاهان و اجدادم غفلت ننموده ام. نمیدانم چرا در پنجه بیماری و ناتوانی گرفتار شده ام و نمیتوانم قحطی را از کشور خودم دور سازم و اختلاف را از خاندان خود براندازم. نزدیک است ایام زنده گی من پایان پذیرد و مرگ مرا دریابد و با عجز و لابه شب و روز را می شمارم. ای خداوند بر من لطف کن تا بتوانم روشنائی تورا ببینم).

آشوربانی پال با این روحیه ضعیف و ناتوان در سال ۶۲۶ ق. م. فوت کرد و اختلاف در میان جانشینان وی شدت گرفت و بر اثر آن شورش و بی نظمی در آشور پدید آمد و نابوپلاسا در بابل مستقل شد و سوریه و فلسطین طغیان کردند و هو و خشتر برای حمله و هجوم به نینوا در پی فرصت بود و جنگجویان ماد در انتظار فرمان جنگ و سپاه مانای در پیشاپیش آنان از حوادث خونین گذشته حکایتها



می گفتند. این بود که ناپوپلاسا پادشاه بابل وهو و خشر پادشاه ماد هر کدام لشکرشگرفی فراهم کردند و در سال ۶۱۵ ق. م، بسوی آشور عزیمت نمودند و در چند جنگ بردشمن فائق آمدند و نینوارا در محاصره گرفتند.

اما پسران آشوربانی پال در برابر دشمن مشترك قرار گرفته بودند ناچار اختلاف را برکنار گذاشتند و بدفاع پرداختند و مدت دو سال مقاومت کردند و ضمناً از مادپاس پادشاه اسکیتها درسوریه و پسامتیک پادشاه مصر استمداد نمودند و در این زمان است که پادشاه اسکیتها لشگر بسوی مصر کشیده بود اما پادشاه مصر با تقدیم هدایا و باج وی را متقاعد کرد که هر دو بکمک و یاری پادشاه آشور شتابند و از شکست وی در برابر مادیها و بابلیها جلوگیری کنند. این بود که پادشاه اسکیتها بسوریه مراجعت نمود و از مصر نیز لشگر برضد بابل گسیل گشت و این لشگر در سال ۶۱۳ ق. م. ببابل رسید و ناپوپلاسا در ابتدای جنگ شکست دید و ناچار بشهر بابل عقب نشینی کرد اما هو و خشر با عمده قوای خود سر رسید و لشگر مصر را شکست داد و همه را تارومار نمود و سپس همراه جنگجویان بابلی محاصره نینوا و آشوریان را از سر گرفت و محصوران تانفر آخر جنگیدند و شهر بغارت رفت و خانه ها با خاک یکسان شد و حتی از دو معبد ایشتار و آنو Anu اثری باقی نماند و آب دجله را بر روی خرابه ها جاری ساختند و به این ترتیب نه تنها دولت آشور در سال ۶۱۲ ق. م منقرض گردید بلکه ملت آشور نیز برای همیشه نیست و نابود شد.

هرودوت در کتاب خود راجع بخرابی نینوا نقل کرده که پادشاه آشور هنگام شکست تل آتش در کاخ خود برپا کرد و خود و خانواده و گنج خود را در آتش بسوزانید. این روایت مانند اکثر گفته های هرودوت ناصحیح است زیرا از کتیبه ها معلوم شده که پادشاه آشور با خانواده و کسان خود بشهر هران Harran فرار کرده و در این شهر دو سال در برابر جنگجویان بابلی بدفاع پرداخته است. در کتیبه ای که بدست آمده یکی از سرداران آشوری چنین مینویسد (پادشاه آشور در حین شکست بر من دستور داده بود که کاخ و شهر را

عنه های  
تاریخ  
اصح

آتش بز نم تا بدست دشمن نیفتد و من نیز طبق دستور وی رفتار کردم).<sup>۱</sup>  
 تورات در کتاب ناحوم Nahum راجع بخرابی نینوا چنین مینویسد (نینوا از روزی که بوجود آمد مانند بر که آب بود اما اهلس فرار میکنند و صدا می‌زنند بایستید بایستید احدی ملتفت نمی‌شود. نقره‌ها را غارت کنید، طلاها را یغما نمائید زیرا اندوخته‌های نینوا را انتهای نیست. او خالی و ویران و خراب است. دلش گداخته و زانوانش لرزان. وای بر شهر خون‌ریز که تمامش از دروغ و قتل مملو است. آواز تازیانه‌ها، غرش چرخها، جهیدن اسبها، جنبش عرابه‌ها همه جا طنین انداخته‌اند. سواران هجوم می‌آورند. شمشیرها براق و نیزه‌ها درخشان است. کثرت زخمیها و فراوانی کشته‌ها را پایان نیست. ای پادشاه آشور قوم تو بر کوه‌ها پراکنده شده‌اند، کسی نیست آنان را در یکجا گرد آورد. برای شکست تو التیام نیست. جراحات تو علاج ندارد. هر کس آوازه ترا می‌شنود بر تو دستک می‌زند زیرا کیست که شرارت تو علی‌الدوام بر او وارد نیامده باشد).  
 اما در این زمان برای پادشاه ماد خبر رسید که ماد یاس پادشاه اسکیتها از سوریه مراجعت کرده و در اکباتان اسباب زحمت شده است. هوو خستر برای دفع وی با تمام سپاهیان خود به اکباتان عزیمت نمود و خاتمه کار آشوری‌ها در شهر حران را بر عهده نابوپلاसार پادشاه بابل واگذار کرد و وقتی به اکباتان وارد شد ملاحظه نمود جنگجویان اسکیت در خارج شهر اردو زده‌اند با پادشاه اسکیت‌ها بمهربانی و مسالمت رفتار کرد و او را بهدایای فراوان و باج سالیانه امیدوار ساخت و سپس وی را با سرداران اسکیتی بضيافت و مهمانی دعوت کرد و مجلس جشن و سرور ترتیب داد. پادشاه اسکیتها منظور و مقصود خود را انجام یافته دید اما از حيله و تدبیر هوو خستر غافل بود. شب هنگام فرا رسید و مهمانان بعیش و سرور پرداختند و وقتی از باده ناب سرمست شدند جنگجویان مادی از کمینگاه جستند پادشاه اسکیت و سرداران وی را بقتل رسانیدند

۱- رجوع شود بتاريخ کامبريج جلد سوم صفحه ۱۲۲.

و بر آن اکتفا نکردند بلکه شبانه براردوی اسکیتها تاختند و همه را از دم تیغ گذرانیدند و بقیه آنان وقتی از جریان کار آگاه شدند و خود را بی سرپرست و بی سردار دیدند فرار را برقرار ترجیح دادند. مادیها در تعقیب آنان بر آمدند و شهر سقر پایتخت مادیاس را متصرف شدند و باقیمانده اسکیتها را از این شهر بلرستان کوچانیدند و اثری از آنان را در آذربایجان و اورارتو باقی نگذارند. بقیه السیف اسکیتها وقتی به قفقازیه رسیدند بعضی از شمال دریای خزر به اقوام سگا پیوستند و بعضی دیگر در مغرب روسیه جنوبی در میان هم‌نژادان خود مخلوط و مستحیل شدند و برای همیشه فکر تجاوز بسر زمین ایران را از خیال خود بیرون ساختند.<sup>۱</sup>

متصرفات دولت آشور پس از تسخیر نینوا میان دو دولت ماد و بابل تقسیم شد اما در این تقسیم وسعت خاک را در نظر نگرفتند بلکه اساس و پایه دیگری در میان آمد باین ترتیب که از این متصرفات آنچه آریائی نشین بود از قبیل آسیای میانه و سر زمین هاطی و پارس در قلمرو حکمرانی پادشاه ماد و بقیه در جزو بابل قرار گرفت و از اینجهت بشرحی که سابا تینوموسکاتی *Sabatino moscati* دانشمند ایتالیائی توجه یافته متصرفات پادشاه ماد از مغرب تا رود هالیس گسترش یافت.<sup>۲</sup>

هووخشتر پس از شکست آشور و بیرون انداختن اسکیتها از ایران بقدرت فراوان رسید و اکباتان مرکز تجارت جهان گردید و پس از فوت وی آستیاگ *Astiağ* پسر او بتخت نشست و تا سال ۵۵۰ ق. م بی رقیب میزیست اما برعکس پدر خود در توجه به آسایش و امور مردم غفلت داشت و بعیش و عشرت می پرداخت و بهمین جهت بزرگان ماد بتدریج از وی دلسرد شدند و در باطن با کوروش بزرگ هخامنشی که در آنشان *Anshan* واقع در جنوب عیلام دستگاہ سلطنت داشته متحد

۱- رجوع شود به مورسویه ری *Maurice viery* کتاب اسکیتها ترجمه فرانسه صفحه ۳۲ و بعد. ایضاً تاریخ کمبریج جلد سوم صفحه ۱۳۸ و بعد. ایضاً گیرشمن کتاب ایران صفحه ۹۴ و بعد.

۲- رجوع شود بکتاب موسکاتی صفحه ۲۷۳.

شدند و موجبات سقوط اکباتان و انتقال سلطنت ماد را به کوروش فراهم نمودند و تفصیل را در محل خود نقل خواهیم داشت.

#### اقوام پارس و شاه نشین آنشان

در کتیبه های آشوری نام سه ناحیه از شهرستانهای غربی ایران قدیم بمیان آمده و هر سه با یکدیگر شباهت لفظی دارند. اول - پارسوآ Parsua در جنوب شرقی دریاچه ارومیه. دوم پارسا Parsa یا پارس در شهرستان کنونی فارس. سوم - پارسوماش Parsumash واقع در شهرستان قدیم آنشان یا شوشان در جنوب عیلام و مجاور با شوشتر کنونی. اقوام پارس ابتدای امر در پارسوآ واقع در آذربایجان سکونت داشتند و سپس بجنوب ایران کوچیده اند و بهمین جهت است که آذربایجان جزو آریاوویج مسکن اولیه آریانها بشمار آمده و سه قوم مانای و ماد و پارس در این سرزمین نشوونما کرده اند و دو قوم ماد و پارس در حدود نیمه دوم سده هشتم بشهرستانهای غربی ایران مهاجر ب نموده اند و از اینموضوع بتفصیل صحبت داشته ایم و تکرار را زائد میدانیم.

اقوام پارس در جنوب کمتر از دو قوم دیگر ایرانی در معرض تهاجم و تاخت و تاز آشوریها قرار داشتند و همه وقت باج مقرر را میپرداختند و از یکنوع استقلال و آزادی بهره مند میشدند. در این ناحیه نه دولت اورارتو وجود داشت تا در مقام تحریک و تشویق آنان در جنگ با دولت آشور برآید و نه در معرض تجاوز اقوام خارجی بودند تا پادشاهان آشور لشکر کشی نمایند و بقتل و غارت پردازند و بهین علت است که زود تر از مادها به تشکیل سلطنت در پارس و آنشان تنوفیق یافته اند. آنشان در مجاورت عیلام قرار داشت و عیلام نیز در سده هشتم ق. م دوره ضعف و آشوب زامی گذرانید و دولت آشور تازه بدوران رسیده و بتوسعه ارضی نپرداخته بود و این امور سبب شد که پارسها افزون تر از مادها به امنیت و آسایش رسیدند و در مدت قلیل توانستند از طریق زراعت و دام داری و داد و ستد با آشوریها و بابلیها ثروت فراوان جمع کنند و بتقویت بنیه معنوی و مادی

خود بردازند .

نیمه اول سده هفتم ق . م . مصادف با زمانی است که دولت عیلام بضعف گرائیده و اختلاف در میان اعضای خاندان سلطنتی افتاده و بر اثر همین اختلاف و ضعف بود که دولت عیلام در برابر حمله و هجوم ساردانا پال پادشاه آشور قرار گرفت و در سال ۶۴۵ ق . م . برای همیشه منقرض گردید .

زمانی که دولت عیلام گرفتار آشوب و شورش در داخل کشور بود هخامنش یکی از بزرگان قوم پارس در پارسوماش قدرتی بهم رسانید و برای خود دستگاه سلطنت ترتیب داد بی آنکه خود را بنام پادشاه خوانده باشد اما تیشپش **Tispes** پسر وی وقتی بر جای پدر نشست ( ۶۷۵ تا ۶۴۰ ق . م . ) اختلاف آشور با عیلام شدت یافته بود و پادشاه آشور در صدد برآمد اقوام دست نشانده عیلام را بر ضد سلطان عیلام بشوراند و از تسلط وی خارج نماید . چیشپش از این موقعیت استفاده نمود و ناحیه آنشان واقع در مجاورت پارسوماش را ضمیمه حکمرانی خود کرد و پس از انقراض عیلام توانست خود را پادشاه بزرگ آنشان بخواند .

آریارامنس **Ariaremnes** پسر تیشپس وقتی بسلطنت رسید فرا اورتش پادشاه ماد در جنگ با آشور در سال ۶۳۵ ق . م . کشته شده بود و از این جهت توانست در پارس تسلط پیدا کند و خود را در این شهرستان پادشاه پارس بخواند و برادر خود کوروش را اجازه داد در آنشان سلطنت نماید و پادشاه آنشان نامیده شود . کوروش نامبرده از سال ۶۴۰ تا ۵۹۰ ق . م در آنشان دستگاه سلطنت داشته است . از این زمان است که جانشینان هخامنش در سلطنت بدو شاخه تقسیم شده اند بعضی در آنشان و پارسوماش حکومت کرده و خودشان را پادشاه آنشان نامیده اند و برخی در پارس دستگاه سلطنت داشته اند . از حفاریات اکباتان يك کتیبه زرین بدست آمده و آریارامنس در این کتیبه خود را ( پادشاه بزرگ ، پادشاه پادشاهان ، پادشاه پارس ) خوانده است .

کوروش اول وقتی در پارسوماش و آنشان خود را پادشاه آنشان نامید پادشاه

آشور از فتح عیلام فارغ شده و در صدد برآمد آ نشان را جز و متصرفات خود قرار دهد و به پائوسوماش واقع در مغرب کوه های کنونی بختیاری نزدیک شده بود اما کوروش از طریق مسالمت با وی وارد گفتگو شد و پسر خود موسوم به آرو گو *Arruku* را به عنوان گروگان نزد پادشاه آشور فرستاد و از این جهت در سلطنت آ نشان ابقاء گردید.

پس از فوت اریارمنس پسر وی موسوم به آرشام *Arsam* در پارس بسطنت رسید و از حفریات اکباتان یک کتیبه دیگر زرین بدست آمده که در آن ارشام خود را (پادشاه بزرگ، پادشاه پادشاهان؛ پادشاه پارس پسر اریارمنس) نامیده و علت اینکه این کتیبه با کتیبه اریارمنس هر دو از اکباتان بدست آمده اینست که هر دو کتیبه در لشکر کشی هو و خستر پادشاه ماد جزو غنائم از پارس به اکباتان انتقال یافته است.

اما وقتی کمبوجیه اول پسر کوروش در آ نشان بسطنت رسید در پارس نیز نفوذ پیدا کرد و آرشام را از سلطنت پارس برکنار نمود و ویشتاسپ پسر وی را بحکومت پارس منصوب داشت و این ویشتاسپ همان گشتاسپ پدر داریوش کبیر میباشد که بعداً از طرف کوروش بزرگ هخامنشی پسر کمبوجیه اول بحکومت پارت در شمال شرقی ایران گمارده شد و در این مدت دستگاه سلطنت داشته و در اوستا بنام کی گشتاسپ کیانی نامیده شده و تفصیل آن خواهد آمد.

کامبوجیه اول وقتی در آ نشان بسطنت رسید در پارس نیز نفوذ داشت و چون ناحیه پارس از زمان سلطنت هو و خستر پادشاه مقتدر ماد از متصرفات دولت ماد بشمار میرفت از عنوان سلطنت پارس احترام از جسته و سپس ماندان *Mandane* دختر آستیاک پادشاه ماد را باز دواج خود در آورده و از این وصلت است که کوروش بزرگ هخامنشی متولد شده است.<sup>۱</sup>

۱- رجوع شود بکتاب اول مستید صفحه ۲۹ و بعد. ایضاً گیرشمن کتاب *Iran* صفحه

کوروش بزرگ همان کوروش پسر کامبوجیه است که متحد کننده همه اقوام ایرانی و بنیان گزار دولت با عظمت پارس است و بشرح احوال وی باید مبادرت نمائیم.





۱- تابلوی نقاشی از مجلس سوگواری برای جنازه سیاوش از معبد قدیم شهر پهنچیکان نزدیک سمرقند مربوط بسده سوم قبل از میلاد نقل از کتاب مون گیت . تفسیر در صفحه ۱۹ .

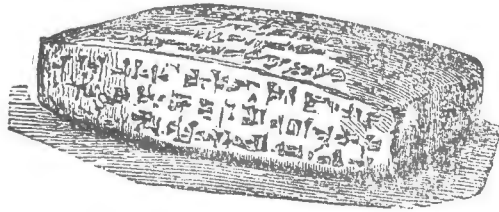




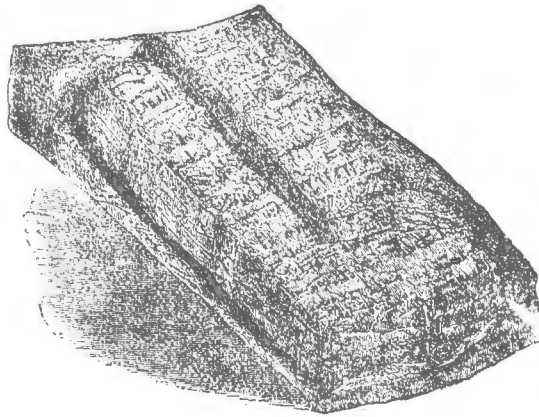
۲ - مجسمه يك ایرانی بر روی استودان ( محل نگاهداری استخوان مرده ) از سرزمین قدیم خوارزم مربوط بقبل از میلاد . نقل از کتاب مون کیت . تفسیر در صفحه ۲۶ .



۳ - مدخل کتابخانه قدیم نینوا نزدیک تپه قویونچوق در بین النهرین مربوط بسده . هفتم  
 ق . م . . نقل از کتاب شهرهای گمشده *Lost cities* تفسیر در صفحه ۶۸ .



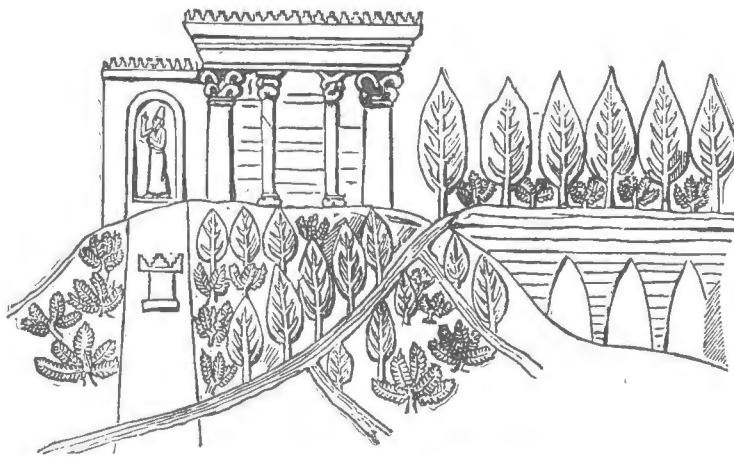
۴ - نمونه کتیبه خط میخی در یک نسخه نقل از کتاب راگوزن . تفسیر در صفحه ۷۰



۵ - نمونه کتیبه میخی در دو نسخه . نقل از کتاب راگوزن . تفسیر در صفحه ۷۰



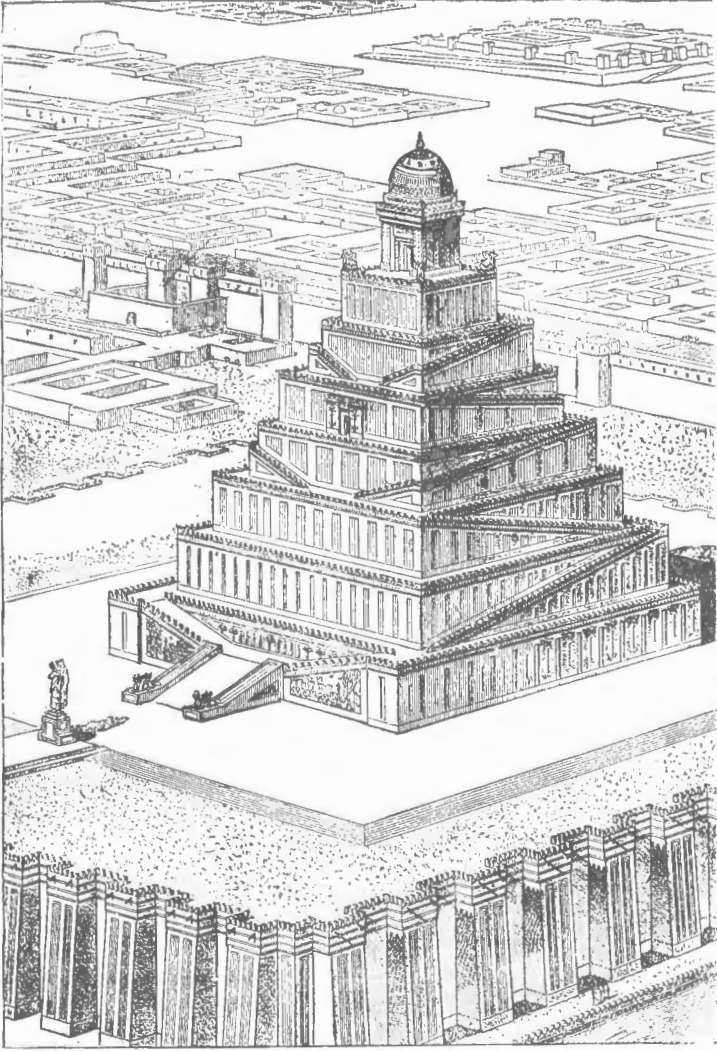
۶ - تصویر کتیبه میخی بابلی روی آجر پخته. نقل از کتاب راگوزن. تفسیر در صفحه ۷۰



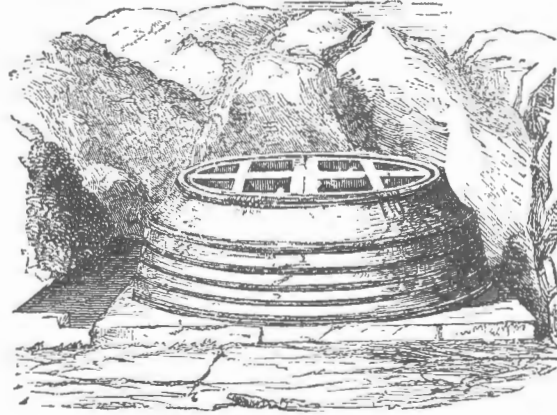
۷ - تصویر کتیبه سنگی حدائق معلقه بابل در موزه بریتانیا نقل از کتاب راکوزن  
تفسیر در صفحه ۷۳.



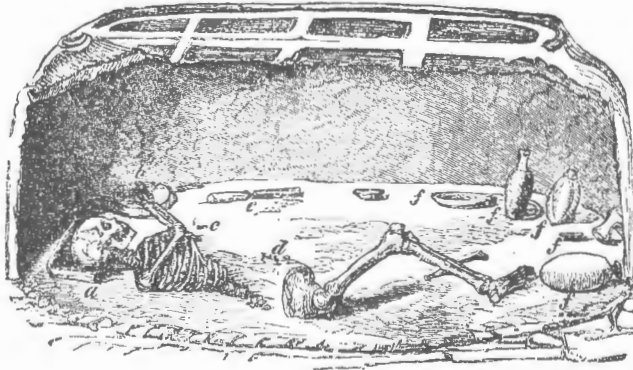
۸ - سنک قانون حمورابی نقل از کتاب ایستون . تفسیر در صفحه ۸۸ و بعد .



۹ - تصویر زیقورات یا رصد خانه قدیم آشوری در هفت طبقه نقل از کتاب راگوزن  
تفسیر در صفحه ۹۸ .



۱۰ - تصویر بیرونی يك قبر مرده از بابل مربوط بسده چهارم ق . م .  
نقل از کتاب راگوزن . تفسیر در صفحه ۱۰۱

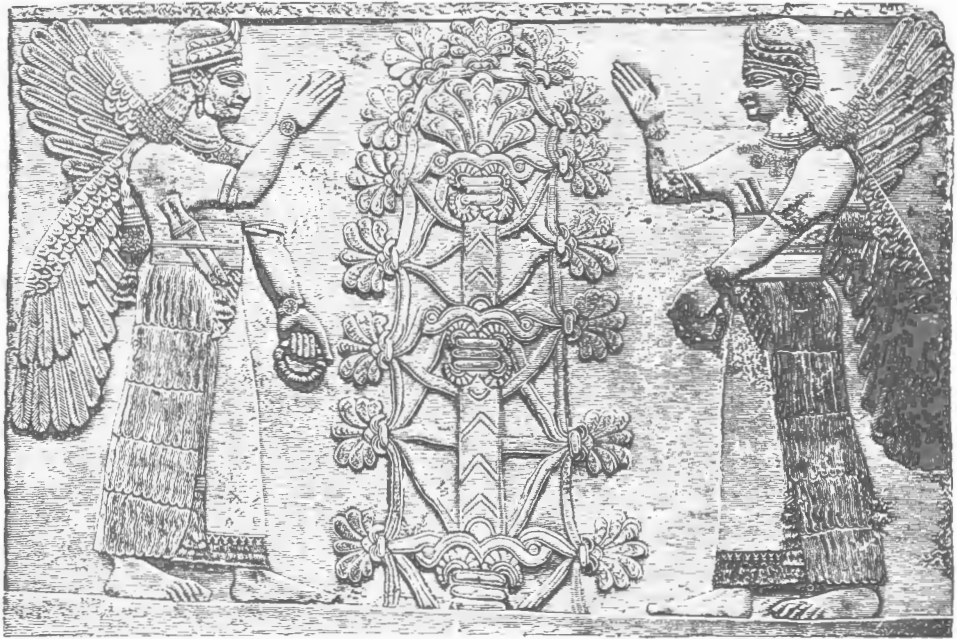


۱۱ - تصویر داخل قبر مرده از بابل مربوط بسده چهارم ق . م .  
نقل از کتاب راگوزن تفسیر در صفحه ۱۰۱





۱۲- تصویر دو عفریت جنگنده بابلی که رؤیت آنها اثر سحری داشته نقل از کتاب راکوزن  
تفسیر در صفحه ۱۰۱.



۱۳- تصویر دو زن بالدار در برابر درخت مقدس نقل از کتاب راگوزن. تفسیر در صفحه ۱۰۲.

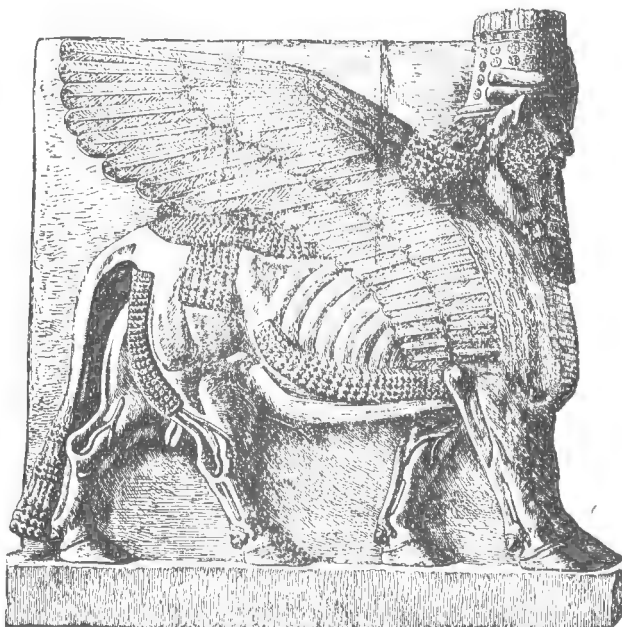


۱۴ - تصویر جنگک مار دوك خداوند بزرگ بابل با طامات عفریت كائنات .

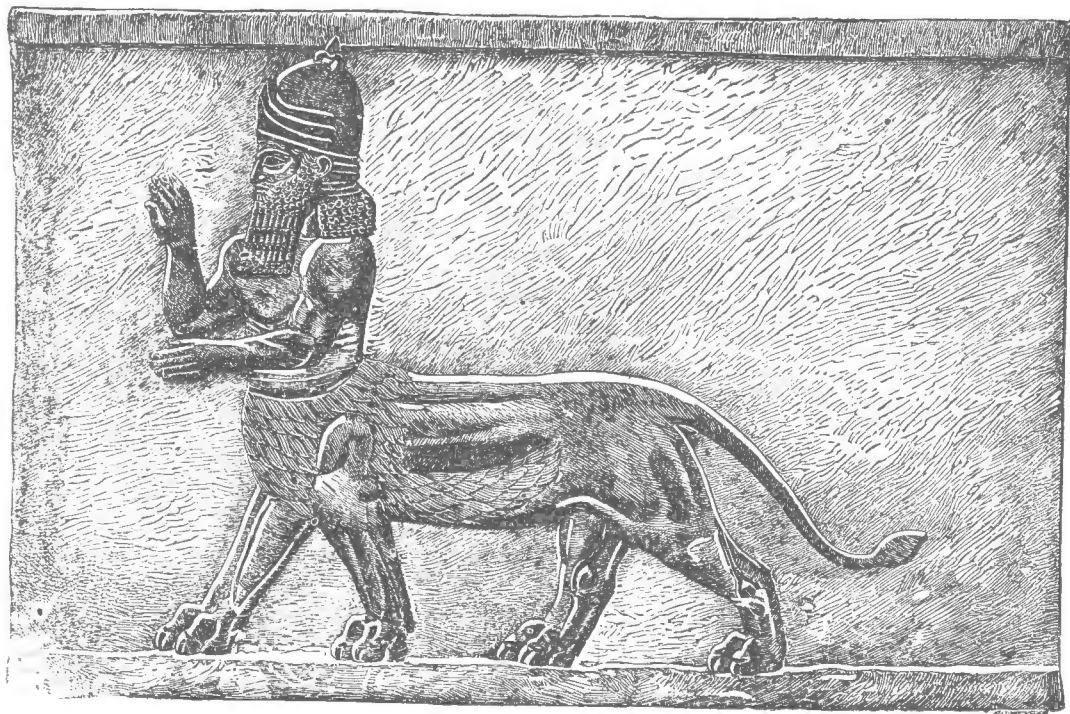
نقل از کتاب راگوزن. تفسیر در صفحه ۱۰۲ .



۱۵ - تصویر سنگی آدم و حوا و مار از موزه بریتانیا . نقل از کتاب راگوزن .  
تفسیر در صفحه ۱۰۳

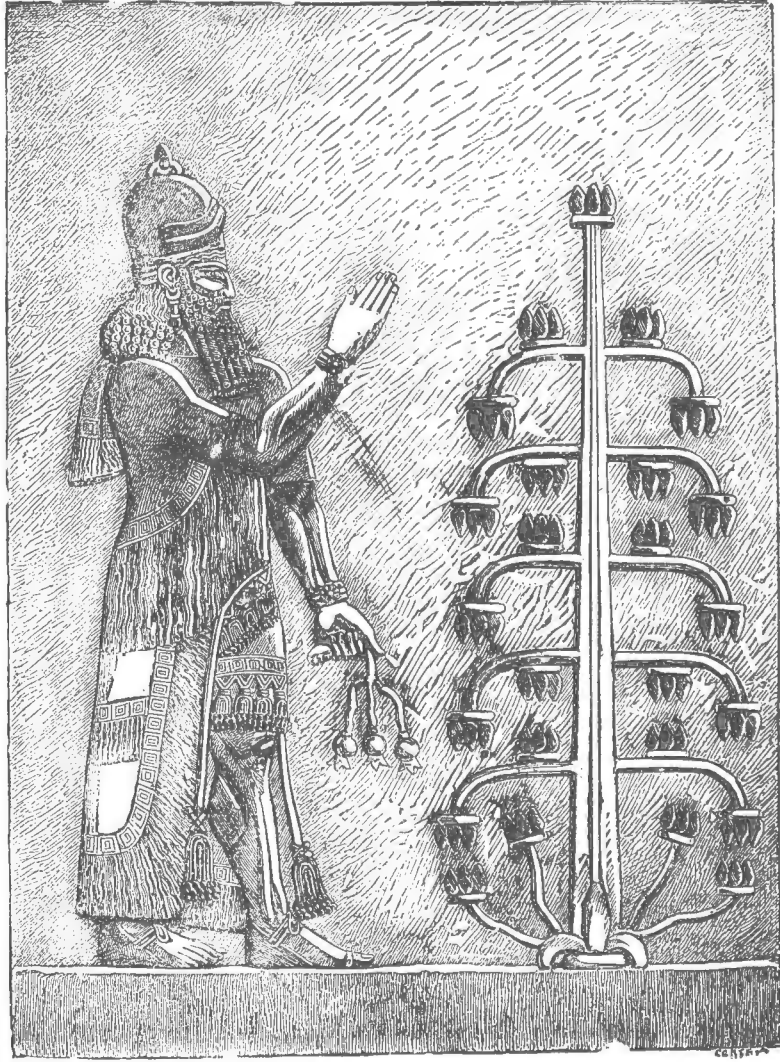


۱۵ مکرر - تصویر کروی آشوری در موزه بریتانیا . نقل از کتاب راگوزن  
تفسیر در صفحه ۱۰۵ .



۱۵ مکرر - هیکل کروی آشوری در موزه بریتانیا . نقل از کتاب راکوزن .

تفسیر در صفحه ۱۰۴



۱۶ - تصویر ساروکین آشوری (باضحاک تازی) نقل از کتاب راکوزن . عبارت (باضحاک تازی) رامحض توضیح اضافه نمودیم و در اصل کتاب از این عبارت ویا از آزی دهاک بابلی صحبت بمیان نیامده است . تفسیر در صفحه ۱۲۲ .

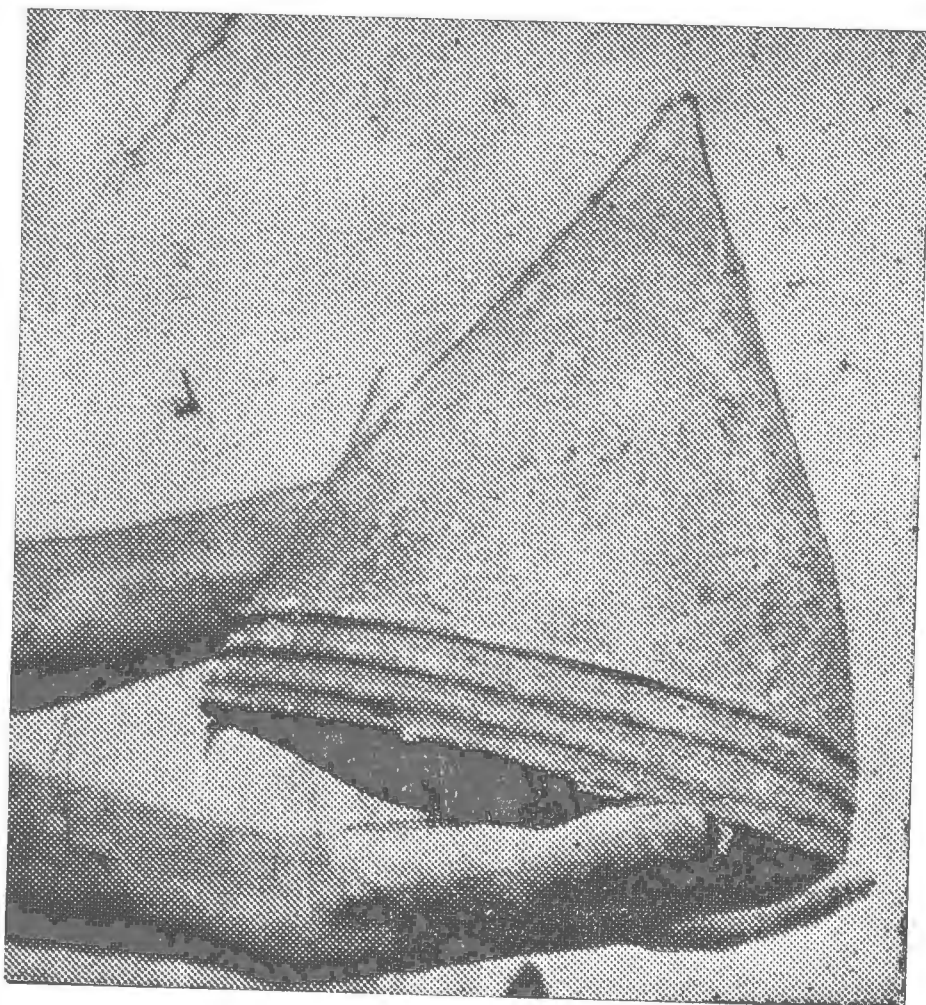


۱۷ - تصویر کاسه طلائی کشف شده از تپه حسنلو . نقش ماهی کارا *Cara* که در اوستا آمده  
 زیرا این تصویر دیده میشود . تفسیر در صفحه ۱۲۳ .



۱۸- تصویر کلاه خود آرکیشتی پادشاه اورارتو مربوط بسده هفتم قبل از میلاد از موزه مسکو.  
 نقل از کتاب مون کیت • تفسیر در صفحه ۱۲۶ .





۱۹ - تصویر کلاه خود جنگجوی اورارتو از تپه حسنلو. نقل از روزنامه اطلاعات  
تفسیر در صفحه ۰۱۲۶

## بخش پنجم

### کوروش بزرگ هخامنشی

۵۵۰ تا ۵۲۸ ق. م.

#### اوضاع جهان در طلیعه سلطنت کوروش بزرگ

کوروش بزرگ را مورخان یونانی از فتوحات وی در کشورهای غربی شناخته‌اند و از حوادث سلطنت او در مشرق و شمال شرقی ایران بی اطلاع بودند. نام پارس و ماد در یونان وقتی بمیان آمد که کوروش بزرگ لیدیّه و فینیقیّه و بعضی جزائر دریای مدیترانه را تحت حکمرانی خود قرار داد و از اینجهت در کتابهای یونانی آنچه راجع بکورش و شرح احوال وی یاد شده تماماً مربوط بحوادث است که در کشورهای غربی اتفاق افتاده و کمتر از لشکر کشیهای او در مشرق و شمال شرقی ایران بحث و گفتگو شده است و چون کتابهای فارسی نیز تا کنون در اینموضوع از کتب یونانی اقتباس گشته بر اثر آن تاریخ لافل یک سوم از سلطنت کوروش بفراموشی سپرده شده است و حال اینکه معقول نیست یک پادشاه جهانگشائی مانند کوروش بزرگ بهترین اوقات جوانی و ابتدای سلطنت خود را در مدت هفت سال بتعطیل و تسامح گذرانده باشد و اقدام در تسخیر بابل را که در وسط امپراطوری وسیع وی مانند یک مرکز فساد بشمار میرفت بتأخیر انداخته باشد. حقیقت این است که کوروش در اینمدت دقیقه‌ای آرام ننشسته و اوقات گران بهای خود را در جنگ با تورانیان دشمن دیرینه ایرانیان و کیانیان سپری

ساخته است و در این جنگها نیز بایک پادشاه سرسخت و مقتدر و لجوجی مانند افراسیاب تورانی سروکار پیدا کرده و بالاخره بردشمن فائق آمده و همه را مغلوب و تار و مار ساخته است. این جنگها از خونین ترین حوادث زنده گانی کوروش بزرگ محسوب می شود و شرح آنها باختصار در کتاب اوستا و بتفصیل در شاهنامه فردوسی بنام کیخسرو کیانی متحد کننده اقوام ایرانی نقل شده است و هر دو شخصیت با یکدیگر مطابقت مینمایند.

در زمانی که کوروش پدید آمد پادشاه مصر مانند فرعون دو هزار سال قبل خود را خدای روی زمین می پنداشت و کوشش میکرد هرم خود را که خوابگاه ابدی و مقبره وی بود بلندتر از پیشینیان بنا کند تا به آسمانها نزدیکتر باشد. نابونائید پادشاه بابل با کوروش بزرگ همزمان بود و چون از مردم پایتخت خود رضایت نداشت در صدد برآمد *Marduk* خداوند بزرگ بابل را ضعیف سازد تا بر اثر آن مردم پایتخت نیز ناتوان شوند و از اینجهت خداوند ماه را در شهر هران بدرجه بزرگ خداوندی رسانید و خواهر خود را بسرپرستی معبد وی گماشت.

وقتی کوروش بزرگ شهر بابل را در محاصره گرفت پادشاه بابل در مقام چاره جوئی برآمد و دستور داده ای کل و مجسمه همه خداوندان خارج را در شهر بابل جمع کردند و با آنان در بتخانه از اگیل و با حضور *Marduk* خداوند بزرگ بمشورت پرداخت.

دولت ماد در مغرب ایران تازه باستقلال رسیده و در شاهراه ترقیات وارد شده بود اما بوالهوسی و بی خبری آستیاک پادشاه ماد مانع بزرگی در این ترقیات پدید آورد و جریان امور را در این کشور وسیع بحالت وقفه ور کوه انداخت.

از قلمرو سلطنت پادشاهان کیانی چهار کشور ایرانی نشین یعنی سغد و بلخ و پارت و خوارزم در مدت چند سده بترقیات شایانی نائل آمده بودند و پایه های بزرگ از مدنیت آریائی در هر کدام استوار گشته بود اما [تورانیان در زمان

مقارن با سلطنت کوروش در کشورهای نامبرده رخنه کردند و ایرانیان در برابر آنان ضعیف شدند و پهلوانان و بزرگان ایران در سیستان و جنوب پارت جمع آمدند و بفرجه چاره جوئی افتادند. در این زمان است که وقتی از لشکرکشی کوروش بزرگ بشمال ایران با خبر گشتند همه از وی پشتیبانی کردند و بردشمن فائق آمدند. اگر کوروش بزرگ پدید نمی آمد از کجا معلوم که افراسیاب تورانی دمار از روزگار ایرانیان در نیاورده بود.

مقصود اینست که خواننده گرامی توجه حاصل نماید پیدایش کوروش بزرگ در دنیای قدیم از مهمترین حوادث جهان بشمار می آید. کوروش در آن زمان بایک دنیای کهنه و ناجور روبرو شد و همه کشورها را درهم ریخت و بر روی آنها شالوده نوین برپا کرد و این شالوده را برپایه و اساس تمدن آریائی و ایرانی استوار نمود و همه اقوام متمدن جهان را زیر یک پرچم قرارداد و اختلاف را از میان این اقوام برانداخت و همه را در عبادت خدایان خود آزاد گذارد و بهمین جهت است که دانشمندان و محققان اروپائی از عظمت و بزرگی همنشی و راد مردی کوروش بسی سخنها گفته و وی را بلفب بزرگ ملقب ساخته اند و اکنون بشرح احوال وی میپردازیم.

#### کوروش بزرگ و تشکیل دولت پارس

راجع بسلطنت اجداد کوروش بزرگ در میان محققان بحث فراوان شده و این بحث ناشی از این است که داریوش کبیر در کتیبه بیستون خود را پادشاه نهم از دو شاخه از اولاد هخامنش دانسته و چنین مینویسد (داریوش شاه گوید. از تژاد من هشت تن پادشاه بودند و نهمین منم. ما از دو شاخه پادشاهیم). موضوع دو شاخه بودن پادشاهی همان است که در پیش نقل کردیم و اولاد هخامنش هم در آنتشان وهم در پارس و گاهی در هر دو دستگاه سلطنت داشته اند و بشرحی که راجع بسلطنت کوچک آنتشان توضیح دادیم قبل از کوروش بزرگ از اولاد هخامنش شش تن بشرح زیر بسلطنت رسیده اند و کوروش بزرگ هفتمین می باشد.

- ۱ - هخامنش در پارسوماش دستگاه سلطنت داشته است.
- ۲ - چیشپش پسر هخامنش پادشاه بزرگ ، پادشاه آنشان .
- ۳ - کوروش اول پسر چیشپش پادشاه بزرگ ، پادشاه آنشان .
- ۴ - آریا رمنس پسر چیشپش پادشاه بزرگ ، پادشاه پارس .
- ۵ - آرشام پسر آریا رمنس پادشاه بزرگ ، پادشاه پارس .
- ۶ - کامبوجیه اول پسر کوروش اول پادشاه بزرگ ، پادشاه آنشان .
- ۷ - کوروش بزرگ پسر کامبوجیه پادشاه بزرگ ، پادشاه پارس ، پادشاه همه ممالک ، پادشاه بابل .

در میان محققان بعضی آرشام و بعضی دیگر خود هخامنش را در جزو پادشاهان بشمار نیاورده اند و برخی دیگر ویشتاب پدر داریوش را از جمله نه نفر که داریوش در کتیبه بیستون یاد آور شده محسوب داشته اند اما جد ولی که مادر بالا ترتیب دادیم بحقیقت نزدیکتر است زیرا پس از کشف کتیبه آرشام از خرابه های اکباتان سلطنت وی قابل تردید نیست و هخامنش نیز گرچه عنوان شاهی نداشته ولی تردید نیست که دستگاه سلطنت برای خود برپا ساخته بود و ویشتاب پدر داریوش کبیر اگر در پارت بنام کی گشتاسب سلطنت نموده پادشاه دست نشانده از طرف کوروش بزرگ بود نه اینکه از سلاطین مستقل باشد .

کوروش بزرگ پس از فوت کامبوجیه در سال ۵۵۹ ق. م. خود را در پارس پادشاه آنشان نامید و از غفولیت راجع باوضاع دربار ماد و بوالهوسی آستیاگ پدر بزرگ مادری خود آگاهی داشته و با هارپا کوس سردار بزرگ ماد در باطن ارتباط برقرار نمود و نقشه تسخیر ماد را فراهم کرد و در سال ۵۵۰ ق. م. بر ضد آستیاگ لشکر کشید و تا نزدیک اکباتان پایتخت ماد تاخت و در نخستین بر خورد بی آنکه جنگ و نبرد بمیان آمده باشد سرداران ماد بکوروش تسلیم شدند و آستیاگ گرفتار و اسیر گردید و اکباتان پایتخت ماد بدست کوروش افتاد و همه خزائن و گنج ماد جزو غنائم بشهرشوش پایتخت کوروش فرستاده شد

و اکباتان پایتخت دوم وی گردید و دفتر بایگانی کوروش در این شهر بر قرار شد. کوروش در این جنگ با آستیاگ خوش رفتاری کرد و وی تا آخر عمر در یکی از شهرهای ماد بر فاهیت گذرانیده و باین ترتیب کوروش هخامنشی در کشور وسیع ماد و پارس و آنتشان تسلط یافته است.<sup>۱</sup>

نابونائید Nabonaid در زمان کوروش بزرگ در بابل سلطنت میکرد و حوادث و اتفاقات را در هر سال روی کتیبه‌های سنگی و آجری می نگاشته و اکثر این کتیبه‌ها از حفاریات بدست آمده از آنجمله در یک کتیبه سنگی راجع بوقایع سال ۵۵۰ ق. م. چنین مینویسد ( آستیاگ پادشاه ماد با سپاه خود برضد کوروش پادشاه آنتشان پیش رفت اما این سپاه برضد آستیاگ شورید و وی در دست کوروش گرفتار و اسیر شد. کوروش بسوی اکباتان پیش رفت و همه طلا و نقره و اشیاء نفیس پایتخت ماد را برسم غنیمت بشهر شوش فرستاد). در این کتیبه کوروش بنام پادشاه آنتشان نامیده شده اما نابونائید در کتیبه سال ۵۴۶ ق. م. کوروش را بعنوان پادشاه پارس خوانده و از این دو کتیبه معلوم میشود کوروش در این مدت سه سال تسلط خود را در شهرستانهای دیگر ماد از قبیل ارمنستان و آذربایجان برقرار کرده و سپس در پارس تاجگذاری نموده و خود را پادشاه پارس خوانده و تصویر خود را در سنگ تراشی بازار گاد در تخت جمشید بیادگار گذارده و این تصویر را از کتاب (قدیم نقش ایران) تحت شماره ۲۰ نقل مینمائیم و در محل خود توضیح خواهیم داد و در این زمان است که دولت بزرگ پارس در ایران رسماً تأسیس یافته است. در زمانی که کوروش بتأسیس دولت پارس توفیق حاصل کرد دولت بابل در مجاورت آن یگانه دولت مقتدر بشمار میرفت ولی نابونائید خود را در امور دینی گرفتار نموده و ضعیف شده بود و یگانه خطر ممکن بود از ناحیه کروزوس Croesus پادشاه لیدیه فراهم شود باین معنی که وقتی کوروش بتصفیه کار مشرق و شمال

۱ - رجوع شود بکتاب اولمستید صفحه ۲۶. ایضاً تاریخ کمبریج جلد سوم صفحه یک و جلد چهارم صفحه ۷.

شرقی ایران مشغول شود پادشاه لیدیه با فرعون مصر متحد گردد و در پیشرفت کار وی اسباب زحمت فراهم آید. بنابراین کوروش پس از تاجگذاری در بازار گاد لشگری آماده ساخت و در زمستان سال ۵۴۷ ق.م به آسیای میانه عزیمت نمود و بسوی سارد پایتخت لیدیه پیش رفت و چون کروزس برای تسلیم حاضر نگردید در بهار سال ۵۴۶ ق.م. سارد را در محاصره گرفت و پس از چند جنگ سخت بتسخیر لیدیه موفق شد و وقتی فاتحانه وارد پایتخت گردید معروف است کروزس تل آتش فراهم ساخته و در نظر داشت خود و خانواده خود را در آن بسوزاند اما کوروش سر رسید و از منظور وی جلوگیری کرد و با وی بمهربانی رفتار نمود و یکنفر حاکم در سارد گماشت و بتصفیه امور جزائر یونان که بعضی مانند فینیقیه از لیدیه تبعیت مینمودند و بعضی دیگر نزدیک سواحل مدیترانه باستقلال میزیستند پرداخت و این جزائر را با سرزمین لیدیه بدو ساتراپی منقسم کرد و هر دو را جزو قلمرو دولت پارس قرار داد و خود با غنائم و گنج فراوان که از سارد بدست آورده بود همراه پادشاه لیدیه و خانواده وی بایران باز گشت. در اینموقع چنین بنظر میرسید که کوروش پس از تسخیر لیدیه بفرق فتح بابل افتاده باشد تا بفرغت خاطر بتواند متصرفات وسیع خود را تحت سازمان جدید قرار دهد و از آنها دنیای نوی بسازد اما کوروش در انجام این منظور مدت هفت سال تأخیر نموده و بعجله بایران باز گشته است.

اکنون باید دید کوروش در انجام این منظور مدت هفت سال که با بهترین دوران جوانی و ابتدای جهانگشائی وی مصادف است و لاقلاً يك سوم از سلطنت او را تشکیل میدهد در چه امور اشتغال داشته است. محققان ارجمند ایرانی تا کنون نتوانسته اند باین پرسش جواب دهند و فقط باختصار اشاره کرده اند که کوروش در اینمدت بتصفیه کار مشرق ایران پرداخته است از آنجمله در کتاب ایران باستان صفحه ۲۲۹ مینویسد (در لشگر کشی کوروش بممالک شرقی تردید نیست و این لشگر کشی بین سالهای ۵۴۶ تا ۵۳۹ ق.م. روی داده و کوروش

همینکه از سقوط سارد مطمئن شد بایران باز گشت و ممالک شرقی را تحت اطاعت خود در آورد و تا سیحون پیش رفت و شهری در کنار آن بنا نهاد که بعدها بنام شهر کوروش موسوم شد ( این اندازه توضیح برای هفت سال حوادث سلطنت یک پادشاه جهانگیر و جهانگشا مانند کوروش کافی نیست و محققان دیگر نیز در این زمینه کم و بیش بطور مبهم سخن گفته اند اما ما عقیده داریم که حوادث و وقایع سلطنت کوروش در این مدت افزون تر از اتفاقات بقیه مدت پادشاهی وی و بلکه خونین تر و مهمتر از همه آنها بوده و این حوادث را میتوانیم در جنگ باتورانیان شمال ایران خلاصه نماییم . کوروش بزرگ در تمام مدت مزبور با افراسیاب پادشاه مقتدر تورانی پنجه نرم کرده و بالاخره بر وی غالب آمده و بجنگ طولانی ایرانیان مشرق و شمال شرقی ایران باتورانیان پایان داده و ایران را از مزاحمت آنان رهائی بخشیده و دولت تورانی را تارومار ساخته است و از اینجهت عقیده دارم که کوروش بزرگ هخامنشی همان کیخسرو کیانی است که جنگهای وی همراه پهلوانان ایرانی با افراسیاب در اوستا و در شاهنامه فردوسی بتفصیل نقل شده و ضمناً با افسانه ها و داستانهای ملی آمیخته و باید دلائل خود را بر صحت این عقیده توضیح دهیم و این موضوع در تاریخ قدیم کشور ما بسی اهمیت دارد و از این راه است که بخوبی میتوانیم حوادث زمان کیانیان و داستانهای ملی باستانی را با سلطنت هخامنشیان ارتباط دهیم و این تاریخ را از ابهام خارج سازیم .

مطابقت کوروش بزرگ هخامنشی با کیخسرو کیانی .

کوروش در سال ۵۴۶ ق . م . دزمر اجعت از تسخیر لیدیه عجله و شتاب داشت و او بهمین علت برای فتح بابل توجه ننمود و بشوش باز گشت . هردوت مورخ یونانی در کتاب خود مینویسد ( چون کوروش در زمان فتح لیدیه بکار های شرقی بیشتر از غربی اهمیت میداد شخصی از اهل سارد موسوم بپاکتیا Paktias را بحکومت این مملکت تعیین نمود و سپس کرزوس را همراه خود برداشته عازم ایران شد . پاکتیا همینکه کوروش را دور دید دعوی استقلال کرد . این خبر

کوروش بزرگ  
مزدک و زور



در راه بکورش رسید و وی مازارس از اهل ماد را بسارده فرستاد که پاکتیاس را گرفته نزد وی روانه کند). از این عبارت معلوم میشود کورش از حوادث شمال ایران و اقتدار افراسیاب تورانی با خبر بود و تصفیه این امور را بر فتح بابل و تمبیه پاکتیاس مقدم شمرده و بعجله بایران باز گشته و بجنگ تورانیان و یکسره کردن کار شمال و شمال شرقی ایران پرداخته است و چون این حوادث در اوستا و شاهنامه فردوسی بنام کیخسرو کیانی نقل شده است قبلا باید دلائل خود را راجع بمطابقت این پادشاه با کیخسرو کیانی نقل نمائیم.

بنا بدلائل عدیده ثابت و واضح می شود که کورش بزرگ هخامنشی همان کیخسرو کیانی است و این دو نام متعلق بیک شخص و یک پادشاه میباشد و توجه در این دلائل شایان بسی دقت است و از روی آنها بسیاری از مشکلات و مبهمات تاریخ باستانی کشور عزیز ما حل و روشن میگردد و بعضی را باختصار در زیر نقل مینمائیم:

اولا - نام کیخسرو در ترجمه پهلوی اوستا بلفظ هئوسروه **Haosravah** یا هوسروه **Husravah** آمده و در فارسی بخسرو تبدیل شده است و خسرو یا هئوسروه از حیث تلفظ با کورش شباهت کامل دارد و مختصر تفاوت نیز از تفاوت در لهجه شمالی نسبت بلهجه جنوبی ایران پدید آمده است.

دوم - کورش در زبان یونانی بلفظ سیروس **Cyrus** ذکر شده و این لفظ مخفف سئوسروس **Seosravas** میباشد و سئوسروس نیز در زبان سانسکریت نام کیخسرو کیانی است و در حقیقت میتوان گفت که لفظ سیروس نام یونانی کورش از نام اصلی کیخسرو در زبان سانسکریت اشتقاق یافته است و اصولا حرف (س) در سانسکریت به (ه) اوستائی تبدیل میشود چنانچه سوما **Soma** بمعنی شربت مخصوص به هوما **Homa** و لفظ ویوسوانت **vivasvant** پدر جمشید به ویوهوانت و آسورا **Aeura** به اهورا و سند به هند مبدل شده است.

سوم - در اوستا برای کیخسرو کیانی اوصاف و مشخصاتی ذکر شده و این اوصاف در تاریخ ایران قدیم بغیر از کورش بزرگ هخامنشی نمی تواند شامل حال

پادشاه دیگری باشد از آنجمله کیخسرو در پشت دهم اوستا بصفه ( متحد کننده اقوام ایرانی ) توصیف شده و این صفت وقتی میتواند شامل حال کیخسرو شود که با کوروش بزرگ منطبق باشد والا هیچکدام از پادشاهان کیانی در هیچ زمان از ازمینه تاریخی در میان اقوام ساکن در شهرستان های غربی ایران سلطنت نکرده اند و سرو کار آنان باتورانیاں در بلخ و سغد و خوارزم و پارت و مازندران سپری گشته است و حتی سرگذشت اقوام ماد و مانای و پارس نیز در کتیبه های آشوری معلوم و مشخص است و همه وقت با پادشاهان آشوری ارتباط داشتند و از ساکنان مشرق و شمال شرقی ایران جدا بودند و فقط کوروش بزرگ است که اقوام ایرانی مغرب را با مشرق و شمال شرقی متحد ساخته و زیر یک پرچم گرد آورده است .

چهارم - در پشت دهم اوستا چنین مینویسد ( کیخسرو کیانی متحد سازنده کشورهای ایرانی روبروی دریاچه ژرف و شور چچست caecest ( یا ارومیه ) یکصداسب، یکهزار گاو و ده هزار گوسفند به ایزد درواسپ Druasp قربانی کرد و از وی درخواست نمود که در همه کشور های ایرانی شهریار گردد و بهمه انسانها ، دیوها ، پریها و جادوها مسلط باشد و بتواند گردونه خود را در جنگ با افراسیاب نابکار تورانی جلوتر براند و از راه طویل و تاریک و از جنگلها عبور کند و درخواست وی پذیرفته شده است ) . همچنین در محل دیگر ازیشت نامبرده چنین مینویسد ( هومای درخشنده با چشمهای طلایی در بالای کوه به ایزد درواسپ Druasp یکصداسب، یکهزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد و از وی درخواست نمود که بتواند افراسیاب خرابکار تورانی را در بند و زنجیر کشد و اسیر سازد و به کیخسرو کیانی تسلیم نماید تا وی را روبروی دریاچه ژرف و شور چچست بهلاکت رساند و درخواست مزبور پذیرفته شده است <sup>۱</sup> .

در پشت های نامبرده همه جا نام دریاچه ارومیه یا چچست بمیان آمده و

۱- رجوع شود به هارلز کتاب اوستا صفحه ۴۱۹ و ۴۴۳ و ۴۴۴ . ایضاً دارمستتر کتاب

زند اوستا جلد دوم صفحه ۳۷۹ و ۴۳۷ .

این دریاچه ویا این ناحیه در زمان قدیمر جزومتصرفات پادشاه آشور بشمارمیرفت ومعقول نیست که قلمرو سلطنت کیخسرو کیانی در بلخ وسغد وپارت و خوارزم و سیستان باشد ولی افراسیاب را درخارج از کشور خود بقتل رساند اما کوروش پس از تسخیر ماد در آذربایجان نیز تسلط داشته است و وقتی بشمال ایران لشگر کشیده و در مازندران و گرگان بجننگ تورانیان پرداخته مرکز فرماندهی و ستاد خود را در ناحیه ارومیه ومانای که محل سکونت و تجمع اقوام ایرانی بود قرار داده واز این جهت در اوستا از ناحیه مزبور بکرات یاد شده است .

پنجم - اولمستید دانشمند امریکائی در کتاب خود نقل کرده که کوروش بزرگ در لشگر کشی به شمال ایران پس از تسخیر گرگان گشتاسب یا ویشتاسپ را بحکومت پارت و گرگان کمارده است و این گشتاسب همان ویشتاسپ پدر داریوش کبیر وکی گشتاسب کیانی است که طبق اوستا و شاهنامه فردوسی جانشین کیخسرو کیانی بود و در شمال ایران به سلطنت رسیده و از کیانیان بشمار رفته است . این گشتاسب با کوروش خویشی داشته و هر دو از خاندان هخامنشی بودند وزمان سلطنت گشتاسب با سلطنت کوروش و کامبوجیه و اوائل سلطنت پسر خود داریوش کبیر مصادف است و در شمال ایران دستگاه سلطنت داشته وبهمین جهت در اوستا بنام کی گشتاسب از پادشاهان کیانی شمرده شده است .

ششم - زرتشت طبق مندرجات کتب زمان ساسانیان در سال ۵۷۰ ق. م . متولد شده و سن و سال وی در ابتدای سلطنت داریوش کبیر به پنجاه رسیده بود و در همین زمان است که گشتاسب یا ویشتاسب از سلطنت پسر خود استفاده کرده و در شمال ایران دستگاه سلطنت خود را رنگین تر ساخته و از زرتشت حمایت نموده و دین وی را در پارت و شمال شرقی ایران رواج داده است و اکثر دانشمندان غربی از آنجمله اولمستید و برستد Bristead نیز تولد زرتشت را در سال مزبور تأیید نموده اند .<sup>۱</sup>

۱ - رجوع شود به کتاب اولمستد صفحه ۹۴ و کتاب برستد صفحه ۲۵۹ .

بنابر این مطابقت کوروش هخامنشی با کیخسرو کیانی و مطابقت ویشتاسپ پدر داریوش کبیر با کی گشتاسپ و همچنین تاریخ تولد زرتشت در سال پانصد و هفتاد قبل از میلاد قابل تردید نیست و هر يك از این سه موضوع مانند سرنخی است که وقتی بدست آمد برای گشودن گره و عقده های دیگر نخ کافی خواهد بود و از روی آن بخوبی میتوانیم مشکلات تاریخی داستان های ملی را حل و روشن کنیم و زمان پادشاهان کیانی را معلوم داریم و با پادشاهان هخامنشی ارتباط دهیم و بسیاری از مسائل تاریخی ایران قدیم را که بنظر محققان ارجمند ایرانی لاینحل مانده حل و واضح سازیم و ما در این عقیده ابتکار نموده ایم بلکه دانشمندان ارجمند اروپائی امثال دارمستتر فرانسوی و یوستی آلمانی در کشف این راز حق تقدم دارند و باید از افکار و عقاید این دانشمندان در خدمت بفرهنگ و تاریخ ایران قدردانی نمائیم ولی متأسفانه در عصر حاضر بعضی از محققان ایرانی نه تنها از عقیده آنان پیروی ننموده اند بلکه مخالفت کرده اند و بالاتر از همه ابراهیم پورداود در این مخالفت افراط کرده و در صفحه ۲۶۱ جلد دوم کتاب ادبیات مزدیسنا مینویسد (راست است برخی از اعمال کیخسرو آنطور که در داستانهای ملی است ببعضی از اعمال کوروش بزرگ هخامنشی شبیه است از آنجمله بزرگ شدن کوروش در میان شبانان آنطوری که هر دوت و مورخین دیگر یونانی ذکر کرده اند و بخوبی یاد آور داستان کودکی کیخسرو است و قسمتی از اخبارات این مورخین راجع به هخامنشیان افسانه ها و داستانهای بوده که در همان عهد در میان ایرانیان رائج بوده و بگوش یونانیان رسیده است). این استدلال از سر تا پا مبنی بر اشتباه است زیرا ما نیز در افسانه بودن داستان طفولیت کوروش یا کیخسرو کیانی تردید نداریم و بهمین جهت در جرگه دلائل خودمان وارد نمودیم اما این افسانه ها موجب نخواهد بود که مدارك صحیح و یقینی را نادیده انگاریم و بر اثر آن سرگذشت پادشاهان کیانی و داستانهای ملی را غیر واقعی و یا مربوط بسده هشتم و نهم ق. م بدانیم و بابهام مطلب بیافزائیم.

پور داود در تأیید استدلال مزبور در صفحه ۲۱۲ کتاب خود چنین مینویسد (از اینکه در گاتها بهیچوجه اسمی ازهیچیک از پادشاهان هخامنشی بمیان نیامده و ابداً اشاره بسلطنت پادشاهان مقتدر این سلسله نگردیده بجای خود محفوظ است و در سائر قسمت‌های اوستا نیز که بحکم علم اشتقاق چند سال متأخر از گاتها است ابداً نامی از هخامنشیان و ناموران آن عهد نیست و شاهنشاهان این سلسله که کوروش و کمبوجیه و داریوش و خشیارشا و غیره باشد در سراسر دنیای قدیم معروف بودند چطور ممکن است که در کتاب دینی ایرانیان از آنان ذکر نشده باشد). این عبارت بقدری بی پایه و سست است که خواننده گرامی میتواند با مختصر دقت بر بی اساسی آن توجه نماید. در اوستا علت اینکه نام هئو سروه یا کیخسرو ذکر شده برای این است که وی بدلائلی که ذکر کردیم همان کوروش بزرگ میباشد و هم زمان با زرتشت بود و با این ترتیب مورد نداشت نام پادشاهان دیگر هخامنشی امثال کمبوجیه و داریوش و خشا یارشا در این کتاب بمیان آمده باشد زیرا همه آنان از زمان زرتشت متأخر بودند و هر گاه تصور شود فرضیستهای اوستا در زمان بعد از زرتشت سروده شده در اینصورت از عدم ذکر نام پادشاهان هخامنشی باکی نخواهد بود زیرا در تدوین آنها چنین وانمود شده که منسوب به زرتشت است و از اینجهت مورد پیدا نمیکرد که از پادشاهان متأخر از زرتشت ذکر شده باشد چه رسد باینکه روحانیان زرتشتی و نویسندگان زمان ساسانیان نه تنها نام همه پادشاهان هخامنشی را از لحاظ اینکه در دین قدیم آریائی باقی مانده بودند و یا تعصب دینی نداشتند همه جا بفراموشی سپرده اند بلکه از ذکر نام پادشاهان اشکانی نیز که در سرزمین ایران پانصد سال سلطنت کرده اند بهمان علت خودداری نموده اند و این موضوعی است که جملهگی بر آنند و قابل انکار نیست. بنابراین انتظار پورداود باینکه در اوستا بایستی از پادشاهان هخامنشی نامی بمیان آمده باشد بی مورد است و اما استدلال باینکه پادشاهان هخامنشی همه زرتشتی مذهب بودند مبنی بر اشتباه است و در محل خود توضیح خواهیم داد و در زمان

هخامنشیان دین زردتشت در ایران رواج یافته اما این پادشاهان نه تنها در دین قدیم آریائی باقی بودند بلکه برخلاف پادشاهان ساسانی بهیچوجه تعصب دینی نداشته‌اند و در هر کشور وارد میشدند و یا فتح میکردند خودشان را به دین همان کشور رنگ آمیزی میکردند و حتی داریوش کبیر بشرحی که نقل نمودیم نه تنها در کتیبه بیستون لفظ دیو را که مطرود زرتشت است بمعنی خداوند استعمال نموده از اقدام گماتا راجع بخراب کردن معابد قدیم ایران و اشاعه دین زردتشت در باقی شهرستانها جلوگیری کرده است و حال اینکه پدر وی ویشتاسپ یا کی گشتاسپ در شمال ایران دین زرتشت را ترویج میداده است .

اکنون میتوانیم از لشگر کشی کوروش بزرگ هخامنشی یا کیخسرو کیانی در شمال و شمال شرقی ایران باختصار توضیح دهیم و معلوم داریم که این شاهنشاه مدت هفت سال از ابتدای سلطنت خود تا زمان تسخیر بابل را چگونه گذرانیده است .

#### لشکر کشی کوروش بزرگ بشمال ایران

کوروش بزرگ پس از مراجعت از تسخیر لیدیه بشمال ایران لشگر کشید و این زمان مصادف با موقعی است که تورانیان در سغد و خوارزم و نیسیایه و سپس در گران و مازندران نفوذ یافته و تحت رهبری پادشاه کاردان خودشان افراسیاب تورانی که در اوستا بنام فرانراسیان **Franrasian** نامیده شده بقدرت فراوان رسیده و متصرفات کوروش را در ماد و آذربایجان بمخالفه انداخته‌اند و بر اثر آن ایرانیان شمال شرقی ایران افزون تر از همه در معرض تجاوز و تاخت و تاز تورانیان قرار گرفته‌اند . این وضعیت را فردوسی در شاهنامه از بوالهوسی و سستی کیکلوس ناشی دانسته و برای وی افسانه‌ای ترتیب داده و از آسمان پیمائی کیکلوس جدا شدن فرایزدی از وی سخن گفته است اما قطع نظر از این افسانه‌ها بقیه داستان از قبیل افراسیاب و شکست ایرانیان در برابر وی و پدید آمدن فحطی تماماً در ایران حقیقت دارد . در این زمان است که بزرگان و پهلوانان ایرانی در سیستان و یا در بلخ دورهم گرد آمده و ب فکر چاره جوئی افتاده‌اند و وقتی از لشگر کشی کوروش

بزرگ بشمال ایران و از داستان جنگ وی با افراسیاب با خبر شده اند همه یکدل و یکجهت بحمايت و پشتیبانی وی برخاسته اند و با جان و دل همراه کوروش با تورانیان جنگیده و پس از جنگهای ممتد و متوالی بردشمن فائق آمده اند و سپس کوروش را بنام خسرو در ردیف پادشاهان کیانی قرار داده و بفر و برز ایزدی آراسته و بنام هئو سروه کیانی نامیده اند و پس از مراجعت وی بجنوب ایران ویشتاسپ یا هیستاسپ پدر داریوش بزرگ را که در تمام جنگها همراه کوروش و بحکومت سرزمین وسیع پارت و گرگان منصوب بود و دستگاه سلطنت برای خود ترتیب داده بود در اوستا بنام کسی گشتاسپ جانشین او شمرده اند. اولمستید دانشمند امریکائی در کتاب خود از استرابون مورخ یونانی نقل نموده که هنگام لشکر کشی کوروش در شمال ایران اریاسپی Ariaspi پادشاه کوچک سیستانی خواربار لشکر کوروش را بعهده گرفت و از اینجهت در جدول پادشاهان نیکوکار وی وارد گردید. من عقیده دارم که این آریاسپی همان رستم دستان پهلوان نامی ایران است که زمان جنگ تورانیان در رکاب کینخسرو کیانی دلیرها کرده است.

بشرحی که در پیش یاد آور شدیم هیچیک از محققان راجع بلشگر کشی کوروش در شمال ایران شرح و توضیح نداده اند اما اولمستید دانشمند عالیقدر امریکائی در صده برآمده این نقیصه را رفع کند بی آنکه از مطابقت کوروش با کینخسرو صحبت کرده باشد تحت عنوان (فتوحات کوروش در مشرق ایران) شرحی نگاشته و چون مطالب این دانشمند در اینخصوص بسیار عالمانه است ولو اینکه بعضی نواقص را دارا است عیناً ترجمه و در زیر نقل مینمائیم.

«کوروش توجه خود را بسوی ایرانیانی که در مشرق و شمال ایران سکونت داشتند معطوف نمود. گرگان یا وارکانا Varkana در جنوب دریای هیرکانی قرار گرفته و حاصلخیزی آن بعلت کوه هائی است که ابرها و باد شمال را درخود جای میدهد و بارانهای سیل آسا بوجود می آورد. دشت مرتفع پارت یا پارتاوا Partava در

اسپی  
تم پهلوان

جنوب شرقی گرگان واقع شده و هر دو شهرستان را کوروش تحت حکومت ویشتاسپ یا هیستاسپ پسر آرشام قرار داد و این حکومت برای ویشتاسپ بهتر از آن بود که بلقب کی یا کاوی Kavi ملقب باشد و در يك حوزه کوچکتر از پادشاهان کوچک بشمار آید. پارت از سمت مشرق تاهرات یا هراوه Haraiiva که از نام هری رود شهرت یافته امتداد دارد و مرکز آن شهر آرتوکان Artocana نام قدیم شهر هرات میباشد.

«زرنگه یا درانگیانا Drangiana (یاسیستان) در جنوب هرات و در کنار رود اتی ماندور Etymandr واقع شده و آریاسپی Ariaspi در ناحیه این رود تدارکات خواربار لشکر کوروش را بعهده گرفت و از اینجهت نام وی در میان پادشاهان نیکو کار قرار گرفت و برای همیشه از پرداخت مالیات معاف شده است.<sup>۱</sup> رود آراکوتا Aracota از اتی ماندور منشعب شده و نام هاروواتیش Haravatish یا آراکوزیا Araehosia (یار خج)<sup>۲</sup> از نام این رود شهرت یافته و مرکز آن شهر قندهار Kandahar است. کوروش از هرات بشمال متوجه شد و از رود جیحون (یا آمو دریا) گذشته وبه و خش آب Vakshab رسیده و قسمت عمده از این دشت بی زرع و کاشت ممکن بود از رود آبیاری شود و محصول فراوان بدست آید و کوروش این سرزمین را بقلمرو حکمرانی خود افزود و سپس در طول رود جیحون پیش رفت و در دشت سغد Sogda قدم گذاشت و این دشت پر از باغات سبز و خرم بین جیحون و سیحون واقع شده و مرکز آن بنام مارکاندا Marcanda همان سمرقند است.

«رود جیحون در محل نامبرده بسیار پر آب بود و کوروش با لشکر خود

۱- لفظ آریاسپ با احتمال قوی نام یونانی رستم پهلوان نامی ایران است که در زمان کیسخرویا کورش در زرنگه یاسیستان دستگاه سلطنت داشت و از خانواده زال و نریمان سیستانی است.

۲- منظور دانشمند تعیین محل رنج یا زد همین کشور ایرانی نشین است که در وندیداد آمده و ما در ابتدای کتاب نقل نمودیم.



بوسیله خیکهای بادی که برای عبور از آب در آن زمان معمول بود از رود گذشت و قوم ماساژت *Massageta* را در آنطرف رود سیحون یا یا کسارت *Jaxartes* و همچنین خوارزمیها را در فلات خیوه و در طول جیحون سفلی مطیع خود ساخت و همه اراضی در این سرزمین جزو املاک اختصاصی گردید و رود سیحون را مرز طبیعی قلمرو حکمرانی خود تعیین نمود و برای جلوگیری از تجاوز احتمالی اقوام تورانی از آسیای مرکزی هفت پاسگاه در این محل بنا نمود و آنها را بنام غزه *gaza* نامید و شهری در آنجا ساخت که بنام شهر کوروش موسوم شده است.

کوروش از مرز مزبور مراجعت کرد و پس از عبور از قسمت علیای جیحون فلات حاصلخیز مارگوش *Margush* یا مرورا متصرف شد و جزو بلخ قرار داد. «بلخ یا باکتريا *Bactria* نام خود را از رودی بهمین نام گرفته و این رود از جیحون منشعب میشود و شهر مرکزی آن بنام بلخ شهرت داشته و نام سابق آن زاریاسپی *Zariaspi* میباشد و در این شهر مرده ها را طبق معمول مغها دفن میکردند و اسکندر مقدونی از آن جلوگیری کرده است و شهر دیگر آن موسوم به دراپساکا *Drapsaca* است و کوروش از این محل به آخرین نقطه شرقی ایران نزدیک مرز هندوستان موسوم به کوفن *Kophen* رسید و این محل در اصطلاح ایرانیها بنام پاراپارسانا *Paruparaesana* بمعنی زمین ماورای کوه نامیده شده و در اصطلاح محلی بنام قندهار موسوم بود. در دامنه سفلی کوه هندو کوش موسوم به تاتا گوش *Tattagush* یا ساتا گیش *Sattagish* در پامیر اقوام ساکاهوما وورگا *Saka Haumavrga* یا آمیرگا ساکا *Amyrgaen* ساکا *Saka* سکونت داشتند و شربت مقدس هوما در این محل بوسیله این اقوام تهیه میشد.<sup>۱</sup>

این بود مندرجات کتاب دانشمند امریکائی راجع بلشگر کشی کوروش در شمال ایران و همه را نیز از روی مدارک یونانی و غیر یونانی نگاشته و کوشش

نموده که نام اماکن و شهرها با مندرجات اوستا و کتیبه‌ها منطبق باشد و مطالعه آن بسیار سودمند است اما در چند قسمت نقیصه‌هایی است که باید تکمیل شود یکی اینکه در عنوان مطلب صحبت از فتوحات کوروش را بمیان آورده ولی در حقیقت خط سیر لشکر کشی او را توضیح داده بی آنکه معلوم نماید طرف مخاصمه کوروش چه شخصی و یا کدام قوم بود و چه حوادث در این هفت سال رخ داده است و دیگر اینکه در تعیین محل و موقعیت سرزمین پارت با شتاب افتاده و این اشتباه نیز ناشی از این است که در زمان این دانشمندان کتشفات باستانشناسی از طرف دانشمندان شوروی انتشار نیافته و محل دقیق شهر نیسایه نخستین پایتخت دولت پارت اشکانی معلوم نگشته بود و همچنین از محل سرزمین اوروایا خوارزم هشتمین کشور ایرانی‌نشین طبق اوستا بی اطلاع بوده و از اینجهاست نتوانسته نواحی و شهرهای ایرانی‌نشین در ماورای شمالی ایران را که بوسیله کوروش بزرگ در جزو قلمرو حکمرانان ایرانی قرار گرفته مشخص بدارد و این نقائص از مراجعه به آنچه در ابتدای کتاب نقل نمودیم مرتفع خواهد شد.

بنابراین واضح گردید که کوروش بزرگ در لشکر کشی بشمال ایران ابتدای امر در گرگان و مازندران باتورانیان مضاف داده و مدت جنگ در این شهرستانها بطول انجامیده و در اوستا بنام کیخسرو کیانی و جنگ پهلوانان ایرانی با دیوان مازندران و دروغ پرستان ورنه بکرات یاد شده و تفصیل را در پیش نقل نموده‌ایم. کوه‌های بلند و انبوهی جنگل و موقعیت جغرافیائی در این محل چنان است که دفاع را همه وقت برای مدافعان سهل و آسان کرده و تسخیر و فتح را برای مهاجمان مشکل ساخته است. همین امر سبب شده که نه تنها اقوام آریائی دیرتر در این نواحی رخنه نمودند بلکه مسلمین نیز در نوبت خودشان تا یکصد و بیست سال پس از هجرت نبوی در فتح این نقاط توفیق نیافته‌اند و در مدت مزبور شهرهای ری و قزوین و دیلم از ثغور اسلامی به شمار می‌رفت. از اینجهت کوروش اوقات عمده خود را در این لشکر کشی برای تسخیر گرگان و مازندران گذرانده و این

نسخه  
موزه  
موزه  
موزه

شهرستانها را پس از فتح بضمیه پارت که تا آمودریا امتداد داشته تحت حکمرانی و پشتاسب قرار داده و سپس بشمال شرقی ایران رفته و بالاخره تورانیان را برای مرتبه دوم شکست داده است. در این مرتبه افراسیاب در پایتخت خود شهر گنگ دژ اقامت داشته<sup>۱</sup> و این شهر بشرحی که در شاهنامه فردوسی آمده تا چین هفت روز راه داشته و وی وقتی شکست لشکر خود را شنیده سپاه فراوان گرد آورده و باستقبال کوروش با کیخسرو شتافته و از رود جیحون عبور نموده و پس از جنگ سخت مجدداً شکست خورده و ناچار فرار اختیار کرده و به فغفور چین پناهنده شده است ولی

فغفور درخواست افراسیاب را نپذیرفته و بگفته فردوسی چنین جواب داده است :

چو بشنید فغفور هنگام خواب      فبرستاد کس نزد افراسیاب

که از مرز چین و ختن دور باش      ز بد کردن خویش رنجور باش

هر آنکس که او گم کند راه خویش      بد آید بد اندیش را کار پیش

افراسیاب پس از آخرین شکست خود مدت زمانی در کوه و بیابان متواری بود و بالاخره طبق یشت پنجم اوستا که در پیش نقل نمودیم بوسیله هوما جنگجوی ایرانی در مخفی گاه خود گرفتار و سپس به قتل رسیده است.

کوروش پس از شکست قطعی تورانیان تمام سرزمین ایرانی نشین واقع در دشتهای آمو دریا و زرافشان را در قلمرو حکمرانی خود وارد ساخته و مرز طبیعی شمال شرقی کشور پندهور ایران را در سیر دریا مجاور با مسکن اقوام وحشی ماساژت

۱- دارمستتر در جلد دوم کتاب زند اوستا راجع بگنگ دژ توضیح داده که این کلمه در اوستا بلفظ کانها *Kanha* یا کاندز *Kandiz* برابر کنهادزا *Kanha - deiza* ذکر شده و گنگ دژ عبارت از دژ محکمی است که نزدیک بخارا بالای کوه بوسیله سیاوش بنا شده و مقبره سیاوش در این دژ واقع بود و خوارزمیها منبده تاریخ خود را از روز و زود وی بتوران زمین محسوب میداشتند و مغها در هر سال یک روز برای سیاوش سرودهای مذهبی میخواندند و در روز نروز برای وی خروس فدیہ مینمودند.

از مطالعه در تابلو نقاشی راجع بسو گواری در مرگ سیاوش که تحت شماره یک نقل کردیم گفته های دارمستتر تأیید میشود اما انتساب کیخسرو کیانی بسیاوش افسانه است و حقیقت ندارد.

تعیین کرده و در آنجا شهری بنا نمود که بنام شهر کوروش نامیده شده و سپس مراجعت کرده است و در این مراجعت از شهرهای بلخ و مرو و هرات بازدید نموده و همه نیز در برابر وی سراطاعت فرود آورده اند.

مرکز فرماندهی کوروش بزرگ در لشکرکشی به شمال ایران در ناحیه مجاور با دریاچه اورمیه قرار داشت و این ناحیه در آن زمان نه تنها از سمت مغرب در امان بود و به استان اورارتو که در قلمرو دولت ماد ازمصرفات کوروش بشمار میرفت محدود بود بلکه همه ساکنان آذربایجان از قبیل مردم مانای و پارسوا و ماد در آن حدود تمبر گذاشتند و همه از هواخواهان جدی وی محسوب میشدند و به همین جهت است که در اوستا بشرحی که در پیش نقل نمودیم بکرات از دریاچه چچست (یا ارومیه) یاد شده و این ناحیه از اماکن مقدسه ایرانی بشمار آمده است. کوروش در مدت هفت سال جنگ با تورانیان ستاد فرماندهی خود را در این ناحیه قرار داده و از این ناحیه گاهی شخصاً بخراسان و شمال شرقی ایران رفته و در جنگ با افراسیاب شرکت میکرده است.

کوروش پس از تصفیه کار شمال شرقی ایران و ضمیمه کردن قسمتی از هندوستان بقلمرو سلطنت خود فاتحانه بیایتخت خود شوش برگشت و بفکر فتح بابل افتاد. موضوع قابل ذکر اینست که ویشناسب پدرداریوش بزرگ یا کی گشتاسب در لشکرکشی کوروش بشمال ایران همراه وی و مورد اعتماد و علاقه او بود و هر دو با همدیگر منسوب و از خاندان هخامنش بودند و تفصیل را در پیش توضیح داده ایم.

تسخیر بابل در سال ۵۳۸ ق ۴۰ بدست کوروش بزرگ

کوروش پس از مراجعت از شمال ایران و پس از آنکه همه اقوام ایرانی را تحت رهبری خود با همدیگر متحد گردانید و از این اتحاد قدرت بزرگ جنگی و سپاهی فراهم نمود در صده برآمد آخرین دولت مقتدر آن روزی را در بین النهرین که دولت بزرگ بابل باشد از میان بردارد و تصرفات شرق و غرب خود را با هم مربوط سازد اما در انجام این مقصود کمال حزم و احتیاط را بکاربرد و از اوضاع و احوال

داخلی بابل و معتقدات و روحیات مردم آن کشور حد اکثر استفاده را نمود. اکنون باید ببینیم اوضاع بابل در آن زمان چگونه بود و مردم بابل با چه عوامل و معتقدات دست بگریبان بودند.

نابونائید آخرین پادشاه بابل برای جلوگیری از پیشرفت کوروش در صد برآمد از نفوذ و قدرت خداوندان بابل و آشور استفاده کند و ضمناً تسلط خود را در مردم افزون تر نماید و زمینه را برای سلطنت پسر خود موسوم به بلشاسار **Belshasar** فراهم دارد و از این جهت چنین اندیشید که ماردوک خداوند بزرگ بابلیان را از مقام بزرگ خداوندی پائین آورد و خداوند ماه موسوم به سین **Sin** را برجای وی نشاند<sup>۱</sup> و از این راه مردم پایتخت را از عنایت و لطف و مساعدت ماردوک خداوند بابل محروم کند و آنان را در مقابل خود ضعیف و ناتوان سازد و از نفوذ و قدرت خداوند ماه که مجسمه وی در بتخانه شهر هران **Harran** قرار داشت بهره مند گردد و باین منظور در تعمیر و تزئینات معبد ماردوک بی اعتنائی کرد و با العکس بتجلیل از معبد خداوند ماه پرداخت و ماهر خود را بریاست روحانی این معبد گماشت و مردم را در پرستش و عبادت آن تشویق میکرد و خود وی اوقات خود را اغلب در شهر هران بسر میبرد و بلشاسار در پایتخت بجای پدر در رتق و فتق امور میپرداخت.

بدیهی است این اقدام نابوئید در میان مردم نارضایتی شدید پدید آورد زیرا مستدعیات و خواسته‌های آنان بدست ماردوک خداوند بابل بر آورده میشد و مطابق عقاید آن روزی خداوندان شهرهای خارج برای مردم پایتخت بیگانه محسوب میشدند. نابونائید برای اینکه مردم شهرستانها را نیز از برکت خدایان خود محروم کند دستور داد مجسمه هر یک از خداوندان شهرهای خارج بابل را از معبد

۱ - عقیده مزبور یعنی رسانیدن یکی از خدایان بمقام بزرگ خداوندی در عهد قدیم معمول بود و در اصطلاح دانشمندان معاصر اروپایی بنام هینوته **Henotheisme** نامیده میشود و در محل خود توضیح خواهم داد.

خودشان خارج سازند و همه را در بابل جمع کنند و در این اقدام چنین بهانه می‌کند که برای حل معضلات امور کشور بمشورت همه خدایان احتیاج پیدا کرده است و این خداوندان باید در یکجا گرد آیند و بمشورت پردازند و حتی یکسال قبل از سقوط بابل در روز جشن اول سال که معمولاً در حضور مجسمه ماردوک بر گذار میشد دستور داد همه خدایان را در این جشن حاضر نمودند و این امر برخلاف رسوم و عادات و عقاید بابلیان بود.

رفتار نابونائید در میان مردم خارج از شهر بابل نیز تولید نارضایتی کرد زیرا نه تنها مردم را مانع از عبادت خداوندان خود میشد بلکه روحانیان نیز در جواب مراجعات مردم بلا تکلیف بودند و نمیتوانستند سئوالات و درخواست‌های آنان را پاسخ دهند. همه این امور سبب شدند که در زمان جنگ بابل با کوروش و در حین محاصره پایتخت بوسیله سپاهیان ایرانی مردم بابل اذل و جان شکست دولت بابل را در برابر دشمن آرزو می‌کردند و علاوه از آن رفتار یهودیان در این شهر نیز مؤثر افتاد. قوم بنی اسرائیل از زمان بخت النصر در شهر بابل با سارت بسر میبردند و راجع بانهدام بابل و نجات خودشان خوابها میدیدند و پیشگوئیهها می‌کردند. این امور همه در شکست سریع بابل در مقابل کوروش عامل بزرگ محسوب میشوند.

کوروش در آغاز سال ۵۳۸ ق. م. بابل لشکر کشید و پس از یک جنگ سخت که در کنار دجله اتفاق افتاد پایتخت نزدیک شد و این شهر را در محاصره گرفت. نابونائید سپاهیان خود را برای دفاع از شهر افزود و برای اینکه همه خدایان را در این جنگ شرکت دهد دستور داد بقیه آنان را از شهرهای اشنوناک **Eshnunak** زامبان **Zamban**، میتورن **Miturn** و دیر **Dear** و بالاتر از همه مجسمه ایشتار را **ishtar** را از شهر اوزوک بیابل آوردند و بالاخره در مدت محاصره پایتخت از خداوندان بابل آنچه در آسمان و زمین یافت میشد در بابل جمع آمدند. کوروش وقتی لشکریان بابل را در شهر اوپیس **Opis** شکست داد حلقه محاصره پایتخت را تنگتر نمود و در این زمان است که فتح بابل را بعهده سردار بزرگ خود موسوم به گبریاس

Gobrias سپرد و خود بجنوب بابل رفته و شهر اگد را برای ایجاد ترس و هراس به آتش کشید و سپس شهر هران را در محاصره گرفت و ساکنان آن بدون مقاومت تسلیم شدند. نابوئید در این شهر اقامت داشت و بشهر بابل گریخت غافل از اینکه این شهر يك روز قبل از ورود وی بدست سپاهیان پارس افتاده است. نابوئید وقتی وارد شهر شد مشاهده نمود که مردم مانند همیشه بکارهای روزانه و کسب و کار خود اشتغال دارند و از اینجهت احتمال شکست و سقوط بابل را نمیداد و در این زمان است که گبریاس باسربازان خود سر رسید و نابوئید را گرفتار و اسیر ساخت. اکثر مردم بابل در روز سقوط پایتخت بعبادت قدیمی خودشان انتظار داشتند سپاهیان کوروش هنگام ورود بپایتخت بقتل و غارت پردازند زیرا تا آن زمان هر يك از جنگجویان بابلی و آشوری وقتی فاتحانه در شهر دشمن وارد میشدند برای خوشنودی خداوندان خود بقربانی مردم بیگناه و کشتار آنان هیپرداختند اما این مردم وقتی مشاهده کردند که سربازان ایرانی از هر اقدام وحشیانه خودداری مینمایند و بخوبی و خوشی با مردم رفتار میکنند با هلهله و شادی از خانهها بیرون ریختند و با ساز و آواز و رقص از فاتحان استقبال کردند. وقتی گبریاس در سال ۵۳۸ ق. م. وارد شهر شد مردم این شهر سر راه وی را با گل و شاخه درختان مفروش می ساختند و فدیة و قربانی نثار میکردند.

کوروش بزرگ در فتوحات خود ترتیبی پیش گرفت که برای دنیای قدیم تازه گمی داشته است و از این ترتیب است که برتری و تفوق تمدن آریائی نسبت بسامی بشبوت رسید و بر اثر آن رضایت و خوشنودی مردم مغلوب در فتوحات کوروش زائدالوصف بود. کوروش وقتی وارد پایتخت شد حکومت بنابل را به گبریاس سردار بر ازنده خود سپرد و سپس باستمالت مردم پرداخت و از معبد مار دوك دیدن نمود و از این معبد تجلیل کرد و دستور داد نه تنها در تعمیرات و تزئینات آن کوشش

۱ - رجوع شود بکتاب کمبریج جلد سوم صفحه ۲۱۸ و بعد. ایضاً کتاب اولمنسید

صفحه ۴۹ و بعد.

نمایند بلکه خداوند هر شهر را از بابل بشهر خود باز گردانند و در اینخصوص کتیبه‌ای بدست آمده که از شهرهای خارج بابل هیئت‌های مخصوص از روحانیان برای عودت دادن مجسمه خداوند هر شهر ببابل آمده و همراه مجسمه مراجعت کرده‌اند و بموجب کتیبه دیگری کشتی مخصوص از شهر آشور همراه عده‌ای از روحانیان برای عودت دادن مجسمه خداوند وارد پایتخت شده‌اند.

کوروش بزرگ یهودیان را از اسارت بابلیان آزاد نمود و به آنان اجازه داد به اورشلیم مراجعت کنند و در بنای معبد یهود بکوشند و ظروف طلا و نقره و اثاثیه را که بخت النصر بعنوان غنیمت از فلسطین همراه آورده بود به آنان پس داد و مضارف این مسافرت را نیز از خزانه شاهی پرداخت. تورات راجع بنکوروش بزرگ و تسخیر بابل بطور مکرر سخن رانده و از وی به نیکی نام برده و او را مبعوث از طرف یهوه خداوند یهود خوانده و در کتاب اشعیا چنین مینویسند (کوروش مسیح یهوه خداوند زمین و آسمان است و این خداوند دست راست کوروش را گرفت تا وی امتها را مغلوب سازد و کمرهای پادشاهان را بگشاید). کوروش يك سال پس از فتح بابل در اکباتان فرمانی صادر نمود که یهودیان از بابل باورشلیم عودت نمایند و معبد آنان از نو بنا شود و عبارت این فرمان در کتاب عزرا چنین است (کوروش پادشاه فرمان داد که خانه خدا در اورشلیم بنا شود و بلندیش ۶۰ ذراع و عرضش ۶۰ ذراع باشد با سه صف سنگ بزرگ و يك صف چوب باشد و خرچش از خزانه پادشاه داده شود و ظروف طلا و نقره خانه خدا را که نبوکدنصر از اورشلیم گرفته و ببابل آورده بود پس بدهند و بجای خود در اورشلیم باز گردانند).

موضوع جالب دقت این است که در تورات تسخیر بابل بحساب یهوه خداوند یهود گذارده شده و از قول رسولانی که پیش از زمان کوروش زیسته‌اند غیب گوئی و پیش گوئیها شده و در این پیش گوئیها برای اینکه قابل قبول باشد بجای کوروش نام پادشاهان ماد و مانای و اسکیتها بمیان آمده تا با اوضاع زمان مقدم بر کوروش



منطبق باشد از آنجمله در کتاب اشعیا<sup>۱</sup> از قول یهوه چنین مینویسد ( اینك من مادی ها را بر بابل خواهم برانگیخت که نقره را بحساب نمی آورند و طلا را دوست نمیدارند . کمانان ایشان جوانان را خورد خواهد کرد و ترحم نخواهد نمود و بابل که جلال ممالک و زینت فخر کلدانیان است تا به ابد آباد نخواهد بود و نسلا بعد نسل غیر مسکون خواهد گردید) .

یرمیا در باب پنجاه و یکم مینویسد ( خداوند چنین میگوید . اینك من بر بابل و بر ساکنان آن بادی مهلك برمی انگیزم و بر بابل خرمن کوبان خواهم فرستاد و آن را خواهند کوبید و زمین آن را خالی خواهند ساخت . بر جوانان بابل ترحم ننمائید . و تمام لشکر آن را هلاک سازید و ایشان بر زمین کلدانیان مقتول و بر کوچه ها مجروح خواهند افتاد و اسرائیل و یهودا از خدای خویش متروک نخواهند شد . پرچمها را در زمین برافرازید و امتهای را بر ضد بابل حاضر سازید و ممالک آزارات و مانای ( یامی نی ) و اشگناز را جمع کنید . سرداران را بر ضد بابل نصب ننمائید . اسپان را مثل ملخ مودار بر آورید و امتهای را بر ضد وی مهیا سازید . پادشاهان مادیها و حکام مادی و تمام اهل زمین سلطنت بابل را متزلزل و دردناک خواهند ساخت زیرا فکر خداوند بر ضد بابل ثابت میماند تا زمین بابل را ویران و غیر مسکون نماید) .<sup>۱</sup>

گرچه بابل در برابر کوروش بزرگ سقوط کرد و در جزو قلمرو حکمرانی وی قرار گرفت اما برخلاف آنچه در تورات پیش گوئی شده نه به ویرانه تبدیل شد و نه غیر مسکون گردید بلکه شهر بابل پایتخت دوم کوروش گردید و ساکنان آن بهتر از پیشتر به امنیت و آسایش رسیدند .

کوروش با نابونائید پادشاه بابل که اسیر شده بود بمهر و محبت رفتار نمود و حتی پس از یکسال وقتی فوت کرد دستور داد برای وی از طرف دولت مجلس ختم

۱- رجوع شود به تورات کتاب یرمیا فصل پنجاه و یکم . عزرا باب ششم . اشعیا

برپا کردند و خود کوروش شخصاً در این مجلس آمد و درسوگ وی شرکت نمود. کوروش راجع بفتوحات و اقدامات خود در بابل دو اعلامیه صادر نمود و هر دو جنبه تبلیغاتی دارد یکی از طرف کاهنان بتخانه ماردوک **Marduk** و دیگری از طرف خود کوروش است و کتیبه هر دو از حفریات بدست آمده و ترجمه آنها را در قسمتی نقل مینمائیم. در اعلامیه کاهنان بتخانه ماردوک چنین مینویسد (نابونائید پسر خود را در پایتخت تسلط داد و از تقدیم هدایا بمعبد ماردوک جلو گیری کرد و روز بروز بردشمنی و ضدیت با این خداوند افزود. ماردوک در ابتدای امر خشمناک گردید و پشت بمردم کرد و خداوندان شهرها نیز معا بد خود را ترك گفتند و بر اثر آن مردم پایتخت با خدایان بیگانه هم نشین شدند اما قهر و خشم ماردوک خداوند بزرگ بزودی فرو نشست و در صده بر آمد مردم را در حمایت خود بگیرد و خرابیها و مصائب را ترمیم نماید و در جستجوی شاهزاده ای بر آمد که دست ماردوک را بگیرد و صدمات را جبران کند کوروش پادشاه آنشان را انتخاب کرد و وی را آقا و خواجه بزرگ بابلیان قرار داد. تمام مردم بیای وی افتادند. ماردوک ببابل و مردمان آن عنایت و توجه کرد و کوروش نیز مانند یک دوست و رفیق همراه وی بود و بدون خونریزی وارد شهر شد و تمام ملت بابل و سومر و اکد و همه شاهزادگان و کارمندان عالی رتبه بیای کوروش افتادند و بخاک پای وی بوسه زدند).

کوروش در آغاز اعلامیه خود چنین مینویسد ( من هستم کوروش پادشاه جهان، پادشاه بزرگ، پادشاه ممالک، پادشاه مقتدر، پادشاه بابل، پادشاه سومر و اکد از تخمه و نسل شاهان پادشاه پارس و پادشاه چهار قاره روی زمین. خدایان بل **Bel** و نابو **Nabu** در قلب خود نسبت بسطنت من محبت میورزیدند. وقتی وارد بابل شدم جایگاه سلطنت خودم را در کاخ پادشاهان قرار دادم و سپاهیان بیشمار من در همه شهرها پیش رفتند و رفتار آنان همه جا بمهر و محبت بود و یوغ اسارت را از گردن همه بر انداختم و خرابیها و ویرانیها را ترمیم کردم و مساکن را بحالت

اول بر گرداندم . ماردوك از رفتار و اعمال من خوشدل و شاد بود و كامبوجیه پسر مرا و سربازان مرا متبرك ساخت و همه پادشاهان از هر نقطه جهان هدایا نزد من آوردند و نسبت به من ابراز اطاعت و بندگی نمودند . بکنند خداوندان از بل و نابو طول عمر برای من مسئلت کنند و از ماردوك خداوند بزرگ تمنا نمایند که کوروش و پسر وی كامبوجیه همه وقت متبرك باشند .<sup>۱</sup>

اعلامیه کوروش مفصل است و نقل از همه را زائد میدانیم . در این اعلامیه شرح داده شده که چگونه باید مجسمه خداوندان بمعابد خود باز گردند و همه روزه مانند سابق اغذیه روی میز معبدها چیده شود و تصویر نابونائید از این معبدها بیرون انداخته شود و نام او را بفراموشی سپارند .

این بود خلاصه‌ای از روحیه مردم بابل و رفتار سپاهیان و سرداران ایرانی با این مردم در زمان فتوحات کوروش بزرگ و برای اینکه بتوانیم در این موضوعات از عمق مطلب مطالعه کنیم باید ببینیم ایرانیها و یا پارسیها در فتح و تسخیر بابل با چه تمدن روبرو شده‌اند و از اینجهت مناسب میدانیم تحقیقات اولمستید دانشمند امریکائی را در اینموضوع ترجمه و در زیر نقل نمائیم :

اوضاع اداری بابل در سلطنت کوروش بزرگ

« کورش پس از تسخیر بابل بایک مدنیت کهنه و قدیمی سروکار پیدا کرد که امور آن بسیار پیچیده بود . بابل در مدت تقریباً بیست و پنج سده مرکز تمدن و محل نگاهداری کتیبه‌ها و کتابها و وسائل دیگر مدنیت قدیم بشمار میرفت و در این کتیبه‌ها حتی گزارشهای راجع بمعاملات بازرگانی از هر رقم نگاشته شده و اکثراً از حفاریات بدست آمده است . عیلامیها علامات خط میخی را در زبان خودشان تغییر دادند و از بابلیان تقلید کردند . ایرانیان گرچه در نوبت خود حروف مخصوص میخی اختراع نمودند اما این حروف فقط در مکاتبات درباری و

۱- رجوع شود بکتاب اولمستید صفحه ۴۹ تا ۵۸ ایضاً تاریخ کمبریج جلد چهارم

اداری استعمال می‌شد. و در موارد دیگر یکار نمی‌بستند. از این جهت کتیبه های زمان هخامنشیان بسه زبان عیلامی و اکدی و آرامی نوشته شده و خوشبختانه از این کتیبه ها هزاران عدد بدست آمده و تماماً در فهرستها طبقه بندی و اغلب ترجمه و چاپ شده است.

### دفتر بایگانی کوروش در شوش

« کوروش وقتی بسلطنت رسید وارث تاج و تخت پادشاهان عیلامی در شهر شوش شد. در بین النهرین از زمان قدیمتر کتابت بر روی آجر معمول بود. کتیبه هایی که از حفريات شوش بدست آمده بسياری راجع بزمان متأخر از سلطنت کوروش میباشد و تقریباً سیصد عدد مربوط به زمان سلطنت کوروش است و اکثر آنها در دفتر کارمندان دارائی و اداری شوش بایگانی و مهمور شده بودند. اسناد تجارتي در این زمان از روی فورمول و عبارات معمولی بابلیان نوشته میشود چنانکه در يك سند مربوط باخذ وام و استقراض چنین آمده است (ده. شیکلو نقره متعلق به اومانونو Ummanunu از طرف ریشی کیدین Rishi - Kidin در ماه مارس دریافت شده است. کاتب هوبان نوگاس Huban - Nugas پسر هورا را Hurara). در کتیبه های بابلی از این قبیل اسناد استقراضی زیاد دیده میشود پی آنکه از ریح و نزول در آنها ذکر شده باشد.

« در کتیبه دیگر گیرنده وام شخصی است موسوم به هوبان آپی Huban- api بمبلغ شش شیکلو طلا بمدت یکماه و در آن قید شده که در صورت تأخیر در تأدیه آن نزول تعلق میگیرند. از کتیبه ها معلوم میشوند که بانکداران و صرافان شهر شوش از همان شرط و شروط معمول در بسا بل استفاده میکردند. در کتیبه دیگر از معامله گندم و از تسلیم گوسفند بچوپان بحث شده و در کتیبه دیگر اقلام مالیات و خواربار و مایحتاج سپاهیان و کتیبه دیگر مشتمل بر صورت ریز تیر و کمان و سپر و پوست حیوانات که برای بسته بندی یکار میزفته و بعضی

از این اجناس و کالا از طرف معبدهای شهره‌ران و شوشان فرستاده شده‌اند.

«متجاوز از ده هزار کتیبه راجع بامور اداری و بایگانی بابلیان و هخامنشیان بدست آمده و مندرجات آنها ترجمه و چاپ شده است. از این کتیبه‌ها مقداری به وام بذر و خواربار و نقره و قراردادهای بازرگانی و معاملات ملکی مزارع و خانه‌ها و خرید و فروش برده و غلام بمقدار زیاد و صورت ریز نیمه غلامان و وابسته باملاک بزرگ<sup>۱</sup> و خرید و فروش آنان ضمن معاملات املاک، اجاره املاک، رسید وجه اجاره، صورت و لیست رعایا و مأموران و گزارش کارمندان، گزارش دادرسی‌ها و تصمیمات قضائی است و از مطالعه در این کتیبه‌ها طرز زندگی مردم بابل و شون مختلفه آنان معلوم و روشن میشود.

«کوروش در زمان مزبور بنام پادشاه بابل و پادشاه ممالک خوانده میشد و این همان عبارت پادشاهان سابق بابل است. گبریاس Gobrias در زمان کوروش حاکم و ساتراپ بابل بود و سوگند وفاداری نزد وی یاد میشد و درخواست تجدید نظر نسبت باحکام قضات از وی بعمل می‌آمد و نظارت در امور اداری بعهده بازرسان بود و از طرف آنان بازرسی‌های دقیق انجام میشد و نظارت در امور مالی و درآمد معبدها بعهده مأموران درباری قرار داشت و از نامه‌ها و گزارش‌ها معلوم میشود متعاقب هرج و مرج و بی‌نظمی که در زمان نابونائید اتفاق افتاد از طرف مأموران دربار کوروش بازرسی دقیق بعمل آمده است. در یکی از این نامه‌ها از طرف نابومو کین زیر Nabu-Mukin-zer (یکی از کارمندان عالی رتبه) خطاب بنادیمی Nadimi نام چنین مینویسد (آیا عمل شما از لطف برادرانه شما ناشی شده است. شما گفته بودید من هر دستور کوچک یا بزرگ بدهم اطاعت خواهید کرد. شما میدانید من چهار رأس گوسفند احتیاج دارم و باید هدیه بفرستم و لازم بود يك مالیات برای مردم راسیبتو Rasibtu در نظر گرفته

۱- نیمه غلام ترجمه از لفظ *Serf* است که در زبان بابلی بلفظ مسکین یا مسکیم *Meskim*

نامیده میشد و بازمین مورد معامله قرار میگرفت.

شود. این است راه و رسم انجام وظیفه. تأخیر حتی يك شب جایز نیست و در ارسال آن فوراً اقدام کن. ( در نامه دیگر خطاب بهمین شخص آمده. (مأموران پادشاه همه ماهه از ادارات بازرسی میکنند. هیچ کس در سر پست خود نیست. قریباً مأموران معبد برای مشاهده وضعیت خواهند آمد. پیش از اینکه این مأموران برای شاه گزارش دهند هر کس پست و مأموریت خود را ترك نماید با بند و زنجیر نزد من بفرست).

#### جربان دادوسی در بابل

«مردی بنام گی می لو Gimilu از آشوب بابل استفاده کرد و مقداری دام و حیوانات که بمعبد بانوی اوروک Uruk تعلق داشت جهت خود برداشت و روی این حیوانات علامت ستاره که تعلق آنها را بمعبد مزبور ثابت مینمود استعمال شده بود و بدون اجازه معبد آنا Eanna مقداری گوسفند از چراگاه املاك این معبد بدست آورده و چوپان خود را وادار ساخته بود پنج گوسفند ماده از معبد ایشتار سرقت کند و از پیشگار معبد دیگر سه گوسفند هر يك بيك شیکلو خریده و برادر او يك بزغاله نشان دار را از معبد لارسا Larsa گرفته بود. آردی گولا Ardi - Gula گزارش داده که اعمال خلاف کارانه گی می لو باید تحت رسیدگی قرار گیرد. گی می لو در ماه هشتم سال ۵۳۸ ق. م. تحت محاکمه قرار گرفته و هیئت قضائی و مأموران شهر اوروک به تحقیقات پرداخته و چهار نفر از دبیران معبد برای ادای گواهی احضار شده اند. می دیتوم Miditum اعتراف کرده که در مقابل گوسفند سرقت شده سه شیکلو دریافت شده است. گواه دوم سرقت يك گوسفند و يك بزغاله را از طرف گی می لو گواهی داده است. گواه سوم سوگند یاد نموده که نادیم در حضور وی بزغاله را گرفته و گی می لو اعتراف کرده که نادیم را نزد برادر خود فرستاده است. بالاخره حکم بمحکومیت گی می لوصادر شده که در برابر هر يك گوسفند سرقت شده شصت گوسفند تسلیم نماید و جمع محکومیت وی به ۹۲ گاو ۳۰۲ گوسفند و يك شیکلو طلا و ده شیکلو نقره بالغ

شده است. گوی می‌لو از این حکم درخواست تجدید نظر نموده و این درخواست پس از رسیدگی مردود واقع گشته است. (۱) اوضاع اجتماعی بابل

«مردم بابل بطبقات مختلفه منقسم بودند. پادشاه و اعضای سلطنتی و نزدیکان و دوستان شاه در طبقه اول قرار گرفته بودند. حکام و اشرافیان آنان اکثر از کسانی انتخاب میشدند که نسبت بابلیان بیگانه محسوب شده و از خارج آمده و در بابل تسلط یافته‌اند و از مأموران عالی رتبه پاریسی بودند و اگر از بابلیان بعضی در این طبقه قرار میگرفتند بعلمت موقعیت مخصوصی است که در دربار شاهنشاه پیدا میکردند. کسانی که در این طبقه از نجبا بحسب نسل و ولادت و ثروت وارد میشدند مشاغل عالیه را در دست داشتند. نام آنان در اغلب اسناد و نوشته‌ها دیده میشود. نجبا هر کدام نسبت خود را یکی از اجداد صاحب عنوان می‌رساندند. یکی از خانواده‌های بزرگ بابلی خانواده اگی بی **Egibi** است. این شخص یکی از بانکداران بزرگ بابل بود. بعضی خانواده‌ها بعلمت علم و دانش مانند خانواده نابوریمانی **Nabu-Rimani** شهرت داشتند و این شخص یکی از ستاره شناسان معروف زمان خود بود و در یونان بنام نابوریانوس **Naburianus** شهرت یافته و با داریوش بزرگ معاصر است و از بازماندگان یکی از روحانیان معبد خداوند ماه بود. یک خانواده بنام خانواده (مرد نمک) شهرت داشت و از بازماندگان شخصی است که در جمع آوری مالیات نمک تصدی داشته است و در واقع هر بنگاه بازرگانی و هر مؤسسه از فعالیت اعضای خود شناخته میشد. نجبا از همه حقوق متصوره در شهرهای آران بابل بهره‌مند میشدند و نسبت باملاک خود حق همه گونه معاملات دارا بودند. این نجبا اکثر در هیئتهای قضائی عضویت داشتند و تصمیمات مقتضی اتخاذ میکردند. این هیئتها هر کدام یک رئیس و یک معاون داشته و نماینده شاه وظایف دادستان را انجام میدادند.

«امور اداری بابل در اختیار شورای وابسته بهر معبد بود و این شوری بنام همان معبد نامیده میشد و عضویت در آن افتخاری است. نظارت شاه بوسیله رئیس بازرسان پادشاهی انجام میگرفت و در امور مالی و حسابداری و خزانه داری معبد بازرسی میکردند. هر معبد تحت ریاست یک مدیر و معاون وی اداره میشد و مرد روحانی در معبد بمنزله یک کارمند اداری است. بازرسان مربوط بامور پرداخت و مصارف اهمیت بسیار داشتند و در آمد املاک و مزارع متعلق به معابد و یا بدربار شاه نظارت مینمودند. بیگاری و کار اجباری خصوصاً برای نگاهداری سدها و ترعه‌ها بصورت یک مالیات از قدیم الایام معمول بود و نام اشخاصی که به بیگاری گرفته میشدند و آنان که فوت میکردند و یا از کارفرار میکردند ثبت میشد و از روی این ثبت مقدار جو و خرما که برای تغذیه آنان بمصرف میرسید معلوم میگردد. بعضی از کارهای سخت بوسیله بردگان و یا نیمه غلامان انجام میگرفت.

«اکثر مالیاتها بطور جنسی دریافت میشد و اغلب از معبدها وصول میگردد. هدایای بسیار بنام نذر و قربانی بمعبدها میرسید و قسمت عمده از آنها بدولت تعلق می‌یافت. مجموع مالیات متعلق بنابین درآمدها از بیست تا سی درصد بالغ میشد. مالیات دیگر بنام آبیاری از محصول خرما اخذ میشد. مالکان املاک مالیات مستقیم مخصوص بطور نقدی و بنقره می‌پرداختند. حمل و نقل مشمول عوارض مخصوص بود. اشخاصی که از همه حقوق متصوره بهره‌مند میشدند از قبیل صرافها، بانکداران، بازرگانان، روحانیان معابد و کارمندان دولتی درجه اعلا از طبقه متوسط محسوب میشدند. نانوایان، قصابان، درودگران، مسکران و صنعتگران دیگر درجه پائین از طبقه متوسط بشمار میرفتند و اشخاص در معابد اکثراً بطور افتخاری مشغول خدمت بودند. در این زمان تعداد برده و غلام در شهرها روبفزونگی گذارده و اسباب زحمت طبقه متوسط میشدند و اکثر جای زنان کارگر را میگرفتند و در آمد خانواده‌ها را تقلیل میدادند.



« برده ها و غلامان در بابل از طرف صاحبان آنان بکار گمارده می شدند و این برده ها گاهی اجازه می گرفتند بحساب شخصی خود بکار مشغول شوند . کتیبه های بسیار بدست آمده که در آنها صورت ریز کارگران آزاد برای دریافت اجرت بنقره و یا بجنس درج شده و از این کتیبه ها معلوم میشود در کارهای عمده مربوط به آبیاری و تعمیر سدها از کارگران آزاد بیشتر از بنده و غلام استفاده میشد . رعایای نیمه غلام در امور زراعتی گاهی سهم از محصول ملك دریافت میکردند و یا عهده دار میشدند مقدار معینه جنس بعنوان اجاره به مالك تحویل دهند . بعضی از افراد آزاد در شهرها اولاد خود را بعنوان نیمه غلامی بمعبدها هدیه مینمودند و یا اشخاص ثروتمند غلامان خود را بعنوان وصیت پس از مرگ بمعبدها وقف میکردند .

« برده و غلام در طبقه پائین اجتماعات بابل قرار داشت . اشخاص آزاد ممکن بود در مقابل وام و قرض و یا بعنوان کیفی در مقابل جرم و بزه آزادی خود را از دست بدهند و بگلام و بنده تبدیل شوند . بسیاری از غلامان از ازدواج غلام با کنیز بدست می آمد و صاحبان آنان از این قبیل زاد و ولدها بهره مند میشدند . رعایای نیمه غلام در اختیار معبدها قرار داشتند و غلامان و برده گان اکثراً بمردمان ثروتمند تعلق میگرفت .

#### اوضاع اقتصادی و واحد پول در بابل

« تسلط ایرانیان در بابل امور بازرگانی بابلیان را از جریان عادی خارج ننمود . منافع و نزول پول در حدود بیست در صد بود . نقره واحد پول محسوب میشد و گاهی در مقابل طلا نیز معاملات انجام میگرفت اما مسكوك طلا معمول نگشته بود . مس مدت زمانی جای نقره را گرفت ولی بعداً متروك شد . در هر کجا از طلا صحبت میشد قیمت آن تقریباً ده تا چهارده برابر قیمت نقره محسوب میگردد . مسكوك نقره رواج داشت و مبلغ آن در اسناد ذکر میشد اما کمتر دست به دست می گشته است و وزن نقره مورد دقت واقع میشد . شصت شیکلو

برابر يك منا Mana و هرمانا برابر يك پوند يا ۴۵۰ گرم بود و شصت شیکلو برابر يك تالان Talent بنام بیلتو Biltu نامیده میشد. در مصارف عادی يك شیکلو بیشتر معمول بود و نصف شیکلو نیز استعمال میشد. يك شیکلو نقره مسكوك تقریباً برابر يك ربع دلار امروزی است. معاملات فلزات قیمتی افزون تر از عصر ما انجام میگرفت. توجه در ارزش این قیمتها برای مقایسه در اوضاع دو زمان اهمیت دارد. وقتی بخاطر آوریم که اجرت يك کارگر معمولی در یکماه يك شیکلو نقره است میتوانیم توجه پیدا کنیم که این کارگر با این اجرت چه مقدار از وسائل معیشت میتواند بدست آورد بشرطی که از قیمت کالا و اجناس آگاه باشیم.

« بعضی از محصولات زراعتی در بابل از روی وزن معامله میشد اماغلات را از روی اندازه و کیل خرید و فروش میکردند. ۳۶ قاع Qa عبارت از يك پی Pi، پنج پی عبارت از يك گور Gur و يك گور با چهار و نیم چلیك Bushel برابر میشد. واحدهای دیگر به بی اعتدالی منتهی میگردد. يك پی Pi در زمان سلطنت بخت النصر بعنوان واحد وزن شناخته شد. استعداد خاک و حاصلخیزی زمین بابل کثرت جمعیت را سبب میگردد. جو محصول عمده زراعت بوده و اغلب از املاك متعاقب معابد بدست می آمد. از يك کتیبه معلوم شده که برای معبد بانوایشتر خداوند مونت در شهر اوروک از يك مزرعه در حدود پنجاه هزار چلیك جو در يك سال بدست آمده است. از این مقدار میتوان بدرجه حاصلخیزی زمین و کثرت ثروت این معبد آگاه شد. ارزش جو در آن زمان متناسب مصارف زراعت بسیار بود. محصول گندم بالنسبه کم و مصرف آن به ثروتمندان اختصاص داشت. قیمت خرما خوشبختانه در همه ازمه ارزان تر از جو بود و رعایا هر گاه نمیتوانستند برای معیشت روزانه خود جو بدست آورند از خرما به آسانی بهره مند میشدند و از يك کف دست خرما خوراك مقوی بدست می آوردند. درخت خرما در کنار رودخانه ها، نهرها و ترعه ها همه جا دیده میشد. در ابتدای سلطنت هخامنشیان با يك شیکلو نقره ممکن بود يك گور خرما خریده شود و پنج یا شش چلیك خرما با اجرت یکماهه يك

کارگر برابر بود و آن را میتوانست با جو یا جنس دیگر مبادله کند و معیشت خود و خانواده خود را در یکماه اداره نماید و بعداً قیمت محصولات ترقی نمود ولی در اجرت رعیت و زارع تغییری حاصل نگردید .

« شراب ازمیان نوشابه‌های مصرف ثروتمندان بود و بهترین آنها ازخارج بابل وارد میشد . انواع شراب در يك کتیبه که از زمان بخت النصر باقیمانده معلوم شده است . اشخاص عادی انواع نوشابه‌های قوی‌تر مصرف میکردند و شراب معمولی ازخردما گرفته میشد و آب جو بمقدار کثیر مصرف داشته است .

« در ازمینه قدیمتر مردم بابل ازطبقه پائین به آسانی میتوانستند شیر و پنیر بدست آورند و گله و رمه فراوان در املاک و اراضی متعلق بمعابد نگاهداری و تربیت میشد و هر يك گوسفند در زمان سلطنت کوروش بزرگ ممکن بود به دوشیکلو خریداری شود . حیوانات بارکش و درشت برای شخم زمین بکار میرفت و بمقدار زیاد بمعبد ها تعلق میگرفت . این حیوانات همراه رعایای نیمه غلام به مالکان املاک خصوصی اجاره داده میشد و در آن زمان قیمت هر يك گاو نر کمتر از قیمت آن در پانزده سال قبل است . این قیمت ها در زمان هخامنشیان ترقی نمود . قیمت يك رأس اسب چهارپونند نقره بوزد و این مبلغ با اجرت سالیانه يك کارگر برابری میکرد و قیمت يك الاغ ماده یا نر به پنج تا ده شیکلو بالا رفت و نسبت بسابق دوازده مقابل ترقی پیدا کرد . برای تشخیص دامها از یکدیگر نشان مخصوص بکار میبردند و در گوش الاغ و گوسفند و بز علامت گزاری میشد . علامت ستاره بر روی حیوانات و یا غلامان دلالت داشت که بمعبد ایشتار در شهر اوروک تعلق دارد .

#### معاملات ملکی و واحد مساحی در بابل

« عمارت معبدها و کاخها در بابل از آجر پخته ساخته میشد . در مقابل يك شیکلو نقره مقدار پنجاه تاصد عدد آجر خرید و فروش میکردند . در کاخ بخت النصر آجر بوسیله آسفالت ( مخلوط با قیر ) کار گزارده شده است و این آسفالت بوسیله

کشتی از شهر اید Id واقع در بالای رود فرات حمل میشد و قیمت آن بالنسبه ارزان و هر ششصد فوند برابر يك شیکلو بوده . چوب کاج و سدر برای پوشش سقف خانه ها از سوریه وارد میشد و قیمت آن گران بود . يك اصله کاج يك شیکلو ارزش داشت و با قیمت ده اصله چوب سدر برابر است . يك درب چوبی برای معبد به دو پوند ونیم نقره تمام میگردید . خانه های معمولی را ازخشت میساختند و این خشت گاهی در سر کار بوسیله قالب تهیه میشد و گاهی خرید و فروش میگردند . دريك کتیبه مقدار بیست و پنج هزار عدد خشت معامله شده که سر کار تحویل دهند .

« فلزات گرچه در بابل ازخارج وارد میشد اما قیمت آن ارزان بود . راجع بمعامله فلزات از شخصی موسوم به ایدین آهو Iddin - Ahu مربوط به سال ۵۵۰ ق . م . آمار دقیق دريك کتیبه بدست آمده است . مس بمقدار زیاد از جزیره قبرس وارد میشد و هر شیکلو در مقابل سه و دوثلث پوند معامله شده است . آهن از قبرس یا لبنان بقیمت ارزان وارد میشد و هر شیکلو یازده پوند است . این قیمتها نسبت به زمان قدیمتر بسیار پائین است و علت آن تسهیلاتی است که در طرز استخراج معادن بعمل می آمده است .

« برای اطلاع از معاملات ملکی در بابل باید از واحد مساحی توضیح دهیم . بیست و چهار انگشت برابر يك آماتو Amatu یا هیجده اینچ است . هفت آماتو برابر يك قانو qanu یاده ونیم فوت ( پا ) میباشد دو قانو برابر يك گار Gar بود . زمین ممکن است بمربعات کوچک و هر کدام برابر يك قانو تقسیم شود . مزارع بزرگتر از روی مقدار بذرافشان مساحت میشد . يك قار عبارت از زمینی است که مقدار چهار چلیک و نیم بدر و تخم پاشیده شود . يك قاع Qa برابر ده قار Gar زمین بذرافشان یا ۶۷۵ فوت مربع میگردید .

« یازده تا بیست و چهار قاع زمین بکر ممکن بود در برابر يك شیکلو نقره خرید و فروش شود . در زمان کلدانیها دو تا چهار قاع زمین مزروعی برابر يك شیکلو بود اما در زمان نابونائید این مبلغ برابر يك تا دو قاع است . قیمتها در

زمان داریوش کبیر بالا رفته و هر قاع دو تا سه شیکلو ارزش پیدا کرده است . باغات و تاکستان بیشتر ارزش داشته و در دوره کلدانیها يك قاع برابر يك و نیم شیکلو بود . در زمان کوروش بزرگ يك قاع برابر دو شیکلو و در زمان داریوش کبیر برابر دو تا سه شیکلو بوده است .

« در زمان کلدانیها يك قانا زمین برای خانه سازی بقیمت پانزده شیکلو معامله میشد . در زمان داریوش کبیر هر يك قانا به چهل شیکلو رسیده و سه برابر گران تر شده و بر اثر آن معاملات ملکی کمتر ولی معاملات شرطی بیشتر شده است . در زمان کلدانیها يك خانه ممکن است بطور ماهیانه بده شیکلو اجاره داده شود و این اجاره در عصر کوروش به ۱۵ شیکلو و در سلطنت داریوش به بیست شیکلو و در عهد اسکندر به چهل شیکلو رسیده است . وجه اجاره معمولاً جلوتر و در ابتدای ماه اول و هفتم پرداخته میشد و غالباً شرط میکردند که تعمیرات پشت بام و تعویض چوبهای پوسیده بعهدہ مستأجر است و اگر بدرب تازه وجدید احتیاج می افتاد بخرج مستأجر انجام میگردد .

« عمل عمده اقتصادی در بابل معاملات بانکی و صرافی و رواج اعتبارات است . معاملات استقراضی در دست مأموران معابد بود و اغلب باشخاص وابسته به معبدها وام داده میشد . مالکان اراضی در شهرهای آشور برعیای خود بذر و تخم مساعده میدادند و نزول نمیگرفتند اما اگر سر خرمن نمیتوانستند وام را از محصول ملك تصفیه نمایند نزول و منافع برابر صدی بیست و پنج تعلق میگرفت و از اینجهت رعایا اغلب نسبت بمالکان ملك مقروض بودند . در زمان هخامنشیان مأموران معابد جو و خرما و محصول دیگر بعنوان مساعده و وام میدادند و بایستی سر خرمن در انبار معبد از روی واحد وزن در معبد هر خداوند تصفیه شود . در این مساعده گرچه دریافت نزول و منافع معمول نبود اما مقداری گاه و علوفه برای حیوانات و سرشاخه اضافه میگرفتند . این مساعده ها هر گاه سر خرمن تصفیه

نمیگردید وجه التزام و شرط و شروط سنگین بموقع اجرا گذارده میشد<sup>۱</sup>.

### فوت کوروش بزرگ

کوروش بزرگ در سال ۵۲۹ ق. م. وقتی خیر تجاوز اقوام بیگانه را از مرزهای شمال شرقی ایران شنید لشگری فراهم نمود و خود شخصاً برای سرکوبی آنان اقدام کرد و کامبوجیه را بجاننشینی خود در بابل تعیین نمود و وی را دستور داد برای تسخیر مصر و لشگر کشی در این سرزمین آماده شود. اقوام مزبور بنا بگفته بروزوس مورخ کلدانی که در سده سوم قبل از میلاد میزیسته بنام قوم دها نامیده میشدند. کوروش بزرگ نزدیک رود جیحون با این قوم چند مصاف داد و در هر مرتبه فیروز شد اما در جنگ اخیر زخم مهلك برداشته و پس از سه روز در گذشته است. در محل خود نقل کردیم که قوم مزبور بقية السبف اقوام تورانی است که در ناحیه واقع در مشرق دریای خزر سکونت داشتند و در مرزهای ایران تجاوز میکردند اما پس از کشته شدن کوروش عقب کشیدند و از تجاوز منصرف شدند و خشایارشا جانشین داریوش کبیر بتعقیب و تنبیه آنان پرداخته و از رود جیحون گذشته و ناحیه دها را فتح کرده و جزو قلمرو سلطنت خود ساخته و آن را بنام ساتراپی دها نامیده است.

کوروش يك مرد شجاع و بسی باك و عاقل و سیاستمدار و مدبر و عطوف و مهربان و جهان گیر و جهاندار بی نظیر بود و نه تنها اسباب افتخار ایرانیان است بلکه نمونه کامل از يك نسل و نژاد سالم و نیرومند آریائی بوده و بهمینجهت است که محققان غربی از وی بسیار ستوده و به نیکی نام برده و بلقب بزرگ و کبیر ملقب ساخته اند. از بناهای کوروش بزرگ در شوش و پارس آثار عمده باقی مانده و شرح آن از موضوع کتاب ما خارج میباشد اما تصویری که از کوروش در بازار گاد روی سنگ تراشیده شده است از نمایش آثار باستانی شمرده میشود و باید باختصار از آن توضیح دهیم. در این تصویر کوروش بحالت عبادت ایستاده و چهار پروبال

۱- رجوع شود به کتاب اولمستید صفحه ۶۸ تا ۸۵.

در پشت سروی نقش شده و در بالای آن بخط میخی و بسه زبان عیلامی و فارسی قدیم و اکدی چنین نوشته شده است (من هستم کوروش پادشاه هخامنشی) و این تصویر را از کتاب (قدیم نقش ایران) تحت شماره ۲۰ نقل نمودیم و این کتاب در سال ۱۸۸۹ میلادی در شهر بمبئی بچاپ رسیده است.

راجع بتصویر نامبرده اریک اشمید باستان شناس امریکائی در کتاب مفصل و مصور خود مربوط به آثار تخت جمشید توضیح داده که لباس این تصویر عیلامی است و خط آن در بالای سنگ تا سال ۱۸۴۱ میلادی بحالت اولیه باقی بود و حالیه شکسته شده و از بین رفته است. اولمسیتند توضیح داره که خط بالای تصویر به سه زبان مزبور است. بعضی از دانشمندان راجع بتصویر در این سنگ با احتمال سخن گفته اند و آن را عبارت از فرو هروروح کوروش تصور نموده اند. این عقیده صحیح نیست بلکه تصویر حقیقی از خود کوروش بزرگ میباشد نه روح وی. معقول نیست در چنین یاد بود روح ویا فر و هر شخصی را به حالتی که تاج بر سر داشته باشد مجسم دارند چه رسد باینکه تصور روح کوروش در این تصویر اجتهاد در برابر نص است و قابل قبول نیست زیرا صریحاً در بالای سنگ نوشته شده است (من هستم کوروش پادشاه هخامنشی). این خط در بالای تصویر نه تنها تا سال ۱۸۴۱ میلادی که محقق امریکائی توضیح داده روی سنگ باقی بود بلکه بشرحی که نویسنده کتاب قدیم نقش ایران نقل نموده خط آن را در تاریخ ۱۸۸۹ میلادی مصادف با ۱۳۰۶ هجری قمری مشاهده کرده است.

بنا بر این خط مزبور لااقل تا هفتاد سال قبل از زمان کنونی ما بر روی سنگ باقی بود و سپس شکسته و از بین رفته است. اشتباه بعضی از محققان راجع باینکه تصویر مزبور را روح کوروش تصور نموده اند ناشی از چهار پروبال است است که در پشت سروی بکاررفته است و حال اینکه این پروبال از سنگ تراشیهایی آشوری تقلید شده و در نقش و تصویر سلاطین و خداوندان و اشخاص عادی آشوری ترسیم مینمودند و این پروبال نه تنها علامت عبادت و تقرب بخداوند بود بلکه از

نیروی خارق عادی صاحب عکس و تصویر حکایت می‌کند و بهترین نمونه آن تصویر شماره های ۱۳ و ۱۴ میباشد که در محل خود نقل نمودیم. در تصویر ۱۳ پروبال برای دوزن علامت عبادت در برابر درخت مقدس و یا درخت معرفت است و یاد آور شاهکار نه حوا است که بعات تناول از میوه این درخت صاحب عقل و هوش شده و در تصویر شماره ۱۴ پروبال در مارووک خداوند بابلیان و یا در طامات عفريت کائنات علامت قوت و نیروی خارق عادی میباشد.

مقصود این است که پروبال در نقش و تصویر کوروش بزرگ بروح وی دلالت ندارد بلکه تصویر واقعی است و با احتمال قوی در زمان تاجگذاری کوروش در پارس آنهم بین سالهای ۵۵۰ و ۵۴۶ ق. م. و بیاد این تاجگذاری تراشیده شده است اما چیزی که عقیده ما را راجع بتصویر مزبور تأیید میکند کتیبه دیگری است که از حفريات شهر قدیم اوروک در بین النهرین بدست آمده و این کتیبه بیاد بود بنای معبد این شهر بدستور کوروش بزرگ تهیه شده و در آن مینویسد (من کوروش هخامنشی پادشاه بزرگ پسر کامبوجیه بنا کننده معبد از اگیل و ازیدا Ezida هستم). جمله اول این عبارت بنوشته بالای سنگ تراشی کوروش در تخت جمشید شباهت دارد.

در اینجا شرح حال کوروش بزرگ را پایان میدهیم و از سر گذشت کامبوجیه جانشین وی و سلطنت داریوش کمبیز باختصار در بخش ششم سخن خواهیم گفت.



## بخش ششم

### کامبوجیه هخامنشی و داریوش گبیر

#### کامبوجیه پسر کوروش بزرگ

کامبوجیه پادشاه دوم هخامنشی پسر کوروش بزرگ در یونان بلفظ کامبیز شهرت داشته است. کوروش از ابتدای تسلط خود در بابل کامبوجیه را قائم مقام و جانشین خود معرفی نمود و از اینجهت مراسم جشن اول سال بابلیان که مهم‌تر از همه جشنها بود در حضور وی بر گزار میشد. کوروش وقتی در سال ۵۲۹ ق. م. بقصد تنبیه اقوامی که از مرزهای شمال شرقی ایران تجاوز مینمودند از بابل خارج شد کامبوجیه را بنام پادشاه بابل و خود را پادشاه ممالک نامید و بر دیه Bardia پسر کوچک خود را بحکمرانی ماد و ارمنستان و کاپادوکیه منصوب داشت و باین طریق در صدد برآمد اختلاف احتمالی میان دو برادر را مرتفع سازد اما چندی نگذشت که کامبوجیه نسبت به برادر خود سوءظن پیدا کرد و وی را مخفیانه بقتل رسانید و خبر آن را از عموم مخفی نگاهداشت و سپس در سال ۵۲۵ ق. م. به مصر لشکر کشید و پس از چند جنگ سخت سپاهیان مصری را شکست داد و منفیس پایتخت مصر را در محاصره گرفت و بالاخره فاتحانه وارد پایتخت شد و پسامتیک Psamtik فرعون و پادشاه مصر را گرفتار کرد و بقتل رسانید و خاک مصر را جزو قلمرو کشور وسیع خود قرار داد. کامبوجیه قصد داشت متصرفات خود را بتمام قاره افریقا توسعه دهد و از اینجهت سه سال متوالی در مصر اقامت گزید

و در دومرتبه به حبشه ولیبلی لشکر کشید و خود همراه لشکر در این سفر شرکت نمود. کامبوجیه در لشکر کشی نامبرده گرچه بر تسخیر لیبی کامیاب شد و این سرزمین را بنام ساتراپی لیبی جزو متصرفات دولت پارس قرارداد اما سپاهیان وی در صحرای سوزان حبشه گرفتاری آبی شدند و از پای درآمدند و خود بیایستخت مصر مراجعت کرد. کامبوجیه وقتی وارد منفیس شد از ایران خبر رسید که شخصی بنام بردیه برادر مقتول وی از غیبت شاهنشاه استفاده کرده و مدعی تاج و تخت پارس شده و در این امر پیشرفت کرده است. کامبوجیه بمحض دریافت این خبر یکی از سرداران خود موسوم به آریانندیس Ariandes از اهل پارس را بسمت ساتراپی و استانداری مصر منصوب داشت و بایران بازگشت اما در سوریه هنگام سوار شدن در اسب غلاف شمشیر وی باز شد و شمشیر بپای او فرورفت و از این زخم بهلاکت رسید.

کامبوجیه وقتی مرگ خود را نزدیک دید بزرگان ایران و منسوبان را دور خود جمع کرد و به آنان اعلام داشت که بردیه برادر خود را در سه سال قبل بقتل رسانیده و خبر آن را از عموم مخفی داشته بود و مردی که در ایران بدعوی تاج و تخت برخاسته برادروی نیست بلکه شخصی است از طایفه مغ موسوم به گماتا Gaumata.

داریوش در آن زمان جزو همراهان کامبوجیه بود و وقتی از کشته شدن بردیه و احوال گماتا در ایران آگاه شد پس از فوت کامبوجیه بشهر شوش آمده و مقدمات سلطنت خود را فراهم کرده است.

مدت سلطنت کامبوجیه کوتاه بود و بیش از هفت سال و پنجماه طول نکشیده اما تسخیر مصر از کارهای برجسته او بشمار میرود. رفتار کامبوجیه در مصر چنان بود که این کشور لاقفل تا یکصد سال تحت اطاعت پادشاهان ایرانی قرار گرفت. کامبوجیه در رفتار خود با مصریان از پدر خود پیروی کرده و در شهر سائیس Sais بمعبد نت Neith (مادر خداوندان مصر) رفته و او را مورد ستایش قرارداد.

اعلام  
کار کامبوجیه

و با تقدیم هدایا خود را بنام رع مسوتی **Ra-Mesuti** یعنی خداوند خورشید نامید و در این عمل بر طبق معمول فراغنه مصر رفتار نمود چنانچه در بابل نیز وقتی بدستور کوروش بزرگ عنوان پادشاه بابل بخود گرفت بمعبد از اگیل **Esagil** رفت و بامجسمه ماردوک خداوند بزرگ بابل دست داد و خود را متبرک گردانید.

هرودوت راجع بر رفتار کامبوجیه با مصریان خبری جعل کرده و مینویسد که کامبوجیه بمناسبت خشمی که از ناگامی در لشکر کشی حبشه پیدا کرده بود و مراجعت وی از این لشکر کشی بیایتخت با روز جشن مصریان مربوط بتولد گاو مقدس آپیس **Apis** مصادف میشد تصور نمود که این جشن بعلت شکست او در لشکر کشی حبشه برپا شده است لذا دستور داد گاو مقدس را بقتل رسانیدند و از این امر تنفر مصریان را بخود جلب کرد. خبر مزبور حقیقت ندارد و مانند اکثر تهمت‌ها و نسبت‌های دروغ و ناروایی است که دامن گیر مورخان یونانی نسبت به پادشاهان ایرانی شده است و اساساً آلوده بغرض میباشد زیرا بطوری که اولمستید دانشمند آمریکائی در کتاب خود از روی کتیبه‌های مصری استدلال نموده است گاو آپیس خود فوت کرده نه اینکه کشته شده باشد و کامبوجیه در حین فوت این گاو در خارج از پایتخت مصر و در لشکر کشی حبشه بسر میبرد و گاو مقدس بعدی مصر در سال پنجم سلطنت کامبوجیه متولد شده و تا سال چهارم سلطنت داریوش کبیر زنده بوده است. کامبوجیه در تدفین گاو مقدس همه مراسم مصریان را معمول داشته و بر روی سنگ قبر این گاو چنین نوشته شده است (هوروس سامتووی **Horus Samtowi** پادشاه مصر علیا و سفلی پسر رع کامبوجیه جاویدان این سنگ را بیاد بود پدر خود آپیس اوزیریس **Apis Osiris** بر پا ساخته است).<sup>۱</sup>

از دور  
محل قبر

۱ - رجوع شود به کتاب اولمستید صفحه ۸۹ و بعد. همچنین اریک اشید کتاب

مصور راجع به آثار تخت جمشید صفحه ۲۵.

داریوش کبیر هخامنشی

داریوش پسر ویشتاسپ یا گشتاسپ از خاندان هخامنش پس از فوت کامبوجیه بسلطنت رسید و نام وی در کتیبه‌ها بعبارت ( دارا یا ووش ) آمده و در کاردانی و حسن سیاست و کیاست از نوابغ دنیا شمرده شده و بداریوش کبیر شهرت یافته است . داریوش حوادث سلطنت خود را در کتیبه های تخت جمشید و نقش رستم واقع در پارس و در کوه بیستون نزدیک جاده ای که از همدان بکرمانشاه می‌رود بخط میخی نگاشته و بوسیله دانشمندان اروپائی ترجمه گشته است .

داریوش پس از فوت کامبوجیه بشرحی که نقل کردیم وقتی از ماجرای کشته شدن برادر واقعی کامبوجیه و شرح حال گماتا از طایفه مغ مطلع شد از سوریه بایران آمد و با شش نفر از شاهزادگان و دوستان خود بگفتگو پرداخت و با هم عهد و پیمان شدند گمانای مغ را که به دروغ خود را بر دیده برادر کامبوجیه نامیده بقتل برسانند و نگذارند سلطنت پارس و ایران از خاندان هخامنش خارج گردد . گماتا Gaumata در آن زمان بشرحی که در کتیبه بیستون آمده در یکی از شهرهای ماد موسوم به سیکایاوش Sikauvatish نزدیک نسایه اقامت داشته است . داریوش با همدستان خود ترتیب کار را چنین داد که ناگهان باقامتگاه گماتا وارد شوند و منظور خود را عملی سازند و بهمین طریق اقدام کردند و چون از شاهزادگان پارس بودند خواهی سرایان نتوانستند از ورود آنان جلوگیری نمایند و باطاق گماتا وارد شدند و وی را با یک مغ دیگر که مشغول صحبت بودند مقتول ساختند و سپس بیرون آمده و مردم را از کشته شدن او و حقیقت امر راجع بجریان وقایع آگاه نمودند و بالاخره داریوش بسلطنت رسید . گماتا در اول ماه هفتم از سال ۵۲۲ ق . م . در ایران بدعوی سلطنت برخاسته و در ۲۹ ماه نهم سال مزبور مقتول شده اما چون کامبوجیه در قسمت عمده از این مدت در قید حیات بود وی را جز و پادشاهان بشمار نیاورده‌اند و داریوش را جانشین کامبوجیه شمرده‌اند .

داریوش در کتیبه بیستون نقل کرده که گماتا در مدت سلطنت کوتاه خود مردم را برای جلب رضایت برای مدت سه سال از پرداخت مالیات معاف داشت و از اینجهت بمحض اینکه خبر کشته شدن وی در شهرستانهای ایران منتشر شد همه جا آشوب و طغیان برضد داریوش پدید آمد. داریوش در ابتدای امر با لشگری که فراهم آورده بود بدفع شورشیان پرداخت و آنان را يك بيك مغلوب نمود و تفصیل جنگهای خود را در کتیبه بیستون بر روی سنگ کوه نگاشته و ماقسمتی را که مربوط بکشته شدن گماتا است از کتیبه مزبور در زیر نقل مینمائیم:

« بند دهم - داریوش شاه گوید. اینست آنچه من کردم پس از آنکه شاه شدم. کامبوجیه نام پسر کوروش از دودمان ما پیش از این شاه بود. این کامبوجیه برادری داشت بردیه نام از يك پدر و يك مادر. بعد کامبوجیه برادر خود بردیه را کشت. مردم نمیدانستند او کشته شده است. پس از آنکه کامبوجیه بمصر رفت دل مردم از وی برگشت. اخبار دروغ در ماد و پارس و سایر ممالک منتشر شد. پس از آن مردی از طایفه مغ موسوم به گئومات از پی‌شی‌واده برخاست در ماه و بیخن روز چهاردهم و مردم را فریب داد که من بردیه پسر کوروش و برادر کامبوجیه هستم. پس از آن تمام مردم بر کامبوجیه شوریدند و پارس و ماد و ایالات دیگر بطرف وی رفتند. گماتا تخت را تصرف کرد و در ماه کرم پده روز نهم بود که او این تخت را تصرف نمود و پس از آن کامبوجیه مرد و بدست خود کشته شد.

« این اریکه سلطنت که گماتای مغ از کامبوجیه انتزاع نمود از زمان قدیم درخاندان ما بود. بنابراین گماتای مغ پارس و ماد و ممالک دیگر را از کامبوجیه انتزاع کرد و بخود اختصاص داد و شاه شد.

« کسی از پارس و ماد یا از خانواده ما پیدا نشد که این سلطنت را از گماتای مغ بازستاند. مردم از او میترسیدند زیرا عده بسیاری از اشخاص را که بردیه را

می شناختند بکشت. از اینجهت میکشت که کسی نداندا و بر دیه پسر کوروش نیست. کسی جرئت نمیکرد چیزی درباره گماتای مغ بگوید. تا اینکه من آمدم اهورمزدا مرا یاری کرد. در ماه باق پادیش روز دهم من با کمی از مردم این گماتای مغ را با کسانی که سر دسته هم راهان او بودند کشتم. در ماد قلعه ای هست که اسمش سیکایاوش در بخش نسایه است. آنجامن او را کشتم. پادشاهی را از او بازستاندم. بفضل اهورمزدا شاه شدم. اهورمزدا شاهی را بمن عطا نمود.

«سلطنتی را که از دودمان ما بیرون رفته بود بر قرار کردم. آن را بجائی که پیش از این بود باز نهادم بعد چنین کردم. معابدی را که گماتای مغ خراب نموده بود برای مردم ساختم. مراتع، احشام، مساکنی را که گماتای مغ از طوائف گرفته بود بآنها برگرداندم. مردم پارس، ماد و سائر ممالک را باحوال سابق آنان رجعت دادم. بدین نهج آنچه که انتزاع شده بود بجای پیش برگشت. بفضل اهورمزدا این کارها را کردم. آنقدر رنج بردم تا طایفه خود را بمقامی که پیش داشت رساندم.

داریوش در ابتدای سلطنت خود ببابل لشکر کشید و شورش را در این ناحیه خوابانید و شخصی را که خود را بنام بخت النصر پسر نابونائید پادشاه بابل مینامید گرفتار نموده و بقتل رسانید و سپس شورشها را در ماد و شوش و پارس و ارمنستان خوابانید و همه جا غالب آمد و از ری لشگری بکمک پدر خود و یشتاسب که در پارت و هیرکانی دستگاه سلطنت داشته فرستاد و وی نیز بر یاغیان فیروز شد و وسائل سلطنت داریوش همه جافراهم آمد. شورش و طغیان برضد داریوش بسرزمین آریائی نشین محدود بود و در مصر ولیدیه و فینیقیه در صدد مخالفت برنیامدند زیرا اقوام ایرانی برای بدست آوردن تاج و تخت تلاش مینمودند و هریاگی خود را در این سلطنت ذی حق میپنداشت. پاری با پاری برای بدست آوردن پادشاهی پارس. مادی با پاری برای تحصیل استقلال از دست رفته ماد و بقیه یاغیان در استانهای دیگر از بزرگان پاری و ایرانی بودند و بهمینجهت حاضر نبودند با

داریوش کبیر  
پسر کوروش

یکدیگر همدست شوند و داریوش را از میان بردارند. داریوش از این وضعیت استفاده کرد و با هر یک تک تک و جداگانه جنگید و فیروز شد اما کشورهای غیر آریائی نمیتوانستند بفکر جانشینی کمبوجیه باشند و برداریوش بشورند. این بود که در انتظار پایان جنگهای داخلی بودند و وقتی تسلط داریوش بر اوضاع معلوم گردید همه نسبت به او سر اطاعت فرود آوردند و شش نفر متحدان و همدستان داریوش که در قتل گماتا شرکت داشتند و در دفع شورشیان تلاش بسیار کردند و بعضی از آنان با سپاهیان خود با یاغیان جنگیدند و اسباب فیروزی داریوش را فراهم ساختند. این بود که شش نفر نامبرده نه تنها در زمان سلطنت داریوش قرب و منزلت بسیار داشتند و امتیازات عمده بدست آوردند و حتی اختیار داشتند بی اجازه قبلی بحضور شاهنشاه برسند بلکه خاندان آنان نیز تا پایان دوره هخامنشیان در خدمات بزرگ وارد بودند و همه جادرمشورت شاه با بزرگان شرکت می‌جستند. اسامی این شش نفر بقرار زیر است: <sup>۱</sup>

۱ - ویندافارنا Vindafarna یا اینتافرنس Intaphrenes پسر وایاسپارا

. Vayaspara

۲ - اوتانا Utana یا اوتانس Otnes پسر توخرا Tukhra .

۳ - گوباروا Gaubaruva یا گبر یاس Gobryas پسر ماردونیا Mardunya .

۴ - ویدارنا Vidarna یا هیدارنس Hydarnes پسر باگابیگنا Bagabigna .

۵ - باگابوخشا Bagabukhsha یا ماگابیزوس Megabyzus پسر داتویا .

۶ - آردومانیش Ardumanish پسر واهوکا Vahauka .

حفر ترغه نیل و کتیبه‌های داریوش در مصر

داریوش پس از دفع شورشها و استقرار سلطنت خود بمصر رفت و چندی در آنجا اقامت کرد و در آبادانی این کشور کوشید و در نقاط مختلفه آن ساخلو و پادکان ایرانی گماشت و از همه مهم تر در حفر کانال و اتصال رود نیل به دریای سرخ

۱ - رجوع شود بکتاب اول مستید صفحه ۱۰۸ و بعد .

داریوش  
کانال نیل  
دریای سرخ

اقدام نمود و از این راه تجارت میان مصر و افریقا را با کشور وسیع ایران از راه دریا رونق داد بطوریکه کشتی‌ها توانستند مستقیماً از مصر ورود نیل و دریای سرخ و خلیج فارس با دو رود دجله و فرات رفت و آمد نمایند. بعضی از مورخان ترعه مزبور را با ترعه و کانال سوئز Suez که دریای مدیترانه را بدریای سرخ متصل میدارد و در اواخر سده نوزدهم میلادی حفر شده اشتباه کرده‌اند و این دورا با هم منطبق دانسته‌اند و حال اینکه ترعه داریوش رود نیل را با دریای سرخ اتصال میداد و اهمیت آن برای ترویج و تسهیل تجارت در عهد قدیم افزون تر بود.

داریوش در افتتاح ترعه نیل ستون سنگی از خود بیادگار گذارده و در یکطرف این سنگ بسه زبان پارسی قدیم و عیلامی و بابلی و بخط میخی نگاشته شده است و در طرف دیگر بخط و زبان مصری چنین آمده (آنتریوش Antrius که از بانوی سائیس موسوم به نت Neith متولد شده تمام چیزهایی را که خداوند شروع کرد وی انجام داد. خواجه و آقای همه که قرص آفتاب را احاطه نمود و وقتی در شکم مادر قرار داشت و هنوز بدنیا نیامده بود نت Neith او را پسر خود دانست و دست خود را بطرف او برد تا دشمنان وی را برافکند چنانچه از برای پسر خود رع (خداوند آفتاب درخشنده) کرد. او قوی شوکت است. او دشمنان خود را در تمام ممالک نابود میکند. شاه مصر علیا و سفلی آنتریاوش الی الاید پاینده است. شاهنشاه بزرگ پسر ویشتاسپ هخامنشی و پسرنت Neith میباشد. تمام خارجی‌ها با هدایای خود روبه او آوردند و برای وی درتلاشند).

در نسخه میخی کتیبه نامبرده چنین مینویسد (منم داریوش، شاه بزرگ، شاه ممالکی که از تمام نژادها مسکون است. شاه این زمین بزرگ تا آن دورها پسر ویشتاسپ هخامنشی. من پارسی‌ام. از پارس مصر را تسخیر کردم. امر کردم این ترعه را بکنند. از رود نیل که در مصر جاری است تا دریائی که از پارس به آن روند این کانال کنده شد چنانکه امر کردم کشتی‌ها روانه شدند چنانچه اراده من بود). در بالای کتیبه مصری تصویر داریوش مانند فرعون در سنگ



نقش شده و صورت او زیر قرص پرداز آفتاب قرار گرفته است.<sup>۱</sup>

داریوش در کتیبه بیستون شرح داده که چگونه گماتا معابد را خراب کرد و وی از نو آباد و تعمیر نمود. این اقدام گماتا در خراب کردن معابد ایرانی ناشی از این بود که وی از طایفه مغ از اهل ماد بود و در زمان او دین زردشت در شمال ایران آنهم بوسیله ویشتاسپ یا گشتاسب کیانی پدر داریوش رواج یافته و مغها از آنجمله گماتا به این دین گرویده بودند و از اینجهت گماتا در ابتدای سلطنت خود معابد قدیم از قبیل معبد ناهید و مهر را به آتشکده تبدیل میکرد و در نظر داشت در دین ایرانیان تحول پدید آورد و دین زردشت را در همه شهرستانهای ایران رواج دهد اما داریوش برخلاف آن رفتار نمود و معابد را بحالت سابق بر گردانید. پدر داریوش در شمال ایران گرچه از دین زردشت حمایت کرده و آن را بر ضد تورانیان مانند حربه بکار بسته و مندرجات اوستا شاهد این معنی است اما خود داریوش مانند کوروش بزرگ و کامبوجیه تعصب دینی نداشته و در کشورهای که فتح میکرد ادیان محلی را حرمت می گذارده و حتی خود را بلباس این ادیان ملبس می ساخته است و این امر از ملاحظه کتیبه داریوش که در مصر برپا نموده و باختصار نقل نمودیم و خود را زاده نت Neith و فرعون مصر نامیده واضح میشود.

داریوش برای اینکه سلطنت خود را قانونی جلوه دهد در کتیبه ها چنین عنوان نموده که این سلطنت حق خاندان وی بود و گماتا غصب کرده بود و چون از دودمان هخامنشی کسی نتوانسته این حق را پس بگیرد و او چنین عمل را انجام داده حقاً بسلطنت رسیده است و از اینجهت در کتیبه بیستون مینویسد (از نژاد من هشت تن پادشاه بوده اند و نهمین منم و ما از دو شاخه پادشاهیم). راجع بدوشاخه بودن سلطنت از اجداد داریوش در صفحه ۱۶۲ توضیح داده ایم و تکرار را بیمورد میدانیم و ضمناً معلوم داشتیم که از نه نفر پادشاهان نامبرده شش نفر قبل از کوروش بزرگ از خاندان هخامنش به سلطنت رسیده اند و باضافه کوروش و کامبوجیه

۱ - رجوع شود به کتاب اولمستید صفحه ۱۴۷ و بعد.

قبل از داریوش به هشت نفر میرسد و داریوش نهمین می باشد . داریوش در کتیبه ها راجع بسطنت خود دلیل دیگر ذکر کرده و از این راه نیز خود را سلطان برحق پنداشته و آن این است که پادشاهی را اهور مزدا بروی عطا کرده و این همان عقیده ای است که آریا رامنس و پسروی آرشام دونفر ازاجداد داریوش در دو کتیبه زرین بیان داشته اند و این دو کتیبه از حفریات اکباتان بدست آمده و تفصیل را در محل خود نقل نمودیم و کوروش بزرگ و کامبوجیه نیز وقتی در بابل و مصر بسطنت رسیدند پادشاهی خود را بر طبق رسوم معمول در این دوسرزمین به ماردوک خداوند بابل و نت Neith مادر خداوندان مصری منتسب ساختند . اینموضوع در تاریخ کشورما شایسته بسی دقت می باشد و باستناد آن در سده های بعدی تا بامروز پادشاهان ایرانی سلطنت را در خاندان خودشان ودیعه خداوندی پنداشته اند و یا پادشاه را ظل الله تعبیر کرده اند . دانشمندان انگلیسی در کتاب کمبریج راجع باین موضوعات تحقیقات عالمانه نموده اند و باختصار در زیر نقل میکنیم :

#### اختیارات شاهنشاه در زمان هخامنشیان

در ایران قدیم پادشاه در رأس کشور قرار گرفته و سلطنت ارثاً باخلاف میرسید و این سلطنت در اعقاب کوروش بزرگ و در ناحیه آن نشان از پدر به پسر منتقل میگردید و گماتان نیز وقتی بدعوی سلطنت برخاست خود را بنام بر دیه پسر کوروش نامید و از این راه سلطنت را از تاحق خود میدانست . داریوش وقتی پادشاه شد در کتیبه بیستون گماتا را غاصب و دروغگو معرفی کرد و خود را بعلت این که از خاندان هخامنش است ذی حق در سلطنت پنداشته و بهمین ترتیب است که سلطنت از داریوش به پسر بزرگ وی خشایارشا که از آتوسا دختر کوروش متولد شده است و از او بجانشینان وی تا زمان حمله اسکندر مقدونی رسیده است . بنا بر این سلطنت داریوش کبیر در ایران چنین نیست که هر دوت یونانی پنداشته و نتیجه توطئه با شش نفر همدستان وی و یا حاصل زور و اجبار و مبنی بر یک امر ناگهانی و تصادفی باشد بلکه داریوش واقعاً از خاندانی است که حقاً سلطنت به این خاندان تعلق می گرفت و وجود ویش تاسپ پدر داریوش و یا

آرشام جد وی در حال حیات مانع از این سلطنت نمیشد زیرا هر پادشاه میتواند جانشین خود را از میان فرزندان خود انتخاب کند.

«داریوش يك اصل و اساس دینی و مذهبی نیز بسلطنت خود افزوده و در کتیبه بیستون مینویسد (من ب لطف و عنایت اهورمزدا پادشاه هستم و اهورمزدا سلطنت را به من عطا نموده است). خشایارشا و اردشیر دراز دست نیز در کتیبه های خود سلطنت را عطیۀ اهورمزدا دانسته اند. بهمین جهت است که پادشاهان ایرانی در ضد بر آمده اند سلطنت خود را در کشور های فتح شده بر طبق مذهب همین کشور ها به ثبوت رسانند چنانکه کوروش تاج و تخت بابل را از دست مار دوک خداوند بابلیان دریافت کرده و کامبوجیه و داریوش کبیر در مصر بعلت اینکه از خویشان رع Ra خداوند خورشید بودند بشاهی رسیده اند و این سلطنت ولو اسماً همان سلطنت فراغه مصر میباشد با این تفاوت که در ایران پادشاه پارس نیز نامیده میشدند. در واقع سلطنت سابق بابل و یا مصر در هیکل پادشاهان ایرانی ادامه داشته است. حکام در بعضی کشور های کوچک و یا شهر های آزاد دیگر که از پادشاهان پارس اطاعت میکردند سلطنت خودشان را ولو در ظاهر حفظ مینمودند. در جزیره سسیل از جزایر یونان و صیدون در آسیای میانه و شهر سیتیوم Citiun در جزیره قبرس به همین طریق رفتار شده و عنوان سلطنت را حفظ کرده اند و بهمین علت است که پادشاه پارس در آن زمان خود را شاه شاهان نامیده و مقصود وی همین پادشاهان کوچک بوده است.

«سلطنت در ایران باستان سلطنت مطلقه بود و اراده شاهنشاه اثر قانون داشته اما این اراده پس از مشورت با بزرگان و نجبا آنها با رعایت رسوم و عادات و عرف کشور بیان میشد و تشخیص این امور بعهده قضات محول میشد و این قضات بلفظ دات بریاداد بر خوانده شده اند و حق و قانون را از عرف و عادت تشخیص میدادند و باین وسیله فرضاً معلوم میداشتند که پادشاه میتواند با اقربای نزدیک خود وصلت و ازدواج کند یا نه و یا در مقابل هر يك شخص از اهل متیلون Metylon که در مصر کشته

تاریخ  
شاهان  
پادشاه

شده بودند چند نفر مصری بایست بقتل رسد. از این موارد در کتب مورخان یونانی نقل شده و از آنها معلوم میشود جریان مشورت چگونه بوده است اما اختیارات پادشاه در بعضی موارد بوسیله امتیازاتی که عمال نجبا و بزرگان دارا بودند محدود میشد از آنجمله امتیازات شش نفر متحدان و همدستان داریوش کبیر است که در قتل گماتا با وی همکاری کرده‌اند. شاهنشاه فقط از خاندان این شش نفر میتوانست همسر برای خود انتخاب کند و هر کدام از بزرگان این خاندانها میتوانستند بدون اجازه قبلی حضور شاه شرفیاب شوند. این شش خاندان در عهد قدیم املاک وسیعه در اختیار داشتند و بدون چون و چرا از آنها منتفع میشدند.

#### ساتراپها و حکام در زمان داریوش کبیر

« در زمان سلطنت داریوش کبیر سرزمین وسیعی که تحت تسلط دولت پارس قرار داشت به بیست ساتراپی یا استان منقسم میشد و ساتراپ یا استاندار در هر یک از آنها از طرف شاهنشاه تعیین میگردد اما در زمره این استانها بعضی بخشهای کوچکتر نیز وجود داشتند که حکام آنها بنام ساتراپ نامیده شده‌اند. این تقسیمات گرچه از سازمان زمان کوروش بزرگ و کامبوجیه تقلید شده و حتی اساس آن بحکومت آشوریها و بابلیها و مادیهها میرسد اما بدست داریوش کاملتر شده و حدود هر یک از استانها و وظائف هر کدام از حکام و ساتراپها معلوم و معین گشته است. لفظ ساتراپ بمعنی نگاهبان و حافظ میباشد<sup>۱</sup>. در کتیبه بیستون نام دوشخص بعنوان ساتراپ ذکر شده یکی داداریش استاندار بلخ و دیگری ویوانا استاندار رنج میباشد. این دو نفر در ابتدای سلطنت داریوش و در زمانی که انقلاب و آشوب پدید آمد بسمت ساتراپی یا استانداری تعیین شدند. در این کتیبه ویشتاسپ یا هیستاسپ پدراپ داریوش بهمان مقام و منصب سابق در پارت و هیرکانی خوانده شده بی آنکه بنام ساتراپ نامیده شده باشد. کزنفن مورخ یونانی در کتاب خود

---

۱ - کلمه ساتراپ یونانی است و در کتیبه‌ها عبارت (خشتریاوان) آمده و بمعنی نگاهبان مملکت یا شهر بان میباشد و کلمه شهر بان همان خشتریاوان در پارسی قدیم است.

نقل کرده که کوروش بزرگ برای هر یک از نواحی عربستان و کاپادوکیه **Capadocia** در آسیای میانه و فریکیه بزرگ، لیدیه، یونیه، کاریه، فریکیه هلسپونت و ائولیس **Eolis** یک ساتراپ پارسی نصب نمود اما ساتراپ سیسیل و قبرس غیر پارسی بودند.

«هرودوت مینویسد که کوروش بزرگ شخصی را بنام اورتیس **Oroites** از اهل پارس باستانداری لیدیه تعیین کرد و کمبوجیه نیز آریاندیس را بساتراپی مصر منصوب داشت و میتروباتس پارسی **Mitrobates** پیش از داریوش در داسیلیوم سمت ساتراپی داشته است.

« حکام و ساتراپها در زمان داریوش برای مدت نامعلوم به حکومت منصوب میشدند و گاهی این حکومت از زمان یک پادشاه به زمان پادشاه دیگر طول میکشید. سرزمین بابل و ماد چون وسعت داشتند هر کدام بچند ساتراپی تقسیم میشدند. وظائف و اختیارات حکام در امور لشگری زیاد و در امور اداری زیاد تر بود. هر ساتراپ مکلف بود در نگاهداری جاده‌ها و بهبود ارتباطات مراقبت نماید و این وظیفه نه تنها برای حفظ تسلط شاه و تأمین منافع وی بلکه برای این بود که مردم بتوانند در امنیت و آسایش بسر برند و از رونق تجارت و بازرگانی بهره‌مند شوند. در این امور حاکم رأساً اقدام میکرد اما در امور مهمتر از شاهنشاه کسب تکلیف مینمود و با وی مکاتبه میکرد چنانچه آرتافرن **Artaphrenes** برای لشگر کشی بر ضد جزیره ناکسوس **Naxos** از داریوش کسب اجازه نمود و تاتانی حاکم مغرب فرات در اختلاف یهودیها و ساماریتانه **Samaritan** راجع بتجدید بنای معبد اورشلیم دستور شاه را خواستار شده است.

« حکام و ساتراپها بطور کلی اشخاص مقتدر بودند و ممکن بود این اقتدار و قدرت بشورش و طغیان جهت کسب استقلال منتهی گردد. داریوش باین موضوع توجه داشت و از رفتار اورتیس **Oroites** حاکم لیدیه و آریاندیس **Aryandes** ساتراپ مصر تجربه اندوخته و برای نظارت در امور حکام وسائل لازم تهیه دیده

بود از آنجمله برای کسب اطلاعات و اخبار از وضعیت ساتراپیها و استانها مراقبت و سرعت لازم بعمل می‌آورد و دبیران و مأموران همه‌جا در معیت حکام گماشته میشد تا ضمناً در بهبود ارتباطات و نگاهداری نظم و ترتیب در پستهای دولتی نظارت نمایند. این مأموران در وصول و ایصال گزارش‌ها و دستورها و حفظ رابطه پادشاه با ساتراپیها و مأموران دیگر انجام وظیفه میکردند. برای بازرسی در امور حکام و مأموران عالی رتبه دفتری یا لشگری گاه بگاه بازرسان بلند پایه که اغلب برادر یا پسر و یا از منسوبان نزدیک شاهنشاه بودند در سرتاسر کشور رفت و آمد مینمودند و بنام چشم شاه نامیده میشدند و همراه آنان تعداد لازم افراد و افسران از سپاهیان پارسی قرار میگرفت. وظیفه بازرسی گاهی بفرماندار نظامی که در هر استان از طرف پادشاه منصوب بود محول میشد و خود ساتراپیها و حکام اغلب از سپهبدان و افسران ارشد انتخاب میگشتند و در وظائف اداری و وصول باج و مالیات مداخله مینمودند. در کتیبه بیستون و یوانا *Vivana* ساتراپ باختر یا بلخ و ویشتاسپ در پارت و هیرکانی خود فرماندار نظامی و سرلشگر پادگانهای محلی بودند. نیروی دریائی در لشکر کشی خشایارشا بیونان تحت فرماندهی هخامنش برادر شاهنشاه قرار داشت. اغلب پادگان قلعه‌های نظامی و مراقبت جاده‌ها و یا شهرها بفرماندهانی سپرده میشد که مستقیماً از طرف شاهنشاه منصوب میگشت و از حکام و ساتراپیها جدا بودند و این فرماندهان و حکام نسبت بهمدیگر نظارت می‌کردند.<sup>۱</sup>

#### قوانین داریوش کبیر در مقایسه با قانون حمورابی

اولمستید دانشمند امریکائی در کتاب خود داریوش کبیر را در ردیف حمورابی یک پادشاه مقنن و قانون گزار پنداشته و معتقد شده که وی در زمان خود به وضع قوانین مبادرت نموده و از این قوانین مجموعه‌ای تشکیل میشده و این مجموعه بر اثر حوادث و گذشت زمان از بین رفته و مفقود گردیده اما آثار آن در

۱ - رجوع شود بتاریخ کامبریج جلد چهارم صفحه ۱۹۴ و بعد.

کتیبه‌ها باقی‌مانده و در اصل و اساس از روی قانون حمورابی نگاشته شده است . مطالب دانشمند امریکائی در این موضوع شایان بسی دقت و جالب توجه میباشد و در زیر نقل مینمائیم :

« داریوش پس از دو سال زد و خورد با مخالفان داخلی توانست سلطنت خود را در قسمت عمده از سرزمین وسیع آسیای غربی ثابت و مسلم بدارد اما در ابتدای امر اوضاع کشور بر اثر جنگها و شورشها چنان باختلال وضع گرائیده بود که ترمیم و اصلاح آن بکاردانی و حسن تدبیر يك پادشاه مقتدر احتیاج داشته و این کاری است که بدست داریوش کبیر انجام شده است . داریوش از ابتدای امر متوجه شد که کشور وسیع وی بوجود قوانین نو و تازه نیازمند است که همهجا یکنواخت بموقع اجرا گذارده شود و از اینجهت در تدوین آن اقدام نمود و در کتیبه بیستون چنین مینویسد ( بفضله اهور مزدا مردم این کشور از روی قانون من عمل میکنند و آنچه به آنان دستور میدهم بر طبق آن رفتار مینمایند ) . این کتیبه و این گفتار پایه و اساس داشته و حکایت دارد که از طرف داریوش واقعاً وضع قانون شده است . در يك کتیبه بابلی مربوط بزمان داریوش راجع بمعامله يك برده و غلام چنین آمده است ( عملی که مردم بر طبق قانون پادشاه انجام میدهند باید بقاعده و خوب باشد ) . در این کتیبه لفظ دات یا داد بمعنی قانون بجای لفظ حکم که در بابل مصطلح بود قرار گرفته است .

« تجارت و بازرگانی در بابل قدیم از روی مقررات قانونی عمل میشد اما نه قانونی که در عصر حاضر در کشورهای اروپائی بطور مدون معمول است بلکه مانند قانون عرف و عادت در ملل آنگلو ساکسون بود که از مراجعه باحکام ماضیه قضات بدست می‌آمد و از اینجهت در بابل مجموعه‌ای از سوابق قضائی در دست رس داد رسان قرار داشت و این سوابق از زمان سومریان متداول بود و در آن معلوم میشد که فرضاً هر گاه شخص چنین نماید نتیجه آن چنان خواهد بود . مندرجات قانون حمورابی بهمین شیوه و اسلوب نگاشته شده است . مقصود اینست که تدوین

قانون حمورابی يك مرحله از ترقیات انسانی باید شمرده شود و در آن تصمیمات قضائی از روی عرف و عادت مردم با شرائط جدید زنده گانی از اقتصادی و اجتماعی تطبیق گشته است. عبارات این مجموعه در بابل بر روی کتیبه‌های آجری بخط میخی نگاشته شده و در دفتر بایگانی از اگیل Esagil معبد مار دوك نگاهداری میگردد و نمونه آن از حفریات خرابه شهر قدیم اکور Ekur از معبد انلیل بدست آمده و همچنین بر روی ستون سنگی نیز کنده شده و در دست رس قضات و اصحاب دعوی قرار میگرفته است.

« قوانین در بابل تحت اختیار و حمایت شاماش خداوند آفتاب بود که يك قانون گذار آسمانی است و در روی سنگ قانون حمورابی قید شده که این قانون از طرف خداوند مزبور بحمورابی عطا شده و باین علت رسمیت یافته است. در زمان قدیم یکی از پادشاهان عیلام که در بابل تسلط داشت يك نسخه از قانون حمورابی را که بر روی سنگ کنده و نقش شده بود بشهر شوش حمل کرده و در معبد این شهر گذارده و نسخ دیگر در معابد شهرهای دیگر بابل و آشور و در کتابخانه‌های آن زمان محافظت میشد و قضات و مردم در وقت حاجت به آنها مراجعه میکردند و از این راه است که مندرجات این قانون در دست رس داریوش قرار داشت و از آن در تدوین قانون جدید استفاده نموده است اما مجموعه داریوش بر اثر حوادث و اتفاقات مفقود شده و آثار آن در کتیبه‌ها باقی مانده و این کتیبه‌ها را وقتی با قانون حمورابی بسنجیم میتوانیم معادلهای بسیار از هر دو بدست آوریم و معلوم داریم که داریوش در سن جوانی واقعاً يك قانون گذار بود و در ردیف کارهای بزرگ خود در وضع قانون نیز مبادرت کرده و این قانون را از روی قانون حمورابی مدون ساخته و ما قسمتی از این معادلهای را در زیر نقل میکنیم :

« حمورابی در آغاز قانون خود مینویسد ( دريك زمان آنو Anu خداوند

آسمان و انلیل Enlil خداوند زمین به مار دوك نخستین مولودانکی Enki مأموریت دادند و در این مأموریت نام بابل را بمیان آوردند و آن را در روی زمین



از همه بلند پایه تر ساختند و سلطنت آن را جاویدان نمودند. اساس این سلطنت مانند آسمان و زمین همه جا محکم و استوار است) اما داریوش در کتیبه خود بجای خداوندان مقتدر بابلیان خداوند بزرگ خود اهور مزدا را یاد نموده چنین مینویسد (خداوند بزرگی است اهور مزدا که آسمان بلند آفرید، که بشر را آفرید، که لطف و عنایت را برای بشر آفرید، که داریوش را شاه کرد، یگانه شاهی را از بسیاری، یگانه آفائی را از بسیاری. خداوند بزرگی است اهور مزدا که چیزهای زیبا عطا کرد، که لطف و عنایت برای بشر عطا کرد، که عقل و مهربانی برای داریوش شاه عطا کرد. (نقل از کتیبه شوش و نقش رستم).

« حمورابی سلطنت خود را به اراده خداوندان منتسب ساخته و مینویسد (در آن زمان آنو و انلیل، من حمورابی، شاهزاده عالیجناب، پرستش کننده خداوندان را امر کردند که درستی و راستی را در مملکت رواج دهم، مرارت و بدی را نابود کنم، از تعدی و تجاوز قوی نسبت بضعیف بازدارم و مانند آفتاب بر مردم بابل مسلط باشم و مملکت را روشن و درخشان سازم و سعادت و خوشبختی را برای مردم افزون گردانم) اما داریوش در کتیبه خود مینویسد (من هستم داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه همه ممالک با همه زبانها، شاه این سرزمین بزرگ و وسیع، پسر هیستاسپ، یک هخامنشی، یک پارسی، یک آریائی از تخمه آریائی). داریوش شاه گوید. (وقتی اهور مزدا مشاهده کرد که این ممالک بمخالفت یکدیگر برخاسته اند و یکی با دیگری بنزاع پرداخته است، آن را به من عطا کرد و مرا برای سلطنت در آن تعیین نمود. من شاه هستم و من بلطف و حمایت اهور مزدا هر کس را در جای خود برقرار کردم و من هر چه به آنان امر کردم بر طبق اراده من رفتار نمودند. آنچه بدو ناخوش بود به خوب و خوش تبدیل کردم. ممالکی بود که بر ضد یکدیگر جدال میکردند و مردمان آنها یکی دیگری را بقتل میرسانید. من بفضل اهور مزدا چنان کردم که کسی در صدد قتل دیگری بر نیاید و هر کس را در جای خود نشاندم و در پیشگاه حکم من ترسیدند و فهمیدند

که قوی نباید در صدد آزار ضعیف برآید). نقل از کتیبه های نقش رستم و شوش.  
 « حمورابی قانون خود را تحت حمایت شاماش خداوند آفتاب قرار داده  
 است. داریوش در نوبت خود اهور مزدا را واضع قانون معرفی نموده و مینویسد  
 (ای بشر آنچه امر اهور مزدا است رو مگردان و از جاده راستی و درستی خارج مباش  
 و بر ضد وی طغیان مکن). نقل از کتیبه نقش رستم.

«حمورابی در قانون خود پس از ذکر مقدمه صورت ریز شهرها و معابد را  
 که در داخل و یا خارج بابل واقع بودند شرح و توضیح داده که چگونه این معابد  
 و شهرها را آباد نموده و چگونه از آنها بهره مند شده است. همچنین داریوش  
 مینویسد (این است ممالکی که بفضل اهور مزدا در خارج از پارس گرفتم و من  
 شاه این ممالک هستم و همه برای من باج میدهند و آنچه به آنان امر میکنم همان  
 را انجام میدهند و حکم من شامل حال آنان میباشد). نقل از کتیبه شوش.

« داریوش در کتیبه تخت جمشید صورت ریز ممالک تابعه خود را نوشته و  
 این عبارت را در آن آورده است (پارس و ماد و کشورهای دیگر بازبانهای مختلف  
 و کوه ها و ممالک این طرف دریا و آنطرف دریا، این طرف صحرا و آنطرف  
 صحرا).

« در قانون حمورابی چنین مینویسد ( حمورابی پادشاه دانا و عاقل احکام  
 زاست و درست مقرر فرمود و از روی آنها مملکت را محکم و استوار گردانید.  
 من حمورابی شاه تمام عیار و کامل هستم. من در امور مردمان بابل غفلت روا  
 نداشتم. این مردم را بل Bel به من معرفی کرد و مراقبت از آنان را ماردوک به  
 من عطا نمود. من مناطق صلح و صفا برای آنان مقرر داشتم و مشکلات را فائق  
 آمدم. روشنائی را برای آنان تابانیدم. من با وسائل کافی که زاماما Zamama  
 و این نانا Innana در اختیار من گذاردند و با بینائی تیز و پهنآوری که آ Ea  
 به من عطا کرد و با قدرتی که ماردوک شامل حال من نمود دشمن را در شمال و جنوب  
 فائق آمدم. من به حمله و هجوم مهاجمان پایان دادم. من سعادت و خوشی را در

مملکت برقرار نمودم . من مردم را امنیت بخشیدم و اجازه ندادم کسی آسایش را از آنان سلب نماید . خداوندان بزرگ مرا مأموریت دادند و من شبان محافظ و نگهبان کشور هستم . درستی و عدالت کار من است . سایه مبارک و خیر خواه من بر روی همه مملکت گسترده است . من مردم سومر و اکد را در آغوش خود گرفته‌ام و آنان را در حمایت خود قرار داده‌ام . مرد قوی نباید ضعیف را زیان رساند . یتیم و زن بیوه باید در مملکت بابل تحت حمایت عدالت قرار گیرند . مملکتی که بزرگ و پیشوای آن عالیجنابان آنو و انلیل هستند و در ازا گیل ، معبدی که پایه آن مانند آسمان و زمین استوار است احکام و اوامر صادر مینمایند و مظلوم و ستمدیده را از نعمت عدالت بهره مند میسازند . کلمات با ارج و مقتدر خودم را بر روی این سنگ نگاشتم و آن را در حضور تصویر خودم که پادشاه عدل و راستی هستم پا برجا و بر قرار ساختم . من هستم پادشاهی که در میان شاهان از همه بالاتر است . کلمات من بسیار ارج و ارزش دارند . عقل من بی مانند است . باشد در معبد ازا گیل **Esagil** نام من برای همیشه با لطف و عنایت خداوندان باقی و پایدار بماند . بگذارید هر شخص مظلوم و ستمدیده در مقابل تصویر من که پادشاه عدالت و راستی هستم فرود آید . بگذارید نوشته های این سنگ برای وی خوانده شود . بگذارید این کلمات با ارج و ارزش را توجه نماید . بگذارید از این کتیبه من مطلب برای او روشن شود . بگذارید از خواندن این کتیبه قلب او تسکین یابد . بگذارید بصدای بلند اعلام دارد که حمورابی نسبت بملت خود واقعاً پدر حقیقی است و پدری است که کلمات ماردوک خداوند خود را بسیار حرمت گذارده و وی را در شمال و جنوب غالب گردانیده و قلب و دل ماردوک خداوند خود را مسرور ساخته و فراوانی و نعمت را برای همه ارزانی داشته است . بگذارید با تمام قلب خود در برابر ماردوک خدای من وزرپانیت **Zarpanit** بانوی من دست نیازودعا بلند کند . باشد خداوندانی که در معبد ازا گیل وارد میشوند منظور آنان در برابر ماردوک خداوند من وزرپانیت بانوی من پذیرفته شود) .

« در کتیبه نقش رستم چنین آمده است ( داریوش شاه گوید . من بفضل اهورمزدا دوست دارم آنچه را که راست و درست است و دشمن میدارم آنچه را که دروغ میباشد . بنا بر این در سلطنت من يك بنده و غلام نتوانست اسباب زحمت شخص آزاد شود و یا يك شخص آزاد نتوانست زحمت يك بنده و غلام رافراهم کند . من کیفر میدهم هر کس را که بدیگری زیان رساند . بی کیفر نمی ماند هر کس برخلاف حقیقت سخن گوید و بکلام وی اعتماد نمی نمایم ) .

« حمورابی در آغاز مجموعه خود از قواعدی سخن گفته که از بدیهیات است . داریوش نیز در کتیبه های خود این قواعد را بمیان کشیده و سپس موارد خصوصی را ذکر نموده است . داریوش مانند حمورابی خود ستائی مینماید و میگوید ( این است عقیده من ، این است امر ونهی من . آنچه را که من در کاخ خودم و یا در میدان جنگ انجام میدهم شما باید ببینید و بشنوید . من يك مرد جنگجو و رزم آزمای خوب هستم . تن و اندام من بسیار نیرومند است . من يك تیر انداز ماهر هستم خواه پیاده و خواه سواره . من در حین جنگ خوب سپر میگیرم پیاده یا سواره . برای من اهورمزدا هوش و عقل فراوان عطا کرده و هر چه انجام میدهم از روی همین عقل و هوش است ) .

« استرابون مورخ یونانی نقل کرده که وقتی اسکندر مقدونی از مقبره داریوش دیدن نمود عبارت سنگ قبر برای وی چنین قرائت شد ( من همه وقت برای دوستانم دوست بودم . از دست من انجام هر کار ساخته بود ) .

« حمورابی در قانون خود چنین مینویسد ( بگذارید هر پادشاه که در مملکت من سلطنت خواهد نمود کلام راستی و درستی را که بر روی این سنگ نگاشتهام رعایت کند . بگذارید از احکام من در روی این زمین تخلف ننماید . بگذارید تصویر مرا در این سنگ زیان نرساند . اگر این پادشاه عقل درست داشته باشد و مردم را براه راست رهبری کند بکلام من که بر روی این سنگ نگاشتهام توجه خواهد نمود . باشد عقل وی از مندرجات این کتیبه من در امور دادرسی و

احکام قضائی روشن و بینا شود . بگذارید مردم بابل را بخوبی رهنمائی نماید . بگذارید اوامر واحکام خود را بخوبی بیان دارد . بگذارید مرد شرور و بدنام را از مملکت بیرون اندازد . بگذارید وسائل سعادت و خوشبختی را برای ملت خود فراهم دارد . من هستم حمورابی پادشاه راستی و درستی که شاماش (خداوند عدالت و آفتاب) قوانین را برای من عطا کرده است . کلام من با ارج و ارزش است . کردار و عمل من در خوبی بی مانند و برای عموم عالیجناب است . هر کس بکلام من در روی این کتیبه توجه نماید و از این کلام چیزی کم و کسر نکند و مقررات مرا پس و پیش نگرداند خداوند عدالت سلطنت او را مانند سلطنت من دراز نماید . اگر این شخص کلام مرا که بر روی این سنگ نگاشته ام توجه نکند و از لعنت خداوند ترس ولرز نداشته باشد و از احکام و دستورهای من تخلف نماید و کلام مرا کم و کسر سازد و نام مرا از این کتیبه براندازد و نام خود را بجای آن بنگارد بلعنت آنو و انلیل خداوندان دیگر گرفتار آید ) اما داریوش از این همه خداوندان بابل ترس و هراس بخود راه نداده و بجای آنان در کتیبه خود اهورمزدا را ترجیح و برتری داده و حتی عقیده راسخ داشته که لعنت این خداوند از لعنت خداوندان متعدد بابلیان مؤثرتر خواهد بود و لو اینکه عبارت آن بهمان شیوه و اسلوب کتیبه حمورابی بیان شده است .

« داریوش شاه گوید . آنچه من بفضل اهورمزدا در این کتیبه نگاشته ام همه را در یکسال پایان داده ام . این حقیقت است نه دروغ . اهورمزدا گواه است که من چه بسا کارهایی انجام داده ام که در این کتیبه ننوشته ام . اگر مینوشتم خواننده ممکن بود تصور کند که همه آنها را انجام نداده ام . پیش از من پادشاهانی بودند که هیچکدام بقدر من که بفضل اهورمزدا انجام داده ام نتوانسته اند عمل نمایند . » داریوش شاه گوید . اگر شما باور دارید آنچه را که من انجام داده ام به مردم یگوئید و این کلام را کتمان نکنید . اهورمزدا یار و یاور شما باشد و نسل و اولاد شما کثیر شود و اگر کلام مرا در هم نمائید اهورمزدا شما را نابود سازد و

خاندان شما را ویران کند.

« داریوش شاه گوید. این است آنچه من در یکسال بفضل اهورمزدا بپایان رساندم. اهورمزدا و خداوندان دیگر یار و مددکار من بودند. از اینجهت اهورمزدا و خداوندان دیگر مرا یاری کردند که من بد کار و دروغ گو نبودم. من تقصیر و خطا مرتکب نشدم. آنچه من کردم تماماً با احکام وی مطابقت دارد. نه بمرده قوی و نه بضعیف هیچگونه جبر و فشار وارد نیاوردم. ای آنکه این کتیبه مرا و تصویرهای آن را دیدن خواهی کرد آنها را خراب مکن. اقتدار تو هر اندازه طولانی باشد در محافظت آنها کوشش نما. باشد اهورمزدا دوست و یاور تو باشد. باشد نسل و اولاد تو کثیر شود. باشد عمر تو طولانی گردد و در آنچه اقدام نمائی کامیاب شوی.

داریوش شاه  
این کتیبه را  
خراب مکن

« داریوش شاه گوید. وقتی از این کتیبه و این تصویرها دیدن کنی اگر در خرابی آنها اقدام نمائی و در پیش این کتیبه نیاز نیاری لعنت اهورمزدا شامل حال تو گردد و اولاد تو پایدار نباشد و آنچه انجام دهی اهورمزدا نابود سازد.<sup>۱</sup> « از مقایسه و سنجش در این کتیبهها معلوم میشود داریوش و مشاوران وی يك نسخه از قانون حمورابی را در دست رس خود داشتند و ممکن است این نسخه همان بوده که بر روی سنگ نگاشته شده و در معبد اینشوشاك شهر شوش نگاهداری میشد و از حفریات خرابه این شهر بدست آمده است.<sup>۲</sup>

معادلتهائی که دانشمند امریکائی از کتیبه های داریوش و قانون حمورابی نقل کرده بسیار جالب دقت است و از این معادلهها اگر وجود يك مجموعه قانونی که بوسیله داریوش بزرگ تدوین شده باشد نتوان مسلم دانست لااقل معتقدات وی در اداره امور کشور معلوم و روشن میگردد و از روی این معتقدات بوده که

۱ - این قسمت از عبارت کتیبه داریوش را دانشمند امریکائی از متن اکدی کتیبه بیستون نقل کرده و در حاشیه کتاب به آن اشاره نموده است.

۲ - رجوع شود به اولمستید کتاب *History of the Persian empire* صفحه ۱۱۹ و بعد.

توانسته است اساس وشالوده يك مدنيت عالی تراز تمدن ملل قدیم مشرق زمین سامی نژاد را بریزد و پایه های آن در سده های بعدی نیز استوار و پا برجا بماند و این امر از ملاحظه اوضاع اجتماعی ایران در زمان این پادشاه واضح می گردد .

#### اوضاع اجتماعی ایران در زمان داریوش کبیر

راجع باوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران در زمان داریوش کبیر و یا در سلطنت پادشاهان هخامنشی گیرشمن Ghirshman باستان شناس فرانسوی در کتاب خود شرحی نگاشته که با کتیبه ها و مدارک تاریخی مطابقت مینماید و ترجمه آن را از متن انگلیسی کتاب در زیر نقل میکنیم :

« ایجاد وحدت در میان کشورهای غربی قاره آسیا تحت سلطنت هخامنشیان، تقسیم این سرزمین وسیع به استانها و ساتراپیها تحت نظارت يك مرکز نیرومند و قوی ، احداث طرق ارتباطیه زمینی و دریائی که قسمتهای مختلفه قلمرو سلطنت نامبرده را بیکدیگر پیوند میداده و بالاخره اتخاذ يك سیستم و روش متعادل در جمع آوری مالیاتها و در آمدها که بر اثر آن سیل طلا و ثروت بخزائن و گنج شاهی سرازیر میشده است تماماً از عواملی هستند که حیات اقتصادی ایران را در زمان داریوش کبیر قدرت بی سابقه ای بخشیده است . همه این امور بضمیمه اصلاحاتی که در اوزان و مقادیر و واحد مساحی بعمل آمده و بالاتر از همه رواج مسکوکات پول در قلمرو سلطنت داریوش سبب شدند که در تجارت داخلی و خارجی کشور بزرگ ایران رونق فراوان پدید آمد و در نتیجه آن در اقتصادیات عمومی و ملی مردم ترقیات بسیار حاصل شد .

« مسکوک کوچک پول در سده هفتم قبل از میلاد در بعضی از کشورهای عهد قدیم رایج بود اما يك سیستم واقعی پولی و مسکوک دوفلزی طلا و نقره برای نخستین مرتبه از طرف کرزوس پادشاه لیدیه معمول گشته و این سیستم از طرف داریوش کبیر در تمام قلمرو سلطنت وی بموقع عمل در آمده است . کتیبه هایی که از حفريات تخت جمشید بدست آمده حکایت دارند که قسمتی از اجرت و مزد

کارگران در ساختمان کاخهای پادشاهی بمسکوک نقدی پرداخت میشد و اقلام ریز این اجرتها در کتیبهها بتفصیل ذکر شده است. اجرت و مزد در قبل از زمان مزبور به جنس از قبیل گوشت، جو، گندم، شراب و امثال آنها پرداخت میگردد اما در زمان خشایارشا فقط يك ثلث به پول نقد و بقیه بجنس تأدیه میشد و در اواخر سلطنت این پادشاه پرداخت نقدی بدو ثلث اجرت و مزد رسیده و لااقل نیم سده بطول انجامیده تا معاملات نقدی همه جابجای مبادلات جنسی معمول گشته است. در زمان داریوش چیزی که بیشتر از هر چیز استعداد تولید ثروت را در رشتههای مختلف ترقی داده کارهای عام المنفعه ای است که در تمام قلمرو سلطنت وی آغاز شده است. یکی از اصلاحات بزرگ در سلطنت هخامنشیان احداث قنات و مجاری زیر زمینی آب است که در نواحی بی آب ایران و آسیای مرکزی و آسیای میانه بعمل آمده است. کشورهای خارج ایران نه تنها بر اثر فتوحات پادشاهان هخامنشی با اصول آبیاری و بهبود زراعت و فلاح آشنا شدند بلکه بذر و تخم نباتاتی که فقط در سرزمین ایران کاشته میشد در کشورهای مزبور نیز ترویج داده شده از آنجمله یونجه است که در دامداری و پرورش ستور بکار میرفته و مخصوصاً در ماد برای تغذیه اسب بهترین خوراک شمرده میشد و کاشت آن از زمان لشکر کشی خشایارشا در جزائر یونان معمول گشته است.

« داریوش کبیر علاقه مخصوص بتوسعه درخت کاری و ترویج انواع مختلفه درختان مفید داشته و در يك نامه ای که به کاداتاس Kadatas یکی از حکام فرستاده و این نامه عیناً بدست آمده دستور داده که نباتات و درختان مشرق زمین را در سوریه و آسیای میانه بکار و ترویج دهد و در آن چنین مینویسد ( باید مراقبت نمائید درختان میوه دار و بذر نباتات مفید از این طرف رود فرات را در قلمرو حکومت خود ترویج دهید و کشور مرا در قسمتهای دور دست آباد کنید). این نامه يك دستور ساده از يك پادشاه جوان بشمار نمیرود بلکه انجام آن جزو برنامه وسیعی است که برای اصلاح و بهبود زراعت و کشاورزی در تمام متصرفات دولت پارس



طرح شده است. ایرانیان در ناحیه دمشق و آسیای میانه کشت يك نوع موودرخت انگور را که در ایران بعمل می‌آمد و برای تهیه شراب عالی بکار می‌رفته معمول داشته‌اند و کشت درخت پسته برای اولین مرتبه در حلب و خرما در یونان و برنج در آسیای میانه بوسیله آنان ترویج یافته است.

« ایرانیان در عهد قدیم همچنانکه در تشویق زراعت و توسعه کشاورزی کوشیده‌اند در استفاده از جنگلها و مراقبت در اصول جنگلداری نیز توجه مخصوص داشته‌اند. چوب سدر و درختان جنگلی در لبنان و جزیره قبرس و هند بعمل می‌آمد و بمصرف پوشش سقف عمارات و کاخ‌های سلطنتی و ساختمان کشتی‌ها و گردونه‌های جنگی بکار میرفته و تجارت آن رواج داشته است.

« محصول معادن فلز و چوبهای جنگلی در متصرفات دولت پارس برای رفع احتیاجات داخلی کفایت میکرد. نقره و مس و آهن از جزیره قبرس، مس و نقره از آسیای میانه، مس و آهن از لبنان و دره‌های غلیای دجله و فرات و بالاخره طلا و نقره از شهرستان کرمان و سرب از سیستان و نقره و آهن از قفقازیه جنوبی بدست می‌آمد. برنامه وسیعی که در سلطنت هخامنشیان برای ساختن عمارات و کاخها به موقع اجرا گذارده شده در وسائل حمل و نقل رونق فراوان بخشیده است. در کتیبه‌های راجع بساختن کاخهای شهر شوش توضیح شده که سنگ عمارات از کوه‌های عیلام و اقسام سنگ مرمر از بدخشان و خراسان حمل شده است.

« در عهد قدیم شکار حیوانات و صید ماهی بیش از عصر حاضر رونق داشته است. اکثر مردم در آن زمان خواه ثروتمند و یا بی ثروت در معیشت روزانه نان، ماهی، روغن و شراب مصرف میکردند. قسمت عمده از ماهیگیری خلیج فارس و دجله و فرات بشکل ماهی دودی و ماهی خشک برای فروش در کشورهای دوردست حمل میشد. هرودوت نقل کرده که مردم مصر از منافع مربوط بمعاملات صید ماهی مالیات و باج بدولت پارس میپرداختند.

« محصولات زراعتی در زمان هخامنشیان بطور عمده از املاک بزرگ و وسیع

بدست می آمد و در این املاک رعایای نیمه غلام که وابسته بزمین بودند و با خود زمین مورد معامله و خرید و فروش میشدند امور روستائی و زراعت را انجام میدادند و در این املاک برده گان و غلامان و اسیران جنگی بکار گمارده میشدند. زراعت و کشاورزی در ایران قدیم وسیله عمده معیشت و کسب و کار عادی يك مرد آزاد بشمار میرفت. زراعتهای كوچك در برابر زراعت عمده در املاک بزرگ بی اهمیت بود. ساکنان شهرستان پارس از پرداخت هر گونه مالیات و عوارض معاف بودند و املاک بسیار در اختیار داشتند و در این املاک گندم و جو و انگور و زیتون بدست می آمد ورمه و گله گوسفند و بز و گاو و حیوانات بارکش از قبیل اسب و قاطر و الاغ بطور فراوان پرورش می یافته و در تربیت و نگاهداری زنبور عسل اهتمام فراوان داشتند و قسمت عمده عسل برای تهیه یکنوع قند بمصرف میرسید.

« در زمان هخامنشیان همچنانکه محصول زراعت و کشاورزی رو با افزایش گذارد صنعت نیز در شهرها توسعه پیدا کرد از آنجمله صنعت نساجی و تهیه البسه دوخته و کفش و ظروف طلا و نقره و مفرغ در معرض داد و ستد عمده قرار گرفت. زنها در آن زمان بوسیله جواهرات و زینت آلات خودشان را آرایش میدادند. ظروف فلزی برای مصرف ثروتمندان و سفالی برای طبقات پائین و بی ثروتان تهیه میشد. هرچه قدر کسب و تجارت در دوره هخامنشیان وسعت یافته در سطح زنده گی ایرانیان ترقیات حاصل شده و این سطح زنده گی در بابل بالاتر از یونان بود. در دنیای قدیم وقتی سلطنت پارسیان و هخامنشیان پدید آمد نه تنها در اقتصادیات کشورها ترقیات حاصل شد بلکه کسب و تجارت همه جا فرضاً در بابل و یونان نیز رونق یافت. تقاضا و سفارش برای خرید کالا هرچه قدر افزون میشد نرخ مرابحه و سرمایه گذاری بالا میرفت ولی در قیمت اجناسی که حمل و نقل آنها از قبیل حیوانات باری و درشت مشکل بود کاهش پیدا شد. در آن زمان کشورهایی که در جنوب قاره اروپا قرار داشت به داد و ستد و تجارت با ایران آغاز

کردند. و رواج مسكوك نیز در پیشرفت آن موثر افتاد.

« در زمان هخامنشیان مسافرت‌های بزرگ بقصد اکتشافات صورت گرفت و اسکیلاکس Scylaxe بدستورداریوش بمسافرت دریائی بزرگ از رودخانه سند در هندی اقدام نمود و از راه دریا تا مصر پیش رفت. این مسافرت مدت يك سال و نیم بطول انجامید. يك ملوان ایرانی موسوم به تاسپس Taspes در سده پنجم تا تنگه جبل الطارق راه دریا را پیمود. ملوانان یونانی و فینیقی ارتباطات دریائی در طریق هند، خلیج فارس، بابل تا مصر و بندرهای مدیترانه را در دست داشتند و بطور خلاصه در عصر هخامنشیان تجارت با خارج نیز تا نواحی رود دانوب ورن رونق فراوان پیدا نمود. از هند و جزیره سیلان فلفل و ادویه جات بایران وارد میشد و ادوات جنگی از قبیل سپر و شمشیر از جزایر یونان و کارتاز وارد و مبادله میگردید و بعضی از مایحتاج ساختمانی کاخهای شاهی از راه تجارت فراهم می آمد.

در زمان قدیم تر تجارت در میان کشورها از طریق مبادله جنسی در قسمت عمده به اشیاء و کالای تجملی شامل میشد اما در عهد هخامنشیان داد و ستد خارجی در درجه اول نسبت باجناس ضروری و مایحتاج عمومی صورت میگرفت و همه گونه محصول از وسائل زنده گی و خانه‌داری تا البسه ارزان قیمت مورد معامله واقع میشد و بر اثر رواج مسكوكات فلزی داد و ستد در قلمرو سلطنت دولت پارس رونق بیشتر پیدا کرد و فعالیت در امور بانکی و صرافی همه جا افزون گردید. این عملیات بانکی گرچه در سده های قبلی در بابل و آسیای صغیر معمول بود اما بعلت ناامنی و عدم ارتباطات در میان کشورها رونق نداشته است و از زمانی که دولت پارس تأسیس یافت معاملات صرافی و بانکی همه جا عمومیت پیدا نمود و اشخاص عادی نیز در این امور بفعالیت پرداختند و نقدینه اشخاص را نگاهداری میکردند و حساب جاری باز مینمودند و بوسیله چك و حواله داد و ستد رواج پیدا کرد و حتی بعضی از اشخاص بوسائل مزبور ثروت فراوان نزد خود گرد آورده و بعضی امتیازات برای صید ماهی و حفر ترعه و توزیع و تقسیم و فروش آب جهت زراعت

بدست آوردند.

«در زمان هخامنشیان برای احداث طرق اهتمام مخصوص بعمل می آمد و این اهتمام هرچه قدر توسعه می یافت امنیت در خارج شهرها افزون تر میشد و بر اثر آن تجارت داخلی و خارجی بیشتر رونق پیدا مینمود. در تعمیر و اصلاح راهها قسمتهای سست زمین را سنگ فرش میکردند و یا برای حرکت ارابه و گاری و وسایل حمل و نقل چرخ دار راه مخصوص احداث مینمودند. در سده چهارم قبل از میلاد نعل برای حیوانات بارکش از مفرغ و یا مانند کفش از چرم معمول گردید و این امر نیز در سرعت حمل و نقل مؤثر افتاد. در آن زمان بساختن کشتیهای بزرگ بظرفیت ۲۰۰ تا ۵۰۰ تن مبادرت نمودند و در حمل بار بوسیله کشتی بارنامه صادر میشد. مالیات و عوارض از محصولات صنعتی و یا ملکی بطور منظم دریافت مینمودند و حتی معاملات و داد و ستد کالا مشمول عوارض مخصوص میگردد و همه این عوارض و مالیاتها در شهرستانها بصندوق حکام و ساتراپها واصل میشد و بالاخره بخزانة و گنج شاهنشاه تحویل میدادند. این عوائد و در آمد سرشار دولت برای تأمین مخارج دربار سلطنتی و مصارف هنگفت لشکر کشی و اداری و همچنین اصلاح و تعمیرات و نگاهداری طرق ارتباطیه کشور و ترعهها و سدها و هر آنچه جزئی که در امور اداری و لشکر کشی قابل استفاده بود بمصرف میرسید و دولت در امور دیگر عام المنفعه مداخله کمتر مینمود.<sup>۱</sup>

#### لشکر کشی داریوش کبیر بکشور اسکیتها

از زمانی که کورش بزرگ لیدیه و فینیقیه را در آسیای صغیر تسخیر کرد و جزائر یونان نزدیک به آسیای میانه را جزو قلمرو سلطنت خود وارد نمود دولت پارس با جزائر اروپائی یونان تماس نزدیک پیدا کرده و تعدادی کشتی بوسیله صنعتگران فینیقی تهیه دید و به تسخیر جزائر نزدیکتر پرداخت و بالاخره جزیره قبرس که مشتمل بر نه شهر آزاد بود در قلمرو حکمرانی ساتراپ سارده قرار گرفت

۱ - رجوع شود بگریشمن کتاب *Iran* صفحه ۱۸۱ و ۱۸۶.

و از این طریق است که دولت پارس بتدریج در دیگر جزائر یونان نفوذ یافت و این نفوذ وقتی افزون تر شد که کامبوجیه پسر کوروش بزرگ در فتح مصر کامیاب گردید و سلطنت خود را تالیبیه و مرزهای حبشه وسعت داد و بر اثر آن تجارت خارجی جزائر یونان با سواحل افریقا و مصر و آسیای میانه تحت نظارت دولت پارس قرار گرفت.

جزائر یونان قبل از کوروش بزرگ هر کدام مستقل بودند و اکثر آنها تحت رژیم حکومت ملی اداره می شدند و آتن و اسپارت نسبت به جزائر دیگر اهمیت بیشتری داشتند و در آتن حکومت ملی و در اسپارت حکومت اشرافی برقرار بود. جزائری که از دولت پارس تبعیت می کردند بایستی همه ساله باج مقرر را بوسیله ساتراپ سارد بخزانة شاهنشاه در شوش تحویل نمایند و دستورهای وی را انجام دهند و اجرای این منظور با رژیم ملی در این جزایر منافات داشته و بمشکلات برخورد مینمود ناچار در هر جزیره و هر یک از شهرهای آزاد قبرس یک پادشاه کوچک دست نشانده از اهل محل برقرار گردید و این امر با ذوق و سلیقه و میل مردم یونان موافقت نداشتند و از اینجهت هر یک از پادشاهان کوچک محلی مزبور در جزائر یونان که از دولت پارس اطاعت مینمودند در اصطلاح یونانی بلفظ تیران *Tyran* بمعنی جبار و مستبد نامیده می شد و هیپاس یکی از جباران معروف یونانی است که با پشتیبانی حاکم پارسی لیدیه در آتن بسلطنت رسید اما طولی نکشید که از طرف اهالی آتن خلع شد و وی بدر بار داریوش پناهنده گردید.

داریوش کبیر از ابتدای سلطنت خود توجه حاصل نمود که وجود دولت های مستقل کوچک از قبیل آتن و اسپارت در دریای یونان ممکن است برای حفظ متصرفات وی در افریقا و آسیای میانه تولید زحمت نماید و تسخیر این دولتها و جزائر نیز کار سهل و آسان بنظر نمیرسید لذا در صدد برآمد قبلا سر زمین اقوام اسکیت *Scyth* یا ساگا *Saca* را که با یونانیان در ارتباط بودند و در روسیه

جنوبی سکونت داشتند و بداد و ستد چوپهای جنگی و غلات میپرداختند تصرف نمایند. داریوش از این راه میتوانست ساکنان جزائر یونان را در محاصره اقتصادی قرار دهد و آنان را بزانو در آورد. این بود که در شوش پایتخت خود لشگری فراهم نمود همراه تعدادی کشتی که بوسیله صنعتگران لیدیه و فنیقیه فراهم شده بود بقصد کشور اسکیتها حرکت کرد و از تنگه هلسپونت و از روی پل چوبی موقت که بوسیله کشتی در این تنگه آماده شده بود عبور نمود و در قاره جنوبی اروپا قدم نهاد و سردار پارسی خود مگابیز را مأموریت داد بتسخیر تراس و مقدونیه بپردازد و خود وقتی برود دانوب رسید از روی پل چوبی دیگر عبور کرد اما هر چه پیش رفت ملاحظه نمود که اسکیتها با عائله و احشام و اموال خود عقب نشینی مینمایند و از تماس بالشگر داریوش خود داری میکنند و این امر سبب شد که سپاهیان وی در بیابان خالی از سکنه و آبادی بسختی و فحطی گرفتار شدند و ناچار بمراجعت گشتند و باین ترتیب داریوش بدون اخذ نتیجه مجدداً از رود دانوب و تنگه هلسپونت گذشته و در خاک آسیا قدم نهاد و پس از استراحت در سارد بشهر شوش برگشت و در این لشگر کشتی تنها نتیجه‌ای که حاصل شد این بود که مگابیز سردار داریوش توانست تراس یا تراکیه و مقدونیه و جزیره ساموس Samos را تسخیر نماید و در قلمرو متصرفات دولت پارس وارد کند.

راجع بلشگر کشتی داریوش کبیر بکشور اسکیتها یا سگاها خط سیر و حرکت این لشگر و مراجعت آن در کتابهای تاریخ دقیقاً معلوم نگشته و بعضی تصور نموده‌اند که داریوش پس از عبور از رود دانوب که در اروپا از مغرب بسوی مشرق جریان دارد و در دریای سیاه مبریزد در داخل خاک اروپا وارد شده است اما حقیقت این است که وی پس از عبور از تنگه هلسپونت یا تنگه بسفر ساحل غربی دریای سیاه را در پیش گرفته و از روی رود دانوب نزدیک به مصب آن عبور نموده و سپس بسمت مشرق و داخل روسیه جنوبی متوجه شده و مسافت بسیاری طی نموده و پس از عبور از رود های دنیستر Dniestr و دنیپر Dniepr و تانائیس

Tanais که اکنون بنام رود دونا Don در مرکز روسیه بسمت جنوب جریان دارد در مرکز و قلب کشور اسکیتها وارد شده است.<sup>۱</sup>

اما اسکیتها از زمان سلطنت هورخشتر پادشاه مقتدر ماد یادگار تلخی از جنگ با ایرانیان داشتند و مادیاس پادشاه آنان بشرحی که در صفحه ۱۳۵ نقل نمودیم نه تنها در جنگ کشته شد بلکه همه لشگریان وی در خاک ایران چنان شکست دیدند که برای همیشه سرزمین ایران را ترک گفتند و از اینجهت در برابر داریوش کبیر بیاد ایام شکست خود افتاده و فرار را برقرار ترجیح داده بودند اما در این فرار و عقب نشینی حيله جنگی بکار می بستند باین ترتیب که غلات را از بین می بردند و چاه های آب را پر می کردند و سپاهیان داریوش را گرفتار قحطی و نگرانی می نمودند. اقوام اسکیت در زمان لشگر کشی داریوش کبیر باقتدار رسیده بودند و از کاوش و حفاریات که در روسیه جنوبی بعمل آمده و در کتاب مون گیت دانشمند شوروی نقل شده معلوم گشته که قوم مزبور در آن زمان با یونانیان و افریقا از مغرب و با قفقازیه و ساکنان سغد و بلخ و پارت و خوارزم از مشرق در تجارت بودند و بوسیله عقب نشینی در برابر داریوش توانستند وی را دچار زحمت سازند و از ادامه جنگ با اسکیتها منصرف نمایند. آخرین نقطه ای که داریوش کبیر در لشگر کشی خود بکشور اسکیتها رسیده و از آن نقطه مراجعت نموده در داخل روسیه جنوبی پس از مسافت بسیار در ماورای رود دون قرار داشت و این محل از طریق قفقازیه بخاک اصلی ایران نزدیکتر بود اما داریوش خط سیر اولیه خود را ترجیح داده است زیرا ممکن بود وسایل حمل و نقل سنگین لشگر وی در عبور از کوه های صعب العبور قفقازیه بصددمات بیشتر دچار شوند.

بنا بر این داریوش در لشگر کشی بکشور اسکیتها گر چه بدورترین نقطه امپراطوری خود رسیده و پس از وی هیچکدام از چپانگشایان ایرانی بچنین نقطه

۱ - رجوع شود به کتاب *precis d' Histoire generale par F.T.D* چاپ پاریس

و محل دور و دراز دست نیافته‌اند و نظیر آنرا فقط کوروش بزرگ در لشکر کشی خود بشمال شرقی ایران انجام داده و پس از عبور از رود سیحون یا سیردریا به دورترین نقطه شمالی سرزمین ایران قدم نهاده و قسمت سفالی رود مزبور را در نزدیکی دریای آرال در روسیه شرقی و مجاور با مسکن اقوام وحشی ماساژتها مرز طبیعی شمالی ایران قرار داده است اما داریوش از لشکر کشی خود بکشور اسکیتها نتیجه مطلوب بدست نیاورد و وقتی خبر بازگشت وی در جزائر یونان منتشر شد بعضی از این جزائر بفکر طغیان افتادند و بکمک آتنیها کشتی فراهم ساختند و حاکم سارد را غافلگیر کردند و ناگهان در این شهر پیاده شدند و بقتل و غارت پرداختند و شهر سارد را آتش زدند و چون اکثر خانه‌های این شهر از چوب و نی ساخته شده بود تماماً طعمه حریق شد و آرتافرن حاکم پارسی به آرک شهر پناهنده شد و در محاصره افتاد. در این میان لشگریان پارسی از خارج رسیدند و شهر را نجات دادند و مهاجمان ناچار در کشتیها نشستند و در دریا متواری شدند. حاکم سارد کشتیهای پراکنده خود را جمع آوری نمود و بتعقیب و تنبیه مهاجمان پرداخت و جزائر آشوب دیده از قبیل ینیان ionian و قبرس را از نو تسخیر کرد و آرامش را در این جزائر برقرار ساخت. لشکر کشی داریوش بکشور اسکیتها در حدود سال ۵۱۲ ق. م. اتفاق افتاد و این قوم در جنوب روسیه بنام اقوام اسکیت و در نواحی شرقی دریای خزر و مجاور با سرزمین خوارزم و رود سیردریا بنام سگاسا شهرت داشتند و از آنان در محل خود باختصاریاد نمودیم.

#### سرداران داریوش کبیر و جنگ ماراتن در یونان

در لشکر کشی داریوش کبیر بکشور اسکیتها گرچه تراکیه و مقدونیه و جزیره ساموس تسخیر شد و جزو متصرفات دولت پارس درآمد اما منظور داریوش حاصل نگردید و سطوت و حیثیات وی در یونان بمخاطره افتاد و در مستعمرات او آشوب پدید آمد و این آشوب در سال ۵۰۰ ق. م. شدت یافت و آتنیها نیز در آن شرکت داشتند. وقتی خبر این شورشها بداریوش رسید لشگری فراهم دید و تحت



فرماندهی دونفر از سرداران خود یکی موسوم به داتس Dates و دیگری از اهل پارس موسوم به ماردونیوس بقصد جزائر یونان گسیل داشت و پناهندگان یونانی بالخصوص هیپپاس که از سلطنت آتن رانده شده بود داریوش را در این لشکر کشی تشویق و تحریک میکردند و هیپپاس وعده میداد که بمحض نزدیک شدن سپاهیان شاهنشاه طرفداران وی در یونان و آتن بمساعدت خواهند برخاست. سرداران داریوش بسوی یونان رهسپار شدند و جزائر واقع در عرض راه رایکی پس ازدیگری تسخیر نمودند و در سال ۴۹۰ ق. م. وقتی کشتیها در ساحل ماراتن در آتیک پهلو گرفتند و سپاهیان در دشت ماراتن پیاده شدند با مقاومت یونانیها بالخصوص آتنیها مصادف شدند. سرداران داریوش وقتی از طرفداران هیپپاس اثری ندیدند و حریف را نیز سر سخت یافتند تعقیب جنگ را نامناسب دانستند و بعقب نشینی تصمیم گرفتند بی آنکه از این لشکر کشی نتیجه‌ای حاصل شده باشد در کشتیها نشسته و مراجعت کردند و این مراجعت در سال ۴۹۰ ق. م. اتفاق افتاده است.

مورخان یونانی و بالخصوص هرودوت عقب نشینی سرداران ایرانی را در جنگ ماراتن بشکست تعبیر کرده اند و با آب و تاب بسیار از رشادت و وطن پرستی آتنیها در این جنگ ستوده اند اما حقیقت غیر از آن است و خود هرودوت در کتاب خود تصدیق نموده که (پارسیها در این جنگ وقتی ناکام شده اند در کشتیها نشسته و مراجعت کرده اند و فقط هفت کشتی بدست یونانیان افتاده است). این عمل را نمیتوان بشکست تعبیر کرد.

وقتی عدم کامیابی داریوش در لشکر کشی بیونان در مستعمرات وی منتشر شد مصریان نیز در سال ۴۸۷ ق. م. طغیان و شورش نمودند و داریوش برای مقابله با این شورشها بتبیه لشکر پرداخت و در نظر داشت خود بسوی مصر و یونان عزیمت کند اما اجل امان نداد و در سال ۴۸۶ ق. م. فوت کرد.

داریوش در جهاننداری و جهانگیری بی نظیر بود و همه مورخان از حسن سیاست و کفایت وی ستوده اند و بلقب بزرگ و کبیر ملقب ساخته اند و

مدت سلطنت وی بطول انجامیده و به سی و شش سال رسیده و در این مدت همه را برای عظمت و بزرگی وطن خود کوشیده و دقیقه‌ای در آبادی کشور و رفاهیت و آسایش مردم غفلت نورزیده است. از داریوش ابنیه و کتیبه‌های فراوان در تخت جمشید و نقش رستم و شوش و بیستون باقی مانده و شرح آنها از موضوع کتاب خارج است. تصویر داریوش همراه یاغیان که در ابتدای سلطنت از وی شکست خورده‌اند در کوه بیستون کنده شده و از کتاب قدیم نقش ایران تحت شماره ۲۱ نقل میکنیم. در این تصویر نه نفر از یاغیان بزنجیر بسته شده و خود داریوش کمان در دست چپ گرفته و گماتا را که دعوی سلطنت میکرد زیر پای خود انداخته و تفصیل جنگها را بر روی سنگ بسه زبان فارسی قدیم و آرامی و بابلی بخط میخی نگاشته است. راجع باین تصویر موضوع قابل ذکر این است که داریوش زمینه نقش بیستون را از نقش دیگری که لااقل در دو هزار سال قبل از وی بوسیله یکی از پادشاهان عیلامی موسوم **Annubani** در پشت کوه‌های بختیاری کنده شده اقتباس کرده است و از کتاب گیرشمن باستان شناس فرانسوی تحت شماره ۲۲ نقل میکنیم. پادشاه مزبور در این تصویر پای خود را مانند داریوش بر روی سینه سردسته یاغیان نهاده و هشت نفر دیگر بزنجیر کشیده شده و از طرف خداوند جنگ در برابر قرص آفتاب بحضور شاه آورده‌اند. مقصود این است که داریوش در نقش بیستون ابتکار نموده و از یک پادشاه قدیمتر و کوچکتر و گمنام تر تقلید کرده و این امر مقام و موقعیت وی را نسبت بکوروش بزرگ در مرتبه پائین تر قرار داده است. کوروش در سلطنت خود استبداد رأی نداشته و حتی نسبت بدشمنان عطوف و مهربان بود اما داریوش نسبت بیاغیان و دشمنان شدت عمل داشته و از اینجهت می توان گفت که پایه استبداد و خودکامگی در سلطنت پارس و ایران بوسیله داریوش کبیر بنا نهاده شده و بهمین علت است که ایرانیان قدیم کوروش بزرگ را بعنوان پدر ولی داریوش را بنام آقا خطاب میکردند.

داریوش کبیر از نوابغ دنیا و از مفاخر ایرانیان بشمار میرود و در سال

داریوش  
پادشاه  
استبداد  
شاهان ایران

۴۸۶ ق . م . پس از ۳۶ سال سلطنت در سن ۶۴ سالگی فوت نمود و خشایارشا پسر بزرگ وی به تخت سلطنت نشست است و از حوادث سلطنت او در بخش هفتم باید یاد کنیم ..



## بخش هفتم

### خشایارشای هخامنشی و جانشینان وی تا سلطنت اردشیر دوم اردنست

خشایارشای هخامنشی از ۴۸۶ تا ۴۶۵ ق. م.

خشایارشا یا خشایارشا بیونانی گزرسیس Xerxes نامیده شده و پسر داریوش کبیر از آتوسا دختر کوروش بزرگ متولد گشته و بنا بوضعیت پدر بسلطنت رسیده و مدت این سلطنت بیست سال طول کشیده است. خشایارشا در ابتدای سلطنت خود لشگری فراهم نمود و برای دفع شورش بمصر عزیمت کرد و شورشیان را مغلوب و سرزمین مصر را آرامش بخشید و برادر خود هخامنش را به حکومت مصر گماشت و خود در سال ۴۸۴ ق. م. بایران مراجعت نمود و در راه اطلاع رسید که در بابل نیز آشوب پدید آمده و بابلیان از اطاعت سرپیچیده اند. خشایارشا در دفع شورش اقدام کرد و بابل را در محاصره گرفت و در تسخیر آن کامیاب شد و چون از این شورش زیان فراوان بشاهنشاه رسیده بود به تنبیه بابلیان پرداخت و معابد آنان را خراب نمود و باج سنگین برقرار کرد و برای اینکه در آینده هیچکس نتواند در بابل بفکر طغیان بیفتد و با گرفتن دست مجسمه ماردوک دعوی سلطنت کند این مجسمه را که از زر ناب ساخته شده بود از معبد بیرون آورد و بشوش حمل کرد و شهر بابل از این تازیخ ازردیف پایتخته‌های دولت پارس خارج شد و عنوان پادشاه بابل از القاب شاهنشاه حذف گردید و از اینجهت تاریخ مزبور را

که با سال ۴۷۳ ق. م. مصادف می‌باشد میتوان تاریخ انقراض قطعی بابل تلقی نمود. خشایارشا پس از رفع شورش مصر و بابل درصدد برآمد بیونان لشکر کشی نماید و مردم جزائر را مطیع خود سازد و ناکامی پدر خود را از جنگ ماراتن جبران کند و باین منظور سپاهی بسیار فراهم نمود و در بهار سال ۴۸۰ ق. م. از شوش بسارد آمد و برای عزیمت بیونان راه خشکی را انتخاب کرد زیرا عبور سواره نظام و وسایل سنگین جنگی از دریا مشکل بود در تنگه هلس پونت بوسیله کشتی پل چوبی ترتیب دادند و شاهنشاه و لشکریان وی از روی این پل عبور کردند و در خاک اروپا قدم نهادند و راه آتن و یونان را در پیش گرفتند و تا شهر آتن از یونانیان مقاومت ندیدند و فقط در ترموپیل که معبر آن در وسط کوه قرار داشت جنگ سخت بعمل آمد و پادشاه اسپارت در این جنگ کشته شد و بفیروزی شاهنشاه پایان یافت. خشایارشا وقتی بشهر آتن وارد شد شهر را خالی از سکنه دید و مدت دو ماه در این شهر استراحت کرد بی آنکه حادثه ای رخ داده باشد. در این موقع خبر رسید که کشتیهای یونانی به تنگه سالامین نزدیک شده و ب فکر حمله و هجوم افتاده‌اند. کشتیهای ایرانی بدستور شاهنشاه در این تنگه گرد آمدند و برای جنگ صف آرائی کردند و جنگ سخت واقع شد و این جنگ بشکست نیروی دریائی پارسیان خاتمه یافت و خود شاهنشاه در مدت جنگ بالای بلندی در کنار دریا ایستاده و دستورهای لازم صادر میکرد. شکست ایرانیان در این جنگ سه علت اساسی داشته است. یکی اینکه یونانیان گرچه از حیث عده قلیل بودند ولی در جنگ دریا مهارت داشتند. دوم قسمت عمده از نیروی دریائی شاهنشاه در این جنگ شرکت نمود و حال اینکه تنگه مزبور گنجایش حرکت کشتیهای زیاد را نداشته و این کشتیها در حین جنگ و حرکت بیکدیگر بر خورد میکردند و سرنگون میشدند. سوم از همه مهمتر نیروی دریائی ایران فرمانده شایسته نداشته خود شاهنشاه فرمان را بدست گرفته بود و هر کدام از افسران دریائی مراقبت میکردند دستور را از خود شاه دریافت نمایند تا در صورت فتح و فیروزی بپاداش

رسند و در صورت شکست مورد توبیخ و عتاب قرار نگیرند. این سه عامل برای شکست نامبرده کفایت داشته است.

شاهنشاه وقتی از نتیجه جنگ و کامیابی یونانیان آگاه شد از عاقبت امر بهراس افتاد و ملاحظه نمود که هر گاه کشتیهای یونانی بسوی تنگه هلس پونت که یگانه وسیله ارتباط وی با آسیای میانه و سارد بود عزیزت نمایند و پل چوبی را در روی آن قطع کنند نتایج وخیم برای سپاهیان وی درپیش خواهد بود. این بود که به نیروهای دریائی و زمینی فرمان بر گشت و مراجعت صادر نمود و فقط ماردونیوس سردار پارسی و داماد خود را با عده‌ای از افراد سپاهی مأموریت داد که جنگ را در خاک یونان ادامه دهد و خود بعجله و شتاب مراجعت کرد و از روی پل موقتی هلسپونت عبور نمود و به آسیا قدم نهاد و ماردونیوس نیز در جنگ با یونانیان نتیجه نگرفت و دریکی از جنگها بقتل رسید. خشایارشا پس از ناکامی از جنگ یونان و شکست سالامین مدت یکسال در شهر سارد اقامت گزید و وقتی اطمینان حاصل کرد که یونانیان در تعقیب دشمن بر نیامده و به خود مشغول شده‌اند بیایتخت خود شهر شوش مراجعت نمود و مدت پانزده سال باقیمانده عمر خود را به آبادی کشور و ساختمان کاخهای تخت جمشید و شوش پرداخته و فکر جنگ با یونان و جبران شکست سالامین را از سر خود خارج نمود و بالاخره در نتیجه توطئه‌ای که در درون دربار صورت گرفت در سال ۴۶۵ ق. م. بقتل رسید. خشایارشا از پادشاهان بزرگ و مقتدر ایران است و از کتیبه‌ها و آثار بسیاری که در تخت جمشید و شوش از وی بیابا گارمانده واضح میشود که در آبادی و عظمت کشور خود کوشش فراوان کرده و بقلمر و سلطنت پارس افزوده است چنانچه پس از مراجعت از جنگ یونان سرداران وی در شمال خراسان از رود جیحون گذشته و سرزمین دهاها واقع در مشرق دریای خزر را تسخیر نموده و بنام ساتراپی دهاها ضمیمه خاک ایران کرده‌اند و این قوم بقیه السیف اقوام تورانی بودند که پس از شکست از کوروش بزرگ در ناحیه نامبرده سکونت داشتند و گاه بگاه در مقام تجاوز برمی آمدند و اسباب زحمت

فراهم میگردند و اساساً شکست خشیارشا در جنگ سلامین از یونان نتوانسته از موقعیت و ارزش وی کم و کسر کند و این قبیل اتفاقات در سلطنت یک پادشاه بزرگ همه وقت ممکن الوقوع مییابد همچنانکه در اواخر سلطنت داریوش کبیر نیز یونانیان بشورش وطنیان برخاستند و سرداران وی در جنگ ماراتن ناکام شدند و بدون نتیجه برگشتند. یونانیان نه تنها مردمان دریائی بودند و در جنگ دریا مهارت داشتند و انتخاب راه خشکی از طرف خشیارشا نتوانست آنان را در استفاده از دریا مانع کرده بلکه جزائر یونان از قبیل آتن، اسپارت و غیره از مزایای حکومت ملی برخوردار بودند و هر کدام از آنها استقلال داشتند و در هر موقع میتوانستند یک واحد نیروی دریائی تدارک نمایند و این واحدها در برابر خشیارشا متحد شدند و در جنگ سلامین فائق آمدند.

ایرانیان  
دودوت  
خشیارشا

اما مورخان یونانی امثال هرودوت و کزنفن بمناسبت تعصبات و احساسات قومی ورقابت و ضدیت که با ایرانیان داشتند در کتابهای خود بی طرفی و حتی عفت قلم را از دست داده اند و برای بالا بردن اهمیت یونانیان و پست کردن موقعیت ایرانیان در ذکر هر گونه عیب و علت و نسبتهای دروغ و ناروا در باره پادشاهان ایرانی فروگذار نموده اند و این روش ناهنجار را نه تنها نسبت بخشیارشا که تا آتن تاخته و ساکنان آن را تنبیه کرده بلکه نسبت به همه پادشاهان پارسی و ایرانی معمول داشته اند و کتابهای خود را برای اینکه جالب دقت باشد بشکل قصه و رمان نوشته اند و بقدری در جزئیات مطالب وارد شده اند که از مختصر مطالعه در آنها خلاف واقع بودن اکثر این مطالب واضح و روشن می گردد. هرودوت در سده چهارم قبل از میلاد میزیسته و از زمان جنگ ایران با یونان چندان فاصله نداشته و از تسلط پارسیها و ایرانیها در یونان کینه در دل گرفته بود و کزنفن نیز یکی از داوطلبان سربازی در خدمت کوروش کوچک بوده و فرماندهی ده هزار یونانی را بعهده داشته و در جنگ با اردشیر دوم پادشاه هخامنشی شکست خورده است و کتب مورخان دیگر یونانی نیز از این دو مورخ اقتباس شده و اکثر آلوده بغرض میباشند

چنانچه هرودوت راجع به کمبوجیه جانشین کوروش بزرگ که از شاهان خوب و برازنده ایران است نسبت جنون و سفه و آدم کشی داده و در شرح لشگر کشی خشایارشا به یونان از جزئیات مکالمات این شاهنشاه با اشخاص عادی و از رفتار و حرکات وی سخن رانده و هیچکدام عقلاً قابل قبول نیست و تعداد سپاهیان پارسی و داوطلبان را بطور اغراق آمیز بالا برده تا بتواند فیروزی یونانیان را در جنگ دریائی سالامین يك امر خارق عادی و ناشی از رشادت و جان بازی یونانیان جلوه دهد و ضمناً موضوعاتی را که قبول آنها جز توهین و ناسزا نمیتوان تعبیر کرد در کتاب خود بر خلاف حقیقت و واقع گنجانیده است چنانچه می نویسد خشایارشا در لشگر کشی خود بیونان در بین راه بیک درخت چنار رسید دستور داد درخت را با زر و زیور آراسته ساختند و برای محافظت آن ساخلو گمارد. وقتی در عبور از تنگه هلس پونت طوفان برخاست و پل موقتی روی تنگه را از هم پاشید دستور داد مهندس پل را سر بریدند و آب دریا را بقصد تنبیه سبب تازیانه زدند و یا زن خشایارشا وقتی به سن کهولت رسید امر کرد چهارده کودک پارسی را زنده بگور کردند و حتی می نویسد که خشایارشا وقتی از یونان شکست خورد و به ایران مراجعت نمود شرمنده خاطر گشت و تا آخر عمر در حرم سرا به عیش و عشرت پرداخت و از اداره امور کشور سر باز زد و حال اینکه همه این نسبتها و حکایتها ساختگی و دروغ محض است و خود هرودوت تصدیق کرده که خشایارشا پس از مراجعت از یونان مدت یکسال در سارد اقامت داشته و این اقامت برای این بود که هر گاه یونانیان در مقام دست اندازی بر آیند و یا متصرفات دیگر وی طغیان و شورش آغازند فرو نشانند و از این زمان مدت پانزده سال با کمال اقتدار در کشور وسیع و پهناور خود سلطنت نموده و کوچکترین تمرد و طغیان رخ نداده و همه را به آبادی و احداث ابنیه و حفظ امنیت کشور پرداخته و حتی بشرحی که توضیح دادیم سرزمین دها واقع در مشرق دریای خزر و مغرب خوارزم را تسخیر نموده و بمتصرفات وسیع دولت پارس افزوده است. مقصود این است که کتب



مورخان یونانی بطور کلی در شرح تاریخ قدیم ایران آلوده بغرض است و قابل اعتماد نیست مگر اینکه صحت هر مطلب بموجب دلائل دیگر تأیید شود و هرودوت کتابهای خود را برای اینکه جالب دقت باشد جنبه رمان نویسی و قصه گوئی داده و ضمناً از ذکر بعضی حقائق خود داری کرده است و از اینجهت بهترین توصیف راجع بشخصیت هرودوت همان است که سرام Ceram دانشمبد آلمانی از وی ذکر کرده و در کتاب خود چنین می نویسد (هرودوت را نباید فقط پدر تاریخ نامید بلکه وی پدر دروغ هم میباشد).<sup>۱</sup>

دوت  
تاریخ  
تاریخ  
دروغ  
بیاورد

در لشگر کشی خشایارشا بیونان موضوع قابل ذکر اینست که در مراجعت این شاهنشاه و لشگریان وی بایران همه ساکنان یونانی در خط سیر وی از شهر آتن تا تنگه هلسپونت مساکن خود را تخلیه و ترك نموده و به اماکن دور دست کوچیده بودند و راجع باینکه پس از ترك مساکن خود بکدام کشور رفته باشند در کتب تاریخ ذکری بمیان نیامده اما از اکتشافات باستان شناسی در روسیه جنوبی معلوم شده که یونانیان در سال ۴۸۰ ق. م. که با سال لشگر کشی خشایارشا مصادف میباشد تماماً بنواحی و کناره های شمالی دریای سیاه و نزدیک شبه جزیره کریمه در روسیه جنوبی کوچیده و در این محل مستعمره بزرگ یونانی تشکیل داده اند و این مستعمره بعداً توسعه یافته و بنام دولت بسفر نامیده شده است.<sup>۲</sup>

آثار وابنیه و کتیبه بسیار از خشایارشا در تخت جمشید و شوش باقی مانده و شرح آنها از موضوع کتاب خارج است و فقط راجع بدو هیکل بالدار عظیم الجثه تراشیده از سنگ که در مدخل کاخ خشایارشا در تخت جمشید قرار گرفته باید توضیح دهیم و تصویر این دو هیکل را از کتاب قدیم نقش ایران تحت شماره ۲۳

۱ - رجوع شود به سرام C. W. ceram کتاب *Lesecret des Hittites* صفحه ۱۲۲. عبارت کتاب راجع به هرودوت را عیناً نقل میکنیم:

*Hérodote, qu' on n' appelle plus seulement le « père de l'histoire » mais le « pere du mensonge ».*

۲ - رجوع شود بکتاب مون گیت.

نقل می نمائیم. محققان راجع باین هیكلها عقاید مختلفه بیان داشته‌اند و حقیقت آنها از روی آثار و کتیبه‌های آشوری واضح و روشن می شود. هر کدام از این دو هیكل بشکل سرانسان باریش بلند و کلاه مخصوص و نیم تنه يك حیوان عظیم الجثه از قبیل شیر یا گاونر میباشد. محققان اروپائی راجع باین هیكلها عقائدی بیان داشته‌اند که هیچکدام با حقیقت امر مطابقت نمی‌نماید. وو کس Sw. waux معتقد است که این هیكلها در مصر و سوریه و هندوستان مورد پرستش واقع میشدند و در کاخ خشیایارشا از آنها تقلید شده است. کرپورتر S. ker porter عقیده دارد که این هیكلها در اوستا نخستین مخلوق خداوند است و تخمه آن در کره ماه پدید آمده و انسان و دیگر جانداران از آن پیدا شده‌اند. دوساسی Desacy اظهار نظر نموده که این هیكلها مجسمه کیومرث یا کیومرث نخستین پادشاه پیشدادی است که تن وی از يك گاو قوی و سر او بانسان شباهت داشته و لفظ کیومرث در اصل گاو مرد بوده است. هانری راولنسون Henry Rawlinson مینویسد که این هیكل را ایرانیان قدیم از مردم آشور تقلید کرده‌اند و از يك خداوند و یا از يك مخلوق نیکو کار حکایت دارد و خانه‌ها و اماکن را محافظت میکرده است.<sup>۱</sup> برای اینکه خواننده گرامی بحقیقت امر توجه نماید مناسب خواهد بود تصویر دو هیكل مزبور را که تحت شماره ۲۳ نقل نمودیم با هیكل مشابه آنها که توسط لایارد باستان شناس انگلیسی از حفریات تپه نمرود در کنار رود دجله بدست آمده و اکنون در مدخل تالار موزه بریتانیا در لندن نصب است و تصویر آن را تحت شماره ۱۵ مکرر صفحه ۱۵۳ نقل کردیم تطبیق و مقایسه نماید و ملاحظه خواهد نمود که هیكلهای نامبرده از هر جهت بیکدیگر شباهت دارند و حتی میتوان گفت که هیكل بالدار در کاخ خشیایارشا از روی هیكل مدخل کاخ پادشاه آشوری تقلید شده و این هیكلها در زبان آشوری و اکدی بشرحی که در صفحه ۱۹۲ و بعد توضیح دادیم بلفظ کروبوی یا کروبو Kerubu نامیده میشدند و نقش آنها در دیوارخانه‌ها

ویا هیکل آنها در دیوار عمارات اثر سحری داشته و اجنه و اشباح و غفریتها از رؤیت آنها بهراس می افتادند و فرار میکردند و این هیکلها بمنزله مستحفظ و نگاهبان خانهها و کاخها بشمار میرفتند و اثرات سحری آنها در دنیای قدیم مانند اثراتی است که طبقه عوام در عصر حاضر برای بعضی ادعیه و اوراد و نقوش و طلسمات و حتی برای بعضی اشیاء از قبیل سنگ کبود و نعل و ارونه و امثال آنها قائل میباشند اما از این هیکلهای بیجان وقتی در تورات کتاب تکوین باب سوم صحبت بمیان آمده روح و جان تازهئی در آنها دمیده و در باغ و بهشت عدن شمشیر بدست گرفته و بنگهداری و حفاظت درخت حیات گماشته شده و بنام کروی بی یا کروبیان نامیده شده اند و تفصیل را در صفحه ۱۰۳ نقل نمودیم.

منظور اینست که راجع بدو هیکل بالدار سنگی در تخت جمشید از آثار زیر خاکی و کتیبههای عصر قدیم خلاف عقائد باستان شناسان اروپائی واضح میشود و این هیکلها نه تقلید از مجسمه خداوندان مصر و سوریه بوده و نه در اوستا از آنها بحث شده و نه با کیومرث پادشاه پیشدادی ارتباط دارند و برخلاف گفته و و کس محقق انگلیسی در هندوستان نیز مجسمه ای که برای حفاظت خانهها در بالای در بهانصب مینمایند دارای سرفیل است نه سر انسان و این مجسمه راجع بیکی از خداوندان هندی است که سروی بشکل سرفیل بوده و بنام گانشا **Gansha** نامیده شده و اکنون نیز در هندوستان مورد پرستش و احترام است و همه ساله یک روز بنام وی جشن برپا مینمایند و بنام جشن گانشا معروف است و در این جشن بتهای کوچک بنام گانشا ساخته میشود و این بتها را با آواز و ورقص مخصوص در رودهای مقدس به آب میدهند.<sup>۱</sup> بنا بر این تردید نیست هیکلهای سنگی بالدار در تخت جمشید از آشوریها تقلید شده و بنام کروی بی نامیده میشدند و برای جلو گیری از نفوذ اجنه و ارواح خبیثه در مدخل خانهها و کاخها قرار میدادند و آسار هادن پادشاه آشوری در ۷۰۰ سال قبل از میلاد دو عدد از این هیکلهای تراشیده از سنگ را در مدخل کاخ خود

۱- رجوع شود بمجله هند نوین چاپ تهران شماره ۳۱۵ صفحه ۷.

نصب کرده و در کتیبه‌ای که از همان محل بدست آمده چنین مینویسد (من در اردشیر درویشانه این کاخ هیکلهائی قرار دادم که از ورود اجنه‌وارواح و اشباح‌موزی‌جلو‌گیری مینمایند و در طریق و معبر پادشاه صلح و صفا را پایدار میدارند)<sup>۱</sup>. اما نصب این هیکلها در مدخل کاخ خشایارشا جنبه تقلید داشته و بفال نیک گرفته شده و الا ایرانیان در آن زمان تحت تأثیر این قبیل عقائد آشوری و سامی واقع نمیشدند و از خود معتقدات مخصوصی دارا بودند و تفصیل را در محل خود توضیح خواهیم داد.

#### اردشیر اول معروف بدر از دست از ۴۶۵ تا ۴۲۵ ق. م.

اردشیر اول معروف بدر از دست بیونانی ارتا‌گزرسر Aretaxerxes و در تورات ارت خشثتا آمده و بر حسب وصیت پدر خود خشایارشا بتخت سلطنت نشسته است. اردوان رئیس نگهبانان سلطنتی که در قتل خشایارشا شرکت داشته داریوش برادر پادشاه جوان را بقتل پدر متهم نمود و وسائل کشتن وی را فراهم کرد و سپس با بغابوخش شوهر خواهر شاهنشاه برای قتل شاه توطئه نمود و این توطئه بوسیله خود بغابوخش فاش و اردوان با پسرانش بقتل رسیدند. ویشتاسب برادر بزرگ اردشیر که در شمال ایران حکومت بلخ را بعهدہ داشت طغیان کرد و شاهنشاه شخصاً برای سرکوبی وی شتافت و در سال ۴۶۲ ق. م. جنگ سخت واقع شد و ویشتاسب در حین جنگ کشته شد. اردشیر اول از پادشاهان خوب و کاردان و مقتدر ایران است و سلطنت وی بطول انجامیده و بیچهل سال رسیده و بلقب دراز دست از اینجهت شهرت یافته است که دست وی در حوادث دورترین نقاط جهان از آنجمله یونان مداخله داشت و یا بقول بعضی از مورخان دستهای وی از حد معمول درازتر بود. اردشیر پس از فوت پدر گرچه بفرنگ جنگ با یونان نیفتاد اما بوسیله سرداران صدیق و مدبر خود توانست نفوذ دولت پارس را در جزایر یونان افزون سازد و زمینه را برای تسلط در این جزایر فراهم دارد و ضمناً شورش مصر را خاموش نماید و حاکمیت خود را در این کشور تثبیت کند و از اینجهت مناسب خواهد بود راجع باین

۱- رجوع شود به راگوزن کتاب کلدہ صفحه ۱۶۶.

دو موضوع باختصار توضیح دهیم.

در ۴۶۵ ق. م. سال فوت خشایارشا شخصی بنام ایناروس Inaros یکی از خاندان فرعون سابق مصر در لیبی از مستعمرات افریقائی دولت پارس شورید و دعوی سلطنت نمود و مردم مصر وقتی از طغیان و یشتاب برادر شاهنشاه جوان در خراسان آگاه شدند بمساعدت ایناروس برخاستند و شورش تا شهر ممفیس پایتخت مصر گسترش یافت و دولت آتن نیز که از اصلاح وضعیت خود در یونان فراغت یافته بود از مصر پشتیبانی میکرد. هخامنش برادر شاهنشاه با لشکر فراوان برای سرکوبی شورشیان منصوب و بمصر عزیمت کرد اما در جنگ شکست خورد و کشته شد و سپس دولشگر دیگر تحت فرماندهی دوسردار پارسی یکی بغابوخش حاکم سارد و لیدیه و دیگری آرتاباز Artabaz حاکم کیلیکیه بمصر گسیل شدند و در جنگهای سختی که نزدیک ممفیس واقع شد شورشیان شکست خوردند و طغیان خاتمه یافت و داوطلبان یونانی با کشتیهای خود که بکمک شورشیان شتافته بودند و در شعبه‌ای از رود نیل لنگر انداخته و بمزاحمت میپرداختند در محاصره افتادند و بغابوخش در این جنگ دلیریها نمود از آنجمله دستور دام‌آب رود را در شعبه نیل از مجرای خود منحرف ساختند و بر اثر آن کشتیها بخراب نشستند و همه سرداران و داوطلبان یونانی که بالغ بر شش هزار نفر بودند پس از یکسال و نیم مقاومت در برابر سرداران پارسی مغلوب و اسیر شدند و بغابوخش پنجاه تن از این سرداران را همراه خود بشوش برد و عفو آنان را از شاهنشاه درخواست نمود ولی آمستریس Amestres مادرشاه بابتقام قتل هخامنش پسر خود از عفو آنان جلو گیری کرد و همه بقتل رسیدند. بغابوخش از این اقدام شاهنشاه رنجیده خاطر گردید و وقتی بحکومت آسیای میانه و لیدیه مراجعت نمود بطغیان برخاست و در دو جنگ سخت که با سپاهیان شاه روبرو شد فیروز گردید و بالاخره بوساطت زن خود بشوش برگشت و مورد عفو قرار گرفت و در سن کهولت فوت کرد.

روابط دولت پارس با یونان و عهد نامه کالیاس در سال ۴۴۹ ق. م.

بشرحی که نقل نمودیم خشایارشا پس از مراجعت از سفر یونان در بقیه سلطنت خود ب فکر جنگ بایونان نیفتاد و یونانیان نیز بعلمت اینکه در جنگ با ایران فرسوده شده و ضمناً در میان آنان اختلاف شدید پدید آمده بود لافل در مدت ده سال ب فکر تجاوز نسبت بمتصرفات دولت فارس نیفتاده اند و اختلافات داخلی در یونان ابتدای امر رویهم رفته بنفع آتن جریان داشت و چون در این جزیره حکومت ملی برقرار بود اداره امور آن در هر زمان بدست یکی از افراد شایسته یونانی می افتاد و از این راه موجبات پیشرفت و ترقیات آتن فراهم میگردد و پریکلِس pericles یکی از این مردان شایسته است که آتن را بعظمت رسانید و آثار و ابنیه فراوان در آن پدید آورد و حصار بزرگ این شهر را که در زمان تمبستوکل برای جلو گیری از حمله و هجوم پارسیها و یا دفع تجاوز اسپارتیها احداث شده بود تکمیل و تعمیر کرد. پریکلِس در تشویق علم و هنر بقدری کوشید که زمان وی بعضی پریکلِس معروف شده است.

مدت اختیارات پریکلِس در یونان تا سال ۴۲۹ ق. م. که زمان فوت وی میباشد بطول انجامید و در ابتدای این مدت کیمون Kimon پسر یکی از نجبای یونانی برای آزاد نمودن جزائر نزدیک آسیای میانه از نفوذ پارس اتحادیه ای تشکیل داد. مقر این اتحادیه در جزیره دِلوس Delos قرار داشت و از اینجهت باتحادیه دِلوس شهرت یافته و هر يك از جرایر عضو این اتحادیه سالیانه تعدادی کشتی و سرباز بدولت آتن تسلیم مینمودند و کیمون از این راه توانست در سال ۴۶۶ ق. م. که باسال فوت خشایارشا مصادف است بیک دسته از کشتیهای فینیقیه که در خدمت ساتراپ و حاکم لیدییه بودند حمله نماید و فیروز گردد اما پس از تاجگذاری اردشیر دراز دست نیروی دریائی دولت پارس بتعقیب کشتیهای یونانی پرداخت و از تجاوزات آنها جلو گیری نمود و این جنگ بشکل جنگ و گریز مدت چند سال ادامه داشت و هر طرف گاهی غالب وزمانی مغلوب میشد و یونانیها رویهم رفته

نتوانستند پیشرفت حاصل نمایند و چون در این زمان دولت آتن بترقیات رسیده بود جزائری که در اتحادیه دلیوس وارد بودند حاضر شدند بجای کشتی و سربازسالیانه مبلغی پول بدولت مزبور بپردازند و در واقع با جگدار آتن شدند و از این راه دولت آتن درصد برآمد مصریان را برضد شاهنشاه بطغیان و شورش تحریک نماید تا بتواند ضمناً در ورود گندم از مصر بیونان تسهیلاتی فراهم سازد و بهمین منظور کشتی و افراد جنگی بدلتای نیل گسیل داشت اما از این امر نیز نتیجه نگرفت و بشرحی که در پیش نقل نمودیم شورش مصر خاموش شد و یونانیها در اقدام خود با ناکامی روبرو شدند.

کیمون سردار یونانی در ابتدای امر وقتی نسبت بکشتیهای پارسی در ساحل فینیقیه بمزاحمت پرداخت و در این مزاحمت نتوانست نتیجه مطلوب بدست آورد نفوذ خود را در آتن از دست داد و در سال ۴۶۱ ق. م. بخارج آتن تبعید شد و مدت ده سال در تبعید گذرانید ولی در زمانی که داوطلبان یونانی از سرداران ایرانی در مصر شکست خوردند کیمون مجدداً بشهر آتن فرا خوانده شد و تعدادی کشتی و سرباز همراه خود برداشته و برای جنگ با پادگان پارسی که در جزیره قبرس استقرار یافته بود عزیمت نمود و در این جنگ کیمون گرچه در آغاز امر کامیاب شد و جزیره را در محاصره گرفت اما اجلوی را امان نداد و در گذشت و ضمناً کشتیهای فینیقی با سربازان پارسی تحت فرماندهی آرتاباز سردار ایرانی بکمک رسید و پادگان قبرس از محاصره نجات یافت و بر اثر آن کالیاس Callias سردار آتنی بمعیت هیئتی از طرف دولت آتن همراه آرتا باز بشوش آمد و بحضور شاهنشاه رسید و بمذاکرات صلح و سازش پرداخت و بالاخره قرارداد صلح معروف بعهدنامه کالیاس منعقد شد و از آن باید باختصار توضیح دهیم.

پس از فوت کیمون سردار یونانی و ناکامی وی در جنگ بادولت پارس پریکلس رئیس دولت آتن توجه حاصل نمود که مقاومت و ستیزه در برابر نیروی دریائی شاهنشاه و خود داری از تصدیق حاکمیت پارسیها در جزیره قبرس بی ثمر و

بیفائده می‌باشد و از اینجهت در صدد برآمد اختلافات مرزی و همجواری را از میان بردارد و بحفظ وضعیت حاضر قبل از این جنگ اکتفا نماید و بهمین منظور بود که کالیاس در رأس هیئتی از طرف دولت آتن بشوش عزیمت نمود و بحضور اردشیر دراز دست رسید و در همان زمان هیئت دیگری از جزیره آرگوس Argos که از متحدان آتن محسوب میشد در شوش پایتخت ایران حضور یافت و مذاکرات صلح جریان داشته است و این دو هیئت در قبول شرایط صلح و سازش با همدیگر همکاری مینمودند و این مذاکرات بعقد عهدنامه‌ای که مقررات آن بعهد نامه‌های سیاسی بین دول در عصر حاضر شباهت دارد منتهی گردید و در آن دولت آتن حاکمیت شاهنشاه را در جزیره قبرس که پایگاه دریائی دولت پارس در دریای مدیترانه محسوب میشد و همچنین تسلط این دولت را در جزائر شرقی دریای مزبور باستانهای آنچه جزو اتحادیه دلوس وارد بودند تصدیق نمود و متعهد گردید که در آینده از مداخله در امور مصر و لیبیه خود داری کند و در برابر آن شاهنشاه نیز موافقت نمود که جزائر اروپائی و آنچه در اتحادیه دلوس وارد بودند مطابق قوانین و عادات معمول ساکنان این جزائر اداره شوند و مأموران مالیاتی دولت پارس از مطالبه باج و خراج از جزائری که تا ساحل شرقی مدیترانه بیش از سه روز فاصله داشته خودداری کنند و بالاخره آبهای بیطرف در این دریا معلوم و مشخص شد و هر دو طرف توافق کردند که از هر گونه عملیات سوق الجیشی در این آبها خودداری نمایند. عهدنامه کالیاس در سال ۴۴۹ ق. م. بسته شده و این عهدنامه گرچه نتوانست از بروز اختلافات در میان دو دولت جلوگیری کند ولی در تاریخ ایران باستان از این لحاظ اهمیت دارد که در کشور گشائی و حکومت پارسی‌ها دوران جدیدی بوجود آورد باین ترتیب که در روابط دولت پارس با جزائر یونان ویا مستعمرات افریقائی بمعیت وسائل جنگی سیاست موازنه و نفوذ دیپلماسی از ناحیه سرداران و مأموران شایسته پارسی معمول گردید و این امر بجائی رسید که دولتهای یونانی در ظاهر مستقل و در باطن دست نشانده دولت پارس بشمار رفتند و از اینموضوع در



محل خود توضیح خواهیم داد.<sup>۱</sup>

اردشیر در از دست پادشاهی توانا و سیاستمدار بود و گرچه شخصاً در لشگر کشتیها اقدام نمینمود. ولی بوسیله سرداران صدیق خود از قبیل بغا بوخش ساتراپ لیدییه و آرتا باز حاکم کاریه و آرتافرن حاکم کللیله در دورترین متصرفات امپراطوری خود تسلط پیدا کرد و این حکام هر کدام نیروی دریائی جداگانه در اختیار داشتند و همه نیز با همدیگر همکاری مینمودند و در دفع تجاوز یونانیها با کمال توانائی مراقبت داشتند و این کشتیها در قسمت عمده از طرف ساکنان فینیقیه و بعضی از ناحیه صنعتگران مصری و یا تسالی ساخته و پرداخته میشدند و اکثر سربازان دریائی از داوطلبان یونانی تشکیل میشد و چون این داوطلبان اغلب از متصرفات دولت پارس در کاریه و هلسپونت و قبرس اجیر و در خدمت حکام پارسی وارد میشدند همه گونه ابراز خدمت میکردند و باین وسیله نفوذ و قدرت شاهنشاه در جزائر اژه و دریای یونان بسیار وسعت یافت و از توسعه دولت آتن بسمت مشرق آنهم در زمان اختیارات مردی مانند پریکلس که تشکیل امپراطوری آتن را در سر میپرورانید جلو گیری بعمل آمد. پریکلس در زمان سلطنت اردشیر دراز دست مدت سی سال تا تاریخ فوت خود که با سال ۴۲۹ ق. م. مصادف است شخص اول دولت آتن محسوب میشد و در این مدت همه وقت در تولید طغیان در شهرهای یونانی آسیای میانه و در مصر کوشیده و همه وقت نیز با ناکامی روبرو شده و پس از عهدنامه کالیاس نیز طولی نکشید که از مقررات آن تخلف ورزید و از آن جنگهای محلی با حکام پارسی پدید آمد چنانچه در سال ۴۴۰ ق. م. وقتی میان دو جزیره سامس Samos و میلئوس Miltus که در نزدیک آسیای میانه قرار داشتند و اولی تحت رژیم سلطنت و دومی با رژیم حکومت ملی اداره میشدند اختلافات پدید آمد و این اختلافات بجنگ منتهی شد جزیره میلئوس از دولت آتن و جزیره ساموس از حکام پارسی استمداد نمود و بالاخره یونانیها در این کشمکش با ناکامی روبرو شدند.

پریکلس دریونان مردی سیاستمدار بود و در سال ۴۴۵ ق. م. برای اینکه آتن را از ناحیه دولت اسپارت تقویت نماید عهد نامه‌ای با این دولت برای مدت سی سال منعقد نمود ولی طولی نکشید که از مقررات آن تخلف بعمل آمد و اختلافاتی تولید گردید و این اختلافات به جنگهای خانگی در یونان منتهی شد و این جنگها بنام جنگهای پلوپونز **Peloponnesus** معروف شده و مدت بیست و هفت سال طول کشیده و شاهنشاه در این جنگها از طریق دیپلماسی بهره فراوان برده و در محل خود از آن توضیح خواهیم داد.

در سلطنت اردشیر دراز دست شهرشوش پایتخت اول ایران محل پناهنده گان یونانی بشمار میرفت و در جزائر یونان هر کدام از رجال و سرداران نفوذ خود را از دست میدادند و بمحا کمه دعوت می شدند بدر بارشاهنشاه پناهنده می گشتند از آنجمله تمیستوکل سردار معرف آتنی است که در لشگر کشی خشایارشا فرماندهی نیروی دریائی یونان را بعهده داشته و با حيله و تدبیر جنگی توانست نیروی دریائی شاهنشاه را در تنگه سالامین شکست دهد و چون مرد طماعی بود بعد از جنگ مزبور وقتی در آتن شهرت پیدا نمود مورد حسد دشمنان خود قرار گرفت و وی را بعلت سوء استفاده ها بمحا کمه دعوت نمودند ناچار با خانواده خود بجزیره آرگس و سپس بحاکم پارسی در لیدیه پناهنده شد و از آنجا با تغییر لباس بشوش آمد و از شاهنشاه درخواست عفو و بخشش نمود و بحضور پذیرفته شد و مورد عنایت قرار گرفت و در مدت قلیل برای اینکه بتواند مطالب خود را مستقیماً بیان کند زبان پارسی تعلیم یافت و سپس بایک زن ایرانی ازدواج کرد و بحکومت شهر ماگنزی **Magnesus** در آسیای میانه منصوب گردید و در همان زمان دمارات **Demaratus** پادشاه تبعید شده اسپارت نیز بعنوان پناهنده در شوش اقامت داشت. هرودوت و گزنفون دومورخ یونانی در زمان اردشیر میزیستند. از گزنفون در محل خود یاد خواهیم نمود اما هرودوت در هالیکارناس **Halicarnassus** یکی ارشهرهای کاریه **Caria** واقع در جنوب لیدیه در آسیای میانه بسال ۴۸۴ ق. م.

متولد شده و چون شهرستان کاریه در قلمرو سلطنت شاهنشاه قرار داشت از اینجهت بطوریکه اولمستید دانشمند آمریکائی معتقد شده هرودوت تابعیت ایرانی داشته و حقیقاً تبعاً دولت پارس شمرده میشد و در مسافرتهای خود نیز از همین عنوان استفاده نموده و توانسته بدون زحمت بمصر و بابل و شوش مسافرت کند و تحقیقات خود را از اخلاق و عادات و مذاهب و قصص و حکایات ملل مختلف در کتاب خود برشته تحریر در آورد و اگر در این کتاب راجع ببعضی از حوادث و وقایع و سرگذشت شاهان ایران باشتباه رفته و گاه را بصورت کوه جلوه داده و از اینجهت تاریخ‌نویسی وی جنبه افسانه‌پردازی بخود گرفته ناشی از این بود که زندگانی خود را اغلب در آتن و در میان یونانیها گذرانیده و شخصاً بحکومت ملی در یونان خو گرفته و به آن عقیده داشته و از رژیم سلطنت و شاهنشاهی کراهت یافته و بر اثر آن در نگارشهای خود عنان خامه را با احساسات سپرده است. هرودوت در سال ۴۲۵ ق. م. مقارن با فوت اردشیر دراز دست فوت کرده است.

دیمو کریت و سقراط دو حکیم عالیقدر یونانی با اردشیر دراز دست همزمان بودند. سقراط در سال ۴۷۰ ق. م. متولد شده و در سال ۳۹۹ ق. م. مصادف با حکومت جباران در آتن بجرم ضدیت با دین و مذهب محاکمه و باعدام محکوم و کشته شده و وی تمام عمر را با خرافات و موهومات ستیزه کرده و در بیان حقیقت و خدمت بخلق و تربیت جوانان عصر خود کوشش داشته و بفقیر و بیچیزی زیسته است. دیمو کریت Democritus از اهل آبدرا Abdera از جزایر یونان یک حکیم طبیعی و دانشمند بی نظیر بود و مقارن با عهد نامه کالیاس در سال ۴۴۹ ق. م. از آرامش و صلح موقتی استفاده نموده و چند سال در شهرهای مصر و بابل و پارس بگردش و سیاحت پرداخته و راجع بعلوم متداول آن زمان از روحانیان مصری و بابلی و از مغهای پارس تحقیقات کرده و در طبیعیات و نجوم رسالات متعدد از خود بیادگار گذارده و معتقد بود که جهان افلاک و کائنات از جزء لایتجزا و غیر قابل تقسیم بسیار ریز و کوچک که بنام آتم موسوم ساخته تر کیب یافته است و در علم نجوم راجع

به حرکت و گردش ستارگان که هر کدام در آن زمان یک خداوند و یک موجود زنده و ذی روح بشمار میرفتند رسالاتی نگاشته است .

در زمان اردشیر دراز دست از طرف جزائر یونان نماینده گانی بدربار شوش فرستاده میشد و در آن بطور دائم اقامت داشتند و در سال ۴۲۵ ق . م . که با فوت اردشیر مقارن میباشد نامه ای بخط میخی بابلی و بزبان آرامی برای دولت آتن از طرف شاهنشاه فرستاده شد و آرتا فرن سردار ایرانی حامل این نامه بود و در آن خاطر نشان شده که از جزائر یونان نمایندگان متعدد بشوش آمده و هر کدام درخواست هائی دارند و در این تقاضاها اختلاف مشاهده میشود لازم است هر گونه درخواست دارند بوسیله آرتا فرن بفرستند تا پاسخ داده شود. در آتن پس از خواندن این نامه نماینده ای همراه آرتا فرن بشوش اعزام شد تا با شاهنشاه گفتگو کند ولی در بین راه خبر فوت اردشیر رسیده و نماینده آتن از رفتن بشوش منصرف و مراجعت کرده است .

در زمان اردشیر شهر بابل پایتخت دوم ایران محسوب میشد و در این زمان گرچه روحانیان بابلی در عبادت خدایان خود آزاد بودند ولی کارمندان عالی رتبه و قضات از پارسیها انتخاب میشدند و املاک و اراضی <sup>مزرعی</sup> مصر و عی اغلب در تصرف پارسیان قرار داشت و بر اثر آن مردم بابل بتدریج رو بتحلیل رفته و ایرانیان در بین النهرین نفوذ یافته اند . اردشیر در سال ۴۲۴ ق . م . در شهر بابل در گذشته و پسروی اخس معروف بداریوش دوم بتخت نشسته است <sup>۱</sup>



## بخش هشتم

### داریوش دوم هخامنشی و جانشینان وی تا حمله اسکندر مقدونی

پس از فوت اردشیر دراز دست پسر وی خشایارشای دوم بسلطنت رسید ولی پس از ۴۵ روز بوسیله برادر خود سغدیان مقتول شد و برادر دیگر وی موسوم به اخس که در بابل اقامت داشت برضد سغدیان شورید و وی را پس از ششماه و پانزده روز سلطنت در شوش بقتل رسانید و خود بنام داریوش دوم بتخت نشست. در زمان این پادشاه نفوذ دولت پارس در مستعمرات یونانی افزون تر گردید و از قلمرو حکمرانی پارسیها نه تنها چیزی نکاسته بلکه چند جزیره از جزائر یونان نیز بر آن اضافه کشته است. مدت سلطنت داریوش دوم به نوزده سال رسیده و این مدت با جنگهای داخلی یونان معروف به جنگهای پلوپونز مصادف میباشد و وی در این جنگها توانسته است بوسیله سرداران شایسته و صدیق خود حداکثر استفاده کند و بعضی از جزائر مستقل یونان را تحت نفوذ امپراتوری پارس قرار دهد. پلوپونز نام ناحیه جنوبی جزیره اسپارت میباشد و جنگ دولت آتن با اسپارت بنام جنگهای پلوپونز نامیده شده است. در پیش توضیح دادیم که از زمان اردشیر دراز دست و بالخصوص پس از صلحنامه کالیاس در سیاست خارجی دولت پارس تحول عمده پدید آمد و دیپلماسی و نیرنگهای سیاسی بجای زور بازو و نیروی جنگی قرار گرفت و این امر در سلطنت داریوش دوم افزون تر از هر زمان در حفظ مستعمرات

و جلوگیری از توسعه طلبی یونانیها مؤثر افتاد و بر اثر آن دو دولت دریائی آتن و اسپارت که دور قیب سرسخت پادشاهان هخامنشی در جزائر یونان بودند بروز سیاه افتادند و توضیح از این موضوع در تاریخ ایران باستان بسیار جالب توجه میباشد و حوادث آن را باختصار نقل مینمائیم .

دیپلماسی ایران در جنگهای داخلی یونان از ۴۳۱ تا ۴۰۴ ق . م .

در محل خود یاد آور شدیم که پس از تسخیر لیدیه و آسیای میانه از طرف کوروش بزرگ مرزهای غربی ایران به آبهای یونان و دریای مدیترانه اتصال پیدا نمود و کشورهای مصر و لیبیه نیز در زمان کامبوجیه بنام دواستان افریقائی بقلمرو سلطنت دولت پارس افزوده شد و سرداران داریوش کبیر توانستند جزیره قبرس را که نزدیک آبهای فینیقیه قرار داشت تصرف نمایند و در این جزیره یک پایگاه دریائی برای مراقبت دزمستعمرات ایرانی تأسیس نمایند . کشورهای واقع در آسیای میانه که اکثر آنها از مغرب بدریای یونان اتصال داشتند و تحت حکومت شاهنشاه ایران قرار گرفته بودند عبارت بودند از تراکیه، کاپادوکیه، هلسپونت، مسیه *Messia*، فریگیه *PHrygia*، یونیه *Ionia*، لیدیه، کلیکیه *Cilikia*، کاریه *Caria*، لیکیه *Licia* و فینیقیه . این کشورها در حال حاضر در خاک ترکیه و لبنان و سوریه و فلسطین واقع شده اند و هر یک از آنها قبل از حکومت هخامنشیان تحت سلطنت پادشاهی اداره میشدند و یا جزو قلمرو دولت بابل و ماد قرار داشتند و پادشاهان هخامنشی از ابتدای امر دریافتند که نگاهداری اینهمه کشورهای زرخیز آسیای میانه و یا مصر و لیبیه وابسته بر این است که در جزائر اروپائی یونان تسلط و نفوذ یابند و از توسعه طلبی این جزائر بسمت شرقی جلوگیری نمایند . بهمین علت بود که داریوش کمبیز ب فکر تسخیر کشور اسکیتها افتاد و از طریق تنگه هلسپونت در اروپا قدم نهاد و تا مرکز روسیه جنوبی پیش رفت اما نتیجه مطلوب بدست نیاورد و سرداران وی نیز در جنگ ماراتن از یونانیها شکست خوردند و بایران مراجعت کردند و سپس خشایارشا به آتن لشکر کشید و ناکام برگشت . از

طرف دیگر دولت آتن و اسپارت از ابتدای امر توجه داشتند که محصولات زراعتی در جزائر برای تغذیه یونانیها کفایت نداشته و ناچار بودند از مقدونیه و جنوب روسیه و آسیای میانه وارد نمایند و این امر بانفوذ پادشاهان مقتدر پارسی مشکل بود و از اینجهت در صدد بودند شهرهای یونانی آسیای میانه و یا مصر را بر ضد شاهنشاه برانگیزانند. بنابراین پادشاهان پارس همه وقت نسبت بجزائر یونان مراقبت مخصوص مبذول میداشتند و حکام و ساتراپهای کارآزموده در آسیای میانه و مصر می گماشتند و هر يك از این حکام بمناسبت استعداد مالی يك نیروی دریائی حاضر و آماده در اختیار خود داشتند و این نیروها در وقت حاجت با یکدیگر همکاری مینمودند. حکام و ساتراپها برای اینکه در ساختن و پرداختن کشتی و تدارک وسائل جنگی توانائی داشته باشند اجازه داشتند اضافه از مالیات و باج مقرر که بایستی همه ساله بخزانة شاهی بفرستند مبلغی نیز جهت مصارف خود از مردم وصول نمایند و این حکام گرچه تا زمان اردشیر اول نمیتوانستند بنام خود ضرب سکه نمایند تا بمصارف ضروری برسازند چنانچه داریوش کبیر در مسافرت مصر آریانندیس ساتراپ مصر را بعلت اینکه بنام خود سکه زده بود تنبیه نمود و بقتل رسانید اما از زمان اردشیر دراز دست ببعضی از حکام اجازه داده شد بنام خود مسكوك نقره تدارك نمایند و با آنچه بنام شاهنشاه رواج داشت در مصارف تبلیغاتی یونان و یا در مصارف جنگی برسازند.

اهمیت دیگر کشورهای آسیای میانه و مستعمرات افریقائی برای شاهنشاه در این بود که هر يك از این کشورها منبع بزرگ درآمد و عوائد دولت پارس بشمار میرفتند و از این کشورها بقول مورخان یونانی همه ساله سیل طلا و ثروت بسوی پایتخت های ایران سرازیر میشد و از اینجهت پادشاهان هخامنشی در هر زمان کوشش داشتند از توسعه و تجاوز یونانیها جلو گیری نمایند و در این جزائر مراقبت لازم بنمایند ولی جزائر مزبور از حیث تعداد بسیار بودند و هر کدام بعلت موقعیت دریائی باستقلال میزیستند و هر يك برای حفظ استقلال خود کافی بود تعدادی کشتی

فراهم دارد و از تجاوز دشمن جلو گیرد و هر گاه دشمن مشترك قوی تری بجزائر هجوم میکرد همه دست اتحاد بهم میدادند و در دفع وی میکوشیدند و از این جهات برای سرداران پارسی تسلط در جزائر دوردست یونان مشکل بود اما بر اثر تجربیات متمادی در یافتند که یونانیها بالخصوص آتنیها مردمان طماعی هستند و آنان را به آسانی میتوان بوسیله رشوه و طلا و پول جلب نمود و در داخل جزائر رخنه کرد. این بود که در زمان اردشیر دراز دست در رفتار و روش و سیاست حکام و سرداران پارسی تغییراتی حاصل آمد و از این راه دیپلماسی و نیرنگهای سیاسی بجای زور و لشگر کشی قرار گرفت و باین ترتیب طولی نکشید که دو دولت آتن و اسپارت در برابر شاهنشاه ضعیف و ناتوان شدند و شاهنشاه فرمانروای مطلق جهان گردید و این امر از مطالعه در روابط ایران با یونان آنهم در زمان جنگهای پلوپونز که مدت بیست و هفت سال طول کشیده واضح میشود.

در یونان قسمت شرقی مجاور با آسیای میانه بنام دریای اژه و جنوب بنام دریای مدیترانه نامیده میشد و مشتمل بجزائر بزرگ و کوچک موسوم بمجمع الجزائر یونان است و هر يك از این جزائر پیش از تأسیس دولت هخامنشی بعلت وضعیت جغرافیائی و موقعیت دریائی باستقلال میزیستند و بزرگتر از همه جزیره آتیک پایتخت آن شهر آتن و بندر عمده آن موسوم به پیره Pirea بود و دیگری جزیره اسپارت و جنوب آن بنام پلوپونز نزدیک جزیره سیسیل واقع شده و بندر عمده آن بنام سیراکوز شهرت داشته است. دور شهر آتن در زمان تمیستوکل و پریکلس حصار بلند ساخته شده بود و بین این شهر تا بندر پیره برای دفاع در برابر هجوم اسپارتیها دیوار بلند بطول شش کیلومتر بنا شده و این دیوار از اهمیت آتن حکایت مینمود.

از ابتدای امر در میان ساکنان جزائر یونان دونوع اختلاف پدید آمد یکی اینکه آتن و جزائر مجاور آن از نسل یونانیها اما اسپارت و مجاور آن از نژاد دورینها Dorians بشمار میرفتند و از اینجهت مردم این جزائر گر چه همه آریائی بودند



اما در میان آنان همه وقت دو دستگی بشرح بالا وجود داشته است. اختلاف دیگر راجع بحکومت در این جزائر است باین معنی که آتن و متحدان وی به حکومت ملی و دموکراسی خو گرفته و به آن علاقه مند بودند اما اسپارت و متحدان وی تحت حکومت اشرافی و سلطنتی میزیستند و نجبای آن نسبت بحکومت ملی ابراز تنفر میکردند و این تفرقه و دو دستگی وقتی شدت یافت که آتن تحت حکومت پریکلس و سیاست و کیاست وی بترقیات رسید و وی بفکر تأسیس امپراطوری آتن افتاد و در تشکیل اتحادیه دلوس بشرحی که در محل خود توضیح دادیم توفیق پیدا نمود و جزائر نزدیکتر را تابع و باجگذار خود کرد و این امر یعنی تشکیل امپراطوری و توسعه طلبی پریکلس بطوریکه توسیدید مورخ یونانی ذکر نموده علت العلیل جنگهای داخلی یونان محسوب میشود اما آنچه بیشتر در ادامه این جنگها و شدت وحدت آنها تأثیر داشت این بود که در آتن حکومت ملی یعنی حکومت مردم بر مردم برقرار بود و این مردم از طبقه آزاد در میدان عمومی وقت حاجت گردمی آمدند و در انتخاب رئیس دولت و نماینده گان اقدام مینمودند و از اینجهت هر يك از سرداران وقتی در صدد کسب شهرت و نفوذ می افتادند تعدادی کشتی فراهم میکردند و بیکی از جزائر مجاور میتاختند و این جزیره را تابع آتن مینمودند و سپس با غنائم و اسیران به آتن مراجعت میکردند و مورد توجه هموطنان خود قرار میگرفتند و بمقصود میرسیدند. این عوامل موجب شد که اسپارتهایا از قدرت آتن و از عواقب امر بهراس افتادند و در سال ۴۳۱ ق. م. تصمیم بجننگ گرفتند و کشتی بسیار فراهم ساختند با مردان جنگی در فصل بهار بخاك آتن حمله و هجوم آوردند و در این خاك پیاده شدند. وقتی خبر حمله و هجوم اسپارتهایا به آتن رسید همه در اضطراب افتادند و پریکلس در مقابل امر انجام یافته قرار گرفته بود و چاره ای جز جنگ نداشته و در ابتدای امر حيله ای اندیشید و دستور داد مردم آتن مزارع خود را در خارج شهر ترك گویند و در داخل شهر گرد آیند تا از صدمات جنگ در امان باشند و وی امیدوار بود در دریا بتواند کامیاب شود و اسپارتهایا بعلت نرسیدن خوار و بار در فشار

ومضيقه قرار گیرند و مراجعت کنند اما پریکلس در حساب خود باشتباه رفته بود زیرا پس از چند ماه جنگهای سخت زمینی و دریائی نا امنی در دریا پدید آمد و ورود کشتیهای خوار و بار بداخل آتن بامشکلات روبرو شد و قحطی در آتن ظاهر گردید و از همه بدتر تعداد کشته گان بقدری زیاد شد که در جمع آوری آنها مردم بهراس افتادند و زبان بطعن و اعتراض گشودند و ضمناً بیماری طاعون در این جزیره شیوع پیدا کرد و در کشتن مردم بیداد نمود و مانند آن در تاریخ دیده نشده و خانه ها و معابد و خیابانها از بیماران و کشته ها پر میشد .

در اینموقع پریکلس که يك مرد خطیب و نویسنده ماهر بود برای دفاع از خود و تسکین و تسلیت مردم و تشویق و تشجیع آنان بجنگ خطاب ای بنام سو گنامه موسوم به *Oraison funèbre* انتشار داد که عیناً در کتاب توسیدید نقل شده و اهمیت تاریخی دارد . پریکلس در این سو گنامه از حوصله و بردباری و جان بازی آتنیها و پایداری و استقامت آنان در برابر مصائب و آلام و قحطی و بیماری بسیار ستوده و یاد آور شده که آنچه در تدارکات جنگی و اقدامات تدافعی بکار برده همه بموافقت خود مردم انجام گرفته و این امر لازمه حکومت ملی است که هر چیز بتصویب خود مردم رسیده باشد اما این سو گنامه در مردم مصیبت زده و بیمار و گرسنه آتن سودی نبخشید و در سال ۴۲۹ ق . م . پریکلس را از کار برکنار کردند و دیگری را بر جای وی نشانند و پس از آن گرچه طولی نکشید که وی را مجدداً در شغل خود منصوب داشتند اما خود او در پنجه طاعون گرفتار شد و فوت نمود . در این زمان شخصی بنام کلئون Cleon در آتن باختیار رسید و وی مرد جاه طلب بود و نمیتوانست کاری از پیش ببرد ولی بیماری طاعون جنگجویان اسپارتی را وادار نمود دست از تعرض و پافشاری بردارند و خاک آتن را ترك گویند و به وطن خود بر گردند و بجنگ در دریا اکتفا کنند . کلئون از فرصت استفاده کرد و بجای اینکه در ترمیم خرابیها بکوشد و وسائل صلح و سازش فراهم دارد کشتیهای پراکنده آتن را جمع آوری نمود و جنگ را در دریا از سر گرفت و این

امر چند سال ادامه داشت و ساکنان جزیره متیلن **Metylene** از متحدان آتن را که در کمک کوتاهی کرده بودند مورد حمله و تجاوز قرار داد و جوانان این جزیره بقتل رسیدند و بقیه اسیر شده و با غنائم بشهر آتن اعزام شدند و بالاخره در سال ۴۲۱ ق. م. در بندر پیلوس **Pylos** از شهرهای بی دفاع و دور افتاده اسپارت پیاده شدند و در این جنگ فائق آمدند و بدرخواست اسپارتیها قرار داد صلح منعقد شد و چون این صلحنامه باصرار نیکیه **Nicia** نام سردار آتنی منعقد شده بنام عهدنامه نیکیه معروف شده ولی طولی نکشید که جنگ در دریا مجدداً شروع شد و از این جنگ برای آتنیها مصیبتی رخ داد که باضمحلال و فناء آنان پایان یافت.

آلسیبیاد **Alcibiade** سردار آتنی یکی از بازمانده گان پریکلس مرد جاه طلبی بود و در سال ۴۱۷ ق. م. تعدادی کشتی فراهم نمود و بجزیره **Melos** که یک مستعمره اسپارتی بود تاخت و ساکنان این جزیره را بخاک سیاه نشانید و با غنائم و اسیران به آتن مراجعت نمود و این امر موجب شهرت و قدرت وی گردید و باین وسیله توانست حس انتقام و جنگجویی آتنیها را زنده تر سازد و موافقت آنان را برای حمله و هجوم بخاک اصلی اسپارت جلب کند و از این راه بقدری در تحریک و تشویق مردم کوشید که از هر طرف جوانان و جنگجویان دور وی گرد آمدند و سازوبرگ جنگی و کشتیهای بسیار فراهم نمودند و با اسپارت عزیمت کردند و تعداد کشتیهای آتنی در این تدارکات بدویست و شصت رسیده و مردان جنگی بچهل هزارتن بالغ می شد و در روز عزیمت از اقوام و نزدیکان این جنگجویان همه در فیروزی آنان اطمینان خاطر داشتند و هر کس امید مراجعت آنان را در دل میپورانید اما از حقیقت امر غافل بودند و چندی طول نکشید که همه در بندر سیراکوز گرفتار خشم و دلاوری اسپارتیها شدند و بکنفر از آنان نیز نتوانست زنده بماند و حتی سرداران آتنی نیز از دم شمشیر گذشتند و تنها کسی که جان سلامت برد آلسیبیاد مسبب این جنگ بود و تفصیل آن چنان است که پس از عزیمت کشتیها و جنگجویان آتنی دشمنان آلسیبیاد زبان باعتراض گشودند و

وی را بعلت نزدیکی به پارسیها متهم نمودند و به تبعید از خاک آتن محکوم کردند و از اینجهت وقتی خبر به آلسیبیاد رسید بخاک اسپارت پناهنده شد و تا پایان این فاجعه در میان اسپارتیها میزیست .

چند حادثه را که در بالا نقل نمودیم یرای روشن شدن روحیه آتنیها بود و از زمان شکست مزبور جنگ در دریا میان این دو ملت هممثراد و همزمان بشدت جریان داشت و در همین زمان است که تیسافرن Tissapherne سردار با کفایت و ساتراپ شایسته پارسی درلیدیه از طریق دیپلماسی وارد معرکه شد و بتضعیف هر دو طرف کوشید و از جنگهای داخلی یونان حداکثر بهره و فایده را بدست آورد و از آن باید باختصار توضیح دهیم و سپس راجع بخاتمه جنگهای پلوپونز اشاره نمائیم .

از آغاز جنگهای پلوپونز در یونان حکام پارسی بدستور شاهنشاه تا سال ۴۱۷ ق . م . که با جنگ آتنیها با اسپارتیها در بندر سیراکوز مصادف است سیاست عدم مداخله در این جنگ را پیش گرفتند و از این امر انتظار داشتند هر دو طرف در جنگ بقدری ضعیف و ناتوان شوند که یارای تجاوز بمتصرفات شاهنشاه و یا تحریک در مستعمرات آسیائی و آفریقائی دولت پارس را نداشته باشند اما طولانی شدن جنگ در میان آتن و اسپارت و لجاجت هر دو طرف در این جنگ وضعیتی را پدید آورد که مراقبت در آن و یا استفاده از آن برای حکام پارسی در آسیای میانه در درجه اول اهمیت قرار داشت . در این زمان کشتیهای جنگی یونان از هر طرف بدستجات متعدد تقسیم شده بودند و هر دسته تحت فرماندهی یک سردار آتنی و یا اسپارتی با حریف خود بسختی می جنگید و این دستجات در تمام آبهای یونان از دریای سیاه گرفته تا دریای اژه و آبهای مدیترانه پراکنده بودند و هر یک می کوشید راه تجارت دریائی و حمل خواربار را برای دشمن خود مسدود سازد تا بتواند بر حریف غالب آید و فرماندهان این کشتیها برای فراهم نمودن تدارکات و خوار و باز بوسائل مختلف متشبث میگشتند و در درجه اول بحکام و

ساتراپهای پارسی پناهنده میشدند و از آنان درخواست کمک و مساعدت مینمودند و در برابر این مساعدت حاضر میشدند بر طبق دستور و میل شاهنشاه و یا حاکم پارسی در خدمت بکوشند بشرطی که با حریف خود در بر و بشوند باین معنی که اسپارتی برای حمله و هجوم به آتنی و یا آتنی برای جنگ با اسپارتی درخواست کمک میکرد و لو اینکه بهره جنگ عاید دولت پارس گردد و از این طریق برای حکام پارسی وسیله ای بدست آمد که در هر موقع بخواهند بتوانند جزیره ای را از تسلط آتنیها خارج سازند و یا دستجات اسپارتی را اجیر خود نمایند بی آنکه سرباز پارسی در جنگ مداخله کند و یا دستجات آتنی را اجیر سازند تا دزدان دریائی و یا جنگجویان اسپارتی را نابود کنند.

امادرسال ۴۱۵ ق. م. حادثه ای رخ داد که شاهنشاه را با اسپارتیها نزدیکتر ساخت و حادثه چنین بود که پیسوتنس *pissutnes* ساتراپ پارسی در کاریه بخیا ل طغیان افتاد و از طرف شاهنشاه تیسافرن سردار با کفایت پارسی برای سرکوبی وی مأمور گردید و چون پیسوتنس در طغیان خود مساعدت آتنیها را جلب نموده بود و چند دسته کشتی و جنگجویان آتنی در خدمت وی وارد بودند تیسافرن بلیکون *Lycon* فرمانده آتنی که داوطلب کمک به پیسوتنس بود ارتباط مخفیانه برقرار نمود و بوسیله پول ورشوه وی را با خود همراه کرد و باین ترتیب داوطلبان اجیر از اطراف پیسوتنس پراکنده شدند و وی اسیر و بشوش گسیل گردید و لیکون برای همیشه در خدمت دولت پارس وارد شد. در اینموقع آمرگوس *Amergos* پسر پیسوتنس بتقلید از پدر خود شورید و چون آتنیها با پیسوتنس بر ضد شاهنشاه مساعدت نموده بودند تیسافرن ساتراپ لیدیه بانمایندگی اسپارت موسوم به کالسیداس بشوش عزیمت نمود و در سال ۴۱۴ ق. م. عهدنامه و اتحاد با دولت اسپارت امضا و مبادله گردید و در این عهدنامه مقرر شد تمام شهرهای یونانی در آسیای میانه که در تصرف شاهنشاه و یا اجداد وی بودند در اطاعت شاه پارس باقی بمانند و اسپارتیها در هر موقع از مداخله آتنیها در این شهرها جلو گیری نمایند و در برابر آن شاهنشاه موافقت

نمود که همراه اسپارتیها بر ضد آتنیها در جنگ باشد و این عهدنامه در واقع يك اتحاد نظامی ایران با اسپارت بشمار میرفت و زمینه برای شکست آینده آتن در برابر اسپارت از این عهدنامه فراهم گردید و این امر سبب شد که جزیره خیوس و شهر میلوت بر ضد آتنیها شوریدند و به تیسافرن ساتراپ پارسی تسلیم شدند و سپس چون آمر گوس پسر پیسوئتنس در دریا بحالت طغیان بسر میبرد و سردار اسپارتی بسرای گرفتار کردن وی قراردادى با تیسافرن مبادله نمود و پول و كمك دریافت کرد و ناگهان بر جزیره یازوس Iasos که در تصرف آمر گوس بود حمله بردند و این جزیره را غارت و ساکنان آن را با خود آمر گوس اسیر و به تیسافرن تسلیم نمودند و در برابر هر اسیر يك دريك پول طلا دریافت کردند و آمر گوس بشوش اعزام و در آنجا بقتل رسید .

مقصود از نقل این مطالب اینست که خواننده گرامی توجه نماید که سرداران ایرانی در آن زمان چگونه از پراکنده گى حال یونانیان بهره مند شدند و استفاده نمودند و در این بهره مندی نیز حکام دیگر پارسی با تیسافرن همکاری مینمودند و هر وقت يك سردار آتنی و یا اسپارتی از یکی از ساتراپها کدورت پیدا مینمود ساتراپ دیگری وی را بخود نزدیک و دلجوئى میکرد چنانچه آلسیبیاد آتنی پس از آنکه از وطن خود تبعید شد و مجدداً به آتن برگشت برای جلب مساعدت تیسافرن نزد وی شتافت و محبت دید و این امر اسپارتیها را بهراس انداخت و آنان موجبات رضایت تیسافرن را فراهم نمودند . آلسیبیاد ناچار به فارنا باز حاکم هلسپونت مراجعه نمود و چون نتیجه ای بدست نیاورد کشتیهای خود را بر ضد وی بکار انداخت و بالاخره مغلوب و گرفتار و کشته شد .

حکام پارسی گرچه پس از عهدنامه کالسیداس بر ضد آتنیها قرار گرفتند اما همه وقت از جنگ مستقیم با آتنیها احتراز می جستند و آتنیها نیز از درمسالمت وارد میشدند و میکوشیدند رضایت شاهنشاه را بخود جلب نمایند و در این میان تیسافرن حاکم لیدییه که اختیارات وسیعتر داشته در اوضاع مراقبت مینمود و هر وقت يك

طرف در جنگ کامیاب میشد از مساعدت باوی سر بازمیزد و سعی میکرد ضعیف را تقویت نماید و هر چند ضعیف قوی میشد رفتار خود را تغییر میداد و این همان قاعده دیپلماسی است که بعبارت (تفرقه بینداز و حکومت کن) معروف شده است و مبتکر این قاعده در آن زمان تیسافرن سردار با کفایت و سیاستمدار شایسته داریوش دوم میباشد. از این موضوع اولمستید دانشمند امریکائی در کتاب خود شرح و بسط داده و ما از وی اقتباس و در این میان نقل نمودیم.

اما در سال ۴۰۸ ق. م. کوروش کوچک پسر دوم داریوش که يك جوان دلیر و جاه طلب بود بفرماندهی آسیای میانه منصوب و بسارد وارد شد و تیسافرن در حکومت کاریه باقی ماند. تیسافرن نسبت بجنگهای یونان سیاست سابق خود را تعقیب میکرد ولی کوروش با سلیقه وی مخالفت مینمود و از ابهام و دورنگی کراهت داشت و بصراحت سخن میگفت و معتقد بود که آتن دشمن دیرینه شاهنشاه است و نزدیکتر بمتصرفات دولت پارس میباشد و از بزرگ شدن اسپارت برای این متصرفات ضرری حاصل نخواهد شد و خاک اسپارت و یا پلوپونز و لاسدمون به آسیای میانه دورتر است و هر چه زودتر جنگ باید بنفع اسپارتهای پایان پذیرد. تیسافرن بعلت همین اختلافات بزودی بشوش احضار شد و کوروش کوچک دریادار اسپارتی موسوم به لیزاندر را که بدیداروی شتافته بود بخود نزدیک نمود و مقدم او را عزیز داشت و به وی قول داد عهدنامه اتحاد نظامی با اسپارت را بموقع اجرا گذارد و بهمین منظور مبلغ هویست تالان مسکوک طلا در اختیار لیزاندر قرار داد تا بمصارف و تدارکات جنگی برساند و برای هر يك از سربازان اسپارتی که تحت فرماندهی وی بودند یکدرهم جیره روزانه تعیین نمود و مخارج یکماهه را جلوتر پرداخت. این خبر در اسپارت بخوشی و سرور تلقی شد و از هر طرف بتقویت ساز و برگ جنگی و تشویق و تحریک جنگجویان اسپارتی پرداختند و از این زمان جنگهای دریائی در میان آتن و اسپارت همه جا شدت پیدا کرد و این جنگها اکثراً بشکست آتنیها پایان میپذیرفت و از آنجمله در جنگی که میان لیزاندر اسپارتی با کونون Conon

دریادار آتنی در سال ۴۰۵ ق. م. اتفاق افتاد یکصد و هشتاد کشتی آتنی نیست و نابود شدند و فقط کونون توانست به آتن فرار کند و آتنی‌ها را از وخامت اوضاع آگاه سازد.

در این زمان است که دولت اسپارت بمساعدتهای مؤثر کوروش کوچک از هر طرف بتجهیرات پرداخت و کشتیهای اسپارتی در آبهای آتن گرد آمدند و جزیره را در محاصره گرفتند و این زمان با سال ۴۰۴ ق. م. مصادف می‌باشد و آتنیها همه جا باشکست رو بر و شده بودند و در این میان خبر بیماری داریوش دوم برای کوروش کوچک رسید و وی ناچار جهت دیدار پدر بشوش رفت و لیزاندر را که مورد اعتماد او بود بجاننشینی خود تعیین نمود و نقدینه خود را نیز در اختیار وی گذاشت. در این موقع لیزاندر همراه جنگجویان اسپارتی از بندر پیره در خاک آتن پیاده شد و حلقه محاصره را تنگتر کرد و از وصول خوار و بار برای آتنیها جلوگیری نمود و بر اثر آن قحطی در آتن شدت گرفت و کشته گان جنگ و قحطی زده گان در خیابانها و معابر بر روی هم انباشته شدند و آتنیها جز تسلیم چاره نداشتند و نماینده گان خود را نزد لیزاندر و سپس با اسپارت فرستادند و بالاخره بلاشرط تسلیم شدند.

روزی که لیزاندر و جنگجویان اسپارتی فاتحانه به آتن وارد میشدند بگفته تو سیدید مورخ یونانی حصار شهر خراب میشد و دیوارهایی که آتن را به بندر پیره اتصال میداد با خاک یکسان میگردد، جوانان آتنی از دم تیغ میگذشتند، خانهها بویرانه تبدیل میگشت و زنهای آتنی از ترس جان خود و اطفال خود سرها را با تاج گل و برگ نخل و زیتون زینت داده و در پیشاپیش جنگیان اسپارتی میرقصیدند. تو سیدید در وصف این شکست مینویسد (وقتی لیزاندر دریا دار اسپارتی وارد آتن میشد یک نفر سرباز پارسی در میان مهاجمان بچشم نمیخورد اما روشن بود که پول و طلالی شاه بزرگ پارس فتح و فیروزی را برای اسپارتیها ممکن نمود و آتنیها را بروزیاه نشانید). **Teopompus** نویسنده یونانی در



نمایشنامه خود بنام ماد از کامیابی پارس‌ها در جنگ‌های پلوپونز بتفصیل سخن گفته است.<sup>۱</sup>

#### خاتمه بنای معبد یهود در اورشلیم

داریوش دوم مانند کوروش بزرگ یهودیان را نواخته و درخواست‌های آنان را پذیرفته است. یهودیان در زمان کوروش وقتی بسرپرستی زر بابل و یوشع باورشلیم رسیدند و در بنای معبد خودشان شروع کردند میان آنان با اقوام دیگر یهود اختلاف پدید آمد و در بنای این معبد تا زمان اردشیر دراز دست تأخیر رخ نمود و پس از شروع مجدد آن اختلاف و دو دسته گئی شدت گرفت و در زمان داریوش دوم حجبی و زکریا از رسولان یهود در تکمیل بنا آغاز کردند و مخالفان درصدد جلوگیری برآمدند و این اختلافات بشاهنشاه گزارش شد و در سوابق امر بتحقیق پرداختند و بالاخره در کاخ اکباتان (یا احمتا در تورات) طوماری یافتند که در آن بفرمان کوروش بزرگ در بنای معبد اجازه داده شده بود. از اینجهت داریوش دوم در پاسخ نامه حاکم ماورای فرات دستور داد در تکمیل ساختمان اقدام شود و از مال خاص شاهی مخارج آن بکاهنان یهود پرداخته شود و گندم و نمک و شراب و روغن به آنان بدهند و هر کس مخالفت کند تنبیه گردد. برحسب این دستور بنای معبد در آن تاریخ پایان رسیده است.<sup>۲</sup>

در اواخر سلطنت داریوش دوم اقوام کرد با کردوک که در مجاورت ارمنستان و محل کنونی کردستان سکونت داشتند شوریدند اما عمر وی برای فرونشاندن این شورش وفانکرد و در سال ۴۰۴ ق. م. فوت نمود و پسر دوم او موسوم به اردشیر دوم بتخت نشست و شورش را خوابانیده است.

۱- رجوع شود به کتاب اولستید صفحه ۳۵۸ و بعد. ایضاً راجع بعبارت توسیدیه رجوع شود بکتاب شارل رابنسون.

۲- رجوع شود بتورات کتاب غررا باب اول و هشتم.

اردشیر دوم هخامنشی از ۴۰۴ تا ۳۶۲ ق. م.

ارشك پسر بزرگ داریوش دوم در سال ۴۰۴ ق. م. بر حسب وصیت پدر بسلطنت رسید و بنام اردشیر دوم موسوم شد و در یونان بلقب ممنون Memnon بمعنی فکور و با حافظه شهرت یافته است. مراسم تاجگذاری پادشاهان هخامنشی در شهر بازار گاد واقع در نزدیک تخت جمشید انجام میگرفت و در این مراسم پادشاه در معبد آناهید حاضر میشد و لباس قدیمی کوروش بزرگ را بر تن مینمود و با حضور روحانیان و سرداران و اعضای خاندان سلطنتی مقداری نان انجیر میخورد و کمی ریشه کونار در دهان میگرفت و شربت مخلوط از سرکه و شیر مینوشید و مراسم مذهبی و تاجگذاری بپایان میرسید. تیسافرن سردار شایسته پارسی پیش از شروع مراسم بحضور اردشیر رسید و وی را از حادثه قریب الوقوع آگاه نمود و اظهار داشت که برادر وی کوروش کوچک نسبت به اوسو، قصد دارد و برای اثبات گفتار خود یکی از مغان را که مربی سابق کوروش بود نزد اردشیر آورد و وی گواهی داد که کوروش در نظر دارد در حین تبدیل لباس و آغاز مراسم تاجگذاری بشاه حمله کند و او را بقتل رساند. از اینجهت کوروش توقیف شد و پس از روشن شدن مطلب حکم اعدام وی صادر گردید اما پروشات parysatis مادر شاه و ساطت نمود و بعجز و الحاح پرداخت و اردشیر از تقصیر کوروش صرف نظر کرد و او را در مأموریت سابق خود بحکومت آسیای میانه منصوب داشت و وی به این مأموریت عزیمت نمود.

یاغی گری کوروش کوچک و کشته شدن وی

بعضی از محققان در شرح یاغی گری کوروش کوچک و جنگ وی با برادر بزرگتر خود اردشیر بتفصیل پرداخته و در این تفصیل نیز گفته‌های گزنفون مورخ یونانی را که خود ناظر واقعه بود بی کم و کسر حقیقت پنداشته و نقل نموده‌اند و حال اینکه گزنفون از این حادثه صدمه فراوان دیده و در سفر خود با یونانیان همراه کوروش با شکست روبرو شده و برضد پارسیها جنگیده و تحت تأثیر احساسات

خصوصی فرار گرفته و از گفتن تمام حقیقت خود داری کرده است و ما عقیده داریم که یاغی کوروش کوچک و کشته شدن وی یک حادثه ساده داخلی بوده و بزودی نیز خاموش شده است و حقیقت را باید از لابلای گفته های مورخان یونانی و حتی گفته های خود گزنفون بدست آورد و بطور خلاصه نقل نمود.

کوروش کوچک پس از تاجگذاری اردشیر دوم وقتی به آسیای میانه مراجعت نمود و بشهر سارد وارد گردید آتنیها در جنگ با اسپارتیها شکست خورده و شهر آتن با خاک یکسان و لیزاندر دریادار اسپارتی حکمران مطلق یونان شده بود. در همین زمان است که کوروش یاغی گردید و بامید دوستی لیزاندر و فارغ از امور یونان برای جنگ با برادر خود اردشیر بتدارکات و تجهیزات و جمع آوری سپاه پرداخت و از دولت اسپارت داوطلبان اجیر خواستار شد و وعده داد برای سواران اسب و ارابه جنگی فراهم نماید و جیره افراد را بقدر کفایت بپردازد. در اینموقع که با سال ۴۰۱ ق. م. مصادف میباشد کوروش برای تهیه مخارج و مصارف لشکر کشی بنام خود مسکوک طلا و نقره بشکل داریک که واحد پول ایران بود ضرب کرد و در یکطرف آن تصویر خود وی با تاج و تیار شاهی و لباس پارسی بحالت تیراندازی و در طرف دیگر نقش خداوند جنگ یونانی موسوم به پان Pan نمودار شده است.<sup>۱</sup>

کوروش از این راه توانست در حدود سیزده هزار نفر پیاده و سواره یونانی تحت فرماندهی یک سردار اسپارتی موسوم به کلارک Clearcus فراهم سازد و گزنفون نیز در جزو این سپاه وارد بود و همچنین یکصد هزار سرباز ایرانی و آسیائی تحت فرماندهی یک سردار پارسی موسوم به آریه Ariea زیر سلاح آورد غافل از اینکه سردار مزبور در باطن با کوروش مخالفت داشته و برادران وی در سپاه اردشیر خدمت میکردند و سربازان ایرانی نیز هر گز دست خود را بخون هموطنان خود آلوده نمینمودند.

۱- رجوع شود بکتاب اول مستید صفحه ۳۷۳.

کوروش در حرکت بسوی ایران منظور اصلی خود را مخفی نگاهداشت و سر کوبی بعضی از یاغیان را بهانه نمود و وقتی نزدیک رود فرات رسید و سرداران ایرانی از مقصود وی آگاه شدند زبان بنکوهش گشودند و خواهی نخواهی از رود گذشتند و در محلی موسوم به کونا کسا Cunaxa که هفده فرسخ تا شهر بابل فاصله داشت با سپاه اردشیر روبرو شدند و جنگ آغاز شد و آریه با سپاه ایرانی خود از شرکت در جنگ خود داری کرد و در حدود چهار فرسخ از میدان کار زار عقب نشست اما سپاه یونانی که در کنار رود موضع گرفته بودند بحمله پرداختند و بشدت بردشمن تاختند و سپاه اردشیر در برابر آنها چون بقلب لشگر کوروش توجه داشتند برای اینکه یونانیها را از کوروش جدا سازند حیلۀ جنگی بکار بردند و فرار اختیار کردند و این امر سبب شد که سپاه یونانی از مرکز فرماندهی خود بدور افتادند و نتوانستند در قلب لشگر از کوروش پشتیبانی نمایند و کوروش وقتی با هجوم سپاه اردشیر روبرو شد ناچار با ششصد نفر سپاه زبده خود بحمله پرداخت و در این حمله چون برادر خود را از دور بدید بسوی وی تاخت و او را زخمی نمود و از اسب بیائین انداخت اما در اینموقع یک پارسی از محافظان شاه موسوم به مهرداد زو بین خود را چنان بر سر کوروش نواخت که دردم از اسب بزیر افتاد و جان بداد و با کشته شدن وی جنگ بفیروزی اردشیر پایان یافت. این جنگ در بعد از ظهر آغاز شد و در مدت سه ساعت خاتمه پذیرفت و سپاه یونانی در تعقیب جناح چپ لشگر اردشیر از قلب سپاه کوروش بدور رفته بودند نزدیک غروب به تپه ای رسیدند و متوقف شدند و تصمیم بمراجعت گرفتند اما وقتی به اردوگاه خود برگشتند و از کشته شدن کوروش آگاه شدند ملاحظه نمودند که سپاه اردشیر در اردوی آنان بغارت مشغول شده اند و ناچار ادامه جنگ را بیفائده دیدند و عقب نشینی کردند.

کز نفون در کتاب خود یونانیها را در جنگ مزبور فاتح شناخته و از شجاعت و دلیری آنها بسی سخن ها گفته و در چند مورد تکرار کرده که سپاه پارسی در برابر

آنان فرار می‌کردند و حتی نقل نموده که سپاه یونانی پس از کشته شدن کوروش کوچک به آریه پیغام فرستاده‌اند که خود را در جنگ فاتح میدانند و حاضر ندوی را بتخت شاهی ایران بنشانند و آریه از قبول آن خود داری نموده است. همچنین بعضی از محققان معاصر ایرانی از قبیل حسن پیرنیا تحت تأثیر گفته های کزنفون قرار گرفته و در صفحه ۱۰۲۹ کتاب ایران باستان چنین می‌نویسد (بهر حال جنگ کونا کسانشان داد که قشون عظیم ایران اهمیت جنگی را فاقد است و این قشون از دیر گاهی و بالخصوص از زمان داریوش دوم نه مورد توجه بود و نه بکاری می افتاد و شاهنشاه نیز سیره خود را بر این قرارداد بود که با پول و قشون اجیر یونانی مقاصد خود را حاصل کند و بر اثر این سیاست قشون ایران خراب و فاقد قوت و قدرت گردیده بود). سرپرسی سایکس در جلد اول کتاب خود مینویسد (در جنگ کونا کسان یونانیها از ابتدای امر آگاه بودند که به آسانی می‌توانند سپاه ایران را مانند گله گوسفند در جلو خود بیاورند و تعقیب نمایند و فزونی عده آنان در فتح و فیروزی اثر نداشته و یونانیها وقتی به اردو گاه خود بر گشتند خود را فاتح میدانستند و اسکندر مقدونی نیز در جنگهای خود از تجربیات یونانیها در جنگ کونا کسا استفاده کرده است). این عقائد هیچکدام صحیح نیست و با حقیقت امر مطابقت ندارند و در آن زمان نه تنها سپاه ایرانی در جنگجویی بی مانند و در میهن پرستی و شاه دوستی شهره آفاق بودند بلکه حوادث بعدی نشان داد که تمام صفات خوب نیاکان خود را با خود همراه داشتند و بر اثر همین صفات بود که فارنا باز سردار دلاور پارسى توانست در چند سال بعد اسپارتیها را تنبیه نماید و در آتن پیاده شود و سرداران اسپارتی را در خاک پلوپونز تعقیب کند و مغلوب سازد و تفصیل آن خواهد آمد.

از مطالعه دقیق در گفته های مورخان یونانی راجع به جنگ کونا کسا بخوبی واضح میشود که شکست سپاه یونانی و خاتمه طغیان کوروش کوچک و کشته شدن وی آنهم در چند ساعت نتیجه يك نقشه جنگی ماهرانه ای بود که بوسیله تیسافرن سردار با کفایت پارسى طرح ریزی شده بود. تیسافرن در آن

زمان قائم مقام شاهنشاه در میدان جنگ بود و فرماندهی کل لشکر را بعهده داشته و مدتها در آسیای میانه حکومت کرده و دشمن دیرینه کوروش کوچک بشمار میرفت و توطئه وی را برای کشتن شاه فاش نموده و سرداران اسپارتی را بخوبی میشناخته و ترتیب کار را قبلاً چنین داده بود که در آغاز امر حیلۀ جنگی بکار برند و جناح چپ لشکر اردشیر در برابر حمله و هجوم سپاه یونانی بحالت فرار عقب نشینی نماید و آنان را باین وسیله از میدان کارزار و از قلب لشکر کوروش دورتر سازند و ضمناً آریه فرمانده سپاه آسیائی کوروش نیز بر حسب تئانی قبلی در ابتدای جنگ عقب نشینی کند تا کوروش با عده قلیل خود گرفتار یا کشته شود و این نقشه نیز بخوبی بموقع اجرا درآمده و سپاه یونانی وقتی بحمله پرداخته اند جناح چپ لشکر اردشیر را بحالت فرار دیده اند و در تعقیب آنان بمسافت سی استاد (حدود پنج کیلومتر) از قلب لشکر کوروش بدور افتاده و از کوروش جدا شده و نتوانسته اند از وی پشتیبانی نمایند و از گفته های گزنفون راجع باینکه مینویسد (وقتی سپاه یونانی همراه کل آرك در تعقیب دشمن نزدیک غروب به تپه ای رسیده اند اردشیر در بالای این تپه قرار داشته و پرچم عقاب بال و پر گشاده ایران در اهتزاز و روی تپه از سواران جنگی پر بود و این سواران بی آنکه به یونانیها حمله نمایند از بالای تپه سرازیر شده و بر کنار رفته و روی تپه را خالی نموده اند) معلوم می شود که شاهنشاه از نقشه تیسافرن اطلاع داشته و در انتظار نتیجه جنگ جریان کار را نظارت میکرده و از این جهت یونانیها را بحال خود وا گذارده و تپه را ترك تموده است .

بنابر این واضح است که علت شکست سریع کوروش کوچک از بی توجهی سپاه یونانی در تا کمّیک جنگی و از بی انضباطی آنان سرچشمه گرفته بود چنانچه بگفته گزنفون وقتی کوروش در آغاز جنگ برای کل آرك سردار یونانی پیغام فرستاده که به قلب لشکر نزدیک شوند از این دستور سرپیچی شده و جواب شنیده که در کار خود مراقبت خواهند نمود .

گزنفون راجع به عقب نشینی آریه با سپاه آسیائی کوروش می نویسد که این عقب نشینی پس از کشته شدن کوروش صورت گرفته است. این مطلب صحیح نیست بلکه عقب نشینی مزبور در آغاز جنگ و پیش از کشته شدن کوروش بعمل آمده و بهترین دلیل آن این است که آریه بلافاصله پس از پایان جنگ مورد لطف و عنایت شاهنشاه قرار گرفته و همراه تیسافرن بحکومت فریکیه منصوب گشته و هر گاه وی طبق گفته گزنفون برضاد شیر و هموطنان و برادران خود در جنگ شرکت میکرد مورد عنایت و پاداش شاه قرار نمیگرفت چه رسد باینکه برادران آریه در خدمت اردشیر وارد بودند و تحت فرماندهی تیسافرن برضد کوروش می جنگیدند و حتی پس از خاتمه جنگ نیز نزد سرداران یونانی آمده و فرمان شاه را به آنان ابلاغ نموده اند و تفصیل آن خواهد آمد.

بنا بر این تردید نیست که مندرجات کتاب ایران باستان در صفحه ۱۰۳۲ و ۱۱۵۸ که از کوروش كوچك تمجید نموده و وی را عدالت گستر و شایسته شاهی پنداشته و اردشیر را يك مرد تنبل و ضعیف معرفی نموده صحیح نیست بلکه مسلم است کوروش كوچك در حین جنگ بیش از بیست و چهار سال نداشته و يك جوان متهور و بی باک ولی بی تجربه و بی تدبیر بوده و بیجهت در قتل برادر خود تصمیم گرفته و از پند و اندرز تیسافرن سردار کار آموزده و سیاستمدار پارسی سرپیچی نموده و در حدود پنجهزار تالان ثروت و نقدینه کشور خود را بنفع اسپارتیها مصرف کرده و در این امر تحت تأثیر لیزاندر سردار مغرض اسپارتی قرار گرفته بود. بهر صورت بهترین توصیف از روحیه کوروش كوچك همان عبارت يك سردار گیلانی است که در حین جنگ بیان داشته و این سردار گرچه در همان موقع از دم شمشیر کوروش بهلاکت رسیده اما کلام وی در کتاب گزنفون باقیمانده و وی خطاب بکوروش چنین گفته بود ( ای ظالم و دیوانه که نام کوروش بهترین نام پارسی را لکه دار کرده ای برای چه در این سفر شوم یونانی های پست را بخدمت خود در آورده ای. برای اینکه ثروت پارسیها را غارت کنند و کسی را

که آقا و برادر تو است بقتل رسانی و حال آنکه او بیک ملیون مرد که از تو رشیدترند فرمان میدهد. در حال این نکته برای تومسلم خواهد شد چه قبل از اینکه روی شاه را ببینی سرت بباد فنا خواهد رفت).

اکنون باید دید رفتار اردشیر دوم با سپاه یونانی کوروش مقتول چگونه بود و آنان بچه ترتیب بیونان عودت داده شده اند.

#### مراجعت ده هزار یونانی بفرماندهی گزنفون

در زمانی که کوروش کوچک بقصد جنگ با برادر خود از آسیای میانه به ایران عزیمت نمود آبراکوما **Abracomas** سردار پارسی با سیصد هزار نفرات جنگی در سوریه اقامت داشت و برای فرونشاندن شورش عازم مصر بود و وقتی از لشکر کشی کوروش آگاه شد با تمام قوای خود برگشت و بسپاه شاهنشاه پیوست. بنابراین در پایان جنگ کونا کسا اردشیر دوم از آنچه در ابتدای امر همراه داشت تعداد سیصد هزار لشکر آبراکوما و یکصد هزار سپاه آسیائی آریه بر آن اضافه شده بود و با این ترتیب برای شاه ایران سهل و آسان بود که پس از کشته شدن کوروش سپاه یونانی وی را که بر ضد شاهنشاه جنگیده و شکست خورده بودند تنبیه کند و بزور و اجبار به تسلیم و تحویل اسلحه و ادار سازد اما تیسافرن فرمانده کل لشکر اردشیر در این امر مداخله نمود و از خونریزی و تلفات جلوگیری کرد و یونانیان را چنان به وطن خود عودت داد که تحت ترس و هراس و بایک حالت فلاکت بار از هر گونه اقدام بغارت دهات و آبادیها خودداری نمودند. گزنفون تعداد سپاه یونانی را در حین حرکت از آسیای میانه سیزده هزار و در حین مراجعت ده هزار نفر قلمداد نموده و از این امر معلوم میشود سه هزار نفر آنان در جنگ کونا کسا کشته شده اند. یونانیها در غروب روز جنگ وقتی از کشته شدن کوروش کوچک و از فیروزی اردشیر آگاه شده اند از میدان کارزار عقب نشینی نموده و مدت سه روز با ترس و اضطراب و با بی‌غذائی و تنگی خواربار بسربرده اند و در روز سوم چند نفر قاصد که برادران آریه نیز جزو آنان بودند نزد



سرداران یونانی آمده و فرمان شاه را راجع باینکه باید تسلیم شوند و اسلحه خود را تحویل دهند ابلاغ نمودند. سرداران مزبور پس از مشورت جواب داده‌اند که با کشته شدن کوروش نیز جنگ پایان یافته و حاضرند بوطن خود مراجعت کنند و بقول شاهنشاه نیز اعتماد ندارند زیرا تسلیم و تحویل اسلحه با نیستی و نابودی آنان برابر است. رسولان مزبور پاسخ یونانیها را باردشیر رسانده‌اند اما مدت هیچ‌ده روز در بی‌تکلیفی بسر برده‌اند و در روز هجدهم تیسافرن فرمانده لشکر اردشیر با عده‌ای نزد سرداران یونانی آمده و به آنان اظهار داشته که چون برضد شاهنشاه جنگیده‌اند و اسلحه در دست گرفته‌اند دشمن شاه محسوب میشوند اما خود وی بجای کوروش کوچک بحکومت آسیای میانه منصوب شده و عازم مسافرت است و در نظر دارد سپاه یونانی را همراه خود بوطن خودشان عودت دهد تا در این مراجعت از حیث خواربار در زحمت نباشند و ضمناً از خرابی و غارت احتمالی آنان در دهات و آبادیه‌ها جلوگیری شود. یونانیها از شنیدن این سخنان خوشحال شده و دز مراجعت بهمراهی تیسافرن موافقت نموده‌اند. سپاه یونانی با چنین حالت مدت سه روز طی طریق نموده‌اند و در حین حرکت نیز از سپاه تیسافرن فاصله گرفته بودند تا از هر اختلاف میان افراد دو سپاه جلوگیری بعمل آید اما در روز سوم چون کل‌آرك سردار یونانی احساس نموده که میان آنان با تیسافرن سوء تفاهم پدید آمده است با وی ملاقات کرده و برای رفع هر گونه شك و ظن بدرخواست تیسافرن پنج سردار بزرگ و بیست سردار کوچکتر و دویست سرباز همراه خود برداشته و برای مذاکره بار دو گاه وی رفته‌اند غافل از اینکه در این ملاقات حيله دیگری بکار رفته است زیرا بمحض ورود آنان سواران تیسافرن بر آنان تاخته و همه سرداران اسپارتی را گرفتار و پزنجیر کشیده و بشوش فرستاده و تماماً بقتل رسیده‌اند و سربازان نیز از دم تیغ گذشته و تنها یکنفر از آنان جان سلامت برده و خود را بار دو گاه اسپارتیها رسانده و آنان را از جریان امر آگاه ساخته است.

سپاه یونانی از شنیدن چنین خبر به هول و هراس افتادند و بلافاصله گزنفون را بفرماندهی خود انتخاب نموده و از سپاه تیسافرن فاصله گرفته و راه خود را منحرف ساختند و از بیراهه‌ها بسمت شمال یعنی از راه ارمنستان و کنار دریاچه وان بطرف شهر کنونی طرابوزان در ترکیه و بالاخره بشهر بیزانتین که اسلامبول کنونی باشد رهسپار شدند و پس از طی لاقط دومه راه بیونان مراجعت نمودند و در این راه بطوریکه گزنفون نقل نموده باسختیها و قحطیها و بیماریها دست بگریبان بودند و مخصوصاً در راه کردستان از اقوام کردوک و در خاک ارمنستان از ارمنیها صدمات فراوان دیده‌اند و در آن زمان تیرباز سردار پارسی بحکومت ارمنستان منصوب بود. این است شرح مراجعت سپاه یونانی از ایران بیونان اما در صفحه ۱۰۹۴ کتاب ایران باستان راجع بگرفتاری سرداران اسپارتی و کشته شدن آنان ابراز تأسف شده و می نویسد (دستگیر کردن سرداران یونانی از طرف تیسافرن نامردانه صورت گرفته و شرم آور بود) و حال اینکه چنین ایراد غیر وارد و ناصحیح است زیرا یونانیها در آن زمان نه تنها در جنگ بر ضد شاه شرکت کرده و دشمن ایران شمرده میشدند بلکه با وجود فرمان شاهنشاه از تسلیم و تحویل اسلحه نیز خود داری کرده بودند و از اینجهت نسبت بگرفتار نمودن سرداران اسپارتی بر طبق مقررات جنگی آن روز هرگونه اعتراض و نکوهش غیر وارد است چه رسد باینکه سپاه یونانی مزبور در قلب کشور ایران قرار داشتند و بسلاحهای جنگی مجهز بودند و وجود آنان مخاطرات بسیار در بر داشته است و تیسافرن با رفتار مزبور یونانیان را چنان ضعیف و ناتوان ساخت که در مراجعت از ایران تحت هول و هراس کمتر درصدد غارت و کشتار در آبادیها و دهات عرض راه برآمدند و همه وقت بقدر امکان از بیراهه‌ها حرکت مینمودند تا از برخورد با اقوام ایرانی پرهیز نمایند.

این بود شرح مراجعت اسپارتیها از ایران بیونان و اکنون باید دید پس از برقراری آرامش در آسیای میانه رفتار تیسافرن و دیگر سرداران پارسی با

دولت اسپارت چگونه بود و جنگی که میان دولت پارس و اسپارت بمیان آمد بکجا انجامیده است .

### جنگ ایران با اسپارت و فرمان صلح بجای صلحنامه

در محل خود نقل کردیم که کوروش کوچک در حکومت آسیای میانه برخلاف سیاست و رویه تیسافرن که در آن زمان حکومت کیلیکیه را بعهده داشت در جنگهای داخلی یونان مداخله نمود و این جنگ را بنفع اسپارتیها و بشکست آتنیها پایان داد و حال اینکه دولت پارس در خاتمه دادن بجنگ مزبور نفعی نداشته است و هر دو طرف خواه آتن و یا اسپارت دشمن ایران محسوب میشدند و هر کدام در هر موقع از امور داخلی خود فراغت می یافتند نسبت بمتصرفات شاهنشاه درصدد تجاوز برمی آمدند و کوروش کوچک بیجهت تحت نفوذ لیزاندر دریا دار اسپارتی قرار گرفت و نقدینه و ثروت ایران را در راه فیروزی اسپارتیها مصرف کرد و کشتی و خواربار و داوطلبان از شهرهای یونانی آسیای میانه فراهم نمود و همراه لیزاندر برای محاصره آتن گسیل داشت و آتنیها را بخاک سیاه نشانید اما حوادث بعدی ثابت نمود که کوروش کوچک در این اقدام غرض شخصی و خصوصی داشته و درصدد بود پس از خاتمه جنگهای یونان از مساعدت دولت اسپارت و از داوطلبان اجیر یونانی برای جنگ با برادر خود اردشیر استفاده کند . اکنون باید دید تیسافرن وقتی بجای کوروش به آسیای میانه مراجعت نمود با چه وضعیت روبرو شد و یا چه رویه و روش در پیش گرفت .

تیسافرن وقتی پس از کشته شدن کوروش کوچک به آسیای میانه برگشت شهرستان کاریه را مقرر فرماندهی خود قرارداد و در ابتدای امر از شهرهای یونانی آسیای میانه باج عقب افتاده را مطالبه نمود تا ضمناً نفوذ خود را در این شهرها که از کوروش کوچک پشتیبانی کرده بودند برقرار سازد اما این شهرها بخصوص **Ionia** با اسپارتیها ارتباط داشتند و این ارتباط در مدت اقامت چند ماهه لیزاندر در آسیای میانه که تفصیل را در پیش نقل نمودیم افزونتر شده بود و از انتقام جوئی تیسافرن

و یا شاهنشاه در هراس بودند ناچار بدولت اسپارت متوسل شدند و این دولت که خود را در آن زمان پس از شکست آتن در عین قدرت میدید و ضمناً از خیر گذشته شدن کوروش کوچک و مراجعت نامطلوب سپاه یونانی از ایران احساسات اسپارتهایا برضد شاه بزرگ پارس برانگیخته شده بود آزاد نمودن شهرهای یونانی را بهانه قرار داد و برای جنگ با ایران تصمیم گرفت و در این زمان اوضاع آسیای میانه متعاقب یاغی گری کوروش کوچک بسیار درهم و برهم شده و بحریه دولت پارس در دریای یونان بحالت تلاشی افتاده بود. اسپارتهایا درصدد برآمدند از این وضعیت آشفته استفاده نمایند و از این جهت تیربون دریادار اسپارتی با تجهیزات کامل به آسیای میانه آمد و سپاه یونانی تحت فرماندهی گزنفون را بخدمت خود وارد نمود و در قلمرو حکمرانی تیسافرن و فارنا باز دوساتراپ پارسی درکاریه و یونیه و هلسپونت بغارت پرداخت و پیشرفتهائی نمود و این دوساتراپ بصلاحدید همدیگر حالت دفاعی بر خود گرفتند و سپس فارنا باز برای عرض گزارش و کسب تکلیف بشوش عزیمت کرد و این زمان مصادف با موقعی است که کتزیاس طبیب یونانی اردشیر برای معرفی کونون دریادار سابق آتن و دوست دیرینه خود نزد شاه بفعالیت پرداخته بود و از آن باید توضیح دهیم.

کتزیاس مورخ یونانی از اهل نیدوس یکی از شهرهای بندری قبرس مدت هفده سال بسمت طبیب مخصوص در دربار اردشیر دوم بخدمت مشغول بود و با او اگور پادشاه قبرس و همچنین با کونون یونانی دوستی نزدیک داشته است. جزیره قبرس از زمان داریوش کبیر از متصرفات دولت پارس بشمار میرفت و مشتمل بر چند شهر مستقل بود و همه ساله باج مقرر را بخزانه شاهی میفرستادند و دستور شاهنشاه را بموقع اجرا میگذازند و حکام پارسی آسیای میانه نیز در وقت حاجت از پادگان جزیره قبرس استفاده مینمودند و او اگور از اهل آتن در قبرس دستگاه سلطنت داشته و پایتخت وی در شهر سالامیس Salamis قرار داشت و از شاه بزرگ پارس اطاعت میکرد و بعلمت کاردانی و کفایتی که داشته قدرتی بهم رسانید

و در جنگهای آتن با اسپارت توانسته بود بیطرفی خود را حفظ کند اما در باطن امر با آتنیها ارتباط داشت و بر اثر آن در وقت شکست آتن پناهندگان آتنی از آنجمله کونون دریا دار آتن را نزد خود پذیرفته و مورد حمایت قرار داده بود .

کونون دشمن دیرینه اسپارت وقتی از کشته شدن کوروش کوچک و جنگ ایران با اسپارت آگاهی یافت بصوابدید او اگور پادشاه قبرس درصدد برآمد خود را بشاهنشاه نزدیک سازد و در جرگه خدمتگذاران دولت پارس قرار گیرد و بهمین منظور بوسیله دوست خود کتزیاس نامه‌ای نگاشت و در آن آماده بودن خود را بقبول خدمت در دربار شاه بعرض رسانید و این نامه را کتزیاس بشاهنشاه قرائت نمود و این زمان مصادف با سال ۳۹۸ ق. م. و موقعی است که فارنا باز از آسیای میانه بشوش مراجعت کرده و برای کسب تکلیف با اردشیر بمذاکره پرداخته بود و ضمناً از درخواست کونون و وساطت کتزیاس در این موضوع اطلاع یافت چون با وی آشنائی داشت نظر موافق با درخواست او اظهار نمود و بر اثر آن کونون بسمت دریادار ایران در آبهای یونان منصوب شد و مبلغ پانصد تالان طلا برای تهیه و ساختن کشتی و جمع آوری داوطلبان اجیر و تقویت نیروی دفاعی دولت پارس در برابر اسپارتهیا بتصویب رسید و فارنا باز با این منظور همراه کونون به آسیای میانه مراجعت کرد و کونون در جزیره قبرس توانست در مدت قلیل هشتاد کشتی جنگی تهیه کند و بتعقیب اسپارتهیا در آبهای یونیه بپردازد .

کونون آتنی مردی کاردان و صدیق و با عزم و اراده بود و در نخستین برخورد خود با کشتیهای اسپارتی در آبهای یونیه پیشرفتی حاصل نمود و ضمناً در شهرهای قبرص و فینیقیه بتیه کشتی و تکمیل نیروی دریائی دولت پارس مراقبت ورزید اما اسپارتهیا وقتی از جریان امر و مداخله کونون آگاه شدند آژزیلوس پادشاه اسپارت بمعیت لیزاندر دریادار اسپارتی همراه نیروی عظیم بسوی آسیای میانه روان گردید و در قلمرو حکومت تیسافرن پیاده شد و بقتل و غارت پرداخت و چون حکام پارسی در برابر حمله و هجوم اسپارت غافلگیر شده و از آشفته گی سابق فراغت

نیافته بودند ناچار وضعیت دفاعی بخود گرفتند و سواره نظام تیسافرن در حومه سارد نیز شکست خورد و خود تیسافرن در سارد بمحاصره افتاد اما آژزیلوس راه خود را منحرف کرد و بسوی یونیه و کیلیکیه پیشرفت و در این زمان فارنا باز و تیسافرن بصوابدید کونون از یکطرف بوسائل ممکنه در برابر آژزیلوس دفاع میکردند و از پیشرفت وی جلو میگرفتند و از طرف دیگر در تکمیل تجهیزات و ساختن کشتی کوشش مینمودند. در اینموقع است که تیسافرن برای پرداخت مصارف جنگی پول مسکوک بنام خود ضرب نمود و در یکطرف مسکوک تصویر وی با سبیل بلند و ریش کوتاه و تاج و تیار شاهی و در طرف دیگر تصویر اردشیر شاه بزرگ پارس بحالت تیراندازی در یک کشتی جنگی نقش بسته است.

اما وقتی خبر شکست تیسافرن در برابر آژزیلوس و قتل و غارت اسپارتیها در کاریه و یونیه بشوش رسید مخالفان تیسافرن از آنجمله پروشات ملکه مادر شاه که از دشمنان سرسخت تیسافرن بشمار میرفت و این سردار را در حقیقت قاتل پسر خود کوروش کوچک تصور مینمود نزد شاه بسعایت و بد گوئی پرداختند و وی را بخیانت متهم ساختند و بر اثر آن یک سردار پارسی موسوم به تیتروستس بحکومت لیدیه منصوب و ضمناً بطور مخفیانه مأمور گردید تیسافرن را در اقامتگاه خود بقتل رساند و به آریه ساتراپ فریکیه نیز دستور داده شد که با این منظور مساعدت و همکاری نماید و این دو سردار دریکی از شهرهای کاریه بملاقات تیسافرن شتافتند و فرمان اردشیر را بموقع اجرا گذاردند و سر تیسافرن را از تن جدا کرده و برای شاهنشاه فرستادند و باین ترتیب یک سردار کهنسال و صدیق و با کفایت پارسی که در موقع حساس بکشور خود خدمات شایان نموده و حیات و تاج و تخت شاهنشاه را از مخاطره نجات داده بود بناحق کشته شد و لکه سیاه آن در سلطنت اردشیر دوم برای همیشه جای گرفت.

تیتروستس ساتراپ جدید لیدیه بیپناه اینکه تیسافرن دشمن دیرینه اسپارت از طرف شاهنشاه تنبیه شده با آژزیلوس پادشاه اسپارت بمذاکره صلح پرداخت

۲۷۵  
اردشیر دوم  
در حال سفر

و بر اثر آن جنگ پر ای مدت هشت ماه متار که گردید و این زمان مصادف با سال ۳۹۵ ق. م. میباشد و حاکم جدید بشوش مراجعت نمود و قارنا باز بجای وی فرماندار آسیای میانه گردید.

قارنا باز یکی از سرداران با کفایت و شایسته زمان هخامنشیان است و در مدت طولانی از حکومت خود در آسیای میانه نه تنها با تیسافرن همکاری کرده و در این مدت کوچکترین اختلافی با وی پیدا ننموده بلکه از تجربیات و عقاید وی نیز همه وقت درس سیاست و تدبیر و فراست می آموخت و پس از کشته شدن تیسافرن اختیار آسیای میانه و روابط دولت پارس با یونان و بالاخره فرماندهی جنگ برضد اسپارت بدست قارنا باز افتاد. قارنا باز از ابتدای امر مانند تیسافرن توجه داشت که توفیق و کامیابی در هر امر وقتی فراهم خواهد بود که زور با زر همراه باشد و عقل و تدبیر در پایه و اساس کار قرار گیرد و از اینجهت با کونون در یادار خود بمشورت پرداخت و درصده برآمد از مدت هشت ماه متار که جنگ که بوسیله تیتروستس ساتراپ سابق در مذاکره با پادشاه اسپارت بعمل آمده بود حداکثر استفاده نماید و از سه طریق بکار پرداخت باین ترتیب که از یکطرف شخصی یونانی موسوم به تیموکرات Timocrates از جزیره رودس را با پنجاه تالان پول طلا بیونان گسیل داشت تا جزائر را برضد اسپارت برانگیزاند و در داخل اسپارت شورش برپا سازد و وی در مدت چند ماه توانست مردم آتن و جزائر تب و آرگس و کرننت را بامید نجات از یوغ اسپارت بسوی شاهنشاه جلب کند و از آنان برضد اسپارت اتحادیه ای تشکیل دهد و از طرف دیگر کونون نه تنها در برنامه تجهیزات و تهیه و ساختن کشتی جدید و سرعت لازم بکار برد و پیشرفت بسیار حاصل نمود بلکه بوسیله او اگور پادشاه قبرص که نزد آتنیها محبوب بود تبلیغات را در آتن برضد اسپارت بجائی رسانید که داوطلبان جنگی از هر سوی بقبرص روانه شدند و در خدمت قارنا باز در کشتیها جای گرفتند و از همه بالاتر تبلیغات تیموکرات در یونان به نتیجه رسید و دولت اسپارت از خیر اتحادیه جزائر بهراس

افتاد و آژزیلوس را برای مشورت و تدبیر فرا خواند و وی در زمانی که مدت متار که بپایان میرسید و مقدمات حمله و هجوم و شروع جنگ را فراهم مینمود بکشور خود مراجعت کرد و چون از توطئه فارنا باز در جزایر یونان آگاه بود بطوریکه مورخان یونانی نقل نموده اند علت مراجعت خود را چنین بیان داشته بود که وی بدستور ده هزار تیرانداز پارسی فرا خوانده شده است. منظور وی نه ده هزار سپاه شاه بزرگ پارس بلکه ده هزار پول داریک طلای ایرانی بود که در یکطرف آن تصویر تیرانداز پارسی نقش بسته است.

بنا بر این پس از بازگشت آژزیلوس پادشاه اسپارت از آسیای میانه فارنا باز و کونون با تجهیزات کامل و نیروی تازه نفس کشتیهای اسپارتی را در آبهای یونان مورد تعقیب قرار دادند و در یک جنگ بزرگ دریائی که نزدیک نیدوس **Knidus** بندر قبرص اتفاق افتاد توانستند نیروی دریائی اسپارت را شکست دهند و بکلی متلاشی سازند و فارنا باز فاتحانه در دریا پیش رفت و همه جزائر را از تسلط اسپارتهای خارج ساخت و وقتی وارد آتن گردید مردم آتن وی را نجات دهنده خود از یوغ اسپارتهای می پنداشتند و تاج گل نثار میکردند و بدستور فارنا باز است که کونون در آتن باختیار رسید و وی بتجدید حصار آتن که هنگام غلبه و فیروزی اسپارتهای با خاک یکسان شده بود و مورد علاقه ساکنان آتن بود آغاز نمود و باین ترتیب آتنیها استقلال خود را بدست آوردند اما در واقع خدمتگذار پارسیها و تحت نفوذ شاهنشاه ایران قرار گرفتند.

فارنا باز پس از ورود به آتن و برقراری آرامش در جزائر یونان نیروی خود را همراه کونون بسوی اسپارت روانه نمود و کشتیهای اسپارتی همه جا باشکست مواجه بودند و بالاخره فارنا باز در لاکونی ناحیه جنوبی اسپارت پیاده شد و بغارت پرداخت اما قحطی در میان سپاهیان پارس پدید آمد و ناچار بمراجعت شد و از این طریق دولت پارس توانست پس از یکصد و هفتاد سال پافشاری و مجاهدت بوسیله سردار با کفایت خود فارنا باز بفتح و فیروزی در خاک اسپارت نائل آید و پرچم



پارسی را در آبهای یونان باهتزاز درآورد.

شکست قطعی اسپارتیها و فیروزی شاه پارس در سال ۳۹۳ م. صورت گرفته اما در آن زمان بر اثر یاغی گری سابق کوروش کوچک و تسلط چند ماهه لیزاندر اسپارتی در آسیای میانه و طولانی شدن مدت جنگ نظم و آرامش در شهرهای آسیای میانه از هم گسیخته بود و علاوه از آن وقتی تیموکوات مردم جزائر را بر ضد اسپارت تحریک میکرد و همه جانوید می داد که منظور شاه در این جنگ نجات دادن یونانیها از یوغ اسپارتیها است همه آنان بالخصوص آتنیها برای خدمت در سپاه فارنا باز داوطلب شدند و بخوبی جنگیدند و اسپارتیها را باشکست روبرو ساختند با این ترتیب بدیهی است پس از آنکه اسپارت مغلوب و از میدان معرکه خارج شد شاهنشاه ناچار بود بوعده خود وفا نماید و جزایز یونان را آزادی بخشد و از این جهت در پایان جنگ نماینده گان و سفیران از هر یک از جزایر یونان نزد فارنا باز شتافتند و بمذاکره پرداختند و فارنا باز نیز شخصاً بشوش احضار شد و مورد اعزاز و اکرام شاه فرار گرفت و بجای وی تری باز ساتراپ سابق ارمنستان بسمت حاکم سارد و برای نظارت در امور یونان منصوب گردید.

تریباز وقتی وارد سارد شد از طرف دولت اسپارت شخصی موسوم به آنتالسیدات *Antalcidate* نزد وی آمد و بمعیت او برای گفتگوی صلح بشوش عزیمت نمود و در این ضمن کونون نیز برای شرکت در این مذاکرات رهسپار ایران گردید و در آن زمان سفیران متعددی از دیگر جزائر یونان از قبیل کرت و تب و آرگوس در شوش گرد آمدند و هر کدام استقلال و آزادی کشور خود را درخواست میکردند و چون کونون بر ضد اسپارتها سخن میگفت میان وی با تری باز اختلاف پدید آمد و او از ترس جان خود بیونان فرار کرد و نزد او گور پادشاه سالامیس در جزیره قبرس پناهنده شد و در سال ۳۹۱ ق. م. فوت نمود و مذاکرات بانمایندگان و سفیران مزبور مدت چند سال بطول انجامید و این مذاکرات گرچه بعقد عهدنامه ای منتهی نگردید ولی در سال ۳۸۷ م. از طرف اردشیر فرمانی صادر شد که وضعیت

همه را روشن نمود و این فرمان در تاریخ ایران باستان بسیار اهمیت دارد و بنام فرمان صلح اردشیرشهرت یافته است.

در فرمان اردشیر چنین آمده است ( اردشیر شاه حق خود میدانند که تمام شهرهای آسیای میانه و همچنین جزائر کلازومن Clazomenae و قبرس از مستملکات وی باشد و شهرهای دیگر یونان خواه بزرگ و خواه کوچک خود مختار و آزاد شوند باستثنای جزائر لمنوس Lemnos و ایمبروس Imbros و اسکیروس Scyrus که مانند گذشته به آتنیها متعلق خواهد بود. هر کس مضمون این صلح را نپذیرد با وی در معیت کسانی که پذیرفته باشند در خشکی و دریا در جنگ خواه بود).<sup>۱</sup> این فرمان گرچه نسبت بیونانیها حقارت آمیز بود زیرا بشکل امریه صادر شده و جزائر یونان و حتی آتن و اسپارت را شایسته برابری با شاهنشاه ندیده تا با آنان صلحنامه مبادله کند بلکه شرایط صلح را یکطرفه تحمیل نموده و همه را نیز باطاعت و ادب ساخته است ولی مدلول و عبارات آن بقدری ماهرانه و بطور خلاصه و موجزننگاشته شده که یونانیها همه باجرای آن تن دادند. آتنیها خوشحال بودند که چند جزیره از دست رفته و استقلال خود را باز یافته‌اند. اسپارت مسرور بود از اینکه پس از شکست قطعی از نو با استقلال رسیده است. جزائر دیگر نیز بعلت اینکه از یوغ آتن و یا اسپارت نجات یافته بودند از فرمان مزبور پشتیبانی میکردند و بهمین جهات است که بگفته گزنفون وقتی تبری باز فرمان را همراه خود بسارد آورد و با حضور نمایندگان آتن و اسپارت و جزائر دیگر قرائت نمود همه بعلافت احترام سرها را بپائین انداختند و اطاعت نمودند و از این تاریخ نه تنها شاه پارس در یونان حکمران مطلق جهان بشمار آمد بلکه همه این جزائر تا انقراض هخامنشیان از فکر تشکیل اتحادیه بر ضد دولت پارس و یا تشکیل امپراطوری آتن و یا اسپارت منصرف شدند و هیچکدام در مقام معارضه با نفوذ و تسلط شاه بزرگ بر نیامدند و

بطور خلاصه یونان بصدها جزیره آزاد و مستقل تقسیم شد و تعلق شهرهای یونانی آسیای میانه به پارسیها محرز و مسلم گردید.

نلد که محقق آلمانی راجع بفرمان اردشیر معتقد است که در دربار پارسی نمی توانستند اهمیت واقعی این سند را بفهمند. این عقیده درست نیست زیرا مسلم است که در صدور این فرمان مطالعات کافی بعمل آمده و در این مطالعات اشخاص شایسته و تجربه دیده امثال فارنا باز مداخله داشته اند و این فرمان در حقیقت يك شاهکار سیاسی است که از ایران باستان پیاد گار مانده و از هوش و فراست و توانائی پارسیها در امر جهاننداری و از توجه آنان بر موز سیاستمداری و دیپلماسی حکایت دارد.

اما فرمان اردشیر برخلاف انتظار او ا گور پادشاه سالامیس در جزیره قبرس بود زیرا این پادشاه بشرحی که در پیش نقل نمودیم در کامیابی فارنا باز سردار پارسی و شکست اسپارت سهم عمده داشته و بعلت محبوبیتی که در میان آتنیها بدست آورده بود در جلب داوطلبان جنگی از یونان برضد اسپارت کوشش فراوان کرده و بوسیله دوست خود کتزیاس طبیب اردشیر توانسته بود کونون دریادار لایق آتنی را در خدمت شاه بزرگه وارد سازد و در ساختن و پرداختن کشتی و سازوبرگه جنگی در جزیره قبرس برای سپاه فارنا باز مساعدتهای معنوی بکار برد چه رسد باینکه در حین یاغی گری کوروش کوچک با منظور وی همراهی ننموده و بیطرفی خود را در جنگ آتن با اسپارت حفظ کرده بود ولی اکنون بموجب فرمان اردشیر نه تنها قبرس از مستمکلات دولت پارس بشمار آمده بلکه مقام و موقعیت وی از کوچکترین جزائر یونان نیز پائین تر قرار داده شده و هر يك از این جزائر باستقلال و آزادی رسیده بودند و از همه بالاتر دوست وی کونون آتنی پس از اینهمه خدمات برجسته مورد بی مهری شاه قرار گرفته و ناچار بیونان فرار کرده و نزد او پناهنده شده بود. بنابراین او ا گور پس از آگاهی از فرمان اردشیر بفکر طغیان افتاد و در مدت قلیل توانست یکصد و بیست کشتی فراهم نماید و در فینیقیه پیاده

شود و شهر صیدا را متصرف کرده و ضمناً با پادشاه مصر و بعضی از جزائر یونان ارتباط مخفی برقرار نماید و بتقویت خود پردازد و در حدود شش سال در برابر سپاهیان اردشیر مقاومت نماید و در این مدت برای پرداخت مصارف جنگی مسکوک پول بنام خود ضرب کرد و در یکطرف آن نام او اگور Euwagoro بیونانی و در طرف دیگر تصویر هر کول نیمه خدای یونانی نقش بسته بود و در سال ۳۸۱ ق. م. لشکر عظیم تحت فرماندهی تریباز حاکم سارد و اورونتاس پارسی که با شاهنشاه خویشی داشته و یکی از دختران وی را بزنی گرفته بود همراه سیصد کشتی بقبرس هجوم آورد و در این جزیره پیاده شد و شهر سالامیس را در محاصره گرفت و در اینموقع است که تریباز بنام خود مسکوک پول ضرب نمود و در یکطرف آن نام تری باز Tribasus بخط آرامی و در طرف دیگر تصویر اهورا مزدا نقش بسته است. او اگور پادشاه قبرص درخواست صلح کرد و تری باز جنگ را برای کسب تکلیف تعطیل نمود و همین موضوع بهانه شد که اورونتاس بر ضد وی سعایت کرد و تری باز بشوش احضار شد اما او اگور در غیاب وی از طغیان و شورش صرف نظر کرد و مانند سابق نسبت بشاه بزرگ پارس سر اطاعت فرود آورد.

از حوادث سلطنت اردشیر دوم شورش مصر است و این شورش در سال ۴۰۵ ق. م. آغاز گردید و تا آخر سلطنت اردشیر ادامه داشت و فارنا باز پس از خاتمه جنگ اسپارت بدستور شاه برای خاموش کردن شورش مصر لشکر عظیم فراهم نمود و داوطلبان بسیار از جزائر یونان جمع آوری و بمصر عزیمت کرد و بهمراهی ایفیکرات سره‌ار آتنی که فرماندهی نیروی دریائی شاهنشاه را به عهده داشت در آغاز جنگ فائق آمد و تا نزدیک منفیس پایتخت مصر پیش رفت اما بعلت اختلافی که میان وی با ایفیکرات در نقشه جنگ پدید آمد سپاه پارسی در برابر مصریان شکست خوردند و فارنا باز ناکام بشوش برگشت و در سن کهولت فوت نمود. فارنا باز وقتی در یونان بجمع آوری داوطلبان مشغول بود مسکوک پول بوسیله

صنعتگران یونانی بنام خود ضرب کرد و در یکطرف آن نام یکی از خداوندان محلی و درطرف دیگر دو لفظ فارنا باز و کیلیکیه بیونانی نقش شده است. فارنا باز گویا دریونان بنام حاکم کیلیکیه شهرت داشته است .

تردید نیست که اردشیر دوم درابتدای سلطنت خود لیاقت و حسن کفایت و درایت ابراز نمود و نفوذ خود را در یونان بدرجه اعلا رسانید و از اینجهت در ردیف پادشاهان خوب ایران بشماررفته است اماوی در اواخر سلطنت خود وبالخصوص پس از ناکامی در جنگ مصر و بعلت کهولت سن که عمر او به ۹۴ سال رسیده بود بانحطاط اخلاقی گرفتار شد و به بوالهوسی و عیاشی آغاز کرد و معروف است که درحین فوت سیصد زن عقدی و غیر عقدی ویکصد پسر داشته و این امر کافی بود که در دستگاه سلطنت وی فساد پدید آید و از این فساد تار و پود مملکت از هم گسیخته و استقلال و عظمت کشور بپرتگاه نیستی و انقراض کشیده شود . حکام و ساتراپها بِالخصوص در شهرستانهای غربی سر بشورش و طغیان نهادند و سعایت و تحریکات در دربار رواج گرفت. داتام **Datame** یکی از سرداران با کفایت ولایق که تمام عمر را در خدمت شاه و میهن ابراز لیاقت نموده و همه جا در جنگها بفتوحات رسیده بود وقتی یکی از یاغیان را در جنگ شکست داد و همراه خود بشوش آورد توجه پیدا کرد که دشمنان وی در نزد شاه بسعایت پرداخته اند از عاقبت کار بهراس افتاد و از پایتخت فرار کرد و در کاپادوکیه شورید و در چند جنگ بر لشکر اردشیر فائق آمد و بالاخره مهرداد یکی از حکام آسیای میانه از طریق غدر و حيله در آمد و خود را یاغی جلوه داد و به داتام نزدیک شد و با وی مجلس ملاقات ترتیب داد و بدستور اردشیر در همین مجلس داتام را کشت . در این زمان شورش و طغیان در میان حکام عمومیت پیدا کرد و موسولوس **Maussolus** پادشاه کاریه که همه ساله باج خود را بخزانة شاهی میفرستاد و در خدمت شاهنشاه ثابت قدم بود یاغی شد و پس از وی حکام بی تی نیا ، ایکیه ، مسیه ، لیدیه ، پی سیدیه ، پانقلیه و کیلیکیه و بعبارة آخری همه شهرستانهای غربی شوریدند و ضمناً مردم نیز بعلت

کثرت مالیاتها و فشار و تعدیات مأموران بستوه آمده و بایاغیان هم صدا شدند و این طغیان و شورش در میان حکام و ساتراپها نه بقصد کسب جاه و جلال بلکه برای این پدید آمد که در اوضاع درهم و برهم کشور سروسامان دهند و از فساد دربار و سقوط حتمی امپراطوری بزرگ پارس جلوگیری کنند و بهمینجهت بود که همه با همدیگر متحد شدند و اورونتاس حاکم کیلیکیه را بفرماندهی کل انتخاب و بمنظور خلع شاه بسوی شوش عزیمت کردند و از رود فرات گذشتند اما غافل از اینکه اورونتاس بر آنان خیانت نموده و بآردشیر تبنانی کرده و بر اثر آن همه سران شورشی را ناگهان گرفتار و بآردشیر تسلیم داشت و از این طریق طغیان موقه خاموش شد اما آثار آن همه جا باقی ماند و در عایدات خزانه نقصان فاحش پدید آمد و ناراضیتی مردم روز بروز افزون گردید و مأموران لایق و سرداران با کفایت بعضی از میان رفتند و بعضی از تقرب بشاهنشاه خود داری میکردند و دربار در اختیار خواجه سرایان و فرزندان بی بندوبار آردشیر افتاد و از همه بالاتر اخس پسر ناراحت و خونخواری بجنایاتی دست زد که نظیر آنها را تاریخ ایران به خود ندیده است.

آردشیر دوم از استاتیرا ملکه و زن عقدی خود سه پسر داشت موسوم به داریوش، آریاسب، اخس و از زن غیر عقدی نیز آرشام را که جوان عاقل و باهوش بود مهر و محبت مخصوصی ابراز میداشت و داریوش را چون بزرگتر از همه بود ولیعهد خود قرار داد اما میان این پسر با آردشیر بر سر عشق و مهر نسبت بیکی از زنان درباری اختلاف افتاد و این اختلاف بدشمنی تبدیل گردید و اخس برادر داریوش اختلاف را دامن میزد و برادر را برضد پدر تحریک مینمود و بالاخره داریوش برای قتل آردشیر توطئه کرد و این توطئه بوسیله خواجه سرایان فاش و داریوش توقیف و بقتل رسید.

اخش برای هلاکت آریاسب برادر دیگر خود نقشه‌ای ترتیب داد و بوسیله کسان وی اخبار ناصحیح به آریاسب رسانید و ذهن او را نسبت بمهر و محبت پدر مشوب ساخت و وی را تحت ترس و هراس قرار داد و چنان وانمود که شاهنشاه بر

علت اخس  
هخامنشیان  
و هلاکت کرد

او سوء ظن پیدا کرده و وی را شريك توطئه داریوش میدانند و این فکر در نظر آریاسپ بقدری قوت گرفت که از غایت کار و از زجر و شکنجه‌ای که در پیش داشت هراسید و خود کشی نمود. اردشیر از این پیش آمد ملول گشت و آرشام را بخود نزدیک ساخت و در نظر گرفت وی را ولیعهد خود سازد اما اخس او را مهلت نداد و بطور مخفیانه زهری بر او خوراند و باین طریق مسموم و مقتول نمود. اردشیر از خبر کشته شدن آرشام بسیار ملول گشت و ضمناً این خبر بر ناتوانی وی افزود و از اینجها در سال ۳۵۸ ق. م. در گذشت.

اردشیر سوم از ۳۵۸ تا ۳۳۸ ق. م.

اخش Okhos بعد از فوت اردشیر دوم یگانه و ارث تاج و تخت وی بشمار میرفت و چون میدانست مردم از وی متنفرند مدت ده ماه فوت شاه را مکتوم نگاه داشت و در این مدت بنام پدر فرمان صادر مینمود و در یکی از این فرمانها خود را بولایت عهد منصوب داشت و سپس فوت اردشیر را فاش کرد و بتخت سلطنت نشست و خود را بنام اردشیر سوم نامید اما وی جوانی بود سخت دل و بداندیش و خون آشام و چون خویشان و اقوام خود را دشمن میداشت يك يك را بقتل رسانید و حتی نقل شده که یکصد و ده نفر برادران و عموزاده گان را در یکجا جمع کرد و بطور دسته جمعی همه را بقتل رسانید و از این شدت عمل در ابتدای سلطنت آرامش در کشور برقرار گردید و حتی وقتی از طغیان شهر صیدا یکی از شهرهای فینیقیه آگاه شد شخصاً لشکر کشید و شهر را پس از محاصره تسخیر و ساکنان آن را مقتول و شهر را با خاک یکسان کرد و بهمین طریق چند سال بجنایتها و قتلها ادامه داد و بالاخره در سال ۳۴۴ ق. م. لشکر عظیم فراهم نمود و بمصر عزیمت کرد و پس از جنگهای سخت در فتح پایتخت و تسخیر مصر کامیاب شد و پس از چندی بشوش مراجعت کرد غافل از اینکه با گواس خواجه سرا و محرم راز و دوست نزدیک وی کینه شاه را در دل گرفته و بقتل او کمر بسته است. خواجه با گواس بوسیله طبیب مخصوص اردشیر زهری تهیه نمود و به وی خوراند و او از این زهر

در سال ۳۳۸ ق. م. در گذشت. خواجه حیلله گر پس از قتل شاه آرسس Arses پسر وی را بتخت نشانید. آرسس وقتی از جریان قتل پدر آگاه شد قصد خواجه را کرد اما خواجه پیشدستی نمود و او را نیز در سال ۳۳۶ ق. م. بهلاکت رسانید. داریوش سوم و انقراض سلطنت خاندان هخامنشی.

پس از کشته شدن آرسس در خاندان هخامنشی کسی باقی نمانده بود مستحق سلطنت باشد. همه بر اثر جنایتهای درباری بقتل رسیده بودند. مدتی در جستجو برآمدند داریوش نواده داریوش دوم را یافتند که گمنام زنده گی میکرد و از کشتارها جان سلامت برده بود و وی را بتخت شاهی نشانند و بداریوش سوم شهرت یافت.

داریوش سوم حاضر نشد از خواجه باگواس اطاعت کند و از این جهت خواجه مکار قتل وی را نیز تضمین گرفت اما شاهنشاه مطلع شد و زهری را که قبلاً حاضر شده بود در حضور خود بخواجه مزبور خورانید و بزندگی ننگین وی پایان داد.

داریوش از ابتدای سلطنت خود با اوضاع درهم و برهم کشور روبرو شد و نزدیکان و خویشان وی که بحسب معمول بایستی در حل معضلات امور مداخله و شرکت کنند همه از بین رفته و بهلاکت رسیده بودند و در عایدات خزانه نقصان فاحش پدید آمده و روز بروز اوضاع روبرو خامت میرفت و از همه بدتر این بود که آغاز سلطنت داریوش سوم با ابتدای سلطنت اسکندر مقدونی مقرون گردید. اسکندر توانست در مدت کوتاه بوسیله سرداران لایق و با کفایت خود جزائر یونان را تسخیر و شهرستانهای غربی ایران و مصر را ضمیمه حکمرانی خود نماید و شاهنشاه پارس را در برابر خطر عظیم قرار دهد. داریوش برای اصلاح امور و ترمیم خرابیها هر چه کوشش کرد بی نتیجه ماند و وسائل کافی در اختیار نداشت و سرداران شایسته و رجال و بزرگان مجرب را فاقد بود و وقتی خبر شکست سرداران وی در دو جنگ کرانیکوس و ایسوس بگوش او رسید ناچار برای مقابله بادشمن



لشگری فراهم دید و از شوش بابل آمد و در محل اتصال رودزاب با دجله و مجاور شهر اربل و در دشت گوگامل موضع گرفت و در نخستین جنگ و بر خورد با سپاه اسکندر شکست خورد و بدین وسیله سلطنت خاندان بزرگ هخامنشی پایان یافت و این شکست در سال ۳۳۱ ق. م. اتفاق افتاده است.

محققان و مورخان راجع بشکست داریوش سوم از اسکندر مقدونی علل متعدده ذکر کرده اند اما حقیقت مطلب در این است که از آغاز سلطنت این پادشاه بدقبال موجبات انقراض سلطنت هخامنشیان ارثمه جهت فراهم بود و از همه بدتر سرداران لایق و شایسته را فاقد بود و بدیهی است سپاهی بی سرپرست و یاسرباز بی سردار هر چه قدر از حیث عده و عدت افزون بود نمیتوانست در برابر لشگر فاتح اسکندر و سرداران کاردان و کار آزموده وی از قبیل پارمنیوم و نیکاتور که در مدت پنجسال همه را در جنگ تجربه اندوخته و با ظفر و فیروزی روبرو بودند مقاومت و مقابله نماید. داریوش پادشاه ناکام ایران بجای سرداران دلسوز و توانا توانسته بود لشگر خود را با زر و زیور و تجملات بیاراید وزن و فرزند و خانواده خود را همراه خود در میدان جنگ حاضر نماید تا جریان جنگ و سرنوشت شوم خود را ناظر باشند بی آنکه احتمال شکست و فکر عقب نشینی را پیش بینی کرده باشد و بهمین جهت بود که وقتی در برابر اسکندر شکست خورد از گردونه شاهی پائین جست و بر اسب سوار شد و راه شمال ایران را در پیش گرفت و پایتختهای بزرگ خود یعنی بابل و شوش و تخت جمشید را در پشت سر گذاشت.

این بود شرح حال شکست داریوش سوم و انقراض سلطنت دویست ساله خاندان هخامنشی در سال ۳۳۱ ق. م. و در اینجا تاریخ اتفاقات و حوادث سیاسی و سرگذشت پادشاهان ایران باستان پایان می پذیرد و اکنون باید راجع بدین و آیین ایرانیان در این عهد توضیحات دهیم و برای اینکه تحقیقات ما مربوط باقوام ایرانی و آریائی کامل تر باشد مناسب خواهد بود قبلا از اقوام آریائی که قبل از سلطنت کوروش بزرگ در آسیای میانه سکونت داشتند و مقدم همشردان ایرانی خود را

در فتوحات کوروش گرامی داشته اند باختصار توضیح دهیم و سپس در اصل مطلب به گفتگو پردازیم و ضمناً اضافه مینمائیم که توضیحات ما در بخش نهم در تکمیل اطلاعاتی است که در ابتدای کتاب راجع بمسکن اصلیه اقوام آریائی بیان داشتیم و خط سیر مهاجرت اولیه این اقوام را معلوم و روشن میدارد.<sup>۱</sup>




---

۱ - رجوع شود بکتاب اولمستید صفحه ۲۷۱ تا ۴۱۱ . ایضاً بکتاب گریشمن صفحه ۱۰۷ و بعد . ایضاً بکتاب روبنسون صفحه ۲۹۸ و بعد .

## بخش نهم

### اقوام آریائی در آسیای میانه قبل از فتوحات کوروش بزرگ

مطالبی که در پیش بیان داشتیم بمنزله زمینه‌ای است که بتوانیم راجع به اوضاع اجتماعی ایران باستان توضیحات دهیم و در این توضیحات چون از موضوعاتی بحث خواهیم نمود که تا کنون در کتابهای فارسی مورد تحقیق قرار نگرفته ناچار باید اطلاعات بیشتری در دست رس خواننده گرامی قرار دهیم و از این جهت بخش نهم را برای توضیح از این اطلاعات تخصیص میدهیم و آن راجع باقوام آریائی است که در آسیای میانه و آناتولی آنهم قبل از فتوحات کوروش بزرگ سکونت داشتند و همه نیز از نژاد آریائی و ایرانی بشمار می‌آمدند و از این جهت مقدم کوروش را عزیز و گرامی داشته اند.

مرزهای شمالی و شرقی ایران در زمان پادشاهان هخامنشی تا اندازه‌ای ثابت بود و تغییراتی در آنها حاصل نمی‌شد و اگر هم در داخل این مرزها شورش و طغیانی پدید می‌آمد باسانی خاموش میگردید اما مرزهای غربی که تا دریای یونان و مصر و لیبی در آفریقا امتداد داشت بعلت اینکه گاهی مورد تجاوز اقوام غیر ایرانی قرار میگرفت بمراقبت بیشتری احتیاج پیدا مینکرد و از این جهت قلمرو حکمرانی دولت پارس عملاً بدو قسمت منقسم شده بود یکی قسمتی که از مغرب بدجله یا اروندرود محدود می‌شد و سرزمین اصلی ایران را تشکیل

میداد و دیگری قسمتی که در مغرب رود نامبرده قرار داشت و از حیث وسعت خاک و تعداد جماعت با قسمت اول برابری مینمود و از اینجهت باید معلوم داریم اقوام ساکن در این قسمت از چه نژاد و ملیت بودند و از حیث عادات و اخلاق و مذهب و زبان با ایرانیها چه تناسب داشتند و این موضوعی است که حتی مورخان یونانی نیز در آن باره سخنی بمیان نیاورده اند .

تردید نیست که ساکنان کشورهای بابل و آشور و فلسطین و مصر از نژاد سامی بشمار میرفتند اما بقیه از قبیل کاپادوکیه ، فریکیه ، کیلیکیه ، تراکیه ، لیکیه و لیدیه که در آسیای میانه واقع شده‌اند و از جنوب دریای سیاه تا سوریه امتداد داشتند تماماً از نژاد آریائی و ایرانی و قبل از تشکیل دولت پارس در آن نواحی سکونت یافته بودند و در مدت سلطنت پادشاهان هخامنشی همه وقت دوش بدوش برادران ایرانی خود از وطن و مرز و بوم خود دفاع کرده‌اند .

بنابراین چنین نیست که ایرانیان در فتوحات کوروش بزرگ پس از عبور از رود دجله و فرات بسمت غرب همه را با اقوامی سروکار یافته‌اند که از حیث زبان و عادات اختلاف داشته‌اند بلکه اقوامی که بالخصوص در ناحیه آناتولی و آسیای میانه و جنوب دریای سیاه و دامنه غربی کوه‌های البرز اقامت داشتند تماماً با ایرانیها هم نژاد و هم قوم بودند و این بحثی است که باید توضیحات بیشتر دهیم تا ضمناً معلوم شود کوروش بزرگ نه تنها اقوام مشرق و شمال ایران را با مغرب آن متحد ساخته بلکه همه آنان را با اقوام آریائی که از سده‌های قبل در ماورای غربی رود فرات توطن داشتند زیر پرچم با عظمت دولت پارس گرد آورد و از مجموع آنان ملت واحدی بنام ملت ایران تشکیل داد و این نام را در صفحه روزگار برای همیشه ثابت و جاویدان ساخت . بنابراین در درجه اول ضرور می‌دانیم از ملت هاطی که در زمان خود دولت مقتدری تشکیل داده و آثار ارزنده‌ای از خود بیادگار گذارده و این آثار سده‌های طولانی زیر خاک مدفون مانده و اخیراً بدست باستان شناسان و دانشمندان اروپائی رسیده است صحبت بداریم و سپس از هوریانها یا

میتانی‌ها توضیحات دهیم و ضمناً معلوم داریم که قلمرو حکمرانی این دو دولت در کدام سرزمین قرار داشته و مبارزات متمادی آنان با اقوام سامی بکجا انجامیده است. دولت آریایی هاطی در آسیای میانه از ۱۹۵۰ تا ۷۱۷ ق. م.

هنگامی که بوتّا Botta دانشمند فرانسوی و لایارد Layard باستان شناس انگلیسی در نیمه سده نوزدهم میلادی زیر آفتاب سوزان بین النهرین در جستجوی شهرهای گم شده بابل و آشور تلاش می کردند و تفصیل را در محل خود نقل نمودیم شارل فلیکس تگزیه Charles Felix Texier فرانسوی در بیابانهای نا امن و پرخطر آسیای میانه برای پیدا کردن تاویوم Tavium یکی از شهرهای روم قدیم از کوهی بکوهی و از دره‌ای بدره‌ای می گشت و از هر صخره و اثری که از ایام گذشته حکایت میکرد دیدن مینمود تا در سال ۱۸۳۷ میلادی براهنمائی یکمرد بومی نزدیک قصبه بغاز کوی Bogaz - koy واقع در ناحیه آناتولی ترکیه و در مجاورت محلی که رود قزل ایرماق انحراف پیدا میکند و این رود در قدیم بنام هالیس Halis شهرت داشته دیوار کهنه‌ای را مشاهده کرد که بداخل دره‌ای سرازیر شده است. تگزیه از داخل دره بگذر گاهی وارد شد و پس از طی مسافت از بیابان مجاور سردر آورد و در این گذر گاه مجسمه‌های انسانی و حیوانی و نقش و نگارهای تراشیده در سنگ مشاهده نمود و در آغاز امر تصور کرد بشهر تاویوم رسیده و مقصود خود را دریافته است اما پس از مدتی تحقیقات تخته سنگی را ملاحظه نمود که بر روی آن خطوط تصویری شبیه هیر و غلیف مصری نگاشته شده است و از این راه بروی مسلم شد که آثار نامبرده قدیم تر از تمدن رومیان است.

تگزیه در محل مزبور مدت زمانی بتجسسات و کاوشها پرداخت و آثار عتیقه گرانبهایی بدست آورد و بپاریس مراجعت کرد و کتابی در توصیف آسیای میانه منتشر ساخت اما وی در این کتاب نتوانست معلوم بدارد که شهر مزبور مربوط بکدام یک از ملت‌های باستانی است. کتاب تگزیه توجه باستان شناسان و محققان را به خود جلب کرد و از هر سوی بمحل قصبه بغاز کوی آناتولی شتافتند و بتحقیقات

پرده‌اخذند از آن چپسه ویلیام هامیلتون انگلیسی William Hamilton و فرانس لانگوا France Langlois و ژرژ پرووی فرانسوی George Perrot است و هر کدام در مجاورت بغاز کوی خرابه‌های دیگر و آثار بیشتری را کشف کردند اما تحقیقاتی که جان لود ویک بورکاره Joan Ludwik Burknrd بعمل آورد در کشف راز از این آثار خدمات کرانبها انجام داد و وی مدت چند سال در شهر های مصر و آسیای میانه بنام مستعار شیخ ابراهیم رفت و آمد مینمود و در این راه صدمات فراوان دید و توانست کتیبه‌های بسیار ارزنده تر بدست آورد و ضمناً از شهرهای حمی و حلب سنگ نوشته‌هایی چند دیدن نمود و از خطوط آنها قالب گیری کرد و کتابهای متعدد درباره آنها به چاپ رسانید و این کتابها علاقه دانشمندان را برای پیدا کردن يك تمدن گم شده باستانی افزون تر نمود .

اما وقتی آر کیبالد هنری سی‌سی Archibald Henry Saisy دانشمند انگلیسی از محل خرابه‌ها و آثار نامبرده دیدن کرد توانست پرده از این راز بردارد و در سخن رانی جالب توجهی که در يك مجمع علمی بیان نمود روشن کرد که آثار مزبور و سنگ نوشته‌ها و کتیبه‌ها تماماً مربوط بیک ملت آریائی است که مدت چند سده در آناطولی و آسیای میانه سلطنت کرده‌اند و سپس دولت آنها منقرض شده است و بنام دولت هاطی و ملت هاطی Hatti نامیده میشدند. آر کیبالد در سخن رانی خود بچند قسمت از مندرجات تورات استناد کرد از آنجمله در کتاب پیدایش فصل ۱۵ بند ۱۹ نقل شده که سلیمان بایکی از زنان قوم هاطی ازدواج کرده و این قوم بیگانه بوده است. در کتاب اعداد فصل ۱۳ بند ۱۹ و کتاب یوشع فصل ۳ بند ۱۰ و کتاب اول پادشاهان فصل ۱۱ بند ۲ سخن از قوم هاطی بمیان آمده. همچنین در کتاب دوم پادشاهان فصل ۷ بند ۶ مینویسد که آواز لشگر و شیهه اسبها بگوش شنیده میشد و بنظر میرسید که بنی اسرائیل پادشاهان هاطی و مصر را بیاری خواسته است.<sup>۱۰</sup>

۱- رجوع شود به سرام کتاب *Le secret des Hittites* ترجمه فرانسه صفحه ۹ و بعد.

سخن رانی مزبور توجه دانشمندان اروپائی را بیشتر از پیشتر بخود جلب کرد و در کتیبه‌های بابلی و آشوری از دو کتابخانه بابل و نینوا که تفصیل را در محل خود بیان داشتیم و در موزه بریتانیا نگاهداری میشوند بجهت جوهر داخند و از میان آنها چند کتیبه بدست آمد که عقیده آر کیبالد سی‌سی را تأیید مینمود از آن جمله آدات نیناری Adad - ninari پادشاه آشور در یکی از این کتیبه‌ها چنین مینویسد (من آدات نیناری، پادشاه آشور، پادشاه جهان، پادشاه مقتدر هستم و نگاهداری امپرا طوری آشور از طرف خداوند بزرگ از طفولیت به من سپرده شده است کشور های سابان Saban، سیلونا Siluna، الی‌پی Ellipi، خر خار Kharkhar، مادای Madai، پارسوا Parsua، مانای Mannai و نه‌ری nairi را که تادریای بزرگ مشرق (مقصود دریای خزر است) امتداد دارند تسخیر کردم و سپس از بالای رود فرات سرزمین هاطی را در سمت غرب تحت اطاعت در آوردم.

اطلاعات نامبرده سبب شد که دانشمندان در قسمت‌های مختلف آناتولی و سوریه تحقیقات و کاوشها را دنبال کردند و بالاخره نام و نشان و محل چند شهر را کشف نمودند و معلوم گردید آثار و خرابه‌های نزدیک قصبه بغاز کوی همان شهر هاطوزا Hattusa پایتخت با عظمت دولت هاطی است که تگزیه فرانسوی برای نخستین بار به آن راه یافت و کار کمیش Karkemish شهر دیگر هاطی در کنار شرقی فرات علیا است و از خرابه‌های قره تپه در کیلیکیه و زنجیرلی در کاپادوکیه کتیبه‌هایی بدست آمد که تعداد آنها به ۱۷۳۰ عدد رسیده است و این کتیبه‌ها بخط میخی و بعضی بخط هیر و غلیفی هاطی نوشته شده اما آنچه در کشف تاریخ ملت هاطی بیشتر مؤثر افتاد ۳۰۰ عدد کتیبه از کاپادوکیه و ۲۰۰ عدد از شهر تل العمارات واقع در سیصد کیلومتری جنوبی قاهره است و کتیبه‌های اخیر از دفتر بایگانی آمنوفیس چهارم پادشاه مصر مربوط بسال ۱۳۷۰ تا ۱۳۵۰ ق. م. میباشد و اکثر آنها بخط میخی نگاشته شده و مشتمل بر مکاتبات پادشاهان هاطی و هیتانی

با پادشاه مصر است و چون در این زمان خط میخی بوسلیه دانشمندان بابل شناس خوانده میشد بخوبی توانستند کتیبه‌های تل العمارن را قرائت کنند و با سرار بزرگی از یک تمدن باستانی واقف شوند.

در اوائل سده بیستم هیئت حفاری بزرگ تحت سرپرستی و ینکلر آلمانی Winkler در قصبه بغاز کوی محل شهر هاتوزا تجسسات را از سر گرفت و موفقیت‌های بسیار بدست آورد. وینکلر شخصاً در خواندن خط میخی تخصص داشت و در چند سال کاوش در این شهر بقدری کتیبه بدست آورد که تعداد آنها از ده هزار عدد تجاوز کرده و تماماً بموزه برلن حمل شده و این اکتشاف بعد از کتیبه‌های کتابخانه آشوربانی بال در نینوا بزرگترین موفقیت باستان شناسی شمرده میشود. وینکلر در سال ۱۹۱۳ میلادی فوت نمود و متعاقب وی هیئت حفاری انگلیسی در محل نامبرده بکار پرداخت و کتیبه‌های بیشمار کشف کرد و بموزه بریتانیا حمل شد و از آن زمان تا کنون از قرائت این کتیبه‌ها هر سال معلومات تازه‌تری بر اطلاعات انسانی افزوده میشود و اگر بخواهیم همه مطالب راجع به ملت هاطی را یاد نمائیم از اصل مطلب دور خواهیم شد ناچار بنقل مختصری از آنچه برسد Breastide دانشمند امریکائی در کتاب خود ذکر کرده اکتفا می‌کنیم و در این کتاب چنین مینویسد:

« اقوام هاطی (یا هیتها) وقتی برای سکونت وارد آناتولی شدند هنوز در مراحل تمدن پیشرفت نکرده بودند. بازرگانان بابلی و آشوری در ابتدای امر برای تجارت بشهرهای آسیای میانه رفت و آمد مینمودند. هاطی‌ها بتدریج راه و رسم معاملات را از آنان آموختند. از حفاریات و کاوشها در آسیای میانه کتیبه‌هایی بدست آمده که مانند لغتنامه‌های عصر حاضر در سه ستون و سه زبان نوشته شده است. اول بزبان آشوری، دوم بزبان بابلی، سوم بزبان هاطی. هر سه ستون بخط میخی است. هاطی‌ها در ابتدای کار بکتابت میخی در زبان بابلی و آشوری آشنا شدند و سپس این خط را برای نوشتن زبان هاطی بکار بردند و از اینجهت اکثر



کتیبه‌های هاطی باعلائم و کلمات بابلی آمیخته شده و از این آمیخته گی است که هر روزنی Herozny دانشمند چکسلوواکی توانست خطوط میخی بزبان هاطی را قرائت کند. امیل فورر Emile fourer دانشمند آلمانی توجه پیدا کرد که بعضی از این کتیبه ها در جنب زبان هاطی برشش زبان دیگر مشمول است و هر چه زمان پیش رفته کتابت خط میخی بزبان هاطی عمومیت یافته و بعلت رواج خط هاطی میتوان معتقد شد که هاطی ها در حدود دو هزار سال قبل از میلاد يك ملت مترقی بشمار میرفتند و دولت آنان از دیر زمان در آسیای میانه تشکیل بوده و تمدن این دولت سده‌های چند ادامه داشته است و در این مدت رقیب سر سخت دو دولت بزرگ مصر و بابل محسوب میشدند اما سلطنت آنان در دو دوره اهمیت داشته است. یکی امپراطوری قدیم هاطی از ۱۹۰۰ تا ۱۶۶۰ ق. م. و دیگری امپراطوری جدید هاطی از ۱۴۰۰ تا ۱۲۰۰ ق. م. میباشد. از اینجهت میتوانیم دولت هاطی را بعبارت امپراطوری هاطی موسوم داریم.

« قدیمترین پادشاه هاطی بنام آنی تا Annita نامیده میشد و در حدود دوهزار سال قبل از میلاد در شهر کوسار kussar حکومت می کرده است. محل وموقعیت این شهر هنوز معلوم نیست. اقوام هاطی در آن زمان ملت واحد تشکیل نمیدادند بلکه مانند یونانیان در شاه نشینهای کوچک و متعدد پراکنده بودند و این شاه نشینها گاهی با یکدیگر نیز بجنگ و جدال میپرداختند و بالاخره شاه نشین مرکزی هاطی که در وسط آسیای میانه قرار داشت شاه نشینهای کوچک را تحت اطاعت خود در آورد و شهر هاتوزا نزدیک رود هالیس سابق را پایتخت خود قرار داد و از آن زمان است که دولت واحد هاطی تشکیل یافته است.

مارسل اول Marsil در سده هیجدهم قبل از میلاد بعنوان پادشاه بزرگ هاطی اهمیت پیدا کرد و در ایامی که سلطنت در اعقاب حمورابی در بابل رو بضعف میرفت مارسل دوم پادشاه هاطی از رود فرات عبور کرد و بسوی بابل پایتخت کلمده پیش رفت و این شهر را در ۱۶۶۰ ق. م. تسخیر نمود و آخرین بازمانده از نسل حمورابی

را از سلطنت برانداخت اما جانشینان مارسل اول با احتمال قوی در حدود سال ۱۶۰۰ ر. ب. بضعف نهادند و در این زمان است که دوره امپراطوری اول هاطی پایان یافته است «دوره جدید امپراطوری هاطی در سال ۱۴۰۰ ق. م. آغاز میشود. پادشاهان هاطی در این دوره مدت دویست سال بزرگترین قدرت در آسیای غربی بشمار میرفتند و مؤسس آن بنام سوپی لولیوما *Suppiluliuma* نامیده میشود. طوطمس سوم پادشاه مصر که در یکصد سال قبل از وی میزیست بزرگترین جهانگیر و جهانگشای آسیای غربی محسوب میشود و در این زمان دیگر طوطمس سوم وجود نداشته که از پیشرفت پادشاه هاطی جلو گیرد و از اینجهت وی از موقعیت بد و گرفتاری آخنوتون *Akhnaton* فرعون مصر که بر اثر اصلاحات مذهبی مورد مخالفت مردم قرار گرفته و ضعیف شده بود بسوی سوریه مستعمره مصر لشکر کشید و این ناحیه را در قلمرو سلطنت هاطی وارد نمود و سپس از رود فرات گذشته دولت میتانی را در شمال بابل تحت اطاعت خود در آورد و پس از تسخیر میتانی در آشور رخنه کرد و در آن زمان سرزمین آشور جزو متصرفات دولت بابل بشمار میرفت.

«از میان کتیبه‌هایی که از محل شهر هاتوزا بدست آمده نامه‌ای بخط میخی است که از طرف ملکه مصر بپادشاه بزرگ هاطی نگاشته شده و این ملکه گویا زن بیوه آخنوتون فرعون مصر بود و در این نامه یاد آور شده که پس از شوهر سابق خود شوهر دیگری اختیار ننموده تا در مصر سلطنت کند و فرزند ذکور ندارد و از پادشاه هاطی درخواست کرده که یکی از پسران خود را نزد او بفرستد تا با وی ازدواج کند و بجای شوهر سابق در سلطنت مصر برقرار شود. هر گاه چنین ازدواج صورت میگرفت خانواده سلطنتی هاطی در دو کشور بزرگ مصر و هاطی بسطنت میرسید و بزرگترین امپراطوری در دنیای قدیم تشکیل میشد اما پادشاه هاطی در این اقدام تأخیر کرد و در پیشنهاد ملکه مصر سوء ظن پیدا نمود و بتحقیقات پرداخت و برای انجام درخواست ملکه مصر مهلتی خواست و پس انقضای مهلت یکی از پسران خود را بمصر اعزام

داشت اما این شاهزاده‌ها کاملاً زمانی بی‌پای‌تخت مصر رسید که مردم بر ضد ملکه قیام نموده و آشوب و طغیان همه جا را فرا گرفته بود و ملکه را از سلطنت برانداخته و دیگری را بجای وی نشانده بودند و شاه زاده هاطی نیز در این گیرودار کشته شده است. وقتی خبر قتل پسر به پادشاه هاطی رسید وی پسر دیگر خود را بسوریه فرستاد و در آنجا بسطنت رسانید و از این طریق تمام سوریه را در قلمرو حکمرانی خود وارد ساخت. بنابراین قلمرو حکمرانی هاطی از جنوب به فلسطین و از مشرق به کوشور میتانی و در شمال و مغرب قسمت اعظم آسیای میانه و کناره دریای یونان را شامل میشده است.

«امپراطوری دوم هاطی در تمدن بمقام بلند رسید و در دورترین شهرها نفوذ یافت. دولت هاطی<sup>۱</sup> بر شاه نشینهای متعدد شامل میشد و قسمت مرکزی آن نسبت بهمه حکومت میکرد و شاه نشینهای تابعه همه ساله تعدادی پیاده نظام و گردونه جنگی برای شاه بزرگ هاطی میفرستادند و این جنگجویان در معیت سپاه دولت مرکزی حاضر بخدمت بودند. ساکنان هاطی بموجب قوانینی اداره میشد که پادشاه نیز خود رابه تبعیت از این قوانین مکلف ساخته بود. درجه تمدن هاطی‌ها از مطالعه در قوانین هاتوزیل Hatusil پادشاه هاطی روشن میشود و این قوانین پس از انجام صلح با مصر وضع شده و نسبت بقوانین قبلی معتدل تر بود و مشتمل بر دو بیست ماده و مجموعه کاملی است. در قانون سابق يك سارق در برابر سرقت يك حیوان بایستی سی برابر آن را تسلیم نماید اما در قانون اخیر مقدار مزبور به ۱۵ برابر تقلیل یافته و مجازات مثله کردن و بریدن گوش و بینی منسوخ گشته است. قانون مزبور نسبت بقوانین آشور و بابل معتدل تر و بر عایت حقوق انسانی نزدیکتر میباشد و در این قانون رعایت اجرای قوانین مورد توجه قرار گرفته و بهمین جهت سوپی لولیو مادر کتیبه خود اعتراف نموده که تجاوزوی در سوریه نسبت بقلمرو سلطنت پادشاه مصر غیر قانونی بود و انتظار دارد از این تجاوز یک بیماری واگیرد در کشور وی پدید آید.

«هنر و صنعت معماری در تمدن هاطی‌ها اهمیت بسیار داشته و دیوارهای قطور

و محکم در دور شهرها تو از اهمیت و استحکام ابنیه‌های حکایت مینماید و از این حیث نسبت بابلیه و آشور که در ششصد سال بعد ساخته شده مزیت دارند. جبهه کاخ پادشاه هاطی در شهرها تو از مشتمل بر ایوانی است که در وسط قرار گرفته و بوسیله دو ستون بلند برپای ایستاده و در جهت مقابل آن یک برج مربع شکل بنا شده است. ساختمان و طراحی این ایوان بقدری عالی است که در سده‌های بعدی در ساختمان کاخ‌های پادشاهان بابل و آشور از روی آن تقلید بعمل آمده. معماران هاطی از تزیینات معماری بخوبی آشنائی داشتند و در دو طرف درب ورود کاخ پادشاه سنگ ترائشی از دوشیر نصب شده است. این مجسمه‌های حیوانی بمنظور نگاهبانی کاخ از ابوالهولهای مصری تقلید شده است.

«هاطیها علامت و آرم قرص بالدار آفتاب را از مصریها اقتباس نموده و از آنان به آشوریه رسیده اما علامت عقاب بابل و پر گسترده و سرشیر از بابلیها تقلید و در هاطی معمول گشته و این علامت بوسیله یونانیها در کشورهای اروپائی نفوذ کرده است.»<sup>۱</sup>

این بود خلاصه ای از تاریخ دولت هاطی که از کتاب دانشمند معاصر امریکائی نقل نمودیم و برای تکمیل آن اضافه میکنیم که هاتیا خداوندان بیشمار را میپرستیدند و در پرستش این خدایان نیز تحت تأثیر عقاید مصری و بابلی قرار گرفته بودند. پرستش آفتاب در درجه اول است و بنام آفتاب آرینا Arina نامیده میشد و آرینا شهری است که معبد آفتاب در آنجا واقع بود و در تصویرها اغلب صورت شیر و کبوتر همراه وی است. خداوند زمین بمنزله خدای مادر است و در برابر او خداوند رعد و طوفان بمنزله شوهر خداوند زمین است و در تصویرها صورت دو گاو همراه وی است. خداوند رعد و طوفان خدای جنگ میباشد و پسر این دو خداوند موسوم به تله پینوس اهمیت بسیار داشته است. پادشاه هاطی خود را تحت تأثیر عقاید مصری بلقب آفتاب می‌نامید و مردم در ادعیه و

خطابه‌ها وی را بعنوان (ای آفتاب من) خطاب مینمودند و در اسناد و معاملات نام همه خداوندان را ذکر میکردند. و هرچه تعداد نام خدایان افزون تر ذکر میشد اسناد معاملات محکم تر و معتبرتر بشمار می آمد و سعی میشد از قید نام همه خدایان در این اسناد غفلت نشود تا مبادا مورد خشم خداوندی واقع شود و معامله و قرارداد بی اعتبار گردد. سه خداوندی که در بالا یاد نمودیم یعنی خداوند آفتاب، خداوند رعد و طوفان و پسر آنان موسوم به تلپینوس در مقام بالاتر قرار گرفته‌اند و مانند سه خداوند بزرگ بابلیها بودند که بنام Anu خداوند آسمان، انلیل Enlil خداوند زمین و آ Ea خداوند دریاها نامیده میشدند و اساساً بطوری که ساباتیانو دانشمند ایتالیائی نقل نموده (امپراطوران هاطی مانند پادشاهان هخامنشی تعصبات مذهبی نداشتند و خداوندان بیگانه را نیز حرمت میگذاشتند).<sup>۱</sup> هاطیها از نژاد آریائی بودند و در مهاجرت به آسیای میانه از دیگر اقوام هم نژاد خود مقدم شمرده شده‌اند و در کتیبه‌ای که بدست آمده استنباط میشود که از روسیه جنوبی و از طریق مغرب دریای سیاه و یا از جنوب قفقازیه و مغرب دریای خزر آمده باشند و در این کتیبه خطاب به پادشاه بزرگ هاطی چنین مینویسد (توای آفتاب آسمان وای سرور من وای حافظ انسانی، تو هستی که از دریا طلوع میکنی و بسوی آسمان صعود مینمائی، ای آفتاب آسمان وای سرور من وای سرور انسان و سرور حیوانات روشنائی تو همه روزه در امور قضاوت میکند و احکام صادر مینماید).

از عبارت (تواز دریا طلوع میکنی) چنین معلوم میشود که هاطیها وطن اصلی خود را از مشرق دریای سیاه میدانستند.

لفظ هاطی در کتیبه‌ها گاهی بعبارت هیطی نیز آمده و دانشمندان انگلیسی در تاریخ کمبریج جلد سوم اکثراً لفظ هاطی را استعمال کرده‌اند و از تمدن هاطی و زبان هاطی بحث نموده‌اند و دانشمندان اروپائی لفظ هیتی و هیتیت را بکار می‌برند

۱ - رجوع شود بکتاب آندره ایبار صفحه ۱۸۴. ایضاً بکتاب ساباتیانو موسکاتی صفحه ۱۶۶.

وامیل فورر مینویسد که ملت هاطی از نژادهند و اروپائی بوده و با اقوام بومی آسیای میانه آمیخته شده‌اند و هاطی های آریائی در سده های طولانی رهبری این ملت را بعهده داشتند و در کتیبه‌ها لفظ هاطو قید شده و این لفظ بسرزمین هاطی و زبان هاطی نیز اطلاق میشود.<sup>۱</sup>

بنا بر این ما در نقل مطالب ترجیح دادیم لفظ هاطی Hatti را بجای هیتی استعمال کنیم همچنانکه لفظ پارس بجای پرس و یا ماد بجای مد استعمال شده‌است. بشرحی که در بالا نقل کردیم دولت هاطی در آسیای میانه از سده دوازدهم قبل از میلاد رو بضعف گذارد و در سده‌های بعدی اکثر امورد تاخت و تاز پادشاهان آشور قرار میگرفت و بالاخره در سال ۷۱۷ قبل از میلاد در برابر ساروکین دوم تاب مقاومت نیاورده و منقرض شده‌اند و از آن زمان سرزمین هاطی جزو متصرفات دولت آشور بشمار رفته اما پس از انقراض این دولت در قلمرو حکمرانی ماد وارد شد و بر اثر آن حدود غربی متصرفات مادیها در آسیای میانه تا رود هالیس گسترش یافته‌است و این موضوعی است که ساباتینو دانشمند ایتالیائی به آن توجه یافته و در کتاب خود چنین مینویسد (امپراطوری دولت ماد در عهد قدیم فصل جدیدی در تاریخ عمومی عالم باز نموده زیرا مادیها از نسل ایرانی بودند و با پارسیها ارتباط نزدیک داشتند. مادیها در سده هفتم قبل از میلاد يك دولت نیرومند تشکیل دادند و در سلطنت هورخشتر دولت آشور را مغلوب و منقرض ساختند و در ارمنستان و آناتولی پیش رفتند و در رود هالیس بعلمت تصادف بامتصرفات دولت لیدیه متوقف شدند اما این دولت مانند شهاب ثاقب زود گذر بود زیرا در نیمه سده ششم ق. م. کوروش بزرگ پادشاه پارس یوغ مادیها را از هم گسست و در قلمرو حکمرانی پادشاه ماد تسلط یافت و در شاهراه بزرگی برای تشکیل امپراطوری عظیم قرار گرفت).<sup>۲</sup>

۱ - رجوع شود بکتاب سرام صفحه ۹۱ ایضاً بکتاب ساباتینو موسکاتی صفحه ۱۶۶.

۲ - رجوع شود بکتاب ساباتینو موسکاتی صفحه ۲۷۳.

مقصود ما در نقل از عبارت کتاب دانشمند ایتالیایی اینست که خواننده گرامی توجه حاصل نماید که سرزمین هاطیها در آسیای میانه و جنوب دریای سیاه تا قسمت شمالی سوریه در جزو متصرفات دولت ماد بشمار میرفت و وقتی کوروش بزرگ وارث تاج و تخت پادشاهان ماد شده حقا در سر زمین نامبرده بسلطنت رسیده است و نیز معلوم گردید وقتی پس از شکست و انقراض دولت آشور متصرفات آشوریها در میان پادشاه بابل و پادشاه ماد تقسیم شد منظور دیگری در این تقسیم بکاررفته باین معنی که متصرفات دولت آشور آنچه آریائی نشین بود از قبیل ارمنستان و میتانی و هاطی و پارس پادشاه ماد تعلق گرفته و بقیه بعلت سامی بودن ساکنان آن در قلمرو حکمرانی پادشاه بابل منظور گشته و در این تقسیم بوسعت و مساحت خاک نظر نداشته اند.

#### دولت آریائی میتانی در قسمت شرقی آسیای میانه

دولت میتانی در سده هیجدهم قبل از میلاد از هورینها Hurrians تأسیس یافته و سرزمین میتانی در قسمت شرقی آسیای میانه و دامنه غربی کوه‌های البرز قرار داشته و از شمال بخاک اورارتو و از جنوب بمتصرفات آشوری محدود میشود. هوریانها از نژاد آریائی در حدود دو هزار سال قبل از میلاد از سرزمین قفقازیه بسمت جنوب مهاجرت کردند و در ناحیه مزبور سکونت نموده‌اند. این اقوام در ابتدای امر خدایان آریائی از قبیل اندرا و ارونارا که در کتاب وید پرهمنان هندو در جزو خداوندان آریائی ذکر شده می پرستیدند و در طول چند سده با دولتهای بابل و هاطی و مصر در ارتباط بودند و چون تا کنون در شهرهای این سرزمین تجسّسات باستان شناسی بعمل نیامده پایتخت این دولت بدرستی معلوم نیست و در کتیبه‌های هاطی و مصری و آشوری بکرات از دولت میتانی و هوریانها یاد شده است. برستد دانشمند امریکائی در بحث از اقوام آریائی راجع به هوریانها و میتانیها چنین مینویسد (اقوامی که نام آریا را از قدیم الایام محافظت کرده‌اند ایرانیان میباشند. این اقوام وقتی وطن اصلی خود را ترک گفتند و بسمت جنوب و مغرب ایران مهاجرت

کردند در کوه‌های زاگرس مجاور بین‌النهرین اقامت گزیدند. میتانیها از همین اقوام بشمار می‌روند و در مجاورت شرقی میتانیها دولت نیرومند ایرانی بنام مادها و پارسیها سکونت داشتند. این اقوام بودند که ساکنان بین‌النهرین را تحت اطاعت خود در آوردند و یک امپراطوری بزرگ ایرانی تشکیل دادند<sup>۱</sup>.

تیگلات پیلسار پادشاه بزرگ آشور در کتیبه خود از هوریانها یاد نموده و چنین مینویسد (خداوندان اینورتا و نرگال مرا بسیار دوست میداشتند و نیروهای خود را در اختیار من گذاردند و بیاری اینورتا چهار گاو وحشی را در سر زمین میتانی از پای در آوردم و سپس بحمايت آشور خداوند بزرگ در کشور هوریانها و دستجات کردها پیش رفتم و از کوه‌هائی عبور کردم که تا کنون هیچکدام از پادشاهان در ایام گذشته نتوانسته اند عبور نمایند)<sup>۲</sup>. مقصود از کشور کردها در این کتیبه همان شهرستان کرد نشین امروزی ایران در مجاورت کوه البرز است و این کردها در کتاب گزنفون مورخ یونانی بنام کردها و کپا یاد شده و یونانیان را پس از شکست کوروش کوچک در مراجعت از ایران بنستوه آورده‌اند.

سالمانصر پادشاه آشوری در سال ۸۴۲ ق. م. در کتیبه خود چنین مینویسد (در تعقیب فتوحات پدر خود از کوه‌های البرز عبور کردم و در سر راه خود اقوام تورانی را که در دامنه شرقی این کوه سکونت داشتند و همچنین اقوام ماتا mata یا ماتیانی matiani را پراکنده ساختم و در سر زمین آرازیا Arasia (گویا ارس باشد) اقوام مانای manai را تحت اطاعت خود در آوردم و به پرداخت باج و ادا ساختم)<sup>۳</sup>. پادشاه آشور در کتیبه بالا اقوام میتانی را بنام ماتا یا ماتیانی نامیده است.

توسراتا Tusrata پادشاه میتانی در زمان خود خطاب بفرعون مصر که

۱- رجوع شود بکتاب چاپ برستد ۲۹۴۴ صفحه ۲۵۶.

۲- رجوع شود بکتاب شارل ژان صفحه ۲۳۹.

۳- رجوع شود بکتاب دولا فوت صفحه ۳۶.



گویا بایکدیگر خویشی داشتند نامه‌ای نگاشته و این نامه از کتیبه‌های تل‌العمارن در مصر قدیم بدست آمده و قسمتی را در زیر نقل مینمائیم:

« به نینموریا Ninmuria پادشاه بزرگ مصر، برادر من، داماد من که مرا دوست میدارد و من نیز وی را گرامی میدارم. چنین گوید توسرانا Tusrata پادشاه بزرگ، پدر زن تو، پادشاه میتانی، برادر تو. احوال من خوب است و برای تو نیز سلامتی حاصل مییابد. خانه تو، خواهر من، زنهای تو، اطفال تو، گردونه های جنگی تو، اسبهای تو، لشکر تو، کشور تو و هر چه بتو تعلق دارد امیدوارم خوش و سلامت هستند. در زمان گذشته پدران تو و پدران من در دوستی بسیار ثابت قدم بودند. تو نیز با پدر من روابط دوستی محکم داشتی و اکنون نیز بین من و تو دوستی متقابل برقرار است و این دوستی را توده مقابل افزون تر و محکم تر از زمان پدرم ساخته‌ای.»<sup>۱</sup>

سرام ceram دانشمند آلمانی راجع به دولت میتانی چنین مینویسد (سوپولو لیوما پادشاه مقتدر هاطی شهر هاتوزا پایتخت خود را مستحکم ساخت و در جنوب این شهر دیوار محکم و قطور برای محافظت آن بنا کرد و بدولت میتانی اعلان جنگ داد و سپس از رود فرات عبور نمود و پایتخت هورینهارا تسخیر کرد اما ساکنان این شهر را بجای اینکه اسیر سازد و به بنده و غلام تبدیل نماید از متحدان خود گردانید و یکی از دختران خود را بعد از دواج ماتی زاوا Matisawa وارث و جانشین پادشاه میتانی در آورد)<sup>۲</sup>.

تفصیل نامبرده را دانشمند آلمانی از یک کتیبه هاطی نقل نموده و از این کتیبه معلوم میشود که پادشاه میتانی در سال ۱۳۳۵ ق. م. بقتل رسیده و پایتخت وی نیز در مشرق رود فرات علیا قرار داشته است.

این بود تاریخچه مختصر از دولت و ملت میتانی یا هورینها که در هزاره دوم

۱- رجوع شود بکتاب شارل ژان صفحه ۱۴۰.

۲- رجوع شود بکتاب سرام صفحه ۱۶۴.

قبل از میلاد مدت چند شده در آسیای میانه و در مجاورت غربی کوه‌های البرز استقلال داشته‌اند و در حدود سیزدهم قبل از میلاد رو بضعف گذارده و بالاخره در برابر پادشاهان آشوری تاب مقاومت نیاورده در زمان سلطنت سارو کین خونخوار آشوری منقرض شده و قبل از سلطنت کوروش بزرگ در جزو قلمرو حکمرانی دولت ماد بشمار می‌آمدند.

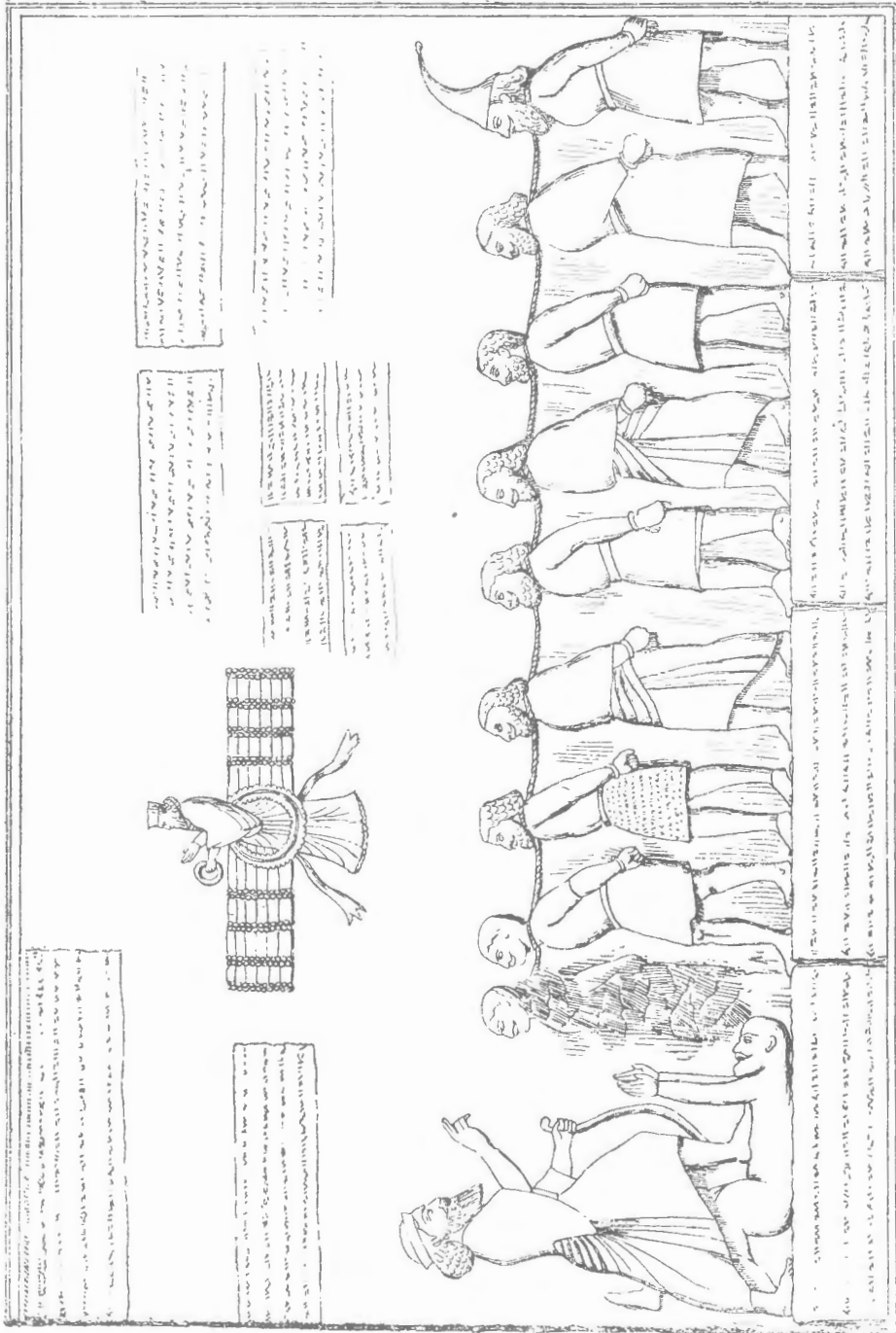
از مطالعه در توضیحاتی که راجع به دولت بزرگ هاطی و میتانی نقل نمودیم و هر دو در آسیای میانه و نواحی جنوبی دریای سیاه متجاوز از یکپهزار سال سکونت داشتند و دو دولت بزرگ آریائی تشکیل داده بودند معلوم میشود که این اقوام در زمان خود از روسیه جنوبی بمحل مزبور مهاجرت نموده‌اند و این امر نیز دلیل روشنی است که مسکن اصلیه اقوام آریائی در عهد قدیم در سرزمین وسیع روسیه جنوبی قرار داشته و از مشرق تا کناره غربی دریای خزر امتداد می‌یافت و در این موضوع بقدر حاجت در ابتدای کتاب توضیح داده‌ایم و تکرار بی‌لزام می‌باشد و محض تکمیل اضافه می‌کنیم که باستانشناسان شوروی در سی سال اخیر در قفقازیه و روسیه جنوبی تجسسات و حفاریات وسیع بعمل آورده‌اند و مسکن اولیه اقوام آریائی از قبیل کیمیریها، اسکیتها، سارماتها و مستعمرات یونانی را در سرزمین مزبور کشف کرده‌اند و بر اثر این اکتشافات عقیده بعضی از دانشمندان سابق اروپائی که مسکن آریانهای اولیه را بحدس و احتمال در دشتهای آسیای مرکزی تصور میکردند باطل شده است و در این موضوع مطالب کتاب مون گیت دانشمند شوروی بسیار ارزنده و مفید میباشد و از مندرجات این کتاب در محل خود استفاده و استناد نموده‌ایم و موجب سپاسگزاری است اما در نگارش این کتاب نقیصه‌ای بنظر می‌رسد و آن اینست که دانشمندان شوروی در مطالب خود اغلب کوشش نموده‌اند موضوعات علمی را بایک مقدار فورمولها و افکار بی اساس کمونیستی تطبیق نمایند و از این راه صحبت از مبارزات طبقاتی آنهم فرضا در سه هزار سال قبل از میلاد را بمیان آورده‌اند و حال اینکه تحقیقات علمی برای جستجوی حقیقت است و نباید دور از منازعات سیاسی

ومسلکی انجام گیرد و از اینجهت است که ما بدون توجه در این قبیل تفکرات و استدلالات آنچه از لابلای تجسّسات ذی ارزش این دانشمندان قابل استفاده بود در محل خود نقل نمودیم و ضمناً از ابراز تاسف در موضوع دیگری نیز ناگزیر هستیم و آن تفرقه وجدائی است که در عصر حاضر میان دانشمندان شوروی از یکطرف و دانشمندان اروپائی و غربی از طرف دیگر پدید آمده و این دودسته دانشمندان را از همکاری در اکتشافات علمی باز داشته است. رهبران کمونیسم در ابتدای انقلاب شوروی از بهبود زندگی زحمت کشان و از رعایت حقوق انسانی و اصول اخلاقی صحبت میکردند اما بتدریج معلوم گردید که این کمونیسم دردنیای کنونی جز يك بازیچه سیاسی در اختیار سیاستمداران دوبروک شرقی و غربی چیز دیگری نیست و از اینجهت میتوان گفت که رفع اختلاف در میان شرق و غرب و یا وقوع جنگ سوم جهانی در میان این دودنیای ناجور بسیار بعید است و اگر هم روزی چنین جنگی واقع شود گرچه تردید نیست بشکست کمونیستها پایان خواهد یافت اما از کانون فساد آن ولوبحالت نطفه و چنین نگاهداری خواهند نمود. بهر صورت آرزو مندیم عوامل تازه تری دردنیای پدید آید و این سیستم دو رنگی و ناموزونی را از میان بردارد.

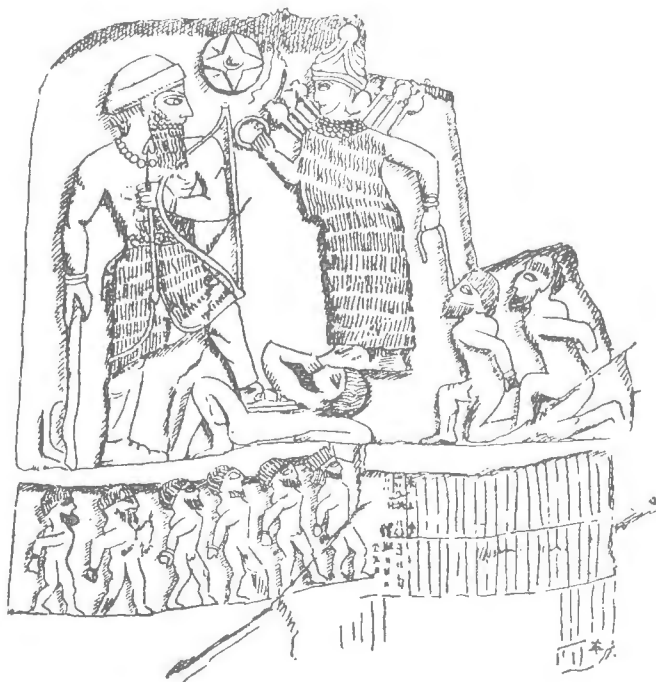
مطالب بخش نهم را در اینجا پایان میدهیم و اکنون باید راجع بدین و آئین ایرانیان در عهد باستان توضیحات دهیم.



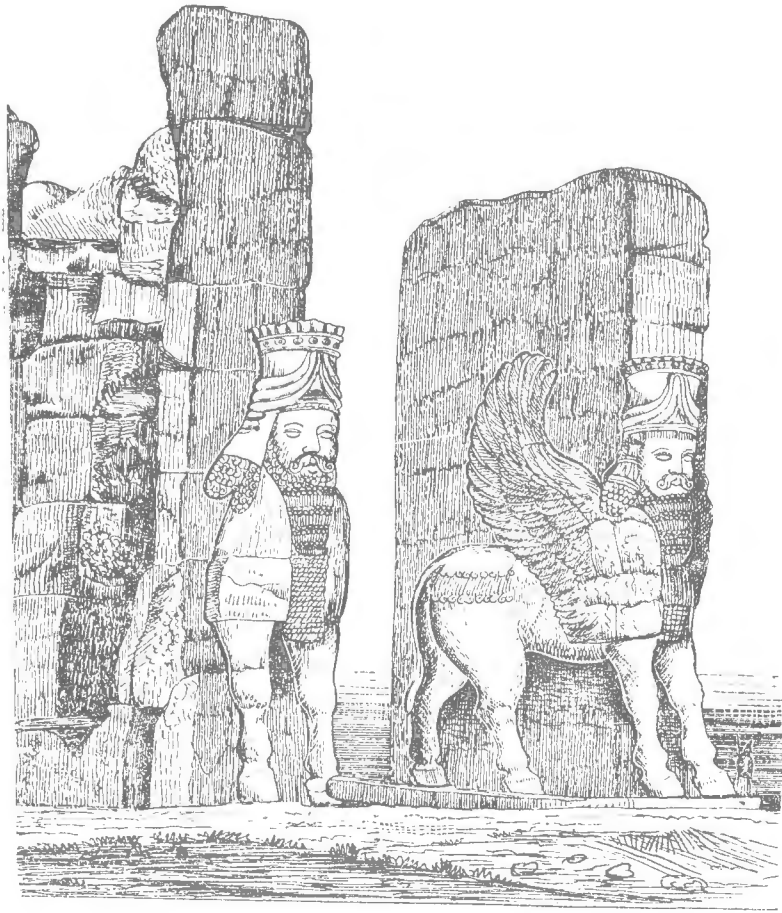
۲۰. تصویر کوروش بزرگ هخامنشی یا کیخسرو کیانی از نقش‌هازارکاد. تفسیر در صفحه ۲۳۱



۲۱- تصویر داریوش کبیر و نه تن یانغیان از نقش بیستون . تفسیر در صفحه ۲۳۱



۲۲ - تصویر آنوبانی‌زی پادشاه عیلام با یاغیان . تفسیر در صفحه ۲۳۱



۲۳- تصویر دو هیکل گروبی از تخت جمشید . تفسیر در صفحه ۲۳۹

## بخش دهم

### دین و مذهب در ایران باستان قبل از زرتشت

راجع بدین و آیین ایرانیان در زمان باستان میان محققان کمتر بحث و تحقیق بعمل آمده و در این موضوع بعضی باختصار توضیح داده اند که دین زرتشت در زمان هخامنشیان در ایران رواج داشته و پادشاهان هخامنشی نیز زرتشتی مذهب بودند و برخی دینگر عقیده دارند که پادشاهان مزبور در دین قدیم آریائی باقی بودند اما حقیقت مطلب در این است که در سلطنت هخامنشیان و حتی در زمان اشکانیان که بعداً قریب پانصد سال در ایران سلطنت کرده اند دین و مذهب از سیاست کشور جدا بود و هیچکدام از پادشاهان این دو سلسله دین خود را بعنوان دین رسمی دولت معرفی ننموده اند و هر کس و هر قوم در قلمرو سلطنتی آنان در پرستش خدایان خود آزاد بودند و همین آزادی سبب شد که دین زرتشت در زمان هخامنشیان بوسیله طایفه مغها که از روحانیان زرتشتی بودند در تمام ایران رواج پیدا کرد و از اینجهت میتوان گفت که همه ایرانیان در اواخر سلطنت هخامنشیان بدین زرتشت گرویده بودند و چون قلمرو حکمرانی آنان وسیع و مشتمل بر کشورهای متعدد بود میان دین ایرانی نسبت بدین اقوام و ملل تابعه دیگر از قبیل مصر و بابل و یونان تفاوت نمیگذازند چنانچه کوروش بزرگ پس از تسخیر بابل در بتخانه از اگیل از مار دوك خداوند بزرگ بابلیان دیدن نمود و دست خود را بر روی دست مجسمه این خداوند نهاد



و خود را بر طبق معمول بابلیها متبرک گردانید و همچنین معبد خداوند آسمان را در شهر اروک و معابد دیگر را در بین النهرین تعمیر و تجلیل نمود و در اعلامیه کاهنان بابل قید شده که کوروش در فتوحات خود از جانب ماردوک خدای بابل برانگیخته شده است و همچنین داریوش کبیر و کامبوجیه پسر کوروش بزرگ بشرحی که در دو کتیبه مصری نقل شده خودشان را قرزند نت Neith مادر خدایان مصری و پسر هروس Horus خداوند بزرگ مصر نامیده اند. اردشیر دوم هخامنشی در کتیبه‌های شوش و همدان سه خداوند ایرانی را ستوده و از اهورمزدا و مهر و ناهید درخواست نموده که وی را از گزند دشمنان محفوظ دارند و داریوش کبیر در کتیبه بیستون لفظ دیویا Diva را بمعنی خداوند استعمال نموده و وی را یار و مددکار خود پنداشته و حال اینکه دیو در اوستا خداوند مطرود زرتشت و مخلوق اهریمن است و در صفحه ۵۰ کتاب نقل نمودیم.

بنابراین در بحث ازدین و آئین ایرانیان باستان باید دو موضوع مورد تحقیق قرار گیرد یکی اینکه اقوام ایرانی در قبل از زرتشت دارای چه دین و مذهب بودند و دیگری اینکه حقیقت دین زرتشت چیست و این دین نسبت بدین آریانها چه تفاوت داشته است. بعضی از محققان دین زرتشت را مبنی بر توحید و یکتاپرستی پنداشته اند و بعضی دیگر عقیده دارند که زرتشت ثنوی مذهب بود و اهورمزدا و اهریمن هر دو آفریننده و خالق است اما بعقیده ما بر طبق مندرجات اوستا و دلائلی که در محل خود نقل خواهیم نمود هر دو عقیده نامبرده بی اساس است و زرتشت نه موحد و یکتا پرست و نه ثنوی و دوخدائی میباشد بلکه وی مانند همه ملتها و اقوام زمان خود خداوندان متعدد را می پرستید و در جنب اهورمزدا خدایان دیگر را نیز معتقد بود و این خدایان را از جرگه ستارگان انتخاب نموده بود و هر ستاره در عهد قدیم خداوندی محسوب میشد و بعبارة آخری همه اقوام و ملل در زمان زرتشت ستاره پرست و یا آسمان پرست و آفتاب پرست بودند و چنین عقیده با اوضاع و احوال محیطی و طرز تفکر انسانی در ازمنه باستانی تناسب داشته است و این مطلب باید

بتفصیل مورد بحث واقع شود و در این بحث ناچار باید معلوم داریم که اساساً دین و مذهب در عهد قدیم بر روی چه پایه و اساس استوار بود و یا چه اوضاع و احوال در عهد قدیم سبب شد که انسان حتی در زمان ماقبل تاریخ خداوندان متعدد را پرستیده و راه باطل را در پیش گرفته است.

بدیهی است هر گاه از ابتدای تمدن انسانی از جانب خداوند واحد و متعال پیغامبر و رسول ظهور مینمود و مردم را بسوی حق دعوت میکرد و این مردم نیز بدعوت وی گرویده میشدند چنین بحث و تحقیق مورد پیدا نمیکرد بلکه ظهور چنین پیغامبر کفایت داشت که فکر خدا پرستی در اجتماعات انسانی پدید آید و بتدریج عمومیت یابد. از اینجها مهمتترین موضوعی که در عصر حاضر میان دانشمندان غربی مورد تحقیق قرار گرفته این است که در دنیای قدیم و پیش از ظهور پیغمبران چه علل و اوضاع و احوال سبب و موجب گردید که انسان خدا پرست شد و لو اینکه در این خدا پرستی راه را با شتاب رفته و خدایان متعدد را پرستیده است.

صحبت از دین و مذهب يك بحث اجتماعی است و این بحث با عقاید مشترك و جمعی مردم سروکار دارد و باید در ضمن تاریخ اجتماعی مورد تحقیق قرار گیرد. يك عقیده وقتی بصفه اجتماعی متصف میشود که بعده ای از افراد و بجماعتی از جماعات انسانی تعلق پیدا کند اما دین هر چقدر بدوره‌های اولیه از زندگانی انسانی نزدیکتر باشد اجتماعی تر میگردد و بعبارة اخری انسان در مراحل اولیه از تمدن خود با دین و مذهب بیشتر سروکار داشته است و هر اندازه در طریق مدنیت جلو تر رفته از قید دین آزادتر شده تا بجائی رسیده که امروزه در قانون اساسی اکثر کشورهای جهان دین از سیاست جدا شده است اما این تفکیک وجدائی دلالت ندارد که علاقه و رابطه مردم در امور دینی کمتر شده باشد بلکه علت ناشی از این است که معنی و مفهوم دین و پایه و اساس آن از آنچه در عهد قدیم تصور میشد تغییر پیدا کرده است. همه مردم در عهد قدیم از هر نژاد و هر قوم خداوندان متعدد را میپرستیدند

و در این پرستش نیز عقیده داشتند آسمان محسوس در بالای سر انسانی مسکن این خداوندان است و هر يك از ستاره‌ها نیز عبارت از خداوندی است و این ستاره‌ها بعلت جنبش و سیر و گشت منظم و سرمدی که دارند هر کدام دارای روح و جان و عقل و تدبیر میباشند. این عقیده در طول هزاران سال از تمدن انسانی تا زمان حضرت ابراهیم عمومیت داشته است و ابراهیم نخستین پیغامبری است که در حدود دوهزار سال قبل از میلاد ظهور نمود و انسان را بسوی خدای واحد و یکتا و مدبر و بی همتا دعوت کرد و اساس و پایه ستاره پرستی را متزلزل گردانید و سپس حضرت موسی پدید آمد اما موسی در دین خود قوم یهود و اسرائیل را بر اقوام و ملت‌های دیگر جهان ترجیح میداد و یکتا پرستی را در میان این قوم محدود ساخته بود و پس از وی عیسی ابن مریم است که خداوند موسی را خدای همه عالمیان معرفی کرد و پرستش و عبادت این خداوند را برای همه واجب گردانید اما عیسی دین خود را فقط از دیده ضمیر و اخلاق مینگریست و در امور معاشی و زنده گانی خصوصی مردم احکام و تکالیف بیان نداشته بود و فقط حضرت محمد پیغامبر اسلام است که دین عیسی را تکمیل نمود و نبوت را در خود ختم کرد و باب رسالت را پس از خود برای همیشه مسدود ساخت و پس از وی پیغمبر و رسول دیگری ظهور نخواهد نمود.

بنا بر این برای شناختن حقیقت دین و مذهب در دنیای قدیم و توضیح از ماهیت دین زرتشت باید معلوم شود عقاید دینی در آن زمان چگونه پدید می آمد و یا چه علل موجب گردید که انسان در آغاز تمدن و یا در قدیمترین دوره زندگانی خود و در قبل از ظهور پیغمبران خدا پرست شد و در این خدا پرستی بوجود خداوندان کثیر و متعدد معتقد گردید.

در این موضوع دانشمندان اروپائی بحث فراوان کرده اند و در این بحث اختلاف در میان آنان پدید آمده و به نتیجه مثبت نرسیده اند و عقاید آنان را در سه قسمت میتوانیم خلاصه نمایم. بعضی عقیده دارند که خدا پرستی در انسان مبنی بر يك حس درونی است و این حس در نهاد و ضمیر هر شخص سرشته است و مانند

دو هزار  
از میلاد  
برین با صبر که  
را خدای  
در دعوت  
و است

بدست  
سدان در  
عقاید  
انسانی  
نیای قدیم  
در حای  
ان

قوه نطق در انسان است و هر کس در هر درجه از تمدن وقتی به نفس خود توجه نماید معتقد میشود که این دنیا و موجودات را صانع و پروردگاری هست و لو اینکه این صانع و خالق را انسان در ابتدای زندگانی خود کثیر و متعدد پنداشته و راه را ناشتباه رفته است ..

بعضی دیگر از دانشمندان معتقد شده اند که عقاید دینی در ابتدای تمدن انسانی از میان کلدانیان و بابلیان در بین النهرین پدید آمده و از این سرزمین باقوام دیگر جهان سرایت نموده است. اوضاع و احوال طبیعی در بین النهرین چنان بود که ساکنان آن از آغاز تمدن خود تحت تأثیر و نفوذ ستارگان آسمان قرار گرفته و به مینوی بودن آسمان و جاندار بودن ستاره ها معتقد شده است. آسمان در این سرزمین بالخصوص هنگام شب چنان صاف و شفاف است که حرکات و سیر و گشت منظم ستاره گان نظر هر بیننده را جلب مینماید و او را در جهات یابی و تعیین روز و شب و فصول مختلفه سال راهنمائی میکند و خواهی نخواهی انسان را ب عظمت آسمان و پرستش و عبادت ستاره ها و اذار و معتقد میسازد.

دسته سوم از دانشمندان عقیده دارند که انسان از آغاز تمدن خود تحت تأثیر جلوه های طبیعت از قبیل نور و آفتاب و آتش و رعد و برق و ستاره ها و باد و طوفان واقع شده و این عناصر را مورد پرستش قرار داده و بعبارت اخری هر یک از ظهورات و جلوه های طبیعت را بالاتر از خود پنداشته و بعبادت آنها پرداخته و سپس از همه عبادتها و پرستشها نفخه روحانی از وجود خداوند واحد و قادر و مدبر و توانا در مشام وی دمیده و این امر بیکتاپرستی منتهی شده است.

این عقاید هیچکدام صحیح نیست زیرا نه در انسان یک حس مخصوصی است که وی را بختاپرستی سوق دهد و الا ظهور پیغمبر و رسول ضرور نمیشد و نه آسمان کلدنه و آشور صاف تر و شفاف تر از آسمان کشورهای دیگر روی زمین است و نه عظمت و جلوه های طبیعت میتواند انسان را چنان تحت نفوذ خود قرار دهد که آسمان را بهشت برین پندارد و ستاره ها را پرستش کند.

در آسمان  
و زرتشت

بهر صورت عقیده سوم و موضوع پرستش طبیعت و یا جلوه‌های طبیعت در عصر حاضر میان دانشمندان عمومیت دارد و بعضی از این عقاید را جیمس بون ویک James Bonwick دانشمند انگلیسی در کتاب خود خلاصه نموده و ضمناً توضیح داده که حل مطلب از مطالعه در اوضاع آسمان ستاره دار بدست می‌آید و در پایان مطلب عقیده ما کس مولر Maxe Muller دانشمند دیگر انگلیسی را چنین نقل کرده است (علم ادیان بطور کلی جریان کامل از توسعه افکار انسانی را معلوم میدارد و از مطالعه در این علم واضح میگردد که دین و مذهب همه جا یازنده گانی انسانی همراه و توأم بوده است اما وقت آن نرسیده و در آینده نیز نخواهد رسید که آغاز و پیدایش دین در میان اقوام انسانی روشن شود.

این بود عقاید مختلفه دانشمندان که بطور خلاصه اشاره نمودیم اما برای حل مطلب لازم است قبلاً عقاید دینی هر یک از اقوام باستان را باختصار نقل کنیم و سپس معلوم داریم که این عقاید در عهد قدیم بر روی چه پایه و اساس استوار بود و از این رو خواهیم توانست بعلة العلة پیدایش دین و مذهب در دوره‌های اولیه زنده گانی انسان و بالاخره در ماهیت و حقیقت دین زرتشت توجه حاصل نمائیم و از آنچه در زیر نقل خواهیم کرد واضح خواهد شد که اقوام انسانی در عهد قدیم از هر قوم و هر نژاد همه جا ستاره پرست بودند و آسمان محسوس و مشهود در بالای سر انسان را بهشت برین و جایگاه خدایان می‌پنداشتند اما چه شده که انسان از ابتدای تمدن خود و حتی در دوره‌های ماقبل تاریخ تحت تأثیر چنین عقاید باطل قرار گرفته موضوعی است که در محل خود مورد تحقیق قرار خواهیم داد.

#### آفتاب پرستی در مصر قدیم

راجع بدین مصریان اسناد و مدارك بیشمار بوسیله باستان شناسان و مصر شناسان اروپائی بدست آمده و تاریخ بعضی از این اسناد بچهار هزار سال قبل از میلاد میرسد و اکثر آنها از قبور مرده‌ها و اهرام مصر کشف شده است. مردم مصر

از ابتدای تمدن خود بخلود نفس و بقای روح معتقد بودند و بهمین علت جنازه مرده‌ها را مومیائی میکردند و از فساد آن جلوگیری مینمودند تا روح مرده بتواند در وقت و بیوقت از کالبد خود دیدن نماید و بهمین منظور در مقبره مرده‌ها همراه جنازه‌ها بتناسب موقعیت و حرفه و شغلی که متوفی در زمان حیات خود داشته مقدراری آزمایشاتج‌زندگانی از قبیل اثاثیه و ظروف و اغذیه و حتی زینت آلات و جواهرات مورد ملاحظه وی را در پهلوی تابوت وی قرار میدادند و برای اینکه روح مرده در وقت ملاقات با خدایان خود از مقررات دینی و از مراسم مذهبی آگاه باشد ادعیه و اوراد و تلقینات مقتضیه را بر روی کاغذ پاپیروس و یا روی سنگ می‌نگاشتند و در پهلوی مرده می‌نهادند و یا در تالار سوگواری مقبره نصب میکردند و ضمناً تاریخچه مختصر از حوادث زندگی و تفصیل خیرات و مبرات و کارهای نیکی که بوسیله وی انجام شده می‌نوشتند و در مقبره جای میدادند و در دیوار بعضی از قبور صحنه‌ها و تابلوهای گوناگون از سرگذشت و مشاغل او را نقش‌ورسم میکردند باین ترتیب که متوفی هر گاه مرد جنگی بود از فتوحات و خدمات نظامی وی، اگر اهل زراعت و کشاورزی بود از نوع زراعت و کاشت و برداشت محصول و هر گاه اهل خیرات و روحانی بود از سدها و ترعه‌ها و معبدها که احداث نموده در دیوار مقبره و یا بر روی کاغذ پاپیروس می‌نگاشتند و این قبیل نقش و نگارها و ادعیه و اوراد و تاریخچه‌ها و اثاثیه و زینت آلات و البسه و امثال آنها است که بوسیله باستان‌شناسان ارجمنند از اهرام و قبور مرده‌های مصر قدیم بدست آمده و در موزه‌های بزرگ‌جای گرفته و از مطالعه در این آثار و کتیبه‌ها و نوشته‌ها است که خصوصیات زندگی اشخاص و سرگذشت فراغنه و پادشاهان و عقاید دینی و غیردینی مصریان در عهد قدیم معلوم و روشن شده است.

اما باید دید چه شده که اینهمه آثار و اشیاء و اثاثیه گران بها و گنجهای نیهفته در مقبره‌ها و اهرام مصر آنهم در مدت چند هزار سال از دستبرد انقلابات و حوادث گوناگون مصون مانده و در سده نوزدهم و یا بیستم میلادی بدست دانشمندان و

امروز هم  
خوان حاکم  
الحاکم میرزا

محققان غربی افتاده موضوعی است که جواب آن از مطالعه در معماری و طرز ساختمان داخلی این هرمها بدست می آید. بنای درونی هر يك از هرمهای مصری از سه قسمت تشکیل یافته است. نخست تالار سو گواری است که معمولا با سطح زمین هم کف و یا چند پله بلندتر میباشد و اقوام و دوستان متوفی در روز دفن و یا در ایام مخصوصی در این تالار جمع میشدند و هدایای خود را برای روح مرده تقدیم مینمودند و از خداوندان طلب مغفرت میکردند. قسمت دوم در تالار مزبور مدخل مخصوصی مانند چاه بعمق شش تا هفت متر کنده میشد و از عمق این چاه راه زیرزمینی بشکل تونل تعبیه میگردد و طول آن بسیار و گاهی غیرمستقیم و دارای اعوجاجات بود و بقسمت سوم منتهی میشد. قسمت سوم مشتمل بر اتاقی است که تابوت سنگی دارای پوشش سنگی در این اتاق گذارده میشد و اثاثیه و مایلمز زندگانی و زینت آلات و جواهرات مورد علاقه مرده و يك ظرف سنگی و یا چینی محتوی روده های وی و مقداری ادویه و تلقینات را در این اتاق جای میدادند و سپس مدخل اولیه و سرچاه را در تالار سو گواری چنان مسدود میکردند که برای همیشه از انظار مخفی می ماند. در میان این مقبره ها و اهرام از همه مهمتر اکتشافات بلزونی Belzoni باستان شناس امریکائی از هرم امنپتاح Oimeneptah یکی از فرانه مصر مربوط به سال ۱۱۴۷ ق. م. میباشد. این دانشمند در این مقبره از چاه ها و پله ها و تونلهای متعدد عبور کرده و بتابوت سنگی و جسد مومیائی فرعون و ظرف محتوی روده های وی و اثاثیه و اشیاء نفیسه و نوشته های همراه جسد راه یافته و همه را بامریکا حمل و در موزه ساون Soan's Museum جای داده و ساختمان درونی هرم را چنین وصف کرده است (در تالار سو گواری سرچاه را باز نموده و ۱۸ فوت<sup>۱</sup> پائین رفته و از پله و معبر و تونل بطول ۳۶ فوت گذشته و از چاه دوم بعمق ۲۳ فوت و از تونل دوم بطول ۲۷ فوت عبور نموده و بیک اتاق بمساحت ۱۳ فوت مربع رسیده

۱- هر فوت Foot برابر ۰/۳۰۴۸ متر و هر یارد برابر سه فوت و یا ۰/۹۱۴ متر است بنا بر این سه فوت تقریباً برابر نود و يك سانتیمتر میباشد.

واز چاه سوم بعمق ۲۶ فوت بیک سالون بزرگ دارای چهار ستون وبمساحت ۲۶ فوت مربع دست یافته واز پله سوم بعمق ۱۳ فوت ودالان بطول ۳۶ فوت وسپس از پله چهارم بعمق ۱۷ فوت به دوتالار رسیده یکی بمساحت ۲۴ در ۱۳ فوت ودیگری ۵۸ در ۲۷ فوت ونصف سقف این تالار بوسیله شش ستون ونصف دیگر بوسیله طاق پوشیده شده وزیر این طاق تابوت سنگی محتوی جسد مومیائی فرعون و اشیاء و اثاثیه همراه وی قرار داشت و از شش سمت تالار مزبور شش معبر و تونل اضافی تعبیه شده وهر کدام بدو اطاق کوچک منتهی میشد و در هر اطاق مجسمه های چوبی قرار داده بودند و بطور خلاصه طول معبرها تا محل تابوت در مقبره اصلی جمعاً به ۳۲۰ فوت یا ۹۷ متر وعمق چاه ها بطور عمودی جمعاً ۱۸۰ فوت یا ۵۴ متر بالغ شده است اما عجیب تر از همه این است که از زیر محل تابوت مرده پله های دیگر ساخته شده و این پله ها بتونلها و معبرها منتهی میشد که طول آنها به ۳۰۰ فوت رسیده ودر این معبرها بغیر از مقداری مصالح ساختمانی بی مصرف چیز دیگر وجود نداشته است<sup>۱</sup>.

دانشمندان مصر شناس معتقد شده اند که اینهمه چاه و پله ودالان وتونل برای این تعبیه میشد که مقبره واثاثیه آن از دستبرد سارقان ودزدان قبور محفوظ باشد اما من عقیده دارم که در بنای داخلی این هرمها و مقبره ها علاوه بر جلوگیری از سرقت قبور منظور دیگری نیز در کار بوده وآن این است که روح مرده به آسانی بتواند به عالم برزخ که در زیر زمین قرار داشت دست یابد و به این عالم نزدیکتر باشد ودر آن زمان مصریان معتقد بودند که عالم برزخ برای محاکمه و رسیدگی به نیک و بد اعمال مردگان وهمچنین مسکن آنوبیس Anubis خداوند این عالم در زیر زمین واقع شده واز اینجهت می کوشیدند بعمق زمین بیشتر وارد شوند و جسد مرده را نزدیکتر باین عالم قرار دهند تا روح وی هرچه بیشتر از حمایت آنوبیس برخوردار باشد و بهترین دلیل بر این عقیده معبرها وتونلهای اضافی است

۱- رجوع شود بکتاب بون و یک صفحه ۱۶.

بسمان و سایر  
از حج در عالم



که در زیر اطاق تابوت جنازه فرعون کنده شده و در بالا نقل نمودیم و بر طبق عقاید مصریان روح مرده سه روز و سه شب در قبر همراه جسد در انتظار بسر میبرد و شب چهارم وی را بعالم برزخ میبردند و بدیدار آنوبیس نایل میشد و در داد گاه و اسپین حضور میسر سائید.

اکثر هرمها و مقبره‌های مصری بوسیله خود اشخاص و در زمان حیات آنان ساخته و آماده شده و روح مرده در آن زمان هر چه قدر نیکوکار بود نمیتوانست مستقیماً به بهشت یعنی به آسمان صعود کند بلکه قبلاً بایستی بعالم برزخ رفته در داد گاه عدالت و با حضور اوزیریس خدای بزرگ محاکمه شود و از توجه در این امر است که بسیاری از مسائل دینی در عهد قدیم روشن میشود و از اینجهت مناسب میدانیم راجع بسازمانی که مصریان قدیم برای هر دو عالم تصور مینمودند توضیحات دهیم. روحانیان مصری در عهد قدیم عقیده داشتند که زمین خاکی همه جا مسطح و افقی و مانند یک سینی مستوی است و برآمدگی اطراف آن بمنزله کوه‌های زمین میباشد و این کوه‌ها از هر طرف با دریا و اقیانوس محاط شده و این دریاهای مانند آسمان بی کرانه و بی پایان بود و بهشت برین و مسکن خدایان که بعدد ستارگان بودند در آسمان بالای زمین واقع شده است اما برزخ و منطقه جهنم در زیر زمین قرار گرفته و همه این عوالم در درجه اول تحت نظارت و سلطنت اوزیریس خداوند آفتاب و زمیعت خدایان دیگر بوده است و آفتاب خدای بزرگ مصریان نصف اوقات خود را در هر روز در آسمان میگذرانید و انوار رحمت خود را بر آدمیان می تابانید و نصف دیگر را هنگام شب زیر زمین رفته و امور عالم برزخ و جهنم را نظارت میکرد و از اینجهت است که در پایان روز غروب مینماید و هنگام صبح از نو طلوع میکند. بهشت نزد مصریان با لفظ آسمان مراد بود و گاهی بنام (سرزمین ابدیت) یا (خانه صلح و صفا) نامیده میشد و عالم برزخ بلفظ آمنتی Amenti موسوم شده و بنامهای مکان اسرار آمیز، سرزمین ظلمانی، سرزمینی که بر گشت ندارد، سرزمین سکوت و آرامی و امثال آنها خوانده میشد و در این عالم است که خوب

از بد جدا میشود و سعادت و شقاوت انسانی واضح میگردد. از این عالم است که اهل جنت به بهشت و آسمان صعود میکنند و دوزخیان در جهنم و جحیم مخلد میگردند. داد گاه و اوسین تحت ریاست اوزیریس خدای آفتاب تشکیل میشود و چهل و دو خداوند دیگر برای اجرای حکم در برابر وی صف می‌بستند و نام و نشان هر یک از این خدایان در (کتاب مرده‌ها) که از مقبره‌های مصر قدیم بدست آمده معلوم و معین است و اشخاص دیندار در حیات خود نام آنان را بخاطر می‌سپردند و پس از مرگ از یاد و خاطر این نامها بهره‌مند میشدند و تصویر داد گاه نامبرده بر روی سنگ رسم شده و عیناً بدست باستانشناسان اروپائی رسیده و محض اطلاع از کتاب بون ویک دانشمند انگلیسی تحت شماره ۲۴ نقل مینمائیم و در این تصویر بشرحی که در کتاب مزبور توضیح شده آنوبیس Anubis خداوند مرده‌ها تر از و دار عدالت است و در سمت چپ تر از و قلب مرده و در راست آن وزنه حقیقت جای می‌گرفت و سر این خداوند مانند سر شغال میباشد و در پشت سر وی خداوند کتابت موسوم به تاوت Toath برای نوشتن حکم اوزیریس حاضر و آماده است و روح مرده آخرین کس در دست چپ در انتظار ایستاده است.<sup>۱</sup>

روح نیکوکار در عالم برزخ افزونتر از ارواح بدکار از حمایت آنوبیس خدای مرده‌ها بهره‌مند میشود و بهمینجهت است که این روح کمتر از دیگران در انتظار حکم و اوسین و بسلا تکلیفی بسر میبرد و بمحض اینکه روح نامبرده در حضور اوزیریس حاضر میگردد قلب وی در تر از وی دقیق وزن میشود و سپس حکم قطعی صادر میگردد و این حکم بوسیله تاوت خداوند کتابت نوشته شده و بوسیله هر وس Horus ثبت و اعلام میشود و در این زمان است که دیده روح نیکوکار بجلال و انوار خدای بزرگ روشن میگردد و برای صعود به آسمان و بهشت به کشتی مخصوصی که جهت حمل ارواح نیکوکار تعبیه شده بود هدایت میشود.

سر گذشت ارواح مردگان مصر قدیم که قسمتی را در بالا نقل نمودیم بتفصیل

۱- رجوع شود بکتاب بون ویک صفحه ۲۳۵.

در کتاب مرده‌ها نقل و توضیح شده و نسخه‌های متعدد از این کتاب در یکجا و یا در فصول متعدد و جداگانه از مقبره و اهرام مصر بدست باستانشناسان رسیده و در موزه‌ها بایگانی و بزبانهای اروپائی ترجمه گشته و قدیمترین نسخه از این کتاب پسه هزار سال قبل از میلاد میرسد و نسخه کامل آن از مقبره منکرس **Menkers** یکی از فراعنه مصر و بنیان گذار هرم سوم کشف شده و این نسخه دارای ۱۶۵ فصل بر روی کاغذ پاپیروس نگاشته شده است. این قبیل کتیبه‌ها تماماً بخط هیروغلیف مصری است و دانشمندان غربی برای خواندن و فهم مندرجات و ترجمه آنها زحمات فراوان کشیده و بمقصد نایل شده‌اند و شرح آن از گنجایش کتاب ما بیرون است. در هر یک از مقبره‌های مصری يك یا چند فصل از کتاب نامبرده خارج نویس شده و بر روی جسد مومیائی قرار داده میشد و از این نوشته‌ها نسخه‌های متعدد بدست آمده از آنجمله از درون تابوت منتوهت **Mentohet** ملکه مصر از سلسله چهارم است که چند فصل بر روی کاغذ پاپیروس با تصویرهایی مربوط بمطالب آن نگاشته شده و در موزه بریتانیا نگاهداری میشود. افلاطون در کتاب خود یاد آور شده که مصریان دارای کتاب مقدس بودند و قدمت آن بده هزار سال قبل میرسید. مقصود او همین کتاب مردگان در مراسم دینی است که تفصیل را نقل نمودیم. در این کتاب از سرگذشت و احوال روح مرده از زمان فوت تا صدور حکم و اسپین و صعود به بهشت یا سقوط در جهنم شرح داده شده و ضمناً از ادعیه و اوراد که مسافرت روح مرده را بعوالم برزخ و بهشت سهل و آسان مینمودند بحث شده و نام اکثر خدایان مصری ووظایف و اختیارات هر يك در آن توضیح گشته است.<sup>۱</sup>

مطالبی که در بالا نقل نمودیم زمینه‌ای است که راجع بخداوندان مصر قدیم توضیح دهیم. تعداد این خدایان کثیر و بی‌شمار است بعضی مذکر و بعضی مؤنث میباشند و یا بعضی بزرگتر و برخی کوچکتر هستند اما سه خداوند از همه

۱- رجوع شود بکتاب بون ویک راجع بمراسم دینی مرده‌ها صفحه ۱۸۵ و بعد. ایضاً راجع بعالم برزخ و آمتی صفحه ۴۶. ایضاً راجع به آسمان و جهنم صفحه ۵۴ و ۶۲ و بعد.

اصل و اصل  
تثلیث

عالیجناب تر و از حیث مقام و موقعیت در درجه اول قرار داشتند. نخست اوزیریس Osiris خدا و آفتاب و منشاء خیرات و برکات و قاضی و حاکم علی الاطلاق در هر دو عالم است. دوم - ایزیس Isis زن و خواهر اوزیریس. سوم - هروس Horus پسر آنان می باشد. این سه خداوند اصل و اساس تثلیث را در مصر قدیم تشکیل میدادند و تثلیث در اکثر ادیان عهد قدیم پذیرفته شده و از تشکیل خانواده در میان خدایان حکایت میکرد و این عقیده از مصر در دین عیسی نفوذ یافته و بنام اب و ابن و روح قدس نامیده شده است.

اوزیریس و ایزیس دو خداوند عالیقدر مصری از نت Neith خدای آسمان متولد شده اند. خداوند زمین موسوم به گب Geb و خدای هوا یا فضا موسوم به شو Shu بودند. نت خدای آسمان در حقیقت دختر شو خداوند هوا و همسر گب خداوند زمین است و از اینجهت نت را همه جا مادر خدایان مصری میدانستند و بلقب (بانوی هر دو عالم) نامیده اند. این هم تثلیث دوم می باشد و تصویر این سه خداوند در يك کاغذ پاپیروس از عهد قدیم بدست آمده و از کتاب جیمس دانشمند انگلیسی تحت شماره ۲۵ نقل مینمائیم و در این تصویر خدای آسمان بشکل کمان قوسی شکل رسم شده و انگشت پاهای وی در مغرب و انگشت دستها در مشرق با سطح زمین تماس یافته است و بر روی دو دست خداوند هوا نگاهداری شده است. راجع بدو خداوند آفتاب و ماه ساباتینوموسکاتی دانشمند ایتالیائی شرحی نگاشته و در زیر نقل مینمائیم:

« برای هر يك از ستاره ها در مصر قدیم مراسم دینی بر گذار میشد و از میان آنها مهمتر از همه خدای آفتاب موسوم به رع Ra می باشد. این خداوند هر روز در وقت صبح از بالای افقها طلوع میکند و در کشتی بزرگ از آسمان عبور مینماید و عصر غروب میکند باین ترتیب که در کشتی دیگر نشسته و از آنها می گذرد. خداوند آفتاب هنگام غروب خدای ماه را جا نشین خود می سازد. این

۱- رجوع شود بکتاب جیمس James صفحه ۸۵. ایضا کتاب ساباتینوموسکاتی صفحه ۱۱۵.

لو  
بانوی  
عالم

خداوند بنام تاوت **Toath** نامیده شده و در **يك** کتیبه مصری از فرمان آفتاب خطاب به ماه چنین مینویسد (ای تاوت **Toath** من خدای آفتاب بر زیر زمین خواهم رفت تا روشنایی خود را بساکنان این عالم بتابانم. تو جانشین من خواهی بود و تو با اینکه کوچکتر از خدایان دیگر هستی باید قدرت و نیروی خودت را شامل همه آنان بنمائی. من زیبایی و اشعه تابناک تو را در همه آسمانها خواهم گسترانید، تو جانشین و نماینده من خواهی بود، دیده عالمیان وقتی بجمال تو افتد در تو مرا خواهند دید و بوسیله تو برای من درود و ستایش خواهند فرستاد.)<sup>۱</sup>

آفتاب خدای بزرگ مصریان در هر شهری بنام مخصوصی نامیده میشد. این خداوند در مصر علیا بنام **Amoun** و در مصر سفلی بنام **Ra** موسوم بود و از زمانی که این دو قسمت از امپراطوری مصر در حدود سه هزار سال قبل از میلاد با یکدیگر متحد شدند و تحت سلطنت **يك** فرعون قرار گرفتند خداوند آفتاب بنام **Amoun - Ra** نامیده شده اما آفتاب جلوه‌های متعدد و مختلف دارد و هر **يك** از این جلوه‌ها و مظاهر وی نام جداگانه پیدا کرده و شرحی را که بونویک دانشمند معاصر انگلیسی در اینخصوص نوشته در زیر نقل نمائیم:

«از جلوه‌های مختلف آفتاب در مصر قدیم خدایان متعدد پیدا شده و تشخیص هر کدام از دیگری مشکل میباشد. رع خداوند آفتاب رئیس عالیقدر همه خدایان است. این خداوند پیش از طلوع و بختی که در زیر زمین است بنام **Atum** خوانده میشد و همسر وی موسوم بعروس **Arusa** بنام (سرچشمه حیات و زندگی) لقب یافته و لباس وی در تصویرها آبی رنگ و تاج طلائی بر سر دارد. آفتاب طلوع کننده موسوم به نوور **Atum - Nowr** میباشد و در کتیبه‌ای از قولوی چنین نوشته شده است (نام من **آتوم** آفریننده آسمانها، خالق موجودات، خداوند حیات و زندگی و خود آفریده هستم). آفتاب وقتی بوسط السماء میرسد بنام **مانت** و **Month** خوانده میشد و **يك** خداوند جنگنده بود. **يك** خدای دیگر بنام **منتورع**

۱- رجوع شود بکتاب ساباتینو موسکاتی صفحه ۱۱۶.

**Mentu - Ra** در تصویر خود شمشیر بدست می گرفت . خداوند آفتاب غروب کننده بنام آتمو **Atmu** نامیده شده و حمایت و نگاهداری عالم بعهدہ وی قرار داشت . خدای آفتاب بحالتی که پرتوافشانی میکند و نور و روشنی از خود پدید می آورد بنام کپر رع **Keper - Ra** خوانده میشد<sup>۱</sup> .

در پیش نقل نمودیم که رع خدای آفتاب در روی زمین بهیکل فرعون پادشاه مصر نمایان میشد و سلطنت میکرد و از اینجهت بطوریکه دانشمند انگلیسی توضیح داده واژه فرعون **Phraon** از لفظ رع یا فرع بمعنی خورشید اشتقاق یافته است و تصویر آخنوتون **Akhnuton** یکی از فراعنه مصر در سده چهاردم هم قبل از میلاد را از کتاب ایستون دانشمند امریکائی تحت شماره ۲۶ نقل مینمائیم و در این تصویر پادشاه مصر زیر اشعه و پرتو آفتاب همراه همسر و فرزند خود قرار گرفته است . راجع به اوزیریس **Osiris** خدای آفتاب و خانواده وی افسانه ای است که در عهد قدیم موضوع بسیاری از حکایتها بود . اوزیریس وقتی در روی زمین بهیکل آدمی سلطنت مینمود با برادر خود موسوم به تیفون که خداوند زشتی و شقاوت بود اختلاف و دشمنی پیدا کرد و این اختلاف بجننگ و جدال کشید و اوزیریس در این جننگ بدست برادر خود بقتل رسید . ایزیس **Isis** همسر اوزیریس وقتی از قتل شوهر خود آگاه شد در جستجوی جسد وی برآمد و اعضای این جسد را که در چهارده مکان مختلف پراکنده شده بود پس از زحمات و تلاش بسیار در یکجا گرد آورد و سپس برای زنده کردن وی نرذ خدایان دیگر وساطت و شفاعت نمود و با نفخه روحانی خود توانست شوهر خود را زنده سازد و از این زمان است که اوزیریس پس از زنده شدن به آسمان صعود کرد و در مقام بزرگ خداوندی قرار گرفت اما هر **Horus** پسر اوزیریس در صدد برآمد از خون پدر خود انتقام جوید بجننگ تیفون عمومی خود شتافت و وی را بهلاکت رسانید اما در این جننگ یک چشم خود را از دست داد و از یک چشم نابینا و کور شد و این چشم است که در

۱- رجوع شود بکتاب بون ویک صفحه ۹۱.

آسمان بشکل ماه در شب چهارده می‌درخشد.

تیفون عموی هروس چون از خدایان بود در زمان قدیمتر در مصر پرستیده میشد اما وی را پس از مرگ اوزیریس خدای شقاوت و پلیدی دانسته‌اند و با هریمن در دین زردشت تطبیق میشد. باین ترتیب که اوزیریس خداوند نیکوکار و تیفون خداوند زشتی بود و این خداوند گاهی بنام ست Seth نامیده میشد و از اینجهت در مصر قدیم گرچه برای هر دو خداوند پرستشگاه ساخته بودند اما معبد اوزیریس مجلل‌تر بنا میشد و معبد تیفون یا ست در جنب آن کوچکتر و حقیرتر بنا میگردید و معروف است که تیفون در زمان جنگ با برادر خود ۷۲ عفریت همراه داشته و این عفریتها را با هفتاد و دو روز تابستان که باد گرم و خشک در مصر از صحرا میوزد تطبیق مینمودند.<sup>۱</sup>

خدای آپها در مصر قدیم بدو شکل ظاهر میشد یکی بنام خداوند رود نیل و دوم بنام خدای آب. اولی بشکل رود و دیگری بشکل دریا و اقیانوس. این دو خداوند با هم در ارتباط بودند. خوراک و غذای مصریان از خدای نیل فراهم می‌آمد و وی را خداوند حیات بخش مینامیدند و این خداوند همه وقت با عفریت خشکسالی در جنگ بود و این دو را میتوانیم با تشتر خداوند فراوانی و آب و پوش دیو خشکسالی و قحطی که در اوستا بتفصیل یاد شده برابر بدانیم و در یکی از کتیبه‌های مصری راجع بخداوند آب چنین مینویسد (ای آب، پدر خدایان، جمال خود را بسوی من برگردان و به نزد من فرود آی. من پسر خدای بزرگ هستم و تو خداوندی هستی که همه چیز را جوانی و شادابی می‌بخشی). خداوند آب چنین جواب داده (من هستم آتوم Atum و در نزد خداوند آفتاب بسیار گرامی میباشم و نخستین زاده و فرزند اوزیریس هستم. من از آسمان همراه خداوند آفتاب آمده‌ام. من کسی هستم که آسمان را همراه پتاح Ptah در بر گرفته‌ام).<sup>۲</sup>

۱- رجوع شود بکتاب بون ویک صفحه ۲۸۶ و بعد.

۲- رجوع شود بکتاب بون ویک صفحه ۹۵ و ۱۱۴.

آمون Amun یا آمَن Amen خدای بزرگ آفتاب در شهر طب پادشاه خدایان نامیده شده است. این خداوند در سرزمین نوبی Nubia خدای همه عالم شمرده میشد و در بالای کوه مقدس مسکن داشت و در مجسمه وی دو تاج بر سر و دو بال در شانه‌ها دیده میشود. بعقیده مصریان بسیاری از خدایان خود آفریده هستند و از خود پدید آمده‌اند و آمون نیز از خود پدید آمده و بی‌پدر بود. در حبشه يك کتیبه بدست آمده که بر آن چنین مینویسد (من پدر فرزند خود و پسر آمون خدای آفتاب هستم). در کتاب مرده‌ها مینویسد (آمون خداوند آفتاب اعضای تن خود را خود آفریده و هر يك از این اعضا خداوندی است و همه آنان همراه وی میباشند).

آمون خداوندی است که از انظار مخفی و نهان میباشد و از اینجهت بنام آمَن نامیده میشود و این لفظ در زبان مصر قدیم بمعنی نادیده و پنهان است و در تورات و انجیل لفظ آمَن Amen بعبارت (آمن یا رب العالمین) یکی از اوصاف خداوند میباشد و استعمال کلمه (آمین) در این مورد غلط است.

در یکی از کتیبه‌های مصری خداوند آفتاب را ستوده و چنین مینویسد (درود بر آمون رع خدای آفتاب، سرور خداوندان، خدای نیکوکار، خداوندی که تمام موجودات زنده و جانداران را جان بخشیده است. درود بر تو ای آمون صاحب تاج و تخت در آسمان و زمین که از همه قدیمتر هستی. تو خدای کائنات و اصل و اساس همه موجودات میباشی، تو خداوند سرمدی و خدای ابدیت هستی و تو هستی که نور و روشنی را پدید آوری و دشمنان خود را در آتش سوزان می‌افکنی و بدکاران را تباہ می‌سازی. درود بر تو ای رع خدای حقیقت و راستی. قلب تو مهربان است. تو هستی که شکایت ستمدیدگان را دادرسی و ظلم و ستم را نابود میکنی.)

اوزیریس خدای بزرگ مصر بنامهای متعدد از قبیل خداوند حیات، خدای زمان، روشنائی عالم، شاه خدایان، آفریننده خدایان، مفتاح الحقایق، خدای ابدیت. موجود اعلا و خداوند آسمان نامیده میشود.

بیا آمَن  
لفظ آمَن  
(بسم)



در دعای اوزیریس چنین آمده (ای اوزیریس ، ای خداوند متعال ، من بسوی تو رو آوردم و بتمشای جلال و کمال تو می پردازم ، اجازه میخواهم در میان خدمتگزاران تو قرار گیرم ، من از دیدار زیبای تو در سرور و شادی بسر میبرم ، دستهای من برای عبادت و ستایش تو دراز است ، ای اوزیریس و ای خدای ایام و زمان و ای قاضی الارواح و ای سلطان عالم برزخ ، تو هستی که فضا را پاک و پاکیزه نگاه میداری و ستارهها در بالای آسمان بفرمان تو هستند . تو رحیم و عادل و سرور کائنات میباشی ، همه بسوی تو رو آورده اند ، تو خدای همه هستی و هست و نیست هر چیز وابسته از تو است .)

دعای اوزیریس را محض نمونه در بالا نقل نمودیم . این قبیل ادعیه برای خدای آفتاب در مصر قدیم بسیار است و از مطالعه در این ادعیه و اوصافی که در کتیبه های مصری برای خدای آفتاب آمده است بعضی از دانشمندان غربی دین مصریان قدیم را مبنی بر وحدت و توحید پنداشته اند و معتقد شده اند که مردم مصر در عهد قدیم خداوند واحد و یکتا را بنام خورشید می پرستیدند . این عقیده صحیح نیست زیرا خورشید در آسمان بچشم دیده میشود و مانند آن در میان ستارهها بسیار است اما خداوند موسی و عیسی و محمد نادیده و بی جسم و مدبر و بی همتا است و با آفتاب و ماه قابل قیاس نیست .

ایزیس ۱۸۱۸ زن و همسر اوزیریس در میان خدایان مصری موقعیت برجسته داشته است و هیکل وی به تنه انسانی و سر یک گاو بحالتی که طفل خود هروس را شیر میدهد مجسم میشود و این خداوند بلقب ملکه آسمان ، ستاره دریا ، کدبانو ، مادر زمین ، گل سرخ ، مادر خدا و نجات دهنده ارواح نامیده شده است . نطفه هروس وقتی در جنین مادر بسته شد که پدر وی اوزیریس بقتل رسیده بود و از اینجهت بعضی از روحانیان مسیحی وی را با حضرت مریم مادر عیسی تطبیق کرده اند . ایزیس خود مظهر آفتاب است اما گاهی وی را با ستاره ایزیس در کهکشان کلاب برابر دانسته اند و مجسمه او را بشکل تنه انسان و سر سگ می ساختند و گاهی با ماه

ایزیس  
رحمد

تطبیق می‌کردند. ایزیس مظهر مهر مادر وعفت وعلاقه وعاطفه نسبت بشوهر بود وبعداً در یونان وروم نیز مورد عبادت قرار داده‌اند.

هروس فرزند اوزیریس خداوند مقتدر و محبوب آسمان از يك چشم نابینا است و این چشم را در جنگ با تیفون عموی خود از دست داده و در آسمان بچهره ماه شب چهارده جلوه گر است. بتخانه هروس در شهرهای قدیم مصر بسیار مجلل و باشکوه ساخته میشد و مصریان عقیده داشتند که هروس در بتخانه زاییده شده است. جشن ولادت هروس همه ساله با جلال و جبروت بر گذار میشد و مجسمه وی بشکل انسان ویا با تنه انسان و سر شاهین ساخته میشد و این مجسمه را طبق معمول در روز جشن از معبد بیرون می‌آوردند و در شهر گردش میدادند و محض نمونه تصویر وی را از کتاب بون ویک دانشمند انگلیسی تحت شماره ۲۷ نقل میکنیم. هروس يك خداوند پرهیزکار و با تقوی اما جنگنده و پرزور و قدرت بود. وی در عالم برزخ روز دادرسی حاضر میشد و ارواح نیکوکار را بر پدر خود اوزیریس معرفی میکرد. زمین و آسمان هر دو تحت فرمان هروس قرار داشت.

آنوبیس Anubis خداوند تر از و دار عدالت در دادرسی و افسین و پسر گاو مقدس است و تصویر وی بشکل تنه انسانی و شغال میباشد و روح مرده را در عالم برزخ بحضور خدای آفتاب برای دادرسی حاضر مینمود. هر شخص در حالت احتضار و مرگ خود آنوبیس را یاد میکرد. آنوبیس نگاهبان مرده‌ها و پاسبان قبر میباشد. آنوبیس همان ستاره کلب در آسمان و راهنمای زمان و وقت است و از اینجهت هیکل وی دارای سر سگ یا شغال است. آنوبیس را بعضی با ستاره مر کور تطبیق نموده‌اند. آنوبیس مانند سگ پیک و قاصد خداوندان میباشد. آنوبیس وقتی بجهنم و دوزخ سر کشی میکند رنگ سیاه دارد اما در آسمان و عالم برزخ ترجمانی خدایان را بعهده گرفته و طلائئ رنگ است.<sup>۱</sup>

هاتور خداوند مؤنث در آسمان است و از اینجهت نت Neith خدای آسمان مادر

۱- رجوع شود بکتاب بون ویک صفحه ۱۴۰ و ۱۵۳ و بعد. ایضاً بکتاب ا. او. جیمس صفحه ۷۳

وی ورع پدر او می باشد. هاتور را اغلب به ایزیس تشبیه کرده اند و وی را در شهر هلیوپولیس مادر هروس می پنداشتند اما در حقیقت هاتور است که از هروس پرستاری کرده و به او شیر داده نه اینکه مادر او باشد و از اینجهت بهیکل گاو مجسم میشد و بنام خدای گاو ماده شناخته شده است. پرستش هاتور خداوند مؤنث گاو ماده از قدیم الایام در مصر معمول بود و در آسمان بشکل گاو یا ثور نمودار است و بنام بانوی ستاره ها و کدبانوی آسمان خوانده میشد. بعضی از ستاره ها در مدار و مسیر آفتاب و در دوازده برج قرار گرفته اند و این آفتاب در هر ماه از یک برج عبور میکرد و این بروج باشکال مختلف دیده میشوند و در هر یک از این بروجها عده ای از ستاره ها گرد آمده اند و بشکل گاو جلوه میکنند و در عربی ببرج ثور نامیده شده است. هاتور در روی زمین بشکل گاو پرستیده میشد و همان ستاره برج ثور است و در مسیر خدای آفتاب دیده میشد و هر یک از ستاره ها و یا مجموع ستاره ها در هر برج بشکل یک حیوان جلوه میکنند بعضی بشکل پرنده و بعضی باشکال گاو و خرس و گوسفند و افعی و سگ و بعضی باتنه انسانی و سر حیوانی بودند و هیکل و مجسمه هر یک نیز بشکل یک حیوان ساخته میشد. بعضی از دانشمندان علت را در این تجسمات ناشی از این پنداشتند که انسان از حیوانها بهره و نفع میبرد و یا بعضی را مانند افعی از هول و هراس میپرستید تا از ضرر و زیان در امان باشد و این امر بتدریج بعبادت کشیده و هر کدام در آسمان جای خدائی را گرفته است. این عقیده هر گاه صحیح باشد در درجه دوم میباشد و علت اصلی در این است که ستاره ها در آسمان خواه در کهکشان و خواه در خارج آن وقتی عده ای نزدیک یکدیگر واقع شده باشند و یا چند عدد بدور یک ستاره بچرخند و با چشم ساده بدون تلسکوپ دیده شوند باشکال مختلف حیوانات جلوه میکنند اما در حقیقت فاصله آنها نسبت بیکدیگر بسیار و سرسام آور است و این اشکال نیز تصادفی میباشد و مانند این است که هر گاه قطره مر کب سیاه در وسط دو کاغذ سفید ریخته شود و این دو صفحه را بر روی هم قرار دهند و سپس از یکدیگر جدا

نام  
ری دوازده  
در آسمان

کنند خواهید دید هر کب پخش شده بر روی کاغذ اشکال مختلف پیدا نموده است و ستاره‌ها نیز در فضای بیکران همان حالت را پیدا میکنند بعضی در منطقه ستاره قطب بشکل خرس بنام دب اکبر و دب اصغر و یا بشکل بنات‌النعش دیده میشوند و یا در بروج دوازده گانه آفتاب باشکال خَمَل (زورق) ، ثور (گاو) تا دلو و حوت مجسم میشوند. این است که در مصر قدیم اکثر خدایان را بشکل حیوانات میدیدند و هیکل بتها را بشکل این حیوانات میساختند و بهترین دلیل آن نقشه ستاره‌های قطبی است که بر روی کاغذ پاپیروس ترسیم شده و از مصر قدیم بدست آمده و در موزه متروپولیتن آمریکا نگاهداری میشود و تصویر آن را از کتاب بون ویک تحت شماره ۲۸ نقل مینمائیم.

این بود شرح آفتاب پرستی در مصر قدیم و اکنون باید از ستاره پرستی در کلده و آشور توضیحات دهیم.

#### ستاره پرستی در کلده و آشور

از دین و مذهب کلدانیان و آشوریان در محل خود باختصار توضیح داده ایم اما راجع به ستاره پرستی این اقوام باید اطلاعات بیشتری در اختیار خوانندگان گرامی قرار دهیم تا از روی آن توجه حاصل شود که این ملت در عهد قدیم چگونه آسمان محسوس در بالای سر انسانی را بهشت برین و جایگاه خدایان می‌پنداشتند و یا این عقیده چگونه بتناسب اوضاع و احوال محیطی و موقعیت جغرافیائی کشورها جلوه‌های متعدد پیدا کرده در بعضی بعنوان آفتاب پرستی و در برخی ستاره پرستی و یا آسمان پرستی ظاهر شده و در هر سه عقیده معتقد بودند ستاره‌ها در آسمان هر یک بوسیله نور و روشنائی که از خود منتشر میسازند با زمین خاکی و با آدمیان در ارتباط بودند و این عقاید گرچه همه جا در اصل و اساس یکسان بود اما در فروغات از یکدیگر متفاوت شده‌اند و از توجه در این تفاوتها است که میتوانیم مشخصات ادیان و مذاهب اقوام را در عهد قدیم معلوم و روشن بداریم.

کلدانیان از ابتدای امر بخدایان متعدد و کثیر معتقد بودند و این خدایان را

در میان ستاره گان آسمان جستجو میکردند. راگوزن دانشمند انگلیسی راجع  
 به ستاره پرستی در کلمه و آشور چنین مینویسد (کلدانیان از ابتدای امر بخدایان  
 کثیر معتقد بودند و این خدایان را از میان ستارهها در آسمان جستجو میکردند و  
 این ستارهها هر کدام در نظر آنان جلوه و تظاهری از یک نیروی نامرئی بشمار میرفت  
 و علامت ستاره در اکثر کتیبههای آشوری و بابلی استعمال شده و این علامت بمعنی  
 خداوند آمده خواه مؤنث و خواه مذکر و از آن خدای بالخصوص در نظر نداشتند  
 بلکه علامت ستاره را در برابر نام هر خداوند رسم میکردند و مقصود این بود که پس  
 از این علامت نام خداوند بایستی ذکر شود. علامت ستاره در زبان سومری بلفظ دینگیر  
 Dingir خوانده میشد و وقتی اقوام سامی کتابت را از سومریها اقتباس نمودند  
 علامت ستاره را در زبان خود بلفظ ایلو Ilu نامیدند. این لفظ و الفاظ الله و اله در عبری  
 و الوهیم در عبری از الفاظ ایلو و ایل بمعنی ستاره اشتقاق یافته است.

ع  
 در  
 نام  
 در  
 در

دین و مذهبی که اساس آن در ستاره پرستی است بنام صابئی Sabeism نامیده  
 میشد و این عقیده در میان اقوام اولیه سامی که بیابان نورد و صحراگرد بودند و  
 از گله داری و دام پروری کسب معیشت مینمودند عمومیت داشته است. این اقوام  
 در پرستش ستارهها آفتاب را در درجه اول قرار میدادند اما ساکنان اولیه اکد و سومر  
 ماه را در عبادت ستاره گان دیگر مقدم میداشتند و از این جهت است که روحانیان در  
 این سرزمین از آغاز تمدن در میان مردم نفوذ عمده داشتند و اطلاعات آنان در باره  
 خدایان و ستارهها همه وقت مورد حاجت ساکنان این دیار بود و مردم نیز از آنان  
 حمایت و نگاهداری میکردند تا وقت کافی برای مطالعه در حالات مختلفه ستارهها و  
 فهم اراده و مشیت آنان داشته باشند.

« کلدانیان از ابتدای تمدن خود معتقد بودند که ستارهها هر کدام یک موجود  
 مینوی و صاحب عقل و اراده و هوش میباشند و میتوانند در اداره امور انسانها و تعیین  
 مقدرات آنان نفوذ اسرار آمیز داشته باشند و این نفوذ از گردش ستارهها و موقعیت  
 هر یک در آسمان و تغییرات و تبدیلات در حالات آنها و نزدیکی و مقارنت هر یک نسبت

بدیگری ناشی میشد و باین سبب بود که کاهنان کلدانی این حالات را مورد مطالعه قرار میدادند تا از میل و مشیت ستاره‌ها آگاهی یابند و از اینجهت کاهنان نامبرده نه تنها ستاره شناسان ماهری بودند بلکه بعلافت نفوذ و احترامی که در میان مردم داشتند حکومت را نیز در این سرزمین در دست گرفته بودند و رئیس آنان بنام پاتسی Patesi بمنزله سلطان و پادشاه کشور محسوب میشد).

بنابر این ستاره شناسی در کلد و آشور بیشتر از اقوام دیگر اهمیت پیدا نمود و این امر را دانشمند انگلیسی ناشی از این دانسته که ساکنان این سرزمین چون آسمان و ستاره‌ها را میپرستیدند برای فهم و ادراک میل و اراده خدایان بمطالعه در احوال ستاره گان میپرداختند. این عقیده در مورد خود صحیح است اما چنین احتیاج در مصر قدیم نیز وجود داشته ولی بستاره شناسی در این کشور منتهی نگشته است بلکه علت ناشی از این است که ستاره‌ها در هر دو سرزمین بشرحی که توضیح دادیم از خداوندان محسوب میشدند اما تفاوت در این بود که خدای آفتاب در هیکل و جسم فرعون پادشاه مصر مجسم میشد و مستقیماً با مردم تماس داشته و در اداره امور کشور تصدی مینمود و امر و نهی میکرد و مردم در مشکلات خود به او مراجعه مینمودند و برای فهم اراده و مشیت خدایان بمطالعه در احوال ستاره‌ها احتیاج نداشتند اما پادشاه در بین النهرین يك انسان عادی بود و بهیچوجه جنبه خدائی نداشته و در روی زمین بمنزله پیشکار خداوندان محسوب میشد و مانند روحانیان دیگر مکلف بود بوسائلی که در محل خود نقل نمودیم از طریق خواب و فال بینی و مطالعه و تجسس در روده حیوانات قربانی و امثال آنها از ستاره‌ها و خدایان مشورت کند و از آنان دستور بگیرد و هیکل این خدایان کوچک یا بزرگ در بتخانه‌ها قرار داشت و این هیکلها مالک واقعی املاک و اراضی مزروعی بشمار میرفتند و بر اثر آن ثروت و املاک در اختیار معبد ها جمع شده بود و روحانیان نیز هر شب ستاره‌ها را رصد میکردند و گزارش حال آنان را به پادشاه تقدیم می‌داشتند.

فراوانی  
در کتب  
گوزن

بسیار  
موانع

بنابر این خداوند و معبود مصریان همه وقت بهیکل فرعون بامر دم مستقیماً در ارتباط بود و در میان آنان سلطنت میکرد و چنین خداوند نمیتوانست بر خلاف عقل و منطق رفتار نماید و نسبت به نیکی و یا بدی بنده گان خود بی اعتنا باشد و ناچار بایستی پاداش و کیفر بمیان آید و بدو خوب اعمال مورد رسیده گی قرار گیرد و برای تشخیص این خوب و بد نیز بغیر از ترازوی عدل الهی آنهم در روز واپسین و در آخرت وسیله دیگری متصور نمیشد زیرا در این رسیده گی بایستی اندیشه و مکنونات انسانی ظاهر شود و خداوند نیز عالم السر و الخفیات بود ولی در کلد و آشور خدایان بشکل ستارهها دور از مسکن آدمیان و در اعماق آسمان سکونت داشتند و امور مردم را از دور تحت اراده و نفوذ خودشان قرار داده بودند و انسان ناچار بود از مطالعه در خسوف و کسوف و نزدیکی و دوری ستارهها و تغییرات در حالات مختلفه و رنگ و روشنائی و بزرگی و کوچکی آنان بوسیله روحانیان و ستاره بینان و ستاره شناسان خود از اراده و میل و احکام این خدایان اطلاعات بدست آورند این بود که مردم بین النهرین همه وقت در برابر خدایان خود تحت هول و هراس بسر میبردند و ناچار بودند بی چون و چرا از دستور و احکام آنان اطاعت و در مقابل این اطاعت نیز توقع خیر و برکت و یا پاداش و کیفر نداشته باشند و بهمینجهت است که در دین کلدانیان همه وقت نه عالم برزخ وجود داشته و نه ارواح نیکوکار و بیبشت و آسمان راه داشتند بلکه این آسمان و بهشت جایگاه خدایان بود و یک انسان هر اندازه در زنده گی خود نیکوکار میشد پس از مرگ پاداش عمل خود را نمیدید.

بنابر این در دین بابلیان و آشوریان عالم کون و مکان از دنیا و آخرت. سه قسمت مشتمل میشد. اول - آسمان در بالای سر انسانی که در آن خدایان همه وقت بشکل ستاره جلوه گری میکردند و هر یک در مدار خود بسیر و گشت مپرداختند. دوم - زمین خاکی مسکن آدمیان. سوم - عالم مردهها بنام آراو در زیر زمین قرار داشت و روح در وقت مفارقت از جسد خود بعالم مردهها در زیر زمین میرفت و در آن مخلد میشد اما در این عالم باید وضعیت بدتری زنده گی مینمود و اغلب در گرسنگی و

مانند  
ایان

در يك حالت شبیه بخواب و خیال آنهم در تاریکی بسر میبرد. خدایان مخوف و عفریتان وحشتناك از این عالم پاسداری میکردند تا روح مرده نتواند بعالم خاکی مراجعت نماید و اسباب زحمت و آزار انسانها را فراهم دارد اما چه بسا اتفاق میافتاد که روح مرده راه فرار پیدا میکرد و بزمین خاکی می آمد و مزاحمت زنده ها و آزار و اذیت کسان و خویشان خود را سبب میکرد دید و موجبات بیماری و مرگ و جنون را در انسانها پدید می آورد و مردم برای جلوگیری از مزاحمت این ارواح بسحر و جادو و دعا مقوسل میشدند و چاره کار را از جادو گر و سحار و رمال و دعانویس و فالگیر و تسخیر کننده ارواح و امثال آنان جستجو میکردند و هر يك از این امور در عصر قدیم يك رشته از علوم محسوب میشد و این عقاید از مطالعه در کتیبه ها و کتابها و رسالات از دو کتابخانه بابل و نینوا بدست آمده و تفصیلا در محل خود توضیح دادیم و اکثر کتابها در این دو کتابخانه مربوط باین علوم میباشد.

بنابر این مردم کلمه و آشور در عهد قدیم در برابر خدایان خود بی آنکه انتظار پاداش داشته باشند بتقدیم هدایا و قربانی و نیاز ناچار بودند و در معبدها به گناهان خود اعتراف میکردند و باین وسیله از خدایان خود طلب مغفرت و بخشایش می نمودند و کوشش می کردند هر چه توانند خشم و سخط آنان را تخفیف و تسکین دهند اما اوضاع و احوال طبیعی و جوی و جغرافیائی نیز در پدید آوردن این اوهام و خرافات در بین النهرین تأثیر بسزائی داشت و همه ساله دورود دجله و فرات طغیان می نمود و مردم را بی خانمان می کرد و محصولات زمینی را تلف می نمود و موجبات فقر و بدبختی فراهم میداشت و این مردم اغلب در معرض هجوم اقوام و ناامنی و سیل و قحطی و شدت گرما قرار می گرفتند و جز توسط بدر گاه خدایان آسمانی که بشکل ستاره به چشم دیده میشدند چاره ای نداشتند. این بود که ساکنان این سرزمین همه وقت در زندگانی خود بدبین بودند و نه در این دنیا روی آسایش می دیدند و نه در آخرت هر چند نیکو کار می شدند و تنها چیزی که می توانست انسان را از گرسنه گی آنهم پس از مرگ در آخرت نجات دهد این بود که



بازمانده گان و فرزندانی داشته باشد و این بازماندگان در مراسم سوگواری وی شرکت جویند و در تقدیم هدایا و اطعام و قربانی مراقبت نمایند. مردم بین النهرین عقیده داشتند که روح مرده در آخرت از اطعام و هدایا و قربانی که بوسیله معابد تقدیم می شد تغذیه می کرد و رفع جوع و گرسنه گی می نمود و از این جهت هر کس میکوشید صاحب اولاد شود تا در مراسم نامبرده مبادرت و رزد و هر کس بی فرزند میشد اطفال دیگران را بفرزندی قبول می کرد تا در این مراسم شرکت جوید.

این بود خلاصه ای از عقاید دینی کلدانیان در عهد قدیم و در توضیح از این عقاید نیز میان دانشمندان اروپائی اختلاف نیست و برای اطلاع بیشتر مطالب ژرژ کنتونو دانشمند فرانسوی را در زیر نقل می نمایم:

«در بابل و آشور روح هر مرده از شاه گرفته تا شخص عادی ناچار بود بعالم مرده ها که در زیر زمین قرار داشت مسافرت کند. این عالم در حقیقت جهنمی بود که هفت ردیف حصار در دور آن بنا شده بود و بلفظ آرالو Arallu یا بنام (سرزمینی که برگشت ندارد) نامیده می شد. روح مرده ها در این عالم مانند پرنده گان پروبال دارند و این پر و بال در تصویر مرده های مصری نیز مجسم می شد و هر یک را به شکل پرنده و بچهره انسانی نمایان میکردند. انکیدو Enkidu یکی از روحانیان کلدانی توانسته بود در عالم خواب و خیال بمسکن مرده ها و آرالو مسافرت کند و از ارواح روحانیان و پادشاهان و بزرگان در این عالم دیدن نماید و سرگذشت آنان را در کتیبه خود شرح و توضیح دهد. ساکنان این عالم از نعمت روشنائی و هوا و آشامیدنی و اغذیه محروم بودند و از هدایا و قربانی که بازماندگان آنان در روی زمین و هنگام مراسم دینی و سوگواری تقدیم می داشتند تغذیه می کردند و اگر در این مراسم و در تقدیم این هدایا کوتاهی می شد ارواح در

تاریخ  
ایران  
ایران

۱- کتیبه انکیدو در بابل به ارداویرا و نامه شباهت دارد. ارداویرا و مرد روحانی زردشتی مانند انکیدو توانسته بود در عالم خواب به آخرت سفر کند و از بهشت و دوزخ دیدن نماید و سپس نقل کند.



وهم در برابر نام معبد وی رسم می شد.

« در معبد خدای آسمان برای ایشتار دختر وی نیز مراسم مخصوص انجام میگرفت و این مراسم بتدریج بقدری اهمیت پیدا کرد که با عبادت و پرستش پدر وی برابری می نمود. آنو بنام پادشاه خدایان خوانده می شد و علامت تاج و عصای شاهی در برابر مجسمه وی نصب می گردید. خداوند دوم در تثلیث نخستین موسوم به انلیل Enlil است و در اصطلاح آشوری بنام بل Bel نامیده می شود در روی زمین مسکن داشته و در میان خدایان بعقل و درایت و تیزی هوش شهرت داشت و طوفان نوح بدستور او اتفاق افتاده است اما از وقتی که ماردوک در بابل بمقام بزرگ خداوندی رسید عبادت انلیل در درجه دوم قرار گرفت و علت آن ناشی از این بود که ماردوک بنام بل ماردوک خوانده می شد و همسر ماردوک بنام بلیت Belit شهرت داشته است. خدای سوم موسوم به آ EA در سومر بنام انکی Enki می باشد و خداوند آنها است و خدای عالم مرده ها در زیر منطقه آنها بنام نر گال Nergal موسوم گشته است. این خداوند از علم و معرفت حمایت می کرد و از اینجهت چشم تیزبین داشته و ازهر چیز آگاه و با خبر بود. این بود تثلیث نخستین در کلد و آشور با آسمان و زمین و آب مرادف شده اند و فضای آسمان نیز در میان این سه خداوند تقسیم شده و هر کدام مدار و مسیر و جاده جدا گانه و مخصوص دارند.

« تثلیث دوم از خدایان کلدانی از آفتاب و ماه و زهره تشکیل می شد. خدای ماه موسوم به سین Sin و خدای آفتاب موسوم بشاماش Shamash و خدای ستاره زهره موسوم بایشتار بود و این دو خداوند اخیر دو فرزند ماه بشمار رفته اند. ماه در نزد کلدانیان برخلاف دیگر اقوام سامی يك خدای مذکر است. خدای ماه اهمیت مخصوص داشته و این اهمیت از تغییراتی است که در چهره و سیمای ماه پدید می شود و دوازده ماه را به وجود می آورد و سال از دوازده ماه قمری تشکیل میشود و یکی از نامهای خداوند عدد سی است و این عدد از تعداد روزها در ماه حکایت میکند.

خداوند دوم از تثلیث دوم خدای آفتاب موسوم بشاماش پسر خداوند ماه بود . آفتاب گرچه هنگام صبح در بین النهرین زمین را گرم میکند و تاریکی را از میان میبرد و حیات بخش بود اما وقتی بوسط السماء می رسد سوزاننده و طاقت فرسا میگردد و رستنیها و گیاهان را از بین میبرد و چندان مطلوب نیست و از این جهت مقام وی نه تنها پس از خداوند ماه قرار داشت بلکه هنگام ظهر در هیکل نر گال خدای زیر زمین و خدای عالم مرده ها ظاهر میشده . صفت اصلی خداوند آفتاب بسط عدالت در میان آدمیان است و بهمین جهت است که حمورابی پادشاه بابل در کتیبه خود قانون را از خدای آفتاب دریافت کرده است ،

« خداوند سوم در تثلیث دوم موسوم بایشتر میباشد این خداوند در اکثر شهر های بین النهرین پرستیده میشد و نامهای متعدد پیدا کرده است و در واقع خدای فراوانی و نعمت است و زنان کلدانی تحت حمایت ایشتر قرار گرفته بود و بهمین جهت است که حمورابی در قانون خود برای رزنها مزایا و حقوق بیشمار قائل گشته است . ایشتر چون نامهای متعدد داشته بنام دختر ماه نامیده میشد اما در حقیقت دختر آنو خدای آسمان و خواهر شاماش خدای آفتاب بود . تعداد کثیر از خدایان مذکور دلباخته ایشتر و عاشق وی بودند و ایشتر نیز در برابر همه مقاومت مینمود و بهمین سبب بنام خدای عشق و هم بنام خداوند جنگ موسوم شده است .<sup>۱</sup>

از مطالبی که در بالا نقل کردیم واضح میشود که علم نجوم و ستاره شناسی Astronomy در میان کلدانیان از ستاره بینی Astrology یعنی از علم باحوال ستاره ها پدید آمده و بوسیله یونانیان بدانشمندان اروپائی رسیده و بتدریج تکمیل شده است اما دانشمندان کلدانی در مطالعات خود تلسکوپ و وسائل دیگر در اختیار خود نداشتند و کوشش میکردند زیقورات و رصد خانه را بلند تر بسازند تا با آسمان نزدیکتر باشند و با چشم ساده در ستاره خیره شوند و بدقت مطالعه نمایند

و حرکات و تغییرات و طلوع و غروب و کسوف و خسوف و حالات مختلفه ستاره ها را تحت مراقبت قرار دهند و از این طریق توانسته اند پایه تقویم نگاری را چنان استوار نمایند که بعضی از اکتشافات آنان در عصر حاضر نیز مورد استفاده دانشمندان واقع شود از آنجمله سال را بدوازده ماه قمری تقسیم میکردند و نام این ماه ها همان است که در زبان فارسی بنامهای رومی شهرت یافته و در کتاب نصاب الصببان در دو بیت جمع آمده و مینویسد (شهور روم هشت و چهار است . دو تشرین و دو کانون و شباط ، آذر ، نیسان ، ایار ، حزیران ، تموز ، آب و ایلول) و ژرژ کنتونو نام ماه های مزبور را از روی کتیبه های بابلی چنین تعیین میکند (نیسان ، ایار ، سیوان ، تموز ، آب ، ایلول تشریط ، ارشاما ، کیشلمو ، تبت ، شباط و ادار) . اختلافی که در نام بعضی نامها نسبت به ماه های رومی دیده میشود از تفاوت در نامهای بابلی نسبت بماه های آشوری پدید آمده و در کتیبه ها بجای تشرین لفظ تشریط است<sup>۱</sup>.

اما آنچه قابل دقت میباشد نام برجهای خورشیدی است و سال به دوازده ماه خورشیدی تقسیم شده و هر ماه بلفظ برو Beru نامیده میشود و لفظ برج در عربی و فارسی از لفظ برو اشتقاق یافته و این دوازده برج بشرحی که در صفحه ۳۲۸ توضیح دادیم در دوازده منزل از دوازده ستاره است که در مدار و مسیر خدای آفتاب قرار گرفته اند و این ستاره ها وقتی بدون تلسکوپ و بچشم ساده تحت دقت قرار گرفته شوند اکثراً باشکال حیوانات و یا بعضی اشیاء دیده میشوند و از اینجهت نام این برجها بنام حیوانات از قبیل ثور و اسد و یا فرضاً حمل بمعنی زورق و یامیزان بمعنی ترازو شهرت یافته اند و این نامها در تقویم سابق کشورمان نیز معمول بود و همه از کلدانیان گرفته شده است .

روحانیان کلدانی معتقد بودند که زمین مرکز عالم است و خورشید و ماه و پنج ستاره دیگر در منطقه شمالی آسمان بدور زمین میگردند و زمین را ساکن

تصور مبنمودند و این عقیده ناشی از این بود که گردش ماه را بدور زمین بچشم میدیدند و حرکت آفتاب را نیز مانند آن می پنداشتند غافل از اینکه طلوع و غروب آفتاب نتیجه حرکت وضعی زمین بدور محور خود میباشد و بدیهی است وقتی زمین بدور خورشید در حرکت باشد خورشید نیز از روی قاعده نسبیت در حرکت دیده میشود مانند قطاری که در حرکت باشد زمین و درختان و عمارات نیز متحرک دیده خواهند شد. بهر صورت در این اشتباه از حرکت زمین بدور خورشید نتیجه معکوس میگرفتند اما در اندازه گیری و تشخیص محل دوازده برج در آسمان و تعیین تعداد ایام در ماه های خورشیدی یا قمری دقت مخصوص بکار میبردند و از اینجهت است که دانشمندان کلدانی در اندازه گیری بتعیین درجه اکتفا نمی نمودند و دقیقه و ثانیه و ثالثه را نیز در نظر میگرفتند و برای اینکه خواننده گرامی توجه حاصل نماید که روحانیان مزبور چگونه در گزارشها و اندازه گیریهای نجومی خود ستاره را عبارت از یک خداوند مدبر و لایزال می پنداشتند، قسمتی از توضیحات اولمستید انشمنند امریکائی را که از کتاب دیمو کریت حکیم یونانی اقتباس نموده در زیر نقل مینمائیم و قبلاً مقتضی است توضیح دهیم که دیمو کریت از حکمای طبیعی مسلک یونانی است و با خرافات دینی یونانیان مخالفت ورزیده و در زمان اردشیر اول هخامنشی می زیسته و متعاقب عهد نامه کالیاس که در سال ۴۴۹ ق. م. میان آتن و دولت پارس منعقد شد از آرامش موقتی در کشور های مجاور یونان استفاده کرد و مدت چند سال در مستعمرات و شهرهای ایران بگردش و سیاحت پرداخت و قبلاً بمصر و حبشه مسافرت کرد و با زبان مصری و خط هیر و غلیف آشنا شد و سپس ببا بل پایتخت دوم پادشاهان هخامنشی رفت و پس از آشنائی با زبان بابلی و خط میخی و کسب اطلاع از علوم متداول کلدانی بیارس مسافرت نمود و مدتی بامغها و روحانیان پاریسی و مادی هم نشین بود و پس از مراجعت بیونان کتب و رسالات متعدد نگاشته از آنجمله کتاب در آسمان شناسی، ستاره شناسی، کتاب راجع بمغها، کتاب در طبیعیات، کتاب در هندسه و غیره و بعضی از این کتابها تا بعصر حاضر باقیمانده و بزبانهای

اروپائی ترجمه شده است. دیموکریت در کتاب ستاره شناسی خود قبلا از احوال ستاره ها بر طبق تقسیماتی که روحانیان کلدانی برای آسمان قائل بودند و این آسمان را بر سه منطقه تقسیم میکردند بشرح زیر توضیح داده است:

« ستاره شناسان بابل قسمت مقعر آسمان را بر سه منطقه تقسیم میکردند و مرکز هر منطقه داخل در منطقه دیگر بود. اول - جاده و مسیر آنو خداوند آسمان در بالای ستاره قطب. در این جاده ستاره هائی است که قطب را می بینند و نظاره میکنند و غروب و افول ندارند. دوم - جاده انلیل خدای هوا و فضا. سوم - جاده EA آنو خداوند اعماق دریا و اقیانوس دور دست در آسمان.

«در جاده آنو گرد و نه خداوند قرار گرفته و راننده آن در پشت سروی ایستاده و کمی دورتر ستاره ویرژین virgin در پشت شانه ستاره پروترو کس Protruges و اسپیکا Spica ایستاده اند. در برابر گردونه خداوند ستاره دیگر موسوم به اکتورس Actures در میان دوزانوی راننده از بالای سر گردونه در برابر پاهای جدی بر روی شاخهای ثور دیده میشود.

«ستاره افعی بانوك زبان خود از بالای قوس و عقرب و میزان تاج را میبوسد. چند ستاره در وسط موکب خداوند بزرگ افعی را بدست خود در برابر پیشانی عقرب گرفته اند<sup>۱</sup>.

توضیحات دانشمند امریکائی مفصل است و چند جمله را محض نمونه نقل نمودیم و الا بحث از مطالب ستاره شناسی خارج از موضوع و مقصود است و دیموکریت از اهل آبدرا همان حکیم یونانی است که جهان را مرکب از اجزای غیر قابل تقسیم موسوم به اتم Atom میدانست و معتقد بود که نه از نیستی ممکن است هستی پدید آید و نه هستی میتواند به نیستی تبدیل شود. این قبیل تحقیقات سبب شد که حکمت دریونان پایه گرفت و امثال سقراط و افلاطون و ارسطو پیدا شدند و در افکار منجمد و بی روح ستاره شناسان و روحانیان کلدیه و مصر انقلاب پدید آوردند.

۱- رجوع شود بکتاب اولمستید صفحه ۳۳۴.

موضوع مهمی که در دین اقوام و ملل در عهد باستان پدید آمده و موجب تحول در اکثر این ادیان گشته این است که اقوام مزبور گرچه هر کدام عده‌ای از ستاره‌های آسمانی را میپرستیدند اما بسیار اتفاق افتاده که از میان این ستاره‌ها و یا این خدایان یکی را بدرجه عالی تر و بمقام بزرگ خداوندی می‌رسانیدند و به وی ارادت بیشتر می‌ورزیدند از آنجمله در مصر قدیم اوزیریس و یارح خدای آفتاب را بر خدایان دیگر ترجیح دادند و فرعون پادشاه مصر در هیکل این خداوند مجسم می‌شد و همچنین در کلدیه و آشور در زمان قدیم تر آنو خدای آسمان مقام بزرگ خداوندی داشته و سپس از زمان سلطنت حمورابی ماردوک پسر خداوند مزبور در صف مقدم قرار گرفت و این خداوند در سده هفتم و هشتم قبل از میلاد بقدری اهمیت پیدا کرد که سارداناپال پادشاه کلدیه وی را آفریننده زمین و آسمان پنداشته و در دعای خود چنین مینویسد (ای ماردوک وای یگانه آفریننده آسمانها و آبها و قاره‌ها وای کسی که راه‌های پر طول و درازی را که بعالم مرده‌ها میرسد بخوبی میشناسی . ای ماردوک که در بتخانه از اگیل اقامت داری ، من سارداناپال پادشاه بزرگ ، پادشاه آشور ، پادشاه بابل و اکد و شومر هستم ، من هستم که جماعت بابل را افزون ساختم و معبد تورا از نو بنا کردم و بتخانه تورا بعظمت رسانیدم و فراموشکاران را وادار نمودم در مراسم دینی و تقدیم هدایا و قربانی مراقبت کنند و معبد ترا از طلا و نقره مالا مال مملو ساختم) .<sup>۱</sup>

در ایران باستان اهورمزدا در ردیف خدایان دیگر آریائی از قبیل مهر و ناهید و ایوپرستیده میشد و در دین زرتشت بمقام بزرگ خداوندی رسید و این موضوعی است که در اکثر ادیان عهد قدیم عمومیت داشته و این حقیقت را ما کس مولر دانشمند انگلیسی بنام هینوتئیزم Henotheism نامیده است و دانشمندان دیگر نیز صحت این عقیده را تصدیق نموده‌اند اما این امر دلیل نخواهد بود که اقوام در عهد قدیم از تصور يك خداوند عالیجناب و عالیقدر به وحدت و توحید رسیده باشند و امثال ماردوک کلدانی و فرعون مصری و یا اهورای زرتشتی در ردیف خدای واحد

۱- رجوع شود بکتاب آلبرت شامپدور صفحه ۱۰۲ .

درخواست



ویکتای موسی و عیسی و محمد قرار گرفته شده باشند و از این موضوع در مجل خود بتفصیل صحبت خواهیم داشت .

این بود خلاصه‌ای از عقاید دینی کلدانیان و آشوریان و در تاءید این عقاید دو کتیبه از پادشاهان بابل را تحت شماره ۲۹ و شماره ۳۰ نقل مینمائیم اولی تصویر شاماش خدای آفتاب از کتاب را گوزن و دویمی تصویر پادشاه بابل و خورشید و ماه و ستاره در بالای آن از کتاب ایمار. اکنون باید راجع به آسمان پرستی در چین قدیم توضیحات دهیم .

#### آسمان پرستی در چین قدیم .

لفظ شانگتی Shangti در زبان چینی بسه معنی آمده یکی - آسمان . دوم - خداوند . سوم - نام اجداد امپراطور چین و از این سه لفظ معنی واحد استنباط میگردند و میان خداوند و آسمان و پادشاه چین تفاوت نمیگذارند و امپراطور را در واقع پسر آسمان می‌پنداشتند و وی برای سلطنت در چین در هیکل انسانی از جانب خداوند سمت نماینده گمی داشته است . امپراطورانی که از سال ۱۷۶۶ تا ۱۱۲۲ ق . م . در چین سلطنت کرده‌اند از خاندان شانگک Shang شمرده شده‌اند و شانگک بمعنی آسمان است و لفظ تی ti بمعنی اجداد میباشد و از سال ۱۱۲۲ تا ۲۴۹ ق . م . سلسله چو در این کشور سلطنت نموده‌اند و از آن الفاظ چو Chu و شن Shen و شانگک Shang هر سه بمعنی خداوند و هم بمعنی آسمان استعمال شده‌است . کنفوسیوس Confucius حکیم عالیقدر چینی که از سال ۵۵۱ تا ۴۷۹ ق . م . زیسته و با زردشت همعصر بود عقاید دینی زمان خود را با سیاست روز تطبیق نمود و معتقد شد که چین کشور آسمانی است و امپراطور حق سلطنت و حکمرانی را در این کشور از آسمان دریافت کرده و ریاست روحانی دارد و تنها اجداد و نیاکان وی در آسمان اقامت دارند بلکه پادشاهان کوچکتر و ملوک الطوائف چین نیز که از امپراطور اطاعت میکردند با آسمان ارتباط داشتند و بایستی پرستیده شوند و میان امپراطور با مردم چین رابطه پدر فرزندی برقرار بود .

عقاید کنفوسیوس در چین از یکطرف بامذاق و منافع امپراطوران و متنفذان سازگار بود و از طرف دیگر در حفظ امنیت و آرامش عمومی کشور تأثیر عمده داشته است و از اینجهت بتدریج پیروانی پیدا کرد و از سال ۱۲۶ ق. م. بدستور ووتی **Wuti** امپراطور چین مذهب رسمی کشور گردید و از آن زمان است که دین کنفوسیوس در چین عمومیت یافته و بتدریج برای وی معبدی و مجسمه‌ای برپا نموده‌اند. پیروان کنفوسیوس وقتی از وی راجع بحکومت و سیاست پرسیدند در چهار جمله موجز چنین جواب داد ( چون چون **Chun - Chun** ، چن چن **Chen - Chen** ، فو فو **Fu - Fu** ، تسو تسو **Tsu - Tsu** یعنی بگذارید پادشاه سلطنت نماید ، مأموران دولت در خدمت خود مشغول باشند، پدر و وظائف پدری را انجام دهد ، فرزندان نیز وظیفه فرزندی را اما کنفوسیوس خود را رهبر دینی نمیدانست و در صدد تأسیس یک مذهب بر نیامده بود. پیروان وی وقتی از احوال روح پس از مرگ سؤال نمودند جواب داد که ( ماهنوز حقیقت حیات را درک نکرده ایم چگونه میتوانیم باحوال مرگ آگاه شویم )<sup>۱</sup>. کنفوسیوس با این جمله ضمناً عقاید زمان خود را نیز تشریح نموده است زیرا چینیان از ابتدای تمدن خود گرچه بخداوند و آفریدگار معتقد بودند اما نسبت بحشر و نشر و معاد و آخرت و بهشت و دوزخ علاقه نداشتند و از این عوالم بحثی بمیان نیاورده‌اند و از زمانی که مذهب تائو پرستی **Taoism** در چین رواج پیدا کرد عقاید قدیمی راسخ تر گردید.

مذهب تائو پرستی با افکار کنفوسیوس موافقت داشته و از اینجهت در جنب وی قرار گرفت و مردم چین از هر دو پیروی کرده‌اند. لفظ تائو بمعنی نظام عمومی عالم است و این عالم ویا اساساً عالم خلقت از سه قسمت تر کیب یافته است .  
اول - آسمان . دوم - زمین خاکی . سوم - انسان و این سه جزء بحسب ذات و طبیعت از تائو یعنی از نظام عمومی عالم تبعیت و پیروی مینمایند و از این

۱- رجوع شود بکتاب ادوارد جورجی صفحه ۴ و بعد. ایضاً بکتاب مصورادیان عالم انکارش نویسنده گان مجله لابی ترجمه فرانسه .

نظام است که هم آهنگی در همه عالم پدید آمده است و تائو در واقع عبارت از این هم آهنگی است و هر آنچیزی که با این هم آهنگی و نظام عمومی موافق باشد نیکو و خیر و منطبق با مصلحت خواهد بود و ضدیت و مخالفت از تائو بیدی و شرارت و اختلال می گراید و انسان وظیفه دارد همه وقت کوشش نماید از تائو پیروی نماید و با تائو هم آهنگ باشد. آسمان جایگاه خدایان است و مانند زمین خاکی و انسان از تائو پیروی میکند. باید دید این تائو و یا این نظام عمومی در عالم و یا این هم آهنگی در اجزای عالم چگونه پدید می آید. این موضوع در کتاب (مذاهب بزرگ عالم) بانگلیسی توضیح شده و ماقسمتی را در زیر ترجمه و نقل می نمایم:

« مردم چین برخلاف هندوها در امر دین و مذهب از ابتدای امر بی علاقه بودند و کمتر در جستجوی يك حقیقت روحانی برمی آمدند و در تحقیقات خود همه وقت کوشش کرده اند بیک سعادت که در آینده نزدیک قابل وصول باشد نایل آیند نه بیک سعادت طول و دراز اخروی و از این جهت است که چینیان در مباحث اخلاقی افزون تر از موضوعات مذهبی گفتگو کرده اند از آنجمله افکار و عقاید کنفوسیوس حکیم چینی است.

« مفهوم خداوند در مغرب زمین دریایه و اساس بسیاری از موضوعات ادبی و هنری قرار گرفته است اما در کشور چین غیر از آن است و خداوند در این کشور برخلاف ادیان دیگر شخصیت معلوم و مشخصی پیدا ننموده و بر اثر آن در چین نه پیغامبر و رسول ظهور کرده و نه کسی که مردم را برای نجات از عذاب اخروی وعده داده باشد و حتی در زبان چینی رؤسای مذهبی بنام روحانی و کشیش موسوم نگشته اند بلکه آنان را بنام دانشمند و یا شخص با سواد نامیده اند و بهمین سبب است که در طول تاریخ سرزمین وسیع چین جنگ مذهبی بمیان نیامده و حتی از نفوذ و رواج مذاهب خارج از کشور نیز در داخل چین جلوگیری نکرده اند و این امر سبب گردید که مذهب بودا از هندوستان در داخل چین رخنه نمود و دوش

بدوش دو مذهب کنفوسیوس و تائوپرستی رواج یافته است و اصول عقاید در این سه مذهب با همدیگر متوافق شده و در میان پیروان آنها اختلافی پدید نیامده است .

کنفوسیوس در افکار خود قسمت اخلاقی مذهب را در نظر گرفته و از حقوق و وظائف انسانی بحث و گفتگو نموده است . مذهب تائوپرستی با تائوئیسم از افکار لائوتسو *Lao - Tzu* حکیم چینی که در سده ششم قبل از میلاد میزیسته و با کنفوسیوس هم زمان بود سرچشمه گرفته است . این حکیم معتقد بود که انسان باید کوشش کند بر مقتضای طبیعت رفتار نماید و اعمال خود را با تائو هم آهنگ سازد و این تائویک طریق ابدی و سرمدی و یک نیروی جاودانی است که جهان از روی آن نظم و ترتیب یافته است . صحبت از هم آهنگی و تائودر هر سه مذهب چینی بمیان آمده و این مذاهب را با یکدیگر متوافق ساخته و مقصد و مطلوب در هر سه رسیدن بتائو و به یک هم آهنگی در نظام عمومی عالم است و پیروان هر سه مذهب عقیده دارند که انسان بحسب ذات نیکو آفریده شده و وقتی نیکو کار خواهد بود که باقتضای طبیعت اصلی خود رفتار کند .

منسیوس *Mençius* از متفکران عالیقدر چینی است و در سده پنجم قبل از میلاد میزیسته و از کنفوسیوس پیروی کرده و در کتاب خود مینویسد ( انسان بحسب طبیعت همه وقت بخیر و نیکی تمایل دارد و این تمایل بجریان آب شباهت یافته و همه وقت بسرازیری می گراید . هر گاه بعضی از انسانها بیدی و زشتی میل مینمایند از طبیعت اصلیه آنان ناشی نیست زیرا هر کس در عمل زشت و بد در نفس خود احساس شرمنده گی می کند و هر کس میتواند خوب را از بد تشخیص دهد و از وظیفه ای که نسبت بهم نوع خود دارد آگاه می باشد) .

مطالب کتاب نامبرده راجع بعقاید و افکار حکمای قدیم چین مفصل است و آنچه نقل کردیم محض نمونه بود و از مطالعه در این کتاب واضح میشود که چینیان قدیم چگونه آسمان محسوس در بالای سر انسانی را پرستش می کردند و در این پرستش نیز مانند کلدانیان و مصریان بجمال و کمال و عظمت آسمان اکتفا نموده اند

بلکه بحکمت و فلسفه نیز پرداخته‌اند و از آن نتایج عملی در زندگانی فردی و اجتماعی گرفته‌اند و ضمناً در عبادت خودشان ازخدایان دیگر یاد می‌کردند و حتی معتقد بودند که روح انسانی مظاهر و جلوه‌های متعدد پیدا می‌کند و پس از مرگ رابطه خود را از فرزندان و خانواده خود قطع نمی‌کند بلکه اوقات خود را پس از مرگ با این خانواده می‌گذرانند و از اینجهت پرستش اجداد و نیاکان در کشور چین از قدیم‌الایام معمول و مرسوم بود و هر خانواده کوشش می‌کرد شجره اجداد و پدران را در خانه خود محفوظ نگاهدارد و تصویر این اجداد و جدول‌اسامی آنان را تا پنج نسل در اطاق پذیرائی نصب می‌کردند و بالاتر را در مقبره مخصوص خانواده قرار میدادند چنانچه در عصر حاضر آخرین بازمانده از اولاد و فرزندان کنفوسیوس موسوم به کنگ ته چنگک . **Kong Te Cheng** حیات دارد و وی از نسل هفتاد و هفتم حکیم چینی است و پس از انقلاب اخیر کمونیستی از چین به فورموز مهاجرت کرده است و در این جزیره تمام مراسم و آداب قدیم چینی معمول است از آنجمله جشن بزرگ ملی و مذهبی سالیانه است که یکی در پرستش خداوند آسمان و دیگری در عبادت خدای زمین بر گذار میشود و تفصیل آن در کتاب ادوارد جورجی **Edward Jurgi** دانشمند امریکائی نقل شده و این جشن در سال بدو مرتبه یکی در معبد خداوند آسمان و در ابتدای فصل زمستان و دیگری در معبد خدای زمین در ابتدای تابستان انجام میشود . معبد آسمان در جنوب شهر پکن پایتخت قدیم امپراطوران چین قرار داشت و مشتمل بر سه محراب مدور شکل از مرمر ساخته شده و در قسمت شمالی محراب اول که بلندتر است لوحه شانگتی **Shangti** مشتمل بر نقش آسمان قرار گرفته و در سمت چپ و راست این لوحه جدول اسامی و تصویر اجداد امپراطور نصب میشود . در محراب یا سطحه دوم معبد الواحی چند مشتمل بر نقش و تصویر خورشید و ماه و هفت ستاره از اعماق آسمان و پنج کواکب سیار و ۳۲ کهکشان و منطقه البروج و ابر و باران و باد و تندر آویخته شده اند . در برابر محراب آسمان يك باغ بزرگ مشتمل بر يك مزرعه نمونه و يك محراب عبادت برای خدای زراعت و فلاحت واقع

بود. امپراطور پس از آغاز مراسم جشن ار معبد آسمان بمحراب دوم می آمد و با يك خیش طلائی نخستین شخم را درسه شیار بر روی زمین رسم میکرد و در این زمان در تمام کشور چین عملیات شخم و تخم کاری آغاز میگردد.

اما در شمال شهر پکن معبد دیگری برای خدای زمین مشتمل بر يك مزرعه نمونه و محراب و سطحه قرار داشت و محیط و دور این سطحه بشکل خندق کنده شده و از آب احاطه داشت و مجموعاً از شکل زمین خاکی و اقیانوس و دریا در محیط و دور آن حکایت مینمود. در سطحه بالاتر لوحه خداوند زمین و الواح مربوط باجداد امپراطور وقت دیده میشد اما مراسم جشن برای این خداوند در ابتدای فصل تابستان و در روزی که طویلترین ایام سال بود بر گذار میگردد و در محراب این معبد الواح متعدد دیگر مشتمل بر نقش و نگار کوه های پنجگانه و چهار دریا و چهار رود مقدس چین بچشم میخورد و در مجاورت این معبد معابد دیگر نیز بنا شده بود از آن جمله معبد خداوند مؤنث پيله ابریشم و امثال آن است.

عبادت آسمان و زمین و پرستش اجداد و امپراطوران چین در سده چهارم ق. م. وقتی اهمیت بیشتر پیدا کرد که خبر اکتشافات جدید نجومی از کشور های غربی بکشور آسمانی چین واصل شد و در این اکتشافات موقعیت مخصوص ستاره قطبی در آسمان کله و دریای مدیترانه بثبوت رسیده بود و این اکتشافات منتسب به نابوریانوس یا نابوریمانی ستاره شناس و روحانی معروف کلدانی در سده پنجم ق. م. است و دموکریت حکیم یونانی افکار و عقاید وی را در کتاب خود شرح و توضیح داده و روحانیان چینی عقاید خود را با این اکتشافات و با این ستاره شناسی نو بنیاد تطبیق مینمودند و منظومه قطبی و یا ستاره قطب شمال را با مسکن اجداد امپراطوران چین در آسمان یکسان می پنداشتند و امپراطور چین و مشاوران و وزیران وی عبارت از منظومه قطبی بودند و ستاره ها بدور وی می چرخیدند و گردش میکردند.<sup>۱</sup>

۱- رجوع شود بکتاب ادوارد جورجی صفحه ۸ و بعد. ایضاً بکتاب آندره ایبار صفحه ۵۹۱.

این بود خلاصه‌ای از عقاید دینی چینیان در عهد قدیم و اکنون باید راجع بدین مذهب اقوام آریائی در زمان باستان توضیحات دهیم.

### دین و آیین اقوام قدیم آریائی

اقوام آریائی در عهد قدیم پس از مهاجرت از مسکن اصلیه خودشان بچند شعبه منشعب شده‌اند. اول - اقوام هاطی است که در دوهزار سال قبل از میلاد به آسیای میانه کوچیدند و دولت هاطی را در این ناحیه تأسیس کردند و این دولت قریب یکهزار سال دوام داشته است و تفصیل را در بخش نهم نقل نمودیم. این اقوام از ابتدای امر مانند ملل دیگر بخدایان متعدد معتقد بودند و خداوند آفتاب در میان این خدایان موقعیت بلندی داشته است. مردم هاطی بر طبق کتیبه‌هایی که بدست آمده پادشاه خود را بعنوان (ای آفتاب من) خطاب میکردند و در اکثر این کتیبه‌ها تصویر آفتاب و ماه و ستاره رسم شده است از آن جمله مهر تودال چهارم **Tudal** یکی از پادشاهان هاطی مربوط بسده هفدهم قبل از میلاد است که تصویر آن را از کتاب سرام دانشمند آلمانی تحت شماره ۳۱ نقل می‌نمائیم و در این تصویر خداوند کوه‌ها در وسط قرار گرفته و نام پادشاه بخط هیرو گلیف در دو طرف آن نوشته شده و در بالای سر این خداوند قرص آفتاب و ستاره نقش بسته است.<sup>۱</sup>

دوم - اقوام ایرانی است که تفصیل مهاجرت آنان را در محل خود نقل نمودیم و تمدن ایرانی را بوجود آوردند و از دین آنان بتفصیل در محل خود توضیح خواهیم داد.

سوم - اقوام یونانی است که خدایان خود را از آریان‌های هندی مربوط به قبل از مهاجرت اقتباس کرده‌اند و سپس از لحاظ مجاورت تحت تأثیر دین و آیین مصریان قرار گرفته‌اند و زئوس خداوند آسمان را که نزد هندیان بنام دیوش **Dyus** معروف بود میپرستیدند و این خداوند نزد رومیان بنام ژوپیتر **Jupiter** که از لفظ دیوش پیتر **Dyus peter** ترکیب یافته شهرت داشته است و لفظ دیوا **Dival**

۱- رجوع شود بکتاب سرام ترجمه فرانسه صفحه ۱۲۶.

که در سانسکریت بمعنی موجودات درخشنده آسمانی است در زبان لاتین بمعنی خداوند و در زبان فرانسه بلفظ دیو Dieu و در اکثر زبان‌های اروپائی بهمان معنی استعمال شده است .

چهارم - اقوام آریائی هندوستان است که از مطالعه در دین آنان میتوانیم از خدایان اولیه آریائی مربوط بعهد قدیم اطلاعات ارزنده تری بدست آوریم و از آن باید بتفصیل توضیح دهیم .

#### دین و مذهب در هند قدیم

در حدود سده چهاردهم قبل از میلاد چند دسته و جماعت از طوائف و اقوام آریائی از نواحی روسیه جنوبی بسوی مشرق بمهاجرت آغاز نمودند و در این مهاجرت طریق قفقازیه و شمال دریای خزر را در پیش گرفتند و پس از سکونت در خوارزم و سغد و پارت و بلخ بسرزمین هندوستان متوجه گشتند و قسمت شمالی این سرزمین از قبیل پنجاب و نواحی غربی رود سند را متصرف شدند و سپس بتدریج در شهرستانهای دیگر هند و جنوب آن رخنه نمودند و در همه نواحی این کشور وسیع تسلط یافتند اما تسلط این اقوام مانند همترادان آنان در ایران زمین با مشکلات مصادف شده و در میان آنان با بومیان هندوستان از آغاز امر مخالفت و ضدیت شدید پدید آمد و این مخالفت بجنگهای خونین منتهی شد و بومیان در صدد مقاومت در برابر مهاجمان برآمدند و حتی وقتی مغلوب گشتند از شهرها بکوهها پناهنده شدند و با طوائف کوه نشین هندی دست اتحاد بهم دادند و در جنگ خود با آریانها پافشاری نمودند و این حقیقت از اکتشافات اخیر باستان شناسی که در شمال و مغرب هند بعمل آمده واضح می شود از آن جمله اکتشافات و کاوشها در شهرهای موهانجودازو Mohanjo - daro و هاراپا Harappa واقع در پنجاب و مغرب هند مربوط بسده چهاردهم قبل از میلاد است و آثار سوخته گی در خانه های شهر و استخوان مرده ها در داخل خانه ها همه حکایت دارند که بر اثر جنگ بویرانه تبدیل شده و ساکنان آنها



بحالت فرار از خوف دشمن بهلاکت رسیده‌اند.<sup>۱</sup>

بنابراین آریان‌های هندی پس از مدت متمادی جنگ و جدال با بومیان محلی که بنام دراویدها **Dravidiens** نامیده می‌شدند توانسته‌اند در هندوستان تسلط پیدا کنند و حکومت و سلطنت در این کشور پهناور را بدست آورند اما پس از این تسلط ضدیت و دشمنی با بومیان هندی از میان برنخاسته بلکه بعلت اختلاف در قیافه و بشره و رنگ پوست ضدیت نامبرده شدید تر شده و بجائی رسیده که آریان‌های مهاجم همه وقت بومیان را بلفظ داسو **Dasyu** بمعنی غلام و پست مینامیدند و این لفظ در کتابهای قدیم هندی بکرات استعمال شده است و بشرحی که در ابتدای کتاب یاد نمودیم نظیر چنین اختلاف و دشمنی در میان آریانهای ایرانی با تورانیان بومی ایران نیز در زمان مهاجرت پدید آمد اما تفاوت در این بود که بومیان محلی در ایران از آریانهای ایرانی اطاعت ننمودند و بتدریج بشمال ایران و بنواحی گیلان و مازندران کوچیدند و در این شهرستانها دولت بزرگی بنام دولت تورانی تشکیل دادند و این دولت در سلطنت افراسیاب تورانی بقدرت رسید و پس از جنگهای متوالی در برابر کیخسرو کیانی که همان کوروش بزرگ هخامنشی است مغلوب و منکوب و از ایران بیرون رانده شدند اما بومیان هندی از حیث عده و جماعت بسیار و انبوه بودند و نمیتوانستند مرز و بوم خود را ترك گویند ناچار پس از مغلوبیت از آریانها اطاعت نمودند و در معاشرت با آنان بهر گونه سختی و مذلت تن در دادند و از اینجهت در مشاغل این دو ملت غالب با مغلوب جدائی و امتیاز پدید آمد باین ترتیب که تصدی در حکومت و سلطنت و امور فرهنگی و روحانیت و استفاده از املاک و اراضی مزروعی که وسیله مهم برای کسب ثروت بشمار میرفت به آریانها تعلق یافت و بعداً در جنب آریانها بتدریج ثروتمندان و روحانیان بومی نیز وارد شدند اما انجام کارهای سخت و خدمات پر زحمت و کم منفعت بومیان تعلق

بومیان محلی  
ان و کلمات  
ایران

تیمبری  
صلح طلبی  
بعد

۱- رجوع شور بکتاب آلبرت شامپدور در صفحه ۱۲۰. ایضا بکتاب آندره ایبار صفحه

گرفت و این امر سبب شد که ساکنان کثیر هندوستان بچهار طبقه منفک و جدا از یکدیگر تقسیم شدند و معاشرت و رفتار و آمیزش و مشاغل در میان این طبقات تحت مقررات سخت قرار گرفت. طبقه اول بنام برهمن مشتمل بر روحانیان و اهل فرهنگ. طبقه دوم بنام کشاتریا *Kshatria* مشتمل بر سپاهیان و دولتیان. طبقه سوم بنام ویشیو *Vishyu* از ثروتمندان و ملاکین. این سه طبقه جزو طبقات حاکمه و ممتازه کشور بشمار رفتند اما طبقه چهارم بنام سودرا *Soudra* مشتمل بر کارگران و رعایای املاک و خدمتگذاران گرچه در جری که طبقات اجتماعی محسوب شدند ولی چون از حیث عده کثیر و با بومیان مخلوط بودند بمنزله غلام و برده نسبت بطبقات ممتازه قرار گرفتند و بقیه جماعات هندی که از بومیان خالص و از مردم فقیر و بدبخت بشمار میرفتند بنام داشوها در خارج از طبقات اجتماعی واقع شدند و از هر نوع حق و حقوق بشری محروم گشتند و بنام طبقه نجسها نامیده شدند. بنا بر این بر اثر طبقه بندی مزبور طبقات حاکمه و ثروتمندان هندی نسبت بطبقات دیگر امتیازاتی بدست آوردند و این امتیازات بتدریج در قدیمترین قوانین هندی بنام قانون مانو *Manu* وارد گردید و این قانون از قول مانو یکی از خدایان هندی نگاشته شده و از سده دهم قبل از میلاد جزو قوانین مقدسه این سرزمین بشمار میرود و از قوانینی است که در آن ظلم و تعدی بر تعداد کثیر از افراد بشری بدرجه اعلا رسیده است و اطلاع از این قانون برای شناختن درجه تمدن قدیم و جدید هندوان که از همسایه گان کشور عزیز ما شمرده میشوند واجب و ضرور میباشد خصوصاً طبقه بندی مزبور در هندوستان بتدریج رنگ دینی به خود گرفته و باموضوع تناسخ ارواح که از اهم عقاید مذهبی این ملت است ارتباط یافته است. قانون مانو مفصل و مشتمل بر فصول مختلف و مواد متعدد میباشد و آنچه مربوط بتقسیمات اجتماعی جماعت و موضوع تناسخ ارواح است شارل مور *Charles Moore* دانشمند انگلیسی با همکاری راجا کریشنان *rdja krishnan* از سانسکریت ترجمه و در کتاب خود نقل نموده و ما عیناً بفارسی در زیر نقل مینمائیم:

## قانون مانو راجع بطبقات اجتماعی هندی

الف - مقررات عمومی :

۱ - سه طبقه اولیه در طبقات چهار گانه از متولدین مجدد بشمار می روند و هر طبقه باید وظایف مقرر در این قانون را انجام دهد و کتاب مقدس ودا Veda را تعلیم یابد اما تعلیم دادن و آموزگاری فقط در اختیار برهمنان است .

۲ - برهمن باید معاشرت و رفتار خود را با این قانون تطبیق کند و دیگران را تعلیم دهد و تربیت نماید و بداند که مردم در طبقات خودشان بچه وسیله میتوانند کسب معیشت نمایند .

۳ - برهمن بعلت بلندی مقام و ممتاز بودن اصل و نژاد خود و بعلت مراقبتی که در رعایت قوانین دارد و یا بعلت تقدسی که در اعمال خود نائل شده است سرور طبقات دیگر بشمار میرود .

۴ - سه طبقه برهمن Brahmin ( یا روحانیان و فرهنگیان ) و کشاتریا Kshatria ( یا سپاهیان و دولتیان ) و ویشیو Vishyu ( یا بازرگانان و ملاکین ) از متولدین مجدد ( یا زاده دوم ) بشمار میروند ولی طبقه سوم بنام سودرا Sudra ( یا رعایا و خدمتگزاران ) از متولدین نخستین ( یا زاده نخستین ) محسوب میشوند و صنف پنجم وجود ندارد .<sup>۲</sup>

۵ - فرزندان آنی که در هر طبقه از نسل مستقیم و از ازدواج پدران با زنان هم طبقه خود متولد میشوند مانند پدران بهمان طبقه خود متعلق خواهند بود .

۶ - کسانی که از غیر طبقه هم صنف خود ازدواج میکنند بعمل نامشروع مبادرت مینمایند و وظائف و مشاغل اختصاصی هر یک از طبقات را رعایت مینمایند

۱ - اصطلاح متولدین مجدد یا زاده دوم که در انگلیسی بلفظ *Twice Born* ترجمه شده مربوط بموضوع تناسخ ارواح میباشد و در محل خود توضیح خواهیم داد .

۲ - صنف پنجم در حقیقت خارج از طبقات اجتماعی چهار گانه نامبرده بوجود آمده و بنام داسوها یا نجسها نامیده شده اند و تعداد آنها در عصر حاضر بموجب آمارگیری اخیر رسمی دولت هندوستان به ۵۵ میلیون نفر بالغ می باشد و در محل خود توضیح خواهیم داد .

طالوتیاری  
عبد

و اختلاط و امتزاج طبقاتی را سبب میگردند.

۳۱ - برهما (یا خدای بزرگ) برای ایجاد فراوانی و نعمت در این عالم برهمن را از دهان خود و کشتاریا را از بازوان خود و ویشیورا از ران پای خود و سودرا را از پاهای خود پدید آورد<sup>۱</sup>.

۴۱ - پادشاه که از قانون مقدس بخوبی آگاه می باشد باید در اجرای قوانین مربوط به پریک از طبقات و نواحی و خانواده ها مراقبت کند و هر کدام را در جای خود مستقر سازد.

۴۲ - کسانی که در مشاغل اختصاصی خود ثابت قدم باشند و وظائف خود را بخوبی انجام دهند در نظر همه گرامی خواهند بود و لو در امکانه دور از هم زندگانی نمایند.

۴۵ - طوایف و اقوامی که در این دنیا خارج از طبقاتی باشند که از دهان، بازوان و پاهای برهما متولد شده اند بنام داسو نامیده میشوند خواه بزبان بیگانه و وحشیها صحبت کنند و یا بزبان آریائی.

۸۷ - خداوند برای محافظت و حمایت جهانیان در هر یک از طبقات مردم که از دهان، بازوان و پاهای وی پدید آمده اند و وظایف و مشاغلی را مقرر داشته است.

۳۵۲ - پادشاه باید کسانی را که با زنان خارج از طبقه خود ازدواج مینمایند کیفر دهد و از کشور تبعید نماید.

۳۴۳ - کسانی که اختلاط طبقاتی را در میان مردم سبب میشوند مرتکب گناه میگردند و خرابی و فساد در ریشه هر چیز پدیدمی آورند.

۱ - لفظ برهما *Brakma* از برهمن تفاوت دارد. اولی نام خدای بزرگ و دومی نام طبقه روحانیان هندی است و خود روحانی هند و نیز بلفظ برهمن *Brahman* نامیده میشود. بنابراین سه لفظ برهما *Brhma* و برهمن *Brahmin* و برهمان *Brahman* از حیث معنی تفاوت دارند اولی نام خدای بزرگ هندوان. دومی نام طبقه روحانی و سومی نام شخص روحانی است.

- ب - طبقه برهمن Brahmin ( یاروحانیان و فرهنگیان ) .
- ۹۷ - انجام وظیفه بطور ناقص در داخل هر طبقه بهتر از آن خواهد بود که در غیر طبقه خود بطور کامل انجام شود زیرا هر کس بر طبق قانون طبقه دیگر غیر خود رفتار نماید بخودی خود و فوراً از طبقه اختصاصی خود اخراج شده محسوب میشود .
- ۷۴ - برهمنان برای تقرب بخداوند باید شش عمل و وظیفه زیر را در طبقه خود انجام دهند .
- ۷۵ - شش عمل و وظیفه نامبرده عبارتند از تعلیم دادن ، تعلیم گرفتن ، انجام مراسم دینی برای خود ، انجام مراسم دینی برای دیگران ، تقدیم هدایا و قبول هدایا .
- ۷۶ - برهمن از شش عمل نامبرده میتواند از سه وظیفه زیر معیشت خود را فراهم کند . یکی تعلیم دادن . دوم انجام مراسم دینی برای دیگران . سوم قبول هدایا از اشخاص پاك سرشت .
- ۷۷ - ارزش عمل نامبرده انجام سه عمل زیر برای کشاتریا Kshatriya ممنوع میباشد . اول تعلیم دادن . دوم انجام مراسم دینی برای دیگران . سوم قبول هدایا .
- ۷۸ - انجام سه عمل نامبرده در بند ۷۷ برای طبقه ویشیو Vaishya نیز ممنوع میباشد زیرا مانو Manu سرور مخلوقات این سه عمل را خارج از وظیفه دو طبقه کشاتریا و ویشیو قرار داده است .
- ۷۹ - حمل اسلحه و سیله معیشت برای طبقه کشاتریا ( یاسپاهیان و دولتیان ) شمرده میشود . تجارت و کسب و وام دادن و زراعت مخصوص طبقه ویشیو ( یا بازارگان و ملاکین ) است اما این طبقه وظیفه دارد در تعلیم گرفتن کتاب مقدس ودا و انجام مراسم دینی کوشا باشد .
- ۸۰ - در میان مشاغل نامبرده وظیفه تعلیم دادن بعهدہ برهمن و وظیفه پاسداری و محافظت مردم بعهدہ کشاتریا و بازار گانی و داد و ستد بعهدہ ویشیو از اهم مشاغل بشمار میرود .

۸۱ - هر گاه برهمن نتواند بوسیله شغل اختصاصی خود کسب معیشت کند مختار است بر طبق قوانین مربوط بطبقه کشاتریا زندگی نماید زیرا این دو صنف بیکدیگر نزدیکتر هستند .

۸۲ - هر گاه برهمن بوسیله مشاغل نامبرده نتواند معیشت خود را فراهم کند میتواند بزراعت و دام داری اشتغال جوید .

۸۳ - هر گاه برهمن یا کشاتریا بوسیله ای که در اختیار طبقه ویشیو قرار گرفته کسب معیشت نمایند باید از تعقیب هر نوع زراعت که سبب زیان دیگران را فراهم کند اجتناب و خود داری کنند .

۹۲ - برهمن هر گاه در فروش گوشت ، نمک ، کتیرا مبادرت کند از همه طبقات خارج شده محسوب میشود .

### ج - طبقه کشاتریا (یا سپاهیان و دولتیان)

۱- اکنون من وظائف پادشاهان را معلوم میدارم و روشن خواهم نمود که رفتار آنان باید چگونه باشد و در این رفتار چگونه میتوانند توفیق حاصل نمایند .  
۲- يك کشاتریا پس از آنکه بر طبق مقررات کتاب ودا مراسم دینی مربوط بشغل خود را انجام داد باید در وظیفه پاسداری و نگاهداری از این عالم قیام و اقدام کند .

۳- مخلوقات این عالم وقتی بی شاه زندگی کنند در جهات مختلفه جهان پراکنده میشوند . از اینجهت است که پادشاه را خداوند برای محافظت و حمایت مردم بوجود آورده است .

۸ - پادشاه را هر چند طفل باشد نباید ناتوان فرض کرد و یا تصور نمود که حیات جاودانی ندارد زیرا وی يك خداوند در هیکل انسانی است .

۱۳ - هر شخص باید قانون پادشاه را محترم شمارد و در مقام نقض این قانون و تخلف از او امری که وی برای متخلفان صادر میکند بزنیايد .

۱۴ - خداوند بزرگ برای پشتیبانی از پادشاهان مجازات و کیفر را پدید آورده

در این کتاب  
از این کتاب

و این کیفر پسر وزاده خود خداوند است و قانون در کیفر تجسم یافته و از مخلوقات حمایت و نگاهداری میکند.

۱۸ - مجازات و کیفر به تنهائی در همه موجودات تسلط دارد و آنان را هنگام خواب نیز پاسداری مینماید و این کیفر با قانون یکسان است.

۱۹ - مجازات وقتی از روی دقت رسیدگی و بموقع اجرا گذارده شود همه را شاد و مسرور میسازد اما هر گاه بی مطالعه و بی رسیدگی اجرا گردد هر چیز را ویران و خراب میسازد.

۲۰ - هر گاه پادشاه از اجرای مجازات نسبت بکسانی که سزاوار کیفر هستند خود داری کند مرد قوی خواهد توانست ضعیف را گرفتار نماید همچنانکه ماهی در تور گرفتار میشود.

۲۲ - کمتر کسی است که بی تقصیر و بی گناه باشد و فقط مجازات است که میتواند هر چیز را تحت نظم و انضباط قرار دهد.

۲۴ - هر گاه مجازات و کیفر از میان برداشته شود طبقات مردم بفساد میگیرند و حدود و موانع در میان آنان شکسته میشود و هر کس بر ضد دیگری برمی خیزد.

۲۶ - پادشاه در واقع مجازات دهنده عادل میباشد و کیفر را پس از رسیدگی و دقت بموقع اجرا میگذارد و از ارزش فضیلت و خوشی و ثروت بخوبی آگاه میباشد.

۳۵ - پادشاه بوجود آمده تا مردم طبقات را پاسداری کند و هر شخص بر طبق مقام و منزلت خود وظیفه و شغل خود را انجام دهد.

۸۷ - پادشاه در جنگ هرگز پشت بدشمن نمیکند و از احترام برهنه و از حمایت مردم خودداری نمینماید و بهترین چیز نزد وی کسب سعادت و خوشبختی است.

۴۱ - پادشاه باید ویشیوها را بتجارت و وام دادن پول و زراعت و دام داری و ادار نماید و سود را را مجبور سازد نسبت بطبقاتی که از متولدین و زاده دوم

میباشند خدمت نماید .

۴۱۸ - پادشاه باید از روی دقت دو طبقه ویشیو وسودرا را در انجام اعمالی که بعهده دارند وادار نماید و این دو طبقه هر گاه در وظائف خود کوتاهی کنند دنیا بویرانی خواهد گرائید .

د - طبقه ویشیوها (یا بازرگانان وملاکین)

۳۲۶ - يك ویشیو Wishiyu پس از آنکه مراسم دینی مربوط بطبقه خود را انجام داد ویک زن بهمسری خود برگزید باید بداد وستد پردازد تا معیشت خود را کسب کند و حیوانات و دام را پرورش دهد .

۳۲۸ - يك ویشیو نباید هرگز از دام داری کوتاهی کند و یا نگاهداری حیوانات را به خارج از طبقه خود بسپارد .

۳۲۹ - يك ویشیو باید از ارزش جواهرات ، مروارید ، صدف ، فلزات ، پوشاک و عطریات بخوبی آگاه باشد .

۳۳۰ - يك ویشیو باید از خوب و بد بذر و تخم و صفات خاک و زمین و مزارع و اوزان و مقادیر و کیل بخوبی آشنا باشد .

۳۳۳ - يك ویشیو باید از اجرت خدمتکار و از زبانهای مختلفه مردم و طریقه نگاهداری امتعه و انجام معاملات و داد و ستد کالا واقف باشد .

ر - طبقه سودرا (یا رعایا و خدمتکاران)

۳۳۴ - خدمت برای برهنهها و خانه دارها<sup>۱</sup> و وظیفه اصلیه يك سودرا بشمار میرود .

۳۳۵ - يك سودرا وقتی صدیق باشد و در خدمت کسانی که در طبقه بالاتر هستند کوشش نماید و در کلام خود رعایت ادب کند و از غرور و نخوت عاری

۱ - مقصود از خانه داری مرحله دوم از چهار نوع زندگانی است . اول - مرحله تعلیم یافتن (در جوانی) . دوم - مرحله خانه داری و تشکیل خانواده . سوم - مرحله تجرد و عزوبت . چهارم - مرحله ترك دنیا . مرحله خانه داری برهه سه مرحله دیگر مزیت دارد .



باشد در زندگانی مجده خود پس از مرگ بطبقه بالاتر ترقی پیدا خواهد نمود.<sup>۱</sup>  
 ۴۱۳ - يك سودرا خواه زر خریدويا غير زر خرید بخدمت گماشته میشود زیرا  
 وی بحسب طبیعت بنده و غلام برای يك برهمن خلق شده است .

۴۱۴ - يك سودرا هر چند از جانب خواجه و مالک خود آزاد شود از خدمت  
 به وی معاف نخواهد بود .

۱۲۱ - يك سودرا هر گاه نتواند در خدمت برهمن کسب معیشت کند میتواند  
 برای يك کشتار یا خدمت نماید و یا نزد ویشیوی ثروتمند اقامت گزیند.<sup>۲</sup>

این بود مندرجات قانون مانو راجع بطبقات اجتماعات هندی و این قانون  
 در ردیف و داهای چهار گانه از یکهن ارسال قبل از میلاد در جزو کتب مقدسه هندوها  
 بشمار میرود و در عصر حاضر نیز بمنزله قانون اساسی هندوستان میباشد و قوانین  
 دیگر در این کشور پهناور بر اساس قانون مانو وضع شده است و مانویکی از خدایان  
 این ملت است و هیکل وی را بشکل يك مرد سالخورده با ریش بلند مجسم میدارند  
 و در این قانون سه چیز جلب توجه مینماید . اول - عقیده بتناسخ ارواح . دوم -  
 امتیازات در میان طبقات مردم هند . سوم - رابطه دینی در میان این دو موضوع  
 و از هر سه باید باختصار توضیح دهیم .

#### تناسخ ارواح در هند

عقیده بتناسخ ارواح در همه طبقات و صنوف هندی عمومیت دارد و بموجب  
 آن روح مرده پس از مرگ در مدت محدود و معین در آخرت توقف میکند و  
 مجدداً بدنای خاکی مراجعت مینماید و در این مراجعت بشکل نوزاد متولد

- 
- ۱- این بند مزبوط به تناسخ ارواح است و در محل خود توضیح خواهیم داد .
  - ۲- رجوع شود بکتاب شارل مور صفحه ۱۸۴ و بعد . دانشمند انگلیسی مقررات راجع  
 بطبقات اجتماعی هندوان را از قانون مانو گلچین نموده و از اینجهت شماره مواد از  
 روی ترتیب و نظم نمیباشد و ما عیناً از کتاب نامبرده ترجمه و نقل نمودیم و ضمناً بچهار  
 قسمت از روی حروف ابجد تقسیم کردیم تا مواد از همدیگر تفکیک شوند .

میشود و در قالب انسانی دیگر زندگی از سرمیگیرد و باین ترتیب مرگ و تولد تکرار شدنی است و منظور از این مکررات تصفیه روح در چرخش حیات است و این چرخش در اصطلاح هندی بلفظ کارما Karma نامیده میشود.

روح انسانی در نزد هندوان فنا ناپذیر و جاویدان میباشد اما از يك قالب در قالب دیگر می‌رود و در حقیقت تغییر لباس میدهد و در هر مرتبه پس از مرگ در پیشگاه یا ما (یا جم) خدای عالم مرده گان حاضر میشود و بحساب خوب و بد اعمال وی رسیده گی بعمل می‌آید و در این رسیده گی نیز احتساب و تهاتر در کار نیست و کردار نیکو هر اندازه پسندیده باشد از کیفر گناه کم و کسر نمیکند و یا عمل زشت هر چه قدر نکوهیده شود در پاداش ثواب خلل نمیرساند بلکه تکلیف هر گناه و یا هر خیر و ثواب جدا از یکدیگر تعیین میگردد باین ترتیب که روح مرده در آخرت قبلا کیفر گناه رامی‌چشد و در جهنم بعد از و شکنجه گرفتار میشود و بعداً ببهشت می‌رود و پاداش حسنات می‌یابد و سپس برای تصفیه کامل مجدداً در قالب انسان دیگر بدنای خاکی بر میگردد و در این بر گشتا گرد در زندگانی قبلی از گناهکاران بود بنسبت گناه خود بطبقه سود را و یا بطبقه نجسها تنزل می‌یابد و در این صورت زندگی پر مشقت خواهد داشت و با بی چیزی و فقر و بدبختی سردر گریبان میشود و در این زندگانی باید صبر و تحمل و حوصله بکار بنده و تن بمقدرات دهد و از بخت خود گله و شکوه نداشته باشد تا روح وی پاک و تصفیه شود و گناهان گذشته شسته گردد و بتواند بر طبق فقره ر - ۳۳۵ قانون مانو که در پیش نقل نمودیم در تولد مجدد بطبقه بالا ترقی پیدا کند و در جرگه ویشیوها و ثروتمندان و ملاکین زندگی خوش و آسوده و راحت داشته باشد و از نعمت حیات برخوردار شود اما هر گاه گناهان انسانی در حیات قبلی افزون باشد در تولد مجدد ممکن است در قالب یکی از حیوانات وارد شود یا در جمادات رسوخ یابد و از اینجهت است که ابوریحان بیرونی دانشمند عالیقدر ایرانی که در سده چهارم هجری میزیست در کتاب تحقیق ماللهند عقیده بتناسخ ارواح را در نزد هندوان بچهار قسمت دانسته و بنامهای

نسخ و مسخ و فسخ و رسخ خوانده است. نسخ یا تناسخ وقتی است که روح مرده مجدداً در قالب آدمی متولد شود. مسخ وقتی است که در هیکل حیوانی زاییده کرده و هر گاه در زندگانی و حیات قبلی خود از هر جهت پاک و بی گناه باشد پس از مرگ ممکن است از چرخش حیات و ممات نجات یابد و برای همیشه در بهشت مخلد شود و با حور و غلمان و خدایان همنشین باشد و این حالت نجات و رهائی از تولد های مکرر در اصطلاح هندوان بلفظ موکشا Moksha نامیده میشود و در این صورت تن و کالبد وی متلاشی و برای همیشه منفسخ خواهد شد و اگر روح مرده از اشقیای بوده و با وجود تولد های مکرر استعداد تصفیه نداشته باشد در عالم جماد وارد میشود و در جسم جامد رسوخ می یابد و این حالت بنام رسخ نامیده شده است. بنابر این در عقیده بتناسخ ارواح عالم غیب با شهود بهم آمیخته و بهشت و جهنم در هر دو عالم بوجود آمده و در این عقیده کسانی که در طبقه سودرا Soudra قرار گرفته اند و از صنف کارگران و رعایا و خدمتکاران بشمار میروند و یا در جزو جماعت نجسها محسوب شده اند عمر عزیز خود را در این دنیا در يك نوع جهنم بر گذار مینمایند و خلاصی از این جهنم هم ندارند مگر اینکه روز اجل فرا رسد و از کابوس وحشتناک زندگی در يك محیط سرتا پا ظلم و جور و ستم رهائی یابند. این عقاید در عصر حاضر نیز در هندوستان رواج دارد و دولت و متصدیان حکومت در این سر زمین پهناور از این عقاید پشتیبانی می کنند و جماعت این دو طبقه محرومه در هند بانصف دیگر جمعیت این کشور که از طبقات ممتاز محسوب می شوند برابر میباشد.

اما جماعت نجسها در هندوستان زندگانی تلخ تر از زهر و بدتر از مرگ دارند و بر طبق فقره الف - ۴۲ قانون مانو که در پیش نقل نمودیم بنام داشونامیده شده اند و در خارج از طبقات چهار گانه اجتماعات هندی قرار گرفته اند و از هر حق و حقوق انسانی محروم هستند و تماس و معاشرت با افراد این جماعت ممنوع میباشد و از این جهت بنام طبقه نجسها و یا در اصطلاح اروپائی بنام Intouchable و در

عقاید  
بتناسخ

اصطلاح محلی بلفظ پنجامس Panchamas یا پاریه Pariahs خوانده میشوند و زندگانی این بدبختان از حیوانات بدتر است و این جماعت بعقیده هندوان در زندگانی قبل از تولد اخیر جزو گناهکاران بوده‌اند و عذاب گناهان خود را در زندگانی کنونی باید تحمل نمایند و حتی نمی‌توانند در ردیف کارگران و رعایای املاک قبول خدمت کنند و مشاغل دیگر نیز در اختیار طبقات ممتازه قرار گرفته و فقط میتوانند از کارهای پست و پرمشقت امرار معاش نمایند و حق مراوده و رفت و آمد در قسمتهای آباد شهرها را ندارند و از نزدیکی بمجاری آبها و نهرها باید خود داری کنند و در قصبات و میدانهای قدیمی و کهنه شهرهای بزرگ جمع میشوند و باچشمان مرگ بار از عابرین رحم و شفقت می‌طلبند و یا با ریاضتهای بدنی از قبیل روزه گرفتن و حبس نفس در سینه و عادت به بیخوابی و یا خوابیدن در زیر برف و امثال آنها خود را بانواع مشقات و آلام زندگی عادت میدهند و یا تمرین گرسنگی مینمایند و از این جهت است که در هندوستان صنف مرتاضین و چوکیان پدید آمده است. مهاتما گاندی از طبقه نجسها جانب داری میکرد و آنان را هریجان Harijan بمعنی مردان خدا نامیده است اما افکار وی در این کشور ظلم و فساد بی اثر مانده و دین بودا نیز که از هند برخاسته است چون از جماعت نجسها پشتیبانی میکرد در این کشور رواج نیافته و از پیشرفت آن جلوگیری کرده‌اند و تعداد جماعت نجسها در آمارگیری سال ۱۹۵۲ هندوستان به پنجاه و پنج میلیون نفر بالغ شده است و همین آمارگیری دلالت دارد که دولت هند در صدد بهبود و اصلاح حال این جماعت کثیر نیست والا آمار مخصوص بنام این بدبختان تهیه نمینمود و یا آنان را برطبق قانون سه هزار سال قبل از جرگه جوامع هندی خارج نمیکرد و این جماعت نه کوه نشین هستند و نه از طایفه مخصوص بشمار آمده‌اند و از اینجهت باید دید مأموران رسمی آمارگیری از روی کدام علائم و مشخصات توانسته‌اند ۵۵ میلیون جمعیت را از طبقات و صنوف دیگر هندی جدا سازند. تشخیص و تفکیک جماعت نجسها از جماعات دیگر هندی در تاریخ

ملاحظه  
از  
این  
مورد

هندوستان سوابقی پیدا کرده و اساس و پایه آن در سابق بر روی رنگ بشره و قیافه قرار میگرفت و طبقه نجسها مانند بومیان اولیه غیر آریائی هندی دارای پوستی سیاه رنگ مایل بسفیدی بودند و از اینجهت واژه طبقه و صنف که در اصطلاح اروپائی بلفظ کاست Caste نامیده شده در اصطلاح محلی بلفظ وارنا Varna بمعنی رنگ نامیده میشود اما مرور زمان آنهم در مدت متجاوز از سه هزار سال علامت مزبور را از میان برده و در عصر حاضر همه هندوان از حیث بشره و قیافه و رنگ پوست یکسان و یکنواخت شده اند اما آنچه از قدیم الایام باقیمانده فقر و بدبختی و بیکاری و بیخانمانی و بی غذایی و بی لباسی است که در افراد این جماعت همه جا مشهود میباشد و مأموران آمارگیری دولتی هند فقط از روی چنین مشخصات است که این جماعت را از طبقات دیگر جدا ساخته و آمار جداگانه گرفته اند و آنچه در این کشور وسیع بوسیله جراند و رادیو و مجلات و کتب از اصلاحات در زمینه اجتماعی صحبت میکنند تماماً جنبه تبلیغاتی دارد و عاری از حقیقت میباشد.

این بود شرح حال طبقات محرومه در سرزمین پهناور هند و مانند این محرومیت در هیچیک از اقوام و ملل عقب مانده جهان دیده نمیشود اما جای تأسف است که اخیراً در تهران کتابی بنام (سرزمین هند) بقلم علی اصغر حکمت انتشار یافته و نویسنده این کتاب مدت چهار سال بسمت سفارت ایران در هند اقامت داشته و از این جهت مجامله و خوش گوئی و تملق را نسبت ببرهمنان و دولتیان هندی بدرجه اعلا رسانیده و از تشابهات فرهنگی میان دو ملت ایرانی و هندی داد سخن داده و حتی این دو ملت را (در عواطف و احساسات و سبک اندیشه و طرز تفکر) یکسان پنداشته است و حال اینکه نه تنها کوچکترین تشابه فرهنگی و احساساتی در میان این دو ملت وجود ندارد حتی زرتشت نیز در زمان خود برضد افکار و عقاید هندی مبارزه کرده و اکثر خدایان هندی را در اوستا مطرود خود و مخلوق اهریمن پنداشته و این موضوعی است که جملگی بر آنند و قابل انکار نیست.

دانشیار  
وزیر مشاور  
نهاد چلای

جماعت هندوستان در آمار گیری سال ۱۹۵۲ میلادی بسیصد و پنجاه و شش میلیون بالغ شده و از این جماعت در حدود سیصد و سه میلیون از مذهب هندو یا هندوئیسم پیروی مینمایند و ابتدای این مذهب بیکهزار سال قبل از میلاد میرسد و پایه و اصول آن در کتب مقدسه هندی از قبیل ودا و اوپانیشادها و قانون مانو گذراده شده و این کتابها بزبان سانسکریت از طرف متفکران هندی در عهد قدیم نگاشته شده و در حدود سده ششم قبل از میلاد در یکجا جمع و بدون گشته است. کتاب ودامشتمل بر سرودها و او را د و ادعیه دینی و مباحث مذهبی و فلسفی است. مردم هندوستان در این مذهب خدایان متعدد را میپرستند و بت پرست میباشند و برای هر یک از این خدایان نیز معبدی و بتخانه‌ای دارند اما تعداد خدایان و یا تشتت عقاید در مذهب هندو تولید اختلاف ننموده و هر کس در عبادت و پرستش خدای خود آزاد است و این آزادی ناشی از این است که این مذهب در قدیم الایام با همکاری روحانیان و برهمنان آریائی غالب با روحانیان بومی هندی پایه گذاری شده و از این همکاری دین جدید هندو پدید آمده و در این دین خدایان هر دو ملت غالب و مغلوب پذیرفته شده اند باین ترتیب که برهما Brahma خداوند قادر و متعال و خالق موجودات عالم است و باقی خدایان از غیر آریائی و یا آریائی از مظاهر و جلوات برهما بشمار میروند و این خدایان از حیث شماره بی حد و حساب هستند و بهمین جهت است که بعضی از دانشمندان عقیده دارند که در دین هندوها با اینکه خدایان متعدد پرستیده میشوند پای وحدت و توحید بمیان آمده اما وحدتی که در کثرت جلوه میکند و یا کثرتی که در وحدت جمع آمده است غافل از اینکه هر وحدت و واحد را نمیتوان با ذات باری منطبق دانست آنهم واحدی که شریک و نندی برای وی تعبیه شده باشد.

تشریح  
در کثرت در  
کثرت در

در کثرت  
در کثرت

بنا بر این دین و مذهب هندو که لااقل سه هزار سال است در هندوستان رواج دارد از فلسفه جدید هندی آبیاری شده و روحانیان بومی نیز در جرگه برهمنان وارد شده اند و ابتکار و اختراع چنین دین بر روحانیان آریائی اختصاص ندارد و از

اینجهت است که خدایان اولیه آریائی در درجه دوم قرار گرفته‌اند و از این طریق خدایان دولت غالب و مغلوب با یکدیگر آمیخته و عقاید دینی هر دو باهمدیگر متوافق گشته و اختلاف از میان بر خاسته است و از این توافق در اجتماعات هندی دنیائی ساخته شده که اساس آن در تناسخ ارواح و امتیازات طبقاتی قرار گرفته و از این امتیازات است که روحانیان و ثروتمندان و ملاکین هندی بهره مند میشوند.

برهما در دین هندو خالق کل موجودات و مدبر عالم نه از خدایان آریائی و نه بومی است بلکه خداوند واحدی است که از فلسفه و حکمت برهمنان پدید آمده و صفات و مشخصات آن در اوپانیشادها و سرودهای دینی کتاب ودا بیان شده است اما دو خدای باستانی بومیان یکی بنام شیوا Shiva و دیگری بنام ویشنو Vishnu از همکاران نزدیک برهما بشمار آمده‌اند اولی خداوند مخرب و برهم‌زننده ولی دومی خدای آباد کننده و سازنده می‌باشد و این تثلیث در اساس و بنیاد دین هندو قرار گرفته و هر کدام از این سه خداوند برای خود همسری دارند و این همسران نیز از خداوندان شمرده شده‌اند و برای هر یک مجسمه‌ای و معبدی برپا شده است. تصویر برهما دارای چهار سر و چهار دست می‌باشد و زن و همسر وی موسوم به ساراسوالی Sarasvalli خداوند مؤنث هنرها می‌باشد و در تصویر خود یک کمانچه در دست گرفته بحالت نواختن است و پای خود را بر پشت طاوس گذارده و مانند این است که در عالم هنر پیروز در آمده و از پره‌های زیبای این مرغ رنگی و روی زیبا بخود گرفته است. ویشنو خداوندی است که از مخلوقات عالم پاسداری میکند و زن وی موسوم به لاکشمی Lakshmi در تصویرها نزد شوی خود بر روی تخت خواب نشسته و یک افعی دارای سرهای متعدد تخت وی را احاطه نموده است. این خداوند گاهی بر پشت مرغ عجیب الخلقه که دارای سر انسان و منقار عقاب است سوار شده و در آسمان بگردش می‌پزدازد و این مرغ بنام گارودا Garuda نامیده میشود و گاهی بر زمین خاکی آمده بشکل ماهی یا لاک پشت تجسم پیدا میکند و بکمک خدایان دیگر با عفریتان می‌جنگد.

خداوند سوم موسوم بشیوا در خرابکاری و برهم زدن عالم قدرت نامحدود دارد و قضاوت در امور بعهدہ وی قرار گرفته و در تصویرها بر روی گاو عظیم الجثه سوار شده و زن خود موسوم بپارواتی Parvati را پہلو گرفته و میتازد .  
 پائین تر از سه خدای نامبرده خدایان متعدد و بیشمار است و هر يك شخصیت جدا گانه و معبد و محراب و روحانیان جدا گانه دارند و از میان این خدایان بعضی بزرگ و بعضی کوچک و برخی آریائی و برخی دیگر از بومیان هستند و همه نیز با هم آمیخته و تفکیک نژادی از میان آنان برخاسته و هر کدام نیز مظهر و جلوه ای از برهما خداوند کل عالم و خالق لایزال بشمار میروند و شرح از همه این خدایان از گنجایش کتاب خارج است و زمین و آسمان و آتش و باد و طوفان و جنگ و صلح و طبابت و امثال آنها هر يك را خدائی است و بتقصیل در کتاب ادوارد جورجی دانشمند انگلیسی و در کتاب مصور راجع بمذاهب عالم بقلم نویسنده گان مجله لایف امریکا و کتاب فلسفه هندی نگارش شارل مور دانشمند انگلیسی و راجا کریشان دانشمند هندی و استاد دانشگاه در لندن که سابقاً معاونت نخست وزیر هندوستان را بعهدہ داشته شرح و توضیح شده و آنچه نقل نمودیم اکثراً از این سه کتاب اقتباس نمودیم .

بعضی از نامهای خدایان هندی از قبیل ویشوه دیوا Vishvediva و یا مهادیوا Mahadiva بلفظ دیوا اگر مذکر باشند و دیوی Divi اگر مؤنث باشند پیوسته است اما راجع بخدایان آریانهای اولیه و یا بومیان هندی هنوز از طریق باستانشناسی تحقیقات بعمل نیامده و معلوم نیست این خدایان چگونه پیداشده اند و از مطالعه در کتب مقدسه هندی و بالخصوص کتاب ریگ و Rg - veda میتوان خدایان اولیه آریائی را از دیگران تفکیک و جدا نمود از آنجمله دیوش Diyus خداوند آسمان و سوریا Suria خداوند آفتاب و آگنی Agni خدای آتش و اندرا Indra خداوند رعد و برق و اوشاس Ushas خدای فجر و میترا یا مهر خدای خورشید درخشنده و واتا Vata یا وایو خداوند باد میباشد و اوشاس خدای فجر دختر خدای



آسمان است و خداوند آفتاب نیر در مظاهر و جلوه‌های متعدد نامهای متعدد پیدا کرده و بتوضیح از همه آنان نیازی نیست و اکثر این خدایان آریائی از قبیل اسورا و مهر یا میترا و آکنی یا آذر و وایو یا واتا در ایران نیز پرستیده میشدند و زرتشت از میان این خدایان آنچه با یکی از ستاره‌ها تطبیق میشد و یا از جلوه‌های این ستاره‌ها بشمار می‌آمدند در دین خود پذیرفته اما آنچه با ستاره‌ها ارتباط نداشته‌اند مانند آندرا بنام دیوانامیده و مطرود خود و مخلوق اهریمن پنداشته و در محل خود توضیح خواهیم داد .

#### پایه و بنیاد دین و مذهب در عهد قدیم

مطالبی که در این بخش بیان داشتیم ثابت و مسلم میدارد که همه ملل و اقوام جهان در ابتدای تمدن خود و حتی در دوره‌های ماقبل تاریخ انسانی هر يك از ستاره‌ها را موجودی جاندار و صاحب روح و عقل و تدبیر می‌پنداشتند و آنان را پرستش میکردند و از این پرستش موضوع دین و دینداری در همه عالم پدید آمده و برای اینکه در صحت این عقیده تردید باقی نماند دلیل واضح تر بیان میداریم و آن اینست که همه اقوام و جماعات در عهد قدیم هر اندازه از حیث نژاد و مسکن از یکدیگر دور و متفاوت و بی‌ارتباط بودند همه‌جا لفظ ستاره را بمعنی خداوند استعمال نموده‌اند و باختصار در زیر نقل مینمائیم :

اولا - در میان کلدانیان بشرحی که در محل خود یاد نمودیم لفظ ایل و ایلو Ilu را در معنی ستاره بخداوند اطلاق میکردند و در بالای هر کتیبه و هر گزارشی که بوسیله کاهنان معابد نوشته میشد علامت ستاره را رسم مینمودند و این علامت از نام خداوند حکایت میکرد و بجای بسم الله بکار میرفت و حتی علامت ستاره را بر روی اموال معبد ایشتر در بابل و یا بوسیله داغ بر روی گوسفندان و غلامان مربوط بمعبد مزبور نقش مینمودند و این نقش از تعلق اموال بخداوند و یا بمعبد دلالت مینمود و کلمه بابل نام شهر قدیم کلدانیان از دو لفظ باب - ایلو بمعنی باب الله تر کیب یافته است .

دوم - لفظ الوهیم در تورات ویا الفاظ الله واله در زبان عربی بمعنی خدا از لفظ سامی ایل وایلو بمعنی ستاره اشتقاق یافته است.<sup>۱</sup>

سوم - در تمدن قدیم مصریان فرعون پادشاه مصر که دعوی خدائی میکرد و خود را آفتاب در قالب انسانی میپنداشت در احکام و کتیبه ها مهری استعمال مینمود که در آن يك دایره بر روی خط افقی باین شکل رسم شده بود و این دایره از مفهوم و معنی ستاره بمعنی خداوند و همچنین خط افقی از سطح زمین حکایت میکرد و نام فرعون در داخل این دایره نوشته میشد.



چهارم - در میان اقوام آریائی از ایرانی و هندی و یونانی لفظ دیو و دیوا بمعنی موجودات درخشنده آسمانی برای خداوند استعمال میشد و این لفظ را بر آخر بعضی از نامهای خدایان هندی از قبیل ویشو و دیوا و مها دیوا اضافه میکردند و داریوش کبیر در کتیبه بیستون واژه دیو را بمعنی خداوند بکار برده و در صفحه ۵۰ نقل نمودیم.

اکنون باید دید عقیده بستاره پرستی در دنیای قدیم چگونه پدید آمد و یا چه علل و موجبات در اجتماعات اولیه انسانی مردم را به مینوی بودن آسمان و الوهیت آفتاب و ماه و ستاره معتقد نمود و از اینجهت راه را باشتباه رفتند و بعبادت صنم و بت پرداختند. دانشمندان اروپائی در اینموضوع بحث فراوان کرده اند و بشرحی که در آغاز بخش یاد نمودیم عقاید مختلفه بیان داشته اند و اکثر آنان معتقد شده اند که انسان در ابتدای تمدن خود مظاهر و قوای طبیعت در زمین خاکی ویا در آسمان درخشنده را بالاتر و والاتر از خود پنداشته و در برابر این قوا و مظاهر سرتعظیم فرود آورده و بعبادت آنان پرداخته است. این عقیده بر فرض اینکه صحیح باشد ملازمه نخواهد داشت که انسان چنین موجودات آسمانی را خالق و آفریننده

واژه دیو بمعنی خدا

تفسیر الهی و الهی

۱- رجوع شود بکتاب راگوزن صفحه ۲۳۲ و ۲۴۹

۲- رجوع شود بکتاب بون ویک صفحه ۱۱

پندارد و یا مفهوم خداوند و خالق را بی آنکه رسول و پیغامبری ظهور کرده باشد در خاطر خود خطور دهد.

اما ما عقیده داریم که هر گاه دانشمندان غربی تا کنون نتوانسته‌اند حقیقت را در این موضوع دریابند و بعلم العلل عقاید دینی در دنیای قدیم واقف شوند ناشی از این است که اختلاف و تفاوت فکر و اندیشه انسانی را در عصر حاضر نسبت بعهد قدیم مورد توجه قرار نداده‌اند و از مطالعه و دقت در این تفاوت و اختلاف است که بخوبی میتوانیم حقیقت مطلب را بدست آوریم. انسان در ابتدای تمدن خود و حتی در دوره‌های ماقبل تاریخی وقتی آسمان را مینگریست هر یک از ستاره‌ها از آنجمله ماه و آفتاب را بهمان حجم و بزرگی تصور میکرد که بچشم خود میدید و این ستاره‌ها در فکر وی عبارت از موجودات بسیار ریز و درخشانده بودند که در آسمان پراکنده شده‌اند و چون خورشید بزرگتر از همه بشکل یک صفحه مسین روشنائی و حرارت بی‌پایان از خود منتشر میکرد و با طلوع و غروب و گردش منظم و سرمدی خود روز و شب و فصول مختلفه را پدید می‌آورد و تاریکی و ظلمت را از میان میبرد و ماه نیز هنگام شب روشنائی نقره فام خود را بر آدمیان می‌تابانید و شکل خود را در اوقات معینه تغییر میداد و بصورت هلال و شب چهارده جلوه‌گری میکرد و یا انسان در کسوف و خسوف و محاق و قران ستاره‌ها چون از علل طبیعی و فیزیکی آنها بی‌اطلاع بود هر کدام از این ستاره‌ها را جاندار و صاحب عقل و تدبیر و از غیر جنس زمین خاکی میپنداشت و همین صفات کافی بود که ستاره‌ها را مورد پرستش و عبادت قرار دهد.

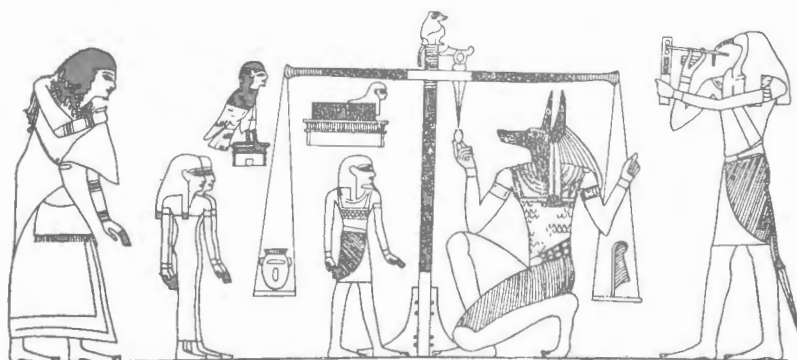
انسان اولیه در تجربیات روزانه بچشم خود میدید که جنبش و حرکت در موجودات دلیل برزنده بودن آنها است و چون آفتاب و ماه و ستاره‌ها در جنبش و حرکت بودند از نعمت حیات و زندگی برخوردار میشدند و چون حرکات منظم و سرمدی داشتند صاحب عقل و تدبیر بشمار میرفتند و چون نور و روشنائی بی‌پایان از خود منتشر میکردند از غیر جنس زمین خاکی محسوب میشدند و چون سرمدی

و جاویدان و بی مرگ بودند بر آدمی مزیت و برتری داشتند و همه این امور سبب میشد که انسان ستاره ها و ماه و آفتاب را مینوی پندارد و به پرستش و عبادت آنها پردازد و هر کدام را خالق و پروردگار تصور کند و این خالق را نیز مانند ستاره ها متعدد و کثیر پندارد و آسمان را بهشت برین و جایگاه خدایان محسوب دارد. اما انسان وقتی در تمدن خود چند مرحله پیش رفت و پرده جهل و نادانی از جلودیدگان وی برداشته شد و در عصری قرار گرفت که بظهور پیغمبران منتهی گردید و یا فرضاً از طریق علم و دانش دریافت که هر یک از ستاره ها در حجم و بزرگی با زمین خاکی متناسب هستند و یا آفتاب هزاران مرتبه از کره زمین بزرگتر است و اگر کوچکتر جلوه میکند بعلمت دوری از دید انسانی و تابع قاعده معلوم و معین ریاضی است و نور و روشنائی و حرارت در ستاره ها و آفتاب انرژی مخصوصی است و این انرژی خواه از انفجار اتمها و خواه از شدت درجه حرارت حاصل میشود و ستاره ها در جنس و ماهیت از زمین خاکی تفاوت ندارند و همه از مواد معدنی و عناصر شیمیائی ترکیب یافته اند و همه نیز تحت قاعده جاذبه عالم و یا نفوذ میدان مغناطیسی در فضا می چرخند و در این چرخش و حرکات نیز بعقل و تدبیر احتیاج ندارند.

بنا بر این انسان در ابتدای تمدن خود چون از این همه قواعد و قوانین فیزیکی و طبیعی و ریاضی بی اطلاع بود و در یک محیط جهل و نادانی میزیست آنچه به چشم ظاهر میدید حقیقت میپنداشت و به مینوی بودن آسمان و جاندار بودن ستاره ها معتقد میشد و ناچار همه را پرستش مینمود بی آنکه پیغمبر و رسول از جانب خداوند واحد و یگانه ظهور نموده باشد و ضمناً حوادث و اتفاقات طبیعی دیگر در روی زمین نیز عقیده وی را در پرستش آسمان و ستاره ها تأیید میکرد از آن جمله حیات و زندگی وابسته بوجود آب بود و آب نیز بشکل باران از آسمان نازل میشد و ابر و باد و طوفان و هوا و رعد و برق و روشنائی همه از آسمان بزمین میرسید و انسان را در پرستش آسمان تحت نفوذ قرار میدادند.

اما همه این معتقدات ابتدائی سبب شد که انسان در دوره جاهلیت بسیاری از مجهولات خود را در محیط زندگانی بوسیله همین معتقدات موهوم و بی اساس حل و فصل و تعبیر و تفسیر نماید ولو اینکه راه را باشتباه میرفت و گمراه تر میشد از آنجمله وقتی از علل امراض و بیماری و مرگ بی اطلاع بود هر يك را از نفوذ و عمل يك موجود نامرئی و یا از مداخله يك جن و پری ناشی میدانست و برای معالجه و دفع آنها باوراد و ادعیه و طلسم و جادو متوسل میگردد و یا چون از علل طبیعی وزش باد و طوفان و زمین لرزه و رعد و برق و باران و امثال آنها آگاهی نداشت هر کدام را بعمل و نفوذ یکی از خدایان آسمانی منتسب می ساخت و یا بعبارة اخری انسان در پشت سر هر يك از مجهولات خود یکی از خدایان کثیر و بیشمار آسمانی و یا یکی از اجنه و غفریتها و پریهای نامرئی زمینی را قرار میداد و هر کدام را نیز بنام مخصوصی می نامید و از اینموضوع در محل خود بتفصیل صحبت داشته ایم و از تکرار بی نیازیم و موضوعی است که در دین زرتشت جلوه بیشتر پیدا کرده است. منظور از این توضیحات این بود که علت العلل رواج دین و مذهب در عهد قدیم یعنی در زمان قبل از ظهور پیغمبران را توضیح داده باشیم و اکنون میتوانیم راجع بدین و آئین زردشت در ایران باستان به بحث و تحقیق پردازیم.





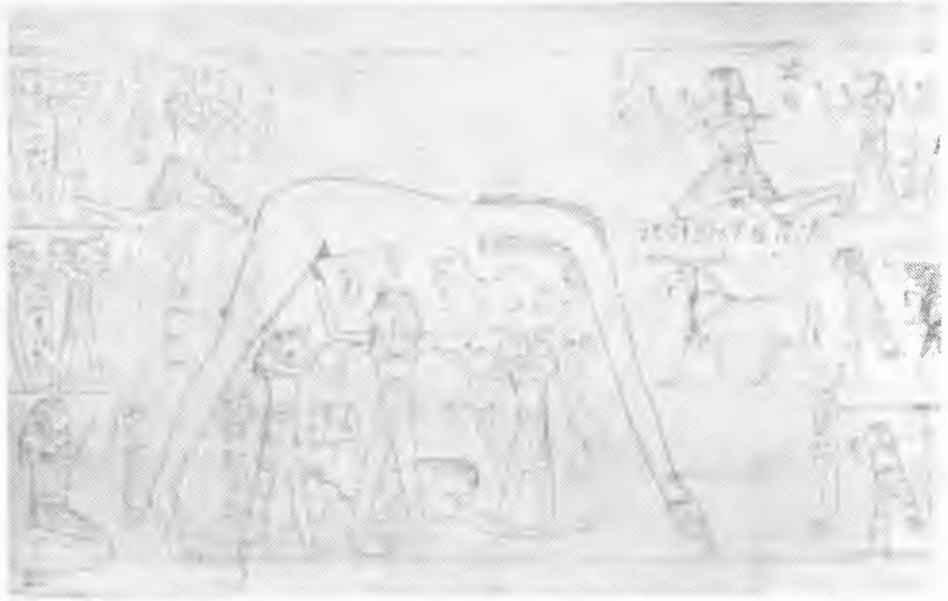
COURTESY OF THE METROPOLITAN MUSEUM OF ART

Balance used to weigh the heart in the judgment of the dead. Anubis, the jackal-headed God of the Dead, adjusts the scales on which the heart of the deceased (on extreme left) is being weighed against right and truth, symbolized by the feather. Thoth, the Ibis-headed God of Learning, stands ready with scribe's palette and brush to write down the verdict. (28th Dynasty)

۲۴- کتیبه مجا که روح مرده در عالم برزخ از مصر قدیم در موزه بریتانیا مربوط بدو هزار سال ق.م.  
نقل او کتاب بون ویک . تفسیر در صفحه ۳۱۹ .



۲۴ مکور- کتیبه کامل از جلسه محاکمه روح مرده مصری درعالم برزخ مربوط بدوهزارسال  
ق.م. درموزه بریتانیا. نقل از کتاب ا. و. جیمس. تفسیر در صفحه ۳۱۹.



35 The Sky-goddess Nut, supported by the Air-god Shu. Papyrus from Deir el-Bahri. 10th century BC. (See p. 85)

۲۵- تصویر سه خداوند آسمان و هوا و زمین در مصر قدیم . کتیبه در موزه بریتانیا .  
نقل از کتاب ا. و. جیمس . تفسیر در صفحه ۳۲۱ .





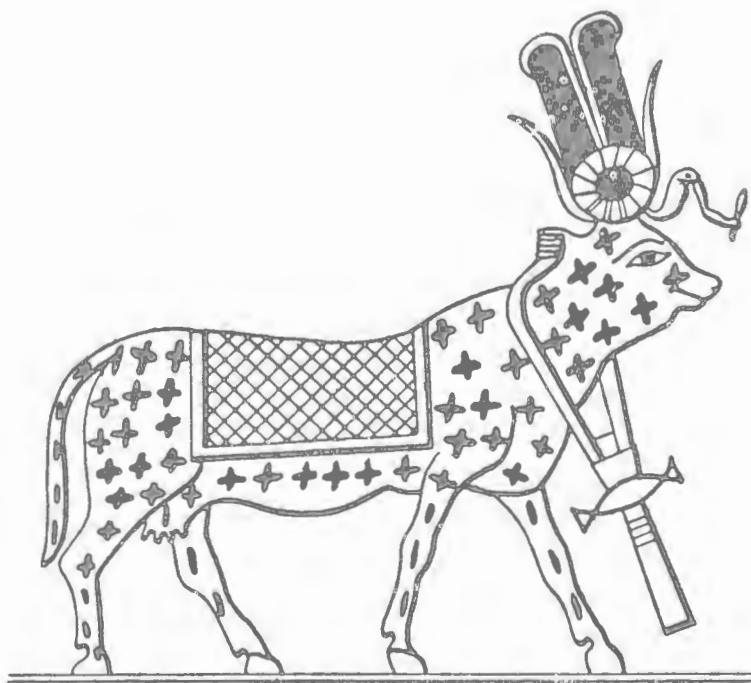
۲۶- کتیبه آخنوتون فرعون مصر زیربرتو آفتاب درموزه لوور پاریس مربوط سده چهاردهم ق.م. نقل از کتاب ایسترن . تفسیر در صفحه ۳۲۴ .



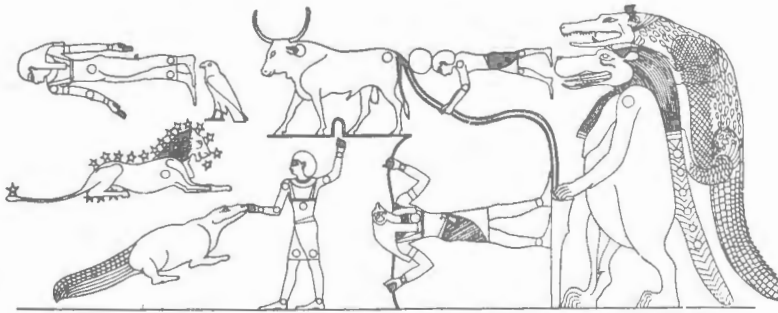
COURTESY OF THE METROPOLITAN MUSEUM OF ART

The Hawk-God Horus with figure of King Nectanebos. (30th Dynasty)

۲۷ - ہیکل ہروس خداوند مصر قدیم بشکل نقاب از موزہ لوور . نقل از کتاب بون ویک .  
تفسیر : رصفحه ۳۲۷ .



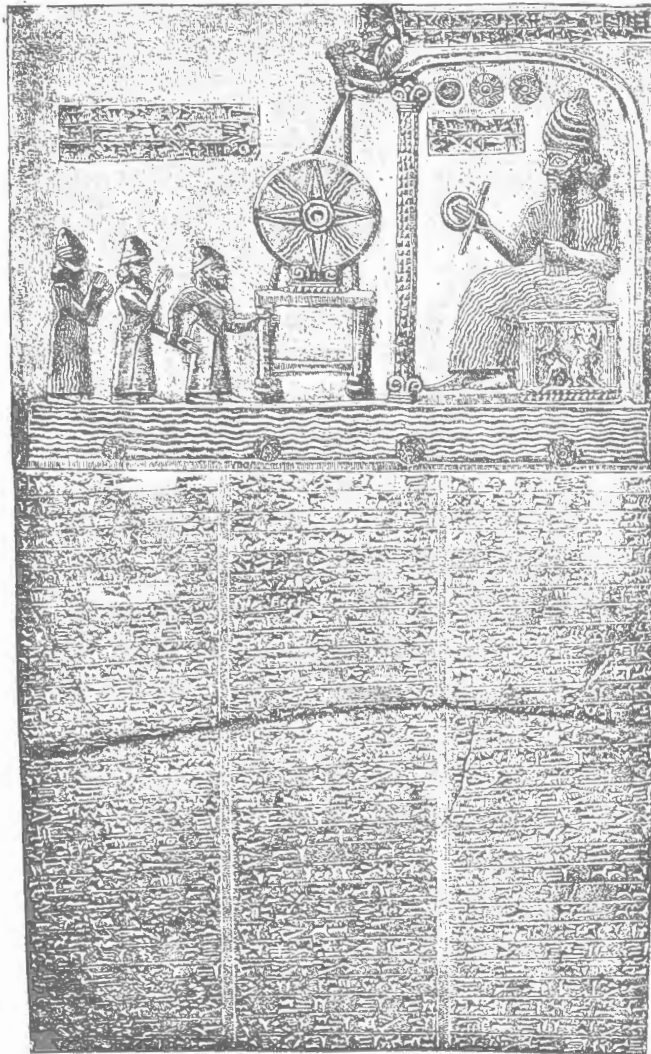
۲۷ مکرر - تصویر هاتور دختر خداوند آفتاب درهیکل گاو ماده از موزه لوور .  
تفسیر در صفحه ۳۲۸ .



COURTESY OF THE METROPOLITAN MUSEUM OF ART

Chart of the stars in the region of the North Pole. The sky was considered the abode of the Gods and certain mythical creatures, who were given definite places in the heavens, as here indicated by stars and circles on the figures. (19th Dynasty)

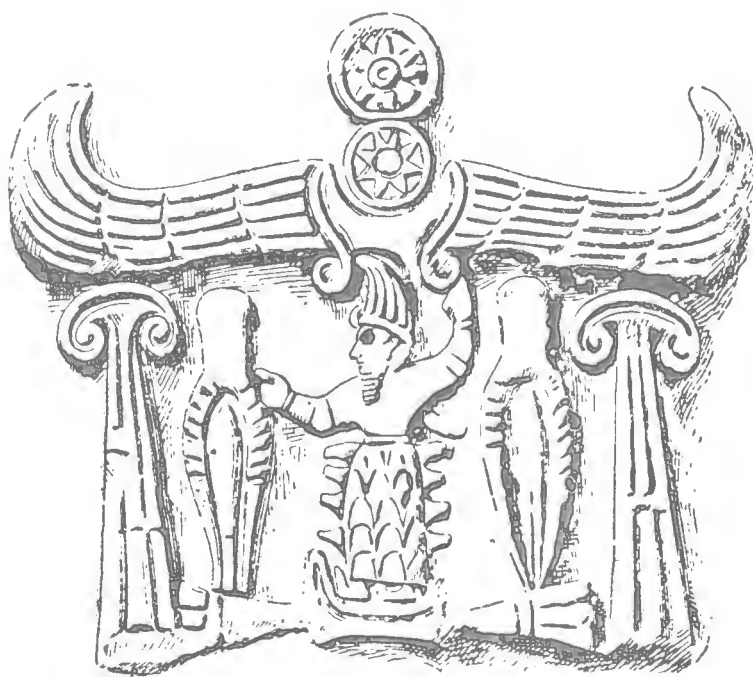
۲۸- نقشه ستاره های قطبی بشکل حیوانات از مصر قدیم. کتیبه در موزه بریتانیا. نقل از کتاب بون ویک. تفسیر در صفحه ۳۲۹.



۲۹ - کتیبه شاماش خداوند آفتاب در بابل از موزه بریتانیا . نقل از کتاب راکوزن .  
تفسیر در صفحه ۳۴۲ .



۳۰- پادشاه بابل و تصویر آفتاب و ماه و ستاره در بالای آن کتیبه در حوزة لور باریس. نقل از کتاب ایماز، تفسیر در صفحه ۳۴۲ .



۳۱- مهر تودال چهارم پادشاه هاطی در موزه بریتانیا مربوط بسده هفدهم ق.م. نقل از کتاب  
سرام . تفسیر در صفحه ۳۴۸ .

## بخش یازدهم

### دین و آئین زرتشت

#### اوستا شناسی در کشورهای اروپایی

تحقیق از دین و آئین زرتشت گرچه در ظاهر با عقاید مذهبی ایرانیان در عهد باستان مربوط است اما درحقیقت با فرهنگ و ادبیات و سنن و اخلاق و عادات ملی ایرانی بیشتر سر و کار دارد. زرتشت پیش از آنکه در دین قدیمتر ایرانی اصلاحاتی پدید آورد نسبت بتاریخ و فرهنگ و استقلال و تمامیت وطن خود خدمات گرانبها انجام داده است. اوستا کتاب زرتشت در درجه اول مشتمل بر تاریخ ایران باستان و در درجه دوم بر جغرافیای قدیم ایران و در مرتبه سوم بر احساسات و عواطف نژادی و ملی و مبارزه و جانبازی است که وی در حفظ وطن خود بکار برده و بالاخره در شهر بلخ بدست یکمرد تورانی بشهادت رسیده است و موضوع دین و مذهب زرتشت در درجه آخر قرار گرفته است.

ایرانی اگر شاعر محبوب خود فردوسی را از جان و دل دوست میدارد نه تنها بعلت اشعار نغز و دلکشی است که در شاهنامه سروده است بلکه در قسمت عمده ناشی از این است که تاریخ تمدن قدیم ایران و نام دلاوران و پهلوانان ایران باستان را زنده و جاویدان ساخته است اما این شاعر سخن پرور باید دید حماسه‌ها و داستان‌های شاهنامه را از کدام منبع و مستند اقتباس کرده است. تردید نیست اساس و اصول مطالب را فردوسی از کتاب زرتشت الهام گرفته است و شاید خود وی



نیز تحت تأثیر عواطف و احساسات وطن پرستانه زرتشت قرار گرفته است .  
 زمانی که اوستا بوسیله دانشمندان ایرانشناس اروپائی بدست آمد و متون  
 آن از پهلوی ساسانی و یابکمک سانسکریت از زبان اصلی اوستا بوسیله دانشمندان  
 مزبور ترجمه شد واضح و روشن گردید که فردوسی در تنظیم شاهنامه خود يك  
 نسخه از زند اوستا را در اختیار داشته و کتاب خود را از روی مطالب آن برشته  
 نظم در آورده است اما زرتشت نه یکتاپرست و نه ثنوی مذهب بود بلکه مانند همه  
 اقوام و ملل زمان خود خدایان متعدد را میپرستید و این خدایان را نیز از آسمان  
 واز ستارهها انتخاب کرده بود ولی پس از انقراض ساسانیان وقتی دین اسلام در  
 ایران رواج یافت و برای همه واضح و روشن گردید که خداوند و خالق عالم فقط  
 یکی است و عقیده بر تعدد خدایان باطل و بی‌ارج و ارزش میباشد روحانیان زرتشتی  
 و کسانی که دین دو هزار سال قبل ایران را در فکر خود میپرورانیدند در صدد  
 برآمدن زرتشت را در ردیف موسی و عیسی و محمد قرار دهند و بر اثر این قبیل  
 افکار کتابهای چندی بفارسی در کشور ما انتشار پیدا کرد و از این کتابها آنچه  
 بزمان حاضر مانزدیکتر است کتاب فروغ مزدیسنی بقلم کیخسرو شاهرخ کرمانی و  
 کتاب ادبیات مزدیسنا و گاتها بقلم ابراهیم پورداود استاد ادبیات در دانشگاه تهران  
 میباشد و نویسنده هر دو کتاب مزبور زرتشت را در جرگه پیغامبران دانسته و او را مزدا  
 را باخدای واحد متعال تطبیق کرده اند و ما در برابر چنین عقیده از جانب این دو نویسنده  
 نیز کوچکترین ایراد و اعتراض نداریم زیرا هر کس و هر محقق در بیان عقاید شخصی  
 خود آزاد است و در این عقیده و اقدام از حق خود استفاده کرده اند اما ابراهیم  
 پورداود کتابهای خود را بصورت ترجمه متون اوستا انتشار داده است . بدیهی است  
 هر گاه وی در این کتابها ترجمه صحیح جزوات اوستا پراخته بود و در اصل مطالب  
 زرتشت دخل و تصرف نمیکرد باز هم در بیان عقاید شخصی و یا تفسیر اوستا بهتر  
 نحو مقتضی میدانست آزاد بود و ضمناً نسبت بفرهنگ و ادبیات ایرانی خدمات  
 بسزائی انجام میداد ولی متأسفانه نویسنده مزبور در کتابهای خود از قاعده

زند  
 اوستا  
 دی زرتشت

راور  
 و  
 زرتشت  
 رسا

اصلی ترجمه که در درجه اول حفظ شخصیت اصل کتاب است خارج شده و بعضی مطالب آن را چنان تغییر داده که خواننده بجای اطلاع از افکار زرتشت تحت تأثیر عقاید شخصی مترجم قرار میگیرد و ناچار میشود زرتشت را بر خلاف مندرجات اوستا یک رسول موحد و یکتا پرست پندارد و محض مثال موضوعی را نقل میکنیم.

در اوستا و بالخصوص در یشتها و خورده اوستا لفظ یزدان و ایزد لااقل در یکصد مورد تکرار شده و بدیهی است این لفظ در زبان فارسی کنونی ویا در پهلوی ساسانی و زبان اصلی اوستا در ردیف لفظ بغ و Bagha بمعنی خداوند استعمال شده و حتی خود پورداود نیز در دیباچه کتاب بجای بسم الله جمله (بنام یزدان بخشنده) بکار برده و از اینجهت واضح و روشن است که مهر، ناهید، آذر، تشر، وایو، ارت، و انانت و امثال آنها در جرگه خدایان دیگر زرتشت قرار گرفته اند و این خدایان در اوستا مانند اهورا بلفظ ایزد و یزدان و گاهی بنام بغ بمعنی خداوند نامیده شده اند اما بر اهییم پورداود نه تنها در مقدمه کتاب خود توضیح داده که لفظ ایزد و یزدان در اوستا بمعنی فرشته است نه خداوند بلکه در متن ترجمه نیز واژه های بغ و یزدان و ایزد و یزد را بلفظ فرشته تبدیل کرده و فقط اهورمزدا را از دیگر خدایان زرتشت تفاوت گذارده خداوند نامیده است و این امر سبب شده که هر خواننده ناچار معتقد میشود هر مزدخدای واحد زرتشت و بقیه خدایان و ایزدان از فرشته گان وی هستند. بدیهی است هر گاه چنین رویه فرضاً در ترجمه کتاب ودا ویا کتاب مراسم دینی مصریان معمول میشد یعنی فقط اوزیریس خداوند آفتاب و برهما خدای بزرگ هندیان بلفظ خداوند و باقی خدایان بعبارت فرشته ترجمه میشدند ناچار آفتاب پرستان مصر قدیم ویا بت پرستان هندی نیز از یکتا پرستان شمرده میشدند و حال اینکه از دانشمندان اوستا شناس اروپائی گرچه بعضی از آنان زرتشت را موحد و یکتا پرست پنداشته اند اما در ترجمه اوستا برخی از قبیل دهارلز دانشمند فرانسوی لفظ ایزد و بغ را بدون ترجمه عیناً نقل کرده اند و برخی دیگر مانند دارمستتر Darmsteter دانشمند

دیگر فرانسوی دو لفظ نامبرده را همه جا به واژه Dieu و خداوند ترجمه کرده است.

بنا بر این و دلائل دیگری که در محل خود نقل خواهیم نمود بعقیده ما ترجمه‌های فارسی ابراهیم پورداد از جزوات اوستا بی اعتبار است و از مراجعه به آنها نمیتوان عقاید زرتشت را بدست آورد اما در کشور عزیز ما ترجمه‌های مزبور وقتی انتشار پیدا کرد که اکثر روشن فکران و محققان ایرانی برای اطلاع از مندرجات کتاب زرتشت شوق و ذوق فراوان یافته بودند و این ترجمه‌ها در عصر حاضر نیز در دانشگاه‌های ایران مورد مراجعه استادان و دانشجویان و طلاب قرار گرفته و از مطالعه در این ترجمه‌ها نه تنها حقیقت درباره عقاید و افکار زرتشت و دین ایرانیان باستان مخفی و مکتوم میماند بلکه مشکلاتی در تفسیر اوستا پدید میشود که همه لاینحل میگردد و ضمناً از توسعه و پیشرفت فرهنگ ایرانی و ادبیات فارسی در قسمت اوستاشناسی باز می‌دارد و از اینجهت است که واجب دیدیم در توضیح از این موضوع بتفصیل پردازیم و ضمناً علاقه جوانان و روشن فکران ایرانی را برای مراجعه و مطالعه در ترجمه‌های اوستا بزبانهای اروپائی افزون سازیم و به این وسیله امیدواریم محققان ارجمند ایرانی در ترجمه متون اوستا بفارسی از زبانهای اروپائی همت گمارند و بترجمه‌های ناقص و مخدوش ابراهیم پورداد اکتفا ننمایند.

از آنچه در بخش دهم نقل نمودیم واضح گردید که اکثر اقوام و ملل قدیم هر کدام در طول تاریخ تمدن خود آثار مکتوب و یا مجموعه‌ای بشکل کتاب مشتمل بر قوانین و عادات و دین و آئین خود بیادگار گذارده‌اند از آنجمله تورات از قوم یهود، کتاب مراسم دینی از مصر قدیم، دو کتابخانه بابل و نینوا از کلدانیان و آشوریان، کتاب ودا و قانون مانو و کتابهای بودا از هند، کتاب‌های کنفوسیوس و دیگر حکمای چینی از چین قدیم، کتب تاریخ و حکمت از یونان و بالاخره مجموعه قوانین ژوستینین Justinien و اولپین Ulpian و کایوس Gaius و امثال آنها از رومیان قدیم باقی مانده است اما از ایرانیان باستان که در

وام قدیم  
انجمنی که  
انجمنی که

مدت چند سده دنیای متبذمن قدیم را تحت سلطه و اختیار خودشان اداره نموده اند بر اثر حوادث ناگوار تاریخی از قبیل حمله اسکندر، عرب، مغول بغیر از جزوات اوستا آثار مکتوب دیگر بشکل کتاب در دست نیست ولی خوشبختانه مندرجات این کتاب بقدری دلکش و برای ایرانی ارزنده و نفیس است که هر چه در تمجید آن نگاشته شود حق مطلب ادا نخواهد شد و مطالعه آن برای هر ایرانی واجب و ضرور می باشد. اصل وریشه اکثر لغات و واژه های فارسی از مراجعه به این کتاب بدست می آید. شانزده کشور ایرانی نشین در عهد باستان و نام و مشخصات شهرها و کوهها و رودها و دریاها در آن یاد شده همچنین سرگذشت مهاجرت ایرانیان و تاریخ پادشاهان ایران باستان راجع بقبل از زمان کوروش بزرگ در آن شرح و توضیح شده است و از اینجهت میتوان گفت اوستا نه تنها یک کتاب جغرافیا و تاریخ ایران باستان بشمار میرود بلکه بمنزله سند مالکیت ایرانی در این ۱۶ کشور محسوب میشود.

اما ایرانی از وجود چنین کتاب ارزنده و نفیس تا اواخر سده نوزدهم میلادی بی خبر و بی اطلاع بود و فقط محققان اروپائی از دوست سال قبل از زمان کنونی و حاضر ما در صدد برآمدند کتاب زردشت را بدست آوردند و بترجمه آن همت گمارند و از اینجهت نخست بکشور عزیز ما یعنی به وطن وزاد و بوم زرتشت مسافرت کردند و بجستجوی گمشده ایرانی پرداختند و اثری از آن نه در مراکز علمی و فرهنگی آن روزی ایران و نه در نزد زرتشتیان ساکن ایران بدست نیاوردند ناچار رنج سفر به هندوستان را بر خود هموار کردند و بالاخره از معابد پارسیان این سرزمین بچند نسخه از اوستا دست یافتند و همراه خود بکشورهای اروپائی بارمغان بردند اما ترجمه این نسخ از زبان پهلوی ویا از سانسکریت و زبان اصلی اوستائی کاری بس سخت و دشوار بود و مجاهدت و سعی و کوشش فراوان لازم داشت و عده ای از دانشمندان فرانسوی و سپس آلمانی و انگلیسی در این امر پیشقدم شدند و در زحمات خود بجائی رسیدند که ترجمه ها و تفسیرهای متعدد در زبانهای اروپائی پدید

اسکندر  
و مغول  
عرب  
برای  
زرتشتیان  
و کوروش

آوردند و از این ترجمه‌ها و کار و کوشش و مشقات دانشمندان ارجمند اروپائی است که ایرانی در عصر حاضر میتواند از این ترجمه‌ها بهره‌مند شود و فرهنگ و ادبیات و تاریخ خود را در آینده با رونق ترسازد. اکنون باید از تاریخچه اکتشاف اوستا و ترجمه آن توضیح دهیم.

#### تاریخچه اکتشاف اوستا و ترجمه آن بزبانهای اروپائی

دارمستتر دانشمند فرانسوی در نیمه دوم سده نوزدهم میلادی لاقفل مدت بیست سال از عمر خود را برای تحقیق و تتبع در متون اوستا و تحصیل زبان فارسی کنونی، زبان پهلوی ساسانی و زبان اصلی اوستا و سانسکریت صرف کرده و بترجمه و تفسیر جزوات مختلف این کتاب پراج و ارزش ایرانی در سه جلد کالان آن هم بدو زبان فرانسه و انگلیسی توفیق یافته و در مقدمه جلد اول آن بفرانسه تاریخچه مختصر از اکتشاف اوستا را تا زمان خود توضیح داده و ما ترجمه این قسمت را در زیر برای اطلاع خوانندگان گرامی باختصار نقل مینمائیم.

« نویسنده یونانی در کتاب‌های خود مدت ده سده از ۴۵۰ ق. م. تا ۴۵۰ بعد از میلاد راجع باوستا کتاب زرتشت اطلاعات مفیدی بیان داشته‌اند و تئوپومپوس **Theopompus** در کتاب ایزیس و اوزیریس از مذهب ثنوی پارسیان توضیحات داده اما این مذهب پس از حمله اسکندر مقدونی در ایران بفراموشی سپرده شد و در سلطنت ساسانیان از نو رونق گرفت و پس از اسلام مجدداً متروک گردید تا در سالهای اخیر بعضی سیاحان اروپائی در ملاقات خودشان با پارسیهای ایران و هندوستان از اوستا ارمغان ارزنده و سودمند باروفا آوردند از آنجمله توماس هاید **Thomas Hyde** شرق شناس انگلیسی در سال ۱۷۰۰ میلادی راجع بدین و آیین پارسیان بتحقیق پرداخت و درباره آن کتابی منتشر نمود و در این کتاب بعضی از متون اوستا را درج کرد و یاد آور شد که باید از آثار باقیمانده از این کتاب تجسّسات بیشتر بعمل آید و بالاخره از مطالعه در آرداویرا و نامه که از پهلوی بفارسی ترجمه شده و همچنین از فرهنگ جهانگیری که در سال ۱۶۰۹ میلادی بدستور جهانگیر

شاه نگاشته شده اطلاعات بیشتری بدست آمد و در آرداویرا و نامه تفصیل رقتن آرداویرا و به آسمان و گردش در بهشت و جهنم نگاشته شده و بنام نزول آرداویرا و در دوزخ نامیده شده است.

اما هیجده سال بعد جرج بورشه **George Burcher** یک تاجر انگلیسی در شهر سورات هند توانست یک نسخه از وندیداد ساده زرتشت را بدست آورد و در سال ۱۷۲۳ میلادی بدانشگاه اکسفورد انگلستان تقدیم نمود و چند سال بعد فرایزر **Frazer** از اهل اسکاتلند بمأموریت هندوستان رفت و در آنجا با پارسی‌های سورات معاشرت نمود و در این معاشرت با زحمات مواجه شد زیرا دستورهای پارسی از ملاقات با وی دوری می‌جستند و بهر نحو بود توانست دو نسخه خطی دیگر از وندیداد را خریداری و همراه خود بانگلستان ببرد.

اما آنکتیل دوپرون **Anquetil Duperron** جوان پرشوق و شورفرانسوی در سال ۱۷۵۴ میلادی وقتی در سن بیست سالگی در مدرسه السنه شرقیه پاریس تحصیل میکرد چند کپی از عکس کتاب وندیداد اکسفورد نزد پرفسور لورو را **Leroux** ملاحظه کرد و تصمیم گرفت به هندوستان مسافرت نماید و نسخه کامل از این کتاب را بدست آورد و بترجمه آن اقدام کند و بهمین منظور بعنوان یک سرباز ساده نزد کمپانی انگلیسی هند نام نویسی نمود و در سال ۱۷۵۵ میلادی باین کشور مسافرت کرد و پس از سه سال کوشش توانست خود را بشهر سورات **Surat** هند رساند و در این شهر راجع بکتاب زرتشت بتحقیق و تجسس پردازد. در ابتدای امر بسر نوشت فرایزر **Frazer** دوچار شد باین معنی که از طرف پارسی‌ها در معاشرت و آشنائی با وی استقبال بعمل نیامد اما در آن زمان میان پارسیان هند راجع باینکه بستن پارچه موسوم به پنم **Penam** حین مراسم دینی و نماز در برابر دهان واجب است یا نه اختلاف رخ داده بود و در این اختلاف روحانیان زردشتی سورات دودسته شده بودند. وی حاضر شد اطلاعات لازم را به آنکتیل بدهد بشرط اینکه از پشتیبانی فرانسوی‌ها برخوردار شود و آنکتیل از این راه توانست در سال ۱۷۶۱ میلادی

نسخه‌های متعدد خطی از جزوات مختلفه اوستا را بدست آورد و هندوستان را ترک کرد و قبلاً با کسفورد رفت و نسخه‌های وندیداد را با نسخه خطی اوستا در اکسفورد تطبیق کرد و وقتی منطبق دید بفرانسه آمد و این نسخه‌ها را در سال ۱۷۶۲ میلادی بکتابخانه شاهی پاریس هدیه نمود و مشتمل بر ۱۸۰ عدد جزوه خطی پهلوی زند اوستا و سانسکریت بود و سپس مدت ده سال برای ترجمه آن صرف وقت کرد و در سال ۱۷۷۱ میلادی در سه جلد انتشار داد.

«انتشار کتاب‌های آنکتیل دوپرون از ترجمه اوستا در فرانسه و انگلستان میان دانشمندان هیجانی پدید آورد و بیشتر از همه در انگلستان مورد حمله و انتقاد قرار گرفت و نخست ویلیام جونز *William Jones* در مقالات خود از راه اعتراض یاد آور شد که (آنکتیل دوپرون فریب خورده است و معقول نیست یک قانونگذار بنام زرتشت این قبیل موهومات نوشته باشد. مندرجات این کتاب دهان بدیهان رسیده و کتاب اصلی زرتشت نیست. دعای زور می‌خوانند و برای آن یشتی تهیه میکنند. برسم در دست می‌گیرند یشت مینویسند و حال اینکه زور *Zaor* یک نوشیدنی است و برسم هم درخت است ممکن نیست زرتشت چنین مقررات وضع کرده باشد. این موضوعات را به وی نسبت داده‌اند و شما را تحقیر کرده‌اند. چرا باید جملاتی گفته شود که یک بانو وقتی به زبان آورده از خجالت سرخ شود. مقصود از دنبال این موضوع چه بود. برای اینکه بفهمانید زبان فارسی یاد گرفته‌اید. فرض کنید این همه قوانین که بزرتشت نسبت داده‌اید واقعاً از وی باشد از دانستن آنها چه فایده حاصل است. اروپای متمدن بچنین زند اوستا احتیاج ندارد. خواسته‌اید بگوئید دو زبان باستانی که اروپائیان نمیدانند شما تعلیم یافته‌اید زبان باید ارزش معنوی داشته باشد. یاد گرفتن این همه جملات و کلمات زنده و خشن و ناجور چه بهره دارد. شما در اوستا کلمه دین را بمعنی مذهب و قانون ترجمه کرده‌اند و حال اینکه این کلمه عربی است و غیر ممکن است در اوستا استعمال شده باشد. شما از دستور داراب آنچه شنیده‌اید نقل کرده‌اید. این مرد بایستی

زبان ملت خود را آشنا بوده باشد اما چون کلمات عربی از قبیل دنیا، آخرت، دوعالم، ملك **Malik**، زمان، غنم، دم، سته، اب، ام، اول، شمس و غیره را بنام واژه‌های فارسی نقل نموده‌اید یا باید گفت دستور داراب مرد فریب‌کار بود و شما را فریب‌داده و یا شما خوانندگان را فریب داده‌اید. بنا بر این معلوماتی را که ادعا کرده‌اید فاقد هستید و یا این معلومات تماماً موهومات است).

«ریکاردهسون **Richardson** از اعتراضات ویلیام جونس جانبداری کرد و باین اعتراضات جنبه استدلالی داد و یاد آور شد که زبان عربی قبل از سده هفتم میلادی در زبان فارسی نفوذ نداشت. منیه **Menier** در آلمان اعتراضات جونس را تصدیق نمود و اضافه کرد که ممکن نیست اینهمه کلمات عربی از حیوانات و درختان و انسانها و غفریتها در زند اوستا وارد شده باشد. کدام یونانی از هوم و جمشید صحبت کرده است.

«اما کلیکر **Kleiker** در آلمان از ترجمه‌های آنکتیل دوپرون پشتیبانی کرد و کتاب وی را در سال ۱۷۷۶ میلادی به آلمانی ترجمه نمود و از صحت و درستی آن دفاع کرد و توضیح داد که در زند اوستا کلمات عربی نیست بلکه اساساً زبان پهلوی که از حیث تاریخ مؤخر از زند است با کلمات سامی آمیخته است و این کلمات عربی نیستند بلکه آرامی میباشند و ارتباط زبان فارسی قدیم با آرامی مسلم است. پس از این زمان موضوع اوستاشناسی در اروپا طرفدارانی پیدا نمود و در این باره کتابهایی منتشر شد از آنجمله کتاب سیلوستر دسی **Silvester de sasy** در سال ۱۷۹۳ در پاریس انتشار یافت و در این کتاب راجع ببعضی از متون اوستای آنکتیل توضیحات داده و از مسکوکات پهلوی ساسانی نقل کرده و قید شده که زبان پهلوی در زمان ساسانیان زبان درباری بود و اردشیر بابکان از این زبان تشویق کرد و دین زرتشت را رواج داد.

«در سال ۱۸۱۹ میلادی ارسکین **Erskine** در کتاب خود اظهار نظر نمود که زندیک لهنجه از سانسکریت است و از هند در پارس وارد شده و زبان مغیا



میباشد. بهلم Bohlem در سال ۱۸۳۱ توضیح داد که زبان اوستایک رشته از سانسکریت میباشد. بنا بر این پس از کتاب های آنکتیل دوپرون بتدریج معلوم گردید میان زبان اوستا و ساتسکریت ارتباط نزدیک وجود دارد و آنکتیل نیز ترجمه اوستا را از پارسی ها شنیده و درس استاد را نقل کرده است. در سال ۱۸۲۵ میلادی بورنوف Burnouf معتقد شد که پارسی ها اگر بزبان پهلوی آشنا بودند از سانسکریت اطلاع نداشتند و اوستا را باید بکمک سانسکریت فهمید و ترجمه کرد و بالاخره بورنوف در میان نسخه های خطی اوستا که بوسیله آنکتیل بدست آمده بود یک نسخه بزبان قدیمتر پیدا کرد و این نسخه از سانسکریت یسنا بود و در پنج سده قبل بوسیله یک دستور پارسی ترجمه شده است. بورنوف در سال ۱۸۵۲ میلادی فوت نمود و در این زمان کتابهای وستر گارد دانمار کی Wester Gaard و اشپیگل آلمانی Spigel منتشر گردید و وستر گارد وقتی از مسافرت هندوستان مراجعت کرد و با گبرهای پارسی معاشرت کرد متن کتاب بندهشت را انتشار داد و اختلافاتی که در نسخه های اوستا در کپنهاک و اکسفورد و پاریس بود روشن نمود و مجموعه کامل از متون اوستا را منتشر کرد و در همان زمان کتاب اشپیگل نیز بچاپ رسید و در آن قسمت وندیداد ساده از یشتها و خورده اوستا جدا شده است. اشپیگل بضمیمه این کتاب ترجمه کامل از اوستا را با یک دستور زبان فارسی انتشار داد و جیمس یوستی Justi فرهنگ کامل از زبان زند اوستا بضمیمه قواعد قرامری زند را با توضیحاتی منتشر ساخت و بوپ Bopp باستاند نوشته های بورنوف راجع به اوستا توضیحات مفید داد.

در موازات اوستا شناسی تحقیقات دانشمندان دیگر راجع به ودا Vaida کتاب مقدس هندوها انتشار یافت و این دانشمندان توجه یافتند که میان ودا با اوستا از حیث زبان ارتباط نزدیک وجود دارد. آقای وست West مدت بیست سال در شهر بمبئی بسمت مهندسی انجام خدمت میکرد و در این مدت توانست لجه های بومی هندی و سانسکریت و پارسی و عربی را تعلیم یابد و در سال ۱۸۷۱ میلادی یک

نسخه از مینوخرود را بچاپ برساند و بتدریج بر تعداد کتابها و تحقیقات در زمینه اوستا شناسی افزوده شد و متوذهای مختلف در این باره معلوم و معین گردید و امروزه برای ترجمه صحیح اوستا تنها دانستن سانسکریت کافی نیست بلکه اطلاعات بیشتری لازم است و در پانزده سال اخیر اوستا شناسی در ردیف ودا شناسی اهمیت شایان پیدا کرده است و آقای روت **Roth** در هر دو مکتب یعنی در ودا شناسی و اوستا شناسی وارد بود و گلدنر **Geldner** شاگرد آقای روت نیز در این زمینه تحقیقات ارزنده نموده است.

این بود خلاصه‌ای از تاریخچه اوستا شناسی تا زمان دارمستر دانشمند ارجمند فرانسوی و کتاب وی بفرانسه در سال ۱۸۹۲ میلادی در پاریس در سه جلد کلان بچاپ رسیده و ترجمه انگلیسی اوستا بقلم همان دانشمند یکسال پس از فوت وی در سال ۱۸۹۵ تحت نظر پرفسور وست **West** و با مقدمه این دانشمند انتشار یافته است. <sup>۱</sup> دیباچه کتاب دارمستر مفصل است و ما بطور خلاصه نقل نمودیم و ضمناً در این مقدمه توضیح داده که مدت بیست سال در تحقیق از متون اوستا صرف وقت نموده و چند مرتبه به هندوستان و ایران مسافرت کرده و از گوشه و کنار یزد بوسیله یک هیربد پارسی نسخه‌های متعدد از اوستا بدست آورده و با نسخ دیگر در اروپا تطبیق نموده و در ترجمه اوستا توفیق یافته است.

در تکمیل تاریخچه مزبور مناسب خواهد بود قسمتی از توضیحات ده‌ارلز **De Harlez** دانشمند دیگر را از پایان گفتار وی در اینخصوص نقل نماییم و این دانشمند در صفحه ۴۹ مقدمه کتاب خود چنین مینویسد:

«شاردن **Chardin** یک تاجر و بازرگان فرانسوی در اصفهان تجارتخانه تأسیس نمود و ضمناً کارشناسی جواهرات سلطنتی شاه ایران را بعهدہ داشت و با پارسیان گبر آباد **Geberhabad** طرح دوستی ریخت و با آنان معاشرت کرد.

۱- کتابهای دارمستر در ترجمه جزوات اوستا بفرانسه یا با انگلیسی نایاب است و در کتابخانه موزه بریتانیا تحت شماره ۱۱-۱۵۰۲ و ۱۲-۱۷۱۲ بایگانی است.

بعضی از پارسی‌ها چند نسخه از کتاب زرتشت را برای فروش بروی پیشنهاد نمودند و چون قیمت گزاف مطالبه می‌کردند از معامله منصرف شد اما نخستین اوستای کاملتر را اروپا از دست آنکتیل دوپرون دریافت نمود. این دانشمند بی باک در مراجعت از سفر هند نسخه‌های خطی متعدد از کتاب مقدس را بوطن خود همراه آورد. بعضی از این نسخ بدون ترجمه و برخی بخط پهلوی با ترجمه فارسی و کتابها و رسالات از قبیل بندهش و مجموعه روایات و غیر آنها را نیز همراه داشت. در همان زمان يك تاجر انگلیسی موسوم به دو گیز De Guise نسخه‌های متعدد دیگر را همراه خود از هندوستان بارمغان آورد و بکتابخانه هند در لندن تحویل داد. راسک Rask در تجسسات و تحقیقات خود در شهر بمبئی توانست نسخه‌های ارزنده کثیر از اوستا و زند را بدست آورد و کپنهاک پایتخت دانمارک را در داشتن نسخ اوستاغنی‌ترین شهرها سازد اما هوگک Haug دانشمند آلمانی در مدت اقامت خود در شهر پونه هندوستان توانست با پارسیان این شهر معاشرت کند و دوستی آنان را نسبت بخود جلب نماید و از این راه نه تنها اطلاعات و معلومات تازه تر کسب نمود بلکه کتاب‌های خطی از جزوات اوستا را جمع‌آوری کرد و همراه خود به آلمان برد و این نسخه‌ها اکثراً بسانسکریت با ترجمه پهلوی و گاهی به پهلوی با ترجمه فارسی است و کتاب نیرنگستان و بعضی کتب دیگر در جزو آنها دیده میشود و این نسخ خطی را تا آخر عمر نزد خود نگاه داشت و دولت پس از فوت وی از ورثه او خریداری کرد و در یادداشت‌های خود یاد آور شد که نتوانسته است همه مندرجات این نسخ را مطالعه و بررسی نماید.

«بنابر این شهرهای پاریس، لندن، کپنهاک و مونیخ امروز از مراکز مهم در نگاهداری نسخ خطی اوستا بشمار می‌روند و نسخه‌های ارزنده دیگر در شهرهای اکسفورد، کمبریج و کانتربری موجود است. این نسخ بعضی از ایران و برخی از هند بدست آمده و آنچه از ایران بدست رسیده مرتب تر است و نسخه‌های هندی مانند این است که همه از روی نسخه واحدی نگاشته شده و این همان نسخه‌ای

است که پارسی‌ها در هنگام تبعید یا مهاجرت همراه خود از ایران داشتند. توضیحات دهارلز دانشمند فرانسوی راجع باوستا شناسی و متون اوستا مفصل است و نقل از همه از گنجایش کتاب بیرون است و این دانشمند ضمناً توضیح داده که نسخ اوستا چگونه بوسیله دانشمندان فهرست بندی و تطبیق شده و نسخ قدیمتر و صحیح تر معلوم و معین و گلچین گشته و یا چگونه جزوات و متون کامل آن در یکجا و یا جدا گانه بوسیله امثال اشپیگل، هوگ، راسک، گلدنرووست چاپ و انتشار یافته است.

این بود تاریخچه اوستا شناسی در کشورهای اروپائی تا اواخر سده نوزدهم میلادی و از آن زمان تا عصر حاضر که در حدود هفتاد سال گذشته دانشمندان متعددی و کثیر اروپائی دیگر تحقیقات در رشته‌های مختلف اوستا شناسی را کاملتر ساخته‌اند و از این راه در پیشرفت و توسعه فرهنگ زبان فارسی کوشش فراوان میدول داشته‌اند از آنجمله وست West دانشمند انگلیسی ترجمه کتاب پنجم و هفتم و هشتم دینکرد را بانگلیسی انتشار داد و گلدنر آلمانی ویسپرد و خرده اوستا را با آلمانی تبدیل نمود و کریستیان بارتولومه Christian Bartholomae ترجمه گاتها را با آلمانی در سال ۱۹۰۵ خاتمه داد و این قبیل کتابها در شرح و تفسیر از جزوات مختلفه اوستا بزبان‌های اروپائی بسیار است و مهمتر از همه متون اوستا خواه بزبان پهلوی و خواه بسانسکریت و بزبان اصلی اوستا بوسیله عده‌ای از دانشمندان از قبیل اشپیگل و وست بچاپ رسیده همه نیز در رونق و توسعه و پیشرفت زبان شیرین فارسی عامل مؤثر و ارزنده بشمار میروند اما متأسفانه تا کنون در کشور عزیز ما از این زحمات و کوشش‌های خستگی ناپذیر محققان و دانشمندان اروپائی استقبال شایان و یا استفاده مطلوب بعمل نیامده و ترجمه فارسی مندرجات اوستا منحصر بکتاب‌های بی‌سر و ته ابراهیم پورداود میباشد و این کتابها نیز بشرحی که توضیح خواهیم داد بقدری آلوده باشتباه و خطا است که انتشار آنها بجز زیان و ضرر نسبت بادبیات و فرهنگ زبان فارسی حاصل دیگری ندارد و چون مستند و مدرک ما در تحقیق از دین و

آیین زرتشت در درجه اول مندرجات کتاب اوستا است ناچاریم من باب مقدمه از بی اعتباری ترجمه های فارسی مزبور توضیحات دهیم تا معلوم شود در تحقیقات خود بچه علت ناچاریم دست نیاز بترجمه های اوستا بزبانهای اروپائی دراز نمائیم تا در اصل مطلب بگفتگو پردازیم.

#### بی اعتباری ترجمه های فارسی ابراهیم پورداود از اوستا

از مطالعه در مندرجات کتاب اوستا واضح و روشن میشود که زرتشت مانند دین قدیمتر ایرانیان ویا مانند ادیان دیگر زمان خود خدایان متعدد را میپرستید و این خدایان را از میان ستارهها و موجودات آسمانی انتخاب نموده بود و یکی از آنان موسوم به هرمزد یا اهورمزدا را که در ایران افزونتر از خدایان دیگر پرستیده میشد بمقام بزرگ خداوندی رسانیده وقاعده هینوتوئیزم را که در صفحه ۳۴۱ از قول ماکس مولر دانشمند انگلیسی نقل نمودیم در درجه اعلا معمول داشته است. در دین زرتشت آسمان اعلا در بالای ستارهها بهشت برین و مسکن خدایان بشمار رفته و سرچشمه و کانون روشنائی و آب و آتش و خاک در آسمان قرار گرفته است. هرمزد خدای روشنائی، آذر پسر وی خدای آتش، اسفندارمذ دختر هرمزد خداوند زمین، ارت دختر دیگر وی خدای ثروت، ستاره ناهید خدای رودها، اپم نپات خداوند آب، ستاره تیر یا تشر خدای باران و مهر و بهرام و ماه و خورشید از خدایان جلیل القدر زرتشت محسوب شده اند و این خدایان را وی در اوستا بلفظ ایزد و یزدان و بعضی را بواژه بغ بمعنی خداوند نامیده و همه آنان در جنگ و ستیز برضد اهریمن و دیوها با یکدیگر همکاری میکنند و در این همکاری نیز همچنانکه برخی از آنان بدر گاه اهورمزدا خدای بزرگ استغاثه کرده و از وی یاری طلبیده اند هرمزد نیز در نوبت خود بدر گاه بعضی از آنان راز و نیاز برده و از آنان استمداد نموده است و در تمام اوستا نامی از فرشته بمیان نیامده و بجای آن از فره وشی سخن رفته و این فره وشی یا فروهر نیز غیر از یزدان و ایزد می باشد.

این بود اصول عقاید زرتشت و باختصار نقل نمودیم اما ابراهیم پورداود در کتاب ادبیات مزد یسنا و در ترجمه گاتها ویسنا همه جا هر مزد یا اهورمزدا را خداوند یکتا نامیده و خدایان دیگر زرتشت را از فرشته گان وی شمرده است و برای اینکه چنین عقیده را با اوستا منطبق سازد و در فکر خواننده رسوخ دهد لفظ ایزده ویزدان و یخ را که هر سه در زبان فارسی قدیم و جدید بمعنی خداوند است در ترجمه های خود گاهی بلفظ فرشته تبدیل کرده و گاهی در بعضی عبارات اوستا الحاقاتی نموده و گاهی معنی بعضی عبارات و واژه‌ها را چنان تغییر داده که خواننده تحت تأثیر عقاید مترجم قرار می‌گیرد و از توجه باصل مطلب و مقصود زرتشت باز می‌ماند.

پورداود در صفحه ۲۹ جلد اول کتاب ادبیات مزد یسنا چنین مینویسد (پس از ظهور حضرت زرتشت خدای یگانه به اهورمزدا موسوم شده است). همچنین در صفحه ۳۶ همین کتاب مینویسد (زرتشت بقوم خود گفت آنچه در بالا و پائین است جمله را یک آفریننده و سازنده است و جز از او کسی را شایسته ستایش نیست) و حال اینکه در کتاب زرتشت و حتی در کتب زمان ساسانیان هیچ کجا هر مزد بصفت واحد و یگانه توصیف نگشته و همچنین زرتشت هیچ کجا قید ننموده که (بجز اهورمزدا کسی شایسته ستایش نیست) بلکه برعکس آن بنام هر یک از خدایان زرتشت یشت مخصوصی در ستایش و نیایش هر کدام تنظیم یافته است و اکثر جزوات اوستا مشتمل بر این نیایشها و ستایشها میباشد.

پورداود در صفحه ۱۶ جلد اول کتاب خود مینویسد (بیشتر از یشتهای اوستا دارای اسامی ایزدان است که سی روز ماه نیز دارای اسامی آنان است. اسامی این سی ایزد یا سی فرشته در دو سیزده مرتباً یاد شده است). همچنین در صفحه ۱۷ همین کتاب مینویسد (از امشا سپندان گذشته باسم پانزده ایزد ماه یشتی داریم و به اسم نه فرشته دیگر یشتی در دست نیست). در صفحه ۸۳ کتاب گاتها مینویسد (از امشاسپندان باید سخن را کوتاه کنیم بدسته دیگر از فرشته گان که ایزدان

نام دارند بپردازیم) و حال اینکه در تمام جزوات اوستا از فرشته ولو یک مرتبه سخن نرفته است چه رسد باینکه ایزد عبارت از فرشته باشند. در صفحه ۷۰ جلد اول کتاب ادبیات مزدیسنا مینویسد (نام امشاسپند بیک دسته از بزرگترین فرشته گان مزدیسنا داده شده است و اسپتتامینو و بعدها اهورمزدا در سر آنها قرار داده شده است). در صفحه ۴۳ همین کتاب مینویسد (کلمه ایزد که در فارسی بمعنی خدا میباشد در اوستا برای اهورمزدا استعمال شده غالباً اسم گروهی از فرشته گان است که اهورمزدا در سر آنها قرار دارد).

این بود چند نمونه از گفته های پورداد در شرح و تفسیر از عقاید زرتشت گاهی پس از لفظ ایزد و یزدان عبارت (یا فرشته) را افزوده و گاهی سی یزدان و نه ایزد را به نه فرشته‌وسی فرشته تعبیر کرده است و مقصود پورداد از این عبارات که در ترجمه های خود بکرات یاد کرده این است که همه جا لفظ فرشته را بخدایان دیگر زرتشت اطلاق نماید و فقط هر مزد را بلفظ ایزد و یزدان بمعنی خداوند بخواند. تردید نیست هر گاه پورداد توضیحات مزبور را در مقدمه کتاب و یا در شرح و تفسیر اوستا نگاشته بود مورد اعتراض و نکوهش قرار نمیگرفت زیرا هر خواننده میتواند صحت و سقم این توضیحات را از مطالعه در ترجمه های فارسی اوستا معلوم و روشن بدارد ولی وی در این ترجمه ها بعضی واژه ها و عبارات را چنان از معنی حقیقی خود منحرف ساخته که زرتشت در نظر خواننده خواهی نخواهی یکتاپرست و هر مزد خدای واحد و دیگر خدایان زرتشت از فرشته گان وی جلوه میکنند و از اینجهت ناچاریم بعضی از این موارد و انحراف را در زیر نقل نمائیم تا واضح شود ترجمه های مزبور بی اعتبار میباشد و با اصول مطالب و عقاید زرتشت در اوستا مطابقت نمی نماید.

اولا - پورداد در ترجمه فقره ۵۴ فروردین یشت صفحه ۷۷ جلد دوم کتاب ادبیات مزدیسنا چنین مینویسد (۵۴ - اما اکنون آنها در راه مزدا آفریده بسوی امکانهای که از فرشته گان معین شده و بسوی سرزمینهای پر آب که از پیش

مقرر گردیده جاری است). در عبارت اوستا لفظ (فرشته گان) وجود ندارد و بجای آن واژه بگ یا Baghas ذکر شده است و خود پورداود در صفحه ۴۲ جلد اول ادبیات مزد یسنا تصدیق کرده که بگ بمعنی خداوند است و چنین مینویسد (لابد بگ اسم مطلق همه پروردگاران بوده است و در کلیه کتیبه‌های هخامنشیان اهورمزدا بگ بزرگ نامیده شده است) و با وجود این در ترجمه فقره نامبرده لفظ بگ را بواژه فرشته تبدیل کرده است و حال اینکه ترجمه صحیح عبارت چنین است (بسوی امکانه ای که از طرف خدایان ساخته شده است). دانشمندان اروپائی عبارت مزبور را بطور صحیح ترجمه نموده اند از آنجمله دارمستتر دانشمند فرانسوی در صفحه ۵۱۹ جلد دوم کتاب زند اوستا چنین مینویسد:

Et maintenant elles coulent dans le chemin fait par Mazda, dans la voie faite par les dieux, la voie aqueuse qu' ils leur ont frayée.

دهارلز De Harlez دانشمند دیگر فرانسوی در ترجمه خود از فقره نامبرده لفظ بگ را عیناً نقل نموده و در صفحه ۴۸۸ کتاب خود چنین مینویسد:

Mais maintenant elles coulent par la voie établie par Ahura mazda, dans l'atmosphère formée par les baghas, dans la région des eaux delimitée au temps fixé.

دوم - در کتاب پورداود ترجمه لفظ بگ به واژه فرشته تکرار شده از آن جمله در فقره ۵۶ فروردین یشت صفحه ۷۲ جلد دوم همان کتاب چنین مینویسد (اما اکنون آنها در راه مزدا آفریده در امکانه ای که از طرف فرشته گان معین شده و در وقتی که از پیش مقرر گردیده نمو میکنند). در اصل عبارت اوستا لفظ بگ ذکر شده نه فرشته و این لفظ راه دارمستتر همه جا بلفظ خداوند و



Dieu ترجمه کرده و عبارت وی را از صفحه ۵۲۰ کتاب زند اوستا در زیر نقل مینمائیم :

Et maintenant elles poussent dans le chemin fait par Mazda ,  dans la voie donnée par les Dieux et dans le temps fixé .

دهارلز در ترجمه خود لفظ بغ را عیناً از اوستا نقل نموده و در صفحه ۴۸۹ کتاب خود چنین مینویسد :

Et maintenant elles croissent sur la voie créée par Mazda ,  dans l' air formé par les baghas , au temps qui leur est assigné .

بنابر این لفظ بغ در فارسی قدیم همه جا به معنی خداوند است و در هیچ کجا بمعنی فرشته نیامده و کلمه بغداد نام شهر معروف نیز بمعنی خداداد است و اردشیر دوم پادشاه خامنشی در کتیبه خود لفظ بغ را بصیغه جمع بمعنی خداوند بکار برده و از آنان یاری طلبیده و داریوش کبیر در کتیبه بیستون لفظ بغ را بشرح زیر بمعنی خداوند استعمال نموده است .

Baga vazravka auramazda ,

Hya imam bumim ada ,

Hya avam açmanam ada ,

Hya martiyam ada ,

Hya darayavum khsayathiyam ak unaus aivam paruvnam  
khsayathiyam .

ترجمه عبارت مزبور چنین است ( هر مزد خدای مقتدر میباشد ، او زمین را

آفرید ، او آسمان را آفرید ، او انسان را آفرید ، او داریوش را شهریاری بخشید ، شهریاری از بسیاری<sup>۱</sup>

سوم - پورداود در بعضی عبارات اوستا بعلمت صفات خداوندی که برای بعضی ایزدان و خدایان ذکر شده نتوانسته است لفظ بغ را بواژه فرشته تبدیل نماید ناچار عیناً نقل نموده از آنجمله در صفحه ۳۲۳ جلد اول ادبیات مزدیسنا فقره ماه یشت چنین مینویسد (من میستایم ماه حامل نژاد ستوران ، بغ ریومند ، فرهمند ، نیرومند ، تابنده ، ارجمند ، دولتمند ، مالدار ، چست و چالاک ، سودمند ، سبزی رویاننده ، آباد کننده ، بغ درمان‌دهنده را ) اما برای اینکه خواننده را از ترجمه لفظ بغ بمعنی خداوند منصرف بدارد در حاشیه چنین توضیح داده است (بغ در اینجا بمعنی خدا نیست بلکه بمعنی اصلی خود که بخت و بهره باشد استعمال شده و بمعنی بخشنده است ) و حال اینکه این تعبیر نه تنها در جمله دوم عبارت نامفهوم میشود بلکه با ترجمه فارسی فقرات ۵۴ و ۵۶ فروردین یشت که لفظ بغ را به واژه فرشته تبدیل کرده تنافی پیدا میکند اما دهارلز در صفحه ۴۳۱ کتاب خود از فقره ۵ ماه یشت لفظ بغ و Bagha را بعبارت Être divine بمعنی ذات الهی و دار مستتر بجمله Dieu Libéral بمعنی خداوند بخشنده ترجمه کرده و دارمستتر در صفحه ۴۰۹ کتاب خود چنین مینویسد :

Je sacrifie à la lune qui contient le germe du taureau, dieu libéral, magnifique et glorieux; maître des nuées, de la chaleur, de la science, de la richesse, de la fortune, de la reflexion, bien être, de la verdure des richesses. Dieu libéral et guérissant.

دارمستتر راجع بواژه بغ در حاشیه همان صفحه چنین مینویسد :

Le mot bagha qui signifie Dieu , s'ignifie proprement (qui distribue, qui donne , و بخشنده , vabakshtaram): le pehlevi, bagha, porte en marge la glose persane, (hissa kunanda yané rozi mardumanra bakhshad); qui donne sa part c'est à dire qui donne aux hommes la portion quotidienne .

ترجمه عبارت حاشیه چنین است ( واژه بغ بمعنی خداوند آمده است و در لغت یعنی کسی که تقسیم میکند و می بخشد و بخشنده . در تفسیر پهلوی این لفظ در حاشیه چنین آمده - حصه کننده یعنی روزی مردمان را بخشد - ) .

پورداود در توضیحات خود لفظ ( بخشنده ) را از عبارت دارمستتر اقتباس نموده ولی واژه خداوند را حذف کرده است . بهر صورت تعبیر از لفظ بغ بکلمه بخشنده مانند این است که نام شخص را بجای محمد بمعنی لغوی آن بواژه ستوده تبدیل نمایند .

چهارم - پورداود در صفحه ۳۵۷ جلد اول کتاب ادبیات مزدیسنا فقره ۳۵۰ تیر یشت چنین مینویسد (تشرستاره رایومند و فرهمند رامیستائیم که از آنجا از سپیده دم درخشان بر اهی که از باد دور است بمحلی که از بخشنده گان مقرر است به آن جای مقرر پر آب روان گردد) . در اصل عبارت اوستا فقره نامبرده بجای لفظ ( بخشنده گان ) واژه بغ یا Baghas آمده و چون لفظ مزبور آنهم بصیغه جمع دلالت دارد که زرتشت خدایان متعدد را می پرستید پورداود نه تنها لفظ بغ را بواژه ( بخشنده گان ) تبدیل نموده بلکه عبارت ساخته شده را نیز بجمله (مقرر شده) تبدیل کرده تا برای ترجمه خود مفهوم و معنی فراهم نماید و حال اینکه ترجمه صحیح عبارت چنین است ( از راهی که بوسیله خدایان ساخته شده روان گردد ) .

در ترجمه دهارلز لفظ بغ ها و Baghas عیناً نقل شده و دارمستتر در صفحه

۴۲۴ کتاب خود لفظ مزبور را به واژه خدایان و Dieux ترجمه کرده و در زیر نقل میکنیم:

Nous sacrifions à Tishtra, étoile magnifique et glorieuse  
qui de l'orient brillant va le chemin de sa longue revolution,  
dans la voie faite par les dieux .

پنجم - پورداود در صفحه ۵۰۰ جلد اول کتاب ادبیات مزدیسنا فقره ۱۴۱ مهریشت چنین مینویسد (آن پیروزمندی که يك سلاح خوب ساخته شده با خود همراه دارد، کسی که در ظلمت پاسبان فریفته نشدنی است، در میان زورمندان زورمندترین است، در میان بخشنده گان داناترین است) . وی در این عبارت لفظ (بخشنده گان) را برای ترجمه واژه بغها یا Baghas استعمال کرده است . این یشت در توصیف مهر خداوند روشنائی خورشید است و زرتشت در عبارت بالا مهر ایزد را از بغها و خدایان خود شمرده است . دهارلز در ترجمه فقره مزبور لفظ بغ یا Bagha را بصیغه جمع عیناً نقل نموده و دارمستتر به واژه Dieux یعنی خدایان ترجمه کرده و عبارت وی را از صفحه ۴۷۸ جلد دوم کتاب زند اوستا در زیر نقل مینمائیم :

Le victorieux qui a une arme bien faite , qui veille  
dans les ténèbres et que l'on ne trompe pas ; il est le plus  
fort des plus forts , le plus robuste des plus robustes , le  
plus intelligent des Dieux , il est victorieux et la gloire  
l'accompagne , il a mille oreilles , dix milles yeux , dix  
milles espions . il est le Dieu puissant , qui sait tout , qui  
nul ne trompe .

ایزد مهر در ترجمه دارمستتر در دو مورد از فقره بالا بعبارت خداوند مقتدر و (داناترین خدایان) خوانده شده است .

ششم - پورداود در ترجمه فقره ۸ هفتین یشت صفحه ۱۰۵ جلد اول ادبیات مزدیسنا لفظ (فرشته گان) را الحاق کرده و چنین لفظ در اصل عبارت اوستا وجود ندارد و چنین مینویسد (سفندارمذ نیک را میستائیم، راتای نیک دور بیننده مقدس مزدا آفریده را میستائیم، فرشته گان مقدس سال، سروران تقدس را ما میستائیم).

ترجمه دهارلز در صفحه ۴۰۷ کتاب وی از فقره ۸ هفتین یشت بشرح زیر است :

Nous honorons l' auguste et sainte Armaiti , qui prodigue ses dons , sainte dont les regards pénètrent an loin, créée par mazda , pure , â Haurvatat amsha - spenta . nous honorons la prospérité de l'année .

دارمستتر در ترجمه فقره نامبرده چنین مینویسد :

Nous sacrifions à spenta Armaiti , la bonne . nous sacrifions à la bonne Rata , qui a le bon ouil , créée par mazda et sainte . nous sacrifions à haurvatat , amsha - spenta . nous sacrifions au bonheur des saisons . nous sacrifions aux années saintes , maîtres de sainteté .

ترجمه فارسی عبارت هر دو دانشمند صرف نظر از اختلافی که اغلب در نسخ اصلی اوستا موجود میباشد چنین است (ما میستائیم اسفندارمذ نیک را، راتای نیک دور بیننده مزدا آفریده مقدس را، ما میستائیم فراوانی سال را . ما میستائیم سالهای مقدس و سروران تقدس را).

هفتم - پورداود در صفحه ۲۳ فقره ۴ یسنای ۳۱ کتاب گاتها چنین مینویسد ( هنگامی که از راستی استغاثه نموده مزدا و فرشته گانش بیاری خوانده شدند ). در این فقره جمله ( و فرشتگانش ) الحاق شده و در هیچیک از ترجمه‌ها و نسخ اوستا چنین جمله وجود ندارد . عبارت دهارلز در صفحه ۳۲۲ کتاب وی بشرح زیر است و عبارت دارمستر نیز بهمین مضمون میباشد .

Lorsque Ahura mazda et la sainteté et la sagesse  
sont invoqués selon la loi de vérité .

ترجمه فارسی عبارت چنین است ( هنگامی که اهورمزدا و تقدس و دانائی بنا بقانون راستی و حقیقت بیاری خوانده شدند ) . در این فقره از ترجمه پورداود جمله ( و فرشتگانش ) اضافه و الحاق شده و بر اثر آن در عبارت اصلی اوستا از يك طرف نام ( فرشته گان ) بمیان آمده و از طرف دیگر لفظ مزبور بوسیله ضمیر سوم شخص به اهورا منتسب گشته و حال اینکه هر گاه در تمام اوستا جمله ( اهورا و فرشتگانش ) ولو یکمرتبه ذکر شده بود در وحدانیت اهورمزدا و یکتاپرستی زرتشت تردید حاصل نمیشد .

هشتم - پورداود در صفحه ۷۱ کتاب گاتها ترجمه فارسی یسنای ۴۴ را چنین نقل کرده است ( از تو میپرسم ای اهورا کیست پدر راستی، کیست آفریننده فرشته مهر و محبت آرمیتی، کیست از روی دانش و خرد احترام پدر در دل پسر نهاد ) و حال اینکه نه تنها در ترجمه‌های فرانسه و انگلیسی یسنای مزبور جمله ( فرشته مهر و محبت ) وجود ندارد بلکه در کتاب خود پورداود نیز چنین جمله نیامده است و وی در فقره ۷ صفحه ۷۳ گاتها چنین مینویسد ( از تو میپرسم ای اهورمزدا مرا از آن آگاه فرما کیست آفریننده خسترا و آرمیتی ارجمند، کیست که از روی خرد احترام پدر در دل پسر نهاد ) .

نهم - پورداود در ترجمه فقره ۳ یسنای ۳۹ اوستا صفحه ۱۲۳ کتاب گاتها

چنین مینویسد (ما فرشته گان نیک مؤنت و مذکرا که جاودان زنده اند میستائیم). در این عبارت واژه (فرشته گان) الحاق شده و در اوستا در همان فقره نه فرشته و نه ایزد و نه بگهیچکدام نیست و ترجمه دهارلز در صفحه ۲۳۹ کتاب وی فقره ۳۰ یسنای ۳۹ بشرح زیر است و عبارت ترجمه دارمستتر از آن تفاوت ندارد.

**Nons honorons les saints et les saintes , vivifiants , immortels , toujours vivants , toujours grandissants .**

جمله اول ترجمه این عبارت چنین است ( ما میستائیم پارسایان مذکر و مؤنث را ) . واژه Saint را در اصطلاح فرانسه میتوانیم بلفظ مقدس یا پارسا ترجمه نماییم .

دهم - پورداود در تأیید عقیده خود راجع بفرشته بودن ایزد ویزدان بکتاب پلوتارک مورخ یونانی استناد کرده و در صفحه ۸۴ گاتها چنین مینویسد (پلوتارخس نیز میگوید پس از شش فرشته گان بزرگ دین ایرانیان ۲۴ فرشته دیگر نیز وجود دارند هر چند که ایزدان هزارها باشند ) . متأسفانه چون دلیل در دست دارم ناچارم یاد آور شوم که پورداود در عبارت مورخ یونانی نیز تحریف کرده و خداوند و کردگار را بواژه فرشته تبدیل نموده است و خود وی در صفحه ۸۳ جلد اول کتاب ادبیات مزدیسنا تصدیق کرده که پلوتارک در کتاب فیلیپینا فرشته گان نامبرده را بنام کردگار نامیده و چنین مینویسد (در کتاب فیلیپینا اطلاع مختصری بتوسط پلوتارخس در خصوص امشاسپندان رسیده از جمله میگوید هر مزدشش آفریدگار آفرید ، فرشته راستی ، فرشته قانون و نظم ، فرشته خرد و دانائی ، فرشته تروت و مال ، فرشته بخشنده و نیکی دهنده . گذشته از آنکه مورخ مزبور این فرشته گان یا بقول خود او این پروردگاران را از خصائص دین زرتشتی و آیین مغ می شمرد ) . پورداود در ترجمه این عبارت معنی لفظ پروردگار را در چند مورد بواژه فرشته تبدیل نموده اما برای اینکه مورد اعتراض و انتقاد اهل تحقیق قرار

نگیرد ناچار شده تصدیق نماید که پلوتارخس این فرشته‌ها را در کتاب خود بلفظ پروردگار نامیده است .  
 یونانیان در زمان پلوتارک بخدایان کثیر و بیشمار معتقد بودند و مفهوم فرشته در زبان آنان بمیان نیامده بود و بجای آن از نیمه خدا و هرو Hero صحبت میکردند و عبارت دهارلز در صفحه ۴۶ مقدمه کتاب وی که از قول پلوتارک اقتباس کرده بشرح زیر است :

Ainsi Plutarque , sur la foi de théopompe dit que les mages sacrifient aux mauvais esprits que , Ahura - mazda créa vingt quatre dieux et les enferma dans un oeuf , après quoi Areimanios créa vingt quatre démons qui brisèrent l'oeuf .

ترجمه فارسی این عبارت چنین است ( پلوتارک از قول تمپومپ نقل نموده که مغها ارواح خبیثه را میستودند و اهورمزدا ۲۴ خداوند آفرید و همه را در جوف يك تخم مرغ قرار داد و سپس اهریمن در برابر وی ۲۴ عفریت خلق کرد و این عفریتها تخم مرغ را شکستند) . پلوتارک در این عبارت ۲۴ خداوند را بلفظ کردگار خوانده نه فرشته .

یازدهم - چند مورد از اشباهات پورداود ویا تخلفات وی را از قاعده اصلی ترجمه نقل نمودیم محض نمونه بود و امثال آنها در ترجمه های فارسی وی بسیار است و اکثرآ لفظ ایزد ویزدان وبع را که در اوستا برای هر يك ازخدایان زرتشت اطلاق شده بلفظ فرشته تبدیل کرده ویا این لفظ را در بعضی جملات الحاق و اضافه نموده ویا معنی بعضی لغات دیگر را چنان تغییر داده که مفهوم آنها را با عقاید خود در تفسیر اوستا منطبق سازد .

بهر صورت الفاظ بع و ایزد ویزدان در زبان و فرهنگ فارسی بمعنی خداوند استعمال شده و در هیچ کجا بمعنی فرشته نیامده است و در کتیبه پادشاهان هخامنشی



نیز واژه بَغ بمعنی خداوند بکرات ذکر شده و در محل خود نقل نمودیم و ایزد و یزدان نیز در همه کتب فارسی و بالخصوص در شاهنامه فردوسی بمعنی خداوند بکار رفته و معقول نیست این الفاظ در اوستا درباره اهورمزدا بمعنی خداوند و درباره خدایان دیگر زرتشت و ایزدان وی بمعنی فرشته باشد و در مهریشت، مهرنیایش، خورشیدنیایش، بادنیایش و امثال آنها نام اهورمزدا بکرات همراه هر يك از مهر و وایو ورشن و ماه و خورشید ذکر شده و معاً بلفظ دو ایزد و یا دو بغ نامیده شده اند.

واژه فرشته اساساً از لغات مستحدثه در زبان فارسی است که پس از زمان ساسانیان برای ملك و ملائکه مصطلح شده و از لغت فره وشی اشتقاق یافته و در واقع لفظ فرشته مخفف فره وشی است و خود پورداود نیز در صفحه ۵۸۳ جلد اول ادبیات مزدیسنا فره وشیها را از فرشته گان شمرده است و با این سابقه جای تعجب است که در صفحه ۵۸۷ همین کتاب مینویسد (فره وشی بکلمه فرشته مربوط نیست) و حال اینکه در تمام جزوات اوستا لفظ فرشته و لویکمر تبه بمیان نیامده و هیچکدام از دانشمندان اوستاشناس اروپائی نیز در ترجمه خود الفاظ بَغ و ایزد و یزدان و یزت را بلفظ آنژ Ange بمعنی فرشته ترجمه ننموده اند و فره وشیها در اوستا بروح و روان آدمی اختصاص ندارد بلکه زمین و آسمان و گیاهان و حیوانات مفید نیز هر کدام دارای فره وشی است و هر فره وشی در دین زرتشت دارای عقل و تدبیر و هوش میباشد و با خدایان و ایزدان و بغ های زرتشت در جنگ بر ضد اهریمن یاری میکنند و این فره وشیها طبق فقرات فروردین یشت از دریای فراخکرت و از نطفه زرتشت که سوشیانت در آخر الزمان از آن متولد خواهد شد پاسداری مینمایند و آب و باران را در کشورهای آریائی نشین و در رودها جاری میسازند و اهریمن و عفریتهای و دیوها را بستوه می آورند و زمین و آسمان در دین زرتشت پر از این فره وشیها یا فروهران است و در چنین مذهب بوجود موجودات نامرئی دیگری بنام فرشته که غیر از فره وشی بوده باشند احتیاج و نیاز نخواهد بود. بنا بر این تردید نیست

که فره وشیها در دین زرتشت همان فرشته گان و غیر از ایزد و یزدان و بغها میباشند و لفظ فرشته نیز از واژه فره وشی اشتقاق یافته و از حیث معنی یکسان است . اما انحرافات پور داود در ترجمه فارسی اوستا بالفاظ مزبور انحصار ندارد بلکه وی برای اینکه ترجمه ها را با عقاید خود در تفسیر اوستا همه جامنطبق سازد معانی بسیاری از الفاظ و جملات دیگر اوستا را نیز تغییر داده و از این موضوع باید محض نمونه جدا گانه توضیح دهیم .

دوازدهم - در اوستا بکرات از آسمان و زمین گفتگو شده و لفظ آسمان و سپهر عیناً در زبان اصلی اوستا و در زبان پهلوی ذکر شده و گاهی بلفظ مینوی آمده تا معلوم شود که غیر از جنس زمین خاکی است و این آسمان در دین زرتشت جایگاه خدایان است و گرزمان یا بار گاه اهور مزدا خداوند بزرگ در اعماق بسیار دور آسمان قرار گرفته و همه جا مالمال پر از نور و روشنائی میباشد و مکان اهریمن در تاریکی و در زیر زمین واقع شده و تفصیل هر دو در محل خود خواهد آمد و چون چنین سازمان عالم از دنیا و آخرت با وحدانیت اهور مزدا و یکتا پرستی زرتشت منافات دارد پور داود در ترجمه های فارسی همه جا لفظ ( زمین ) را بواژه مادی و گاهی بواژه ( این جهان ) و همچنین لفظ آسمان را بکلمه ( معنوی ) و گاهی ( مینوی ) ترجمه کرده تا لفظ زمین در اوستا با دنیای فانی و لفظ آسمان مانند ادیان موسی و عیسی و محمد به آخرت قابل تعبیر و تفسیر شود و چند مورد را در زیر نقل عینمائیم :

در ترجمه فارسی فقره يك یسنای ۳۵ صفحه ۱۱۳ جلد اول ادبیات مزدیسنا چنین مینویسد ( کلیه آفریده گان مقدس معنوی و مادی را مامیستائیم ) ؛ این عبارت در صفحه ۳۳۴ کتاب دهارلز بشرح زیر میباشد .

Nous honorons toute la création de l'esprit pur, céleste  
ou terrestre .

ترجمه فارسی چنین خواهد بود (کلمیه آفریدگان مقدس آسمانی و یازمینی را ما میستائیم). ترجمه دارمستتر از دهارلز تفاوت ندارد. پورد اود در این عبارت لفظ آسمانی و Céléste را بواژه معنوی و لفظ زمینی و Terre را بکلمه مادی ترجمه نموده است و حال اینکه در اوستا همه جا صحبت از زمین و آسمان بمیان آمده و لفظ زمینی و Terre قرینه است که مقصود از لفظ قبلی عبارت از آسمانی است نه مینوی چه رسد باینکه در اوستا برای الفاظ معنوی و مادی واژه های دیگری بکار رفته که در زبان های اروپائی بلفظ Spirituel و Corporel ترجمه میشوند.

سین دهم - پورد اود در فقره يك یسنای ۳۷ صفحه ۳۵ کتاب یسنا مینویسد ( ما میستائیم اهورمزدا را که جانور و راستی بیافرید، آبها و گیاههای نیک بیافرید، روشنائی و زمین و همه چیزهای نیک بیافرید). در عبارت اوستا لفظ (روشنائی) وجود ندارد و بجای آن عبارت (ستاره ها) آمده و منظور پورد اود در تبدیل واژه ستاره به روشنائی این است که اهورمزدا را آفریننده و خالق روشنائی جلوه دهد و حال اینکه روشنائی مطلق در اوستا بشرحی که در محل خود نقل خواهیم نمود همه جا خود آفریده و سرمدی است و فقره مزبور در ترجمه های اروپائی بلفظ ستاره است نه روشنائی و عبارت ترجمه دهارلز را عیناً در زیر از صفحه ۳۳۶ کتاب وی نقل میکنیم.

*Nous honorons par ce culte, Ahura mazda qui a créé la vache et la saintété, qui a créé les eaux et les plantes pures qui a créé les astres et la terre.*

چهاردهم - پورد اود در فقره ۶۵ یسنای ۳۶ صفحه ۳۴ کتاب یسنا مینویسد (ترا نمازبریم و سپاسگزاریم، ای اهورمزدا، بتو باهمه اندیشه نیک، باهمه گفتار نیک، باهمه کردار نیک نزدیک شویم. زیبا ترین پیکر را در میان پیکرها از آن تو دانیم،

ای مزدا اهورا. این روشنائی و آن فروغ بلندترین جهان زیرین را که خورشید خوانند). جمله دوم این فقره با عبارت اوستا بهیچوجه مطابقت ندارد و ترجمه فرانسه را از صفحه ۳۳۶ کتاب دهارلز عیناً در زیر نقل می‌کنیم:

Nous t'implorons par toutes les bonnes pensées , par toutes les paroles saintes , par toutes les bonnes actions .

Nous proclamons ton corps le plus brillant de tous les corps , ô Ahura.

Nous proclamons ces lumières la plus élevée des élevées , celle qui s'appelle soleil .

ترجمه عبارت فرانسه چنین است ( ما تو را میستائیم با همه اندیشه نیک ، با همه گفتار نیک ، با همه کردار نیک . ما تصدیق داریم که پیکر تو درخشنده‌تر از همه پیکرها است ، ای اهورا . ما تصدیق داریم این روشنائی‌ها بلندترین بلنداها هستند ، روشنائی که بنام خورشید نامیده میشود ) . اهورمزدا در این فقره در پیکر روشنائی خورشید جلوه کرده و چون این موضوع با عقیده شخصی پورداود مخالفت دارد معنی و مفهوم جمله دوم را تغییر داده و به جمله ( زیباترین پیکر را از آن تو میدانیم ) تبدیل کرده است . در محل خود توضیح خواهیم داد که حقیقت اهورمزدا در اوستا با روشنائی خود آفریده بی‌پایان تطبیق شده است .

پانزدهم - برای اینکه معلوم شود ترجمه‌های فارسی پورداود چه اندازه بی‌حساب است موضوع عجیب‌تری را نقل مینمائیم و آن اینست که وی کتاب دیگری بنام ترجمه یسنا در فروردینماه ۱۳۳۷ خورشیدی انتشار داده و در این کتاب ترجمه هفت‌هات از یسنای ۳۵ تا ۴۲ را که در جلد دوم ادبیات مزدیسنا بچاپ رسانیده بود مجدداً در صفحه ۳۰ تا ۴۵ انتشار داده و عبارت دیگر چند فقره از اوستا را در دو کتاب بطور مکرر ترجمه نموده است . اکنون ملاحظه نمائید این دو ترجمه

با یکدیگر چه اندازه اختلاف دارند. وی در ترجمه فقره يك از یسنای ۳۵ جلد دوم ادبیات مزدیسنا چنین مینویسد ( اهورمزدای مقدس و سرور تقدس را ما میستائیم، شهر یاران خوب، امشاسپندان نیکخواه را ما میستائیم، ما کلیه آفریدگان مقدس معنوی و مادی را میستائیم) اما همین عبارت را در صفحه ۳۰ کتاب یسنای مجدداً چنین ترجمه کرده است ( اهورمزدای پاک ورد پاکی را ما میستائیم، امشاسپندان، شهر یاران نیکخواه را ما میستائیم، سراسر هستی پاک مینوی و جهانی را ما میستائیم). ترجمه فرانسه این عبارت را از دانشمند فرانسوی تحت شماره دوازدهم نقل نمودیم. در این دو ترجمه فارسی صرف نظر از اختلاف در واژه های دیگر ملاحظه و مقایسه در دو لفظ زمینی و Terrestre با آسمانی و Celeste جالب دقت میباشد، در ترجمه قبلی لفظ زمینی را بواژه مادی و یا آسمانی را به ( معنوی) اما در ترجمه بعدی همین دو لفظ را بدو واژه ( جهانی) و ( مینوی) ترجمه کرده است. ترجمه الفاظ و لغات در اختیار مترجم نیست و معانی لغات را باید از لغتنامه‌ها و فرهنگها جستجو کرد. لفظ زمینی و Terrestre در هیچ کجا بواژه جهانی و مادی استعمال نگشته است آنهم با قرینه هر دو لفظ در معیت یکدیگر ترجمه آنها بعبارات دیگر غیر از زمینی و آسمانی معقول نخواهد بود. پورد اود با ترجمه غلط و ناصحیح خواسته است در کتاب اوستا برای زرتشت جهانی بسازد که لفظ آسمان با آخرت و لفظ زمین با دنیای مادی منطبق شود.

شانزدهم - پورد اود در فقره ۱۴۰ مهریشت صفحه ۴۹۹ جلد اول کتاب ادبیات مزدیسنا چنین مینویسد ( ای اسپنتمان من مهر را می ستایم، آن نیک نخستین دلیر مینوی بسیار رحیم بی نظیر بلند مقام نیرومند دلاور رزم آزما را) در این ترجمه نه تنها لفظ آسمانی را بواژه مینوی ترجمه کرده است بلکه جمله ( که خانه مهر در مناطق بالاتر قرار گرفته) را از ترجمه فارسی حذف کرده است. ترجمه دارمستتر از فقره مزبور در صفحه ۴۷۸ کتاب وی

بشرح زیر است .

**Je veux offrir le sacrifice , o Spitma , à Mithra ,  
le bon , le fort, le céleste, le supérieur qui est plein de pitié;  
l'incomparable qui a sa maison dans les hauteurs, le guerrier  
fort et robuste .**

ترجمه فارسی این عبارت چنین است ( من میستایم ای اسپنتمان ، مهر نیرومند  
آسمانی و عالیجناب بسیار رحیم را که خانه وی در بلندیها واقع شده و دلیر و رزم آزما  
است ) . ترجمه دهارلز از فقره مزبور در صفحه ۴۶۸ اوستا بشرح زیر میباشد :

**Je veux honorer Mithra , ardent de nature , celeste ,  
supérieur à tout , indulgent , incapable de nuire , habitant  
les régions élevés , puissant , guerrier , valeureux .**

ترجمه فارسی این عبارت چنین است ( من میستایم مهر را ، ای مقدس ، مهر  
دلیر آسمانی عالیجناب ترا ز همه ، رحیم بی‌زبان را که در مناطق بالاتر سکونت دارد ) .  
از مقایسه در این ترجمه‌ها واضح میشود که پورداد در ترجمه خود جمله ( خانه  
مهر در مناطق بالاتر واقع شده ) را از عبارت حذف کرده است و حال اینکه این  
جمله در فقره مزبور دلالت دارد که مسکن ایزد مهر بعقیده زرتشت مانند جایگاه  
خدایان دیگر وی و یا مانند ادیان دیگر زمان زرتشت در آسمان واقع شده و این جمله با  
ترجمه لفظ قبلی بواژه آسمانی بیشتر تناسب داشته است .

این بود چند نمونه از اشتباهات پورداد در ترجمه‌های فارسی اوستا و این  
قبیل اشتباهات و خطاهای وی بقدری کثیر و متعدد است که ذکر همه از گنجایش  
کتاب ما بیرون میباشد . منظور پورداد در این ترجمه‌ها این بود که مندرجات  
اوستا را در نظر خوانندگان فارسی زبان با عقاید شخصی خود منطبق سازد و يك

اوستای نو بنیاد و نوظهور و غیر واقعی بمحققان ایرانی عرضه دارد و راهی را که امثال آنکتیل دوپرون و دیگر دانشمندان غیر ایرانی در توسعه فرهنگ و ادبیات فارسی پیموده‌اند در نظر محققان یا دانشجویان ایرانی معکوس و وارونه جلوه دهد. دهارلز دانشمند فرانسوی در مقدمه کتاب خود بتفصیل توضیح داده که محققان و مترجمان ایرانی در زمان ساسانیان همه جا کوشیده‌اند در ترجمه اوستا از سانسکریت بپهلوی عبارات را کلمه بکلمه ترجمه نمایند و در حاشیه کتاب توضیح دهند و تفسیر نمایند و مترجمان اروپائی نیز از همین رویه و روش پیروی کرده‌اند. جزوات اوستا از عهد قدیم رسیده و لااقل دو هزار تا دوهزار و پانصد سال از عمر آن گذشته و در این مدت اضافات و الحاقات در متون آن بعمل آمده و این اضافات سبب شده اصول افکار و سبک انشاء در پیشنها فرضاً نسبت بوندیداد و یا گاتها و ویسپرد و خورده اوستا متفاوت شود و با ترجمه صحیح است که شخصیت هر یک از این جزوات و مطالب آنها حفظ میشود.

اما پورداود بشرحی که توضیح دادیم در ترجمه های فارسی از قاعده اصلی ترجمه منحرف شده و برای هیچیک از خواننده گان و محققان فارسی زبان مجال نداده که در تفسیر کتاب زرتشت همت گمارند و عقیده ای غیر از آنچه وی راجع بدین زرتشت بیان داشته اتخاذ کنند و این امر سبب شده که تا کنون از جانب محققان و اوستاشناسان ایرانی در صدد انتقاد از گفته های بی سر و ته ابراهیم پورداود و یا در تفسیر و تحقیق از فلسفه و افکار زرتشت نیامده‌اند و حال اینکه در این موضوع میان دانشمندان اوستاشناس اروپائی عقاید و افکار مشتت و مختلف بیان شده و در محل خود نقل خواهیم نمود.

اشتباهات و انحرافات پورداود در ترجمه فارسی منحصر نیست باینکه درباره خدایان دیگر زرتشت الفاظ بگ و ایزد و یزدان را بواژه فرشته تبدیل کرده و یا الفاظ آسمانی و زمینی را به مینوی و جهانی و یا به معنوی و مادی ترجمه نموده بلکه بسیاری از جملات اصلی اوستا را که بر خلاف عقیده وی دلالت میکرد در ترجمه های

فارسی حذف کرده و یا بعضی کلمات را الحاق و اضافه نموده و مثال آنها را باختصار نقل کردیم. این روش ناصحیح شباهت دارد باینکه شخصی دصدد ترجمه کلام‌الله مجید و آیات قرآنی برآید اما در این ترجمه لفظ الله واله را بواژه ملك و ملائکه تبدیل کند.

پوردادود در مقدمه جلد اول کتاب ادبیات مزدیسنا یاد آور شده که در ترجمه اوستارنج سفر هند را بر خود هموار نموده و مدت زمانی باهین بدان و پارسیان مقیم این کشور هم‌نشین شده و معاشرت کرده است و حال اینکه برای اقدام در ترجمه و تفسیر اوستا در عصر حاضر و یا در سی سال قبل یعنی در زمانی که ترجمه‌های متعدد از این کتاب بزبانهای اروپائی انتشار یافته و در دسترس عموم محققان قرار گرفته بود نه احتیاج بسفر هندوستان و نه استمداد از معلومات محققان پارسیان هندی در میان بود و چنین اقدام در دو یست یا یکصد سال قبل از امثال آنکتیل دوپرون و راتاک و هوگک مطلوب بود تا بتوانند متن کتاب گم شده زرتشت را بدست آورند و در دسترس عموم قرار دهند. این اقدام پوردادود در مسافرت بهند و مطالعه در متن پهلوی اوستا مانند اینست که شخص در عصر حاضر بخواهد بامریکا مسافرت کند و یا دور دنیا گردش و سیاحت نماید اما بجای استفاده از هواپیما در یک کشتی بادی نشیند و مانند کریستوف کلمب و ماژلان دو ماه در دریا سرگردان شود. منظور پوردادود از عنوان مسافرت هند و یا چاپ نسخه پهلوی اوستا اینست که وقتی در ترجمه‌های فارسی وی نسبت بترجمه‌های اوستا بزبانهای اروپائی اختلاف پدید آید چنین جلوه دهد که این اختلاف از توجه وی بمتن پهلوی اوستا ناشی شده است.

دهارلز دانشمند فرانسوی در مقدمه کتاب خود بتفصیل توضیح داده که نسخه‌های متعدد از اوستا خواه بسانسکریت و زبان اوستائی بی‌ترجمه پهلوی و یا با ترجمه درموزه‌ها و کتابخانه‌های چهارشهر بزرگ اروپا یعنی پاریس و لندن و مونیخ و کپنهاگ جمع آمده و در دسترس محققان قرار گرفته است و این نسخه‌های خطی



پس از مطالعات و تطبیقات و تنقیحات دقیق بوسیله دانشمندان معروف اوستاشناس امثال اشپیگل و هوگ و راسک و وست چاپ و منتشر شده و خود پورداود نیز در مقدمه کتاب خود بتفصیل از این ترجمه‌ها توضیح داده است.

عجیب‌تر اینست که پورداود در ترجمه‌های فارسی خود متن پهلوی اوستارا در هر صفحه و ترجمه آن را در صفحه مقابل بچاپ رسانیده و در این امر چنین وانمود کرده که در ترجمه‌ها بنسخه اصلی اوستا بخط و زبان پهلوی توجه داشته است و در صفحه ۱۲ جلد اول کتاب ادبیات مزدیسنا چنین مینویسد (دیگر هیربد دانشمند بهمین جی سروانجی دهاپر با دقت عالمانه که مخصوص ایشان است تمام متون اوستای این‌نامه را تصحیح نمودند و قسمت فارسی آن را نیز از نظر گذراندند) و حال اینکه در صفحه ۴ دیباچه همین کتاب مینویسد که ترجمه‌های فارسی وی با متن اوستائی گلدنر مطابقت دارد. در اینصورت برای تجدید چاپ و نقل عبارت پهلوی اوستا از کتاب گلدنر احتیاج بتصحیح نداشته بلکه در این امر کافی بود یکجلد از کتاب دانشمند آلمانی را بچاپخانه تسلیم نماید تا بوسیله عکس برداری و کلیشه سازی چنانچه معمول و مرسوم در همه مطابع است بچاپ رسانند و این طرز چاپ در چاپخانه‌های تهران نیز معمول میباشد از آنجمله تجدید چاپ دو کتاب شرائع الاسلام محقق در فقه و معالم در اصول فقه است و هر دو بخط قدیمتر نایاب بود بوسیله عکس برداری تجدید چاپ شده است. پورداود هر گاه از این اعتراض پاسخ دهد که در ترجمه‌های خود بنسخه خطی دیگر غیر از متن اوستائی گلدنر نظر داشته و در چاپ سنگی آن اقدام شده قابل قبول نخواهد بود زیرا بایستی معلوم بدارد چنین نسخه خطی فعلا در کجا و نزد کیست و اگر نزدیکی از هیربدان و دستوران پارسی باشد یقیناً قابل اعتماد نیست و علت نداشته که از اینهمه متون معتبر اوستا که بوسیله دانشمندان اوستاشناس اروپائی انتشار یافته صرف نظر کند و بیک نسخه خطی نامعلوم و مجهول استناد نماید.

راجع به بی‌اعتباری ترجمه‌های فارسی پورداود از اوستا به بحث بیشتر

احتیاج نیست و از طول کلام معذرت می‌خواهم و بتوضیح از اصل مطلب می‌پردازم و برای اینکه خواننده گرامی قبلا از اختلاف عقیده دانشمندان اوگتاشناس اروپایی نسبت بافکار زرتشت و اصول دین وی آگاهی حاصل نماید مناسب خواهد بود توضیحات دهارلز دانشمند فرانسوی را در زیر نقل نمایم .

اختلاف عقیده بین دانشمندان اروپایی راجع بدین زرتشت

دهارلز De Harlez دانشمند فرانسوی در کتاب خود معتقد شده که جزوات اوستا گرچه منسوب بزرتشت است اما همه از گفته‌های خود وی نیست بلکه مانند تورات یا ودا Vēda درازمنه متفاوت بوسیله اشخاص مختلف نگاشته شده و بر اثر آن در اوستا افکار متشمت بوجود آمده و هر یک از دانشمندان اوستا شناس بتناسب ذوق و نوع اطلاعات خود یکی از این افکار را پذیرفته و بایکدیگر اختلاف عقیده پیدا کرده‌اند . دانشمند فرانسوی پس از این مقدمه عقاید دانشمندان معروف را خلاصه کرده و ما از مقدمه کتاب وی گلچین کرده و در زیر نقل مینمائیم .

« دانشمندان ایران شناس ( یا Eranistes ) راجع بافکار زرتشت و مندرجات اوستا عقاید مختلفه بیان داشته‌اند . امروزه کتاب اوستا در دسترس عموم قرار گرفته و هر کس میتواند از مطالب آن کسب اطلاع نماید و اجمال در بعضی از این مطالب مانع از کسب اطلاعات نخواهد بود . از مطالعه در اوستا با سه یا چهار عقیده متشمت و بلکه متضاد و متخالف روبرو خواهیم شد و هر یک از محققان یکی از این عقاید را برگزیده‌اند از آن جمله عقاید هوگ Haug ، اسپینگل Spiegel و روت Roth قابل توجه است و از هر کدام باختصار در زیر نقل میکنیم و افکار هوگ در دو کتاب وی بتفصیل بیان شده و در صفحه ۲۴۳ کتاب در شرح گاتها چنین مینویسد . « زرتشت کسی است که در دین قدیم ایران اصلاحاتی پدید آورد و زمان وی به دو هزار یا دو هزار و دو بیست سال ق . م . میرسد . زرتشت از یک خانواده روحانی ایرانی برخاسته و در کشور خود بشغل قضاوت اشتغال داشته است . وطن زرتشت در بلخ بود و وی در این شهر است که خود را دشمن خدایان کاذب و باطل معرفی

زرتشت  
سال قبل از زرتشت

کرد. زرتشت برای اینکه در پیروان خود نفوذ پیدا نماید خود را فرستاده آسمان نامید و آیین خود را از خداوند بزرگ خود و با مکالمه با وی الهام گرفته است. تعلیمات زرتشت گرچه از توجه و تفکر درونی و باطنی وی حکایت دارد اما در واقع از یک فلسفه محض عمیق سرچشمه گرفته است. در این فلسفه هر آنچه که نظر ودقت انسان را جلب میکند ناچار تحت نفوذ یکی از دو قوه و نیروی اصل و اصل قرار میگیرد و این دو نیرو در جنبش و فعالیت با یکدیگر متقابل و متضاد میباشند. یکی هستی *Être* و دیگری نه هستی *Non Être* است. یکی آغاز و دیگری انجام میباشد. هستی عبارت از حیات، حقیقت، نیکی و راستی یا اشا *Asha* است. نه هستی عبارت از مرگ، پلیدی و دروغ یا دروج *Druj* میباشد. این دو نیرو وقتی بعمل و فعالیت پرداختند دو جهان مادی و مینوی بوجود آوردند. این دو نیرو نه تنها در عالم خارج و برون ذات انسان بلکه در درون ذات و در اندیشه و گفتار و کردار وی نیز تسلط دارند. کشاورزان و پرستنده گان آتش از پیروان اصل واصل نیکو بشمار میروند زیرا بر مبنای اشا و راستی قرار گرفته و بنام اشوان *Ashavan* نامیده میشوند اما پرستنده گان خدایان دروغ از نیروی پلیدی و خباثت پدید آمده اند و بفریب و دغل میپردازند و بر ضد راستی و پاکی قرار گرفته اند. منظور زرتشت از این خدایان دروغ و دغلكار خداوندان هندی است و وی بر ضد آریانهای هندی بمبارزه برخاسته و از اینجهت است که نام زرتشت در کتاب ودا ببدی برده شده است. زرتشت در کتاب خود از سه خرد یا سه اندیشه سخن گفته است یکی خرد نیک در جلوه روشنائی، دوم خرد خبیث در جلوه تاریکی، سوم اسپنتامینو اما زرتشت عقیده سابق ایرانیان بمفهوم *یک* خداوند نیکو کار را نگاهداشته و در جنب وی از خدایان متعدد بصیغه جمع سخن رانده است.

این بود خلاصه افکار هوگ راجع بدین زرتشت اما د کتر کاسوویچ

*Kassovitz* استاد دانشگاه سن پترسبورغ بشرح زیر بیان میدارد.

« زرتشت در دین خود بوجود خداوند واحد آفریننده جهان و خالق همه موجودات طبیعت معتقد بود و این خدا همه وقت مراقبت دارد که موجودات را حمایت و پاسداری نماید و انسان میتواند در این دنیا از نعمتهای زمینی بهره مند شود و در آخرت بسعادت آسمانی نایل آید اما وی در کسب این سعادت اختیار مطلق دارد و در این اختیار هر گاه طریق ناصواب و بدی بر گزیند خطا کار و گناهکار و پرستنده دیو و اهریمن بشمار خواهد آمد. زرتشت عهده دار شده که مردم را بطریق صواب و راستی و نیکی رهبری کند و آنچه در کتاب گاتها از خرد نیک و یا خرد خبیث صحبت شده مقصود دو خداوند نیست بلکه دو نوع اندیشه متفاوت در زنده گانی است.

« این دو عقیده که در بالا از دو دانشمند نقل کردیم هر دو در مورد خود بافراط و یا تفریط گرائیده اند اما فردریک اشپیگل حد وسط و میانه را گرفته و از عقیده وی در محل خود توضیح خواهیم داد و این عقاید درباره دین زرتشت همه از همدیگر متفاوت و متخالف هستند و برای توجه در حقیقت مطلب مناسب میدانیم از عقاید مکتب و دانشناسی راجع بدین و آیین زرتشت بر مبنای افسانه های هندی باستانی نقل نماییم.

« صحنه های طبیعی که از ابتدای امر افکار اجداد و نیاکان نژاد آریائی را بخود مشغول داشته موضوع نور و ظلمت و خشکسالی و بارندگی است. چکامه ها و سرودهای این قوم اکثراً توجه داشتند که این دو موضوع را در ضمن افسانه های خود مجسم دارند. در سرزمین سوزان آریانهای هندی خشکسالی علامت فقر و بدبختی اما ابر و باران نوید فراوانی و خوشبختی است. وقتی در نزول باران تأخیر میشد با ادعیه و راز و نیاز از خدایان خود استمداد میکردند و طوفان در نظر آنان بمنزله جنگی بود در میان دو نیروی مساعد با نامساعد و یا در میان دو نیروی نیکو کار با بدکار. اکثر افسانه های هند و اروپائی از جنگ و ستیزه میان این دو نیرو حکایت دارد. ابرها در این افسانه ها بمنزله گاو ان خوش پستان بودند و

باران از شیر حیات بخش آنان حکایت میکرد و اگر در باران و سیلاب تأخیر حاصل میشد از عمل عفریتهای حسودی می‌پنداشتند که توانسته‌اند گاوهای آسمانی را بر بایندو دربند نهند. در اینموقع است که خدایان بجستجوی گاوان می‌پرداختند و از مخفیگاه آنان و جایگاه عفریتان آگاه میشدند. جنگ شدید آغاز میشد و گردباد و رعد و برق نشانه این جنگ بود. جنگ خداوند نیکوکار با عفریت بدکار و ابرهای سیاه برنگ عفریتان رنگین میشدند. وقتی عفریت شکست می‌خورد گاوها رها میگشتند و بارندگی و فصل فراوانی آغاز میگردد.

«این بود خلاصه‌ای از جنگ و ستیزه خشکسالی با بارندگی و فراوانی در

افسانه‌های هند و اروپائی اما باید دید این افسانه با اوستا چه ارتباط دارد.

«بعقیده مکتب و دانشی در اوستا همه چیز از افسانه برخاسته آنهم از

افسانه بارندگی و سیلاب و گردباد و طوفان. زرتشت در حقیقت نه شخصیت واقعی دارد و نه افسانه‌ای بلکه جز خدای باران و سیلاب چیز دیگر نیست. متفکران ایرانی

در عهد قدیم ماهیت این خداوند را فراموش نموده‌اند و وی را با یک مصلح و رسول

بنام زرتشت شخصیت انسانی داده‌اند. بنا بر این اهورمزدا با هرمزد در اوستا

خداوند مینوی نیست بلکه یک خداوند از آسمان مرئی و یا خود آسمان با جسم درخشان

ستاره دار است و ابرها همسران این خداوند و آتش بنام آذر پسر وی میباشد و خرد

خبیث یا اهریمن بنام آنرومینو Anro - Mainyu همان عفریت خشکسالی است

که بر ضد خرد نیکو به پیکار پرداخته و بعثت آخر الزمان و میعاد نموداری از

روشنائی پس از تاریکی و یا شکست قطعی اهریمن در برابر هرمزد میباشد. مکتب

و دانشی در صدد برآمده هر چیز را بدیده افسانه‌های هند و اروپائی تعبیر و

تفسیر نماید.

«اکنون باید دید علت اختلاف عقاید راجع باصول دین زرتشت در میان

دانشمندان اروپائی چیست. این اختلاف ناشی از این است که جزوات اوستا

را اکثراً مربوط به زمان واحد و یا شخص واحد و هیئت واحد از نویسندگان

و متفکران ایرانی پنداشته‌اند اما فراموش کرده‌اند که این کتاب از قلم و افکار نویسندگان متعدد در ازمنه متعدده پدید آمده است و هر محقق از اوستاشناسان اروپائی کوشیده است مطالب این کتاب را به اصل و اساس واحد مربوط سازد اما اصل و اساسی که در نظر خود محقق جلوه گر میشود. این است علت اختلاف در میان دانشمندان ایرانشناس راجع بعقاید و افکار زرتشت و از مطالعه در مندرجات اوستا میتوان سه نوع عقاید و افکار بدست آورد و هر سه با یکدیگر متخالف هستند و محققان بیجهت درصدد برآمده‌اند هر سه عقیده را در منشاء و اساس واحد تعبیر و تفسیر نمایند. این سه نوع افکار در اوستا از سه نوع اندیشه و تفکر حکایت میکند. اول - تعدد خدایان یا پولیتئیسیسم **Polythéisme**. دوم - دوخدائی و ثنویت یا دوئالیسیسم **Dualisme**. سوم - وحدت پرستی یا مونوتئیسیسم **honotméisme** است و پیروان این عقیده سوم سعی دارند دو عقیده قبلی را با افکار خود منطبق سازند.

« ملت ایران در ابتدای امر چون عضوی از نژاد و خانواده هند و اروپائی بشمار میرفت در دین خود افسانه‌های اولیه این نژاد را پذیرفته بود و بر اثر آن قوای طبیعت را میپرستید و هر یک را بمقام خدائی رسانیده بود چنانچه میترا یا مهر را بنام خداوند روشنائی و مستقل و جدا از آفتاب، هوما را بنام عصاره شفا بخش گیاهان و همچنین ستاره‌ها و آبها و آتش را میپرستید و در این پرستش مراقبت داشت عناصر را از هر گونه آلودگی بکثافات محفوظ دارد و از انداختن آب دهان در آب و قطع بیجهت شاخه های درختان اجتناب کند. هر ودوت از این عقیده ایرانیان در کتاب خود سخن گفته است اما در ماد و پارت یک تحول و تغییر دیگر در این اعتقاد پدید آمد و این تحول بر مبنای دوخدائی و ثنویت از اقوام خارج ایران نفوذ کرده بود و بموجب آن مافوق همه نیروها و قوای طبیعت دو ذات سرمدی یکی نیکو کار و دیگری بدکار قرار گرفته و همه خدایان و موجودات نامرئی تحت نفوذ و سلطه این دو ذات و یا این دو نیرو واقع شده‌اند و بر اثر آن یک سلسله ذوات آسمانی در مقابل موجودات پست

طریق ایزد  
در ابتدا قوای  
طبیعت را  
مستقیم  
سپرد

ورزل و خفیف خودنمائی میکنند اما در جنب این دو تفکر ویا این دو اعتقاد عقیده سوم نیز پدید آمد و بموجب آن انسان همه وقت تمایل داشت در میان این عقاید وحدتی پدید آورد اما نه وحدتی که بیکتاپرستی و مونوتئیسم تعبیر شود بلکه وحدتی که اساس آن بقول ماکس مولر Maxe Muller بنام هنوتئیسم Hénothéisme نامیده شده است و انسان بموجب این عقیده همه وقت در جستجوی يك ذات عالی و متعال بود که از حیث قدرت و سلطه بالاتر از همه قرار گرفته باشد و لو اینکه قوه خلاقه وی شامل هر چیز نگردد. از این عقیده ویا از این هنوتئیسم است که در دین زرتشت يك عامل مؤثر و یکتا بنام اهورا پدید آمد و این واحد و یکتا وقتی در قدرت و قوت افزون گردید که دو نیروی خلاقه یکی خوب و نیک و دومی بد و پلید در مرحله دوم پذیرفته شد و نیروی اولی مافوق دومی قرار گرفت و از این مزیت و رجحان است که اوستا رنگک بیکتاپرستی بخود گرفته است.

«بنا بر این در اوستا عقیده بر تعدد خدایان مبنی بر طبیعت پرستی یا ناتورالیسم Naturalisme و سپس ثنویت و دوپرستی و بالاخره وحدت و یکتا پرستی همه جا جلوه گر است و این اختلاف در عقاید زرتشت در هر يك از جزوات اوستا بلکه در هر فصل از فصول آن دیده میشود. وحدت پرستی وقتی جلوه بیشتر دارد که از خدایان زرتشت بعبارت مزدا آفریده یا مزدا داتا Mazda - Dhata تعبیر شود و این وحدت پرستی در کتاب گاتها عمومیت دارد اما کتاب و نذیداد از دو پرستی و ثنوی بودن زرتشت و فصول یسنا از طبیعت پرستی وی حکایت میکند. پرستش خدایان متعدد در یشتها بیشتر جلوه گر شده است.

مقصود از نقل مطالب دهارلز این بود که خواننده گرامی عقاید دانشمندان اروپائی را از قلم و قول خود آنان شنیده باشد و تحقیقات دانشمندان در عصر حاضر نیز از حدود این افکار تجاوز نمی کند و اکنون راجع به آیین و دین زرتشت باید بتحقیق پردازیم و خواننده گرامی در این تحقیقات ملاحظه خواهد نمود که تشخیص و استنباط دانشمند فرانسوی راجع باینکه اوستا از سه نوع افکار و عقاید

مشقت حکایت دارد گرچه در مورد خود صحیح است و دین زرتشت در حقیقت از سه عقیده متفاوت تر کیب یافته است یکی ثنوی پرستی ، دوم وحدت پرستی و سوم عقیده برخدایان متعدد است اما در میان این عقاید تناقض و اختلاف وجود ندارد بلکه هر سه مانند زنجیر بهم پیوسته و از این پیوسته گی است که در دین زرتشت يك فلسفه عالی و یا يك حکمت عمیق جلوه گر شده و این فلسفه و حکمت از حیث بلندی فکر و عمق مطلب نسبت بافکار حکمای یونان برجسته تر گشته است و برای اینکه در توضیح از این موضوعات زمینه مناسب فراهم شده باشد ناچار باید دو امر را یاد آور شویم یکی اینکه در دین زرتشت بشری که در بخش دهم نقل نمودیم آسمان و ستاره ها عبارت از جهان مینوی و از غیر جنس زمین خاکی است و هر يك از این ستاره ها موجودی جاندار و عاقل و با تدبیر میباشند و دیگر اینکه زرتشت در کتاب خود معتقد شده است که در این دنیای محسوس و مرئی بعضی از موجودات و ذوات خود آفریده و سرمدی هستند و در خلقت خود قائم بذات و از وجود خالق و پروردگار بی نیاز میباشند و هر مزد خداوند بزرگ زرتشت از يك طرف خدایان دیگر بنام ایزد ویزدان و بیغ آفریده و از طرف دیگر زمین خاکی و مخلوقات این زمین را خلق کرده است .

بنا بر این موجودات مادی و یا مینوی در دین زرتشت بدو قسمت اساسی منقسم شده است یکی خود آفریده و دیگری مزدا آفریده هستند و از مطالعه در مندرجات اوستا خود آفریده های زرتشت را میتوانیم در چهار قسمت معلوم بداریم . اول - روشنائی بی پایان . دوم - فضا یا مکان . سوم - زمان یا زروان . چهارم - تاریکی یا ظلمت . این ذوات از خود پدید آمده اند و هر مزد یا اهورمزدا در خلقت و آفرینش آنان دخالت نداشته است . خواننده گرامی از توجه در این امر شاید چنین تصور کند که زرتشت در دین خود طبیعی مسلک بوده است اما چنین نیست بلکه اوضاع و احوال محیطی و سبک فکر و اندیشه انسانی در عهد قدیم بشری که در بخش دهم بتفصیل یاد نمودیم نسبت بعصر حاضر تفاوت داشته است و این



ذوات چهار گانه در آن زمان از جهان مینوی بشمار میرفتند و حقیقت دین زرتشت و یا فلسفه زرتشت از تحقیق در این موضوعات معلوم و روشن خواهد شد و در زیر باختصار توضیح میدهم .

روشنائی خود آفریده بی پایان در دین زرتشت

در اوستا دو واژه بکرات استعمال شده و این دو واژه از يك تقسیم اساسی در موجودات عالم حکایت مینماید یکی خوداتا *Khudata* و دیگری مزداداتا *Mazda - data* اولی بمعنی خود آفریده و دومی بمعنی مزدا آفریده است . واژه خوداتا را دارمستتر بخط لاتین گاهی *Hvadhata* و گاهی *Khutat* نوشته و دهارلز بعبارت *Qadhada* درج نموده و این لفظ را دارمستتر چنین توصیف میکند (خوداتا در دین زرتشت هر آنچه چیزی است که از قانون اختصاصی خود پیروی مینماید و منوط و وابسته به غیر نمیباشد و در تفسیر پهلوی عبارت از چیزی است که در انجام کارهای خود یا در خویشکاری *Khishkari* بی نیاز از غیر باشد).<sup>۱</sup> دهارلز چنین مینویسد (لفظ خوداتا *Qadhada* در اوستا صفت برای مکان و فضا و روشنائی بی پایان است که از يك منبع سرمدی سرچشمه گرفته اند و در برابر آن روشنائی خورشید و ستاره ها میباشد).<sup>۲</sup>

لفظ خوداتا در حقیقت از دو واژه ترکیب یافته است یکی (خود) بمعنی نفس و خویشتن و دیگری (داتا) یا (آدا *Ada*) بمعنی آفریده میباشد . دارمستتر در تعریف واژه داتا چنین مینویسد (عبارت داتا - اسپنتا - مینوش - *Datha Spenta - Mainyush* بمعنی آفریده اسپنتامینو تصدیق بخالقیت اهورمزدا است و نخستین وظیفه مزدا پرست در این است که هورمزدا را همه وقت آفریننده ولی اهریمن را خراب کننده پندارد)<sup>۳</sup>

۱- رجوع شود بکتاب دارمستتر جلد دوم صفحه ۲۶۳ .

۲- رجوع شود بکتاب دهارلز صفحه ۱۴ .

۳- رجوع شود بکتاب دارمستتر جلد دوم صفحه ۲۶۲ .

در کتیبه بیستون لفظ **Ada** بمعنی آفریدن در چند مورد ذکر شده و در صفحه ۳۹۸ نقل نمودیم. بنا بر این ترجمه صحیح لفظ خوداتا که در اوستا ~~شکسته~~ تکرار شده و هریک از ذوات سرمدی نامبرده را توصیف مینماید بمعنی خود آفریده و خود پدیده میباشد و دارمستتر در محل دیگر توضیح داده که دو لفظ داتو **Dhato** و دادار **Dadar** بمعنی آفریننده است<sup>۱</sup>. لفظ دادار در فارسی بمعنی خداوند میباشد. دارمستتر و دهارلز در ترجمه‌های خود لفظ خوداتا را بعبارت (**Souverain**) بمعنی ذات مستقل وقائم بذات تعبیر کرده و در حاشیه توضیح داده‌اند که مقصود همان خوداتا میباشد و دهارلز مینویسد ( موجودات جهان در اوستا بدو دسته منقسم شده‌اند یکی خوداتا **Qadhata** بمعنی نا آفریده و **Incréé** و چیزی که قانون وی در نفس خود اوست و دیگری چتیداتا **ctidhdata** یعنی مخلوق و آنچه از قانون آفرینش و خلقت پیروی میکند)<sup>۲</sup>.

بنا بر این در اوستا هر کجا لفظ خوداتا استعمال شده بمعنی سرمدی و خود آفریده و بی نیاز از خالق و آفریننده میباشد از آن جمله عبارت آنرا گرا و کائو یا روشائو **Anagra - Raocao** بمعنی روشنائی بی پایان (یا **Lalumièrè infinie**) است که همه جا همراه لفظ خوداتا آمده است و عبارت (آنا گرا - روشائو - خوداتا) در پهلوی بگفته دارمستتر بمعنی روشنائی بی پایان خود آفریده است.<sup>۳</sup> لفظ آنرا گرا **Anagra** از واژه (آن) علامت نفی و (گرا **Gra**) بمعنی کرانه و پایان جمعاً عبارت از بیکرانه و بی پایان میباشد و علامت نفی مزبور وقتی با لفظ کرانه در زبان پهلوی یا فارسی استعمال شود بشکل اکرانه **Akarana** بمعنی بی کرانه خواهد بود و لفظ روشائویارو کائو **Raoçao** یا **Raoçao** بخط لاتین همان واژه روشنی است و در زبان اروپائی گاهی بحرف (**ç**) باسدیل از قبیل کتاب لافونت

۱- رجوع شود بدارمستتر جلد دوم صفحه ۲۶۳.

۲- رجوع شود بکتاب دهارلز صفحه ۸۶ مقدمه.

۳- رجوع شود بکتاب دارمستتر جلد دوم صفحه ۱۷۱ حاشیه ۹۸.

دانشمند فرانسوی صفحه ۱۸۲ و گاهی بی‌سذیل نوشته شده است و این سه لفظ جمعاً بمعنی ( روشنی خود آفریده بی کرانه ) میباشد و صفتی است که همه جا در اوستا برای نور و روشنائی بی‌پایان ذکر شده است . در وندیداد فصل ۱۹ فقره ۳۶ از قول زرتشت مینویسد ( ما میستائیم روشنائی بی‌پایان خود آفریده را )<sup>۱</sup> . همچنین در سی روزه فقره ۳۰ مینویسد ( ما میستائیم روشنائی سرمدی خود آفریده را )<sup>۲</sup> . دهارلز در این فقره لفظ آناگرا Anagra را بلفظ *Éternél* و سرمدی ترجمه کرده است اما آفتاب و ماه و ستاره‌ها در اوستا با اینکه در روشنائی جلوه‌گرند بلفظ مزدا آفریده ( Mazda - Datha ) توصیف شده‌اند زیرا محل روشنائی بی‌پایان در اعماق آسمان در بالای افلاک ستاره‌گان قرار گرفته است<sup>۳</sup> . بهمین جهت است که در وندیداد از فصل دوم فقره ۱۲۹-۱۳۱ پس از ذکر واقعه طوفان جمشید و یخ‌بندان و غارجمگرد که قصه آن را در صفحه ۴۳ نقل نمودیم زرتشت از هر مزد میپرسد ( ای آفریننده جهان جسمانی ، ای مقدس ، بگو بدانم کدام روشنائی است که در غار ساخته شده بوسیله جمشید میدرخشد ) . اهورمزدا چنین پاسخ داد ( روشنائی است که از خود پدید آمده و خود آفریده میباشد و روشنائیهای دیگر غیر آفریده هستند روشنائی بی‌پایان از منطقه‌اعلای آسمان میرسد اما روشنائی مخلوق و غیر آفریده از پائین در درون غار می‌تابد )<sup>۴</sup> . دارمستتر راجع بفقره نامبرده از وندیداد چنین مینویسد ( روشنائی بی‌پایان سرمدی و خود آفریده میباشد اما روشنائیهای دیگر مصنوع و مخلوق است و چتیداتا *çtidhata* نامیده میشود ) و سپس توضیح داده و عبارت وی را عیناً در زیر نقل میکنیم .

La lumière infinie ( anagra - raocao ) éclaire d' en haut ,

- ۱- رجوع شود بکتاب دهارلز صفحه ۶۰۵ .
- ۲- رجوع شود بکتاب دهارلز صفحه ۶۰۵ .
- ۳- رجوع شود بکتاب دهارلز صفحه ۵۹۸ .
- ۴- رجوع شود بکتاب دهارلز صفحه ۲۴ .

étant dans les hauteurs célestes, toutes les autres lumières faites dans le monde éclairent d'en bas.

یعنی روشنائی بی‌پایان از بالا می‌تابد و در بلندیهای آسمان قرار گرفته اما روشنائیهای دیگر در جهان از پائین می‌رسد<sup>۱</sup>.

دارمستتر در صفحه ۲۷۲ کتاب خود از مینو خرد نقل کرده و چنین مینویسد (هرمزد منبع روشنائی و کسی است که بنام سرچشمه روشنائی بی‌پایان نامیده میشود). اکنون می‌توانیم راجع بحقیقت و ماهیت اهورمزدا خداوند بزرگ زرتشت توضیح دهیم.

حقیقت اهورمزدا در روشنائی بی‌پایان خود آفریده

خداوند بزرگ زرتشت در اوستا گاهی بنام هر مزد یا اورامزدا *Auramazda* و گاهی بنام اهورمزدا *Ahura - mazda* بمعنی سرور دانا و گاهی بنام اهورا و یا مزدا خوانده شده است و وی را در بعضی کتابهای فارسی با ستاره مشتری تطبیق کرده‌اند و حال اینکه این ستاره در فارسی بنام برجیس تسمیه شده و در صفحه ۵۸ کتاب وهومن یسن<sup>۲</sup> چنین مینویسد (چون ستاره هر مزد باوج بلندی برسد و ناهید را فر و افکند گوند بیشمار زیناوند با درفش افرشته بیایند و پادشاهی به کی رسد). در این عبارت لغت گوند بمعنی لشکر و زیناوند بمعنی مسلح میباشد. تسمیه هر مزد با ستاره مشتری گویا از اینجهت باشد که ستاره مزبور در یونان بنام زئوس *Zeus* پرستیده میشود و بزرگترین خدایان یونانی است و در آسمان از ستاره‌های دیگر درخشانتر میباشد و در اوستا نیز اکثر خدایان و ایزدان دیگر بنام هر یک از ستاره‌ها خوانده شده‌اند. بهر صورت تطبیق خداوند بزرگ زرتشت با ستاره مشتری بی‌تناسب است و آنچه از اوستا استنباط میشود لفظ هر مزد مخفف اهورمزدا بمعنی سرور دانا نامی است که در دین زرتشت برای روشنائی

۱- رجوع شود بکتاب دارمستتر جلد دوم صفحه ۳۰.

۲- کتاب زند وهومن یسن بزبان پهلوی در زمان سلطنت مغولان نگاشته شده و سپس بفارسی سره ترجمه گشته و بوسیله مرحوم صادق هدایت چاپ و انتشار یافته و مطالب آن از کتب پهلوی قدیمتر از قبیل بندهش و مینو خرد اقتباس شده است.

خود آفریده بی پایان داده شده و بعلت عقل و هوش و خرد ذاتی که در این روشنائی نهفته در ایران باستان پرستیده می‌شد و مسکن و بارگاه وی در منطقه بیحد و بیکرانه آسمان در بالای افلاک ستاره‌ها واقع شده و بصفات ایزدی متصف گشته و روشنائی آفتاب و ماه و ستاره‌های دیگر از نور ازیلی اهور مزدا کسب شده است. هر یک از این ستاره‌ها خداوندی است که بنام ایزد و یزدان و بغ باراده هر مزد آفریده شده‌اند و از این جهت است که در اوستا بکرات روشنائی بی پایان به صفت خود آفریده متصف گشته و عقل و عاقل و دانائی از صفات وی شمرده شده است و مسکن اهورمزدا و یا بارگاه وی بنام گرزمان یا گرونمان Grao - Nman و همچنین بهشت برین در روشنائی بی پایان و در بالای افلاک ستارگان که بعلت دوری خارج از دید انسانی است قرار گرفته‌اند. در وندیداد فصل ۱۹ فقره ۳۶ مینویسد (من میستایم بهشت درخشان، جایگاه پارسایان و گرزمان مسکن اهورمزدا را). دار مستتر در تفسیر فقره مزبور از کتاب بندهش نقل کرده و می‌نویسد که مسکن اهور مزدا در روشنائی بی پایان قرار گرفته است.<sup>۱</sup>

در اردیبهشت یشت فقره يك و دو می‌نویسد (اهورمزدا بزرگت مقدس گفت که اشای زیبا برای سکونت در روشنائی‌های با نزهت و مسکنهای زیبای بهشت ستایش نمود). در فقره ۴ همان یشت می‌نویسد (گرزمان برای سکونت ارواح پارسایان است و بدکاران و شریران در آنجا راه ندارند و این مسکن از اهورمزدا برخاسته است). درسی روزه کوچک فقره ۴ می‌نویسد (اهور مزدا در روشنائی بی‌پایان سکونت دارد و موجودات مادی و مینوی را پاسداری می‌کند و همه وقت در نزد این موجودات حاضر و ناظر میباشد).<sup>۲</sup> دهارلز در تفسیر فقره ۴ سی روزه می‌نویسد (گرزمان برای سکونت ارواح پارسایان است و هیچیک از بدکاران و شریران بساحه اهور مزدا درخشان که در فضای وسیع و بیکران مسکن دارد

۱ - رجوع شود بکتاب دار مستتر جلد دوم صفحه ۲۷۱ و ۲۷۲.

۲ - رجوع شود بکتاب دار مستتر جلد دوم ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۳۰، ۳۵۲ و ۳۵۳.

راه ندارند). روشنائی بی‌پایان خود آفریده در اوستا گاهی بنام روشنائی اصلیه و نخستین خوانده شده است چنانچه در یسنای ۷ فقره ۵۰ و یسنای ۴ فقره ۵۰ و یسنای ۲۷ فقره ۶۰ در شمارش موجودات عالم بجای روشنائی بی‌پایان مینویسد (من میستایم روشنائیهای اصلیه - یا اولیه - خود آفریده را).<sup>۱</sup> اما این روشنائی بی‌پایان ویا این خداوند بزرگ زرتشت بحسب طبیعت و ذات خود متصف بعقل و خرد است و بلکه خود وی عبارت از عقل محض و جوهره خردمی باشد. در هر مزد یشت فقره ۷ می‌نویسد (دانائی نام من است، دانا نام من است، خرد نام من است، خردمند نام من است).<sup>۲</sup>

بنا بر این هر مزد بعقیده زرتشت از یکطرف با نور و روشنائی بی‌پایان خود آفریده که در منطقه اعلاى آسمان و بالاتر از افلاك ستارگان جای دارد تطبیق می‌کند و از طرف دیگر ذات و ماهیت وی از جوهره عقل و خرد تشکیل یافته است اما تردید نیست که این روشنائی و نور همان روشنائی محسوس و مادی است که در خورشید و ماه و ستاره‌ها جلوه گر شده و در کتاب فروغ مزدیسنى صفحه ۲۴۳ مینویسد (اهورمزدا بر طبق مندرجات اهنود گات ابدان فلکی را از روشنائی خود آفرید). زرتشت تصور کرده که کانون روشنائی در طبقات عالیه آسمان و مافوق افلاك ستاره‌گان واقع شده و چون وی مانند همه ادیان دیگر زمان خود هر يك از ستاره‌ها را موجودی مینوی و جاندار و صاحب عقل و تدبیر می‌پنداشت و روشنائی در آنها جهت مشترك در ستاره‌ها بود همه را از يك منبع دانسته و این کانون و منبع را در هیکل روشنائی بی‌پایان و خود آفریده و سرمدی بنام اهورمزدا نامیده است و بهمین جهت است که در یسنای يك فقره ۳۴ اوستا خورشید را چشم اهورمزدا پنداشته و چنین مینویسد (من نماز می‌کنم به اهورمزدا و مهر ياك و جاویدان و به ستاره‌ها، آفریده اسپنتامینو، به تیشتر ستاره درخشان و ارجمند، به ماه حامل نژاد ستوران،

۳ - رجوع شود بکتاب دهازلز صفحه ۲۲۶، ۲۷۱ و ۲۷۷

۲ - رجوع شود بکتاب دارمستتر جلد دوم صفحه ۳۳۹

به خورشید درخشان تیزاسب، چشم‌اهورمزدا و به مهر دارنده سرزمینها). همچنین در یسنای ۳۶ فقره ۱۲ پیکر اهور مزدا را درخشنده ترین پیکرها خوانده و این فقره را در صفحه ۴۰۹ نقل نمودیم.<sup>۱</sup> از مطالعه در خود آفریده های دیگر زرتشت از آنجمله موضوع فضا و مکان بیکران که در زیر نقل می‌کنیم مطلب روشن‌تر می‌شود.

#### فضای بیکران خود آفریده در دین زرتشت

فضا یا مکان در اوستا همه جا بدو صفت خود آفریده و بیکران ذکر شده و در آفرینش بی نیاز از خالق و مزدا است. در اوستا هر کجا روشنایی بی پایان مورد ستایش قرار گرفته فضا و مکان نیز در پشت سر آن ذکر شده است. این فضا هم مسکن خود اهورمزدا و هم جایگاه ستاره‌ها و مخلوقات دیگر وی می‌باشد. اهورمزدا چون عین روشنایی بی پایان است مکان آن نیز نامحدود و بیکران و خود آفریده میباشد. دهارلز در توضیح از مکان یا فضا چنین مینویسد (فضای بی‌پایان و بیحد در دین زرتشت بنام تواشم **Thwashem** نامیده شده و عبارت از گنبد دوار بیکرانه آسمانها است و بسرعت می‌چرخد و مشتمل بر همه ستاره‌ها و کواکب و کهکشانشا است و در اوستا همه جا همراه زروان بیکران و مقدم بر وی ذکر شده است. تواشم زمین و آسمان را احاطه نموده و حتی روشناییها و تاریکی‌های سرمدی را نیز شامل می‌باشد)<sup>۲</sup>

دارمستتر راجع بفضای نامحدود و آسمان چنین می‌نویسد (فضا یا مکان در اوستا **Hvadatahe** - **Mishvanahe** - **گتواهاه** **Gatvahe** - **خوداتهه** **Hvadatahe** ذکر شده و معنی آن مکان خود آفریده موجود نیک سرمدی است و لفظ **Gatvahe** گتواهاه و معنی مکان در اوستا با روشنی بی پایان همراه می‌باشد و در بند هش آمده که مکان و مسکن اهورمزدا در روشنایی بی پایان خود

۱- رجوع شود بکتاب دهارلز صفحه ۲۵۸.

۲- رجوع شود بکتاب دهارلز صفحه ۸۷.

آفریده واقع شده است) <sup>۱</sup>

از تفسیر و توضیحی که در بالا از دو دانشمند نقل نمودیم واضح میشود که روشنائی و نور بی پایان در دین زرتشت لازم ملزوم مکان بیکران می باشد و فضا یا مکان نسبت به مخلوقات مزد او یا نسبت به خود وی بمنزله ظرف است و روشنئی بی پایان در هیکل هر مزد و مخلوقات او همه بمنزله مظهر و میباشند و در مقابل این روشنائی تاریکی بی پایان قرار گرفته و بنام اهریمن نامیده شده و در محل خود بتفصیل توضیح خواهیم داد.

در اردیبهشت یشت فقره ۴ می نویسد ( گر زمان جایگاه سعید و خوشبخت برای اهور مزدا است و به پارسایان تعلق دارد و بدکاران و شریران در این مکان و در ساحه اهورای درخشان که در فضای بیکران سکونت دارد راه ندارند). <sup>۲</sup> در وندیداد فصل ۱۹ فقره ۳۶ می نویسد ( من میستایم آسمان نیکو و زیبا را ، من میستایم روشنائی بی پایان خود آفریده را ، من میستایم بهشت درخشان پارسایان را ، من میستایم گر زمان بار گاه اهور مزدا را ، مسکن امشاسپندان و پارسایان را ، من میستایم مکان و فضای سرمدی خود آفریده پر خیر و برکت را). <sup>۳</sup>

در اوستا دو لفظ آسمان و سپهر بکرات استعمال شده و در تفسیر هر کدام و موقعیت هر یک بدیگری در میان دانشمندان اختلاف است و هر دو در زبان پهلوی مصطلح بود. دار مستتر معتقد شده که قسمت اعلائی فضا بالا تر از آفتاب و افلاک ستاره گان بنام آسمان اما قسمت پائینتر بنام سپهر یا تو اشم نامیده شده و این تو اشم در زبان فرانسه بلفظ فیر مامان Firmament بمعنی گنبد نیلگون آمده است. <sup>۴</sup>

اما توضیحات دهارلز راجع بلفظ آسمان صحیح بنظر نمی رسد و چنین امینو یسد (لفظ آسمان و مرادف آن در سانسکریت بلفظ (آس As) بمعنی سنگ آمده است. این

۱ - رجوع شود بکتاب دهارلز صفحه ۴۰۹

۲ - رجوع شود بکتاب دار مستتر جلد دوم صفحه ۲۷۱

۳ - رجوع شود بکتاب دار مستتر جلد دوم صفحه ۲۰۳ و ۳۱۵



آسمان بعقیده ایرانیان در عهد باستان مدور شکل و جامد و درخشان بر ننگ فولادین بود و همه زمین و ستاره ها را احاطه داشته و محتمل است که سطح آسمان را در عقیده مزبور ساخته شده از احجار کریمه و جامد می پنداشتند).<sup>۱</sup> این توضیحات راجع بلفظ آسمان مبنی بر اشتباه است و بعضی از دانشمندان دیگر نیز در این اشتباه با وی موافقت کرده اند و ناشی از بی توجهی در وجه اشتقاق لغت آسمان میباشد و چون ملاحظه نموده اند که لفظ آس در سانسکریت یا پهلوی بمعنی سنگ آمده آسمان را نیز بهمان معنی پنداشته اند و به نتیجه ناصحیح رسیده اند و حال اینکه لفظ آسمان در فرهنگ فارسی کنونی و یا اوستائی و پهلوی از دو واژه ترکیب یافته یکی آس و دیگری مان می باشد. لفظ (آس) در فارسی بمعنی سنگ آسیاب است نه سنگ مطلق و لفظ (مان) مخفف واژه مانند میباشد و آسیاب نیز از دو لفظ آس و آب ترکیب یافته و در آن گندم و غلات را به آرد تبدیل میکنند و چون آسمان در حرکت و چرخش خود بسنگ آسیاب شباهت دارد بلفظ آسمان بمعنی (مانند سنگ آسیاب) موسوم شده و در زبان عرب نیز دوک نخ ریسی بعلت اینکه در چرخش و حرکت بگردش فلک و آسمان شباهت دارد بعبارت (فلکة المغزل) نامیده شده است. مقصود اینست که آسمان را در ایران باستان بهیچوجه مانند سنگ و احجار کریمه جامد و بی حرکت تصور نکرده اند.

بهر صورت آسمان در دین زرتشت قسمتی از مکان یا فضای بیکران بالاتر از افلاک ستاره گان واقع شده و بعلت دوری خارج از دید انسانی و جایگاه بهشت برین و ملامال پر از روشنائی خالص و پاک و بی پایان است و لفظ سپهر یا توآشا برای قسمت پایین و زیرین آسمان که با زمین خاکی تماس دارد و محل و مکان ستاره گان و ماه و آفتاب میباشد تسمیه گشته اما در زبان فارسی کنونی دو لفظ سپهر و آسمان از حیث معنی مرادف یکدیگر شمرده شده اند. در خورشید یشت فقره ۸۷ می نویسد ( ما میستائیم خورشید بی مرگ و زیبای تیز اسب را، ما میستائیم

در کتب  
تاریخ

ستاره و نند مزدا آفریده را، ما میستائیم آسمان خود آفریده را، ما میستائیم زمان بیکرانه را، ما میستائیم باد نیکوکار پر خیر و برکت را).<sup>۱</sup> در ابن فقره علت خود آفریده بودن آسمان این است که در قسمت اعلاى فضا و بالا تر از افلاك ستاره ها واقع شده و در واقع از دو خود آفریده سرمدى تشکیل یافته یکی روشنائی بی پایان و دیگری فضای بی کرانه. درسى روزه فقره ۳۰ مى نویسد (ای روشنائی بی پایان خود آفریده، ای گر زمان درخشان، ای مکان خود آفریده و سرمدى نيك، ای پل چنواد مزدا آفریده)<sup>۲</sup>. اما در یسنای ۲۵ اوستا مینویسد (ما میستائیم آسمان درخشان نخستین مخلوق را که به جهان آفرینش زمینی تعلق دارد).<sup>۳</sup> مقصود از لفظ آسمان در این فقره همان توأشم یا سپهر مزدا آفریده و در مجاورت زمین خاکی است و از اینجهت است که مادر توضیحات خود آسمان را در جزو خود آفریده های زرتشت نقل نکرده ایم.

اما مکان با فضای مطلق در اوستا اغلب بازروان بیکران باهم آمده و باید از آن توضیح دهیم.

#### زروان بیکران خود آفریده در دین زرتشت

زروان یا زمان در اوستا بدو صفت خود آفریده و بیکران توصیف شده و در آفرینش بی نیاز از خداوند و اهور مزدا میباشد و بلکه هر مزداست که مخلوقات خود را در جوف زروان و فضا آفریده و مکان و بار گاه وی و همچنین بهشت جایگاه خدایان و ارواح پارسایان در آسمان بالاتر از افلاك ستاره گان واقع شده اند. لفظ زمان نيك لغت تازی است و در عصر ساسانیان از زبان آرامی در پهلوی وارد شده است. تفاوت زمان از لفظ زروان پهلوی در این است که گذشت زمان و قتی مطلق باشد بنام زروان نامیده میشود و با مفهوم دهر در اصطلاح حکمای اسلامی مطابقت مینماید اما زمان

۱ - رجوع شود بکتاب دار مستتر جلد دوم صفحه ۶۹۴

۲ - رجوع شود بکتاب دار مستتر جلد دوم ۳۰۴

۳ - رجوع شود بکتاب دار مستتر جلد دوم صفحه ۶۱۲

يك امر نسبی و مقید با وقات مانند زمان در تاریخ اقوام است . فرقه زروانیه در زمان ساسانیان پایه عقاید خود را از مندرجات اوستا اقتباس نموده اند و زمان را بنام زروان بحالت اطلاق و بی قید و تعینات مبدء کائنات و خالق موجودات پنداشته اند . بهر صورت تردید نیست که زروان بعقیده زرتشت در آفرینش عوالم مادی و مینوی عامل مهم و مؤثر بشمار رفته و گاهی جنبه خلاقیت پیدا کرده است چنانچه در زندیاد فصل ۱۹ فقره ۲۹ راجع بروح مرده گناهکار مینویسد ( در اینموقع است که دیوویزارش Vizaresb ، ای اسپیتما زرتشت ، روح مرده گناهکار را در طریق و راهی وارد میکند که بوسیله زمان برای بدکاران آفریده شده و در سر پل چنواد حاضر میشود .<sup>۱</sup>

در پیش توضیح دادیم که فضا در اوستا بدو قسمت منقسم شده است یکی بالاتر از افلاک ستاره ها مکان روشنائی خود آفریده بی پایان و جایگاه خدایان میباشد و بنام آسمان نامیده می شود . دیگری مکان ستاره ها و در مجاورت زمین خاکی و در دید چشم انسانی است و بنام سپهر یا توآشا Thwasha موسوم گشته است . از اینجهت زمان یا زروان نیز بدو نوع منقسم شده است یکی زروان یا دهر و دیگری زمان مقید به صفت طویل و دراز میباشد . در سیزدهم و چهارم و پانزدهم فقره ۲۱ می نویسد ( آسمان خود آفریده و زمان بیحد و طویل را میستائیم ) . در سیزدهم و چهارم و پانزدهم فقره ۱۲ مینویسد ( آسمان خود آفریده و زمان بیکران و خود آفریده را میستائیم . سپهر است که خیر و برکت می بخشد و برزگران وقتی دانه و تخم می پاشند بتوزیع و تقسیم آن میپردازد ) . دارمستتر در تفسیر این فقره مینویسد .

Thwashem Hvdhatem,  
Zrvanem Akaranem,  
Zrvanem Daregho Hvdhatem,

سپهر یا توآشا نباید با آسمان مشتبه شود . توآشا در گردش افلاک وارد است

و همان آسمان دوار و متحرك و عبارت از فلک میباشد اما آسمان جایگاه خدایان و پارسایان خوشبخت است).<sup>۱</sup>

اما در برابر روشنائی بی پایان تاریکی بی پایان قرار گرفته و از آن باید

توضیح دهیم.

### تاریکی خود آفریده در هیکل اهریمن

در پیش توضیح دادیم که روشنائی بی پایان در اصطلاح اوستایک ذات سرمدی خود آفریده و بی نیاز از خالق و آفریدگار است و در فضا یا مکان بیکرانه و بیحد و حدود بالاتر از خورشید و افلاک ستاره گان واقع شده و بعقل و خرد و تدبیر آراسته و بنام اهور مزدا یا هر مزد همه جا جلوه گراست اما هر چیز در این عالم یک جنبه مخالف و ضدی دارد چنانچه ضد هستی عبارت از نیستی و ضد روشنائی عبارت از تاریکی میباشد اما تاریکی را در دین زرتشت نمی توان به عدم و نیستی روشنائی تعبیر کرد و بلکه یک ذات متعین و فعال است و بنام اهریمن یا انهره مینو بمعنی خرد خبیث نامیده شده و جنبهٔ خلاقیت دارد و میتواند دیوان و عفریتان نامرئی و یا موجودات زشت و پلید و زیان بخش بیافریند و مرگ و بیماری و آفت پدید آورد. در اوستا همچنان که اهور مزدا یک خداوند نیکو کار و آفریننده خدایان و مخلوقات سودمند و مفید در جهان مادی است و در چهرهٔ روشنائی بی پایان نمودار شده اهریمن بر ضد وی یک خالق بدکار و آفریننده دیوهای نامرئی و موجودات زیانکار است و در سیمای تاریکی ظاهر میشود. اولی صاحب عقل و تدبیر سرشار و خرد نیک و از آینده و مستقبل آگاه و با خبر است اما دومی دارای اندیشه خبیث و زشت میباشد و در پیش گوئی و پیش بینی از حوادث و اتفاقات جهان عاجز و ناتوان است و فقط زمان حال و حاضر را می بیند و در صدد است هر کجا اندیشه پاک و آفریده مفید و نیکو بیند بر ضد آن قیام کند و به پیکار پردازد. در فصل اول و نندیداد اوستا نقل شده

۱- رجوع شود بکتاب دارمستتر جلد دوم صفحه ۳۱۰. معنی سه جمله بهلوی نامبرده چنین

است (تو اشا یاسپهر خود آفریده، زروان بیکرانه، زروان طویل خود آفریده).

که خداوند زرتشت وقتی برای سکونت اقوام ایرانی شهرها و کشورها آفرید اهریمن برضد وی قیام کرد و در هر کدام يك مخلوق زشت و بدکار پدید آورد. آریا و یج مسکن اولیه این اقوام بسیار با نزهت بود و در آنجا نه مرگ، نه بیماری و نه دروغ هیچکدام وجود نداشت اهریمن برضد آن سرهای سخت و مار بزرگ خلق کرد. وقتی سرزمین سغد خلق شد آفت ملخ در آن پدید آمد. همچنین در آفرینش مرو، بلخ، ری، پارت، گرگان و دیگر کشور های ایرانی نشین در هر کدام يك مخلوق دیو آفریده پدید آمد و زحمت ایرانیان را فراهم نموده است. بنا بر این در اوستا و بالخصوص در گاتها تصریح شده که قبل از خلقت و آفرینش جهان دو اندیشه و خرد اصل و اصیل متخالف و متضاد با یکدیگر وجود داشته است یکی خرد نیک و پاک موسوم باسپنتا مینو Spenta - minu و دیگری خرد خبیث و ناپاک موسوم با نهیره مینو Anro - minu. اولی در ذات اهور مزدا و در چهره روشنائی بی پایان اما دومی بنام اهریمن در سیمای تاریکی بی پایان جلوه گر هستند. از این جهت است که اهریمن در دین زرتشت از تاریکی پدید آمده و در تاریکی بسر میبرد و بصفت آنهره یا آنقره مینو بمعنی خرد خبیث و تیره دل متصف میباشد. این اهریمن نه تنها در دنیای خاکی مردمان بدکار و شریر را یاری میکند و آنان را برای پیروی از دروغ و خشم و ادا مینماید بلکه ارواح مردگان گناهکار و پلید را نیز در آخرت به راه دوزخ و جهنم راهنمائی مینماید. در وندیداد فصل ۱۹ فقره ۱۵۰ صفحه ۲۰۳ دهارلز مینو یسد (این دیو های بدکار با یکدیگر گفتگومی کنند و به اعماق تاریکیهای بی پایان و به دوزخ مخوف می گریزند). در یسنای ۶۱ فقره ۵ صفحه ۳۸۲ کتاب دهارلز مینو یسد (برای بر انداختن اهریمن، آفریننده موجودات زشت و پلید و آفرینش پرمرگ وی به نماز و دعا بپردازیم). در وندیداد فصل ۱۹ فقره ۴۶ صفحه ۲۷۵ دار مستتر مینو یسد (بدکاران و دیوان پست نابکار فریاد میزنند و میگریزند به جهان تاریکی و بجهان جهنمی). در یسنای ۴۴ فقره ۲ صفحه ۳۵۰ کتاب دهارلز مینو یسد (من از دو اندیشه و خرد

اصل واصل ترا آگاه میسازم. از این دو اصل یکی حیات وزندگی بخشد و دیگری خرابی و ویرانی بار آورد. اولی بر دومی گفت هر دو از ما نه در اندیشه، نه در معرفت، نه در میل و آرزو، نه در گفتار، نه در کردار، نه در قانون و نه در جان و روح با همدیگر توافق نداریم). در یسنای ۳۰ فقره ۵ صفحه ۳۲۱ کتاب دهارلز مینویسد (از دو اندیشه عزبور خرد خبیث گناه و بدی را بر گزید اما اندیشه و خرد مقدس پاکی و راستی و اشوئی را انتخاب کرد). در خورشید یشت فقره ۴ صفحه ۴۰۴ جلد دوم کتاب دارمستتر مینویسد (کسی که خورشید بی مرک زیبای تیزاسب را ستایش کند در برابر تاریکیها، در برابر دیوها، در برابر پدیده های زشت و پست و زلز تاریکی، در برابر دزدان و بدکاران، در برابر جادو و پیری و در برابر خرابکاران نامرئی ایستادگی و مقاومت مینماید). در یشت ۲۲ هادخت فقره ۳۳ صفحه ۶۵۷ جلد دوم کتاب دارمستتر راجع باحوال روح مرده گناهکار و رفتن وی بسوی دوزخ چنین مینویسد (در نخستین گام که روح مرده بدکار بر میدارد بسوی دژمت **Dujmat** یا منطقه اندیشه بد در دوزخ رهسپار میشود. در دومین گام که روح مرده بدکار بر میدارد بسوی دژخت **Dujkhat** یا منطقه گفتار بد در دوزخ رهسپار میشود، در سومین گام که روح مرده بدکار بر میدارد بسوی دژورشت **Dujvresht** یا منطقه کردار بد در دوزخ رهسپار میشود. در چهارمین گام که روح مرده بدکار بر میدارد بسوی تاریکیهای بی پایان رهسپار می شود).

دارمستتر در تفسیر این فقره چنین مینویسد (سه منطقه نامبرده در دوزخ برابر سه منطقه اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک در بهشت قرار گرفته و روح مرده بدکار پس از عبور از سه منطقه دوزخ بتاریکیهای بی پایان که جایگاه دیوان و مسکن اهریمن است میرسد).

خواننده گرامی از مطالعه و مقایسه در این فقرات ملاحظه خواهد نمود که در اوستا نه تنها اهریمن بر ضد اهورمزدا قرار گرفته بلکه تاریکی بر ضد روشنائی

و اندیشه و خرد بد بر ضد اندیشه و خرد نیک واقع شده است و بشرحیکه نقل نمودیم روشنائی بی‌پایان در فضا و آسمان بیکرانه در بالای افلاک ستاره گان است اما جهان تاریکی در زیر زمین مسکن اهریمن و دوزخیان میباشد و روح مسرده بدکار پس از محاکمه روز واپسین از بالای پل چنواد در اسفل السافلین دوزخ و جهان تاریکی سقوط مینماید .

زرتشت در دین خود برای رفتار و معاشرت انسان در روابط با هم نوع خود قوانین ارزنده و جالب دقت وضع نموده و این قوانین در جزوات مختلف اوستا بطور پراکنده مندرج میباشد. اما اصول و پایه آنها بر مبنای مبارزه و پیکاری است که در میان دو اندیشه نیک و بد و یامیان روشنائی و تاریکی برقرار میباشد و باختصار باید توضیح دهیم .

#### پاکی و اشوئی در پایه قوانین زرتشت

دو اصل اصیل یا دو گوهر همزاد که در اوستا آمده و در پیش نقل نمودیم هر کدام در واقع صفتی است که از موصوف خود حکایت میکنند یکی ضمیر تیره دل و خبیث بنام آنقره مینو و دیگری ضمیر نیک و پاک بنام اسپنتا مینو . تحقیقات دهارلر دانشمند فرانسوی در این موضوع جالب دقت میباشد و از مقدمه کتاب وی در زیر نقل مینمائیم .

« آنره مینو Anro - Mainyus همان موجود نامرئی و نخستین است که بر طبق گاتها همزاد اسپنتا مینو Spenta - Mainyus بنام اهورمزدا و همزمان با وی پدید آمده و مرگ و بدی و پلیدی را در سهم خود پذیرفته است . اصول عقاید و آیین اوستا در کتاب بندهش بیان شده و آنهره مینو بر طبق این کتاب در تاریکی سرمدی زیست میکند و در آغاز امر از وجود اهورمزدا و از نور و روشنائی و کارهای وی بی‌خبر بود . آنهره مینو رهبر و سردار ارواح خبیثه بنام‌های مختلف از قبیل روح بدمنش (یا Dregvao) ، روح ناپاک (یا Açista) ، دوه دیوها ، دیوترین دیوها (یا Daevotema) ، آفریننده بدکردار

و آفریننده ذوات خبیثه (یا Duzdhamala)، هوش خبیث (یا Duzhdao)، بزه‌کار (یا Mairya)، پرم‌رگ (یا Pourmahrkala) و آدم‌کش (یا Mashi Maravala) موسوم شده است. لفظ آنرو مینو یا آنهرو مینو نام اصلی اهریمن بمعنی روح خرابکار و ویران‌کن در زبان پهلوی بعبارت Ganak minui یعنی روحی که ضربت وارد میکند تعبیر شده است. لفظ آنرو Anro از واژه آنهه Anh بمعنی سرنگون کردن و برانداختن اشتقاق یافته است. این لفظ را بعضی با لغت آنقره Angra که از انگه Ang بمعنی فشردن ریشه گرفته اشتباه کرده‌اند و از این راه خواسته‌اند در مقابل صفت اسپنتا مینو قرار دهند و حال اینکه در اوستا لفظ آنهه Anro از آنقره Angra تفکیک شده و در یسنای ۴۲ فقره ۱۲ مینویسد (آنهه وه Anrovae، آنقره وه Angrovae). در این تفکیک نمیتوان تصور کرد که نوشتن يك لفظ در يك فقره بدو مرتبه تکرار شده باشد، واژه‌هایی که در اوستا در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند از همه جهت مقابله ندارند و هم وزن نیستند. لفظ دروند Druanta بمعنی ارواح موزیه در برابر امشاسپندان واقع شده‌اند. دیوها در برابر یزدان قرار گرفته‌اند. بهر صورت آنهه بهیچوجه در قدرت و توانایی با اسپنتا مقابله نمیکند و عقیده بعضی راجع باینکه دیو بزرگ را در ضدیت و دشمنی برابر و مساوی با اهورمزدا پنداشته‌اند صحیح نیست. مندرجات گاتها را با دیگر جزوات اوستا نباید آمیخت. در دو فقره از گاتها اهریمن در مقابل هر مزد قرار گرفته است و این دو فقره یسنای سوم فقره ۴ و یسنای دهم فقره ۲ میباشد و ثنویت و دوخدائی در این فقرات جلوه گر است اما اهورمزدا در فقرات دیگر اوستا همه جا از رقیب خود بالاتر قرار داده شده است. هر مزد يك خداوند مقتدر و توانا است. اهریمن از آینده و مستقبل آگاهی ندارد فقط از آنچه میبیند مطلع میشود و حتی از نتایج اعمال شخص خود نیز مادم که بوقوع نپیوسته باخبر نیست. اهریمن در مسکن اصلی خود یعنی در تاریکی سردی بسر میبرد از اهورمزدا و از مخلوقات و آفرینش وی آگاه نیست. اهورمزدا جهان مرئی و

در  
اعوام  
از اهریمن



جسمانی را آفریده اما اهریمن بغیر از معایب و بعضی موجودات بد کار نمیتوانست چیز دیگری خلق کند و وی در اوستا اختیار دیگری ندارد و بدو آ و رأس نمیتواند چیزی پدید آورد فقط میتواند زیان رساند و تقلید نماید. قدرت و اختیارات خرد خبیث بسیار محدود است. يك دعا و نماز ساده و با يك کلام ایزدی کافی است که اهریمن ناتوان و مخلوقات وی نیست و نابود شوند. اهریمن در یشت سوم فقره ۱۳ و در وندیداد فصل ۱۹ فقره ۱۵۰ در برابر امشاسپند اردیبهشت میگریزد و در مقابل زرتشت از ترس و هول میارزد.

«اهورمزدا در آسمان مسکن دارد و این آسمان پراز کامیابی و ملذات میباشد اما رقیب وی اهریمن بر طهق وندیداد فصل ۱۹ فقره ۱۵۰ در تاریکیهای مخوف و نفرت انگیز بسر میبرد. آنچه بیشتر موقعیت این دو رقیب را معلوم و روشن میدارد مقدرات نهائی و سرانجام کار آنان است. اهریمن در پایان امر کشته میشود و در دوزخ می افتد و قدرت و توانائی از وی سلب میگردد و از دوزخ نیز خلاصی ندارد و بعضی نقل کرده اند که برای همیشه نیست و نابود میشود و تمام موجودات خبیثه و آفریده های زشت و پلید وی نیز همراه خود او بهلاکت خواهند رسید.

«بنابراین دوروح و خرد در گاتها گرچه در اساس و منشاء خود عر دوسرمدی و برابر هستند اما علم و خرد نیکو و نیروی خلاقه فقط بخرد نیک تعلق دارد. تنها او است که بر طبق یسنای ۲۹ فقره ۴ توانا و متعال و آفریننده است و در هر چیز تصمیم میگیرد. تنها اوست که برای همیشه سلطنت مینماید و دوزخ و عذاب در سهم دیوها قرار گرفته است!»

تحقیقات دانشمند فرانسوی راجع بالفاظ آنهر و مینو و اهریمن و ترجیح آن بلفظ آنقره مینو که بعضی از محققان تصور کرده اند از لحاظ علم اللغه و همچنین مقایسه و سنجش در اختیارات اهورمزدا نسبت باهریمن بسیار جالب دقت میباشد و مناسب خواهد بود بقیه توضیحات این دانشمند و نتایجی را که در تحقیقات خود

راجع باصول اخلاقی زرتشت بدست آورده در زیر نقل نمائیم .

« تفاوت دین زرتشت نسبت بادیان دیگر باستانی در این است که در این دین اخلاق و رفتار انسانی بر مبنای یک فلسفه عمیق پایه گذاری شده است و این اخلاق در اصل و اساس خود از قاعده ثنویت و دو خدائی سرچشمه گرفته اما از طبیعت پرستی نیز سهمی دارد . این ثنویت و دوپرستی مفهومات فضیلت را در همه افعال و کردار انسانی دربر گرفته است . طبیعت پرستی ملازمه داشته که عناصر مادی و ارواح نامرئی نیز پرستیده شوند و در انجام بعضی مراسم دینی که در میان اقوام هندوژرمن معمول بود مراقبت بعمل آید . اساس وقاعده اخلاقی در مزداپرستی بر مبنای قوانین اهورمزدا است که برای زرتشت الهام شده است . مفهوم فضیلت اخلاقی در معنی لفظ اشا Asha جمع آمده است . مزدا پرست پارسا بنام اشووان Ashavan نامیده میشود اما دیو پرست و غیر مزدا پرست بلفظ ان اشووان Anashavan موسوم شده است .

« باید دید اشا و اشوئی عبارت از چیست . بعضی معتقد شده اند که اشا Asha بر پایه یک نظم جهانی در رعایت فضیلت دینی است و در آن مراسم و تشریفات دینی باید دقیقاً انجام شود و ادعیه و نمازها بموقع خود معمول گردند . این عقیده صحیح نیست . اشوئی از نظر بشر دوستی تنها یک فضیلت ساده اخلاقی بشمار نمیرود بلکه اعمال و رفتار انسانی و حرکات ظاهری وی را نیز شامل شده است . اشا بجهان اهورمزدا و به آفرینش وی که در اصل و اساس نیکو آفریده شده اند تعلق دارد . انسان بحسب ذات و طبیعت میتواند از رعایت قانون مزدائی و اشوئی سر باز زند و ببدی و زشتی گراید اما راه توبه و برگشت باشوئی همه وقت برای وی باز و مفتوح است و ناپاک و بدکار یا دروات Drvat در برابر پاک و اشوپرست و اشووان Ashavan قرار گرفته است . واژه اشا Asha با معنی پاکی منطبق میباشد و این لفظ نه تنها در پاکی سجایا و اخلاق درونی است بلکه باید از هر گونه عیب و علت و گناه و بدی که ممکن است از مجالست با ناپاکان و خبیثان سرایت کند دور و مبرا

باشد و بالاخره طبیعتی را دارا شود که بدی و پلیدی در آن کوچکترین اثر و نفوذ نداشته باشد.

«اعمال انسانی در اوسنا بحسب اندیشه و گفتار و کردار بر سه قسمت منقسم شده است. مزدپرست باید همه بدیها و پلیدیها را از خود دور کند و هر گونه نیکی و پاکی را در رفتار و گفتار و اندیشه خود ظاهر سازد. این دستور در یشت دهم فقرات ۴۶ تا ۵۰ و یشت ۱۲ فقره یک تا ۴ و دیگر جزوات اوستا مندرج است اما مفهوم فضیلت در مزدا پرست بر پایه و مبنای صفات خداوند عالیجناب و خرد نیک و پاک و مقام و موقعیت معنوی روح انسانی قرار گرفته است. اهورمزدا ذاتاً پاک و در عین روشنائی و راستی و دانایی است و از دروغ و فریب و دغل کمال نفرت را دارد و وی دوست و پدر کسانی است که از او پیروی نمایند و وی را پرستش کنند و برای خاطر مزدا پرستان است که موجودات مفید و سودمند آفریده شده و قدرت و فرشاهی از اهورا بر خاسته و دنیای مرئی و جسمانی را برای ظفر و فیروزی خوبی و نیکی بر بدی و زشتی پدید آورده است. فقط دیوها و ارواح خبیثه است که برای نابودی مخلوقات اهورمزدا در کوشش هستند.

«بنابر این قانون زرتشت است که انسان را به پاکی و راستی و نیکی و احسان و نفرت از دروغ دعوت نموده و با ناپاکی و فریب و دزدی و با هر گونه عمل و رفتاری که برای بنی نوع انسان زیان داشته باشد مبارزه کرده است. وظایف اصلی مزدا پرست بشرح زیر است:

- ۱- مزدپرست باید اهورا را پرستش کند و نعمتها و نیکیهای وی را بستاید و از قانون او پیروی نماید و روح و جسم خود را پاک سازد و در انجام مراسم دینی کوشا شود و اندام خود را تطهیر و در طهارت باطن خود مراقبت ورزد.
- ۲- مزدپرست باید موجودات و خدایان مزدا آفریده را که در اداره امور عالم با اهورا همکاری مینمایند محترم بدارد و در نیایش و ستایش آنها فروگذار نباشد.

۳- مزدا پرست باید همه وقت کوشش نماید خیرات اهورا و نیکی و پاکی در همه جهان انتشار یابد و رواج پیدا کند و اهریمن و ارواح خبیثه را دشمن بدارد و از نابود کردن مخلوقات وی فرو گذار نشود.<sup>۱</sup>

از مطالبی که نقل نمودیم اصول اخلاقی دین زرتشت و پایه فلسفه و افکار وی واضح و روشن میگردد و اکنون مناسب خواهد بود از خدایان دیگر زرتشت که در اداره امور عالم با اهورمزدا همکاری مینمایند توضیحات دهیم و این خدایان در قسمت عمده با بعضی از ستاره گان مطابقت مینمایند و هر کدام در اوستا بنام یزدان و گاهی بگ نامیده شده اند و باختصار در زیر باید توضیح دهیم.

#### پرستش ستاره در دین زرتشت بنام یزدان و بگ

در پیش توضیح دادیم که زرتشت در دین قدیمتر ایرانی تغییرات اساسی پدید نیآورد و در آن فقط اصلاحاتی انجام داد و در این اصلاحات نیز پای فلسفه و حکمت را بمیان کشید. زرتشت مانند ادیان دیگر زمان خود آسمان محسوس در بالای سر انسانی را جهان مینوی و هریک از ستاره ها را موجودی جاندار و صاحب عقل و تدبیر و از غیر جنس زمین خاکی می پنداشت. بدیهی است تغییر و تبدیل در چنین عقیده وقتی ممکن بود که انسان در تمدن خود لااقل یکپهزار سال جلوتر رفته و امثال سقراط و ارسطو و دیمکریت پدید آمده و از طریق علمی معلوم شده باشد که این ستاره ها در جنس و ماهیت از زمین خاکی تفاوت ندارند و اگر کوچکتر جلوه میکنند بعلمت دوری از دید انسانی و تابع قاعده ریاضی است و اگر میدرخشند بعلم طبیعی و فیزیکی است و الا ستاره ها با چشم ساده جز ذرات ریز و درخشنده و لرزان چیز دیگر بنظر نمیرسند. این است مطلب اساسی ما راجع بدین زرتشت و بتفصیل در بخش دهم توضیح دادیم و امیدوارم خواننده گرامی مطالب این بخش را مجدداً مطالعه نماید.

اشخاصی که با عقیده نگارنده مخالفت دارند و زرتشت را موحدویکتاپرست

می‌بندارند ناچارند معتقد شوند که ستاره‌ها و خورشید و ماه در نظر زرتشت مانند زمین خاکی موجوداتی بی‌جان و بی‌روح بودند. چنین عقیده صحیح نیست زیرا انسان فقط از طریق علمی آنهم علوم ریاضی و طبیعی می‌توانست از این حقیقت آگاه شود. در زمان زرتشت نه تنها مغهای ایرانی بلکه روحانیان و اهل تحقیق در همه اقوام و ملل دیگر از مصر و کلمده و هند و یونان راجع بمحیط زنده گی خود در جهالت و بی‌اطلاعی بسر میبردند چه رسد باوضاع فلکی و حقیقت ستاره‌ها. علت نداشتن که معلومات زرتشت افزونتر از آنان بوده باشد و مندرجات اوستا صحت عقیده ما را روشن میدارد. زرتشت چون میدید که آب بشکل باران از آسمان نازل میشود و بوسیله رودها در دریا جمع میگردد تصور میکرد که منبع آبها در ستاره‌ها قرار گرفته و سه خداوند بنام ایزد ناهید، ایزد تیشتر و ایزد ایم نپات در جنگ با آپوش Apaosh دیو خشکسالی همکاری میکنند و از اینموضوع در محل خود توضیح خواهیم داد. در اوستا گرچه دریای و وروکاش (یا دریای خزر) محل تجمع آبها است اما این دریا از باران مایه میگرفت و باران نیز از ستاره‌ها میرسید نه اینکه آب دریا بعلت اختلاف در درجه حرارت ببخار تبدیل شود و بوسیله باد در هوا پراکنده شده و بزمین فرو ریزد. فره وشیها یا ارواح پارسایان در آسمان بودند که باران را بشهرها و خانه‌ها میرسانیدند. اهورمزدا وقتی زمین و افلاک را آفرید مایه گیاه و ستور و خاک را در ستاره‌ها قرار داد. در ماه یشت فقره ۷ مینویسد (من میستایم ماه حامل نژاد و مایه گاو جد ستوران و جانوران را) در رشن یشت خداوند قانون و قضاوت همه جا در گردش و سیاحت و نظارت است و در فقرات ۲۹ تا ۳۱ مینویسد (ای رشن مقدس، هر کجا باشی ما تو را ستایش میکنیم، در ستاره‌هایی باشی که مایه آب را در بر دارند تو را ستایش میکنیم، در ستاره‌هایی باشی که مایه خاک را در بر دارند تو را ستایش میکنیم، در ستاره‌هایی باشی که تخمه گیاهان را در بر دارند تو را ستایش میکنیم). زرتشت در این

یشتها افسانه سازی نکرده بلکه بعقیده خود حقیقت گوئی نموده ولو اینکه باشتباه رفته است.<sup>۱</sup>

اما تفاوت زرتشت از متفکران دیگر زمان خود در این بود که وی درصده بر آمد از علل آفرینش و حوادث و اتفاقات طبیعی در جهان بتحقیق پردازد و برای رفتار انسانی در روابط با همنوع خود قواعد و دستورها بدست آورد تا بتواند آنان را بسعادت و خوشبختی رساند و از بی نظمی و ناامنی و دروغ و فریب و دغل در اجتماعات جلوگیری کند. زرتشت در فقرات یسنای ۴۳ از خداوند خود چنین میپرسد ( بگو بمن ای اهورمزدا، بهشت چیست و برای چه آفریده شده است، کیست که آفتاب و ستاره ها را در راه و معبر خود نهاد، از چیست که ماه گهی می افزاید و گاهی میکاهد، کیست که گیاهان و آبها را آفرید، کیست که زمین را در پائین و ابرها را در بالا نگاه میدارد، کدام هنرمندی است که روشنائی و تاریکی پدید آورد، روز و شب و بامداد را برقرار کرد، کیست که عقل و دانائی آفرید و محبت پسر در دل پدر نهاد)<sup>۲</sup>. در پاسخ از این پرسشها و امثال آنها است که زرتشت در دین ایرانی شالوده نو برپا نمود و فلسفه و افکار تازه تر بیان کرد اما وی در این فلسفه و افکار خدایان سابق را که در ایران پرستیده میشدند انکار نکرد و حتی از خدایان دیگر آریائی آنچه با یکی از ستارگان تطبیق مینمود در جرگه ایزدان خود پذیرفت و بقیه خدایان هندی را بنام دیو مطرود خود و مخلوق اهریمن معرفی کرد.

اکثر خدایان زرتشت آفریده و مخلوق اهورمزدا خدای بزرگ زرتشت میباشدند و این وصف در نظر بعضی از محققان ممکن است چنین جلوه نماید که خدایان مزبور از ایادی و مأموران اهورمزدا شمرده شده اند. چنین تصور صحیح نخواهد بود زیرا زرتشت در اوستا این خدایان را همه جا بنام خداوند و

۱- رجوع شود بکتاب دارمستر جلد دوم صفحه ۴۹۷.

۲- رجوع شود بکتاب دارمستر جلد دوم صفحه ۳۴۶.

بلفظ ایزد ویزدان و گاهی بلفظ بغ نامیده است و مخلوق بودن آنان موجب نخواهد بود که از جرگه خدایان خارج باشند. در میان همه اقوام در عهد قدیم معمول چنان بود که خدایان کثیر و متعدد روابط پدر فرزندی و خانوادگی با یکدیگر داشته‌اند. یکی از دیگری متولد می‌شد و یا یکی مخلوق دیگری بود چنانچه در مصر قدیم نت Neith خدای آسمان مادر اوزیریس بود و هروس خداوند بزرگ پسر اوزیریس و لیزیس شمرده شده و ست یا تیفون عموی وی است و همچنین در کلد و آشور اکثر خدایان از نسل طامات پدید آمده‌اند و ماردوک خداوند عالیجناب بابل پسر انکی و نوه آنو خدای آسمان بود و در هند قدیم دو خداوند ویشنو و سیوا از برهما خالق کل عالم پدید آمده‌اند و هر کدام در توانائی پائین‌تر از برهما نیستند. مقصود اینست که بعقیده روحانیان در عهد قدیم اکثر خدایان منسوب بیکدیگر بودند بعضی بزرگتر و برخی کوچکتر و این امر مانع از این نمیشد که همه مینوی و غیر جسمانی و بی‌مرگ و از ردیف خدایان بشمار رفته باشند. در دین زرتشت نیز همین حقیقت جریان داشته است.

خدایان زرتشت در اوستا بنام بغ و ایزد و یزدان نامیده شده‌اند و از حیث عدد بیرون از حد و شمار میباشند و بعضی از آنان مانند ایزد و ایو خداوند هوا خود آفریده هستند. خدایان زرتشت از حیث قدرت و توانائی متفاوت شده‌اند و این خدایان را میتوانیم بسه قسمت منقسم بداریم.

اول - خدایانی که مقرب‌تر از ایزدان دیگر به اهورمزدا میباشند و هر یک با یکی از صفات اهورا تطبیق میکنند و هر کدام در حقیقت جلوه‌ای از اوصاف خدای بزرگ میباشد و تعداد آنان با خود اهورمزدا به هفت رسیده است و بنام امشاسپند نامیده شده‌اند.

دوم - خدایانی هستند که مانند خود اهورمزدا بنام ایزد و بغ و یزدان نامیده شده‌اند و هر کدام با یکی از ستاره‌گان مطابقت مینمایند.

سوم - خدایانی هستند بنام ایزد و گاهی بغ و هر کدام با یکی از مجردات

ویا یکی از عناصر طبیعت تطبیق شده‌اند.

شش امشاسپند در قسمت اول پس از خود اهور مزدا بشرح زیر است:

۱ - وهومن Vohu - Manu بمعنی منش پاک یا بهمن امشا سپند و از دو

لفظ وه یا وهو بمعنی به و نیک، من یا مانو Manu بمعنی من و ضمیر ترکیب یافته است.

۲ - اشا وهیشتا Asha - Vahishta یا اردیبهشت امشاسپند بمعنی پاک و

درست است.

۳ - کشتریا وریا Kshatria - Vairia یا شهرپور امشا سپند بمعنی

سلطنت ایزدی است.

۴ - اسپنتا آرمیتی Spenta - Armaiti یا اسفندارمذ امشاسپند خداوند

زمین بمعنی وفا و صلح مقدس میباشد. این خداوند در اوستا دختر اهور مزدا شمرده شده است.

۵ - هروات Harauvat یا خرداد امشا سپند بمعنی کامل و بی نقص است.

۶ - امرتات Amertat یا امرداد امشاسپند بمعنی جاودان و بی مرگ است.

لفظ امشاسپند از سه واژه (آ) بمعنی بی و بدون، مش بمعنی مرگ، سپند بمعنی

مقدس ترکیب یافته و جمعاً بمعنی بی مرگ مقدس می باشد. هر کدام از امشاسپندان

مزبور در حقیقت یکی از صفات اهور مزدا میباشد و از لحاظ اهمیت و شایسته گی

شخصیت مستقل و جدا گانه پیدا کرده اند و در اوستا از جمله خدایانی هستند که همه وقت

در گرزمان همراه خداوند بزرگ مسکن دارند.

قسمت دوم از خدایان زرتشت با یکی از ستارگان و یا موجودات آسمانی

تطبیق شده اند و در اداره امور آدمیان و در جنگ و پیکار بادیوان و اهریمن افزونتر از

امشاسپندان دخالت دارند و از بعضی محض نمونه در زیر باید توضیحات دهیم.

مهر ایزد خداوند روشنایی خورشید

ایزد مهر در اوستا گاهی بلفظ ایزد ویزدان و گاهی بخمعنی خداوند خوانده



شده است. در مهر یشت فقره ۱۴۰ و ۱۴۱ مینویسد (من میستایم مهر را ای مقدس، مهر دلیر آسمانی والاتر از همه و مهربان بی‌زبان را که در مناطق بلند اقامت دارد و توانا و رزم آزماست، مهر داناتر از همه بغها را)<sup>۱</sup>. در فقره ۹۸ همان یشت مینویسد (ما در برابر مهر خشمناک مقابله نمی‌کنیم و مهر تواناترین ایزدان، دلیرترین ایزدان، چالاک‌ترین ایزدان، فیروزمندترین ایزدان، در همه روی زمین تسلط دارد)<sup>۲</sup>. مهر ایزد در قبل از زمان زرتشت نیز در ایران پرستیده میشد و اردشیر دوم پادشاه هخامنشی معروف بآردشیر با حافظه در کتیبه خود مهر را در ردیف اهورمزدا و ناهید ستوده و هرسه را بلفظ بغ از خدایان شمرده و در زمان ساسانیان در خارج ایران نیز نفوذ پیدا کرده و پرستش و عبادت وی در یونان بالخصوص در رم معمول شده است. مهر پرستی در میان رومیان چنان رواج گرفت که مدت زمانی در کشور های جنوبی اروپا با دین مسیح رقابت مینمود و سپس رو به زوال گذارد و متروک گردید.

مهر ایزد را بعضی محققان خداوند خورشید پنداشته‌اند و حال اینکه شخصیت وی جدا از خورشید می‌باشد و در حقیقت خداوند روشنائی خورشید است و برخی از محققان مهر ایزد را خداوند روشنائی مزدا آفریده در همه ستاره‌ها پنداشته‌اند اما چون در اوستا هر کجا نام مهر بمیان آمده ایزد خورشید نیز همراه آن است بر روشنائی خورشید عالمتاب اختصاص دارد. خورشید در دین زرتشت در واقع در دو جلوه گرفته شده است یکی بحالتی که پرتو افشانی می‌کند و نور و روشنی از خود می‌پراکند و بنام مهر ایزد خوانده شده و دیگری خورشید ایزد است که بشکل یک صفحه مسین همه روزه در آسمان ظاهر و سپس غروب می‌کند. خورشید در این دو جلوه و یا در این دو شخصیت به خدایان مصر قدیم شباهت دارد و در صفحه ۳۲۲ یاد نمودیم. این خورشید پیش از طلوع بنام آتوم و بحالت طلوع نوور آتوم خوانده میشد

۱ - رجوع شود بکتاب ده‌ارلز صفحه ۴۶۸

۲ - رجوع شود بکتاب ده‌ارلز صفحه ۴۶۰

اما در نیمروز وقتی سوزنده میشد بنام مانث **Month** خدای جنگ موسوم میگردد. همچنین خورشید در دین کلدانیان بنام شاماش خداوند قانون و عدالت بود اما وقتی بوسط السماء میرسید بنام نر گال خدای عالم مرده ها موسوم میشد.

مهر ایزد در فقرات مهریشت غالباً با خورشید ایزد همراه است. در فقره ۱۳ یشت مزبور مینویسد ( کیست نخستین خدایان آسمانی که در بالای کوه البرز جلو تر از خورشید تیز اسب حرکت میکنند و جلو تر از همه در قله های زیبای کوه جای میگیرند و از مسکن ایرانیان دیده بانی مینمایند )<sup>۱</sup>. این فقره و امثال آن دلالت دارد که مهر ایزد خداوند روشنائی آفتاب از خورشید ایزد جدا و مستقل است. مهر ایزد در اوستا مزدا آفریده میباشد اما در فقره يك مهریشت درستایش و نیایش با اهورمزدا هم پایه و برابر است و در این فقره چنین مینویسد ( اهورمزدا با سپنتمان زرتشت گفت ای زرتشت مقدس، وقتی من مهر دارنده دشتهای فراخ را آفریدم درستایش و نیایش مانند خودم قرار دادم). اهمیت مهر ایزد در این است که اهورمزدا خداوند روشنائی بی پایان و سرمدی خود آفریده میباشد اما مهر ایزد در هیکل روشنائی خورشید جلوه ای از روشنائی بی پایان است. لافونت Lafonte دانشمند فرانسوی راجع به مهر ایزد بشرح زیر توضیح داده است.

«مهر ایزد یکی از شخصیت‌های قابل دقت در اوستا است و مشخصات دین قدیم و جدید آریائی و ایرانی در وی جمع آمده است. از مطالعه در اوصاف و موقعیت مهر است که بخوبی میتوان توجه پیدا کرد که چگونه يك خداوند مربوط بقبل از زمان زرتشت در دین مزدا پرستی تغییر شکل داده و با افکار جدید متوافق شده است. از فقرات مهریشت واضح می شود که مهر دارای دو جنبه یاده و چهره میباشد یکی طبیعی و فیزیکی و دیگری معنوی است اما امشاسپندان در دین زرتشت فقط چهره معنوی و اخلاقی را دارا شده اند. مهر از یکطرف خداوند روشنائی مزدا آفریده است و از طرف دیگر خداوند حقیقت و صداقت و راستی میباشد. مهر در جلوه

روشنائی مزدا آفریده از خورشید پر تو افشانی مینماید و از این چهره است که وی در اوستا ( دارنده دشتهای فراخ ) و ( پادشاه کشورها ) نامیده شده اما مهر ضمناً جنبه وساطت و میانجی را داراست و برای رسانیدن روشنائی مزدا آفریده بعالمیان واسطه میباشد. در بند هش توضیح شده که در میان روشنائی بی پایان و تاریکی بی پایان يك فضای خالی قرار گرفته و مهر ایزد در این فضا واسطه و وسیط است و چون روشنائی وی آفریده و مخلوق مزدا است می تواند رابطه انسان را با اهور مزدا برقرار دارد. مهر خداوند حقیقت و راستی است زیرا روشنائی علامت و نشانه حقیقت میباشد. بهمین جهت است که خورشید در اوستا چشم اهور مزدا نامیده شده و وی همه جهان را بوسیله خورشید دیده بانی و نظارت مینماید و آنچه راست و یا دروغ باشد درک میکند. مهر ایزد خدای روشنائی است و نگاهبانی حقیقت و عدالت در اوستا بعهده وی بر گذار گشته است. بنابراین میتوان گفت در مهر ایزد دو چهره یا دو جهت مادی و معنوی نهفته است. این ایزد در اوستا از حقیقت و راستی پاسداری میکند و احترام بسو کند و مراقبت در اجرای معاملات و تعهدات بر وی سپرده شده و در انجام این وظیفه هزار گوش و ده هزار چشم دارا میباشد و وی نه کسی رامی فریبد و نه فریفته میشود و اگر ایرانیان از دروغ و فریب و دغل کراهت و نفرت داشتند برای اینست که در اوستا تصریح شده است. اما مهر ایزد در امور مربوط با رواج مرده ها نیز قاضی القضاات است و در این امر دو ایزد دیگر یکی سروش ایزد و دیگری رشن ایزد با وی همکاری مینمایند. مهر ایزد در کتاب ودا بنام میترا بمعنی دوست و رفیق از خدایان هند و اروپائی است.<sup>۱</sup>

راجع بمهر ایزد اکثر دانشمندان اوستا شناس بتفصیل پرداخته اند از آن جمله دهارلز دانشمند فرانسوی است و از کتاب وی در زیر نقل میکنیم.

«مهر در اصل و اساس يك خداوند آریائی است و روشنائی در آسمان جدا از خورشید و ستاره ها در وی تجسم یافته و بتدریج روشنائی معنوی و راستی و حقیقت

۱- رجوع شود به لافونت کتاب لومزدائیسم صفحه ۱۷۰ و بعد

نیز بر آن افزوده شده است. مهر چون خدای روشنائی است جهان را پر توافشائی میکند و بر خورشید سبقت میجوید و پس از غروب مدتی خود نمائی مینماید. مهر در اوستا اشعه و پرتو خود را در همه جا می تاباند و دیوها را میگریزاند. مهر در مزارع و دشتها حاضر و ناظر است و بذورات و آب را بهمه جا میرساند و فراوانی پدید می آورد. همه چیز در جهان زیر نگاه و دقت مهر قرار گرفته است. مهر خدای حقیقت و راستی است و نور و روشنی را همه جا میپراکند. پاسداری و مراقبت در اجرای عدالت بر عهده مهر است و وی نظارت دارد که قانون در هر جا و در همه موجودات مسلط باشد و قول و تعهدات و قرار دادهای در میان مردم بخوبی رعایت شود و فریب و دروغ و دروئی از میان برداشته شود. این تعهدات و قراردادهای در اوستا بنام میترا نامیده شده و متخلف از قول و قرار بنام میترا دروج **Mithra** **Druj** موسوم گشته است. این است مندرجات یشت ۱۰ و نذیرداد فصل ۴ و یسنای ۵۵ فقره ۱۳.

«صفت اصلی مهر ایزد در اوستا دارنده چراگاه های فراخ است و این صفت بلفظ ووروگا یوئیتی **Vourugayoiti** آمده و وی در همه دشتها و مزارع تسلط دارد و در ستایش و نیایش با اهورمزدا هم پایه شمرده شده است. رام ایزد خداوند هوا و رشنو خدای قانون اغلب با مهر ایزد همکاری میکنند. مهر است که دیوها را همه جا زبون و ناتوان میسازد و آنان را در پیکار شکست میدهد و سلامت و کامیابی و ظفر و نجات را در جهان شامل مردم مینماید اما اهورمزدا آفریننده مهر ایزد است و یک گردونه زرین برای وی ساخته است. مهر پرستی در ابتدای مسیحیت با پرستش خورشید بهم آمیخت و بتدریج در اروپا نفوذ یافت. مهر بعقیده پارسیها قاضی القضاات ارواح مرده ها است. در مینو خرد و کتاب پلوتارک نقل شده که مهر در میان زمین و آسمان واسطه است و عدالت آسمانی را در روی زمین رواج میدهد. این بود توضیحات دو دانشمند اوستا شناس راجع به مهر ایزد و هر کدام یکی از جنبه های قابل دقت وی را از مندرجات اوستا نقل کرده اند و از مطالعه در این

توضیحات واضح میشود روشنائی آفتاب همه وقت همراه خورشید يك خداوند مینوی و صاحب عقل و تدبیر و خرد است و باچشم ساده انسانی مرئی و محسوس می باشد . مهر در واقع جلوه‌ای از روشنائی بی پایان ذات اهورمزدا است و درهیکل نور خورشید تجسم یافته است . مهر هنگام غروب در زمین خاکی با اهریمن و دیوها به پیکار میپردازد و وقت طلوع در سحر گاهان بالای کوه البرز تو افشانی میکند و هزاران عفریت و پریان زیانکار را بهلاکت میرساند و نابود مینماید . مسکن مهر ایزد در زمین خاکی است اما اهورمزدا برای وی در بالای کوه البرز خانه‌ای ساخته است . در فقره ۹۵ مهر یشت می نویسد (ما مهر ایزد رامیستائیم که پس از غروب خورشید در دور زمین بگردش میپردازد و میان زمین و آسمان را بدقت نظاره میکند) .<sup>۱</sup> در فقره ۴۴ و ۵۰ یشت مزبور مینویسد (مامیستائیم مهر دارنده دشتهای فراخ را که مسکن وی در زمین خاکی پهناور و در جهان جسمانی واقع شده و اهور مزدا برای او خانه‌ای در بالای کوه البرز ساخته است ، کوهی که بسیار درخشان و شفاف میباشد و در آن نه شب ، نه تاریکی ، نه باد سرد ، نه باد گرم ، نه مرگ و نه آلوده گی دیو آفریده هیچکدام وجود ندارد) .<sup>۲</sup> مهر ایزد همه روزه پیش از طلوع خورشید از اهورمزدا خداوند بزرگ دیدن میکند و در بارگاه وی سوار گردونه درخشان شده از بالای کوه البرز در زمین خاکی نمایان میگردد و عده ای از ایزدان و خدایان دیگر در این گردش و حرکت با وی همراهی مینمایند . در فقره ۱۲۴ مهر یشت مینویسد ( ما میستائیم مهر ایزد دارنده دشتهای فراخ را که سوار گردونه شده و از گرزمان درخشان روان میگردد ، گردونه‌ای که با زینت های زرین آراسته است و این گردونه را چهار اسب سفید با پوشاک آسمانی میکشند . در بیرون از گردونه مهر هزاران تیر از پر کس با نوک زرین و ساقه آهنین ، هزار گرز فولادین با صد گره و صد تیغه ، یکپزار نیزه بلند ، یکپزار شمشیر و

۱- رجوع شود بکتاب دارمستتر جلد دوم صفحه ۴۶۷

۲- رجوع شود بکتاب دارمستتر جلد دوم صفحه ۴۵۲

تیغه موجود است و همه در فضای آسمان بالای سر دیوان پیران هستند) <sup>۱</sup>.  
 یشت نامبرده در توصیف گردونه و همراهان مهر ایزد یاد آور شرحی است  
 که نابوریمانی Naburimani ستاره‌شناس کلدانی در سده پنجم قبل از میلاد راجع  
 بسیر و گشت آنو خداوند بزرگ آسمان نگاشته و دیمکریت حکیم یونانی  
 از آن توضیح داده و ما از کتاب اولمستید دانشمند آمریکائی در صفحه ۲۴۰ نقل  
 نمودیم. همچنین در مصر قدیم ارواح پارسایان پس از محاکمه و افسوس در عالم برزخ  
 در یک کشتی درخشان می نشستند و از بالای ابرها بسوی بهشت جایگاه خدایان  
 رهسپار میشدند. شرح و توضیح از گردونه مهر ایزد تصوراتی است که زرتشت از  
 حالت طلوع خورشید هنگام صبح و سحر و منظره ابرها در بالای کوه برنگک طلائی  
 وزرین در نظر خود مجسم داشته و از اعتقاد وی به مینوی بودن موجودات آسمانی  
 حکایت مینماید و این قبیل عقائد را در دنیای قدیم از مصر و کلدیه در محل خود  
 نقل نمودیم. اکنون باید راجع به تیر ایزد خدای باران از مندرجات اوستا  
 نقل کنیم.

#### ستاره تیر یا تشر خداوند باران

در مطالب پیش توضیح دادیم که بحث در تعدد و کثرت خدایان در دین  
 زرتشت مربوط بتفسیر از مندرجات اوستا است نه اینکه بحث دینی باشد. زرتشت  
 خواه موحد یا مشرک در زمان خود برای حفظ استقلال و شعائر ملی ایرانی برضد  
 تورانیان و تازیان و بیگانه ها مبارزه کرده و با افکار بلند حکیمانانه در تاریخ وطن  
 خود یاد گاری گذارده است که بطور مسلم از افتخارات کشور ما بشمار میرود  
 اما این امر موجب نخواهد بود که حقیقت را در تاریخ نویسی وارونه جلوه دهند و  
 افکار وی را چنان تعبیر نمایند که هیچکدام بامندرجات اوستا تطبیق نکند از آن  
 جمله موضوع عبادت و پرستش ستاره هادردین زرتشت است و در محل خود نقل کردیم  
 که ستاره پرستی در اساس دین کلدانیان قرار داشت و روحانیان و کاهنان این

قوم ستاره‌ها را هر شب در آسمان با چشم ساده رصد میکردند و گزارش احوال آنان را همه روزه پادشاه تقدیم میداشتند و صدها از این گزارش‌ها بر روی کتیبه‌های آجری از کتابخانه‌های بین‌النهرین مربوط به قبل از میلاد بدست آمده است اما از مطالعه در مندرجات اوستا روشن میشود که این ستاره‌ها در دین زرتشت افزونتر از ادیان دیگر زمان وی مورد پرستش و عبادت قرار گرفته‌اند و بسیاری از ستاره‌ها در این دین نام مخصوص و یشت و ادعیه مخصوص پیدا کرده‌اند و بعنوان خداوند ویزدان و بگ ستوده شده‌اند و همه آنان در اداره امور عالم و بالخصوص در رتق و فتق امور آدمیان عامل مؤثر بشمار رفته‌اند.

کسانی که زرتشت را موحد می‌پندارند وقتی پرسش شود که ستاره‌ها در دین وی چگونه در جنگ با دیو و اهریمن نامرئی صف آرائی کرده و به نبرد و نیکار پرداخته‌اند پاسخ میدهند که این داستانها در اوستا از افسانه‌های دینی و تعبیرات مجازی از حوادث عالم است. چنین پاسخی منطقی و بی‌پایه است و زرتشت در همه جا با دروغ مبارزه کرده و از حقیقت و راستی جانب‌داری نموده و ممکن نیست در دین خود داستانهای موهوم و خلاف حقیقت را در سیمای حق و حقیقت جلوه داده باشد بلکه وی در همه این داستانها بعقیده خود حقیقت‌گوئی کرده و لوبعداً کشف شده که مانند متفکران دیگر زمان خود با شتاب رفته است. وقتی ایزدان و فره و شیها و ارواح پارسایان را در آسمان و زمین بحالت مینوی زنده و جاویدان پنداریم داستان و سرگذشت آنان در جنگ با اهریمن و دیوها جامه حقیقت میپوشند و عنوان افسانه از میان برمیخیزد و اساساً میتولوژی یا علم بافسانه‌های ملل و اقوام در مقایسه و سنجش نسبت بازمناه‌ای است که باطل و منسوخ شده‌اند و الا هر افسانه در زمان خود از حقایق مسلمة شمرده میشود چنانچه در عصر حاضر نیز میان ملل و اقوام جهان حتی در کشورهای مترقی بسیاری از مسائل دینی و یا علمی است که در جرگه حقائق بشمار میروند اما پس از مرور زمان جزو افسانه و موهومات محسوب شده افکار صحیح تری جای آنها را خواهند گرفت. اکنون میتوانیم راجع بستاره‌تشت و

پرستش آن در دین زرتشت توضیحات دهیم. ستاره تیر در آیین زرتشتی ستاره تیشتر یا تیشتر است. ستاره تیشتر یا تیر در اوستا خداوند باران است و مانند این خداوند در ادیان دیگر عهد قدیم نیز وجود داشته است از آنجمله در میان مصریان دو خداوندی است یکی بنام نیل خدای رودها و دیگری خداوند آبها و هر دو پرستیده میشدند و آب و خوراک مصریان از این دو خداوند میسرید و مردم در خشکسالی دست نیاز و دعا بدرگاه آنها دراز مینمودند. ستاره تیشتر همه ساله در ماه چهارم سال در آسمان ایران نمایان میشود و از این جهت بنام ستاره تیر موسوم شده و این ماه با آغاز تابستان مصادف میباشد و در این ماه است که گیاهان و درختان و مزارع و دشتهای به باران و آب نیاز بیشتری دارند. خداوند باران در این ماه طلوع میکند و بنام تیر یا تیشتر نامیده میشود و با اهریمن و دیو خشکسالی به پیکار میپردازد. در اوستا بکرات نقل شده که منبع و مایه آب در ستاره تیشتر قرار گرفته و خرداد امشاسپند و ایزد یاد از یاران وی شمرده شده اند اما سعی و تلاش این خداوند به تیر ماه اختصاص ندارد بلکه پیکار او با اهریمن و دیوان از فروردین ماه آغاز میشود. اهریمن بوسیله یکی از مخلوقات خطرناک خود موسوم به آپوش دیو خشکسالی از باران جلو گیری میکند. تیشتر در ابتدای امر از دیو نامبرده شکست میخورد و این شکست نتیجه غفلت و کوتاهی مردم در ستایش و نیایش اوست و اساساً ستایش و نیایش و یاد عیبه و کلام ایزدی در دین زرتشت برای شکست اهریمن و گریزانان اجنه و دیوان اثرات سحری دارد و هر کجا نام خداوند بمیان آید دیوها از هول جان می گریزند. زرتشت نیز بر طبق اوستا وقتی در جنگ با اهریمن روبرو شد بوسیله منتر و کلام ایزدی توانست وی را شکست دهد و بردشمن خود فیروز شود اما وقتی مدت خشکی و بی آبی طولانی باشد مردم با اهمیت پیکار خداوند باران و بموقعیت باریک وی توجه پیدا میکنند و دست استغاثه و دعا بدرگاه اهورا بلند مینمایند و قوت و نیرو برای ایزد تیشتر طلب میکنند. در این هنگام است که دیوها ناتوان میشوند و شکست میخورند. دریای خزر یا دریای وورو کاش بجوش و خروش می آید، ابرها در بالای دریا انبوه میشوند



و خداوند باران بکمک ایزد باد آب را در دشت و مزارع و رودها جاری میسازد.

تشر در میان خدایان زرتشت قرب و منزلت مخصوص دارد و مایه آب دروی قرار گرفته اما ستارگان دیگری نیز هستند که مایه و نطفه آب را در بر دارند چنانچه ماه حامل نطفه چارپایان و گاو است و بعضی دیگر تخمه گیاهان و بعضی مایه خاک را در خود جای داده اند. در فقره ۵۰ یشت نامبرده در فقره ۴۵ تشر یشت مینویسد (ما میستائیم تشر ستاره زیبا و دلیر را، ستاره ای که اهور مزدا برای وی هزاران فضل و فضیلت بخشیده و نیکو کارترین ستاره هائی است که مایه آب را در بر گرفته اند و در ساحه روشنائی رفت و آمد مینمایند). در فقره ۵۰ یشت نامبرده مینویسد (من که اهور مزدا هستم ای زرتشت مقدس، ستاره تشر را باندازه خودم شایسته ستایش و مایه خوشنودی آفریدم).

از مشخصات دین زرتشت و تفاوت آن نسبت بادیان دیگر عهد قدیم در این است که اهور مزدا و یا دیگر خدایان در اداره امور عالم همه وقت جانب مصلحت و خیر مردم را در نظر دارند و از حس انتقام جوئی و یا خشم و غضب بدور هستند و جزیاری و نیکی درباره ایرانیان و پیکار و مبارزه بر ضداهریمنان منظوری ندارند. در تیر یشت فقره ۳۷ و ۳۸ مینویسد (ما میستائیم تشر ستاره زیبا و دلیر را که در تندی مانند تیر ارخش بسوی دریای و ورو کاش در فضای آسمانها پیران است، تیری که از کوه خشوت kshuth بسوی کوه خوانت hvanant رها گردید. اهور مزدا و امشاسپندان در پرش این تیریاری کردند و مهر ایزد دارنده دشتهای فراخ راه را بروی هموار ساخت و اشا و پارانندی parenti سوار گردونه نیک در پی آن روان شدند تا وقتی که بر کوه خوانت فرود آمد). ارخش یا ارش در این فقره تیر انداز ماهر ایرانی است که جان خود را در راه وطن فدا نمود و تفصیل آن را در مستتر از ابوریحان بیرونی و مجمل التواریخ و کتاب شایست نقل کرده و چنین مینویسد (در جنگگ افرا سیاب تورانی با منوچهر شاه ایران قرار شد تیری از رویان طبرستان بسوی شمال رها شود و هر کجا افتاد مرز ایران و توران باشد. اسفندار مذاشاسپند خدای زمین در آنجا حاضر بود و

دستور داد تیرو کمانی آماده ساختند و به ارش یا ارخش Erekhsh ایرانی که يك مرد حکیم و پاك دل بود داد تارها سازد . ارش پذیرفت اما وی آگاه بود که پس از رها شدن تیر قطعه قطعه شده و جان بجان آفرین تسلیم خواهد نمود . تیر را باتمام قوت بدن خود رها کرد و در دم جان بداد . در این موقع است که ایزد باد بدستور امشاسپند اسفندارمذ تیر را همراهی کرد و این تیر یک هزار فرسخ راه پیمود و در شمال خراسان بین فرغانه و طبرستان بر زمین افتاد و این محل سرحد و مرز ایران گردید .

اپم نپات Apam napat خداوند دیگر آب است و با تشر و ایزد باد و فره وشیها در تقسیم آب ها همکاری مینماید . در فقره ۳۴ تیر یشت صفحه ۴۲۳ کتاب دارمستر مینویسد (اپام نپات است که آبها را ای زرتشت مقدس همراه باد ایزد توانا و فر کیانی و فره وشی پارسایان در دنیای جسمانی تقسیم میکند) . دارمستر راجع بستاره تشر توضیحات عالمانه داده و از کتاب وی در زیر نقل میکنیم .

«در دو کتاب بندهش و مینو خرد توضیح شده که در جنگ و پیکار اهورمزدا با اهریمن ستاره های ثوابت ( یا Etoiles ) از هر مزد پشتیبانی مینمایند و بیماری وی بر میخیزند اما کواکب ( یا Planetes ) اهریمنی هستند و بر ضد سیر ثوابت حرکت میکنند . ثوابت بچند دسته تقسیم شده اند و هر دسته تحت فرماندهی يك سپهبد قرار گرفته است .<sup>۱</sup> ستاره تشر یا تیر نسبت بستاره های شرقی در آسمان منصب سپهبدی دارد و لفظ سپهبد یا سپهبت عینا در بند هش نقل شده است . ستاره و نند vanant فرمانده ستاره های غربی است . ستاره استویش Stovesh سپهبد ستاره های جنوب میباشد و هفتورنگ Haftoiring فرماندهی ستاره های شمال را بعهده دارد و این سپهبدان و فرماندهان در جنگ بر ضد اهریمن همکاری میکنند

۱- مقصود از ثوابت ستاره هایی هستند که مانند خورشید از خود نور افشانی میکنند اما کواکب از ستاره دیگر کسب روشنائی مینمایند و بر دور ثوابت میچرخند .

ستاره مز گاه Mas - gah در فضای آسمان فرمانده کل ستاره‌ها است . از این پنج ستاره چهار اولیه در اوستا تصریح شده اما ستاره مز گاه در بند هش آمده است . ستاره هفتورنگ یا هفت دختران همان دب اکبر است و در فقره ۱۲ تیریش ت برضد جهی ها و پریها پیکار میکند و بهمینجهت است کنه فرماندهی ستاره های شمال را بعهدہ گرفته است . جہیها و پریها دیو هائی هستند که در شمال مسکن دارند اما در فقره ۴۴ تصریح شده که ستاره تشر نسبت بهمه ستاره‌ها فرماندهی دارد . تشر ستاره باران است و وقتی در زمین خاکی خشکی و بی آبی پدید شود در دریا فرودمی آید و آبها را به ابر تبدیل میکند و این ابرها است که بوسبله ایزد باد همه جا پراکنده میشوند . در تیریش بتفصیل توضیح شده که چگونه دیوها از باران جلو گیری میکنند و دیو خشکسالی برضد تشر پیکار مینماید .

«روز سیزدهم هر ماه بنام تیر نامیده شده و ستاره تشر مو کل بر این روز است . واژه تیر در پهلوی و فارسی دومی دارد یکی نام تیری است که از کمان خارج میشود . دیگری نام یکی از کواکب موسوم به مر کور *Mercur* میباشد . تیر نشانه و علامت ستاره تشر است و در تندی و حرکت به تیری شباهت یافته که در داستان ایرانی بوسیله ارخش یا ارش انداخته شده است . تیر در زند اوستا بلفظ تیگری *tighri* آمده و واژه تیر پهلوی از آن اشتقاق یافته و کلمه تیگری همان تیژ - ری *tij-ri* است و تیژ بمعنی تیز میباشد و از این امر ریشه لفظ تشر معلوم میشود و این لفظ بمعنی ستاره تیر کمان (*L'étoile à la flèche*) است .

ارتباط ستاره تشر با مر کور *Mercur* از یک مقایسه کلی واضح میگردد . ثوابت بر طبق مندرجات بند هش اغلب با سیارات در جنگ و پیکار هستند و هر کدام سپهبد یا فرمانده دسته‌ای از ستاره‌ها میباشد و توانسته‌اند یکی از سیارات را اسیر خود سازند و در بند نهند از آن جمله ستاره تیر بوسیله تشر اسیر شده و از این راه است که هر دو با یکدیگر مشتبه گشته‌اند . تیر نام روز تیر وهم نام نخستین ماه تابستان و چهارمین ماه سال میباشد و روز ۱۳ تیر ماه با جشن تیر گان *Tiragan*

مصادف است و روزی است که بگفته البیرونی ارخش پهلوان تیرانداز معروف ایرانی تیر را از کمان خودها کرد و از آن مرز شمالی ایران در دورترین نقطه معلوم گردید.<sup>۱</sup>

اما خداوندان آب در دین زرتشت بستاره تشتر ویا اپم نیات منحصر نیست بلکه ستاره ناهیدار خدایان بزرگتر بشمار رفته است و این خداوند در زمان قدیمتر و در قبل از زرتشت نیز در ایران پرستیده میشد و یک خداوند ایرانی است و در میان آریانه‌های هندی نفوذ نداشته و نام کوچک وی آردویسور **Ardavissor** بمعنی آب میباشد و از این جهت یشت مخصوص برای ستایش و عبادت وی بنام آب انیشت که از لفظ آب اشتقاق یافته خوانده میشود و این خداوند ویا این ستاره با ستاره زهره یا ونوس **venus** تطبیق مینماید و اهمیت وی در زمان پادشاهان هخامنشی افزون تر گردید و مجسمه ناهید بدستور اردشیر دوم در معابد شهرهای ایران نصب و مورد عبادت قرار گرفت و بشرحی که در صفحه ۲۵ بیان داشتیم از کاوشها و حفریاتی که بوسیله باستانشناسان شوروی در سرزمین قدیم خوارزم نزدیک آمو دریا بعمل آمده مجسمه‌های کوچک آن‌هاید مربوط بسده چهارم قبل از میلاد بدست آمده و این مجسمه‌ها حکایت دارند که پرستش و عبادت ناهید در دورترین شهرهای ایران باستان معمول بود اما مسکن این خداوند بر طبق اوستا در بالای کوه البرز که محل گردش اکثر ستاره هاست قرار دارد و کانون و مایه آب در آن واقع شده و در محل خود نقل خواهیم نمود.

در میان خدایان و ایزدان زرتشت بعضی بامجردات و معانی مطابقت دارند از آنجمله روشن‌راست خداوند قانون و ترازو دار عدالت است و در آخرت برای رسیده گی به نیک و بد اعمال آدمی همراه مهر ایزد و سروش ایزد تصدی دارد و از مطالعه در یشت این خداوند مطالب ما راجع بدین و آیین زرتشت روشن‌تر میگردد اما قبلا لازم است راجع بدنیا و آخرت در این دین توضیحات دهیم.

۱- رجوع شود بکتاب دار مستتر جلد دوم صفحه ۴۱۲ و بعد.

دنیا و آخرت در دین زرتشت

منظور ما در بحث از دنیا و آخرت در دین زرتشت توضیح از عقاید و افکاری است که متفکران ایرانی در عهد باستان راجع بموقعیت زمین و آسمان و افلاک ستاره گان بیان داشته اند. این بحث بسیار جالب دقت میباشد زیرا ابتدای علوم از این افکار آغاز شده است. خواننده گرامی پیش از مطالعه در این گفتار ممکن است ایراد و اعتراض کند که موضوع زمین و آسمان با دنیا و آخرت چه ارتباط دارد. چنین اعتراض وارد نخواهد بود زیرا تحقیقات ما راجع بعهد قدیم آنهم عهدی است که نسبت بعصر حاضر لااقل دو هزار سال و یا بیشتر فاصله دارد. در این فاصله و مدت نه تنها در طرز تفکر و اندیشه انسانی مربوط بمحیط زندگانی تغییرات پدید آمده بلکه در معانی و مفهومات بسیاری از لغات و کلمات نیز تبدلاتی حاصل گشته است و بدون توجه در این تبدلات توضیح از ازمینه و افکار نامقدور خواهد بود از آنجمله دو واژه آخرت و دنیا در زبان فارسی است. هر کدام از این دو لفظ بمنزله قالبی است که یک مقدار از مفاهیم و افکار در آن جای گرفته است. این دو لفظ گرچه تازی است و در عهد قدیم از آرامی در پهلوی وارد و مصطلح شده است اما معنی و مفهوم هر یک نسبت بعصر حال و حاضر تفاوت پیدا کرده است.

مقصود از لغت آخرت در عصر حاضر عبارت از عوالم غیبی است که حقیقت آنها در نظر انسانی پوشیده و مخفی میباشد و صرفاً جنبه دینی دارد اما در عهد قدیم عبارت از آسمان و جایگاه ستاره ها است که بچشم ظاهر در بالای سر انسانی محسوس و مرئی میباشد. مقصود از دنیا در عصر حاضر عبارت از جهان مادی مشتمل بر زمین خاکی و فضای بیحد و بیگانه و موجودات آسمانی است اما دنیا در عهد قدیم بزمین خاکی و هوای مجاور آن محدود بود و هر آن حادثه و اتفاقی که در آسمان رخ میداد از طلوع و غروب خورشید و ماه و ستاره ها تارعد و برق و باران همه از آخرت و جهان مینوی سرچشمه میگرفته است. انسان در عهد قدیم خداوند را بشکل ستاره و خورشید و ماه بچشم خود میدید و بر آنها سجده میکرد و عبادت مینمود اما در عصر

حاضر خداوند واحد و متعال و خالق آسمانها و زمين ازديده انساني مخفي و پنهان است و هيچ كس از ذات و ماهيت وي آگاه نيست. اينست تفاوت افكار در عهد قديم نسبت به عهد حاضر و از اين تفاوت است كه همه چيز در عهد باستان جنبه ديني داشته است و زندگاني انسان در آن زمان مستقيماً زير دقت و ديد خدايان كه در آسمان بشكل خورشيد و ستاره خود نمائي ميكردند قرار داشت. انسان وقتي خداوند را بچشم خود ميديد و از حقيقت و ماهيت وي بي اطلاع بود از معتقدات خود به آساني منصرف نميگشت و خدای واحد و نادیده را خالق و آفریننده نمی پنداشت. تغيير و تبديل در اين معتقدات وقتي ممكن بود كه انسان در مرحله علوم بترقيات رسیده و پرده جهالت ازديدگان وي برداشته شده و واضح و روشن گشته باشد كه خورشيد و ماه و ستارهها در ماهيت و حقيقت از زمين خاكي تفاوت ندارند و همه از عناصر تر كيب يافته اند و جز ماده و انرژي چيز ديگر نيستند اما در عهد قديم چيزي كه انسان را بيشتر از پيشتر در دوران جاهليت متوقف ميساخت و از پيشرفت و ترقيات وي جلو ميگرفت اين بود كه در هيان اقوام و ملل جهان در آن زمان ارتباط معنوي وجود نداشت و هر كس هر چه قدر بتناسب معلومات زمان خود روشن فكر بشمار ميرفت از محيط كوچك و ساده زنده گاني خود نميتوانست قدمي بالاتر گذارد و از نقاط دورتر و اما كن خارج از مسكن خود كسب اطلاع نمايد و بهمين جهت است كه فرضا مصريان قديم لااقل پنجهزار سال و همچنين كلدانيان سه هزار سال در تمدن خود پيشرفت كردند اما نتوانستند از كشورهاي مجاور و يا از وضعيت جغرافيايي درياها و اما كن دور دست اطلاعات بدست آورند و وسائل لازمه نيز براي كسب اين اطلاعات در اختيار خود نداشتند و اين اطلاعات از حكمت يونان آغاز گرديد و وقتي بحقيقت نزديكتر شد كه كريستوف كلمب در سده پانزدهم ميلادي بكشف امريكا توفيق يافت و كروي ومد و ر بودن زمين و معلق بودن آن در فضا محسوس و واضح گرديد. مقصود اينست كه مرحله علوم يقيني و حقيقي از حيث زمان نسبت بعصر كنوني ما چندان بعيد نيست و سازمان زمين و آسمان و يا دنيا و آخرت بعقيده

مصریان قدیم همان است که دریکی از کتیبه‌های مصری ترسیم شده و تحت شماره ۲۵ در صفحه ۳۷۳ نقل نمودیم و در این کتیبه زمین خاکی بشکل خداوند زمین زیر پاهای خداوند هوا دراز کشیده و خداوند آسمان در بالای سر خدای هوا بر زمین و هوا احاطه دارد و خدایان دیگر نیز از آن جمله هر وس خداوند آفتاب بشکل عقاب در پشت سر گاو ماده موسوم به هاتور در سمت راست دیده میشود و مصریان بشرحی که در محل خود نقل نمودیم سطح زمین را مانند يك سینی مسین میپنداشتند و کوه‌ها بمنزله برجسته‌گی اطراف سینی بود و اطلاعات کلدانیان راجع بزمین خاکی نه تنها قلیل بود و در پیش توضیح دادیم بلکه از محیط زنده گی و از حدود و مرز کشور خود نیز بی اطلاع بودند و نقشه‌ای که از جغریات و کاوش در کلدانه مر بوط بقبل از میلاد بدست آمده میزان اطلاعات جغرافیائی این قوم را بخوبی واضح میدارد و از کتاب ژرژ کنتونو *contenau* دانشمند فرانسوی در تحت شماره ۳۲ نقل میکنیم و این نقشه مر بوط بسده هیجدهم قبل از میلاد بر روی کتیبه آجری ترسیم و بخط میخی توضیح گشته و در موزه بریتانی موجود است و از لحاظ باستان‌شناسی بسیار ارزنده میباشد و میتوان گفت قدیمترین و بلکه نخستین نقشه جغرافیائی است که بدست انسانی ترسیم شده و این نقشه را ادوارد شیرا *Edward chiera* دانشمند آمریکائی <sup>(نی)</sup> <sup>(نی)</sup> نیز در کتاب خود نقل کرده و توضیح داده که بابل در وسط و آشور در شمال آن واقع شده و در اطراف این نقشه دودائرة مدور رسم شده و وسط این دو دایره را آب فرا گرفته و این آب در جنوب بنام خلیج فارس و در شمال شرقی گویا دریای خزر باشد و مقصود از چند مثلث اشاره بکشورهای خارجی است و در مثلث شمال غربی چنین مینویسد (کشوری که در آنجا خورشید دیده نمیشود) این بود اطلاعات کلدانیان در دنیای قدیم راجع بزمین خاکی و تردید نیست که اطلاعات متفکران ایرانی در آن زمان از حدود این معلومات تجاوز نمیکرد و این اطلاعات را میتوانیم از مندرجات اوستا بدست آوریم.

زمین خاکی بعقیده زرتشت مرکز عالم است اما نه عالمی که بقول حکمای

یونانی بشکل پوست پیاز تعبیه شده و زمین خاکی در مرکز هندسی فلك اول قرار گرفته باشد بلکه عالم کون و مکان و یاد دنیا و آخرت در درجه اول بدو قسمت منقسم میشد و این دو قسمت هر دو بیکرانه و بی حد است یکی محل روشنائی بی پایان و دیگری محل تاریکی بیکران و هر دو نیز خود آفریده و خود ساخته میباشند و از خود پدید آمده اند و بی نیاز از خالق هستند. این دو قسمت در قبل از آفرینش از یکدیگر دور و جدا بودند. در وسط این دو عالم فضای خالی میدان کار زار و پیکار اهور مزدا با اهریمن است و در این فضا است که زمین خاکی و ستاره ها بوسیله روشنائی بی پایان موسوم به اهور مزدا آفریده شده و دیوان و موجودات زیانکار و پلید بوسیله تاریکی بی پایان یا اهریمن خلق شده اند و سرگذشت آنها در اوستا ذکر شده و در کتاب بندهش و مینو خرد و دینکرد بتفصیل توضیح گشته و هر يك از دانشمندان اوستاشناس در دو قسمت نقل کرده اند قسمت اول راجع بآفرینش جهان قسمت دوم مربوط بزمین خاکی است و قسمت اول را از کتاب لافونت دانشمند فرانسوی در زیر نقل میکنیم:

«برطبق مندرجات بندهش از آغاز جهان روشنائی، تاریکی، زمان و فضای بیکران وجود داشته است. خرد نیک یا اهور مزدا خداوند متعال و دانا در قسمت اعلائی روشنائی مسکن داشت اما اهریمن یا خرد خبیث در اعماق تاریکیها مخفی بود. این دو خرد از همدیگر جدا بودند و در میان آنان يك فضای خالی و مشترك فاصله داشت. اهور مزدا چون بحسب ذات خود دانا و تمام و کامل بود از موجودیت اهریمن آگاهی داشت اما اهریمن از وی بی اطلاع بود. اهور مزدا بعلت همین آگاهی و دانائی خود همه وقت از آینده و مستقبل با خبر بود و اعمال خود را از روی همین اطلاعات تحت نظم و انضباط قرار میداد اما اهریمن نمی توانست نتیجه کارهای خود را پیش بینی کند مگر اینکه بوقوع پیوسته باشند. اهور مزدا موجودات مینوی و غیر جسمانی را آفرید و اهریمن برای هلاکت آنها دیوها و دروجها (یا دیوهای دروغ) را خلق کرد. اهور مزدا چون از آینده آگاه بود پیشنهاد صلح و آشتی



کرد. این پیشنهاد از جانب اهریمن رد شد. اهورمزدا پیشنهاد دوم داد مبنی بر اینکه خوب و بد در مدت نه هزار سال بایکدیگر آمیخته باشند. این پیشنهاد را اهریمن پذیرفت اما اهورمزدا کلام ایزدی و دعای اهورویه *Yatha ahu vairya* را خواند. اهریمن ناچار در تاریکی فرو رفت و مدتی در این تاریکی جدا و دور از روشنائی می‌زیست. در این مدت است که اهورمزدا دنیای مادی و هوای فاصل میان روشنائی و تاریکی را آفرید و سپس روشنائی زمین و ستاره‌ها و آسمان مرئی و آب و زمین خاکی را خلق کرد و در روی زمین درختان و جانوران مفید و مردمان پدید آورد. این آفرینش درشش دوره از زمان و جمعاً در مدت یکسال صورت گرفت و هر دوره بنام گهنبار *Gahanbar* نامیده می‌شود. از این مدت ۴۵ روز برای خلقت آسمان، ۶۰ روز برای آبها، ۷۵ روز برای خلقت زمین خاکی، ۳۰ روز برای گیاهان، ۸۰ روز برای جانوران و بالاخره در گهنبار ششم ۷۵ روز برای آفرینش مردمان صرف شده است.

« اما پس از سه هزار سال است که اهریمن را دیوها تجریک و وادار نمودند مخلوقات اعورا را مورد حمله و هجوم قرار دهد. اهور مزدا دو موجود نیک دیگر آفرید یکی بنام کیومرث *Gayo - Maretan* دارنده حیات فناپذیر و دیگری گاو بزرگ. اهریمن تصمیم گرفت در آسمان نفوذ کند، از آنجا رانده شد، بر زمین خاکی آمد، بوسیله بهمن امشا سپند و آذر ایزد (خدای آتش) جلو گیری شد. اهریمن روی زمین را در نوبت خود از بدیها، پلیدیها، افعیها، عقربها پوشانید و گیاه ها را خشکانید.

این بود توضیحات دانشمند فرانسوی در نقل از بندهش راجع بابتدای آفرینش جهان و در توضیحات بعدی بجزئیات پرداخته و از کلام ایزدی و اثرات سحری آن در تضعیف اهریمن و نابودی مخلوقات وی بتفصیل سخن گفته و نقل آنها از گنجایش کتاب خارج است و از این جهت بقیه مطالب را از کتاب ده‌ارلزدر زیر نقل می‌نمائیم:

« اهریمن موجودات آسمانی را مجدداً مورد تعرض قرار داد و در این مرتبه

نیز مغلوب و منکوب شد و از هول جان بر زمین خاکی گریخت و مر کسز زمین را سوراخ نمود تا در آن مخفی شود و از این سوراخ و شکاف است که کوه البرز (یا Hara barezaiti) پدید آمد و خورشید در بالای این کوه همه روزه خودنمایی می کند و تختگاه مهر ایزد در آنجا واقع شده و در آن نه شب، نه تاریکی، نه سرما، نه گرما، نه باد و نه درد هیچکدام وجود ندارند. کوه های دیگر در زمین خاکی از پائین کوه البرز پدید آمدند و شماره این کوه ها بسیار و در اوستا ذکر است. اهریمن در صدد برآمد گیاه ها را بخشگاند. امرداد امشاسپند از هر نوع گیاه یکی را انتخاب کرد و در آب ستاره تشر فرورد و سپس آب فراوان بوسیله تشر بر زمین بارید و از این آب است که دریاها تشکیل شد و نصف روی زمین را فرا گرفت. اهریمن در برابر آن ده هزار رقم درد و بیماری در زمین پدید آورد. اهور مزدا برای مداوای آنها ده هزار نوع گیاه خلق کرد هر کدام برای معالجه يك بیماری کفایت داشت و از این گیاه ها یکصد و بیست هزار نوع تخم و بذر پدید آمد و از مجموع این تخمها درخت بزرگی در وسط دریای وورو کاش (یا دریای خزر) روئیدن گرفت و این درخت بنام (نابود کننده دردها) خوانده می شد. نزدیک این درخت گیاه کو کرن Gaokerena پدیدار شد و از این گیاه است که مردم در روز بعثت و حشر و نشر عمر جاویدان پیدا می کنند اما اهریمن برای نابود کردن این گیاه يك لاک پشت بزرگ (یا وزع بزرگ) خلق کرد و اهور مزدا در برابر آن يك ماهی بزرگ موسوم به کارو Caro یا کارا برای محافظت آن آفرید. از باران که بوسیله ایزد تشر بر زمین باریده بود دریاها تشکیل شد و خشکی در زمین بر هفت قسمت منقسم گردید و هر قسمت بنام کشور خوانده شده و کشوری که در وسط قرار داشت بزرگی شش کشور دیگر بود و هر کدام از دیگری بوسیله يك رشته و شعبه از دریای وورو کاش جدا میشد.

«کوه البرز Hara Berezaiti تمام زمین را احاطه کرده و تا آسمان سر بفلک کشیده و در قله این کوه موسوم به تیرا Taera ستاره ها قرار گرفته اند و قله

دیگر موسوم به هو کر *Hukairya* را آب آردا ویسور ( نام کوچک اینزد ناهید) فرا گرفته و سرچشمه آسمانی آبها میباشد اما در مرکز زمین کوهی است موسوم به چینواد *cinvad* و بلندی آن باندازه بلندی قد یکصد مرد است و از بالای این کوه است که ارواح مرده ها به آخرت میروند و یک پل بر روی آن قرار گرفته و هر دو جهان را بیکدیگر متصل میسازد و در قسمت غربی یک کوه مخوف و منزوی است و دروازه و مدخل دوزخ در این کوه واقع شده و بنام آرزور *Arezura* نامیده میشود و از این مدخل است که دیوها بیرون آیند و در زمین پخش و پراکنده میگرددند. دریای وورواکش در پائین کوه البرز در سمت جنوب واقع شده و در آن یک هزار مخزن بزرگ و کوچک آب است و متوسط آنها بمساحت یکصد و هفتاد فرسخ میباشد و از آب ستاره ناهید پر شده اند. این آب همه وقت در جریان است و بوسیله هزار تونل طلائی رنگ در زمین پراکنده می شود. چهل سال پس از مرگ کیومرث از تخمه و مایه وی یکجفت آدم پدید آمد یکی مرد موسوم به مشیه *Mashia* و دیگری زن موسوم بمشیانیه *Mashyana* ( یا آدم و حوا ).

«این بود دو نوع مخلوقات جهان و هر دو در ذات و طبیعت و مقصد و منظور از یکدیگر متفاوت بودند و در فصل اول و نندیداد ذکر شده که اهور مزدا چگونه برای سکونت اقوام ایرانی کشورها و شهرها خلق کرد اما اهریمن در هر کدام یک آفت و پلیدی پدید آورد. بنابراین همه جهان در دین زرتشت از سه قسمت تشکیل یافته یکی فضای بیکران مشتمل بر روشنائی بی پایان سرمدی. دوم تاریکی بی آغاز. سوم فضای خالی در میان این دو که مکان مخلوقات نامرئی و میدان جنگ و پیکار دو خرد و اندیشه اصل و اصیل میباشد. این میدان و یا مکان فاصل در اوستا بنام میشوانه گاته *Micvano gata* نامیده شده و در بندهش بنام وای *Vai*، قسمت اعلاهی هوا یا آتمسفر خوانده شده است.

«اما زمین در مرکز جهان قرار گرفته و در محیط آن پشت سرهم مناطق هوا، ابرها، اتر *Ether*، ستاره ها و روشنائی بی پایان و گرونمان ( یا بارگاه الهی )

واقع شده‌اند و اهورمزدا بر روی تخت زرین فرار گرفته و ایزدان و امشاسپندان نیز همراه وی اقامت دارند. بهشت مکان ارواح پارسایان بر طبق یسنای ۱۷ گاهی با گرزمان و بار گاه اهور مزدا آمیخته بنظر میرسد. دوزخ جایگاه دیوها و مکان مخوف درد و شکنجه‌ها است و از اینجهت بنام دوزنها Daozhanha نامیده شده و لفظ دوزخ مخفف آن است.<sup>۱</sup>

این بود مندرجات کتاب بندهش و توضیحات دو دانشمند فرانسوی راجع بعوالم مادی و مینوی دردین زرتشت و در این توضیحات آنچه بیشتر از هر چیز جالب دقت میباشد پل چنواد در بالای کوه البرز فاصله در میان زمین خاکی و آسمان یا فاصله در میان دنیا و آخرت است و یک سر این پل به آسمان و سر دیگر بزمین خاکی مسکن آدمیان اتصال دارد و در زیر این پل یک شکاف مخوف و عمیق و تاریک قرار گرفته و این پل در نظر ارواح گناهکار از موباریکتر است و در عبور از آن بردورخ سقوط میکنند اما در دیده ارواح پارسایان راه و معبر چمنزار عطر آگین میباشد و از بهشت و آسمان سر در می‌آورند.

بنابراین در اوستا هر کجا از موجودات هر دو جهان سخن رفته از زمین خاکی و از کوه البرز و پل چنواد در بالای این کوه شروع کرده به ستاره‌ها و خورشید و روشنائی بی پایان و گرزمان و بهشت پایان یافته است از آنجمله در رشن یشث قبلا هفت کشور روی زمین را یک یک و رودها و کوهها حتی درخت بزرگ را که در وسط دریای خزر روئیده نام برده و سپس صحبت از پل چنواد و فاصله مکانی در میان دنیا و آخرت و ستاره‌ها و خورشید و بهشت و گرزمان را به میان آورده و مطالعه در مندرجات فقرات ۱۶ تا ۳۶ این یشث بسیار جالب دقت میباشد و از کتاب دارمستتر در زیر نقل مینمائیم:

۱۶- ما ترا میستائیم ای رشن مقدس، اگر در دریای ووروکاش

۱- رجوع شود بکتاب دهارلز صفحه ۱۳۶ و بعد مقدمه.

کتاب  
پایان

## ۱. باشی vouru kasha

۱۷ - ما ترا میستائیم، ای رشن مقدس، اگر در نزدیک درخت بزرگ درمان بخشنده باشی که در وسط دریای ووروکاش روئیده است، درختی که بذر و تخمه گیاهان در آن نهفته است.

۱۸ - ما ترا میستائیم، ای رشن مقدس اگر تو در سر زمین رنهای یا رنگها باشی.

۲۰ - ما ترا میستائیم ای رشن مقدس، اگر تو در کرانه زمین خاکی باشی.

۲۱ - ما ترا میستائیم ای رشن مقدس، اگر تو در مرز زمین خاکی باشی.

۲۲ - ما ترا میستائیم ای رشن مقدس، اگر تو در هر نقطه از زمین خاکی

باشی.

۲۳ - ما ترا میستائیم ای رشن مقدس، اگر تو در بالای کوه البرز باشی،

۱ - دریای ووروکاش را اکثر دانشمندان اوستا شناس با دریای خزر تطبیق کرده اند و در این تطبیق نیز مشخصات این دریا که در موارد متعدد از اوستا ذکر شده استناد نموده اند بی آنکه از وجه اشتقاق این لفظ وواژه کاشا توضیح داده باشند اما هرگاه در اشتقاق آن توجه داشتند در مطابقت دریای ووروکاش با دریای خزر تردید نمی ماند. ووروکاش Vouru - Kasha از دو لفظ (وورو) و (کاشا) ترکیب یافته اولی بقول دارمستتر در پهلوی بمعنی فراخ وپهن میباشد و دومی نام قوم کاشی نخستین اقوام آریائی است که قبل از همه آریانها بایران مهاجرت کرده اند و لفظ کاشی نیز در کتیبه های قدیمتر آشوری و همچنین در زبان یونانی همان واژه کاسی یا کاسپی میباشد و دریای کاسپین در زبانهای اروپائی همان دریای خزر است.

۲ - سرزمین رنهای یا رنگها در اوستا شانزدهمین کشوری است که اهورمزدا در مجاورت ایران و بیج برای سکونت ایرانیان آفریده و از رود رنگها مشروب میشود و محل دقیق آن را در قفقاز به کنونی تعیین نمودیم و میان دانشمندان مورد اختلاف است و این اختلاف از بی توجهی در نقشه جغرافیائی قفقاز به پدید آمده و الا رود مزبور از قدیم الایام تا کنون در قفقاز به از غرب بشرق در جریان میباشد و اکنون بنام زنگاکا Zangak یا زنگها نامیده میشود.

کوهی درخشان که در آنجا نه تاریکی، نه باد سرد، نه باد گرم، نه بیماری، نه هزار گونه مرگ، نه آلوده گی دیو آفریده هیچکدام وجود ندارند و حتی ابرها نیز بر بالای این کوه نمیرسند.

۲۴ - ما ترا میستائیم ای رشن مقدس، اگر تودر قله هو کر **Hukairya** باشی، کوهی که در آنجا اردویسور ناهید در بلندی یک هزار قد آدمی در جست و خیز می باشد.

۲۵ - ما ترا میستائیم ای رشن مقدس، اگر تو در قله تایرا **Taera** بالای کوه البرز باشی که در دور آن ستاره های من، ماه من، خورشید من میچرخند  
۲۶ - ما ترا میستائیم ای رشن مقدس، اگر تودر ستاره وند **Vanant** مزدا آفریده باشی.

۲۷ - ما ترا میستائیم ای رشن مقدس، اگر تو در تشر ستاره زیبای فیروزمند باشی.

۲۸ - ما ترا میستائیم ای رشن مقدس، اگر تو در کهکشان هفتورنگ **Haftoiring** باشی.<sup>۲</sup>

۲۹ - ما ترا میستائیم ای رشن مقدس، اگر تودر ستاره هائی باشی که مایه و نطفه آب را در بر دارند.

۳۰ - ما ترا میستائیم ای رشن مقدس، اگر تو در ستاره هائی باشی که مایه و

۱ - قله تایرا در البرز با احتمال قوی همان قله دماوند نزدیک شهر تهران است. در بندهش نقل شده که پل چنواد در کوه چنواد نزدیک قله مزبور واقع میباشد و در حال حاضر نیز از شکاف مغروطی شکل بالای دماوند ابخره گوگرد علامت آتشفشانی آن در قدیم الایام متصاعد است و همه وقت از برف پوشیده میباشد و برف نیز بعلت سرمای شدید مخلوق اهریمن است و این قله بدنهانه دوزخ در زیر پل چنواد شباهت دارد و کوه البرز بر طبق اوستا در سرزمین ایران ویج واقع میباشد.

۲ - در پیش نقل نمودیم که هفتورنگ همان ستاره هفت دختران فرماندهی ستاره های شمال را بعهده دارد و همه وقت با جبهیها و پریها در جنگ است.

تخمه خاک را در بردارند .

۳۱ - ماترا میستائیم ای رشن مقدس ، اگر تو در ستاره هائی باشی که تخمه گیاهان را در بردارند .

۳۲ - ما ترا میستائیم ای رشن مقدس ، اگر تو در ستاره هائی باشی که به خرد مقدس تعلق دارند .<sup>۱</sup>

۳۳ - ما ترا میستائیم ای رشن مقدس ، اگر تو در ماه باشی که هایه و تخمه چارپایان ( یا گاو ) را در بردارد .

۳۴ - ما ترا میستائیم ای رشن مقدس ، اگر تو در خورشید تیز اسب باشی .

۳۵ - ما ترا میستائیم ای رشن مقدس ، اگر تو در روشنائی بی پایان خود آفریده باشی .

۳۶ - ما ترا میستائیم ای رشن مقدس ، اگر تو در بهشت پارسایان باشی ، بهشتی که درخشان و سعید است .

۳۷ - ماترا میستائیم ای رشن مقدس ، اگر تو در گرزمان ( یا بارگاه الهی ) باشی .<sup>۲</sup>

فقرات نامبرده از رشن یشت اوستا صحت مطالب ما را راجع بدین زرتشت من البد والی الختم تأیید مینماید و زرتشت در این فقرات پس از اشاره بکوه البرز و قله های آن بلافاصله از ستاره ها و ماه و خورشید و سپس از روشنائی بی پایان و بهشت و گرزمان سخن گفته و این یشت بمنزله خلاصه ای از افکار و عقاید زرتشت است که تا کنون بیان داشته ایم و از اینجهت توضیحات را در این بخش پایان میدهیم و راجع بقوانین و عادات در ایران باستان بتحقیق میپردازیم .

۱ - در پیش نقل نمودیم که ستاره ها نیز مانند آدمیان خاکی بعضی اهریمنی هستند اما ثواب بطور کلی همه وقت همراه ایزدان برضد اهریمن در پیکار میباشند .

۲ - رجوع شود بکتاب دار مستتر جلد دوم صفحه ۴۹۵ و بعد .

## بخش دوازدهم

### قوانین و عادات در ایران باستان

در آغاز کتاب توضیح دادیم که قلمرو سلطنت پادشاهان کیانی در سده هفتم و نیمه اول سده ششم قبل از میلاد در سرزمینهای وسیع خوارزم و سغد و پارت و بلخ و مرو و کابل و سیستان و گرگان و ورنه وری قرار داشت و در هر یک از این نواحی یک پادشاه کوچکتر محلی طبق رسوم و عادات معمول در میان اقوام آریائی سلطنت مینمود و همه نیز از پادشاهان کیانی اطاعت میکردند و بعلمت اینکه در نژاد و زبان و دین و قومیت وحدت و یگانگی داشتند اختلافی در میان آنان پدید نمی آمد خصوصاً همه در برابر یک دشمن مشترك داخلی قرار گرفته بودند و این دشمن از بومیان اولیه سرزمین ایران بودند و بنام تورانی خوانده میشدند و میان آنان با ایرانیان آریائی از ابتدای مهاجرت اختلاف و دشمنی پدید آمد و این دشمنی به زد و خورد و جنگ کشید و این جنگ وقتی شدت پیدا کرد که تورانیان در اواخر سده هفتم پیش از میلاد در شمال ایران یعنی در گرگان و ورنه گرد آمدند و تحت سلطنت افراسیاب بتأسیس دولت تورانی موفق شدند و بجنگهای منظم با پادشاهان کیانی پرداختند و بالاخره در برابر کیخسرو کیانی که همان کوروش بزرگ هخامنشی است تاب مقاومت نیاوردند و مغلوب و منکوب از ایران رانده شدند.

بنابراین این مرکز تجمع اقوام ایرانی در قبل از تأسیس دولت پارس هخامنشی در کشور های وسیع خوارزم و سغد و پارت و بلخ و مرو قرار داشت و نواحی شمالی

کتاب و یادگار



خراسان کنونی در آن زمان جزو سرزمین بلخ بشمار میرفت و پایتخت پادشاهان کیانی اغلب در شهر بلخ واقع بود و کشور های مزبور در دشتهای سه رود بزرگ زر افشان و آمو دریا و سیردریا واقع و با شهرستانهای غربی و شمالی افغانستان و با جمهوریتهای ازبکستان و تاجیکستان و ترکمنستان کنونی واقع در روسیه شوروی مطابقت مینمایند و از اینجهاست تردید نیست که پایه و اساس مدنیت اولیه ایرانیان آریائی از ابتدای مهاجرت یعنی از سده چهاردهم قبل از میلاد در پنج کشور ایرانی نشین نامبرده بنا نهاده شده و در این کشورها است که تمدن ایرانی مدت لااقل هشتصد سال متوالی تا آغاز سلطنت کوروش بزرگ هخامنشی ادامه داشته و بالاخره در نیمه سده ششم پیش از میلاد با مدنیت اقوام دیگر ایرانی که در شهرستانهای غربی ایران بتأسیس دولت ماد و سپس دولت پارس موفق شده بودند آمیخته شده و از این آمیخته گی یک تمدن بزرگتر ایرانی در زمان سلطنت پادشاهان هخامنشی پدید آمد و مطالعه در مشخصات این مدنیت بسی جالب دقت میباشد.

منظور از آنچه نقل نمودیم این است که وقتی دنیای قدیم زیر پرچم دولت مقتدر پارس هخامنشی قرار گرفت چنین نیست که اقوام ایرانی فقط بوسیله زور بازو و قدرت جنگی خود با ملل بزرگ جهان قدیم از قبیل بابل و آشور و یونان و مصر روبرو شده و یا تحت نفوذ تمدن کهنسال اقوام سامی قرار گرفته باشند بلکه اقوام ایرانی در آن زمان از آسیای مرکزی و دریای خوارزم و آمودریا گرفته تا پشت کوههای بختیاری و آنتشان و شوشان نه تنها بعزت هم نژادی و هم دینی وهم زبانی از وحدت کامل برخوردار بودند بلکه در پشت سر آنان تمدن عالیتری قرار داشت که از حیث مشخصات بالاتر از مدنیت، چند هزارساله ملل سامی بشمار میرفت و این تمدن عالی از ایرانیان ساکن در کشور های شمال شرقی و مشرق ایران نیرو گرفته بود و می توانیم بنام تمدن کیانی موسوم بداریم و از آن باید باختصار توضیح دهیم و در این توضیحات باید محل و موقعیت دقیق کشور های مزبور مورد

دقت قرار گیرند و از این موضوع گرچه در ابتدای کتاب توضیح داده ایم اما باختصار بود و نسبت بقوانین و عادات و رسوم ایرانی در آن عهد توجه مخصوص نداشتیم و بحث از آنها بقدری اهمیت دارد که هر چه بیشتر تحقیق شود حق مطلب ادا نخواهد شد خصوصاً در تحقیق از این امر دلیل و مدرک بسیار ارزنده در دست داریم و آن عبارت از مندرجات فصل اول کتاب و ندیداد اوستا است و این کتاب بعقیده همه دانشمندان اوستا شناس یقینی تر و قدیمی تر از جزوات دیگر اوستا و از کلام خود زرتشت میباشد و اوضاع جغرافیائی ایران باستان در این فصل تعیین و عیناً از کتاب دار مستتر در زیر ترجمه و نقل مینمائیم :

و ندیداد اوستا ، فصل اول (در کشورهای ایرانی نشین)

۱ و ۲ - من اهور مزدا ای زرتشت مقدس يك کشور با نزهت آفریدم اما آسایش کامل نداشت و اگر از هر جهت آسایش داشت همه مردم در آریاوایج Aria vej جمع میشدند و جمعیت انبوه می شد.<sup>۱</sup>

۳ - نخستین کشور با نزهت که من اهور مزدا آفریدم آریانم و یجو Arianem Vaijo (یا آریاوایج) بود و از رود وانوهی (یا وانگوهی) دائی تی Vanuhi Dahiti آبیاری میشود. اهریمن بر ضد آن اومی آبی وزمستان دیو آفریده پدید آورد.<sup>۲</sup>

۱ - در ترجمه فقرات اول و دوم بعلمت ابهام و اجمال در عبارت میان دانشمندان اوستا شناس اختلاف است و آنچه نقل نمودیم از کتاب دار مستتر بود.

۲ - رود وانوهی دائی تی را اکثر دانشمندان بر طبق مندرجات بند هش با رود ارس واقع در جنوب قفقازیه تطبیق کرده اند و در تعیین محل آریاوایج اختلاف بمیان آمده بعضی در شمال غربی ایران باستان مجاور رود ارس و برخی در شمال

۴ - در آریاویچ ده ماه زمستان و دوماه تابستان است. زمستان سرد است برای آب، سرد است برای زمین، سرد است برای گیاه، در آنجا کانون زمستان است، همه جا سرما بدترین آنها است.

۵ - من اهور مزدا دومین کشور بانزهدت که آفریدم دشتی است که اقوام Sughda در آن سکونت دارند. اهریمن بر ضد آن افت ملخ پدید آورد. این افت برای گیاهان و برای رمه زیان بخش است.<sup>۱</sup>

۶ - سومین کشور بانزهدت که من اهور مزدا آفریدم مرو و توانا و خوش قلب است، اهریمن پرمرگ بر ضد آن افت غارت و رفتار خلاف ادب و اخلاق در آن

---

شرقی آن در سیر دریا یا رود سیحون پنداشته‌اند و دار مستتر از روی مشخصاتی که در فقرات دیگر اوستا ذکر شده محل آریاویچ یا ایران ویچ را در قفقازیه کنونی که سابقاً بنام اران نامیده میشد تعیین کرده اما اکنون از روی دلیل تازه و جدیدی که بدست آمده عقیده دار مستتر تأیید میشود. سرزمین آریاویچ بر طبق اوستا و مندرجات بندهش در مجاورت رنگها یا رنھا واقع شده و رنگها نیز بر طبق و نندیداد در سرچشمه رود رنگها قرار گرفته و این رود در زمان حاضر از شمال غربی قفقازیه بسوی دریای خزر بنام زنگها یا Zanga جریان دارد و از اینجهت تردید نیست که محل آریاویچ در قفقازیه واقع شده و نواحی شمالی آذربایجان کنونی ایران جزو آریاویچ بشمار میرفت و برای تفصیل بصفحه ۲۷ مراجعه شود.

۱ - سغد سرزمین قدیم ایرانی نشین در قلمرو سلطنت پادشاهان کیانی است و در دشت زرافشان واقع شده و مرکز آن شهر سمرقند میباشد و اکنون جزو ازبکستان شوروی است و بخارا از توابع آن است و در صفحه ۱۶ و بعد توضیح شده است.

پدید آورد<sup>۱</sup>

۷ - چهارمین کشور با نزهت که من اهورمزدا افریدم بلخ زیبا با پرچم افراشته است . اهریمن پرمرک برضد آن مورچه و سوراخ مورچه پدید آورد .<sup>۲</sup>

۸ - پنجمین کشور با نزهت که من اهورمزدا افریدم نسیایه است که بین مرو و بلخ واقع شده و اهریمن پرمرک برضد آن افت شك و تردید پدید آورد .<sup>۳</sup>

۱ - مرو در اوستامورو Morou آمده و از زمان سلطنت پادشاهان کیانی یکی از شهرهای آباد و معظم ایران باستان بشمار رفته و چون در شاهراه تجارتی دنیای قدیم با شرق اقصی قرار داشت تا زمان حمله مغول عظمت خود را محفوظ نگاه داشت و پس از اسلام مرکز حکومت و امارت خراسان بود و در آن زمان بیش از یک میلیون جمعیت داشته و در این شهر کتابخانه های عمومی متعدد تشکیل شده بود و دانشمندان اسلامی برای استفاده از این کتابخانه ها بشهر مرو مسافرت میکردند . شهر زیبای مرو بعد از اسلام در چهار مرتبه مورد حمله اقوام بیگانه قرار گرفت و صدمه فراوان دید . در مرتبه اول بوسیله چنگیز ، مرتبه دوم بوسیله تیمور لنگک ، در مرتبه سوم بوسیله اوزبکها و بالاخره در سده هفتم هجری بوسیله امیر بخارا مورد قتل عام و غارت واقع شد و بویرانه تبدیل گردید و زمانی که جزو روسیه قرار گرفت شهر جدید نزدیک خرابه های شهر قدیم بنا و آباد گشته است . شهر مرو در حال حاضر در تاجیکستان شوروی و نزدیک رود مرغاب واقع شده و راه آهن ماوراء قفقازیه از آن عبور مینماید . ساکنان مرو تا کنون قومیت و رسوم و عادات ایرانی خود را محفوظ داشته اند و برای تفصیل بقاموس الاعلام مراجعه شود .

۲ - شهر بلخ در اوستا بلفظ باکدی Bakhdi یا باکتری Bakhtri آمده و از قدیم الایام پایتخت پادشاهان کیانی بود و بتفصیل در صفحه ۲۰ و بعد توضیح شده است .

۳ - شهر نسیایه Nisaya در سرزمین پارت از شهر های آباد و قدیم ایرانی

۹- ششمین کشور با نزهت که من اهورمزدا افریدم هرات (Haraival) است و خانه های نامسکون دارد. اهریمن پرمرك بر ضد ان اشگ چشم و سو کواری پدید آورد.<sup>۱</sup>

نشین و پایتخت اولیه پادشاهان اشکانی است و خرابه های آن اکنون نزدیک آمودریا در تاجیکستان شوروی واقع شده و در این خرابه ها بوسیله دانشمندان شوروی اکتشافات باستانشناسی بعمل آمده است. پایتخت اشکانیان پس از توسعه قلمرو حکومت آنان و لااقل پس از یکصد سال از آغاز این حکومت از نیسایه بشهر صد دروازه واقع در نزدیک دامغان انتقال یافته است و پس از این انتقال نیز نیسایه بعنوان پایتخت اولیه پارت اشکانی در اهمیت خود باقی بود اما محققان ایرانی و اوروپائی تا کنون بعلمت اینکه پایتخت دوم اشکانیان در نزدیک دامغان قرار داشت و از شهر نیسایه پایتخت اولیه آنان بی اطلاع بودند با اشتباه افتاده سرزمین پارت را در خراسان تصور نموده اند و نویسنده کتاب ایران باستان در این اشتباه افراط کرده و در صفحه ۲۱۸۵ کتاب خود چنین مینویسد (بنابر این و بنابر آنچه از نویسنده گان عهد قدیم استنباط می شود پارت در خراسان کنونی واقع شده و بی تردید میتوان گفت که پارت در عهد قدیم عبارت بود از دامغان، شاهرود، جوین، سبزوار، نیشابور، مشهد، بجنورد، قوچان، دره جز، سرخس، اسفراین، باخزر، خواف، ترشیر، و تربت حیدری است) و حال اینکه چنین عقیده اشتباه محض است و اولمستید دانشمند امریکائی نیز نظیر همین اشتباه را بکار بسته است و دانشمندان باستانشناس شوروی محل نیسایه را بعنوان نخستین پایتخت دولت پارت اشکانی در نزدیک آمودریا در تاجیکستان و کاخها و مجسمه ها و حتی دفتر بایگانی پادشاهان اولیه اشکانی را کشف کرده اند و در حدود یک هزار و پانصد عدد کتیبه بخط آرامی و زبان پارت ایرانی بدست آورده اند و برای تفصیل بصفحه ۲۱ و بعد مراجعه شود.

۱- دار مستتر راجع به هرات بر طبق مندرجات بندهش توضیح داده که در

- ۱۰ - هفتمین کشور با نزهت که من اهورمزدا افریدم کابل (یا Vaekereta) با سایه های نامطلوب است. اهریمن پرمرگت برضد ان پریهای خستیتی Parika Khnathaiti پدید آورد و بگرشاسب وابسته بودند.<sup>۱</sup>
- ۱۱ - هشتمین کشور با نزهت که من اهورمزدا افریدم اور و ourva دارنده چراگاه های سرشار است. اهریمن پرمرگت برضد ان افت نخوت و غرور پدید آورد.<sup>۲</sup>

این شهر هر کس فوت مینمود کسان و اقربای وی خانه را برای مدت معینی ترك میکردند و نامسکون میگذازدند.

۱ - گرشاسب نامبرده در فقره ۱۰ غیر از گرشاسب پهلو ان ایرانی است و بقول دار مستتر در بندش نقل شده که مقصود در این فقره سام گرشاسب است و از دین بت پرستی هند و در کابل پیروی میکرد و بر اثر آن دیو پرستی در این شهر رواج داشته است.

۲ - دانشمندان اوستا شناس تا کنون نتوانسته اند محل اور و Ourva را تعیین کنند، بعضی با شهر طوس در خراسان تطبیق کرده اند و بعضی يك شهر مجهول و گمنام میدانند اما تردید نیست که این شهر همان شهر اورغانج Ourganedj پایتخت خوارزم قدیم است و خرابه های آن اکنون در ترکمنستان شوروی واقع شده و در حکومت اسلامی بنام جرجانیه شهرت داشته است. خوارزم قدیمترین سرزمین ایرانی نشین است و در کتیبه های داریوش کبیر بلفظ خوارزمیش آمده و اگر شهر اوروا که در اوستا ذکر شده غیر از اورغانج باشد لازم خواهد آمد که از سرزمین خوارزم در اوستا نامی بمیان نیامده باشد و حال اینکه نه تنها در اکتشافات باستان شناسان شوروی در خرابه های اورغانج آثار ارزنده بدست آمده و حکایت دارند که شهر مزبور در سده چهارم قبل از میلاد تمدن ایرانی و دین مزدائی داشته بلکه در کتیبه های داریوش و کتب مورخان یونانی نیز بلفظ خوارزمیش

۱۲ - نهمین کشور با نزهت که من اهورمزدا افریدم خنستی Khnabiti است که اقوام هیرکانی Vehrkana (یا گرگان) در آن سکونت دارند. اهریمن پر مرگ بر ضد آن گناه بی توبه (یا رفتار بر ضد مقتضای طبیعت) در آن پدید آورد.

۱۳ - دهمین کشور با نزهت که من اهورمزدا افریدم رخج زیبا Harahvaiti است. اهریمن پر مرگ بر ضد آن افت دفن اموات دز زمین پدید آورد.<sup>۱</sup>

ذکر شده است. خوارزم بشرحی که در قاموس الاعلام جلد سوم نقل شده سرزمینی است غرباً بدریای خزر و شمالاً بدریاچه آرال یا دریای خوارزم و جنوباً بخطه خراسان شرقاً به امودریا محدود میباشد و این سرزمین اکنون جزو ترکمنستان شوروی است و اوروا یا اورغانچ یا جرجانیه ویا کرکنج پایتخت آن بود اما در تاریخ ایران باستان صفحه ۲۱۸۸ می نویسد (صفحه خوارزم خشک و لم یزرع است و همیشه بهمین صفت توصیف شده است و در عهد قدیم در این صفحه مردمان صحرا گرد از نژادهای مختلف سکنی داشتند) چنین عقیده اشتباه محض است و اورغانچ یا اوروا پایتخت خوارزم نه تنها در عهد قدیم بلکه بعد از اسلام نیز در بزرگی و زیبایی شهرت جهانی داشته و پایتخت پادشاهان خوارزمشاهی بوده است و فقط در حمله مغولان یعنی در اوایل سده هفتم هجری مؤرد قتل و غارت فرار گرفته و بویرانه تبدیل شده است و برای تفصیل بصفحه ۲۴ مراجعه شود.

۱ - شهر قدیم رخج در اوستا بلفظ هر وائی تی و بیونانی آراکوزیا Arachosia آمده و در افغانستان نزدیک کابل واقع و همان محلی است که یعقوب بن لیث صفاری در ۲۵۵ هجری وقتی بکابل لشکر کشید در نزدیک رخج با دشمن مصاف داد و فیروز شد.

۱۴ و ۱۵ - یازدهمین کشور با نزهت که من اهورمزدا آفریدم هتومننت Hatument یا هلمند درخشان و فیروز مند است. اهریمن پر مرگ بر ضد آن جادوگری پدید آورد. در آنجا سحر و جادو معمول است.<sup>۱</sup>

۱۶ - دوازدهمین کشور با نزهت که من اهورمزدا آفریدم ری یا Raha با سه نژاد است. اهریمن پر مرگ بر ضد آن آفت بی اعتمادی پدید آورد.<sup>۲</sup>

۱۷ - سیزدهمین کشور با نزهت که من اهورمزدا آفریدم چخر Chakra یا چرخ توانا و مهربان است. اهریمن پر مرگ بر ضد آن گناه بی توبه خوردن گوشت خرگوش پدید آورد.<sup>۳</sup>

۱۸ - چهاردهمین کشور با نزهت که من اهورمزدا آفریدم وزنه چهارگوش Varena است که در آن فریدون قاتل آزی دهاک زائیده شده است. اهریمن پر مرگ بر ضد آن آفت بی قاعده گی غیر عادی زنانه و تجاوزات بیگانه را پدید آورد.<sup>۴</sup>

۱۹ - پانزدهمین کشور با نزهت که من اهورمزدا آفریدم هپتا هندو Hapta

۱ - هتومننت یا هلمند عبارت از سیستان است.

۲ - مقصود از سه نژاد درری نژاد ایرانی، نژاد تورانی و نژاد تازی یا آشوری است. این سه نژاد را دارمستتر به سه طبقه روحانیان، جنگیان و بزرگان تعبیر کرده است و در صفحه ۳۷ توضیح داده ایم.

۳ - دارمستتر از قول مورخان اسلامی نقل کرده که چخر یا چرخ در قدیم نام دو شهر است یکی در خراسان و دیگری نزدیک غزنین در افغانستان.

۴ - ورنه مشتمل بر گیلان است و مقصود از تجاوزات بیگانه عبارت از تورانیان و مداخله تازیان آشوری در این ناحیه است و این تازیان در اوایل سده هفتم ق. م. در لشکر کشی سارو کین آشوری (یا آذی دهاک بابلی) زحمت ایرانیان را فراهم می نمودند.



Hindu یا پنجاب هند است ، اهریمن پر مرگ برضد ان گرمای شدید و بی قاعده گی غیر عادی زنانه پدید آورد .

۲۰ - شانزدهمین کشور بانزمت که من اهور مزدا آفریدم سرزمین واقع در سرچشمه رودرنها یا رنگها است. مردم در این سرزمین بدون سرپرست و بی شاه زندگی مینمایند. اهریمن پر مرگ برضد آن سرمای دیو آفریده پدید آورد .<sup>۱</sup>

در فصل اول وندیداد بشرح بالا شانزده کشور ایرانی نشین در عهد قدیم معلوم و معین شده و این کشورها باستثنای دو سرزمین آریاویچ و رنگها که محل دقیق آنها در قفقازیه و شمال آذربایجان کنونی ایران واقع شده بقیه تماماً در قلمرو سلطنت پادشاهان کیانی قرار گرفته اند و پنجاب هند بنام هپتاهندو یک کشور ایرانی نشین بشمار می آمد و ساکنان آن در سده ششم قبل از میلاد با اقوام ایرانی ارتباط بیشتر داشتند و چون دین زرتشت در این خطه بعلمت مجاورت با مسکن آریان های هندی رواج نیافته بتدریج از جرگه کشورهای ایرانی نشین خارج شده و در جزو شهرستانهای هندوستان وارد گشته است و با وجود این داریوش کبیر ناحیه مزبور را تحت سلطنت خود وارد نمود و آن را در کتیبه های تخت جمشید و نقش رستم بنام هندوش نامیده است .

تردید نیست که زرتشت در شهر بلخ اقامت داشته و در این شهر بترویج دین خود پرداخته و از این جهت در کتاب خود از کشورهای ایرانی نشین خارج از قلمرو پادشاهان کیانی صحبت نکرده است و اگر از آریاویچ یاد نموده بعلمت علاقه ای است که بوطن اولیه اقوام ایرانی داشته و خود وی نیز در اورمیه متولد شده است . داریوش کبیر در دو کتیبه نقش رستم و تخت جمشید فهرست کشورهای واقع در قلمرو

۱ - رودرنها یا رنگها متصل به آریاویچ میباشد و اکنون در قفقازیه بنام زنگها یا زنگا Zanga از غرب بسوی دریای خزر جریان دارد و برای تفصیل رجوع شود به صفحه ۲۷ و بعد .

سلطنت خود را دقیقاً معلوم کرده و این فهرست در قسمت شمال شرقی و شمال ایران با آنچه زرتشت در وندیداد آورده مطابقت مینماید با این تفاوت که پارتو یا پارت را بجای نیسایه و خوارزمیش یا خوارزم را بجای اوروا ذکر کرده است.

اکنون باید معلوم داریم که ایرانیان ساکن در قلمرو پادشاهان کیانی وقتی تحت سلطنت کوروش بزرگ هخامنشی یا کیخسرو کیانی با اقوام ایرانی ساکن در شهرستانهای غربی ایران متحد شدند و به تأسیس دولت وسیع‌تر و معظم‌تری بنام دولت پارس توفیق یافتند از تمدن چند صد ساله گذشته خود چه اندوخته و مزایا همراه داشتند و این اندوخته و مزایا در رسوم و عادات و قوانین ایرانیان زمان هخامنشی چه اثرات و نفوذ داشته است. ایرانیان ساکن در قلمرو پادشاهان کیانی نسبت به اقوام ماد و پارس از چند جهت مزیت و برتری داشتند یکی اینکه اقوام ماد و پارس در حدود سده دهم قبل از میلاد به آذربایجان و سپس بشهرستانهای غربی مهاجرت کردند اما اقوام خوارزم و سغد و پارت و بلخ و مرو لااقل در حدود سده چهاردهم ق. م. در وطن تازه و جدید خود استقرار یافتند و دیگر اینکه اقوام ساکن در شهرستانهای غربی ایران لااقل مدت دو بیست سال تحت نفوذ دولت مقتدر آشور قرار داشتند و در این مدت نتوانسته‌اند از مزایای استقلال و آزادی در پیشرفت تمدن ایرانی برخوردار شوند و فقط در سده هفتم ق. م. به تأسیس دولت ماد توفیق یافته‌اند اما ایرانیان ساکن در قلمرو سلطنت پادشاهان کیانی از ابتدای مهاجرت با استقلال میزیستند و پایه و اساس محکمی برای تمدن آینده ایرانی استوار ساخته‌اند و اوصاف و مشخصات این تمدن از مطالعه در داستانهای ملی بشرحی که در شاهنامه فردوسی ذکر شده مشخص و معین است اما تردید نیست که این تمدن پس از تأسیس دولت پارس و با پس از اتحاد همه اقوام ایرانی متوقف نگشته بلکه با همان مزایا و خصوصیات سابق در یک محیط و مساحت وسیع‌تری به پیشرفت و ترقیات خود ادامه داده است و این موضوع از مطالعه و تحقیق در زبان و لسان اصلی اوستا معلوم و روشن خواهد شد و باید توضیح دهیم.

زبان اصلیه اوستا بلخی است نه مادی

تردید نیست که دین زرتشت از ابتدای امر در شمال شرقی ایران باستان و بالخصوص در شهر بلخ رواج یافته است و کی گشتاسپ کیانی ترویج دهنده این دین در بلخ اقامت داشته و از این سرزمین است که پس از تأسیس دولت پارس بتدریج در مغرب ایران رخنه کرده و سپس در تمام قلمرو سلطنت پادشاهان هخامنشی انتشار یافته و بجائی رسیده که وقتی اسکندر مقدونی بفتح ایران نائل آمد همه جا بارسوم و آیین و عادات دین زرتشت رو برو شده است اما آنچه پیشرفت و رواج این دین را در سراسر ایران باستان سریع تر ساخته و اصول و احکام و مراسم آن را در دست رس مغها و روحانیان قرار داده کتاب اوستا است و از تحقیق در زبان اوستا می توانیم راجع بفرهنگ و تمدن اقوام ایرانی در عهد قدیم اطلاعات جامعی بدست آوریم و از این جهت باید دید کتاب اوستا بچه زبان نگاشته شده و یا این زبان در کدام قسمت از سرزمین قدیم ایران تکلم میشد.

دانشمندان اروپائی راجع بزبان اوستا تحقیقات فراوان نموده اند و بعضی مانند دارمستتر معتقد شده اند که اوستا بزبان مادی نگاشته شده و در این عقیده بدو دلیل استناد کرده اند یکی اینکه زرتشت در اورمیه متولد شده و در این ناحیه پرورش یافته و دیگر اینکه بعضی کلمات و واژه ها از قبیل لفظ سگ و غیره که در ماد و شهرستانهای غربی ایران مصطلح بود در اوستا بکار رفته است. برخی دیگر از دانشمندان از آنجمله دهارلز عقیده دارد که چون زرتشت در بلخ اقامت داشته و در این شهر بترویج دین خود پرداخته اوستا را نیز بلسان بلخی نگاشته است. این بود عقاید دانشمندان راجع بزبانی که در جزوات اوستا بکار رفته است اما چون از زبان مادی هیچگونه کتیبه ای تاکنون بدست نیامده و کتیبه های زمان هخامنشیان نیز اکثراً بفارسی نگاشته شده است میتوان معتقد شد که مادیها در زبان ولسان نسبت به پارسیها تفاوت نداشتند و هر دو قوم بزبان فارسی قدیم تکلم میکردند و همه خواه در زمان اقامت در آذربایجان و خواه پس از مهاجرت

بجنوب و مغرب ایران در مجاورت یکدیگر زیسته اند و با همدیگر در ارتباط بودند و زبان همدیگر را بخوبی میفهمیدند و حتی کوروش بزرگ که مؤسس دولت پارس میباشد از جانب مادر از اهل ماد بشمار میرفت. بنا بر این نمیتوان زبان مادی را یک زبان مستقل و جدا از فارسی قدیم پنداشت و از اینجهت عقیده دارم مستتر و پیروان وی راجع به مادی بودن زبان اوستا منتفی است و بیجهت در این خصوص صحبت از زبان مادی بمیان آمده چه رسد باینکه زرتشت دین خود را در شمال شرقی ایران باستان و در شهر بلخ ترویج داده و معقول نیست که کتاب او بغیر از زبان محل ترویج دین وی و یا غیر از زبان محل اقامت خود وی نوشته شده باشد و این امر منافات ندارد که بعضی کلمات و واژه های اوستا در شهرستانهای غربی ایران از قبیل ماد و پارس مفهوم و مستعمل بوده باشد و ریشه زبان ایرانی در هر شهرستان از زبان آریائی و سانسکریت سرچشمه گرفته است و بهمین جهت است که اقوام ایرانی از شرق و غرب زبان همدیگر را بخوبی می فهمیدند و با یکدیگر تکلم مینمودند اما چون هر یک از کشور های ایرانی نشین بشرحی که نقل نمودیم تحت یک پادشاه محلی از مزایای استقلال و آزادی برخوردار بودند هر کدام نه تنها لهجه اختصاصی خود را محفوظ داشته اند بلکه خط مخصوصی را دارا بودند و این امر شباهت دارد باینکه هر یک از اقوام سامی در حدود سده نهم قبل از میلاد در کناره شرقی دریای مدیترانه و در آسیای میانه از قبیل فلسطین، کنعان، آرام، سینا و عربستان دارای خط مخصوص بخود بودند و از این موضوع در محل خود توضیح خواهیم داد و از اینجهت تردید نیست هر کدام از کشورهای ایرانی نشین بلخ، سغد، پارت و خوارزم در زمان سلطنت کیانیان خط و کتابت مخصوص بخود را دارا بودند و زبان و لهجه هر یک نیز مانند لهجه های مختلفه امروزی در بعضی از شهرستان های کشور ما مختصر تفاوت داشتند اما ریشه و اساس همه از سانسکریت سرچشمه میگرفت از آنجمله زبان و خط قوم پارت است که در سلطنت اشکانیان کاملتر گردید و بنام زبان و خط پهلوی در سلطنت پادشاهان ساسانی و در همه شهرستانهای

ایران معمول شده است و نمونه این خط در تجسّسات باستانشناسی بوسیله دانشمندان شوروی از سر زمین قدیم پارت و شهر نیسایه واقع در کنار آمو دریا و همچنین نمونه خط سغدی در اکتشافات باستانشناسی بوسیله دانشمندان مزبور از زیر خرابه های شهرهای قدیم سغد بدست آمده و کتیبه سغدی را از کتاب مون گیت دانشمند شوروی تحت شماره ۳۳ نقل مینمائیم و این خط گرچه مربوط بسده هشتم میلادی است اما حکایت دارد که در آن سرزمین سوابق تاریخی داشته است بنابراین میتوان گفت که جزوات اوستا بزبان بلخی نگاشته شده و ریشه این زبان نیز بسانسکریت و زبان فارسی قدیم شباهت دارد. از خط بلخی گرچه تاکنون نمونه ای بدست نیامده است اما چون شهر بلخ در مجاورت شهر نیسایه پایتخت پادشاهان اشکانی بود از تحقیق در خط و زبان پارت اشکانی از وضعیت سرزمینهای مجاور آن میتوانیم اطلاعات ارزنده بدست آوریم.

#### خط و زبان پارت اشکانی

دانشمندان شوروی در تجسّسات باستانشناسی از شهر نیسایه نخستین پایتخت پارت اشکانی واقع در کنار رود آمو دریا کتیبه هائی بزبان پارسی مربوط بسده یکم ق. م. راجع بابتدای سلطنت اشکانیان بدست آورده اند و تعداد آنها بیکهزار و پانصد عدد رسیده است و بسیار جالب دقت میباشد و این اکتشافات در سالهای اخیر ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۴ میلادی بعمل آمده و توضیحات مون گیت دانشمند شوروی را در اینخصوص از کتاب وی در زیر نقل مینمائیم:

«از اکتشافات ارزنده ای که در کاوش و حفریات از محل شهر قدیم نیسایه Nisaya بدست آمده دفتر بایگانی دولت پارت اشکانی است و این دفتر در یک زیرزمین وسیعی قرار داشت و مشتمل بر خطوط و کتیبه هائی است که بر روی قطعاتی از خاک پخته سفالی با مرکب سیاه نگاشته شده است. از این کتیبه ها هفت عدد در سال ۱۹۴۸ و یکصد و چهل عدد در ۱۹۵۱ و تایک هزار و پانصد عدد در سال ۱۹۵۴ میلادی کشف شده و خواندن این کتیبه ها کاری دشوار بود زیرا اکتشاف این قبیل

آثار از تمدن باستانی اشکانیان بی سابقه است. سه دسته متخصص درالسنه قدیمه سامی و ایرانی و زبان شناسی تحت ریاست دیاکونوف Diakonof و لیوشیتز Livechitz تعیین شدند. این متخصصان تا کنون توانسته اند قسمت عمده از این کتیبه‌ها را بخوانند و بزبانهای ایرانی و تاجیک ترجمه نمایند. این کتیبه‌ها مربوط بسده یکم قبل از میلاد مشتمل بر اسناد و مدارک اداری و بعضی معاملات است و از روی آنها اوضاع اجتماعی و اقتصادی در آسیای مرکزی و کشورهای مجاور آن معلوم و روشن میشود و از احاطه علمی اهمیت شایانی دارند و از بعضی خصوصیات در سازمان اداری و سیستم مالیاتی دولت پارت و از چگونگی امر فلاح و زراعت در این سرزمین حکایت دارد.

« پادشاهان و بزرگان پارت گرچه با جنگجویان یونانی که قبل از آنان در پارت تسلط داشتند خصومت و دشمنی ورزیده‌اند اما در بعضی موارد از قبیل هنر و صنعت و کتابت بر روی مسکوکات از یونانیان تقلید کرده‌اند اما این تقلید در توده مردم نفوذ نداشته و مردم پارت بزبان پارسی تکلم مینمودند و با یک خط ملی کتابت میکردند و خط یونانی رواج نداشته است و خط ملی پارت از یک نوع خط آرامی ترکیب یافته است اما بشرحی که متخصصان مزبور بیان داشته اند خط آرامی در این کتیبه‌ها فقط بمنظور کتابت بکار رفته و الا زبان این کتیبه‌ها زبان پارسی است و از این امر معلوم شده که دولت پارت اشکانی در تحریرات اداری سازمان مرتب و نویسنده گان پارسی بومی در اختیار خود داشته است.<sup>۱۰</sup>

این بود توضیحات دانشمند شوروی راجع باکتشاف کتیبه های دفتر پایگانی دولت پارت اشکانی مربوط بسده اول قبل از میلاد و این دانشمند در کتاب خود ضمناً تصویر یک مجسمه از مرمر را که از نیسایه قدیم بدست آمده نقل نموده و چون از اهمیت هنر و صنعت در تمدن ایران باستان حکایت دارد تحت شماره ۳۴ نقل میکنیم و راجع باین مجسمه گرچه در زیر تصویر آن قید شده

که مربوط بسده دوم میلادی است اما در متن کتاب مربوط بسده دوم قبل از میلاد دانسته است و بهر صورت راجع بتمدن زمان سلطنت پادشاهان اشکانی بوده و بسیار نفیس و ارزنده میباشد.

اما از توضیحات دانشمند شوروی آنچه بیشتر جالب دقت میباشد این است که کتیبه های مزبور بخط آرامی نگاشته شده است. اکنون باید دید خط وزبان آرامی چگونه از يك کشور دور افتاده سامی که در کنار دریای مدیترانه و در قسمت جنوبی سوریه کنونی واقع بود در دورترین نقطه جهان قدیم یعنی در سرزمین پارت و شهر نسیایه در کنار آمودریا نفوذ یافته است و این موضوعی است که از تحقیق راجع بترویج دونوع خط میخی و آرامی در دربار هخامنشی واضح و روشن میگردد و در زیر باختصار توضیح میدهم.

#### خط میخی در فارسی قدیم

کتیبه های داریوش کبیر و یا دیگر پادشاهان هخامنشی اکثرأ بخط میخی و بفارسی قدیم نگاشته شده اند. این خط در تعداد حروف و علامات نسبت بخط میخی آشوری و عیلامی خلاصه تر و ساده تر است و بهمین جهت است که دانشمندان اروپائی قبلاً بخواندن خط میخی فارسی قدیم توفیق یافته اند و سپس توانسته اند خطوط میخی دیگر را قرائت نمایند. خط میخی ایرانی يك خط ابتکاری جدید ایرانی است و این خط در کتیبه ها برای اینکه بهتر مفهوم باشد بدو زبان عیلامی و آشوری نیز ترجمه شده و نمونه این سه خط را در کتیبه بیستون از کتاب ژورژ کنتونو دانشمند فرانسوی تحت شماره ۳۵ نقل میکنیم.<sup>۱</sup>

خط میخی مشتمل بر علامات بشکل میخ است و بوسیله يك میله سر پهن روی خشت خام از گل رس و یا برزوی سنگ یا چوب و تخته کنده میشد اما این خط در ابتدای امر و در حدود سه هزار سالق. م. در ناحیه سومر مانند هیر و غلیف مصری از يك مقدار تصویرهای ریز و کوچک اشیاء و یا حالات ترکیب می یافت

باین ترتیب که برای نوشتن فرضاً لفظ مرغ و یا ماهی شکل هر کدام را رسم میکردند و با ترسیم شکل پای انسان حالت ایستادن و یاراه رفتن را نشان میدادند و از اینجهت بعدد حالات و اشیاء تصویرات و اشکال بکار میبردند و این امر بسی دشوار و مشکل بود خصوصاً در بین النهرین چیزی که مانند چرم و پوست بجای کاغذ مصرف میشد بقدر کافی بدست نمی آمد و برای چاره جوئی از این کمیابی کاغذ است که از یکطرف خطوط منحنی در حروف تصویری بخطوط مستقیم تبدیل شد و از طرف دیگر این خطوط را بجای نوشتن بوسیله میله سرپهن بر روی خشت خام رسم میکردند و چون تهیه و تدارك خشت در دست رس هر کس قرار داشت حروف تصویری بتدریج بعلاامات میخی تبدیل گردید و ضمناً توانستند این علاامات را بجای الفاظ و صدا و هجا بکار برند و این تحول از خط تصویری بخط میخی در اوائل هزاره دوم قبل از میلاد در بین النهرین رواج یافت . ادوارد شیرا دانشمند <sup>آمریکایی</sup> در توضیح از تبدیل حروف تصویری بمیخی جدولی ترتیب داده و ما از کتاب وی تحت شماره ۳۶ نقل میکنیم و این جدول مشتمل برده رقم حروف تصویری است و حکایت دارد که چگونه هر یک در طول زمان بخط میخی تبدیل شده است . در ستون عمودی اول اشکال حروف و تصویرها . در ستون دوم مفهوم نویسی حروف یا *Idéogramme* بخطوط مستقیم . در ستون سوم بخط میخی آشوری و بالاخره در ستون پنجم معانی حروف بفرانسه از قبیل مرغ ، ماهی ، خر گاو ، خورشید و دانه گندم توضیح شده است و از این راه است که مردم بین النهرین توانستند مفهوم نویسی بوسیله علاامات میخی را در کتابت خود معمول دارند و از ترسیم اشکال و تصویرها بی نیاز شوند بر اثر آن مصرف خشت خام در کتابت و یاپختن آن پس از نوشتن همهجا در بابل و آشور معمول گردید و کمیابی کاغذ از میان رفت و فرهنگ عمومی و فن کتابت رونق گرفت و بجائی رسید که تأسیس کتابخانه در شهرهای بین النهرین و دفتر بایگانی در معابد و داد گاه ها و دربار سلاطین همهجا رواج یافت و از این کتابخانه ها و کتیبهها



است که تاریخ اقوام مزبور در عصر حاضر معلوم و روشن شده و بتفصیل در محل خود توضیح داده ایم.

بنابر این خط میخی در بین النهرین گرچه معایب بسیار در برداشت و بهمتیجهت است که در مصر قدیم خط تصویری تا پایان تمدن مصری بدون تبدیل بخط دیگر بحالت اولیه و اصلیه باقی و معمول بود اما ابتکار خط میخی در سومر بجای خط تصویری از یکطرف کم بود کاغذ را جبران کرد و از طرف دیگر پیشرفت فرهنگ و صنعت کتابت را در دنیای قدیم افزونتر و سریع تر ساخت.

اما در سده هشتم قبل از میلاد وقتی آرامیها مورد تجاوز پادشاه آشور قرار گرفتند خط آرامی در جنب خط میخی در بین النهرین رواج یافت و پس از تأسیس دولت عظیم پارس در دربار پادشاهان هخامنشی و ادارات ایرانی نیز معمول شد و از آن باید در زیر باختصار توضیح دهیم.<sup>۱</sup>

#### خط آرامی در دربار هخامنشی

آرامیها از نژاد سامی در حدود سده چهاردهم ق. م. از بین النهرین بسوریه مجاور فلسطین مهاجرت نمودند و در این ناحیه اقامت گزیدند و سلطنت نشینهای کوچک تشکیل دارند و اغلب نیز با یکدیگر در جنگ و پیکار میگذرانیدند اما این قوم در حدود سده هشتم ق. م. مورد تجاوز پادشاه آشور قرار گرفت و از آن زمان استقلال خود را از دست دادند و از مستعمرات آشوری بشمار رفتند. آرامیها با مردم فینیقیه بیشتر ارتباط داشتند و از طریق کسب و تجارت معیشت میکردند و پس از شکست در برابر آشوریها در کشور های مختلف بین النهرین و آسیای میانه پراکنده شدند و بتدریج تجارت خارجی اکثر کشورها را در دست گرفتند. موقعیت آرامیها در تجارت و کسب به فینیقیها شباهت دارد با این تفاوت که مردمان فینیقیه در کنار دریای مدیترانه تجارت دریائی را در دست داشتند اما

۱- رجوع شود به ژورنل کتونو کتاب *Le Deluge Babylonien* صفحه ۹ و بعد. ایضاً کتاب

ادوارد شیرا صفحه ۶۳ و بعد.

آرامیها تجارت زمینی را. مزیت خط آرامی در این است که در کتابت ساده‌تر بود و بر اثر آن خط آرامی بتدریج در اکثر کشورها بالخصوص در معاملات تجارتي معمول گردید. اقوامی که در حدود سده دهم ق. م. از قبیل فلسطین، کنعان و فینیقیه در مجاورت شرقی مدیترانه و یا در جزائر یونان و در شبه جزیره سینا و عربستان سکونت داشتند هر کدام نه تنها زبان مخصوص بلکه خط مخصوص بخود را دارا بودند اما خط این اقوام بعلت مجاورت باین النهرین و مصر تحت تأثیر هردو تمدن قرار گرفت و از هردو گلچین کردند و تجربه اندوختند و این امر سبب شد که در این اقوام خطوطی تعبیه شد که نسبت بدو خط میخی و هیر و غلیف مصری دارای مزیت بود و از میان آنها سه خط ممتاز تر از دیگران است. یکی خط آرامی. دوم خط عربی. سوم خط یونانی و در این خطوط از یکطرف خط میخی از میان رفته و کتابت بر روی کاغذ یا پیروس و چرم بوسیله قلم معمول گشته و از طرف دیگر گرچه در اصل و اساس از خط تصویری عبری تقلید شده اما بتدریج علامات جای تصویرات را گرفتند و در این علامات نیز هجا یا سیلاب اول کلمه را رعایت میکردند و بر اثر آن حروف هجائی و صدادار که در عصر حاضر در خط لاتین و فارسی و عربی معمول است بمیان آمد اما نام حروف از آنچه در خطوط تصویری دیده میشد تغییر نکرد چنانچه فرضاً در خط تصویری عبری برای نوشتن واژه گاو که بلفظ الف و در یونانی بلفظ آلفا نامیده میشد سر گاو رسم میکردند و یا برای نوشتن واژه خانه که بلفظ بیت و بتا نامیده میشد شکل خانه را مینگاشتند اما بتدریج بجای شکل گاو و یا خانه برای هر کدام علامت مخصوص تعبیه شد و این علامت را برای حرف یا صدای اول کلمه الف یا آلفا و بیت یا بتا تسمیه نمودند و باین ترتیب حروف صدادار یعنی علامت برای هجا و یا سیلاب اول کلمه معمول شد و این علامات در خطوط آرامی عربی و یونانی کاملتر گردید و برای ایفک خواننده گرامی در تغییرات مختلفه خطوط اقوام قدیمه و اشتقاق هر يك از خط تصویری

اولیه آگاهی حاصل نماید جدولی را که دانشمندان انگلیسی در کتاب تاریخ کامبریج ترتیب داده‌اند بوسیله عکسبرداری در صفحه ضمیمه مقابل نقل میکنیم و این صفحه بسیار آموزنده میباشد و در آن ۲۳ ستون عمودی رسم شده و توضیحات هر کدام بانگلیسی در بالای هر ستون نگاشته شده است. در ستون اول نام عبری حروف، ستون دوم معنی ظاهری حروف، ستون سوم نام یونانی حروف، ستون پنجم نام عربی حروف، ستون ششم شکل تصویری حروف در جزیره کرت یونان، ستون دهم حروف آرامی، ستون هیجدهم حروف یونانی در آتن، ستون بیست و سوم حروف عربی و از دقت در این جدول واضح میشود که چگونه هر حرف از شکل تصویری آغاز شده و بتدریج در میان اقوام مختلفه به‌علامات هجائی تبدیل یافته است چنانچه فرضاً الف یا آلفا بمعنی گاو و یابیت و بتا بمعنی خانه بشکل گاو و خانه نموده میشود و بعداً به‌علامت اختصاری تبدیل یافته و بر ای نخستین صدا و یا هجای کلمات الف و آلفا و یابا و بتا تسمیه شده است. اما چیزی که دانشمندان انگلیسی در این کتاب تذکر ندادند و قابل دقت میباشد این است که همه این حروف الفبا از عربی و یونانی و آرامی و غیر آنها بترتیب حروف ابجد، هوز، حطی تا آخر قرار گرفته‌اند و این امر حکایت دارد که جدول مزبور صحیح است و از حروف اقوام در قدیم الایام و ارتباط آنها با یکدیگر حکایت دارد و همه نیز از حروف تصویری تقلید شده و بترتیب حروف ابجد که در زبان فارسی نیز مصطلح است بهم‌دیگر وابسته شده‌اند چنانچه فرضاً حرف اول در زبان یونانی بلفظ آلفا و در عبری بلفظ الف که بمعنی گاو است تسمیه شده و همچنین حرف شانزدهم در عربی بلفظ عین و بیونانی بلفظ Ou یا O بشکل چشم نموده شده و بتدریج برای هجای اول این لفظ تخصیص یافته است. ۱

بنابراین واضح میشود که خط آرامی در حدود سده دهم ق. م. از حروف تصویری بحروف هجائی و صدا دار و بترتیب ابجد تبدیل یافته و کتابت را سهلتر و ساده‌تر ساخته و این امر سبب شده که خط مزبور با وجود شکست آرامی‌ها در

۱- رجوع شود بکتاب کمبریج جلد سوم صفحه ۴۲۳ و بعد.

مقابل پادشاه آشوری و پس از پایان استقلال این قوم در حدود سده هفتم ق. م. در جنب خط میخی آنهم در میان مردم آشور معمول گردید و بتدریج در اکثر کشور های مجاور نیز رواج گرفت و بجائی رسید که در نیمه سده ششم ق. م. خط آرامی و بر اثر آن زبان آرامی يك زبان بین المللی در دنیای قدیم بشمار می رفت و همه جا مفهوم میشد<sup>۱</sup> چنانچه در تورات باب عزرا مینویسد که نامه قوم یهود از اورشلیم بشاه ایران بزبان آرامی نگاشته شد و همچنین در تورات باب دوم پادشاهان فصل ۱۸ فقره ۲۶ مینویسد ( با ما بآرامی صحبت کنید زیرا همه میفهمیم). و این امر سبب شد که پس از تأسیس دولت معظم پارس خط آرامی در مکاتبات دربار هخامنشی جای خط میخی را گرفت و اکثر دستورها و بخشنامهها بخط آرامی و بفارسی قدیم و یا گاهی بزبان آرامی نگاشته میشد چنانچه در جزیره الفاتین در مصر نزدیک شهر سائیس Sais ترجمه کتیبه بیستون بزبان آرامی بدست آمده و این کتیبه در زمان داریوش کبیر برای مستعمرات ایرانی دور دست فرستاده شده است. اولمستید دانشمند امریکائی در صفحه ۱۷۶ کتاب خود چنین مینویسد ( تعجب در این است که از میان کتیبه های بایگانی در تخت جمشید حتی يك کتیبه نیز بخط میخی فارسی نمیتوان پیدا کرد و استعمال این خط در مکاتبات درباری بسیار نادر است و بهمین جهت است که کتیبه های بیستون یا تخت جمشید بخط میخی فارسی با ترجمه های عیلامی و اکدی همراه است و از کتیبه های مزبور بعضی بزبانهای دیگر نوشته شده از آنجمله يك کتیبه باحروف یونانی است اما در حدود پانصد کتیبه سه گوش بخط آرامی نوشته شده و این خط قبل از سلطنت کوروش بزرگ نیز در مکاتبات درباری استعمال میشد).

بنابراین خط آرامی که در حدود سده هشتم ق. م. در بین النهرین و سپس در نواحی مجاور از قبیل آنتشان و پارس معمول گشته در سلطنت پادشاهان هخامنشی خط رسمی درباری شمرده شده و باین وسیله در دورترین نقاط و شهرستانها از آنجمله

۱ - رجوع شود بکتاب آندره ایمار صفحه ۲۴۱.

سغد، بلخ، پارت و خوارزم رواج یافته و بر اثر آن بعضی واژه‌ها و کلمات سامی در زبان ایرانی وارژ شده و بهمین علت است که بقول باستان‌شناسان شوروی کتیبه‌های کشف شده از خرابه‌های شهر نیسایه پایتخت پادشاهان پارت اشکانی بخط آرامی نگاشته شده و در واقع باید گفت که خط مزبور بوسیله دربار هخامنشی در پارت و شمال شرقی ایران باستان نفوذ یافته و بهمین خط و زبان است که در سلطنت پادشاهان ساسانی معمول گشته و بنام خط و زبان پهلوی نامیده شده و از آن باید توضیح دهیم.

#### خط آرامی در پهلوی ساسانی

از آنچه نقل کردیم واضح گردید که پادشاهان ساسانی وقتی در نیمه سده سوم میلادی جانشین پادشاهان پارت اشکانی شدند گرچه بعلمت خصومت و دشمنی که داشتند همه وقت کوشیدند آثار تمدن اشکانیان را محو نمایند و حتی نام آنان را نیز بفراموشی سپردند و از اینجهت نام سرزمین پارت و مجاور آن را بنام خراسان بمعنی مشرق موسوم ساختند اما از خط و زبان پارت اشکانی که مدت لاقبل پانصد سال زبان و خط رسمی کشور بود نگاهداری کردند و این زبان بالخصوص از زمانی که پایتخت پادشاهان اشکانی بعلمت توسعه قلمرو سلطنت آنان از نزدیک دامغان به تیسفون واقع در نزدیک بغداد انتقال یافته بود در شهرستانهای جنوبی و غربی ایران رواج کامل داشت و بهمینجهت است که اکثر محققان عقیده دارند زبان پهلوی ساسانی همان زبان پارت اشکانی است و لفظ پهلوی از واژه پارتو اشتقاق یافته است و اوارد براون در جلد اول تاریخ ادبی ایران ترجمه فارسی صفحه ۱۳۴ در بحث از این موضوع چنین مینویسد: (اما زبان پهلوی همان قسمی که الهاوزن Olhausen بیان داشته درست بمعنی زبان پارتی است زیرا همچنانکه کلمات قدیم میترا، چیترمهرو چهار شده است لفظ پرتو Parthava نیز که نام پارت بفرس قدیم است مرا حلی راطی نموده و باشکال متشابه و مفروض پرهو Parhav و پلهو Palhav و پهلوی Pahlav در آمده است. شکل عربی این کلمه فهلوی است که علمای جغرافی نویسی عرب بسرزمینی در ایران مرکزی و غربی میگفتند که شهرهای اصفهان وری و همدان

و نه‌آوند و قسمتی از آذر بایجان جزء آن بوده است و همانطوریکه گفته شد اطلاعات ما درباره پارت‌ها از منابع محلی و بومی کم است).

توضیحات براون راجع بزبان پهلوی و ارتباط آن با زبان پارت اشکانی گرچه در جای خود صحیح است اما اشتباه وی در این است که محل سرزمین پارت را بامر کز ایران تطبیق کرده مانند محققان دیگر ایرانی که پارت را در حدود دامغان و گرگان پنداشته‌اند و این اشتباه نیز ناشی از این است که از محل شهر نیسیاه نخستین پایتخت پادشاهان پارت اشکانی بی اطلاع بودند.

بنا بر این واضح گردید که زبان فارسی قدیم در زمان سلطنت پادشاهان هخامنشی بخط آرامی نوشته میشد و بر اثر آن بعضی لغات سامی آرامی که با عربی و تازی از يك ریشه است در زبان ایرانی نفوذ پیدا کرد و سپس در سلطنت پادشاهان اشکانی خط رسمی دولت اشکانی بشمار آمد و با زبان ولهجه پارتی که با فارسی هم‌ریشه است آمیخته شد و از این آمیخته گی زبان و خط پهلوی پدید آمد و این زبان در سلطنت ساسانیان زبان رسمی ایرانی گردید اما زبان پهلوی پس از فتح اسلام وقتی با خط و زبان عربی برخورد نمود لغات عربی و تازی با فارسی مخلوط شد و از این اختلاط است که زبان کنونی فارسی پدید آمده و زبان ملی ایرانی است و این تحول در زبان فارسی یکی از مختصات و مزایای قومی و از استعداد و قریحه و لطف و درجه‌اعلای فرهنگ و تمدن ایرانی حکایت مینماید و از اینجهت باید گفت زبان ایرانی خواه فارسی قدیم و یا پارت اشکانی که هر دو با یکدیگر شباهت دارند و از ریشه واحد میباشند در دو مرتبه با خط و زبان سامی برخورد کرده است. یکی در سلطنت پادشاهان هخامنشی و دیگری پس از انقراض ساسانیان در حکومت اسلامی و زبان پهلوی در حقیقت واسطه‌ای است میان فارسی قدیم و فارسی جدید. این است حقیقت زبان پهلوی ساسانی و ارتباط آن با زبان پارت اشکانی و تحول این زبان بفارسی جدید و اکنون باید از جزوات مفقود اوستا باختصار توضیح دهیم.

## جزوات مفقود اوستا

آز آنچه نقل نمودیم واضح گردید که ایرانیان ساکن در قلمرو سلطنت پادشاهان کیانی و بالخصوص مردمان بلخ و مرو و پارت و سغد و خوارزم در زمان تأسیس دولت پارس هخامنشی نه تنها در مراحل تمدن پیشرفت شایان داشتند و از مزایای يك جامعه مترقی برخوردار بودند بلکه این مزایا از چند جهت نسبت به تمدن دولت های کهنسال مغرب زمین سامی نژاد برتری داشته است و برای توجه در این برتری کافی است که مندرجات اوستا کتاب زرتشت مورد دقت قرار گیرد اما از جزوات متهدد این کتاب قسمت عمده بالخصوص مربوط بموضوعات مدنی و قانونی مفقود شده و در حال حاضر در دست نیست و از مطالعه در کتاب دینکرد اطلاعات ارزنده ولو باختصار بدست می آید و توضیحات دهارلز دانشمند فرانسوی در این خصوص جالب دقت است و قسمتی را در زیر نقل مینمائیم .

جزوات زند اوستا که در حال حاضر در دست داریم قسمتی از کتاب اولیه زرتشت است . هر میپ **Hermippe** نویسنده یونانی نقل کرده که اوستا مشتمل بر بیست کتاب و هر کتاب از یک هزار بیت ترکیب می یافت . يك محقق عربی معتقد شده که اوستا در عصر قدیم بر روی یک هزار پوست گاو نوشته شده بود . اوستا در سنت پارسیان از بیست و يك کتاب تشکیل می شد و هر کتاب بنام **Nosk** و در اصطلاح زند بنام **Naska** خوانده میشد و این لفظ آرامی است و از کلمه نسخه **Nuskhat** عربی اشتقاق یافته است و از هر **Nosk** يك کتاب جدا و مستقل تشکیل میشد و این کتب از اصول دین زرتشت و از مراسم مذهبی و قوانین مدنی و سیاسی بالاخره از علوم زمان خود بحث میکرد و اسامی **Nosk** بیست و یک گانه بشرح زیر است و هر کدام در سنت پارسیان با یکی از کلمات نماز اهووریه **Yatha ahu Vairya** مطابقت مینماید .

۱ - استود یشت **Stutyast** مشتمل بر ۳۸ فصل در ستایش و نیایش هر مزد و

امشاسپندان .

- ۲- سود کار **Sutkar** بمعنی سود رساننده مشتمل بر ۲۲ فصل در ادعیه و تقرب بخدایان و توصیف از فضیلت و مهر و محبت نسبت بخویشان و اقربا .
- ۳- وهیسته منسر **Vahisht mansar** بمعنی قانون اعلا مشتمل بر ۲۳ فصل در مباحث دینی و شك و تردید و بحث از فضائل و اوصاف زرتشت و اعمال نیک و خیر در گذشته و آینده .
- ۴- بغ **Bag** بمعنی خداوند مشتمل بر ۲۱ فصل در پیروی و تبعیت از دین زرتشت و تعلیمات اهورمزدا و اطاعت از تصمیمات قضائی و مقاومت در برابر اهریمن .
- ۵- دمداد **Damdad** بمعنی آفرینش مشتمل بر ۳۲ فصل در تحقیق از موجودات آسمانی و از نیک و بد در عالم مادیات و از آب و آتش و گیاه و ستور و از آینده و پاداش اعمال و حشر و نشر .
- ۶- اختر **Akhtar** بمعنی ستاره و کهکشان مشتمل بر ۳۵ فصل در تحقیق از سیارات و ثوابت و منطقه البروج و تأثیر و نفوذ ستاره ها در مقدرات انسانی .
- ۷- پکام **Pacam** مشتمل بر ۲۲ فصل مربوط بذبح گاو و گوسفند و تعیین حیوانات حرام گوشت و تقدیم قربانی و انجام مراسم جشن گهنبار .
- ۸- رتشتائیتی **Ratushtaiti** بمعنی شهریاری مشتمل بر پنجاه فصل که ۳۷ فصل آن در حمله اسکندر کبیر مفقود شده در اطاعت از پادشاهان و پاسداری از شهرها و توصیف جانوران یزدانی و یا اهریمنی و در کوه ها و دریاها و کشورها .
- ۹- بارش **Barish** بمعنی اداره نمودن مشتمل بر ۶۰ فصل که ۴۸ فصل مفقود شده در توصیف حکومت و حسن اداره دادگستری و پیشرفت امور کشور .
- ۱۰- کشاکشراب **Kasha kisrub** مشتمل بر ۶۰ فصل است که ۴۵ فصل مفقود شده در تولید مثل و بارداری و مسائل تطهیر و تنبیه دروغگویان و نیل بافتخارات .
- ۱۱- ویشتاسپ شست **Vishtasp sasto** بمعنی پادشاهی ویشتاسپ که پنجاه فصل مفقود شده در سلطنت کی گشتاسپ و گرویدن وی بدین زرتشت .



۱۲- دادك Dadak بمعنی قانون مشتمل بر ۲۲ فصل که ۱۶ فصل مفقود شده در اوصاف هر مزد و تکالیف دینی و نجات اخروی و موضوع آفرینش و مراقبت در توسعه زراعت و درختکاری و احترام روحانیان و دستوران و جنگجویان و روستایان و صنعتگرانی که ده يك درآمد بیادشاه میپردازند.

۱۳- سیراست یا سیتراست citrast و cirast مشتمل بر ۲۲ فصل در آمار متولدات در گذشته و آینده و تعداد سلاطین و روحانیان.

۱۴- اسپند Spent بمعنی تقدس مشتمل بر ۶۰ فصل در تعلیم و تربیت زرتشت بوسیله مادر وی تا بیست سالگی.

۱۵- بغان یشت Bagan yast در ستایش خدایان مشتمل بر ۱۷ فصل در توصیف از عظمت هر مزد و امشاسپندان.

۱۶- نهاتم یا نهادم Nihatum, Nihadum مشتمل بر ۵۴ فصل در تحقیق از ملکیت و تعهدات و اوزان و نجات از دوزخ و اجتناب از گناهان.

۱۷- دو شروچی Dvasruji مشتمل بر ۶۵ فصل در وصلت میان اقربای نزدیک و روابط خویشاوندی.

۱۸- هوسپرم Husparam مشتمل بر ۶۵ فصل در تحقیق از آنچه هر شخص باید تعلیم یابد و کیفی اخروی گناهکاران و نفوذ ستاره ها در مقدرات انسان.

۱۹- سکاتم Sakatum مشتمل بر ۵۲ فصل در بحث از اختیارات انسان و اعمالی که در بحث و حشرونشر تأثیر دارد.

۲۰- وندیداد یا ویگدوه دات Vendidat, Vig - dev - dat بمعنی قانون ضد دیو مشتمل بر ۲۲ فصل در موجبات تطهیر و حفاظت انسان از ناپاکی.

۲۱- هادخت Hadokht بمعنی ضمیمه مشتمل بر ۵ فصل در بحث از کردار نیک و عاقبت پارسایان و یا بدکاران، از این قسمت سه فصل بدست آمده است.

«این بود جزوات اوستا جمعاً مشتمل بر ۸۳۲ فصل که از يك فرهنگ وسیع و ادبیات ارزنده در عهد باستان حکایت مینماید اما اوستای حقیقی که منتسب بخود

زرتشت باشد مشتمل بر ۱۱۹ فصل میباشد. تردید نیست که جزوات اوستا از آنچه اکنون در دست داریم افزونتر بوده است و دلیل آن مراجعات بسیار در تفسیر نامه های پهلوی از قبیل نیرنگستان و کتب دیگر بمندرجات مقفود اوستا است و همچنین بعضی از نویسندگان یونانی در موضوعات ستاره شناسی و امثال آن به بعضی کتب منسوب بزرتشت اشاره نموده اند که حالیه در دست نیستند.

«بنابر این تردید نیست کتاب اوستا از بیست و یک نساک تشکیل میشود اما در جزو این نساک ها و جزوات بعضی کتب پهلوی از روحانیان زرتشتی نیز وارد شده و شاید هم منظور از اضافه شدن این کتب به اوستای اصلی این بود که تعداد نساک و جزوات را با عدد کلمات نماز اهورویه برابر سازند و میان نساک ها و جزوات بیست و یک گانه اوستا گرچه ارتباط وجود ندارد اما بطور کلی مشتمل بر سه قسمت و هر قسمت بشرح زیر از هفت نساک تشکیل یافته است.

۱- قسمت گاتها یا گاسانیک Gasanik در سرود های دینی.

۲- قسمت داتیک Datik در قوانین و قانونگذاری.

۳- قسمت یشتها و منتر در ادعیه و مراسم دینی.

قسمت اول مشتمل بر نساک یک تا ۴ و ۱۴ و ۲۱.

قسمت دوم مشتمل بر نساک ۱۳ و ۱۵ و ۱۶ تا ۲۰.

قسمت سوم مشتمل بر هفت نساک بقیه از پنجم تا یازدهم.

«اما خرده اوستا در ردیف نساک ها بشمار نیامده و بعضی عقیده دارند که یشتها در جزو نساک استوت یشت قرار میگرفت و در زمان ساسانیان فقط قسمتهای پراکنده اوستا جمع آوری شد و از این قسمت نیز پس از انقراض ساسانیان بعضی از نسکها مقفود شده و از بین رفته است و پارسیان در زمان مهاجرت بخارج ایران توانسته اند فقط قسمتهایی را که اکنون در دست است با خود همراه داشته و نگاهداری نمایند و این جزوات موجود نیز مشتمل بر سه قسمت است اول و نذیدات در افسانه های دینی و احکام تطهیر. دوم یسنا yasna در نیایش و تقدیم قربانی. سوم ویسپرد که

بمنزله یسنا بشمار میرود. این جزوات است که پارسیان در مراسم دینی خود بحفظ آنها علاقه بیشتر داشتند و کتاب و ندیداد بانسک بیستم مطابقت دارد و یسنا و ویسپرد ممکن است در نسک یکم و چهارم و پنجم و یازدهم جای داشته است و بسیاری از ادعیه و سرودها بزبان پهلوی است که در جزو خرده اوستا (یا اوستای کوچک) بشمار آمده است و در کتاب و ندیداد قسمتهای مربوط بتفسیر عبارات آن خارج شده و از اینجهت بنام و ندیداد ساده *Vendidat Saddeh* نامیده شده است.<sup>۱</sup>

این بود توضیحات دهارلز دانشمند فرانسوی راجع به نسک و جزوات اوستا و در تکمیل آن قسمتی از تحقیقات دارمستتر را در اینخصوص از کتاب وی در زیر نقل میکنیم.

«کتاب مقدس اوستا در زمان ساسانیان مجموعه ای از ادبیات و فرهنگ دین زرتشت را تشکیل میداد و این مجموعه از بیست و یک کتاب ترکیبی می یافت و هر کتاب بنام نسک *nask* نامیده میشد. راجع بمندرجات این نسکها و یاجزوات در جلد هشتم و نهم کتاب دینکرد توضیحات کافی داده شده و این دو جلد بوسیله آقای وست *West* در جلد چهارم از مجموعه متون پهلوی بانگلیسی ترجمه شده است.

«بیست و یک نسک اوستا با بیست و یک کلمه نماز اهن و ریه *Ahun variya* مطابقت مینماید و نسک نوزدهم در کتاب دینکرد موسوم به و ندیداد میباشد اما در کتاب روایات چون استوت یشت در آغاز جزوات اوستا قرار گرفته نه در پایان آن کتاب و ندیداد بعنوان نسک بیستم بشمار آمده است و این و ندیداد یاوی دوه داتم *Vidaevo - Datem* بمعنی قانون ضد دیو بمنزله قوانین پارسیان است اما این نام با حقیقت امر مطابقت ندارد زیرا در آن قسمت جزئی از قوانین درج شده است.

بیست و یک نسک اوستا عملاً بسه قسمت تقسیم بندی شده و هر قسمت مشتمل بر هفت نسک است. نسک اولیه بنام گاسانیک *Gasanik* یا گاتیک *Gathique* مشتمل بر استوت یشت و فصول یسنا و شش نسک دیگر اضافه بر آن میباشد. قسمت دوم مشتمل

بر هفت نسك ديگر بنام داتيك **Datique** بمعنی قانونی و حقوقی است و از قوانین مدنی و کیفری و دینی تر کیب میشود. قسمت سوم از هفت نسك بقیه تر کیب یافته و بنام هادك منسريك **Hadak - Mansarik** نامیده میشود و مشتمل بر موضوعات تاریخی، افسانه‌ای و علمی است.

در کتاب دینکرد از شش نسك قانونی اوستا توضیح شده و چهار نسك در این قسمت بنامهای نیکاتم **Nikatum**، گنباسار نیجات **Ganbasar-Nijat**، هسپریم **Husparam** و سكاتم **Sakatum** نامیده میشود و نسك یکم و دوم و چهارم در حقوق مدنی و کیفری، نسك سوم در مراسم دینی است. نسك سیتزادات **Citradat** و بغان یشت **Bakan - Yasht** اولی در موضوعات تاریخی و دومی در عبادت و نیایش ایزدان است و بیجهت در جزو نسك قانونی بشمار آمده است. قسمت عمده از بغان یشت بدست ما رسیده و مجموعه کنونی یشتها جزو آن میباشد. کتاب و ندیداد در قسمت عمده مربوط با حکام تطهیر و راندن دیوها و پاک کردن اشیاء از آلودگیها است و بهمینجهت قانون ضد دیو نامیده شده است.

«و ندیداد از بیست و دو فصل تر کیب یافته و هر فصل بنام فرگرد **Fargard** نامیده شده و فرگرد اول در تعیین کشورهای است که اهور مزدا برای سکونت ایرانیان آفریده و از آفتهای دیو آفریده نیز سخن رفته است. فرگرد دوم از آغاز تمدن انسانی و از چگونگی مأموریت جمشید از جانب اهورا برای ساختن غار مخصوص جهت نجات مخلوقات وی از حوادث یخ بندان بحث کرده است. دار مستتر از مندرجات و ندیداد و یشتها بتفصیل توضیح داده و نقل آنها از گنجایش کتاب خارج است و در تکمیل آن مندرجات فصل دوم و ندیداد را نقل میکنیم و سپس باصل مطلب میپردازیم.

و ندیداد اوستا، فصل دوم (در قصه جمشید و حادثه یخبندان)

خواننده گرامی از مطالعه در فصل دوم و ندیداد اوستا توجه خواهد نمود

که اهورمزدا خداوند بزرگ زردشت یک خدای نیکوکار و رؤوف و مهربان است و بهیچوجه مانند یهوه خداوند قوم یهود و یا خدایان بی بند و بار کلدانی و آشوری در فکر انتقام جوئی نیست و در حوادث و اتفاقات جهان همه وقت مراقبت دارد ایرانیان را از گزند و آسیب اهریمن و دیوها محافظت نماید و آنچه در زیر نقل می‌کنیم از کتاب دارمستتر میباشد.

۱- زرتشت از اهورمزدا پرسید ای اهور مزدا ، خداوند نیکو کار و آفریننده جهان جسمانی و ای مقدس ، بگو بدانم پیش از من که زرتشت هستم نخستین کسی که تو اهورمزدا باوی مکالمه کردی و دین اهورا و دین زرتشت را به وی آموختی کیست .

۲- اهور مزدا پاسخ داد ، نخستین کسی که پیش از تو ای زرتشت مقدس با وی مکالمه کردم و دین اهورا و دین زرتشت را به او آموختم جم زیبا دارنده رمه انبوه بود .

۳- من اهوره مزدا ، ای زرتشت به او گفتم ای جم زیبا پسر دیو جهان آیا مایل هستی قانون مرا تعلیم دهی و حامل این قانون باشی !

جم زیبا ، ای زرتشت پاسخ داد که من برای حمل قانون تو و آموختن آن ساخته و آماده نیستم .

۴- من که اهور مزدا هستم ، ای زرتشت به او گفتم هر گاه تو قبول نداری قانون مرا تعلیم دهی و حامل آن باشی لااقل مخلوقات مرا کثیر و انبوه ساز و آنان را پاسداری نما و بر آنان سلطنت بکن .

۵- جم زیبا ، ای زرتشت چنین پاسخ داد ، من مخلوقات تو را انبوه و کثیر سازم و آنها را پاسداری مینمایم و قبول دارم بر آنان سلطنت کنم .

۶- در سلطنت من نه باد گرم ، نه باد سرد ، نه بیماری و نه مرگ هیچکدام

۱ - پدر جم در اوستا موسوم به ویو هوانت vivahvant میباشد و در کتاب هندوها

ویوسوانت vivasvant آمده و در فارسی به دیو جهان تبدیل شده است .

نخواهد بود .

- ۷- در این هنگام من که اهورمزدا هستم يك خيش زرین و يك شمشیر مطلا به او دادم . این بود که جم بسطنت رسید .
- ۸- در سلطنت جم سیصد زمستان گذشت و زمین از چارپایان ریز و درشت و از مردم و سگ و پرنده و آتش سرخ و درخشان پر شد و در روی زمین برای سکونت مردمان و ستوران جای خالی نماند .
- ۹- من جم زیبا را آگاه ساختم و به وی گفتم ای جم پسر دیو جهان ، زمین از چارپایان ریز و درشت و از مردم و سگ و پرنده و آتش سرخ و درخشان پر شده و برای سکونت آنان جای خالی نمانده است .
- ۱۰- جم زیبا در این هنگام در روشنائی و در طریق خورشید بسوی جنوب پیش رفت و خیش زرین را در زمین فرو برد و آن را باشمشیر سوراخ نمود و چنین گفت ای اسفندارمذ، خواهش میکنم بخاطر دوستی و برای اینکه رمه ریز و درشت و مردمان را در تو جای دهم گشاده شو و پهن شو .
- ۱۱- از این راه بود که زمین را جم يك سوم بیشتر از آنچه بود گشاده تر ساخت و چارپایان ریز و درشت و مردمان بمیل خود و به آرزوی جم بر روی آن جای گرفتند و برفت و آمد و سیر و گشت پرداختند .
- ۱۲- در سلطنت جم ششصد زمستان دیگر گذشت و روی زمین از ستور و سگ و پرنده و آتش سرخ و درخشان و مردمان پر شد و برای سکونت چارپایان ریز و درشت و مردم جای خالی نماند .
- ۱۳- من جم زیبا را آگاه ساختم و به وی گفتم ، ای جم زیبا پسر دیو جهان زمین از ستور و مردمان و سگ و پرنده و آتش سرخ و درخشان پر شده و برای سکونت چارپایان ریز و درشت جای خالی نمانده است .
- ۱۴- جم در این هنگام در روشنائی و در طریق خورشید بسوی جنوب پیش رفت و زمین را باخیش زرین فشار داد و باشمشیر سوراخ کرد و چنین گفت ، ای

اسفندارمذ، خواهش میکنم بخاطر دوستی و برای اینکه رمه ریز و درشت و مردمان را در تو جای دهم گشاد شو و پهن شو.

۱۵- از این راه بود که زمین را جم باندازه دو سوم بیشتر از آنچه بود گشاد تر ساخت و رمه ریز و درشت و مردمان در آن جای گرفتند و برفت و آمد پرداختند.

۱۶- در سلطنت جم نهصد زمستان دیگر گذشت و زمین از چارپایان ریز و درشت و مردم و سگ و پرنده و آتش سرخ و درخشان پرشد و در روی آن برای سکونت ستور و مردمان جای خالی باقی نماند.

۱۷- من جم زیبا را آگاه ساختم و گفتم ای جم زیبا پسر دیو جهان، زمین از چارپایان ریز و درشت و مردم و سگ و پرنده و آتش سرخ و درخشان پر شده و بر روی آن برای سکونت ستور و مردمان دیگر جای خالی باقی نمانده است.

۱۸- در این هنگام است که جم در روشنایی و در طریق خورشید بسوی جنوب پیش رفت و خیش زرین را در زمین فرو برد و آن را با شمشیر سوراخ نمود و چنین گفت خواهش میکنم ای اسفندارمذ بخاطر دوستی و برای اینکه چارپایان ریز و درشت را در تو جای دهم گشاد شو و پهن شو.

۱۹- از این راه بود که زمین را جم باندازه سه سوم بیشتر از آنچه بود گشادتر ساخت و مردم و ستور در روی آن برفت و آمد و سیر و گشت پرداختند.

۲۰- اهورمزدا خداوند آفریننده برای مکالمه همراه ایزدان آسمانی در آریا ویج که از رود و انگوهی دائیتی آبیاری میشود جای ملاقات تعیین نمود.

۲۱- جمشید (Yama khshaeta) دارنده رمه فراوان با بهترین مردان مشهور آریا ویج که از رود و انگوهی آبیاری میشود با اهورمزدا ملاقات نمود.

۲۲- اهورمزدا در این ملاقات بجم گفت، ای جم زیبا پسر دیو جهان تورا آگاه میسازم که در جهان جسمانی زمستان نکبت بار همراه سرمای سخت و ویران کننده پدید خواهد شد و برف سنگین و دانه درشت خواهد بارید و این برف روی

- کوه ببلندی يك آرد وی Ardoevi خواهد رسید .<sup>۱</sup>
- ۲۳- در این هنگام است که همه چاریان و ستوران از بالای کوه‌ها و از امکانه دور افتاده و از عمق دره‌ها به پناهگاه‌های زیر زمینی پناهنده خواهند شد .
- ۲۴- چراگاه‌ها پیش از آنکه در زیر آب فرو بروند بسیار انبوه و فراوان هستند اما پس از ذوب شدن یخ بندان جای پای گوسفند نیز دیده نخواهد شد .
- ۲۵- تو باید ای جهم يك و Var ( یا غار بزرگ ) فراهم داری و درازی آن در هر چهار طرف يك اسپریس ( یا يك میدان اسب دوانی ) باشد . در آنجا باید از تخمه چارپایان ریزو درشت و از نژاد مردمان ، سگ‌ها ، پرنده‌گان و آتش‌سرخ و سوزان‌جای‌دهی ، غاری که بدرازی يك اسپریس از هر سمت برای سکونت مردمان و مسکن گاو و گوسفندان یا شد .
- ۲۶- در این غار باید آب را در يك بستر بدرازی يك هاتر Hathra جاری سازی و پرنده‌گان را در کنار غار و دريك چمنزار همیشه سبز و خرم جای دهی و مسکن و عمارت مشتمل بر تالار و ایوان آماده نمائی .
- ۲۷- تو باید در این غار از نژاد مرد و زن هر چه زیبا تر و والاتر و از جانوران هر چه رساتر یافت شود جای دهی .
- ۲۸- تو باید در این غار از تخمه گیاهان هر چه بلندتر و معطر تر و از میوه‌جات هر چه لذیذ تر و خوشبو تر بر روی زمین یافت شود جای دهی . نژادها و تخمه‌ها باید هر کدام جفت باشند تا نسل آنان مادام که مردم در غار سکونت دارند باقی بماند .
- ۲۹- در این نژادها باید نه بد اندام از جلو ، نه بد اندام از عقب ، نه ناتوان ، نه بد کار ، نه فریبکار ، نه ناقص ، نه حسود ، نه مرد بد دندان ، نه جزایمی که از دیگران باید جدا باشد و نه دارنده هر گونه علامت و نشانه اهریمن‌هیچکدام وجود نداشته باشند .

---

۱- دارمستتر در نقل از تفسیر پهلوی اوستا يك آردوی را باندازه ۱۴ انگشت تعیین کرده است .



۳۰ - در قسمت بالای غار باید ۹. کوچه ، در قسمت میانه ۶. کوچه و در قسمت پائینتر ۳. کوچه فراهم شود . در کوچه های بالاتر از نژاد مرد وزن يك هزار ، در کوچه های میانه ششصد و در کوچه های پائینتر سیصد جفت باید جای گیرند . در این غار باید بوسیله خیش زرین يك درب با يك پنجره آماده سازی که داخل غار را روشن بدارند .

۳۱ - جم پرسید ، غار را که اهور مزدا دستور داده چگونه باید بسازم . اهور مزدا گفت ای جم پسر دیو جهان ، زمین را با پای خود لگد مال بکن و با دستهای خود خمیر و مایه فراهم ساز همچنانکه خاک را کوزه گر به گل تبدیل میکند و آن را پهن میسازد .<sup>۱</sup>

۳۲ - جم بر طبق دستور اهور مزدا خاک را لگد مال نمود و بخمیر تبدیل کرد همچنانکه کوزه گر با آب مخلوط میکند و پهن میسازد .

۳۳ - باین ترتیب است که جم يك وار یا غار بدرازی يك اسپریس از هر سمت فراهم نمود و از تخمه و نسل چارپایان ریز و درشت و از مردمان ، سگها ، پرنده ها ، آتش سرخ و سوزان در آن جای داد . غاری بدرازی يك اسپریس برای سکونت گاوها و گوسفندان .<sup>۲</sup>

۳۴ - آب را جم در غار بدرازی يك هاتر روان ساخت و در کنار آن پرنده گان را در يك چمنزار همیشه سبز و خرم رها نمود و در آنجا مسکن و کاخ مشتمل بر ایوان و تالار و محوطه بساخت .

۳۵ - جم در این غار از نژاد مرد وزن هر چه والاتر و بهتر و زیباتر و از تخمه

۱ - دار مستتر در تفسیر فقره ۳۱ بیت زیر را از شاهنامه فردوسی نقل کرده و توضیح داده که جمشید بدیوان ناپاک یاد داد که خاک را چگونه بخت تبدیل کنند و برای وی عمارت و کاخ بسازند .

بفرمود دیوان ناپاک را به آب اندر آمیختن خاک را

۲ - کلمه اسپریس فارسی و بمعنی میدان اسب دوانی است و ازدو واژه اسب و رس ترکیب یافته است .

جانوران هر چه رساتر و خوش اندام تر در روی زمین یافت میشد جای داد .  
 ۳۶ - جم در این غار از تخمه گیاهان هر چه بلند تر و معطر تر و از میوه جات هر چه لذیذتر و خوشبو تر یافت میشد جای داد .

۳۷ - در این غار نه بد اندام از جلو ، نه بد اندام از عقب ، نه ناتوان ، نه بی قانون ، نه بدکار ، نه ناقص ، نه حسود ، نه مرد بد دندان ، نه جزامی و نه هر چه نشانه اهریمن داشته باشد وجود نداشت .

۳۸ - جم در قسمت بالای غار ۹ کوچه ، در میانه ۶ کوچه ، در پائینتر ۳ کوچه آماده نمود . در کوچه بالاتر یک هزار ، در کوچه میانه ششصد و در کوچه های پائینتر سیصد جفت از مردوزن مسکن داد و سپس با خیش زرین خود یک درب و یک پنجره در غار بساخت که از خود داخل غار را روشن بدارند .

۳۹ - ای آفریننده جهان جسمانی و ای مقدس ، بگو بدانم کدام روشنائی است که غار جم ساخته را روشن میدارد .

۴۰ - اهور مزدا پاسخ داد ، روشنائیهای خود ساخته و روشنائیهای که در جهان ساخته شده اند .

۴۱ - در هر چهل سال از هر جفت زن و مرد یکجفت مؤنث و مذکر زاییده میشوند . همچنین است برای هر نوع جانداران . مردم بهترین زندگی را در غار جم ساخته خواهند داشت .

۴۲ - ای آفریننده جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم کیست که دین مزدا را در غار جم ساخته با خود حمل میکند . اهور مزدا پاسخ داد که مرغ کرشپتان Karshiptan ای زرتشت مقدس !

۴۳ - ای آفریننده جهان جسمانی ، ای مقدس بگو بدانم کیست سرور و

۱- دارمستتر راجع مرغ کرشپتان از بند هش و مینو خرد نقل کرده است که این مرغ در غار ناطق و گویا بود و میتواندست صحبت نماید و دین مزدا را تبلیغ کند . اوستا در این غار بزبان مرغان خوانده میشد .

سالار، اهور مزدا پاسخ داد که اورواتنر Urvatatnar و تو ای زرتشت مقدس<sup>۱</sup>. مندرجات فصل دوم و ندیداد راجع بواقعہ یخبندان و غار جمشید بشرحی که نقل نمودیم گرچه يك افسانہ دینی است و عقلاً قابل قبول نمیباشد و نظیر آن طوفان نوح در تورات ذکر شده و حکایت این طوفان نیز بر طبق کتیبه های بابلی قبل از تورات در میان کلدانیان شهرت داشته است اما تفاوت در این است که طوفان نوح يك بالای آسمانی و نتیجہ خشم و غضب الهی نسبت بر بندگان میباشد ولی حادثه یخبندان از جانب اهریمن خداوند بدکار اتفاق افتاده است و چون اهورمزدا از آینده و مستقبل آگاه بود و از نقشه شوم اهریمن و واقعہ برف و یخبندان اطلاع داشت برای جلوگیری از اثرات آن جمشید را مأموریت داده که بر طبق دستور وی غاری بسازد و نسل انسان و جانوران را از گزند حادثه محافظت نماید.

اهور مزدا زمانی که کشور های با نزهت برای سکونت ایرانیان آفرید اهریمن بد کنشت بر طبق فصل اول و ندیداد که در پیش نقل نمودیم بر ضد وی قیام کرد و در هر کشور يك آفت و ناراحتی پدید آورد. از موجودات عالم آنچه زیان آور و پلید و بی مصرف میباشد از قبیل حشرات و افعی و بیماری و مریگ تماماً اهریمنی هستند و هر شخص باید در نابودی و دفع آنها بکوشد. از رفتار و اعمال انسانی هر آنچه بر مبنای اشوئی، پاکي، نیکی، راستی، درستی، صدق، وفا، صفا، جوانمردی، دلیری، حقیقت پرستی و وطن دوستی استوار باشد همه جا در اوستا پسندیده و مطلوب است و خیانت و فریب و بد قولی نشانه اهریمن میباشد و میترا دروج کسی است که در عهد خود تخلف کند و پیمان شکنی نماید و بر ایزدمهر دروغ گوید. این دستورها و احکام هر کدام در اوستا علاوه از جنبه اخلاقی بمنزله يك اصل و قاعده معلوم و معین حقوقی است و از اینجهت میتوان گفت که اجتماعات

۲ - دارمستتر توضیح داده که اورواتنر یکی از سه پسران زرتشت رهبر و سرور برزگران است و جمشید نیز فقط غاز را ساخته و آماده نموده اما در آن سلطنت نکرده است. رجوع شود به دارمستتر کتاب زند اوستا جلد دوم از و ندیداد صفحه ۱۷ تا ۳۱۱. همچنین دهالز فصل اول و ندیداد از صفحه ۱۶ تا ۲۵.

ایرانی در عهد باستان وبالخصوص در قلمرو سلطنت پادشاهان کیانی نمونه عالی از يك تمدن مترقی انسانی بوده است و مندرجات شاهنامه فردوسی و داستانهای ملی دلیل واضح بر صدق گفتار ما است و از مطالعه در این مواضع میتوانیم از رسوم و عادات و قوانین در ایران باستان آگاه شویم.

#### قانون در ایران باستان

اولمستید دانشمند امریکائی بشرحی که در صفحه ۲۱۱ تا ۲۲۰ نقل کردیم معتقد شده که داریوش کبیر يك پادشاه قانونگذار و مقنن بود و مجموعه ای از قوانین مدنی و کیفری ترتیب داده و در قلمرو وسیع سلطنت خود بموقع اجرا گذارده و در تدوین این مجموعه نیز از قانون حمورابی پادشاه بابل تقلید کرده است. دانشمند مزبور در اثبات صحت عقیده خود کتیبه های بیستون و تخت جمشید را با مقدمه قانون حمورابی مقایسه نموده و معادلپائی از هر دو نقل کرده است. این عقیده گرچه در مورد خود شایان توجه است و نویسندگان کتیبه های داریوش کبیر ممکن است يك نسخه از قانون حمورابی را که در صفحه ۸۸ تا ۹۲ نقل نمودیم در دست داشته اند و از مقدمه این قانون استفاده کرده اند اما وجود معادلپا در این کتیبه ها دلیل نخواهد بود که واقعاً در زمان داریوش کبیر مجموعه قانونی تدوین شده باشد چه رسد باینکه اقوام ایرانی در عهد باستان از داشتن چنین مجموعه بی نیاز بودند و مندرجات ارستا و قواعد و اصول اخلاقی و حقوقی که در پیش یاد نمودیم دادرسان ایرانی را در حل و فصل دعاوی مردم بخوبی راهنمائی میکرد و اساساً دادرسی و اجرای عدالت در ایران باستان بقضاوت در دادگاههای رومی و یا دادرسی در دادگاه های انگلستان تا سده هیجدهم میلادی شباهت داشته است و این دادگاه ها بی آنکه مجموعه ای از قوانین موضوعه در دست داشته باشند از روی عرف و عادت و رسوم دیرینه در رفع اختلافات مردم مبادرت میکردند. جزوات مفقود اوستا بشرحی که از دهارلز دانشمند فرانسوی نقل کردیم گرچه قسمت عمده بنام داتیک مشتمل بر مقررات قانونی و حقوقی است اما تردید نیست

که این مقررات مانند مجموعه حقوقی ژوستینین امپراطور روم که بنام *Corpus juris* نامیده می‌شد از یک مقدار احکام دادگاه‌ها و سوابق قضائی و عقاید دانشمندان و بخشنامه‌های صادر از دفتر امپراطوران روم تشکیل می‌شد. در جلد اول مبانی حقوق بتفصیل توضیح دادیم که فقها و دانشمندان اسلامی تکالیف و وظائف مردم و حل و فصل دعاوی در موضوعات مدنی و حقوقی را اغلب از روی قاعده لاضرر استنباط می‌کردند و این قاعده نیز در احکام قضات و حکام رومی بعبارت *Alterum no Laedere* مورد استناد قرار می‌گرفت اما تفاوت در این بود که در احکام دادگاه‌های رومی ممکن بود عوض و بدل چند برابر زیانی باشد که بر شاکی خصوص وارد می‌شد تا حس انتقام‌جویی وی تسکین پیدا کند اما در حکومت اسلامی قاعده لاضرر با احکام عدالت توأم شده و عوض و بدل بایستی با زیان و ضرر برابر باشد.

این بود سابقه و تاریخچه قضاوت در اقوام و ملل قدیم بی آنکه مجموعه مدون قانونی مورد حاجت باشد اما در ایران باستان از زمان سلطنت پادشاهان کیانی یک اصل و قاعده دیگری در حل و فصل دعاوی مورد عمل قرار گرفت که در جزوات اوستا و بالخصوص در گاتها بتکرار ذکر شده و آن عبارت از رعایت اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک می‌باشد و هر شخص مکلف بود در رفتار و معاملات و روابط با هم نوع خود از اندیشه بد، گفتار بد و کردار بد اجتناب نماید و بر اثر چنین دستور هر شخص در معامله خود خدعه و فریب بکار می‌بست و یا پیمان شکنی می‌کرد و از ادای وام خود داری مینمود و یا در انجام تعهد تأخیر می‌کرد مسئول و تقصیر کار شناخته می‌شد و این دستور در حقیقت همان قاعده لاضرر است که بلسان اخلاقی‌تر بیان شده است. عمل و رفتار هر شخص وقتی بر اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک مبتنی باشد از هر گونه ضرر و زیان نسبت بهم نوع خود خودداری مینماید و یا در ترمیم و جبران آن اقدام می‌کند. در قاعده لاضرر وقوع ضرر و زیان یک امر مشهود و محسوس است اما قاضی در اجرای قاعده پندار نیک میتواندست اندیشه و

ضمیر اشخاص را مورد تحقیق و تجسس و بازجوئی قرار دهد. قاعده مزبور نه تنها در گاتها و فقرات دیگر اوستا تکرار شده بلکه در زندگانی خصوصی ایرانیان در عهد باستان نیز رعایت میشد. هر شخص مکلف بود يك کشتی بشکل کمر بند و شال از پارچه سه مرتبه دور کمر خود به بندد و این کشتی را همه وقت همراه خود داشته باشد. این سه مرتبه نشانه اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک بود. زرتشتیان ایرانی و پارسیان هندی در عصر حاضر نیز در بستن کشتی و شال مزبور مراقبت دارند. کشتی راهنگام شب وقت خفتن از دور کمر بازینمایند و باین وسیله اندیشه بد، گفتار بد و کردار بد را از خود دور میسازند. این دستور گرچه ظاهراً يك دستور اخلاقی است و حسن احترام بشخصیت انسانی و تقوی را تقویت مینماید اما در حقیقت برای حل و فصل دعاوی و اختلافات مردم يك قاعده و اصل حقوقی بشمار میرفت و این قاعده در حقوق رومیان قدیم نیز مورد عمل قرار میگرفت و در جلد اول مبانی حقوق صفحه ۲۴۶ تا ۲۵۰ توضیح داده ایم و قسمتی را در زیر نقل میکنیم.

«دولفظ لاتینی *Bona Fides* را میتوانیم بتقلید از دو لفظ فرانسوی بون فووا *Bonne Foi* بمعنی حسن نیت ترجمه نمائیم ولی بعقیده ما تعبیر از آن بعبارت پندار نیک مناسبتر خواهد بود زیرا حسن نیت امری است نسبی و وابسته به نیت اشخاص میباشد اما پندار نیک بترتیبی که در حقوق رومیان معمول شده بود قواعد کلیتر را شامل است همچنانکه در حقوق و اخلاق ایران باستان عنوان پندار نیک یکی از اصول سه گانه دینی و حقوقی شمرده شده است.

«حقوق و قوانین در ایران باستان مانند حقوق رومیان از روی احکام و قواعد پندار نیک استنباط میشد با این تفاوت که در حقوق رومی تنها بدرون نفس و به پندار و اندیشه انسانی توجه داشتند ولی در ایران باستان علاوه از پندار نیک در گفتار و کردار نیک نیز نظر مینمودند و از ترکیب این سه اصل اخلاقی و دینی و اجتماعی که بنام هومت و هوخت و هوورشت نامیده میشد و همچنین از مطالعه و

و تحقیق در اضداد آنها اصول عالیه حقوقی ترتیب میدادند .  
 « ژوستینین امپراطور روم در مجموعه حقوقی دیژست لفظ حقوق را به ( فن  
 عدل و پندار نیک (Juris est oequis et boni) تعریف نموده است. قاضی رومی  
 وقتی بدستور حاکم و پرتور دادرسی را از روی قاعده پندار نیک جریان میداد مختار  
 بود دعوی را بر طبق عدل و نصف و اصول شرافتمندی حل و فصل نماید . دانشمندان  
 رومی پندار نیک را با عدل و نصفیت برابر میدانستند .

مقصود این است که دستوران دیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک و بستن کمر بند  
 و کشتی و پیچیدن آن دور کمر درسه مرتبه و یا وظیفه هر شخص در مبارزه با دیو  
 دروغ و امثال آنها که بکرات در اوستا ذکر شده هر کدام بمنزله یک اصل وقاعده  
 حقوقی است و در حل و فصل اختلافات و دعاوی مردم در ایران باستان مورد عمل  
 قرار میگرفت و ایرانیان با این همه اصول و قواعد عالیه بتدوین قانون مخصوص  
 احتیاج نداشتند از اینجهت عقیده اولمستید دانشمند امریکائی راجع باینکه در  
 زمان داریوش کبیر مجموعه قانونی مدون وجود داشته قابل قبول نمیشد .

این بود وضعیت قوانین در ایران باستان و مطالب کتاب را در اینجا پایان  
 میدهیم .

تهران . دکتر موسی جوان



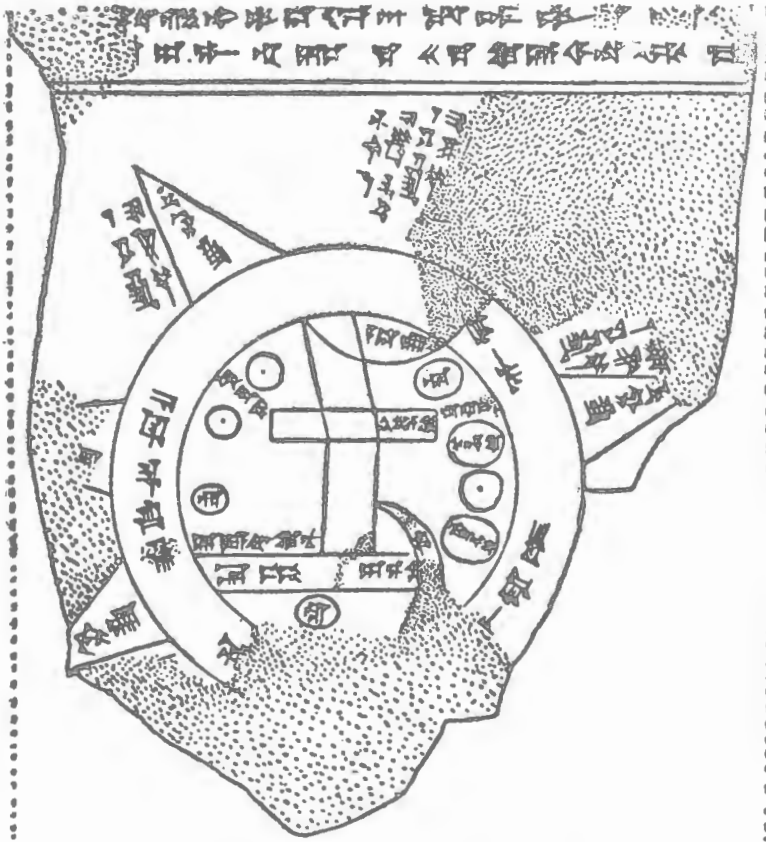
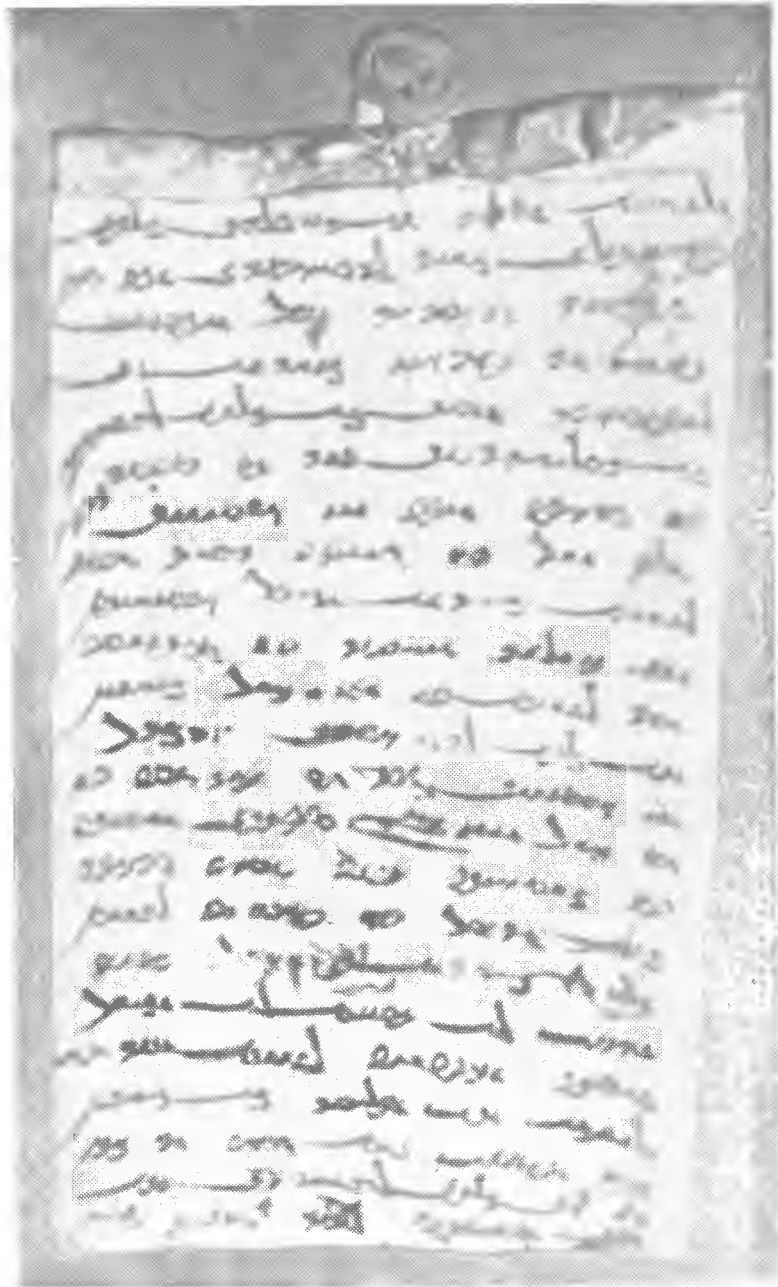


FIG. 7. — Carte babylonienne d'après une tablette cunéiforme.  
British Museum.

۳۲ - نخستین نقشه جغرافیائی کلدیه ترسیمی قبل از میلاد . تفسیر در صفحه ۴۶۰





۳۳- کتیبه خط سفدی نقل از کتاب مون کیت . تفسیر در صفحه ۴۸۲



۳۴ - مجسمه مرمر از شهر قدیم نیسایه نخستین پادشاهان اشکانی مربوط به دوم ق.م.  
تفسیر در صفحه ۴۸۳

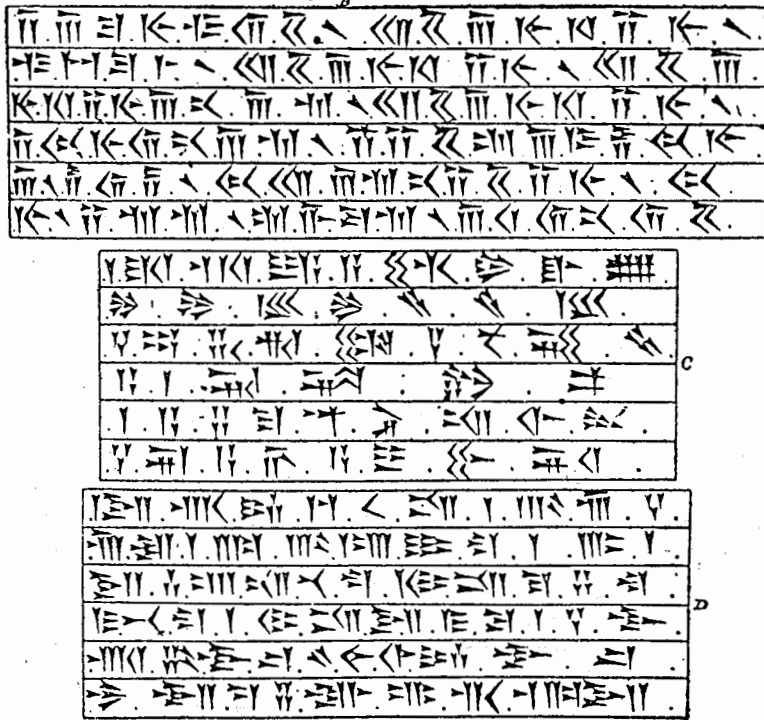


FIG. 5. — Inscription trilingue de Behistun.

۳۵ - نمونه خطوط میخی از کتیبه بیستون . تفسیر در ۴۸

| Idéogramme primitif | Idéogramme mis en position dans le cunéiforme récent. | Babylonien ancien | Assyrien. | Sens originel ou dérivé                   |
|---------------------|-------------------------------------------------------|-------------------|-----------|-------------------------------------------|
|                     |                                                       |                   |           | <i>Oiseau</i>                             |
|                     |                                                       |                   |           | <i>Poisson</i>                            |
|                     |                                                       |                   |           | <i>Ane</i>                                |
|                     |                                                       |                   |           | <i>Bœuf</i>                               |
|                     |                                                       |                   |           | <i>Soleil</i><br><i>Jour</i>              |
|                     |                                                       |                   |           | <i>Grain</i>                              |
|                     |                                                       |                   |           | <i>Verger</i>                             |
|                     |                                                       |                   |           | <i>Labourer</i><br><i>Cultiver</i>        |
|                     |                                                       |                   |           | <i>Javelot à lancer.</i><br><i>Lancer</i> |
|                     |                                                       |                   |           | <i>Se tenir debout</i><br><i>Aller</i>    |

ORIGINE ET DÉVELOPPEMENT  
DE QUELQUES CARACTÈRES CUNÉIFORMES.

۳۶- جدول الفبای میخی در تبدیل از حروف تصویری . تفسیر در صفحه ۴۸۵



فهرست مندرجات  
تاریخ اجتماعی ایران باستان

| مطلب                                             | صفحه |
|--------------------------------------------------|------|
| دیباچه                                           | ۳    |
| <b>بخش یکم</b>                                   |      |
| <b>اقوام آریائی در مهاجرت بسرزمین قدیم ایران</b> |      |
| آریاویدج مسکن اولیه اقوام ایرانی                 | ۱۰   |
| سرزمین سغد یا سغدیان                             | ۱۵   |
| سرزمین بلخ یا باختر                              | ۱۹   |
| سرزمین نیسایه یا پارت                            | ۲۱   |
| سرزمین اوروا یا خوارزم                           | ۲۴   |
| سرزمین رنگها یا رنھا                             | ۲۶   |
| مهاجرت آریانها بسرزمین قدیم ایران                | ۳۰   |
| ایرانی در برابر تورانی                           | ۳۴   |
| تورانی از نژاد چینی                              | ۳۵   |
| تورانی غیر از نژاد ترك                           | ۳۹   |
| تورانی غیر از نژاد ایرانی                        | ۴۱   |

**بخش دوم**

**اقوام ایرانی در مشرق و شمال شرقی ایران قدیم**

|                                    |    |
|------------------------------------|----|
| پادشاهان اولیه آریائی یا پیشدادیان | ۴۵ |
| جمشید در کتاب ریگ ودا              | ۵۱ |
| جمشید در اوستا                     | ۵۲ |
| فریدون در اوستا                    | ۵۴ |

مطلبصفحه

کیانیان در برابر تورانیان

۵۶

**بخش سوم****اقوام سامی نژاد آشور و بابل و عیلام**

- ۶۰ دولت عیلام و پایان آن در سال ۶۴۵ ق . م
- ۶۲ دولت آشور و پایان آن در سال ۶۱۲ ق . م .
- ۶۴ کتاب و کتابخانه در شهرهای قدیم آشور
- ۷۰ مجموعه قانونی آشور
- ۷۲ دولت بابل و پایان آن در سال ۵۳۸ ق . م .
- ۷۴ اوضاع طبیعی در سرزمین قدیم بین النهرین
- ۷۶ خط میخی در بین النهرین
- ۷۷ ریاضیات در عهد سومری
- ۷۸ نفوذ دین در امور خصوصی مردم قدیم بین النهرین
- ۷۹ داستان خلقت و آفرینش در سومر و کلد
- ۸۲ پادشاه بابل نماینده و پیشکار خداوندان
- ۸۲ طریق مشورت پادشاه بابل با خداوندان
- ۸۶ مجموعه قانون حمورابی
- ۸۸ مندرجات قانون حمورابی
- ۹۷ دین و مذهب در میان اقوام قدیم بین النهرین
- ۹۸ علوم در کلد و آشور
- ۱۰۲ کروی یا کروییم در تمدن قدیم بین النهرین

**بخش چهارم****اقوام ایرانی در مغرب ایران**

اقوام کاشی و تسخیر بابل

۱۱۲

| صفحه | مطلب                                      |
|------|-------------------------------------------|
| ۱۱۴  | اقوام مانای و جنگک با سارو کین آشوری      |
| ۱۱۹  | مطابقت سارو کین آشوری با آزی دهاک تازی    |
| ۱۲۳  | کاسه طلائئی از تپه حسنلو منسوب بقوم مانای |
| ۱۲۸  | اقوام ماد و تسخیر نینوا                   |
| ۱۳۷  | اقوام پارس و شاه نشین آنشان               |

بخش پنجم

کوروش بزرگ هخامنشی

۵۵۰ تا ۵۲۸ ق. م.

|     |                                             |
|-----|---------------------------------------------|
| ۱۵۸ | اوضاع جهان در طلیعه سلطنت کوروش بزرگ        |
| ۱۶۱ | کوروش بزرگ و تشکیل دولت پارس                |
| ۱۶۵ | مطابقت کوروش بزرگ هخامنشی با کیخسرو کیانی   |
| ۱۷۱ | لشگر کشی کوروش بزرگ بشمال ایران             |
| ۱۷۷ | تسخیر بابل در سال ۵۳۸ ق. م. بدست کوروش بزرگ |
| ۱۸۴ | اوضاع اداری بابل در سلطنت کوروش بزرگ        |
| ۱۸۵ | دفتر بایگانی کوروش بزرگ در شوش              |
| ۱۸۷ | جریان دادرسی در بابل                        |
| ۱۸۸ | اوضاع اجتماعی بابل                          |
| ۱۹۰ | اوضاع اقتصادی و واحد پول در بابل            |
| ۱۹۲ | معاملات ملکی و واحد مساحی در بابل           |
| ۱۹۵ | فوت کوروش بزرگ                              |

بخش ششم

کامبوجیه هخامنشی و داریوش کبیر

|     |                         |
|-----|-------------------------|
| ۱۹۸ | کامبوجیه پسر کوروش بزرگ |
|-----|-------------------------|



| صفحه | مطلب                                          |
|------|-----------------------------------------------|
| ۲۰۱  | داریوش کبیر هخامنشی                           |
| ۲۰۴  | ترعه نیل و کتیبه‌های داریوش در مصر            |
| ۲۰۷  | اختیارات شاهنشاه در سلطنت هخامنشیان           |
| ۲۰۹  | ساتراپها و حکام در زمان داریوش کبیر           |
| ۲۱۱  | قوانین داریوش کبیر در مقایسه با قانون حمورابی |
| ۲۲۰  | اوضاع اجتماعی ایران در زمان داریوش کبیر       |
| ۲۲۵  | لشکر کشی داریوش کبیر بکشور اسکیتها            |
| ۲۲۹  | سرداران داریوش کبیر و جنگ ماراتن              |

## بخش هفتم

## خشایارشا و اردشیر دراز دست

|     |                                                        |
|-----|--------------------------------------------------------|
| ۲۲۳ | خشایارشای هخامنشی از ۴۸۶ تا ۴۶۵ ق. م.                  |
| ۲۴۱ | اردشیر اول معروف بدراز دست از ۴۶۵ تا ۴۲۵ ق. م.         |
| ۲۴۳ | روابط دولت پارس با یونان و عهدنامه کالیاس در ۴۴۹ ق. م. |

## بخش هشتم

## داریوش دوم هخامنشی تا حمله اسکندر مقدونی

|     |                                                          |
|-----|----------------------------------------------------------|
| ۲۵۱ | دیپلماسی ایران در جنگهای داخلی یونان از ۳۴۱ تا ۴۰۴ ق. م. |
| ۲۶۲ | خاتمه بنای معبد یهود در اورشلیم                          |
| ۲۶۳ | اردشیر دوم هخامنشی از ۴۰۴ تا ۳۶۷ ق. م.                   |
| ۲۶۳ | یاغیگری کوروش کوچک و کشته شدن وی                         |
| ۲۶۹ | مراجعت ده هزار یونانی بفرماندهی گزنفون                   |
| ۲۷۲ | جنگ ایران با اسپارت و فرمان صلح بجای صلحنامه             |
| ۲۸۴ | اردشیر سوم از ۳۵۸ تا ۳۳۸                                 |

| <u>صفحه</u>                                          | <u>مطلب</u>                                          |
|------------------------------------------------------|------------------------------------------------------|
| ۲۸۵                                                  | داریوش سوم و انقراض سلطنت هخامنشی                    |
| <b>بخش نهم</b>                                       |                                                      |
| اقوام آریائی در آسیای میانه قبل از فتوحات کوروش بزرگ |                                                      |
| ۲۹۰                                                  | دولت آریائی هاطی در آسیای میانه از ۱۹۵۰ تا ۷۱۷ ق. م. |
| ۳۰۰                                                  | دولت آریائی میتانی در قسمت شرقی آسیای میانه          |
| <b>بخش دهم</b>                                       |                                                      |
| دین و مذهب در ایران باستان قبل از زرتشت              |                                                      |
| ۳۱۴                                                  | آفتاب پرستی در مصر قدیم                              |
| ۳۳۹                                                  | ستاره پرستی در کلمده و آشور                          |
| ۳۴۲                                                  | آسمان پرستی در چین قدیم                              |
| ۲۴۸                                                  | دین و آئین اقوام قدیم آریائی                         |
| ۳۴۹                                                  | دین و مذهب در هند قدیم                               |
| ۳۵۲                                                  | قانون مانوراجع بطبقات اجتماعی هندی                   |
| ۳۵۸                                                  | تناسخ ارواح در هند                                   |
| ۳۶۶                                                  | پایه و بنیاد دین و مذهب در عهد قدیم                  |
| <b>بخش یازدهم</b>                                    |                                                      |
| دین و آئین زرتشت                                     |                                                      |
| ۳۸۱                                                  | اوستاشناسی در کشورهای اروپائی                        |
| ۳۸۶                                                  | تاریخچه اکتشاف اوستا و ترجمه آن بزبانهای اروپائی     |
| ۳۹۴                                                  | بی اعتباری ترجمه‌های فارسی ابراهیم پور داود از اوستا |
| ۴۱۵                                                  | اختلاف عقیده دانشمندان اروپائی راجع بدین زرتشت       |
| ۴۲۲                                                  | روشنائی خود آفریده بی پایان در دین زرتشت             |
| ۴۲۵                                                  | حقیقت اهورمزدا در روشنائی بی پایان خود آفریده        |

| صفحه | مطلب                                    |
|------|-----------------------------------------|
| ۴۲۸  | فضای بیکران خود آفریده دردین زرتشت      |
| ۴۳۱  | زروان بیکران خود آفریده دردین زرتشت     |
| ۴۳۳  | تاریکی خود آفریده درهیکل اهریمن         |
| ۴۳۶  | پاکی و اشوئی در پایه قوانین زرتشت       |
| ۴۴۱  | پرستش ستاره دردین زرتشت بنام یزدان و بگ |
| ۴۴۵  | مهر ایزد خداوند روشنائی خورشید          |
| ۴۵۱  | ستاره تیریاتشتر خداوند باران            |
| ۴۵۸  | دنیا و آخرت دردین زرتشت                 |

### بخش دوازدهم

#### قوانین و عادات در ایران باستان

|     |                                                        |
|-----|--------------------------------------------------------|
| ۴۷۱ | وندیداد اوستا فصل اول (در کشورهای ایرانی نشین)         |
| ۴۸۰ | زبان اصلیه اوستا بلخی است نه مادی                      |
| ۴۸۲ | خط و زبان پارت اشکانی                                  |
| ۴۸۴ | خط میخی در فارسی قدیم                                  |
| ۴۹۰ | خط آرامی در پهلوی ساسانی                               |
| ۴۸۶ | خط آرامی در دربار هخامنشی                              |
| ۴۹۲ | جزوات مفقود اوستا                                      |
| ۵۹۷ | وندیداد اوستا . فصل دوم (در قصه جمشید و حادثه یخبندان) |
| ۵۰۵ | قانون در ایران باستان                                  |
| ۵۱۵ | فهرست مندرجات                                          |
| ۵۲۱ | فهرست تصویرها                                          |
| ۵۲۳ | غلطنامه                                                |
| ۵۲۵ | کتابهای غیر فارسی استناد شده                           |

## فهرست تصویرها

تاریخ اجتماعی ایران باستان

| شماره  | شرح                                                              | صفحه |
|--------|------------------------------------------------------------------|------|
| ۱      | تابلو نقاشی در سو گواری سیاوش از سرزمین سغد مربوط بسده سوم ق. م. | ۱۴۱  |
| ۲      | مجسمه يك ایرانی بر روی استودان از سرزمین قدیم خوارزم             | ۲۴۲  |
| ۳      | مدخل کتابخانه نینوا مربوط بسده هفتم ق. م.                        | ۱۴۳  |
| ۴و ۵   | دو کتیبه آجری بخط میخی                                           | ۱۴۴  |
| ۶      | کتیبه بابلی بخط میخی                                             | ۱۴۵  |
| ۷      | کتیبه سنگی حدائق معلقه                                           | ۱۴۶  |
| ۸      | کتیبه سنگی قانون حمورابی                                         | ۱۴۷  |
| ۹      | رصد خانه قدیم آشوری در هفت طبقه                                  | ۱۴۸  |
| ۱۰و ۱۱ | دو تصویر بیرونی و درونی از قبر مرده بابلی                        | ۱۴۹  |
| ۱۲     | دو عفریت جنگنده بابلی                                            | ۱۵۰  |
| ۱۳     | دو زن بالدار در برابر درخت مقدس از آشور                          | ۱۵۱  |
| ۱۴     | جنگك ماردوك خداوند بابل باطامات عفریت كائنات                     | ۱۵۲  |
| ۱۵     | کتیبه سنگی آدم و حوا از بابل                                     | ۱۵۳  |
| ۱۶     | تصویر سارو کین آشوری (یا ضحاک تازی) در برابر درخت مقدس           | ۱۵۵  |
| ۱۷     | کاسه طلائی از تپه حسنلو و نقش ماهی کارا                          | ۱۵۶  |
| ۱۸     | کلاه خود آر گیشتی پادشاه اورار تو مر بوط بسده هفتم ق. م.         | ۱۵۷  |
| ۱۹     | کلاه خود جنگجوی اورار تو از تپه حسنلو مربوط بسده هفتم ق. م.      | ۱۵۸  |

| شماره   | شرح                                                         | صفحه |
|---------|-------------------------------------------------------------|------|
| ۲۰      | تصویر کوروش بزرگ هخامنشی یا کیخسرو کیانی از تخت جمشید       | ۳۰۵  |
| ۲۱      | تصویر داریوش کبیر با نه تن یاغیان از تخت جمشید              | ۳۰۶  |
| ۲۲      | تصویر آنوبانی نی با نه تن یاغیان                            | ۳۰۷  |
| ۲۳      | دو هیکل کروبی از تخت جمشید                                  | ۳۰۸  |
| ۲۴      | کتیبه محاکمه روح مرده در عالم برزخ از مصر قدیم              | ۳۷۱  |
| ۲۴      | کتیبه کامل، محاکمه روح مرده در عالم برزخ از مصر قدیم        | ۳۷۲  |
| ۲۵      | سه خداوند آسمان و هوا و زمین در مصر قدیم                    | ۳۷۲  |
| ۲۶      | تصویر آخنوتون فرعون مصر زیر پر تو آفتاب                     | ۳۷۴  |
| ۲۷      | هروس خداوند مصر قدیم بشکل عقاب                              | ۳۷۴  |
| ۲۷ مکرر | هاتور دختر خداوند خورشید در هیکل گاو ماده                   | ۳۷۶  |
| ۲۸      | نقشه ستاره‌های قطبی بشکل حیوانات از مصر قدیم                | ۳۷۷  |
| ۲۹      | تصویر شاماش (یا شمس) خداوند خورشید در بابل                  | ۳۷۸  |
| ۳۰      | پادشاه بابل و تصویر آفتاب و ماه و ستاره                     | ۳۷۹  |
| ۳۱      | مهر تودال پادشاه هاطی مربوط بسده هفدهم ق. م.                | ۳۸۰  |
|         | جدول مقایسه الفبای اقوام در عهد قدیم                        | ۴۸۸  |
| ۳۲      | نخستین نقشه جغرافیائی کلمده ترسیمی قبل از میلاد             | ۵۰۹  |
| ۳۳      | کتیبه خط سغدی، نقل از کتاب مون گیت                          | ۵۱۰  |
| ۳۴      | مجسمه مرمر از شهر قدیم نیسایه نخستین پایتخت پادشاهان اشکانی |      |
|         | مربوط بسده دوم ق. م. نقل از کتاب مون گیت.                   | ۵۱۱  |
| ۳۵      | نمونه سه خط میخی بابلی، فارسی قدیم و عیلامی از کتیبه بیستون | ۵۱۲  |
| ۳۶      | جدول الفبای میخی در تبدیل از حروف تصویری.                   | ۵۱۳  |

غلطنامہ

| غلط                  | صحیح                 | صفحہ | سطر |
|----------------------|----------------------|------|-----|
| چنینٹ                | چنین                 | ۲۱   | ۱۰  |
| سدہ سوم قبل از میلاد | سدہ سوم بعد از میلاد | ۲۲   | ۹   |
| رود فرات             | رود دجلہ             | ۲۳   | ۱۴  |
| دراینجا              | دراین                | ۲۹   | ۲۲  |
| ویا                  | وبا                  | ۳۳   | ۶   |
| ودرا                 | ودا                  | ۵۱   | ۲   |
| وآرامی               | وعیلامی              | ۶۶   | ۱۹  |
| ۷۵۰ ق م              | ۱۷۵۰ ق م             | ۸۸   | ۱۹  |
| کوماہ شدہ بود        | کوتاہ شدہ بود        | ۱۱۴  | ۱۵  |
| کااورارتو            | کاراورارتو           | ۱۱۸  | ۱۲  |
| درسال ۵۳۵ ق م        | درسال ۶۳۵ ق م        | ۱۳۲  | ۱   |
| مورد ملاقہ وی        | مورد علاقہ وی        | ۲۱۵  | ۶   |
| حیاط اقتصادی         | حیات اقتصادی         | ۲۲۰  | ۱۴  |
| از آن جملہ           | از آن جملہ           | ۲۹۱  | ۱   |
| ہینوتوٹیزم           | ہینوتٹیزم            | ۳۴۱  | ۲۱  |
| Vaishgv              | Vaishyu              | ۳۵۴  | ۱۵  |
| مباحث و مذہبی        | مباحث مذہبی          | ۳۶۳  | ۷   |
| مختلف                | مختلف                | ۳۸۶  | ۹   |
| ہنوتوٹیزم            | ہینوتٹیزم            | ۳۹۴  | ۱۰  |
| Vazravka             | Vazraka              | ۳۹۸  | ۱۶  |
| Nons                 | Nous                 | ۴۰۴  | ۵   |
| Noue                 | Nous                 | ۴۰۷  | ۲۲  |
| مونوتوٹیزم           | مونوتٹیزم            | ۴۱۹  | ۱۰  |

| سطر | صفحه | صحیح               | غلط                  |
|-----|------|--------------------|----------------------|
| ۱۰  | ۴۱۹  | Monotheisme        | Honotmeism           |
| ۱۹  | ۴۲۲  | بمعنی              | بیعنی                |
| ۲   | ۴۲۳  | دراوستا            | دراوستا شده          |
| ۱۶  | ۴۳۵  | دوزخ               | دوخ                  |
| ۱۴  | ۴۳۷  | ایزدان             | یزدان                |
| ۱۳  | ۴۵۲  | مبارزه کرده        | مبارزه کردم          |
| ۱۶  | ۴۵۶  | اشتیاق             | اشتیاق               |
| ۱۶  | ۴۳۸  | نیروی خلاقه        | نیروی خلافه          |
| ۱۶  | ۴۶۰  | دانشمند امریکائی   | دانشمند دیگر فرانسوی |
| ۱۷  | ۴۶۰  | آشور در شمال آن    | آشور در جنوب آن      |
| ۱۲  | ۴۸۵  | امریکائی           | فرانسوی              |
| ۲۰  | ۴۵۹  | اطلاعات            | اطاعات               |
| ۲۰  | ۴۹۲  | نسك بیست و یک گانه | نسك بیست یگانه       |
| ۱۷  | ۴۸۶  | بشمار رفتند        | بشمارفتند            |
| ۲۰  | ۴۹۲  | قانون مور          | قانون مانو           |

تبصره ۱ - جمله ( کتاب پرینستون Princeton صفحه ۲ ) در حاشیه صفحه ۳۱ سطر ۲۵ غلط میباشد و بجای آن عبارت ( کتاب شارل مور صفحه ۱۶ مقدمه ) صحیح است.

تبصره ۲ - حاشیه صفحه ۱۷ مربوط بصفحه ۱۸ سطر دوم واژه کیقباد میباشد .

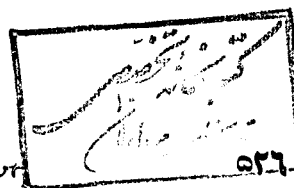
تبصره ۳ - جمله ( جانشینان وی تا سلطنت اردشیر دوم ) در صفحه ۲۳۳ سطر دوم اشتباهی است و بجای آن عبارت ( اردشیر دراز دست ) صحیح است .

فهرست کتابهای غیر فارسی استناد شده

در تاریخ اجتماعی ایران باستان

- 1- Darmsteter , James . le Zend Avesta , 3 volumes ,  
Paris 1892
- 2- Darmsteter , James . the Zend Avesta in 3 volumes ,  
Second Edition , London 1895 .
- 3- De Harlez , C . - Avesta Traduit du Texte zend ,  
Paris 1881
- 4- De lafont , C . - Le Mazdeisme, L'Avesta . Paris 1895
- 5- Mongait , Alexandre . L'archeologie en U.R.S.S. Edition,  
Moscou . 1959
- 6- André Aymard et J. Auboyer, L'orient et la Grèce antique,  
tome 1 Paris 1957
- 7- Charles F. Jean , la litterature des babyloniens et des  
assyriens . Paris 1924
- 8- Dr. G. Contenau , la divination chez les assyriens et les  
babyloniens . Paris 1940  
Dr. G. Le deluge babylonien , Ishtar aux enfer , la tour  
de babel . Paris 1952  
Dr. G. Civilisation d'Assur et de Babylon Paris 1951
- 9- Edward Chiera , ancien professeur a l'université de chi-  
cago, les tablettes babyloniennes. traduction de J. marty  
Paris 1940





پهرست کتابهای غیر فارسی استناد شده

- 10- Dr. M. Riemsechneider , le monde des hittites , traduit de L'Allemand par Henri Daussy . Paris 1955
- 11- F. T. D, Histoire ancienne . Lyon 1895
- 12- Redaction de Life , les grands religions du monde . Pays bas 1957
- 13- Ceram , G. W. - le secret des hittites , traduit de l'Allemand par Henri Daussy Paris 1955
- 14- T. T. Rice , les Scythes, traduit de l'Anglais par maurice vieyra . France 1958
- 15- A. Olmstead, History of the Persian empire (Achemenid period). Chicago 1948
- 16- Leonard Cottrell , lost cities . London 1957
- 17- Ragozin , Z. A. - chaldaea . London 1886
- 18- Breasted, James Henry . ancint times , A history of the early world . second edition , printed in America 1944
- 19- Sabatino Moscati , the face of ancient orient . London 1960
- 20- La sainte Bible , edition louis Segond . Paris 1928
- 21- Edward Jurjii , the Great religion of the Modern world, London 1953
- 22- Sarvepalli Radhakrishnan and Charles Moor , A source book in Indian philosophy. Princeton Press in the U.S.A. 1957
- 23- Easton , Stewart the Heritage of the past . Newyork 1955
- 24- Robinson, charles Alexandre. Ancient history, Princeton in America 1951
- 25- The Cambridge university press, the Cambridge ancient history (the assyrian empire) volume 3. London 1954

- 26- The Cambridge university press, the Cambridge ancient history (the persian empire and the west) volume 4 .  
Lonbon 1953
- 27- Erich Shmidt , Persepolis , Printed by the university of Chicago Press .
- 28- Ghirshman , R. - Iran , printed by Penguin book in Great Britain 1954
- 29- James Bonwick , egyptian belief and modern thought.  
printed in the U.S.A. 1956
- 30- Henry, Bamford Parkes, Gods and men . London 1960
- 31- E. O. James , the Ancient gods . London 1960

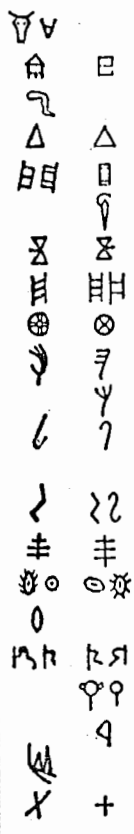
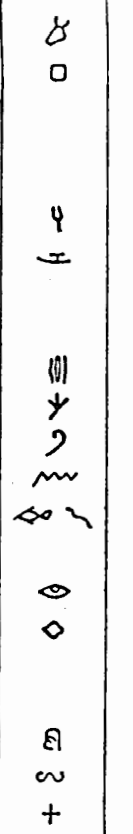
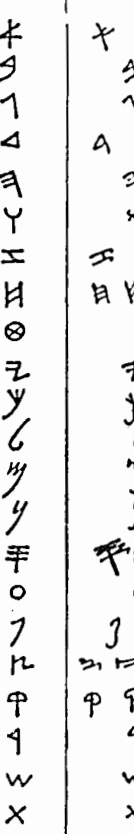
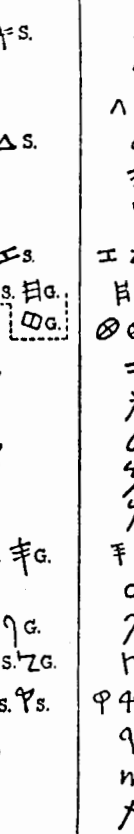
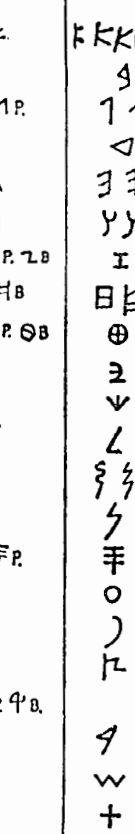
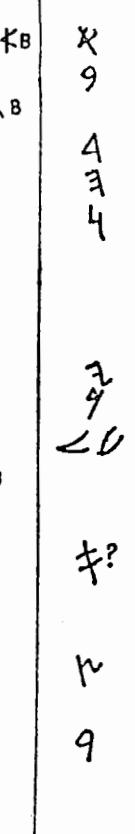
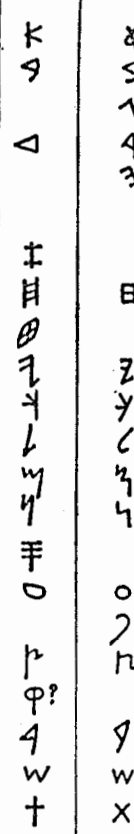
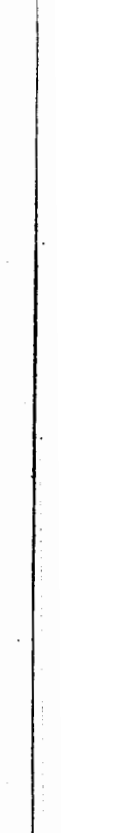





|  | Cretan | Theraean | Ionic | Attic | Corinthian | Chalcidian | Sabaeen | Ethiopic | Arabic |    |
|--|--------|----------|-------|-------|------------|------------|---------|----------|--------|----|
|  | AA     | AA       | A     | Α* A  | AA         | A          | Ⲁ       | አ        | ا      | 1  |
|  | ᠑      | ᠒᠒       | B     | β     | ᠑᠒᠕        | B          | Ⲃ       | በ        | ب      | 2  |
|  | Λ      | ᠒1       | Γ     | λ     | ))         | <          | Ⲅ       | ᠒        | ج      | 3  |
|  | Δ      | Δ        | Δ     | Δ     | Δ          | D          | Ⲇ       | ᠓        | د      | 4  |
|  | ᠑᠑     | ᠑        | E     | ε     | ᠑᠑᠑        | E          | Ⲉ       | ሀ        | ه      | 5  |
|  | ᠑᠕     |          | I     | ι     | ᠑          | F          | Ⲋ       | ወ        | و      | 6  |
|  | I      | ᠑᠑       | I     | ι     | I᠑         | I          | Ⲍ       | ዘ        | ز      | 7  |
|  | BH     | θ        | θ     | θ     | θ          | θ          | Ⲏ       | ሐ        | ح      | 8  |
|  | ⊕      | ⊕        | ⊕     | ⊕     | ⊕          | ⊕          | Ⲑ       | መ        | ط      | 9  |
|  | ᠒᠒     | ᠒᠒       | I     | ζ*    | ᠒          | I          | Ⲓ       | የ        | ظ      | 10 |
|  | H      | H        | K     | κ     | K          | K          | Ⲕ       | አ        | ع      | 11 |
|  | 1      | 1        | 1     | 1*    | 1          | L          | Ⲗ       | ሐ        | س      | 12 |
|  | MI     | M        | M     | M     | M          | N          | Ⲙ       | ፆ        | ش      | 13 |
|  | ν      | ν        | ν     | ν     | ν          | N          | Ⲛ       | ነ        | ص      | 14 |
|  | ⊙      | ⊙        | ⊙     | ⊙     | ⊙          | ⊙          | Ⲝ       | ሰ        | ض      | 15 |
|  | ᠒      | ᠒        | ᠒     | ᠒     | ᠒          | P          | Ⲟ       | ዐ        | ظ      | 16 |
|  | M      | M        | φ     | φ     | M          | ⊕          | Ⲡ       | አ        | ع      | 17 |
|  | φ      | φ        | φ     | φ     | φ          | φ          | Ⲣ       | ቀ        | غ      | 18 |
|  | 4      | 4        | φ     | φ     | 4          | φ          | Ⲥ       | ረ        | ق      | 19 |
|  | T      | T        | ζ     | ζ     | T          | ζ          | ⲇ       | ወ        | ك      | 20 |
|  |        |          | T     | T     |            | T          | X       | ተ        | ق      | 21 |
|  |        |          |       |       |            |            | ⲙ       |          | ك      | 22 |
|  |        |          |       |       |            |            | ⲟ       |          | ك      | 23 |
|  |        |          |       |       |            |            | ⲡ       |          | ك      | 24 |
|  |        |          |       |       |            |            | ⲣ       |          | ك      | 25 |
|  |        |          |       |       |            |            | ⲥ       |          | ك      | 26 |
|  |        |          |       |       |            |            | ⲧ       |          | ك      | 27 |
|  |        |          |       |       |            |            | ⲩ       |          | ك      | 28 |
|  | V      | V        | ν     | ν     | YV         | Y          | ⲫ       | ዐ        | ك      | 29 |
|  |        |          | ⊕     | ⊕     | φ          | φ          | ⲭ       |          | ك      | 30 |
|  |        |          | X     | X     | X+         | +          | ⲯ       |          | ك      | 31 |
|  |        |          | Y     | Y     | Y          | Y          | ⲱ       |          | ك      | 32 |
|  |        |          | Ω     |       |            |            | ⲳ       |          | ك      | 33 |
|  | 15     | 16       | 17    | 18    | 19         | 20         | 21      | 22       | 23     |    |

# TABLE OF ALPHABETS.

Phoenician

| Cretan                                                                             | Sinaitic                                                                           | Moabite                                                                            | Palestinian                                                                        | Aramaean<br>(Zenjirli)                                                             | Byblus                                                                              | N. Syria                                                                             | Cyprus                                                                               | Sardinia                                                                             |
|------------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------|
|  |  |  |  |  |  |  |  |  |
| 6                                                                                  | 7                                                                                  | 8                                                                                  | 9                                                                                  | 10                                                                                 | 11                                                                                  | 12                                                                                   | 13                                                                                   | 14                                                                                   |

12

مقایسه الفبای اقوام در عهد قدیم و تبدیل و تحول حروف از خط تصویری بترتیب ایجاد بحروف هجائی. نقل از کتاب کمبریج

جلد ۳. تفسیر در صفحه ۴۸۸.

|    | Hebrew name of letter | Apparent meaning      | Greek name    | Ethiopic name   | Arabic name        |
|----|-----------------------|-----------------------|---------------|-----------------|--------------------|
| 1  | āleph (alf)           | ox                    | alpha         | alf (13)        | alif (1)           |
| 2  | bēth (bēt)            | house                 | bēta          | bēt (9)         | bā (2)             |
| 3  | gimel (gaml, giml')   | camel                 | gamma         | gaml (20)       | jīm (5)            |
| 4  | dāleth (delt)         | (folding) door        | delta         | ḏant, dent (19) | dāl (8)            |
| 5  | hē                    | lattice window (?)    | ei            | hōi (1)         | hā (26)            |
| 6  | wāw                   | hook, nail            | vau (digamma) | wawē (15)       | wāw (27)           |
| 7  | zayin                 | weapon (?), olive (?) | zēta          | zai (17)        | zā (11)            |
| 8  | hēth (hēt)            | fence or barrier (??) | (h)ēta        | ḥaut (3)        | ḥa (6)             |
| 9  | ṭēth (ṭēt)            | a winding (??)        | thēta         | ṭait (21)       | ṭā (16)            |
| 10 | yōd                   | hand                  | iōta          | yaman (18)      | yā (28)            |
| 11 | kaph'                 | bent hand             | kappa         | kāf (14)        | kāf (22)           |
| 12 | lāmed (lamd)          | ox-goad               | lambda        | lawe (2)        | lām (23)           |
| 13 | mēm                   | water                 | mu            | māi (4)         | mīm (24)           |
| 14 | nūn                   | fish                  | nu            | nahās (12)      | nūn (25)           |
| 15 | sāmek (samk)          | prop (?)              | xei           | sāt (7)         |                    |
| 16 | 'ayin                 | eye                   | ou            | 'ain (16)       | 'ain (18)          |
| 17 | pē                    | mouth                 | pei           | af (25)         | fā (20)            |
| 18 | qādē                  | fish-hook (?)         | (see no. 7)   | ṣadai (23)      | ṣād (14)           |
| 19 | kōph                  | eye of needle (??)    | koppa         | kāf (8)         | kāf (21)           |
| 20 | rēsh                  | head                  | rhō           | re'es (6)       | rā (10)            |
| 21 | shin, sin             | tooth                 | sigma, san    | shaut (5)       | shīn (13) sin (12) |
| 22 | taw                   | mark                  | tau           | tawe (10)       | tā (3)             |
| 23 |                       |                       |               |                 | thā (4)            |
| 24 |                       |                       |               | kharm (11)      | khā (7)            |
| 25 |                       |                       |               |                 | dhāl (9)           |
| 26 |                       |                       |               | dappā (28)      | ḏād (15)           |
| 27 |                       |                       |               |                 | zā (17)            |
| 28 |                       |                       |               |                 | ghain (19)         |
| 29 |                       |                       | u             |                 |                    |
| 30 |                       |                       | phei          |                 |                    |
| 31 |                       |                       | khei          |                 |                    |
| 32 |                       |                       | psei          |                 |                    |
| 33 |                       |                       | ō             |                 |                    |
|    | 1                     | 2                     | 3             | 4               | 5                  |